« دندانهٔ هرقصری پندی دهدت نونو »
« پند سر دندانه بشنو ز بن دندان »
(خاقانی)

داستان بشر

بقلم :
هندریك ویلم وان لون
Hendrik willem van Loon

ترجمهٔ

سید محمدعلی جمالزاده

از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا

طهران - ۱۳۳٤

چاپخانه اتحاد

عقیده منقدین بزرك درباب ((داستان بشر))

کتاب معروفی که درفن تاریخ نویسی انقلاب بعمل آورد و بمؤلف آن از طرف « جامعهٔ کتابفروشان امریکا » نشان « نیوبری » داده شد.

« داستان بشر » که صدای تیك تاك ساعت تاریخ را بگوش میرساند در تمام زوایا وخفایای افسانه‌ای تاریخ رسوخ یافته ومسائل مهم زندگانی ملل واقوام رابا زبان بسیارروشن وصریحی حلاجی مینماید. این کتاب بمنزلهٔ فرش سحر آمیزی‌است که تاروپود آنرا امیدها و آرزوهای عمومی نوع بشرتشکیل داده وتمام وقایع‌حیات اولاد آدم ازقبیل جنگهای چنگیزخان وژاپن‌عهد تویو و کارهای پطر کبیر و کیفیات ظهور وپیشرفت روسیهٔ شوروی برصفحهٔ آن نقش شده باشد. گذشته وحال و آینده درآینهٔ تابناك این کتاب انعکاس یافته است .

« داستان بشر» ازجمله کتابهای معدودی است که باقی وپایدارخواهد ماند .

« داستان بشر» کتابی است که درسرتاسر آن آثار نبوغ آشکار وهویداست .

« داستان بشر» کتابی است سرتا پا لطف وملاحت و گیرندگی که با قلم عقل ودرایت کامل نوشته شده‌است .

« داستان‌بشر» غوامض‌ومشکلات وقایع تاریخی وتحولات تشنج آمیزپیشرفت وترقی را با زبانی سهل وساده بیان مینماید ولی در موقع لزوم همین سادگی جنبه « درام » و« تراژدی » بخود میگیرد .

بطوریکه لویس‌ممفرد(۱) گفته « الفاظ مناسب کودکان ومعانی‌مناسب مردان است ». وتاکنون مانند «داستان بشر» کتابی‌بدین‌سبك وشیوه دیده نشده است .

چارل بیرد منقد مشهور درروزنامهٔ امریکائی « جمهوری جدید »(۲) درباب کتاب « داستان بشر» چنین گفته است :

«کتاب بزرگی است و کتابی است که باقی‌خواهد ماند. »

Lewis Mumford (۱)
The New Republic (۲)

مؤلف «داستان بشر» کیست

هندریك وان‌لون در ۱٤ ژانویه ۱۸۸۲ درشهر روتردام درهلند بدنیا آمد وتحصیلات خودرا درهمانجا شروع نمود وسپس بامریکا آمده درکورنل بتحصیلات خود ادامه داد ودرسال ۱۹۰٥ ازدانشگاه دانشنامه (دیپلم) گرفت ودرسنهٔ ۱۹۲۱ بتابعیت امریکا درآمد.

وان‌لون دانشمندلطیف‌الطبعی بودوقلم سحاری داشت بطوریکه آثارمتعدد او به بیست و نه زبان واز آنجمله حتی بزبان ژاپونی بترجمه رسیده است.

پس ازانتشارششمین کتاب او که همین «داستان بشر» باشد و سخت مورد توجه عموم واقع گردید و باصطلاح «بست‌سالر (۱)» دنیائی‌شدیعنی کتابی‌بود که درموقع‌خود از هر کتاب‌دیگری‌بیشتردردنیابفروش‌رسید اوشغل ویسندگی رااختیارنموده دردانشگاه استاد گردید. وان‌لون درچندین دانشگاه واز آنجمله دانشگاه هاروارد و کورنل ومونیخ (آلمان) استاد ودانشیار بود.

منقدین بزرك تمام ممالك دنیا با تمجید تمام از کتابهای او ومخصوصاً از «داستان بشر» سخن رانده‌اند و «جامعهٔ کتابفروشان‌امریکا» نشان بزرك خودرا که موسوم به «نیوبری» است باو داده‌اند.

---

(۱) Best Seller

عقیده ناشرین امریکائی درباب چاپ تازه

((داستان بشر))

میتوان گفت که « هندریك وان لون» مؤلف « داستان بشر » کتاب را بپایان نرسانید. چون بطوریکه خودش اظهارمیداشت درنظر داشت « خلاصهٔ کتاب » را بشکل فصل جداگانه‌ای درپایان ملحق سازد . امـا بایدتصدیق نمود که کتاب « داستان بشر » که ازروی نهایت انصاف ونوع پرستی بایکدنیا لطف وعقل وپیش بینی برشتهٔ تحریر درآمده بهمین صورت وشکل فعلی نیزجامع وکامل است ولی با اینهمه برای تکمیل فایده فصولی برکتاب افزوده شده‌است که فصلی از آن درباب وقایع وحوادث مهمی است که درموقع وفات وان لون رخ داده است .

وقتی مؤلف دفترحیات رابپایان رسانید ما درصدد برآمدیم که برحسب میل وارادهٔ اوفصولی برکتاب اوبیفزائیم . طالع یار بود وپسراو « جرارد ویلم وان لون » که ازحیث فهم ومعرفت وتجربت وارث حقیقی پدر خویش است حاضر گردید که بر آخر کتاب که بافصل « رهبرجاودانی » پایان مییافت فصولی درباب دورهٔ آشفتهٔ جنك دوم جهانی ومسائل مهمی که با دورهٔ پرازمجهولات بعد ازجنك ارتباط داردبرکتاب پدرخود بیفزاید .

ناشرین از جرارد ویلم وان لون سپاسگزاری نموده وبا مسرت خاطرهرچه تمامترطبع جدید « داستان بشر» راکه مشتمل برچند فصل مهم تازه است بهپیشگاه خوانندگان گرامی تقدیم میدارند .

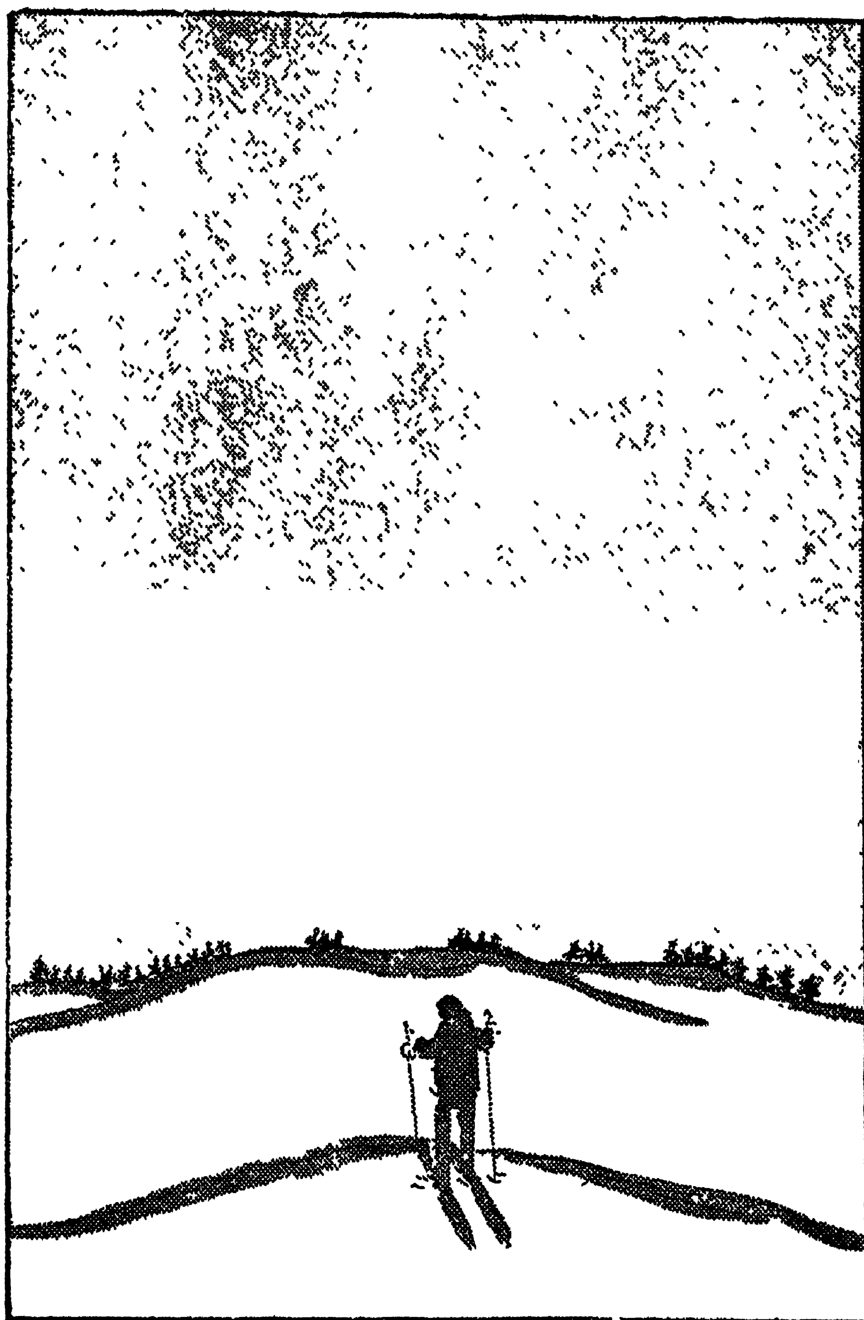
تصاویر کتاب ((داستان بشر))

تصاویر این کتاب که تعداد آنها بالغ بر ۱۵۰ فقره است تماماً بدست مؤلف خود کتاب کشیده شده است و باید تصدیق نمود که این تصاویر و نقشه ها نیز مانند خود کتاب ازحیث تجسم وقایع وحوادث و نیروی تصور وتخیل بی‌نظیر و بی‌سابقه هستند ومیتوان بجرئت آنهارا خارق‌العاده خواند .

مؤلف کتاب هندریك وان لون که این تصاویر نیز بقلم خود او میباشد درباره آنها چنین گفته است :

« دوره‌ای که کتابهای تاریخ بدون تصویر بوده گذشته است . امروز مردم کتابی را برغبت میخوانندکه دارای تصاویر وعکس اشخاص معروف وحوادث مشهور باشد دراین کتاب بجای عکس تصاویر بسیاری ضمیمه گردیده که مقصود آنها بیشتر تحریك افکاراست تا نقش وترسیم حوادث و وقایع .

این تصاویررا مؤلف کتاب کشیده است هرچند ادعای نقاشی و رسامی ندارد جون دردورهٔ طفولیت وجوانی هرچند عشقی بنقاشی داشت ولی کسانی‌که مربی‌او بودند عقیده داشتند که باید مشق ویولون بکند لهذا در نقاشی پیشرفتی نکرد . چون دیدکه مقصود ومنظور اصلی خودرا نمیتواند بنقاشها برای تهیهٔ این تصاویر آنطورکه دلخواه اوست بیان نماید خودش تهیهٔ این تصاویررا بعهده گرفت . »



ابد و ازل

دیباچه

هنگامیکه کودکی سیزده ساله بودم عمویم که علاقمندی بکتاب و نقاشی را او بمن آموخته بمن وعده داد که مرا بعزم کشفیاتی با خود بسیاحت و مسافرتی همراه ببرد . بناشد با او ببالای برج کلیسای لورنتیوس(۱) درآمستردام بروم .

آنگاه روزی خادم کلیسا با کلید کلانی که کلید کلیسای حضرت پطروس را درشهرروم بخاطرمیاورد درآسرارآمیزی‌را گشوده گفت:«وقتی پائین آمدید وخواستید بیرون بروید زنك بزنید.» وهنگامیکه هنوزصدای پاشنهٔ زنك خوردهٔ در کلیسا بلند بود ما را از هیاهوی کوچه پرسر و صدا جدا ساخته در عالمی پراز کشفیات تازه و عجیب وارد نمود .

نخستین بار بود که درعمر خود احساس نمودم که انسان آرامش وخاموشی‌رانیز میتواند بشنود . همینکه بطبقه‌اول پلکان رسیدیم بمعلومات محدودی که‌در بارهٔ عوالم طبیعت داشتم مبلغی افزوده شد باینمعنی که دریافتم تاریکی‌رانیز میتوان احساس نمود . با کبریتی راهی راکه ببالا میرفت بما نشان داد . رفته رفته طبقات را یکی بیکی طی کردیم تا جائی که دیگرشمارهٔ آن ازدستم بیرون رفت .آنگاه باز طبقه‌ای بالاتررفتیم و ناگهان خودرا دردریائی ازنور وروشنائی یافتم . این طبقه آخر بیلندی بام کلیسا و بمنزلهٔ انبار بود . نمونها و«سمبول»های ایمان وایقان استواری که اهالی مؤمن شهر در روزگاران گذشته بنا کرده بودند بایك بند انگشت گرد وغبار درآنجاروی هم ریخته بود .

آنچه در نظر آباء واجداد آن مردم دارای اهمیت حیاتی ومماتی بود اینك در اینجا بصورت آشغال وخرده ریزبی بها درآمده بود .

موشهای چست و چابك لابلای مجسمه های چوبی لانه گذاشته بودند و عنکبوت همیشه بیدار درمیان بازوان افراشته مجسمه یکی ازقدسیان صاحب دل تارتنیده بود .

بازطبقه‌ای بالاتر رفته خواستیم ببینیم نوراز کجا بما میرسد . پنجره های گشودهٔ عظیمی با میله های آهنی این ایوان رفیع راآسایشگاه صدها کبوتر ساخته بود . باد

۱ـ Laurentius بفرانسه سن‌لوران St Laurent (مترجم)

بدرون میآمد وسازدلپذیر وسحرآمیزی درفضا پیچیده بود. این‌صدای شهر بود که فاصلهٔ آنرا خفیف وملایم ساخته وازپائین بگوش میرسید.

صدای چرخ ارابه‌های سنگین ونعل اسبان ونالهٔ ماشینهای جراثقال وقرقره‌های بارکشی‌وسوت وصفیرماشینهای بخاری خدمتگزار که‌هزاران‌کارهای گوناگون آدمیان راانجام میدهد درهم‌افتاده آهنك زمزمه‌آسائی، هم‌آهنك آوازکبوتران، بوجودآورده بود. اکنون پلکان بپایان رسیده ومرحله نردبانها آغازشده است. پس ازبالا رفتن از اولین نردبانها (روی پله های صاف ولغزان احتیاط تمام شرط بود) خود را در مقابل اعجازنوظهور بزرگتری یافتم یعنی ببرج ساعت کلیسا رسیدیم. قلب زمان‌را به چشم‌خود دیدم. ضربات قلب زمان رابصورت ثانیه‌های گذران شمردم. یك، دو، سه تا شصت. آنگاه صدای لرزشی بگوش رسیدچنانکه گوئی تمام چرخها ازکارایستاد از نویك‌دقیقه ازابدیت جداشدو بیدرنك بازبکارافتادو یك، دو، سه، تاآنکه عاقبت‌پس‌ازسر وصدای‌شدیدی که بمنزلهٔ اعلام بودوغرش‌چرخهای بیشمار، بانگی رعدآساازبالای سرما برخاست وعالمیان را ازفرا رسیدن ساعت ظهرخبردار نمود.

درطبقه بعدزنگها راآویخته بودند اعم اززنگهای‌ملوس وقشنك ودرجوارآنها زنگهای کلان ودهشتناك. زنك بزرك که وقتی‌در نیمه‌های شب بصدادرمیآمدودرگوش من ازحریق‌وسیل‌سخن میراندمراسخت نگران ومضطرب می‌ساخت، دروسط برج جاداشت وباآن تجرد وعظمت وابهت چنان مینمود که سربجیب مراقبت فروبرده ودرفکرششصد سال زمانی‌است که باغم وشادی مردم نازنین شهرآمستردام شریك بوده است.

زنگهای ظریفی که شیشه های دوای دواگران‌را بخاطرمی‌آورد وهرهفته‌دوبار برای خاطرروستائیان که درجمعه بازار شهر بمعامله وخرید وفروش سرگرمند ودلشان میخواهد ازسروصدای دنیا نصیبی برده باشدآوازنشاط انگیزی مینواختند، زنك بزرك راچون‌نگین‌انگشتری درمیان‌گرفته بودند. زنك عظیم وسیاهی‌تنها ومنفرد درخموشی وآرامی درگوشه‌ای ازگوشه های برج دیده میشد وهمانا زنك مرك بود که درموقع مردن اشخاص بصدا درمیآمد. سپس باز نردبانهای دیگری عمودی تروخطرناکتراز آنچه تا بحال دیده بودیم پیدا شد و آنگاه رسیدیم به هوای جانبخش وفضای‌آزاد و بیلندترین دهلیز برج. دربالای سرمان ابر بود ودرزیرپایمان شهر. شهرب‌آن بـزرگی حالت بازیچهٔ طفلان‌را داشت که ازقوطی بدرآورده درآنجا بزمین نهاده باشندواهالی مانند مورچگان شتابزده ای هرکس درپی کاری از این سو بدان سو دررفت وآمد باشد. درپشت این بنـا های سنگی‌پرپیچ وخم شهر، فرش سبزصحرای فراخ ومسطح درمقابل چشم گسترده شده بود.

نخستین‌بار دنیای پنهاور را بچشم خود میدیدم. ازآن پس هروقت فرصتی دست

میداد خودرا بدان‌محل رسانده بازاز برج کلیسا بالامیرفتم ولذت و کیف وافرمیبردم . البته کارآسانی نبود ولی زحمت واشکال بالارفتن ازاین پله ها بپاداش آن‌خوب میارزید . زمین وآسمان‌را میدیدم وقصه‌های رفیق شفیق‌خود ، برجبان کلیسارا ،که درآن بالا ، درپناه باد، درحجره‌ای‌منزل داشت میشنیدم . پاسبان‌ساعت بود ونسبت بزنگها محبت و علاقه پدرانه داشت ودر موقع حریق زنك خطررا بصدا درمیآورد . ساعاتی‌هم‌برای فراغت داشت وآنوقت‌بود که پیپ بنوك ، درافکاردور ودراز خود فرومیرفت . هرچند پنجاه سال‌پیش بمدرسه میرفته ولی بندرت کتابی‌خوانده بود وازآنجائیکه سالیان‌دراز درآن بالای برج عمر گذرانده بودبانظرعبرت بدنیائی که ازهرسو اورا درمیان گرفته بودنگریسته چیزها فهمیده و بنکات بسیاری ازخردمندی پی برده بود.

تاریخ برای‌اودرحکم وجودجانداری‌بودوازاین روباتاریخ آشنائی بسزائی داشت . میپرسید «آنجارا می بینی» وباانگشت محلی رانشان میداد که رودخانه پیچ برمیداشت ومیگفت «فرزندجان درآنجاآن‌درختهاراخوب میبینی‌آنجاست‌که‌شاهزاده**اورانی**(۱) محض جلوگیری ازسیل وخرابی‌سدبست » ویا آنکه قصهٔ **ماس** کهنسال را برایم نقل میکرد ومیگفت چطور درآخرین سیاحت دریائی مشهور خودکشتیهای **دورویتر**(۲) و**تیرومپوس**‌رابجنك بردوچطوراین کشتیها درراه‌آزادی‌دریا جانبازی کردند. میگفت سابقاً آنجا دهات کوچك بسیارپهلوی یکدیگر واقع بودواین‌دهات‌دراطراف کلیسائی بودکه‌مدتها پیش ازاین مسکن یکنفرازقدیسیون که حامی‌آنهاست بوده است . درآن دوردستها ، برج خمیدهٔ شهر**دلفت** دیده میشد. درمقابل‌طاق‌نماهای بلندآن برج‌بودکه **ویلهم‌خاموش** قتل رسیدوهم‌آنجا بود که **گروتیوس** اولین‌بارجمله هائی بزبان‌لاتین یادگرفت . قدری دورتر بدنهٔ طویل وکوتاه کلیسای **گودا** دیده میشود وگودا وطن مردی‌است که خردمندی وعقلش‌به‌لشگرواسلحه‌پاره‌ای‌ازسلاطین‌چربید وهنگامی که طفل بود باکمك اعانه ملی‌پرورش یافت وبعدها بنام**اراسموس** یکی‌ازمشاهیرعالم‌گردید . ازآنجا هم دور تر حاشیه سیمگون دریای بیکران دیده میشود ودرمقابل آن ، دراین طرف، بلافاصله درزیرپایمان، درهم وبرهم هزاران‌بام ودودکش‌بخاری وعمارت وبناو باغ وباغچه و بیمارستان ومدرسه و خط آهن دیده میشود که مجموع‌آنهارا رویهم رفته وطن میخوانیم . ازبالای آن برج میهن‌کهن را با چشم دیگری میدیدیم و ازآنجـا زندگی رنگارنك وگوناگون‌پیچاپیچ کوچه‌ها وبازارها وکارخانجات وانبارهابصورت منظم ومرتبی جلوه‌گر گردیدکه مظهرفعالیت واعمال وافعال اولادآدم بجانب‌مقصد و

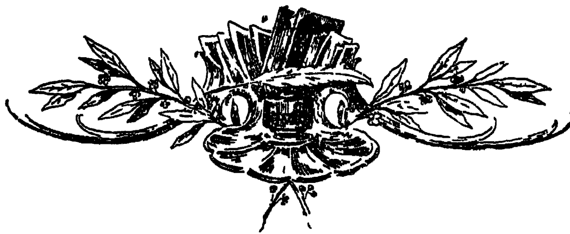
۱- که بفرانسه Orange میگویند (مترجم)

۲- Ruyter دریاسالارمعروف هلندی (مترجم)

مقصود معینی بود . نظارهٔ گذشته پرافتخاری که ازهرسو مارا فراگرفته بود ما را امیدوار میساخت که اگرهرروزوظیفه روزانه خودرا انجام بدهیم ازعهده‌مشکلات‌فردا برخواهیم‌آمد واین ازهرچیزی بهتر بود .

تاریخ بمنزلهٔ برج عظیم عبرت وتجاربی است که دست زمان دروسط بیابان بیکران گذشته برپا ساخته باشد. البته بالا رفتن ازاین برج ورسیدن ببلندترین‌طبقات آن و کسب لذت از تماشای اطراف دوردست کار آسانی نیست علی الخصوص که آسانسوری برای این کارساخته نشده است . ولی‌خداوند قدم جوانان رانیرومندساخته و کاری است شدنی.

اینك کلیدی که در برج را میگشاید بخوانندگان گرامی تقدیم میدارم و یقین دارم که چون ازآنجا پائین بیائید علت آن شور وشوق ودلباختگی من دستگیرشان خواهد گردید .



یك روز از ابدیت

درنواحی دورافتاده قطب شمالی قطعه سنگی وجود داردکه صدفرسنك طول و صدفرسنك ارتفاع آنست وهرهزارسال یك بارمرغکی پروازکنان فرا رسیده نوکی به این سنك می‌زند وچون این سنك کاملا سائیده سود ازمیان برود ازابدیت یك روز گذشته است (۱)



(۱) درادبیات فارسی هم قریب بهمین مضمون افسانه ای موجود است چنانــکه در

بقیهٔ حاشیه در صفحه بعد

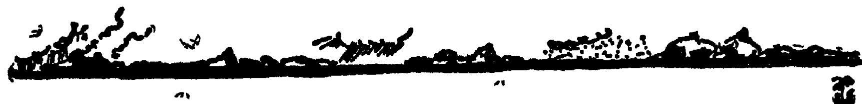
صحنهٔ تاریخ گیتی

ما درسایهٔ اسرارعظیمی زیست میکنیم. ما کیستیم؟ از کجا آمده‌ایم؟ بکجامیرویم؟ آهسته‌آهسته ولی باثبات قدم واستقامت وپایداری پرده را از روی این اسرار عقب انداخته و بنقطه‌ای درعقب افق میرسیم که امیدواریم درآنجا به حل این اسرار دست بیابیم.

بحقیقت راه دوری نرفته ایم وهنوز معلومات ما بسیار نامحدود است ولی بجائی رسیده ایم که باکم و بیش اطمینان میتوانیم امیدوار باشیم که باز بمعلومات دیگری دست خواهیم یافت.

در این فصل خواهیم دید که باحتمال‌قوی چطورزمینه برای ظهورانسان درروی زمین فراهم گردید.

اگرزمانی را که حیوانات جاندار درروی کرهٔ ارض بوجودآمده‌اند باریسمانی بااین‌طول‌فرض کنیم‌ریسمان‌بسیارکوتاه زیرآن طول عمرنوع بشررا یا جانداری راکه کم و بیش‌با بشرشباهت‌داشته، ازابتدای‌ظهورش‌درروی زمین‌تابامروز، نشان میدهد.



دورهٔ حیات نوع بشر به نسبت دورهٔ حیات حیوانات
خط خیلی کوتاه درطرف‌راست دورهٔ حیات نوع بشررا وخط طویل دورهٔ حیات حیوانات را نشان میدهد

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

کتاب «اسرارتوحید» درشرح حال شیخ ابوسعید ابوالخیرآمده است که فرمود «اگر آفریدگارجل وعلا ... بعد ازخلقت دنیا دروی هیچ‌کس نیافریدی پس ازشرق تا غرب وار آسمان تا زمین این دنیا را پراز ارزن کردی وپس یك مرغ بیافریدی و فرمودی که هرهزارسال یك‌دانه از این ارزن قوت تست ویك‌مردآفریدی وسوزی ازاین‌حدیث درسینهٔ وی نهادی وباوی‌خطاب کردی که تا این‌مرغ این‌دنیارا ازارزن پاك‌نكندتو به مقصود نخواهی رسید ودراین سوزودرد خواهی بود هنوز زودکاری بود» (مترجم)

هرچند انسان آخرین مخلوقی است که درروی زمین بوجود آمده ولی نخستین مخلوقی است که از برکت نیروی فکرو مغزخود توانست برقوای طبیعت غالب گردد و بهمین ملاحظه استکه ما درابتدا تحقیق را درحال انسان شروع میکنیم نه درحال گربه وسك واسب وحیوانات دیگری که کیفیات نشو ونمای هرکدام از آنها درطی تاریخ خلقت بجای خود بسیارمفید ودلنشین است .

در آغاز ستاره‌ای که مادر روی آن زندگی میکنیم تا آنجائیکه برما معلوم و مکشوف گردیده گلوله عظیمی بوداز آتش که دراقیانوس بیکران فضاحکم قطعه ابری را بیش نداشت . درطی میلیونها سال قشرخارجی این کره سردشد وجلدخفیفی ازسنك آنرا پوشانید وباران بی‌پایانی که‌مدام به این قشر سنگی می‌بارید سنك‌را سائیده و رسوب آنرا دردره‌هائیکه درمیان تخته سنگهای بلند دراطراف خاك پـراز دودبخار واقع‌شده‌بود سرازیرمیساخت. عاقبت ساعتی فرارسید که‌خورشیدازمیان پرده ابرها نمودار و ناظر کرهٔ زمین گردید گودالهائی که دراطراف زمین بوجودآمده بود کم کم در دو طرف شرقی‌وغربی کرهٔ زمین بصورت دریاهای عظیمی‌در آمدند .


مدام میبارید

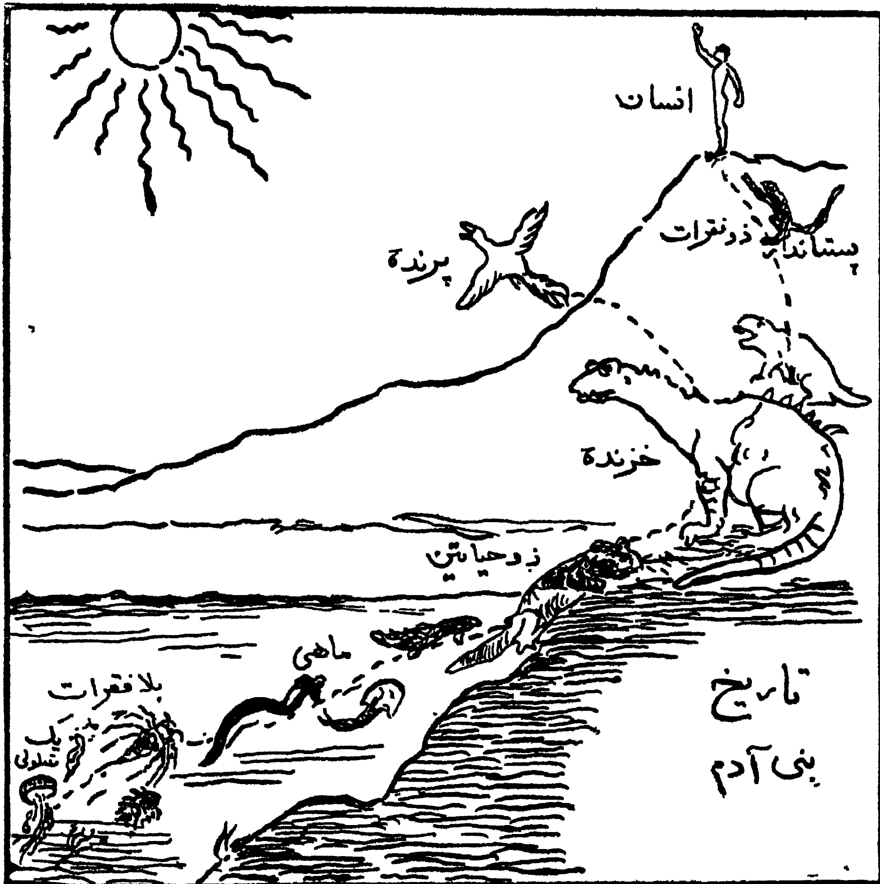
آنگاه روزی‌اعجاز بزرك بتحقق‌پیوست. آنچه تاآنجامرده بود جان گرفت اولین سلول زنده در سینه دریا بشناوری مشغول گردید و ملیونها سال جریان آب‌آن را از اینسو بدان سو کشانید ورفته رفته دارای خواصی گردید که زندگی در روی‌کره ناهنجاررا برای‌اوهرروز آسانترمیساخت .

بعضی ازاین سلولها دراعماق تیر وتار دریا ها و دریاچه ها بآسایش میزیستند وبمرور زمان درگل و لای رسوبی که از قلل کوهها سرازیر میشد ریشه گـرفتند وگیـاه شدند .

برخی دیگر پرسه‌زدن را ادامه دادند ومانند عقرب دارای اعضائی‌پا مانندگردیدند و درهمان اعماق‌آب ، درمیان نباتات ومواد سبز رنگی‌که بصورت مایعات سفتی بود در رفت وآمدبودند. پاره‌ای ازآنهاکه بدنشان مثل ماهی‌پولك‌داشت دردنبال‌طعمه درآب روان بودند و به تـدریج بصورت ملیونها وبیلیارد ها ماهی در آمده اهل و ساکن دریا شدند .

درضمن نباتات نیزافزونی یافته ونیازمند مسکن وسیعتری‌شده بودند وچون کف دریاکفاف آن‌ها را نمی‌داد ازآب بیرون‌آمده درباطلاقها واراضی مرطوب کوهپایه‌ها

برای خودمسکن ومأوای جدیدی ترتیب دادند وروزی دوبارجزرومددریا امواج شورو نمکزار خودرا برروی آنها سرازیرمیساخت ودرسایراوقات درعین سختی ودشواری در



هوای قلیل سطح زمین بسرمیبردند ورفته رفته پس ازصدها سال وهزاران مشق وتمرین بجائی رسیدند که هم میتوانستنددرهواوهم درآب زندگی کنند. قدوقامتشان هم بزرگتر وضخیمتر گردید وبصورت نهال درخت درآمده وعاقبت گلهای زیبائی شدند که زنبورها وپرندگان دیگررا بخود جلب میکردند.

گلها نطفهٔ نباتات را دراطراف پراکنده ساختند وانواع علف وگیاه سبزودرختان سرتاسرزمین را زینت بخش گردیدند.

ماهیها هم ازآب دریا بیرون جسته وبکمك ریتین یا جهازتنفس مخصوص بخود به نفس کشیدن آشناشده بودند. این قبیل حیوانات موسومند به ذوحیاتین چون هم در روی خاك وهم درآب میتوانند زیست نمایند چنانکه این قورباغه هائی که جلوی ماجست وخیزمی کنند چه درآب وچه درخشکی بسهولت زندگی می کنند ونمونه های ازحیوانات ذوحیاتین هستند.

پس از آنکه این جانوران از آب بیرون آمدند کم کم بزندگانی خاکی خو گرفتند و بعضی از آنها بصورت خزندگان در آمدند مانند بزمجگان وسوسمارها و باحشرات در خموشی جنگلهاساکن گردیدند . برای اینکه برروی زمین هموار بتوانند آسانتر حرکت نمایند ازحیث وزن سنگین تر شدند و پاهایشان قوی تر گردید و کار بجائی کشید که سطح کره پرشدازحیوانات عظیم الجثه که در کتابهای علم الحیات بنام **ایکتیوزوروس**(۱) و **مگالوزوروس**(۲) و **برونتوزوروس**(۳) مشهورند . قدآنها تا ده متر و پانزده متر میرسید و همانطور که گربه با بچه هایش بازی میکند میتوانستند با فیلهای معمولی بازی کنند .

بعضی ازاین خزندگان درقلهٔ درختانی زندگانی میکردند که ارتفاعشان در آن زمان بسی و پنج متر میرسید. آنها برای راه‌رفتن پاهایشان را بکار نمی بردند ولی بایستی ازاین شاخه بشاخه دیگری بپرند وازاینرو دردوطرف بدنشان ودرمیان انگشت کوچك دستهایشان يك نوع پرده وغشائی بوجود آمدشبیه بچتر نجات که بمرورایام پردرآورد ودمشان نیزحکم دکل کشتی راپیدا نمود تا اینکه بآسانی ازدرختی بدرخت‌دیگر بپرند و کم کم مرغ و پرنده شدند .

آنگاه طرفةً چیزی رخ نمود . تمام این حیوانات خزنده درمدت کوتاهی ازمیان رفتند . علت این قضیه هنوز برما معلوم نشده است . شاید با تغیر سریع وغیر مترقبه آب وهوا ارتباط داشته وهم‌میتوان احتمال داد که چون رفته‌رفته خیلی بزرك وعظیم‌الجثه‌شده بودند دیگرازعهده شنا کردن‌وراه رفتن بر نمیامدند. درختهای‌عظیم‌وسرخسها را میدیدند ولی نمی‌توانستند خود را به آن‌ها برسانند واز گرسنگی تلف شده اند . درهرحال علت هرچه بود دوره سلطنت‌این حیوانات خزنده کلان وعظیم‌الجثه درروی زمین پایان‌یافت .

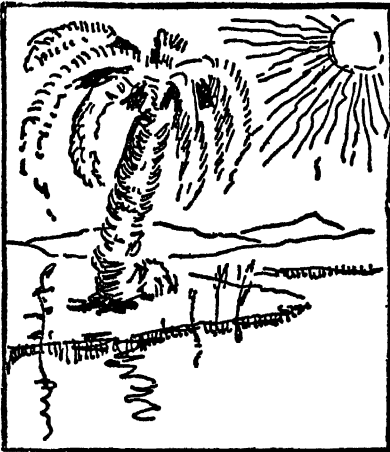
آنگاه‌موجودات دیگری بر کرهٔ زمین‌دست یافتند . هرچند اخلاف همان‌خزندگان بودند ولی با آنها اختلاف وتفاوت‌بسیارداشتند چون کودکان خودرا با پستان‌شیرمیدادند وبهمین جهت علماء آنهارا حیوانات «پستاندار» مینامند . بدنشان مانندماهی پولك ومانندپرندگان پر نداشت . کم کم دارای عادت تازه ای‌شدند که امتیازآنها برحیوانات دیگر گردید . حیوان پستاندارماده نطفه راتاوقتیکه درست‌بسته وکامل‌نشده‌بود در بدن خود میبرد درصورتیکه تاآنوقت جاندارهای دیگروقتی دارای بچه میشدند بچه‌آنها درمعرض‌سرما وگرما وحمله وهجوم‌حیوانات وحشی‌دیگر بود. حیوانات‌پستاندار بچه‌های

۱- Ichthyosaurus
۲- Megalosaurus
۳- Brontosaurus

خودرا تاوقتیکه ضعیف بودند وازعهده مدافعه خود بر نمی آمدند در نزدخودودر تحت حمایت و حراست خود نگاه میداشتند بطوریکه کمتر در معرض خطر واقع گردیده زنده میماندند واز پرورش سودمند مادر برخوردار بودند. مثلا گربه ببچه خود میآموخت که چگونه باید متوجه خود باشد و بچه ترتیب خود را شسته و پاك و پاکیزه نماید و بچه طرز باید موش را صید نماید.

پستاندار ها را خودتان خوب میشناسید وهرروز درهمه جا چه در کوچه وچه در خانه شاهد وناظرزندگی آن‌ها هستید واحتیاجی نیست که بیشتردراین باب شرح و تفصیل بدهم وازمیان این پسرعموها، ماآنهائی راهم که کمتر با آنها آشنائی شخصی داریم میتوانیم درپس میلهٔ قفسهای آهنین باغهای حیوانات ببینیم ولااقل باحرکات وسکنات آن‌ها آشنائی بیشتری حاصل نمائیم.

اینك میرسیم به پیچ راه یعنی آنجائیکه ناگهان حیوانی بنام انسان ازمیان سلسلهٔ نامتناهی این حیوانات آینده و رونده وگذرنده قد علم مینماید ودرپرتو عقل وشعور سرنوشت نوع خودرا بدست میگیرد. این حیوان پستاندار در تهیه منزل و غذا برتمام حیوانات دیگر تفوق محسوس دارد. دوپای جلو را برای گرفتن طعمه بکار بردو کم کم اززور مشق وتمرین فراوان، کف دو پا، بشکل چنگال درآمد وبا زحمت بی‌اندازه توانست بروی دوپای عقب ایستاده اعتدال را حفظ نماید که بزمین نیفتد. این کار بسیار مشکلی است وهرچند چندین ملیون سال است که نوع بشر مشق این‌کاررا کرده بازهم هرطفلی باید از نو آنرا بیاموزد.


نباتات ازسینهٔ آب بیرون آمدند

این مخلوق که ببوزینه شباهت دارد ولی براو تفوق داشت ماهرترین شکارچیها گردید و خاصیت دیگرش هم بود که در هرآب وهوائی میتوانست زندگی کند. برای اینکه ازامن وامان بیشتری برخوردار باشد عموماً بطور دسته جمعی باامثال نوع خود زندگی میکرد. برای اینکه بچه‌اش را از خطر بیاگاهاند از حلقوم صدای ناهنجاری بیرون میداد وپس ازچندین صد هزار سال همین صداها درگلوی بصورت زبان تکلم درآمد.

هرچند باور کردنی نیست ولی همین موجود جد ماست که صورتی داشت شبیه بصورت آدمی.

۲

نیاکان ما

معلومات ما درباره انسان های «واقعی» خیلی کم است هرگز تصویر آنها را ندیده ایم. گاهی در طبقات زیر زمینهای قدیمی پاره‌ای از استخوانهای آنها بدست آمده است. این استخوانها درمیان استخوان‌های درهم شکسته جاندارهای دیگری که مدتهای مدیدی پیش از این از صفحه زمین معدوم شده اند مدفون است.

علمای بعلم تاریخ طبیعی انسان یعنی دانشمندانی که حیات انسانی را ازلحاظ اینکه زندگی نوعی ازحیوان است مورد تحقیق قرار میدهند این استخوانهارا برهم سوار ساخته و کم و بیش استخوان بندی آباء واجداد ما را بوجود آورده‌اند.

جد اعلای نوع بشرحیوان پستاندار زشت ووحشتناکی بوده است. جثهٔ خیلی کوچکی داشته و از آدمهای امروز کوچکتر بوده است. تابش آفتاب وسوز زمستان پریخ وبرف رنك پوستش راتیره ساخته بود. پشم بلند وانبوهی سر وکله وقفسه سینه وپاهایش را میپوشانید. باانگشتهای نازك‌ولی قوی وپرزوری که داشت دستهایش شبیهٔ بدستهای میمون میشد. پیشانیش پست وفکش شبیه بفك حیوانات سبع ووحشی بود ودندانهایش بجای کاردوچنگال بکارمیرفت. لباس نمی‌پوشید وگذشته ازشعله‌ای که ازدهانهٔ کوههای آتش‌فشان که صفحه زمین را ازدود واجن‌مذاب وسوزان‌پوشانیده‌بود، بیرون میآمد بانوع دیگری ازآتش آشنائی نداشت.

این آدم درتاریکی پررطوبت‌جنگلهای انبوه مانندآدمهای کوتوله ای که امروز درجنگلهای افریقا زندگی میکنند میزیست وهرگاه دچارگرسنگی میگردیدبرك‌خام وریشهٔ نباتات رامی‌بلعید ویاپرندگان را بزورازلانه رانده وتخمهای آن‌ها رامیخورد برای بچه‌اش آذوقه ذخیره میکرد. گاهی بازحمت بسیار ودویدن فراوان‌پرنده ای‌را صیدمیکرد ویاسك وحشی وخرگوشی را میگرفت وچون هنوزمنتقل نشده بود که‌غذای پخته گواراتراست همانطور خام ونپخته میخورد. این‌موجودی که‌نمونهٔ انسان‌نخستین است روزها درپی غذا وخوراکی بودکه‌شکم را سیرکند و همینکه‌شب فرا میرسیدزن وبچهایش رادرشکاف‌درختی‌یا پس تخته‌سنگی‌پنهان میساخت که‌طعمهٔ‌حیوانات درنده‌ای که درتاریکی دور وبرآن‌ها راگرفته وبرای‌خود وزن وبچه‌هایشان درپی‌قوت‌لایموت بودند نگردند. ازمزهٔ گوشت انسانی خوشش می‌آمد. درآن دوره از تاریخ دنیا

دورهٔ آکل و مأکول بود و هر کس که نمی‌خورد میخوردندش و زندگی عبارت بود از یکرشته ترس ولرز و رنج وعذاب .

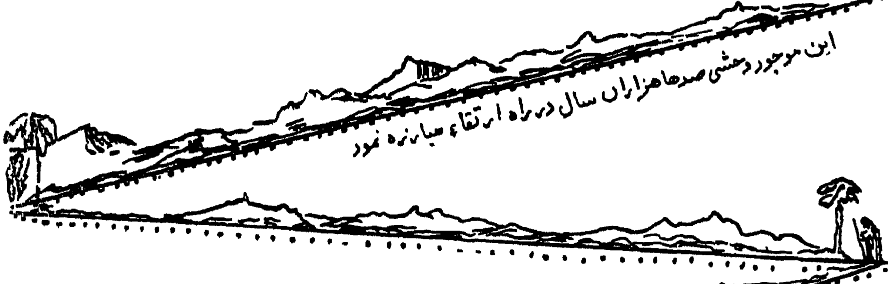
در تابستان حرارت اشعهٔ سوزان آفتاب انسانرا معذب میداشت ودر زمستان شدت سرما بچه هارا درآغوش پدر ومادر تلف میکرد. هرگاه آدم در شکار زخمی برمیداشت کسی بفکر پرستاری او نبود و بایستی بمیرد.

مانند حیواناتی که در باغهای وحش مدام صدا وفریاد جانخراششان بلند است آدم نخستین نیز ازصدای خودخوشش میآمد و متصل ازحلقوم صداهای بی‌معنی و نامفهومی بر میآورد و از شنیدن آن کیف میبرد . رفته رفته ملتفت شد که ممکن است بمددهمین صداها همراهانش را از نزدیك شدن خطر بیاگاهاند وصدای خودرا بالحنی و آهنگی توأم ساخت که معنی میداد «بیا پلنك میآید.» ویا «پنج فیل دارند بماهجوم می‌آورند.» آن وقت همراهانش نیز نظیرهمان صدارا ازحلقوم بیرون میدادند و میفهمانیدند که «میبینم» ویافرار کنیم وپنهان بشویم» . باحتمال قوی آغاز نشوونمای زبان بدین ترتیب بوده است .

اما چنانکه گذشت معلومات ما در بارهٔ اصل ومنشاء نوع انسان خیلی ناقص است . آدم نخستین آلات وابزار نداشت وخانه نمیساخت ووقتی میمرد بجز چندقطعه استخوان ، دنده وجمجمه آثاری ازخود باقی نمیگذاشت . این استخوانها بزبان حال بمامی گویند که هزاران سال پیش درروی زمین جاندار پستانداری میزیسته که ازحیوانات پستاندار دیگر متفاوت بوده و باحتمال زیاد ازحیوان مجهولی بوجود آمده بود که بمیمون شباهت داشته ورفتن باپاهای عقب را آموخته بود و باچنگالهای دست میتوانسته چیزها را بگیرد. تنها چیزیکه میدانیم همین است و باقی جز فرض و تصور چیزی نیست.


تقریباً شش هزار
سال است که تاریخ
شروع گردیده است
انسان با آهستگی بطرف نشو و ارتقاء میرود


انسان توانست در مقابل گرسنگی و سرما و امراض مقاومت بورزد


این موجود وحشی صدها هزاران سال در راه ارتقاء مبارزه نمود


ترقی و پیشرفت انسان خیلی کند و آهسته بود
میلیونها سال از عمر دنیا میگذشت و تازه موجودی که بایستی ما از درباره بیانیم بوجود آمد


نشو و نمای نوع انسان
خط زیر ازمنهٔ قبل از تاریخ را نشان میدهد

۲

انسان پیش از تاریخ

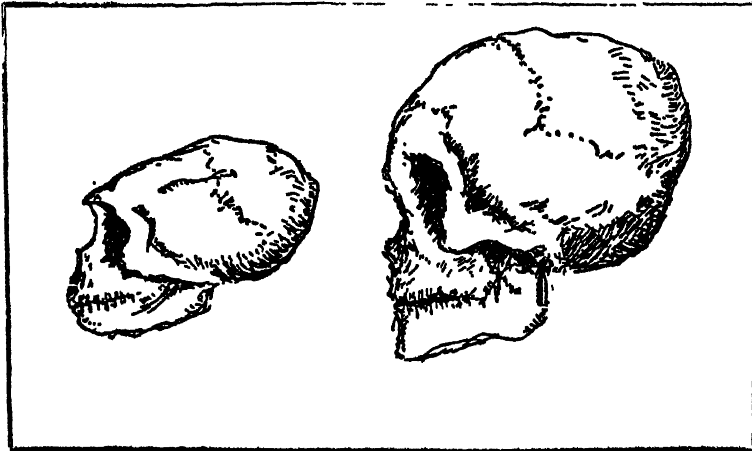
در بیان آنکه انسان ماقبل تاریخ شروع میکند بساختن آلات و ادوات

انسان نخستین نمیفهمید زمان چیست . از تاریخ تولد وعروسی ووفات یادداشت بر نمیداشته‌است ازروزوهفته وماه وسال بی‌خبر بود ولی احساس‌میکرد که فصولی وجود دارد ومرتباً پس‌ازسختی‌زمستان، بهارمعتدل وپس‌ازبهار، نوبت گرمای تابستان‌می‌رسد و همینکه میوه رسید و حبوبات خوردنی شدند و موسم گرمی گذشت ناگهان بادهای سخت‌دردرختان افتاده برگهارامی برندو بعضی‌ازحیوانات‌خودرا برای‌خواب‌ممتدزمستانی حاضر میسازند .

آنگاه حادثهٔ نوظهور دهشتناکی بوقوع پیوست ۰ اکنون قلهٔ کوهها که تاآن زمان درزیرعلف مستور بود درزیریك طبقه‌سنگینی‌ازبرف‌پنهان شده‌است. صبحگاهی آدمهای وحشی بسیاری که‌ازآدمهای‌جلگه پائین متفاوت بودندازدامنهٔ کوهها سرازیر شدند . لاغر بودند ومعلوم بود که قحطی کشیده و گرسنه‌اند باصدائی غیرطبیعی که از حلقومشان بیرون میآمد چنین مینمود که میخواهند بگویند «ماگرسنه ایم» . خوراك موجود کفاف ساکنین محل ومهمانهای تازه وارد را نمیداد علی‌الخصوص که این تازه واردها میخواستند همان جا اطراق کنند و از اینرو جنك وستیز بسیار سختی شروع گردید . تنها اسلحه عبارت ازچنگالهای جنگاوران بودوچه‌خانواده‌هائی که‌تلف گردیده ریشه‌کن شدند. دیگران بدامنه کوهها پناه برده وقتی موسم برف رسید طعمه سرمای بی‌زنهار گردیدند .

وقتی‌جنگل نشینان دیدند که‌روزهامدام کوتاه تروشبهاسردترمیشودسخت هراسناك گردیدند وعاقبت روزی یك‌قطعه کوچکی ازیخ درشکاف دوکوه بحرکت‌درآمد وهر لحظه بزرگتر گردیدوبصورت بهمن عظیمی ازدامنه کوه سرازیر شدومقدارهنگفتی از سنگهای کلان ازبدنهٔ کوه کنده باخود بزیر آورده دردره روان ساخت . بابانگی که نعرهٔ صدها توپ غران رابخاطر میآورد سیل یخ ولای باقطعات زیادی‌ازسنك‌خارافرا

رسید وساکنین‌جنگل را که‌خوابیده بودند نیست و نابودساخت . درختان صدساله را درهم شکست آنوقت برف بنای باریدن را گذاشت وماههای متمادی برف آمـد . تمام گیاهها تلف شدندحیوانات پا بفرار گذاشتند و بطرف آفتاب و گرمی جنوب براه افتادند. انسان بچه اش رابدوش کشید و او نیز بدنبال حیوانات روان گردید .سرعت حیوانات

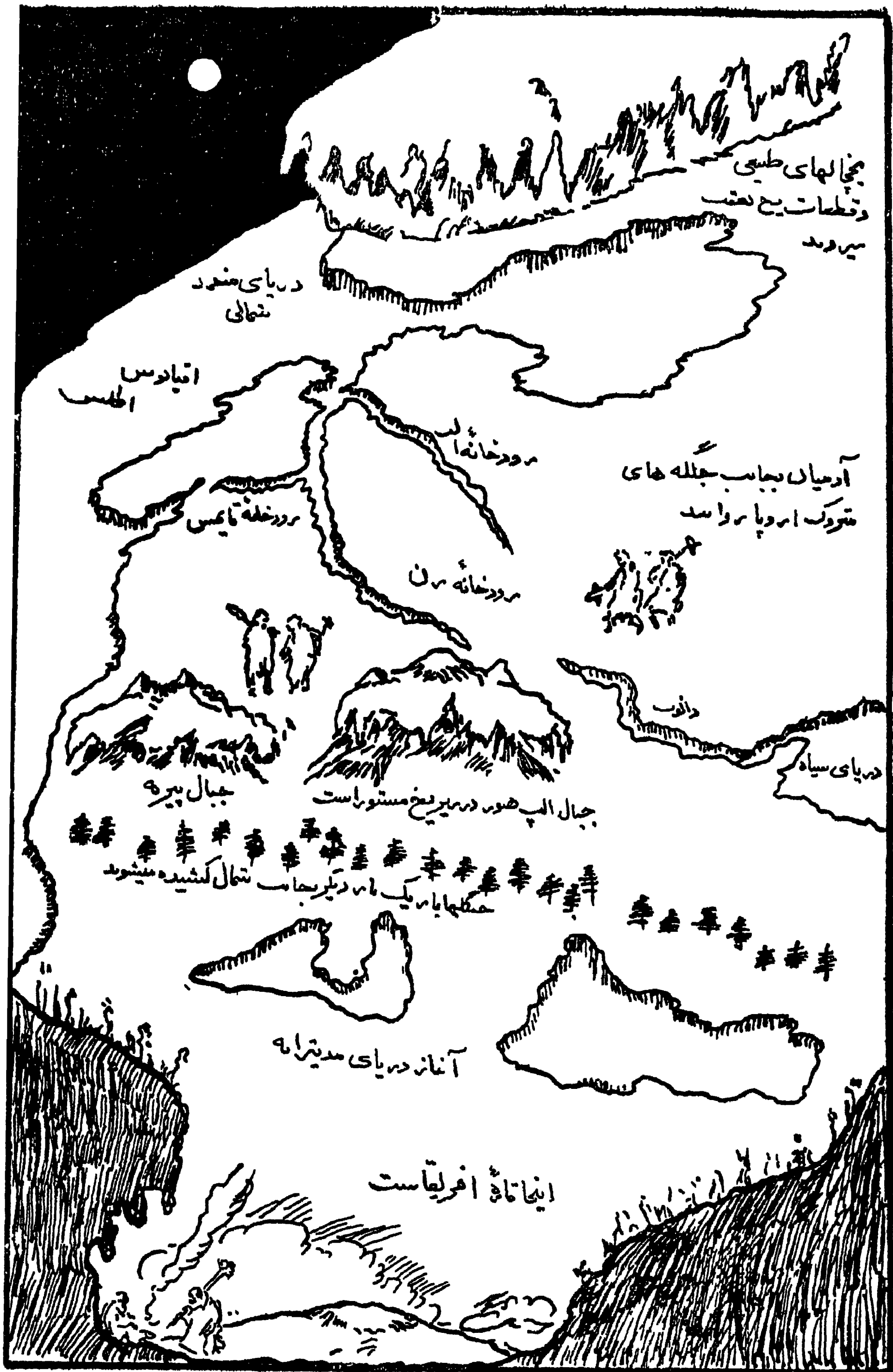


جمجمه انسانی پیوسته بزرگتر شد

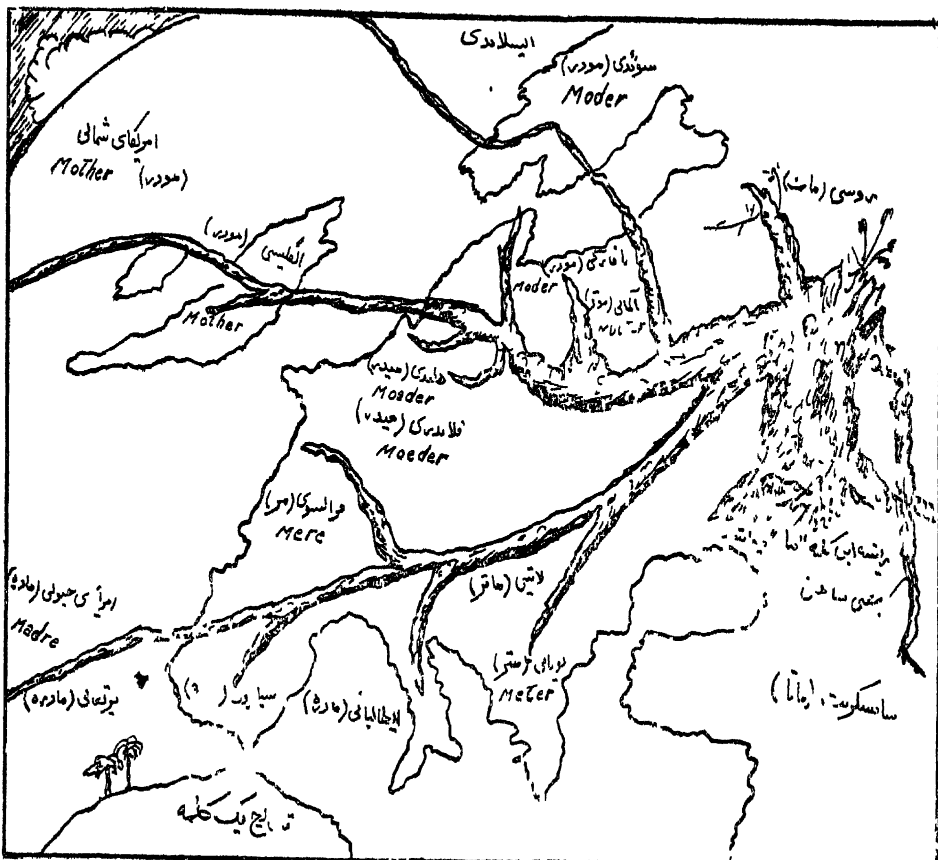
،راانداشت. یابایدچارهٔ بیندیشد ویاهلاك شود. فکر کردن‌را اختیارنمود . بمدد فکر و اندیشه بردوره‌های وحشتناك و یخ بندان که چهار مرتبه موجودیت نوع انسان را تهدید نموده غالب آمدیعنی یك باره ازمیان نرفت وزنده ماند.

اکنون انسان مجبوراست فکرتن‌پوشی برای خودبنماید تا سرما هلاکش‌نسازد. حالا یادگرفته که‌زمین‌را میکند وگودالهائی‌درست میکند وروی‌آنرا بابرك وشاخه درختان میپوشاندوبدین وسیله برای گرفتن خرس وگرك دام وتله میسازد وهمینکه صیدی بدامش افتاد بضرب سنك آنهـا را میکشد و ازپوست آن برای‌خودوزن‌وبچه‌اش لباس درست میکند .آنگاه مسئله مسکن ومنزل بمیان آمده وراه حل آن‌بآسانی پیدا شد. بسیاری‌ازحیوانات معتاد بودند که در غارهای تاریك بخوابندو انسان هم بدانها تأسی نموده ووحیوانات را ازغارها رانده وخود درآنجامنزل نمود .

هنوز بسیاری از آنها نمی‌توانستندآب وهوای‌سخت را تحمل‌نمایندوعده‌زیادی از آنها ازپیروجوان‌تلف میشدند . آنوقت بودکه‌یك نفراز نوابغ‌آتش راکشف‌کرد. شرح این‌کشف‌ازاین قراراست‌که روزیکه بشکاررفته بود جنگل‌آتش‌گرفت وفهمید که ممکن است درشعله آتش‌کباب بشود وبدرایت آتش راکه دشمنش بود بخودرام ومهربان‌ساخت . درخت خشکیده‌ای راباخود بغاربرد وباشاخه نیمسوخته‌ای که‌آورده بودآنراآتش‌زد وبدینطریق‌غاربرای اواز برکت‌آتش، مسکن وماوای‌مطبوعی گردید.


یخچالهای طبیعی
وقطعات یخ بعقب
میروند
دریای منجمد
شمالی
اقیانوس
اطلس
رودخانهٔ الب
رودخانهٔ تایمس
آدمیان بجانب جنگله های
متروک اروپا روانند
رودخانهٔ رن
دانوب
دریای سیاه
جبال پیره
جبال الپ هنوز در زیر یخ مستور است
جنگلها یکبار دیگر بجانب شمال کشیده میشوند
آغاز دریای مدیترانه
اینجا قارهٔ افریقاست

چندی پس از آن یك شب مرغی در آتش افتاد ووقتی اورا از آتش در آوردند بریان شده بود ودیدند مزه گوشت پخته بهتر ازخام است وبدین ترتیب کم کم عادت قدیمی و حیوانی گوشت خام خوردن را ازدست داد وشروع کرد غذاهایش را بپزد. هزاران سال گذشت . تنها آدمهائی زنده ماندند که هوش وفطانت بیشتری داشتند . روزوشب بایستی با گرسنگی وسرما در نبرد باشند ومجبور شدند آلات وادواتی اختراع بکنند . سنك را تراشیدند وبصورت بیل وتیشه وکلنك در آوردند وبرای فصل زمستان که پایانش معلوم نبود آذوقه وزاد وتوشه جمع میکردند وفهمیدند که باخاك رس میتوان کاسه وکوره ساخت و درحرارت آفتاب خشك کرد . از ایتقرار دوره یخبندان که چیزی نمانده بود نوع انسان را بکلی تباه سازد مربی اولاد آدم گردید چون اورا مجبور ساخت که فکر ومغزش را بکار بیندازد .



تاریخ یك کلمه

٤

هیروکلیف

(خط مصر قدیم)

مصریها خط رااختراع کردندو تاریخ شروع شد. کسانیکه درخاك اروپای وحشی میزیستند بسرعت دارای معلومات زیادی گردیدند. میتوان بطوریقین گفت که بمرور ایام اززندگانی توحش بیرون رفته قدم را بدایره تمدن گذاشتند چیزی که هست تنهائی وجدائی آنها ازمابقی دنیا زیاد طول نکشید چون قوم متمدن تری آنها را پیدا کرده مکشوف ساخت . مسافری که خودرا بخطر انداخته و از نواحی ناشناس جنوب پس از طی دریا و کوههای بلند بخاك اروپارسیده بودخودرا بااین اقوام وحشی روبرودید.این مسافرازاهالی مصر بودوازافریقا میرسید .

ساکنین دره رودخانه نیل چند هزارسال پیش ازآنکه اقوام مغرب زمین بفکر افتاده باشند که ممکن است غذارا با چنگال بخورندیا بارشان را بکمك چرخ حمل و نقل نمایندویا درخانهٔ منزل کنند، بمرحله بلندی ازتمدن رسیده بودند. ازاین رو بهتراست که آباء و اروپائیها را درکنج غارهای خود گذاشته بسواحل جنوبی وغربی دریای مدیترانه که اولین گهواره پرورش اولادآدم بود بپردازیم .

مصریها که بسا چیزها بما آموخته اند ، روستائیان ماهری بودند . تمام فنون آبیاری را می‌دانستند . پرستشگاههائی ساختند که مدت زمانی پس ازآن یونانیان درساختن معابدازآنها تقلیدنمودند و کلیساهائی که امروزفرنگیها درآنجا عبادت میکنند از روی آن سرمشق ها ساخته شده است . هم آنها تقویمی ترتیب دادند که برای اندازه گرفتن زمان بسیارسودمندبوده و بااندك تغییروتبدیلی هنوزمورداستفاده است.

اما کشف وخدمت بزرك مصریها عبارت ازاختراع اسبابی بود که بتوسط آن کلام و سخن خودرا برای نسلهای آینده باقی میگذاشتند . مقصود اینست مخترع خط بوده اند . امروزما بقدری عادت بخواندن کتاب ومجله وروزنامه کرده‌ایم که تصور مینمائیم انسان همیشه خواندن و نوشتن را میدانسته است درصورتیکه چنین نیست و خط که اهمیتش ازهراختراع دیگری بیشتراست اختراعیست نسبتهٔ جدید. اگراسنادمکتوب

برای ما باقی نمانده بود ما نیزمانند سك وگربه ازتجربیات نسلهای گذشته بی بهره میماندیم و به‌اطفال خود جزپارهٔ معلومات مختصر نمی‌توانستیم بیاموزیم .

هنگامیکه یك قرن قبل‌از میلاد مسیح رومی‌ها قدم بخاك مصر نهادند دردره نیل مقدارزیادی نقاشیهای عجیب وغریبی دیدندکه بنظر میآمد مربوط بتاریخ آن مملکت باشد . چیزی، که هست رومی‌ها به‌آنچه که تعلق بمملکت خودشان نداشت‌علاقمندنبودند . از اینرو درصدد بر نیامدند بدانندکه این نقاشیهاکه بر بدنهٔ معبدها وقصرها نقش‌شده بود ولوله‌های طویلی ازاورافی راکه باخمیری ازشاخهای پاپیروش پوشانده بود چه معنی ومقصودی را باید برساند . آخرین کشیش مصری که بااین نوع نقاشی آشنائـی داشت چندسال پیش ازآن مرده بود وکشور مصرکه استقلال خود را ازدست‌داده بود بصورت مخزنی‌درآمده بود پر ازاسناد ومدارك تاریخی که‌هیچکس نمی‌توانست بخواند واحدی مورد استفاده قرار نمی‌داد . هفده قرن تمام گذشت ومعمای مصر لاینحل ماند. عاقبت در سال ۱۷۹۸ میلادی یکنفر ارسرداران فرانسه بنام ناپلئون بقصددست‌یافتن بمستملکات انگلستان درخاك هندوستان‌بافریقای شرقی کشیده واردخـاك مصر گردید. هرچند ازرودخانه نیل عبورنکرد وبمقصودخود نرسیدولی‌قضا وقدرچنان‌خواست که‌در طی‌همین‌لشکر کشی‌معمای خط‌تصویری‌مصرحل گردد .

یکروزیکنفرازصاحبمنصبان‌جوان‌فرانسه‌که از بیکاری درارد‌وگاه واقع‌درساحل رودخانه روزت(۱) دریکی از مصبهای رودخانه نیل خسته ودلتنك بود درصدد‌برآمد که ساعات فراغت خودرا بتماشای‌خرابهائی که دردهانهٔ مصب‌رودخانه‌نیل موجود بود بگذراند. یکی‌ازروزها سنك منقوشی‌توجه اورا بطورمخصوصی بخود جلب نمود. گرچه این تخته سنك مرمر سیاه مانند سنگهای بسیار دیگری باتصاویر خردی منقوش بود ولی باسنگهائی که تاآن‌تاریخ مکشوف گردیده ود تفاوتی‌داشت وآن این بودکه به سه خط که یکی‌ازآنهاخط یونانی بود نوشته شده بود وخواندن زبان یونـانی آسان بود . صاحبمنصب نامبرده فکر کـردکه اگر زبانهای کتیبه را با هم مقابله و مقایسه نماید راه حل کشف خط مصری بدست خواهدآمد . کارمشکلی نبودولی‌متجاوزازبیست سال طول کشیدتاعاقبت معما حل گردید . درسال ۱۰۸۲ میلادی‌یکنفرازاستادان‌دانشگاه فرانسوی موسوم به‌**شامپولیون**(۲) بمقایسه ومقابله سه‌خط کتیبهٔ روزت مشغول گردید و درسال ۱۸۲۳ اعلام نمود که معنی ومفهوم چهارده فقره ازتصاویر کوچك کتیبه‌را بدست آورده است . گرچه چندی پس ازآن این‌استاددرگذشت ولی اصول خط مصری بدست

Rosettc -۱
Clampollin (۲)

آمده بودچنانکه امروز درنتیجه این کشف مهم آشنائی ما بتاریخ مصر بمراتب بیشتر است تا بتاریخ میسی سی پی واسنادومدارك مکتوبی دردست داریم که چهارهزارسال تاریخ را برماروشن میسازد .

ازآنجائیکه تصاویرهیرو گلیفی مصری (یعنی خط‌مقدس) اهمیت زیادی‌درتاریخ دارد واثر بعضی ازآنها با تغییرمختصری در الفبای کنونی ما موجود است بی‌مناسبت نخواهدبود مطالبی درباب این طریقهٔ هوشمندانه‌ای که پنجاه قرن پیش وسیلهٔ رساندن اسناد ومدارك شفاهی به‌نسلهای آینده گردید بیان نمائیم .

لابدازخطوطی که بوسیله علایم مطلبرامیرساند بی‌اطلاع نیستید . تمام کتابهای تاریخ مربوط به اقوام سرخ پوست صحراهای امریکا متضمن فصلی است درباب پیامهای عجیب وغریبی که بشکل تصاویر کوچکی نقش گردیده است. این نقوش مطالب مختلفی را بما میرساند ومثلا میگوید که چندرأس گاومیش بقتل رسیده است وچندتن شکارچی آنهارا شکار کرده اند .رویهمرفته فهمیدن معانی این قبیل پیامها چندان دشوار نیست .

خط قدیم مصری‌ها عبارت ازنقوش وتصاویرنبود . مردم هوشمند درهٔ نیل مدتها بود که این مراحل راطی کرده بودندوتصاویری که نقش میکردندچنانکه ذیلا به بیان آن خواهیم پرداخت معانی‌ومفاهیم دیگری نیزداشت .

فرض نمائیم که شما **شامپولیون** هستید و مشغول مطالعه یك لوله پاپی روس میباشید که دارای این نوع تصاویراست. ناگهان آدمی رامی بینید که اره‌ای دردست داردوخیال خواهیدکرد مردی است که می‌خواهد چوب یاتخته‌ای را اره نماید .آنگاه لولهٔ دیگری را باز میکنید که داستان ملکه‌ایست کـه بسن هشتادودو سالگی رسیده است و بازدرطی آن داستان بهمان تصویر اره برمیخورید . بخودخواهیدگفت که‌عادتاً ملکه‌های هشتادودوساله چوب وتخته‌ای اره نمیکنند وبدین‌نتیجه میرسید که‌لابد این تصویر اره درهرجا معنی ومفهوم دیگری دارد .

این همان معمائی بودکه‌شامپولیون راه حل آن‌را پیدا نموده وفهمیدکه‌مصریها اولین کسانی بودندکه خط صوتی‌را بکار بردند یعنی دارای‌خطی‌شدند وخطی نوشتند که صوت کلمات را بطوریکه تکلم وتلفظ میکنیم میرسانید وسخن را بوسیلهٔ خطوط راست وقوسی ومنحنی بنام‌خط برای طرف مفهوم‌میساخت .

اینك میپردازیم بتصویرمرداره بدست. درزبان‌انگلیسی کلمه« ساو Saw »هم بمعنی اره است وهم بمعنی «دید» (ماضی فعل دیدن) (۱) حالافرض کنیم که درزبان انگلیسی

---

(۱) چنانکه مثلادرفارسی هم کلمهٔ « باش» هم نام مرغی است وهم امرحاضراز فعل« بودن» است (مترجم)

کلمه «ساو» بمرور ایام ودرطول‌شهور وسنوات وقرون معنی «اره» را ازدست بدهد وتنها همان معنی فعلی را نگاه‌بدارد وپس از آن نیز بازبعد ازچندقرن دیگرمعنی‌فعلی را هم ازدست بدهد وتنها بمعنی حرف «سین» که‌حرف اول آن استدرآید ۰ درمصر قدیم نظیرهمین قضیهٔ پیش آمد یعنی این شکل  صوت‌حرف«س»رامیرسانید.

یك جملهٔ کوتاه مطلب را روشن ترخواهد ساخت.

تصویر زیرضرب المثلی است انگلیسی که با خط هیروگلیفی نوشته شده است.



این‌تصویر  هم بمعنی«چشم» است وهم‌بمعنی«من(۱)» یعنی‌شخص‌متکلم

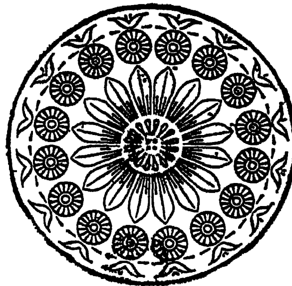
این‌تصویر  هم بمعنی«زنبورعسل» است وهم‌معنی‌مصدری«تو بی(۲)» یعنی‌بودن را میرساند ولی درعین‌حال میتواند قسمت اول‌مصدرفعلی ازقبیل«بی‌کام(۳)» (شدن) و «بی‌لیو(٤)» (گمان کردن) هم باشد۰

درتصویرفوق بعد ازتصویرزنبوراین‌تصویرآمده است که  هم‌میتواند «لیو(٥)» (ورق وبرك) ویا بمعنی‌مصدری«لیو» (گذاشتن ویا عزیمت) و درضمن‌هم صدای قسمت‌آخرکلمه «بی‌لیو» بمعنی«گمان کردن» هم هست .

تصویر آخر  شکل یك زرافه است‌که بهمان معنی اصلی خود باقی مانده‌است وخلاصه‌آنکه معنی‌آن جمله ازاینقرارمیشود: «گمان میکنم یك زرافه دیده باشم .»

۱- I
۲- To be
۳- Become
٤- Believe
٥- Leave

مصری‌ها پس از اختراع این خط بمرور ایام آنرا کاملتر ساختند چنانکه عاقبت پس از هزاران سال توانستند مقاصد ونیات خود را بوسیلهٔ آن بنویسند ومطالب‌را با آن خط ادا نمایند . ازآن پس باکمك این حروف وکلمات هیروگلیفی با دوستان دورونزدیك مکاتبه نمودند وحساب وکتاب معاملات تجارتی خودرا در دفتر ثبت‌نمودند ووقایع مهم تاریخی را نوشته درآرشیو سلطنتی ضبط نمودند ونسلهای آینده توانستند ازخبط وخطاهای نیاکان وگذشتگان خود عبرت بگیرند .



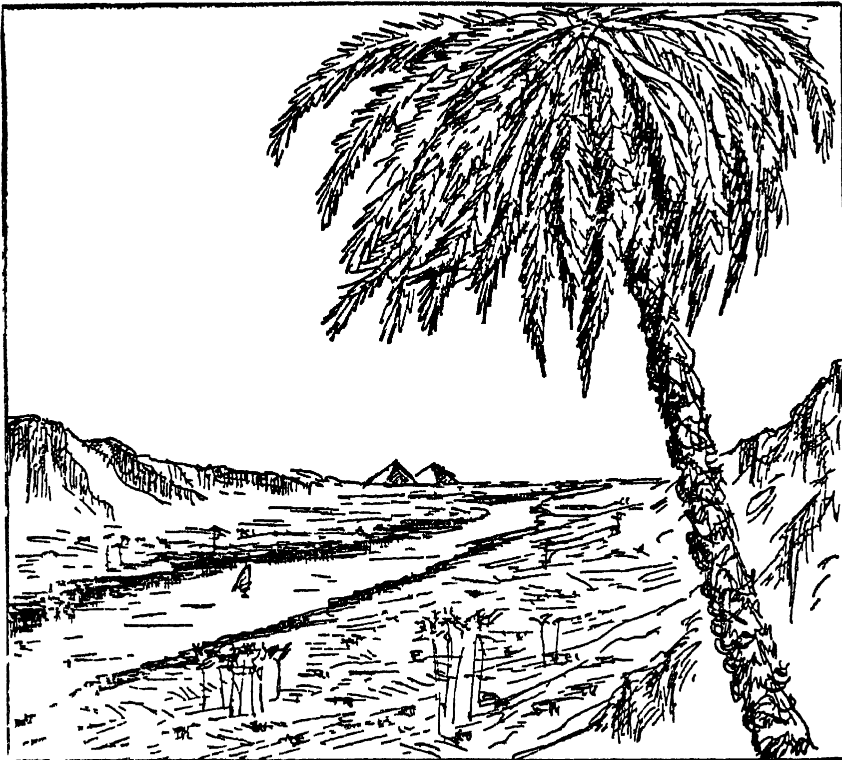
۵

دره نیل

در بیان آغاز تمدن در دره نیل

تاریخ نوع بشر درحقیقت تاریخ موجود گرسنه ایست که در پی غذا و خوراك باشد. انسان بتدریج درجاهائی مستقر گردید که خوراك کافی دردسترس داشت.

شهرت دره نیل از لحاظ وفور نعمت از همان آغاز تاریخ دراطراف و اکناف پیچید.



دره رودخانه نیل

ساکنین افریقای مرکزی وصحراهای لم یزرع عربستان و نواحی غربی آسیا ازهرسو بجانب مصر روان گردیدند وهر کدام درقسمتی ازچراگاههای آن سرزمین ساکن گشتند.

این اقوام گوناگون پس از استیلای بخاك مصر بهم نزدیك گردیده ملت و نژاد تازه را تشکیل دادند که موسوم گردید به ملت و نژاد «رمی»(۱) یعنی «آدمیان» همانطور که ما نیز عبریان را « ملت برگزیده » میخوانیم . این مردم حق داشتند شکر خدای را بجا آورند که آنهارا بدین سرزمین پر نعمت رهنمون گردیده بود. هرسال درموسم تابستان رودخانه نیل ، دره را بصورت دریاچه ای درمیآورد که عمق آن زیاد نبود و پس از آنکه آب عقب می نشست چندین سانتیمتر خاك حاصلخیز چراگاه‌هارا پوشانده بود.

بدین ترتیب رودخانه نیل درحقیقت کاریك ملیون نفر را انجام میداد و بدینوسیله برای ساکنین روز افزون این شهرهای بزرگی که امروزدیگر اثری از آنها باقی نمانده است غذا و خوراك فراهم میساخت . مسلم است که تمام اراضی قابـل زرع دردره واقع نبودولی اهالی که در فن آبیاری مهارت داشتند بوسیله نهرها و کاریزها آب نیل را بتمام مزارع خودمیرساندند.

اهالی مصر برخلاف مردم ماقبل تاریخ که مجبور بودندشانزده ساعت از بیست وچهار ساعت روزرا در تلاش معاش برای خود وزن وبچه خودباشند اعم ازاینکه روستائی باشند یا شهرنشین ازنعمت فراغت برخوردار بودندوساعات بیکاری رابساختن اسباب و تزئیناتی مصروف میداشتند که چه بساجنبه هنری داشت وفایدهٔ درآن ملحوظ نبود .

ازتمام اینهـا گذشته روزی درمیان اهالی مصریك صاحب فکر توانائی پیدا شد که اندیشه خود رامنحصراً مصروف بچیزهائی میداشت که ارتباطی با مسئله خوردن و خوابیدن و خانه ساختن برای حفاظت خانواده نداشت . از آنروز ببعد مصریان با اسرارخلقت ومعماهای گیتی که آنها رااحاطه نموده بودسروکارپیدا کردند وخواستند بدانند ستاره ها از کجامی آیند. خـالق رعدوبرق که صدایش آنها راهراسناك میساخت کیست .کدام قدرتی سطح رودخانه نیل را با اینهمه نظم وترتیب بالامیبردبطوریکه همین بالا رفتن سطح آب را اساس تقویم قراردادند . خواستندبفهمند که اساساً انسان چیست درصدد برآمدند که بدانند که این موجود ضعیف وکوچکی که همواره در معرض مرك ومرض است وبا اینهمه میخندد ودلشاد میباشد کیست .

این پرسشهائی بودکه مصریان ازخود مینمودند ودرمیان آنها اشخاصی نیزپیدا شدندکه سعی مینمودند جواب این سئوالها را بدهند . مصریان این اشخاص را بنـام « کاهن » میخواندند کاهن‌ها دلیل قـوم گردیدند و مـردم بنظر احترام به آنها مینگریستند .دانشمندانی بودند که وظیفه حفظ وحراست هیروگلیفها بعهدهٔ آنهاواگذار شده بود. این کاهن‌ها معتقد بودندکه انسان نبایدتنها بفکرخوشی وسعادت‌خوددراین

---

(۱) Remi

دنیا باشد بلکه لازمست بفکرروزگاران آینده نیز باشد. هنگامیکه روح از بدنش جدا شده در پشت کوههای مغرب رفته و باید حساب اعمال خود را به اوزیریس(۱) خدای توانائی که بر زندگان ومردگان سلطنت دارد وداور اعمال و افعال آنهاست پس بدهد. این کاهن‌ها درقلمروخاك ایزیس(۲) و اوزیریس بحدی ازمعاد و زندگانی در عالم دیگرصحبت داشته‌اندکه مصریان رفته رفته زندگانی دراین دنیا را میدان تنگی برای تدارك آخرت پنداشته‌اند. کار بجائی کشیدکه دره پر جمعیت و ثروتمند نیل سرزمین مردگان ورفتگان گردید.

بااین وصف اعتقادداشتندکه روح بدون جسمی که دراین دنیاحامل او بود نمیتواند وارد اقلیم اوزیریس گردد و بهمین ملاحظه همینکه کسی میمیرد کسان و بستگانش بدن اورامومیائی میکردند. برای انجام این مقصود بدن راچندین هفته درمحلولی از ناترون میخوابانیدند آنگاه آنرا باقطران که ایرانیان آنرا «مومیائی» میخوانند پرمیکردند و بهمین جهت آن بدن را «مومی» مینامیدند. پس از آن بدنرا درچندین متر پارچه‌ای که برای اینکار تدارك دیده بودند، می پیچیدند ودرتابوت گذاشته بواپسین آرامگاه میبردند. قبر در نظر مصریان بمنزلهٔ خانه‌ای بودکه آدم مرده را درآنجا درمیان اسباب وآلات موسیقی میگذاشتندکه اسباب سرگرمی اوتاروزموعود باشد وهمچنین مجسمه‌هائی نیزاز آشپزها ونانواها وسلمانیها پهلوی اومیگذاشتندکه بتوانند برای اوغذا ونان پخته و سرومویش را اصلاح نمایند. درابتدا این قبرها را درسنك کوههای غربی مملکت حفرمیکردند ولی همینکه مصریها کم کم بطرف شمال روان شدند وبجائی رسیدندکه دسترس بکوه نداشتند مجبورشدند قبرها را درصحرا بکنند وازآنجائیکه درصحرا و بیابان حیوانات درنده ودزدهای قبرکن زیاد بودکه قبرهارا نبش کرده مومیائیها در هم میدریدند ومیخوردند ویا اسباب وجواهر آنها را میربودند مصریان رفته رفته به فکرافتادندکه جسد مردگان خود را درزیر قطعات بزرك سنك بخاك بسپارند واز آنجائیکه ثروتمندان ازراه کبروغرور میخواستند قبرشان ازقبر فقرا متمایز باشد مدام بربزرگی قبرها افزودند. بزرگترین این نوع قبرها رایکی ازفراعنه موسوم به خوفو که یونانیان خئوپس مینامیدند ساخت. خوفو سی قرن قبل ازمیلاد میزیست وهرمی که برای قبرخود ساخت پانصد قدم ارتفاع داشت. این قبرها را مصریها «پیرموس»(۳) مینامند یعنی بلند وکلمه فرنگی «پیرامید» ازهمان کلمه آمده‌است. هرم خوفو سی آکر

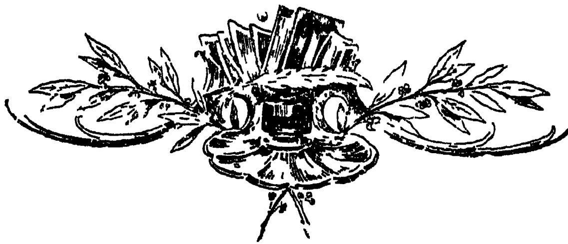
۱- Osiris

۲- Isis

۳- Pir-em-us

مساحت داشت یعنی سه بار از کلیسای بزرگ پطروس مقدس دررم بزرگتر بود درصورتیکه خود این کلیسا بزرگترین بنائی است که درعالم مسیحیت ساخته شده است .

برای ساختن هرم **خوفو** صد هزار نفر بیست سال تمام کار کردند وتخته سنکها را ازآنطرف رودخانهٔ نیل بمحل بنا بردند وهنوزما نمیتوانیم بفهمیم این قطعه سنگهای خیلی بزرك راکه اغلب ازجاهای خیلی دور بدست میآوردند بچه وسیله از رودخانـه می گذراندند وبچنیـن ارتفاعی ببالای بنا حمل میکردند . مهندسین ومعمارهای فرعون بقدری خوب ازعهده کارساختمان برآمده اندکه هنوز پس ازهزاران سال دالان باریکی که از بیرون بوسط هرم ، بمقبرهٔ فرعون میرود درزیر بارهزاران تن سنك کمترین صدمه‌ای ندیده است .

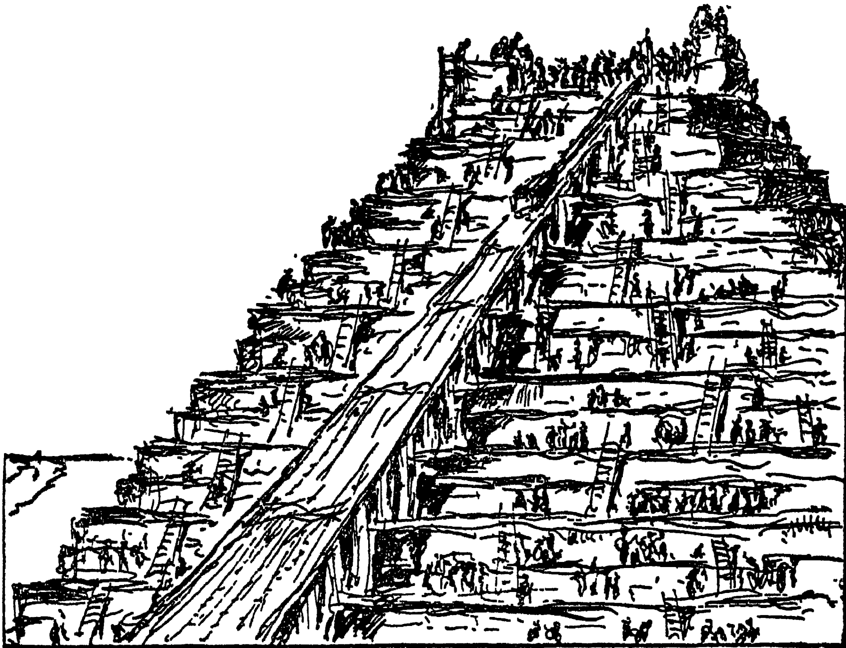


٦

تاریخ مصر

عظمت و انقراض کشور مصر

هرچند رودخانه نیل سرچشمه رفاه و نعمت بود، ولی در عین حال مربی خوبی هم برای مردم مصر گردید و چیزهای بسیار سودمند بآنها آموخت و از آنجمله بساکنین سواحل فن آبیاری را یاد داده کشاورزان که در ساختن نهر و کاریز و نگاهداری آن و



بنای اهرام در مصر

کارهای لاروبی محتاج بهمدیگر بودند طریقهٔ مساعدت و معاضدت را آموختند و درسایهٔ همین درس که رودخانهٔ نیل به آنها داد مملکت مصر بصورت مملکت مرتب و منظمی در آمد و دارای تشکیلاتی گردید که لازمه چنین مملکتی است.

شخصی که ازهمسایگانش مقتدرتر بود مدیرقوم گردید وروزی که اقوام آسیای غربی ازراه طمع بخاك مصرهجوم آوردند شخصی که تاآنوقت مدیری بیش نبود سر، و رئیس هموطنان خود گردید وطولی نکشید که عنوان پادشاهی بخود دادو کارسلطنت برسر زمینی راکه ازساحل دریای مدیترانه تادامنه کوههای غربی خاك مصروسعت داشت بعهده شناخت. روستائیان بامورسیاسی ووقایع سلطنت فرعون چندان علاقه‌ای نداشتند وهمینقدر که فرعون یعنی «آدمی که درخانه بزرگی منزل دارد.» خراج زیادی ازآنها مطالبه نمیکرد درنهایت بردباری بکارهای زراعتی خود سرگرم بودند وهمانطور که قوانین **اوزیریس** بزرك را پذیرفته بودند قوانین فرعون را هم می‌پذیرفتند ولی وقتی بیگانگان برخاك مصر استیلا یافتند اخلاق روستائیان هم تغییریافت.

پس ازآنکه مصرمدت بیست قرن ازنعمت استقلال برخوردار بودیکی ازایلات وحشی و کله دارعرب موسوم «هیکزوس» بمصرهجوم آورد وپنج قرن تمام برآن سرزمین سلطنت نمود. مردم مصر که ازاین عربها سخت متنفرومنزجر بودند عبریها راکه باعربها قرابت داشتند مورد کینه ودشمنی قراردادند. عبریها پس ازمدت مدیدی سرگردانی دربیابانها عاقبت بخاك **گوسن** (۱) رسیده ومردم آن سرزمین درپناه خود پذیرفته بودند. اینك همین عبریها درنزد قوم عرب که درنظرساکنین اصلی آن مرزوبوم غاصبینی بیش نبودند بسمت مودیان مالیات ومستخدمین دولتی قبول خدمت نموده بودند ولی عاقبت کاسه صبر مصریها لبریزشد و اندکی پس ازسال ۱۷۰۰ قبل ازمیلاد مسیح اهالی شهر **تب** بنای سرکشی وطغیان راگذاشتند وپس اززدوخوردهای طولانی هیکزوسها را از خاك خود بیرون نمودند ومصرازنواستقلال خود را بدست آورد ومردمش آزادشدند.

هزارسالی پس ازآن تاریخ هنگامیکه آشوریها بتمام آسیای غربی دست یافتندمصر نیزجزوشاهنشاهی **سرداناپال** گردید ولی بازدرقرن هفتم قبل ازمیلاد ازنواستقلال خودرا بدست آورد وسلطنت بپادشاهی رسید که پایتختش درشهر **سائیس** (۲) درمصب رودخانه نیل بود. درسنه ۵۲۵ قبل ازمیلاد پادشاه ایران **کامبیز** بمصرقشون کشید وفاتح گردیده برآن مملکت دست یافت ولی وقتی درقرن چهارم قبل ازمیلاد اسکندرمقدونی برایران غلبه یافت مصرنیز ایالتی ازایالات مقدونیه گردید. روزی که یکنفرازسربازان اسکندر خود را پادشاه مصرخواند ومؤسس سلسله بطلیموسها گردید که پایتختشان در شهر اسکندربود مصربازتا حدی باستقلال رسید. عاقبت درسال ۳۹ قبل ازمیلاد رومیهاوارد خاك مصرشدند وآخرین ملکه مصر بنام **کلئوپاترا** (۳) بـرای نجات مملکت خود از

Goscen (۱)
Saïs (۲)
(۳) بعربی قلبطره یا قلبطرا (مترجم)

هیچگونه مجاهدتی مضایقه ننمود . حسن ملاحتش بیشتر از لشکرها کار کرد وخطر زیبائی او برای رومیها از خطر هر سپاهی بزرگتر بود ودوبار برفاتحین وسرداران بزرك روم غالب آمد. ولی عاقبت درسال ۳۰ قبل ازمیلاد امپراطور جدید روم **اوگوستوس** کـه جانشین عموی خود قیصر مشهور شده بود دراسکندریه قشون پیاده کرد برخلاف عموی بزرگوارخود مغلوب حسن وعشوهٔ ملکه نگردیده لشگریان اورا درهم شکست وملکه را اسیر نموده خیال داشت اورا دردنباله ارابهٔ فتح وظفر بعنوان غنیمت جنك بروم ببرد ولی کلئوپاترا خبردار گردید وچنانکه درتواریخ مسطور است خودرا بقتل رسانیدو مصر ایالتی ازامپراطوری روم گردید.



۷

بین النهرین

بین‌النهرین دومین مرکز تمدن مشرق زمین گردید

اگر از اهرام مصر بالارفته وازقلهٔ آن با چشمهائی به تیزی چشم عقاب بسرزمین های بسیاردوردست که درسمت مشرق درپس بیابانهای بی آب وعلف وخاك وشن زرد رنك بنگریم، دورنمای سبزفامی بنظرخواهد رسید. این دورنمای دره‌ایست درمیان دو رودخانه بزرك که درتورات بنام بهشت عدن خوانده شده‌است. این همان سرزمین عجایب واسراری است که یونانیها بدان «مزوپوتامی» یعنی بین‌النهرین نام داده‌اند.



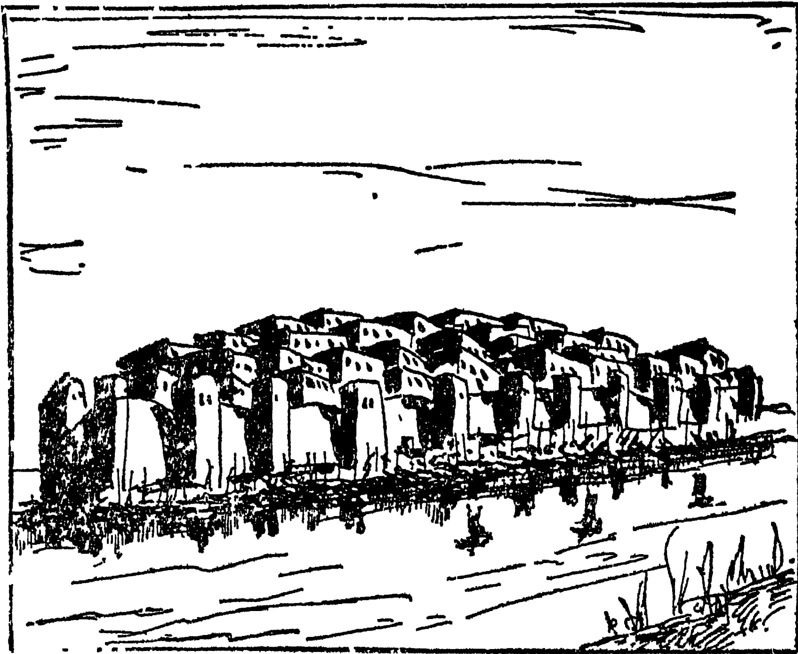
برج در شهر بابل

نام یکی ازاین دورودخانه فرات است که اهالی بابل قدیم آنرا «پوراتو»(۱)

۱- Purattu

کوههائی که احدی مایل نیست
در آنجا سکنی گزینید
دیگ هفت جوش
دنیای قدیم
سومریها
مدها
نینوا
رود دجله
ایرانیان (پارسیها)
سرزمین حاصلخیز بین النهرین که هر قوم و ملتی مایل بود در آنجا زندگی کند
رود فرات
بابل
کلدانیها (کلدانی)
بیابان سوزانی که احدی نمیخواست در آنجا زندگی کند
بابلیها
یهودیها
آشوریها
آموریتها
آرامی ها
فینیقی ها
مصریها
جزیره کرت
فلسطینی ها
یونانیان بسرکردگی اسکندر مقدونی
هیتیتها

میخواندند ودیگری دجله نام دارد که درقدیم آنرا «دیکلات»(۱) میگفتند. این هردو از کوههای پریخ و برف ارمنستان سرچشمه میگیرد (درآنجائیکه معروف است کشتی نوح بخاك نشست) وهمواره ،آرام ، بجانب جنوب روانند تادرسواحل گل آلودخلیج فارس به دریا میریزند . در امتداد جریان خود نواحی واراضی خشك ولم یـزرع را بصورت باغستان سبزوخرمی درمیآورند. همانطور که حوزهٔ رودخانه نیل بملاحظه نعمت فراوان خود اقوام چندی را بدآنجا کشانده بـود سرزمین بین النهرین نیز بهمان سبب دارای ساکنین انبوهی گردید. خاك زرخیزی بود و کوهستانهای نواحی شمالی وایلات وعشایر هرزه گردی که درنواحی جنوبی آن خاك دررفت وآمد بودند دوصدد بودند که این اقلیم پر نعمت رابتصرف وتملك بلامعارض خود درآوردند و بهمین جهت بود که کوهستانی های شمال و صحرا نشینهای جنوب مدام با هـم درجنك و ستیز وخونریزی بودند و طرفی که شجاعترونیرومند تر بود غالب وقاهر میگردید . دراثرهمین جنگها ونبردها بین النهرین کشورمردمانی گردید جنك آورو نیرومند که مؤسس تمدنی گردیدند که ازهر لحاظ با تمدن مصری برابری مینمود.



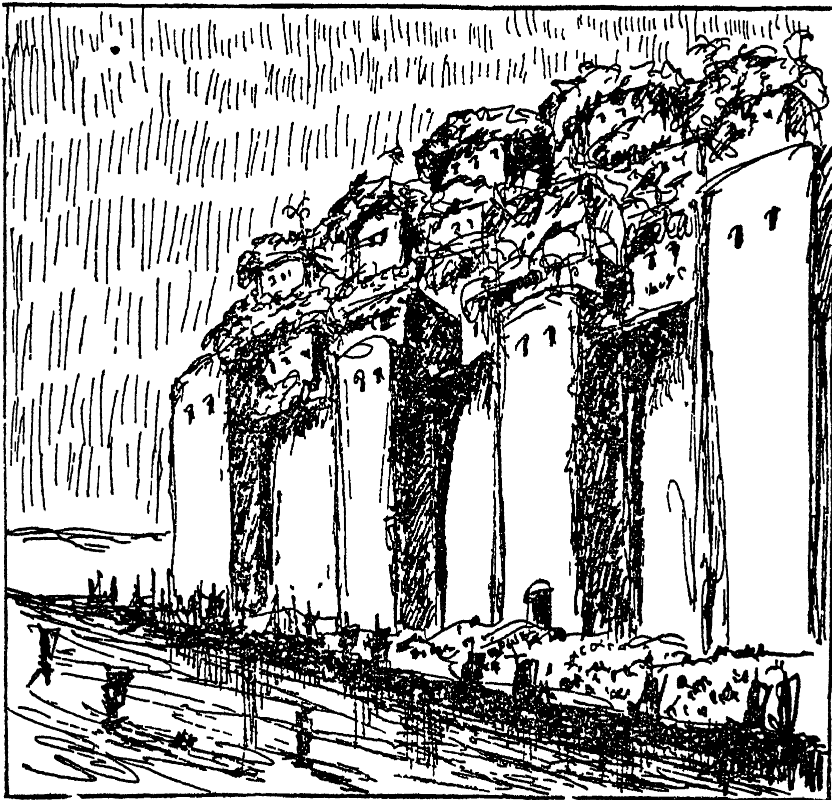
نینوا

۱ـ Diklat

۸

سومریها

سومریها بکمك میخ برروی لوحه‌هائی ازخاك پخته حروفی نقرمیکردندکه‌تاریخ آشوروبابل راکه بمنزله بوتهٔ عظیمی بودکه اقوام مختلف را باهم جوش میداد بما حکایت میکنند. قرن پانزدهم دورهٔ کشفیات بزرك بود. عهدی بودکه کریستوف کلمب درصدد برآمده بودراهی بجزیره کاتی(۱) پیداکند ودست قضا اورابسرزمینی انداخت که



شهرمقدس بابل

وجود آنرا هرگز تصورنکرده بود. درهمان دوره اسقفی ازاهالی اطریش باگروهی

---

(۱) Kathay

بطرف مشرق روان گردید ومنظورش این بود که بپایتخت شاهزادگان مسکوئی برسد. این اسقف بمنظورخود نرسید وپای اهالی مغرب زمین تنها یك نسل پس‌ازآن بمسکو رسید. درهمان اوقات شخصی ازاهالی ونیزموسوم به **باربرون** سیروسیاحتی درخرابه های آسیای غربی نموده بود ودرباب کتیبه هائیکه دردامنهٔ تخت سنگهائی درمعابد نزدیك شیراز دیده بود اطلاعات عجیب وغریبی با خودبه ونیزآورد. همین‌سیاح‌حامل الواحی نیزازخاك پخته بود .

درآن زمان اروپا گرفتارمشکلات دیگری بود ومدتها پس ازآن درقرن هیجدهم میلادی اولین باریك نفرمساح دانمارکی‌موسوم به **نیبور**(۱) کتیبه‌هائی بخط میخی باروپا آورد واین خط را ازآن جهت میخی خوانده اندکه حروفش شباهت به میخ دارد و ازآنجائیکه درزبان لاتینی میخ را «کوئنوم» (۲) میگویند این خط درنزداروپائیها بخط «**کوئنی‌فورم**» معروف گردید: سی سال پس ازآن یکنفر دبیرآلمانی بنام **گروتفند**(۳)چهارحرف ازآلفبای میخی رایعنی د . ا . ر . ش راکه دراسم داریوش‌بود توانست بخواند. بازبیست‌سال‌گذشت تا اینکه یکنفرکارمندانگلیسی موسوم به **هنری راولین‌سون**(٤) که پس ازخواندن کتیبه بیستون‌دارای‌شهرت گردید کلیداستخراج خط میخی‌آسیای غربی را بدست عالمیان داد.

اگرمشکلات‌کشف خط میخی را با خط مصری قدیم مقایسه نمائیم معلوم خواهد شدکه این مشکلات بمراتب ازمشکلات شامپولیون بیشتربوده است . چنانکه گذشت مصری‌ها خط تصویری داشتند درصورتیکه سومریها که قدیمترین ساکنین بین‌النهرین هستند درصدد برآمدند که کلمات را بروی لوحهای ازخاك پخته نقر نمایند ولهذاخط تصویری راکنارگذاشته بطریقه تازه ای بوسیله نقوش کوچکی که بی شباهت بمیخ‌ویا بحرف فرنگی نیست متوسل گردیدند.

برای فهمیدن این مسئله بهتراست مثالی چند بیاورم:

ابتدا وقتی با کمك میخ یا درفشی‌صورت ستاره‌ای به روی‌آجرخام‌نقرمیکردند

بدین شکل بود : 

اما این نقش خیلی ساده نبود ولهذا اندکی پس ازآن زمان هنگامیکه مفهوم

Niebuhr (۱)

Cunéum (۲)

Grotefend (۳)

Henry Rawlin son (٤)

آسمان با مفهوم ستاره توام گردید تصویر رمز بور ساده‌تر گردیده بدین‌شکل درآمد ولی همین سادگی صورت اسرارآمیزی بدو داد :



بهمین طریق صورت گاو نیز که درابتدا باین شکل بود :



رفته رفته بدینصورت درآمد:



وصورت ماهی که درابتدا بدین شکل بود کم کم



بدین‌شکل درآمد



تصویر آفتاب که درابتدا دایره‌ای بیش نبود



بدین‌صورت درآمد



اگرما بخواهیم باخط سومری یک کشتی را نشان بدهیم که دارای چنین شکلی است



باید آنرا بدین شکل ترسیم نمائیم



بدیهی است که استعمال این طریقه برای ادای مقصود مشکل بنظر میآید ولی متجاوز از سی قرن سومریها و بابلیها وآشوریها وایرانیها وهمچنین اقوام وملل دیگری

گه بدان سرزمین پرنعمت راه یافتند ادای مقصود خود را بهمین طرزوشیوه نوشتند.
تاریخ بین النهرین تاریخی است سرتاسرپرازجنك وستیزوهجوم واستیلا. ابتدا سومریها ازراه شمال به‌آنجادست یافتند. ملت سفید پوستی بود که لابد دراراضی کوهستانی سکنی میداشته‌است. خدایان خود را درقله کوهها‌ستایش میکردوقتی‌ساکن سرزمین مسطحی شدند کوههای مصنوعی کوتاهی ساختند و معابد خود را درقلهٔ آنها برپا نمودند. هنوزساختن پله‌کان را نمیدانستند ولهذا بوسیله غلام گردشهائی که‌دورا دورآن کوههای مصنوعی پیچیده بود ، بالا میرفتند . معمارهای عهد ماساختن غلام گردشهائی راکه در بعضی ساختمانهای بزرك ازقبیل ایستگاههای خط آهن بکار میبرند ازسومریها آموخته‌اند . بعدها اقوام دیگری واردسرزمین بین‌النهرین گردیده وسومریها باآنها آمیخته یکسره منحل گردیدند. امابرجهائیکه درآن زمان ساخته بودند هنوز درمیان خرابهای بین النهرین برجاست و هنگامیکه قوم یهود راباسیری به بابل آوردند ناظر آن برجها گردیدند وآنها را برجهای باب (۱) یعنی برجهای بابل نامیده‌اند وکلمه بابل ازهمین لفظ مشتق است.

سومریهاچهارهزارسال پیش ازمیلاد مسیح بسرزمین بین‌النهرین آمدند ولی طولی نکشیدکه قوم دیگری باسم اکادی ها برآن خاك استیلا یافته سومریهارامغلوب ومنکوب نمودند واکادی‌ها ازجمله ایلات وعشایرمتعددی بودندکه درصحرای عربستان زندگی میکردند وبزبان مشترکی تکلم مینمودندکه بزبان سامی مشهورگردید. چونکه درزمانهای سابق‌آن‌هارا ازاخلاف مستقیم سام ، پسری ازپسران حضرت نوح میدانستند. هزار سال‌پس ازآن آکادیها نیز بنوبت خود مغلوب اموئیت‌ها شدند. موئیت ها نیزقومی سامی وصحراگرد بود ویکی ازمقتدرترین پادشاهان آنها موسوم به **هامورابی** درشهربابل قصربا شکوهی بنا نمود وقوانین زیادی برای‌ملت خودوضع نمودکه ازبرکت‌آن کشور بابل منظمترین کشوردنیای قدیم گردید. سپس نوبت بقوم **خطی** رسیدکه‌ذکرآنها درتورات آمده است . خطی هاآنچه راکه نتوانستندغارت نموده وبخاك خود ببرند خراب و ویران ساختند ولی آنها نیز مغلوب قوم دیگری گردیدندکه خدائی را بنام آسورکه خدای بیابانها بود میپرستیدند وبهمین مناسبت خود راآشوری میخواندند وشهر نینوا را مرکزسلطنت دهشتناك خودساخته سرتاسر آسیای غربی‌ومصررا بتصرف درآوردند وملل واقوام بسیاری را باجگذارخودنمودند.

آشوریها تا آواخرقرن هفتم پیش ازمسیح با قدرت تمام سلطنت نمودند اما درهمان اوقات قوم سامی دیگری باسم کلدانیها ازنوشهربابل‌را ساختند وبابل‌مشهور

---

(۱) Bab Illi

ترین شهرآن عصر گردید. بخت‌النصر که معروفترین پادشاهان این‌قوم است مشوق‌علم وداش بود وما معلومات امروزه خود را در زمینه نجوم وریاضیات مدیون کشفیات ابتدائی آن قوم هستیم . درسنه ٥٣٨ پیش ازمسیح یك قوم جوان چوپان پیشه ای بنام ایرانیان بابل را تصرف نمود وسلطنت کلدانیها را منقرض ساخت. چیزیکه هست دویست سال بعد سلطنت ایرانیان نیز بدست اسکندرمقدونی منقرض گردید واین فاتح یونانی ابن مملکتی راکه بمنزلهٔ بوتهٔ بودکه‌آنهمه اقوامی سامی را بهم جوش داده بود بصورت یك ایالت یونانی درآورد.

حالا دیگر نوبت برومیها رسیده است . پس ازرومیها بین‌النهرین بدست ترکها افتاد واین سرزمین که دومین‌مرکزتمدن دنیابود ، بصورت ویرانه‌ای درآمدکه‌دندانه هرقصرش درس عبرتی برای جهانیان میباشد٠



حضرت موسی

تاریخ حضرت موسی دلیل و پیامبر قوم یهود

درطی قرن بیستم قبل ازمیلاد یك عشیرهٔ حقیر بی اهمیتی که عبارت بودازچوپان های‌سامی نژاد ، موطن خودراکه درسرزمین اور دردهنهٔ فرات وشطالعرب واقع بود رها نموده ودرجستجوی چراگاه تازه‌ای وارد سرزمین‌پادشاهان بابل گردید.سپاهیان شاهی آنها را بیرون راندند واین قوم در جستجوی خاکی که بتوانند درآنجا چادر های خود را بآزادی برپا سازند ، بطرف مغرب روان‌گردیدند.



چشم حضرت موسی بارض موعود افتاد

این‌گروه چوپان، عبریهاویاچنانکه ماآنانرا میخوانیم یهودیها بودند. سالهای درازدراطراف سرگردان بودند وبا مصائب بسیاری مواجه‌گردیدند تا عاقبت بخاك مصررسیده درآنجا پناهنده شدند . متجاوز ازپانصد سال درآن سرزمین ساکن‌بودند

تااینکه قوم یغماگر وراهزن **هیکزوس** بوطن ثانوی آنها دست یافت.
(بطوریکه درضمن تاریخ مصر درپیش بدان اشاره گردید) این یهودیان با **هیکزوسها** کنار آمدند وتوانستند در اماکن وچراهگاهای خود بمانند اما وقتیکه مصریها پس اززدوخوردوکشمکش بسیار بیگانگان را ازمملکت خود رانده ، استقلال خودرا بدست آوردند ، روزگار شومی برای یهودیها شروع گردید . مصریها آنانرا بمقام غلامی وبندگی تنزل داده بکارهای راه سازی اهرام باز داشتند واز آنجائیکه سربازان مصری بنگهبانی راه ها و جاده ها گماشته شده بودند راه گریز بروی یهودیها بسته بود.

پس از سالیان دراز و پرمحنت، جوانی ازقوم یهود بنام موسی که زمان درازی در بیابان زیسته بود وبقدروقیمت پارسائی آباء واجدادخود پی برده بود ، موجبات رستگاری قوم یهود را فراهم ساخت. آباء واجداد حضرت موسی پشت پا بزندگانی شهری و شهرنشینی زده وراضی نشده بودندکه تجملات وعیش ونوش مردم مصری، خصائل ذاتی آنها را سست ونابود سازد.

موسی تصمیم گرفت که آتش علاقمندی قوم خود را بخصائل وصفات آباء واجدادی درنهاد آنها برافروزد. بهر تدبیری بود خود را ازچنك سپاهیانیکه مامور دستگیری او بودند رها ساخته وقوم خود را در وسط بیابان بپای کوه سینا رسانید. حضرت موسی در طی زندگانی مجرد وطولانی خود دربیابان بپرستش وستایش خدای مقتدریکه بررعد وبرق وباد وطوفان حاکم وآمر بود و برآسمان وزمین سلطنت داشت وحیات وممات چوپانها درید وقدرت اوست ، سرگرم بود.

این خدائیکه ازجمله خدایان بسیاری ودرصحراهای عربستان مورد عبادت ساکنین آن سرزمین بود **یهوه** نام داشت ودرپرتو تعلیمات حضرت موسی تنها خدای عبریان گردید. روزی ازروزها حضرت موسی ناپدیدگردید درافواه افتاده بود که بادوتخته سنك تراشیده ازمیان جمعیت بیرون رفته است . درآنروزقلهٔ کوه سینا نامرئی بودتندباد ابرسیاهی را آورده کوه را درزیر حجاب آن پنهان ساخت، بطوریکه چشم انسانی در آنجاچیزی رانمیدید . چون حضرت موسی برگشت یاللعجب که برروی سنگهائی که در دست داشت خدای قوم یهود درهمان وقتیکه رعد وبرق گوش عالم راکرنموده بود ، احکام خودرانقش کرده بود . ازآن ساعت ببعد قوم یهود، یهوه را خدای یکتاوسلطان ومالك حیات وممات و تقدیرخودشناخته بدو مومن شده وشکر او را بجا آوردند که با احکام ده گانه ، معجزآیتی که بدانها فرستاد آنها را بزندگانی مقدس هدایت فرموده است .

وقتی حضرت موسی قوم خود را دعوت نمودکه راه بیابانرا پیش گرفته و بسیر

خود ادامه بدهند، اطاعت امرش را برخود واجب شمردند وچون به آنها فرمود که چه باید بخورند وچه باید بنوشند وچه چیزها را باید برخود حرام سازند تا بتوانند در آن آب وهوای سوزان تندرست بمانند، احکامش را پذیرفتند.

پس از سالها بیابانگردی عاقبت بسرزمینی رسیدند که دلپسند ومبارك بنظر آمد. سرزمینی بود موسوم به فلسطین یعنی مسکن **فی‌لیستوها** یا **فی‌لیسترها** اینها قوم کوچکی بودند که ازوطن خود یعنی جزیره کریت دردریای مدیترانه رانده شده وبدین ناحیه پناهنده شده بودند. بدبختانه درقسمتهای داخلی فلسطین قوم دیگری از اقـوام سامی ساکن بودند بنام کنعانیان. با اینهمه یهودیها بزورراه خود را ادامه داده بدره ها رسیدند وحتی توانسته اند چندین شهر بسازند ومعبد بزرگی در یکی ازشهرها که موسوم به ژروزالم برپا کنند. ژروزالم که بمعنی «خانه‌صلح» است همان شهری است که به بیت المقدس معروف میباشد.

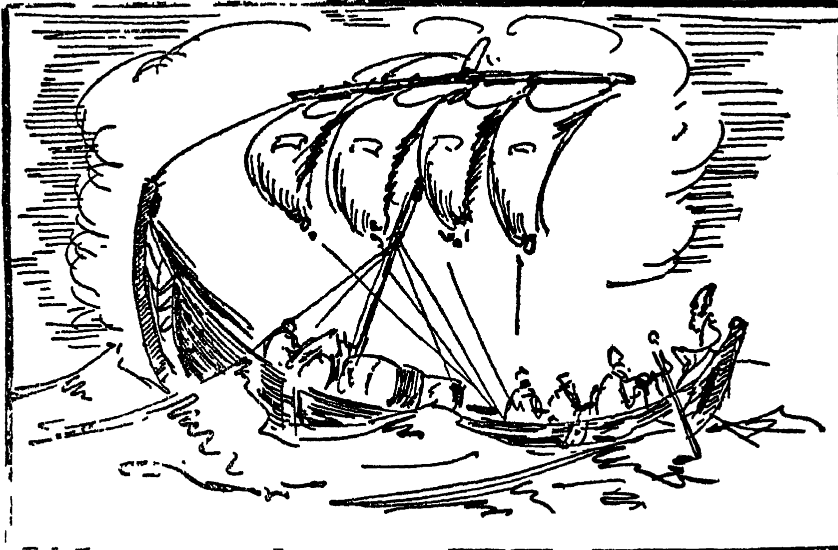
حضرت موسی دیگر مدتی بود که رهنمای قوم خود نبود. ازدورچشمانش بدامنهٔ کوههای فلسطین افتاد آنگاه دیدگان خستهٔ خود را برای ابد فروبست و بعالم بقا رهسپار گردید. درراه **یهوه** باثبات‌قدم ووفاداری تام وتمام فداکاری‌نموده بود. نه‌تنها برادران خود را ازقید بندگی آزادساخت، بلکه بنعمت گرانبهای آزادی واستقلال و سیادت رسانید. آنها را دارای وطن مخصوص نموده بود و از برکت وجود او قـوم یهود اولین ملتی درتاریخ گردید که خدای یگانه راپرستید.

۱۰

فنیقی ها

فنیقی‌ها الفباء را بما آموختند

فنیقی ها ، همسایگان یهودیها ، قومی بودند سامی که از زمانهای قدیم درسواحل دریای مدیترانه مستقر گردیده بودند. درآنجا دوشهر با استحکامات ساخته بودند که یکی موسوم به تیرودیگری به صیدون ، وطولی نکشیده که تمام تجارت رادرآبهای غربی دردست گرفته بودند. کشتیهایشان مرتباً با خاك یونان وایطالی رفت وآمد میکرد وحتی ازتنگهٔ جبل الطارق گذشته بجزایر سیلی(۱) رسیده ازآنجا قلع خریده بارمیکردند. درهرکجا لنگرمیانداختند تجارتخانه برپامیساختند وبآن نام « کلونی »



کشتی تجارتی اهالی فنیقیه

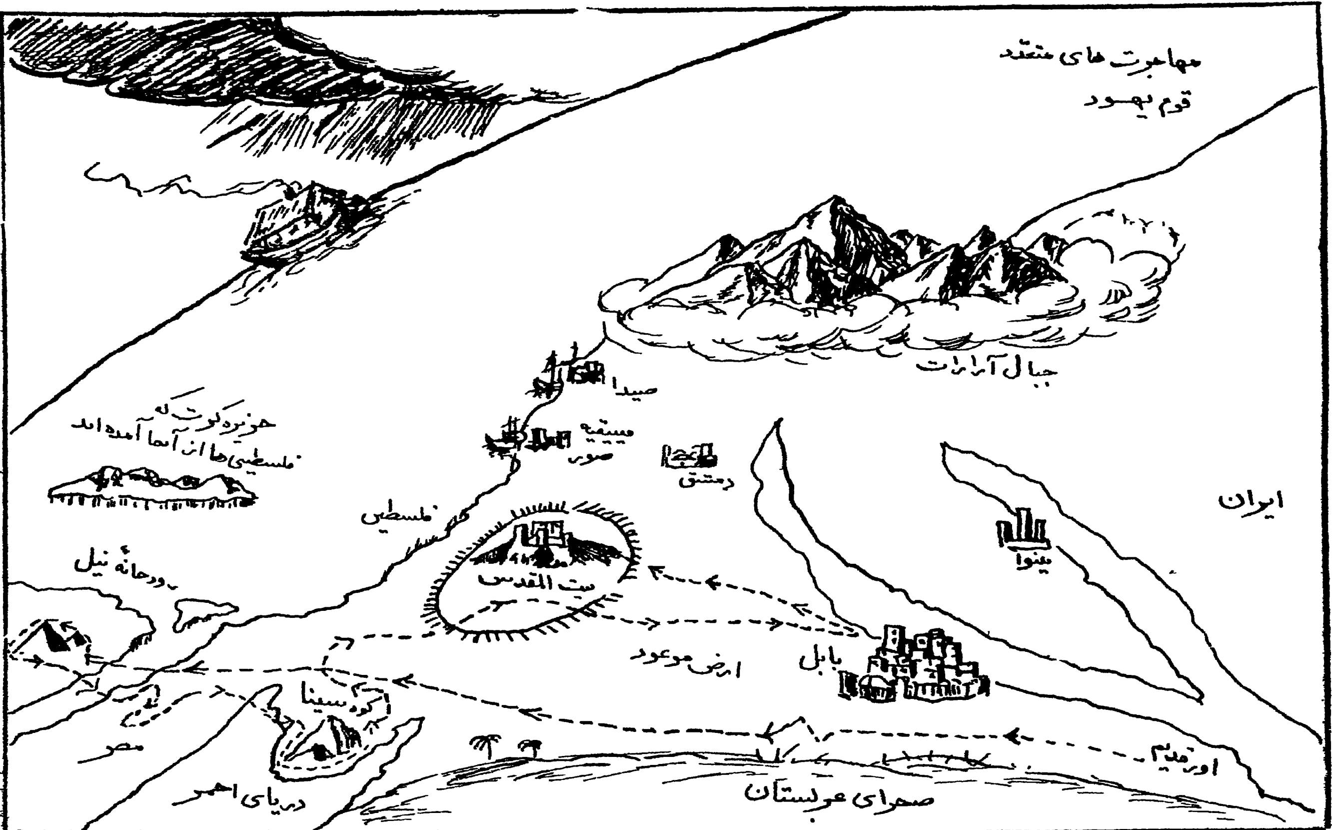
(مستعمرات) میدادند. بسیاری ازاین« کلونی » ها رفته رفته بصورت شهردرآمد واز آنجمله است شهر **کادیس ومارسیل** .

۱- Scilly

هرجنسی راکه برایشان نفع داشت خرید و فروش میکردند وزیاد در معاملات بصدای وجدان گوش نمیدادند. اگر بخواهیم حرف اقوامی راکه باآنها همسایه بودند باور کنیم باید بگوئیم که کلمات : درستی، امانت وشرافتمندی درنزدآنها معنی درستی نداشته‌است، وبعقیدهٔ آنها غایت مقصود کیسهٔ پربوده است .در حقیقت نیزمردم‌ناهموار وناهنجاری بودند وهیچکس دوست‌آنها نبود .با اینهمه‌بنسلهای آیندهٔ نوع بشرخدمتی بس‌گرانبها نموده‌اند باین معنی که الفبا را بآنها داده‌اند .

فنیقی ها با طرز کتابتی که سومری‌ها اختراع نموده بودند آشنا بودند ولـی معتقد بودندکه استعمال این علائم و رموز میخی زیاد وقت میگیرد ، و ازآنجائیکه مردمانی بودند عملی واهل معامله وحـاضر نبودندکه برای تهیه دویا سه نامهٔ تجارتی برروی الواح چندین ساعت ازعمرشان راضـایع سازند وتضییع وقت راحرام‌میشمردند. درفکرچاره‌ای برآمده خطی اختراع کردندکه بمراتب ازخط قدیمی بهتروآسانتر بود. بعضی ازتصاویر خط مصریها راگرفتند ومقداری ازعلائم میخی شکل سومریها را هم ساده ترساخته وازمجموع آنها برای خطالفبائی ترتیب دادند . شاید ظاهرخطقدیمی زیباتر بنظرمیرسد ولی زیبائی ظاهرورا فدای‌معنی کردند وترجیح دادند خطی داشتـه باشندکه کمتروقت بگیرد، ولوزیاد ظاهر دلپسندی نداشته باشد وخاصه‌آنکه بجـای هزاران تصاویرمختلف خطی ساختندکه بیشترازبیست ودوحرف نداشت.

بعدها همین خط ازطریق دریای اژه بیونان رسید . یونانیان بنوبت خودچنـد حرفی برآن افزودند واین خط اصلاح شده را ازیونان بایطالی بردند.رومیان‌بازدر شکل پاره‌ای ازحروف تغییراتی بعمل آوردند وبنوبت خود الفباء را باقوام وحشی صفت اروپای غربی آموختند . همین اقوام وحشی صفت نیاکان ما هستند و بهمین ملاحظه الحال این‌کتاب را باالفبائی نوشته‌شده که ازالفبای فنیقی مشتق‌است نه بخط هیروگلیفی‌مصری ویابخط میخی سومری .


مهاجرت های متعدد
قوم یهود
جبال آرارات
ایران
صیدا
فینیقیه
صور
دمشق
نینوا
فلسطین
بیت المقدس
ارض موعود
بابل
اور قدیم
صحرای عربستان
جزیره کرت که
فلسطینی‌ها از آنجا آمده اند
رودخانهٔ نیل
کوه سینا
مصر
دریای احمر

۱۱

هندواروپائیها

ایرانیان هند و اروپائی براقوام سامی وبر کشورمصردست یافتند. اززندگانی مصریان و بابلیهاوآشوریها وفینقی‌هاتقریباًسی‌قرن‌میگذشت ودراقوام کهنسال، ومحترم حوزهٔ نیل رفته رفته آثار خستگی پدیداربود وسرنوشتشان با ظهورملت جوان و نیرومندی که در دامنهٔ افق نمودارگردیده بود پایان یافت. این مردم تازه را هند و اروپائی میخوانیم چون آنها نه تنها برخاك اروپا استیلا یافته بودند بلکه درخاك هندوستان نیزعنان سلطنت وحکومت را بدست گرفته بودند وطبقه حاکمه از آن ها تشکیل میبافت.

هرچند هند واروپائیها نیز مانند سامیان سفید پوست بودند ولی بزبان دیگری تکلم میکردندکه اصل مشترك تمام زبانهای اروپائی است باستثنای زبان مجاری و فنلاندی ولهجه های باسکی (درشمال‌اسپانیا).

این قوم پیش از آنکه در میدان تاریخ ظهور کنند، چندین قرن درسواحل دریای خزرساکن بودند. روزی خیمه‌ها وچادرهای خود را بارکردند وبقصدکشف مسکن ومأوای‌وآبشخورتازه‌ای براه‌افتادند. گروهی ازآنان بجانب‌سرزمین کوهستانی آسیای وسطی روان شدند وچندین قرن درمیان کوههای مرتفعی که دشت وهامون ایران را درمیان گرفته زندگانی کردند. دستهٔ دیگری ازآنان بجانب باخترروانه گردیده برخاك اروپا استیلایافت. چنانکه داستان آن پس ازاین درموقع ذکرتاریخ یونان وروم خواهدآمد.

اکنون بدنبال آریائی ها روان وناظرسرنوشت آنها خواهیم بود. بسیاری‌از آنان بهدایت ودلالت زردشت که مربی و دانشمند بزرك آنها بشمارمیآمد ازسرزمین کوهستانی خود بسوی رودخانه سند روان ودر امتدادآبهای تند وسریع آن بطرف دریا رهسپار گردیدند.

دسته های دیگری ازآنها درنواحی کوهستانی آسیای غربی ماندند ودرهمان سرزمین باسم مد ها وایرانیان بطوریکه نام‌آنها ازمورخین یونان بما رسیده‌سلطنت هائی تشکیل دادندکه در ابتدا نیم مستقل بود ولی طولی نکشیدکه باوج استقلال و وعظمت رسید.

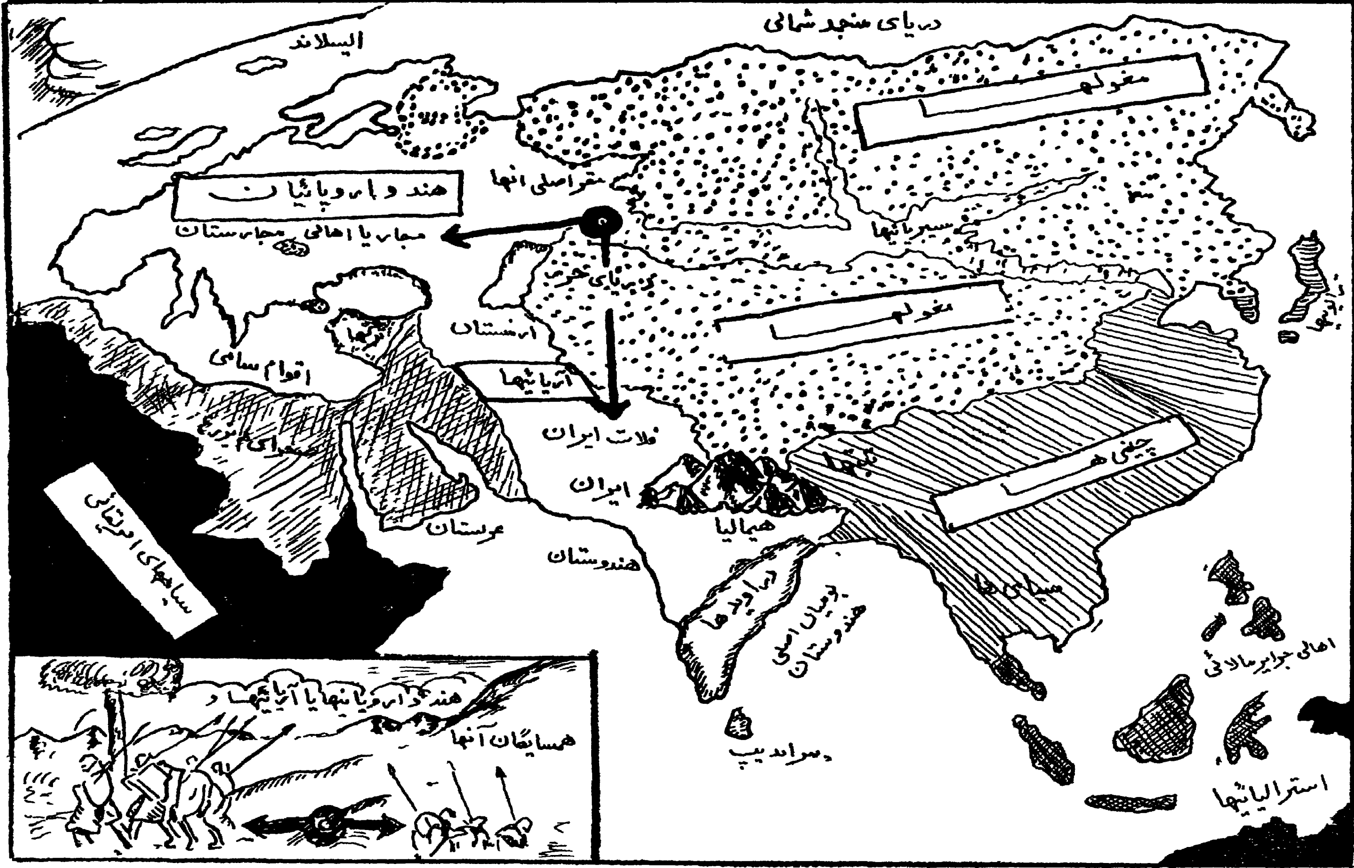
مدها در قرن هفتم پیش از میلاد مؤسس سلطنت مد گردیدند. ولی این سلطنت چندی بعد بدست سیروس که درسرزمین انشان رئیس ایل وعشیره‌ای بود منقرض گردید و سیروس پادشاه ایرانیان شد ودر نتیجهٔ کشورگشائی هـای او جانشینانش شهریـاران باعظمت آسیای غربی ومصر گـردیدند. در این پیشرفتهـای مظفرانه ، ایرانیان در درآسیای غـربی خود را بـا رقابت و مخـالفت دسته های دیگـری ازاقوام هنـد و اروپائی روبرودیدند که چندین قرن پیش ازآن وارد خاك اروپا گردیده بهشبه‌جزیره یونان وبجزایر دریای اژه دست یافته بودند. همین رقابت میان ایرانیان ویونانیـان مسبب جنگهای معروفی گردید که درطی آن پادشاهان بزرك ایران داریوش وخشایارشا بقسمت شمالی شبه‌جزیرهٔ یونان لشکر کشی نموده آنجارا در تحت محاصره و استیلا درآوردند.

پس ازآن خـاك یونان را مورد تطاول قرارداده میخواستند در آن سرزمیـن استقـرار دائمی بیابند. ولی در مقابل قوهٔ دریائی شکست ناپذیر یونانیان که راه را بر لشکریان ایرانی بستند، پادشاهـان خاك آسیا نتوانستند بمقصود برسند و بنا کامی مجبور بمراجعت گردیدند.



میسنه درآرگولی

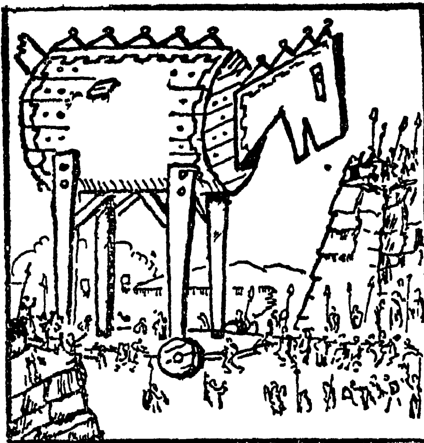
این جنگها را میتوان اولین تصادف وتلاقی بین آسیا که مربی قدیمی اروپائیان است بااروپائیها که جوانترین وپرجوش وخروش‌ترین شاگرد آسیا بشمارمیآمد دانست. ولی تصادفات بین آسیا واروپا درتاریخ دامنهٔ دورودرازی دارد. مادرطی فصول بسیاری از این کتاب خواهیم دید چطور مخالفت و زد وخورد بین شرق و غـرب تابامـروز پایان نیافته ودوام دارد.


دریای منجمد شمالی
ایسلاند
مغولها
مغولها
هند و اروپائیان
مقر اصلی آنها
مجار یا اهالی مجارستان
سیبریائیها
دریای خزر
ارمنستان
آریائیها
فلات ایران
ایران
اقوام سامی
عربستان
هندوستان
هیمالیا
تبتیها
چینی ها
سیامی ها
دراویدها
بومیان اصلی هندوستان
سراندیب
اهالی جزایر مالائی
استرالیائیها
هند و اروپائیها یا آریائیها
همسایگان آنها

دریای اژه

دربیان آنکه اقوام دریای اژه تمدن قدیم آسیا را بسرزمین اروپای وحشی بردند

هنگامیکه هاینریش شلیمان (۱) کودکی بیش نبود پدرش تاریخ ترویا (۲) را برای او حکایت میکرد. او از این داستان بیشتر ازهر داستان دیگری که شنیده بود لذت میبرد ودر نزد خود تصمیم گرفت که چون بزرك شود و بتواند ازخانهٔ پدری بدرآید به یونان مسافرت خواهد کرد و ترویا را کشف خواهد نمود. هیچ فکر نمیکرد که پدرش کشیش فقیر دهکده‌ای ازخاك مکلبور (۳) در آلمان بیش نیست ولی متوجه بود که احتیاج بپول خواهد داشت واز اینرو درصدد برآمد که بدواً مبلغی گرد آورده سپس بمسافرت و حفریات بپردازد. از قضا طالعش یار بود و در اندك مدتی توانست ثروت هنگفتی بدست آورد و بمحض اینکه ازاین رهگذر آسوده خاطر گردید بجانب شمال غربی آسیای صغیر روان گردید، چون بعقیدهٔ او ترویا در قدیم درآنجا واقع بوده است.



اسب ترویا

در آن گوشهٔ خاك آسیای صغیر تپهٔ بلندی وجود داشت که برصفحهٔ آن گندم میکاشتند و برطبق روایات معروف بود که قصر پادشاهی پری یاموس (٤) پادشاه ترویا درآنجا واقع بوده است. شلیمان که جوش وخروشش ازعلم واطلاعش افزون بود وقت خود را بتحقیقات

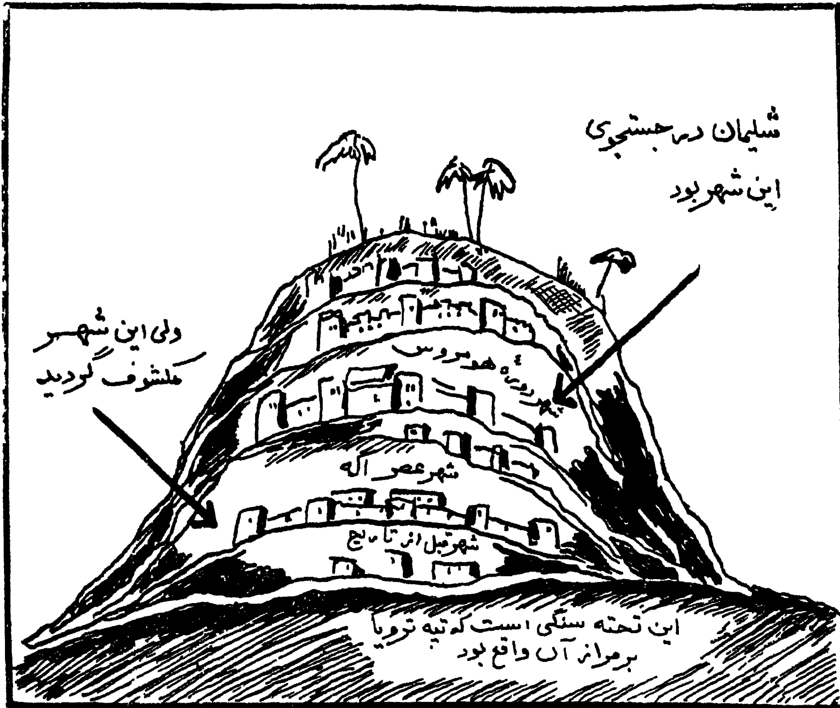
۱- H. Schliemann

(۲) بعربی طراوده (مترجم)

۳- Mecklenburg

٤- Priamus

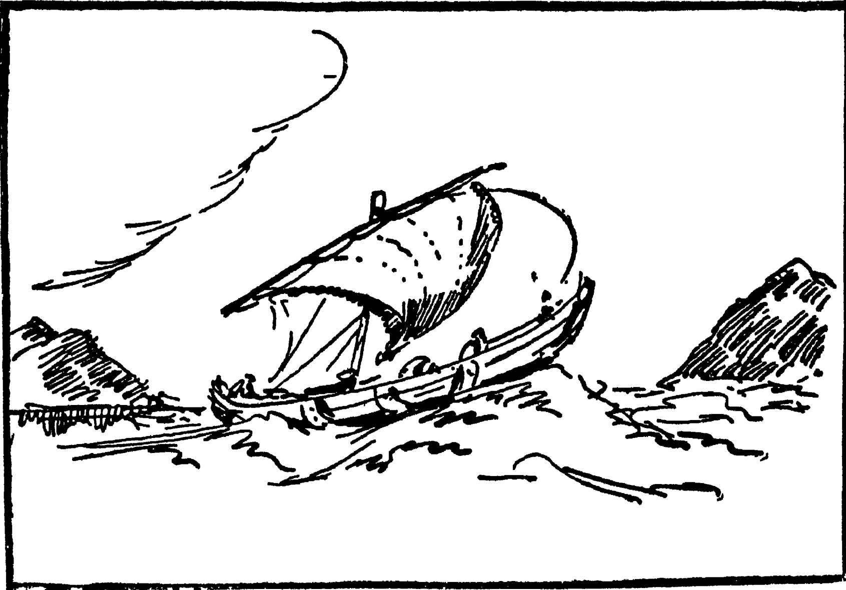
وتفحصات مقدماتی تلف نساخت وبی درنك بنای حفاری را گذاشت وچنان دراین کار جدیت بخرج داد که گودالی راکه حفر کرده بود دروسط خرابهای شهری‌سر بدرآورد، که دست‌کم هزارسالی ازشهر **تروبا** که شاعر قدیم یونان **هومروس** از آن سخن رانده قدیمی‌تر بود. آنگاه حادثهٔ غریبی رخ داد. باین‌معنی که اگر **شلیمان** مقـداری سنگهـای سائیده که حکم تیشه وتبررا داشت ویا قطعاتی ازکاسه وکوزه‌های شکسته



شلیمان در جستجوی این شهر بود

که عموماً بمردم قبل‌التاریخی که پیش ازفرارسیدن یونانیان‌درآن سرزمین سکنی‌داشتند نسبت میدهند، درزیرخاك بدست آورده بود چندان مایه تعجب نمیگردید. اما **شلیمان** چندین مجسمه زیبا وجواهرآلاتی گرانبها وظروف منقوشی پیدا نمود که بـریونانیان قدیم مجهول بود. **شلیمان** حق داشت ادعاکند که لااقل ده قرن پیش ازجنك بـزرك **تروبا** درسواحل دریای **اژه** مردمانی‌ازنژاد اسرارآمیزی زندگانی میکرده‌اندکه‌از جهات بسیاربریونانیان نیم وحشی تفوق میداشته اند وپس از هجوم‌واستیلای یونانیان برآن سرزمین تمدن آنها را ویران ومضمحل ساخته ویاآنها را بطوری درخودمنحل ساخته وازبین برده‌اند که دیگر کمترین اثری ازآن تمدن درآثار یونانی باقی‌نمانده

بوده است . بعدها معلوم گردید که این ادعای شلیمان مقرون بحقیقت بوده‌است. چون هنگامیکه شلیمان در سنه ۱۸۷۸ میلادی درخرابهای میکنه (۱) ، که بقدری قدیمی بود که

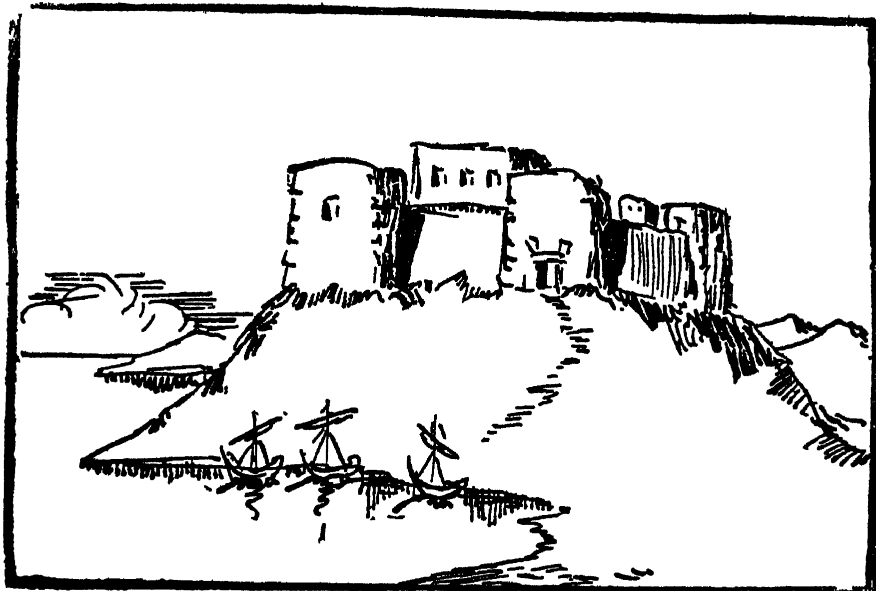


دریای اژه

حتی اسباب شگفت سیاحان رومی گردیده بود که گذارشان درقدیم‌الایام بدانجا افتاده بود، بحفریات پرداخت درزیر خاك بمحوطهٔ مدوری که تخته سنگهائی آنرا پوشانده بوددست یافت که بمنزله گنجی بود بس پربها. این بنا یادگار مردم اسرارآمیزی بود که درسواحل خاك یونان شهرهای مستحکمی بنا کرده بودند ودیوارهائی چنان بلند و کلفت ساخته بودند که یونانیان آنانرا قوم غولان (باصطلاح یونانیان تلیان) خوانده آنهارا باخدایان برابر وهمسر دانسته و عقیده داشتند که این عوجها وعمالقه باتخته سنگهای کوه ، توپ بازی میکرده‌اند. اکنون تحقیقات عمیق ودقیقی که درباب این خرابه‌ها بعمل آمده ، بسیاری از این افسانه‌هارا از میان برده‌است ومعلوم گردیده که بانیان این ساختمانهای صنعتی واین قلاع ومستحکمات بسیارعظیم، ساحروجادوگر نبوده بلکه بازرگانان ودریانوردانی بیش نبوده‌اند ودرجزیرهٔ کریت ودرچندین جزیره کوچك دیگری ازجزایردریای اژه زندگانی میکرده اند . اینان ملوانان پردل وجسوری بودند که از برکت وجودآنها این سواحل مرکزتجارتی مهم وبازارداد وستد بین ممالك متمدن مشرق زمین واقوام اروپائی گردید که رفته رفته مراحل توحش را داشتند بپایان میرسانیدند.

۱- Mykene

مردم کریت وجزایردریای اژه متجاوزازهزارسال دوجزایرخود دارای سلطنت وتمدنی شده بودندکه ازلحاظ هنرمندی دارای مقام بلندی بود. بزرگترین شهرآنها



شهری ازمردم اژه درخاك یونان

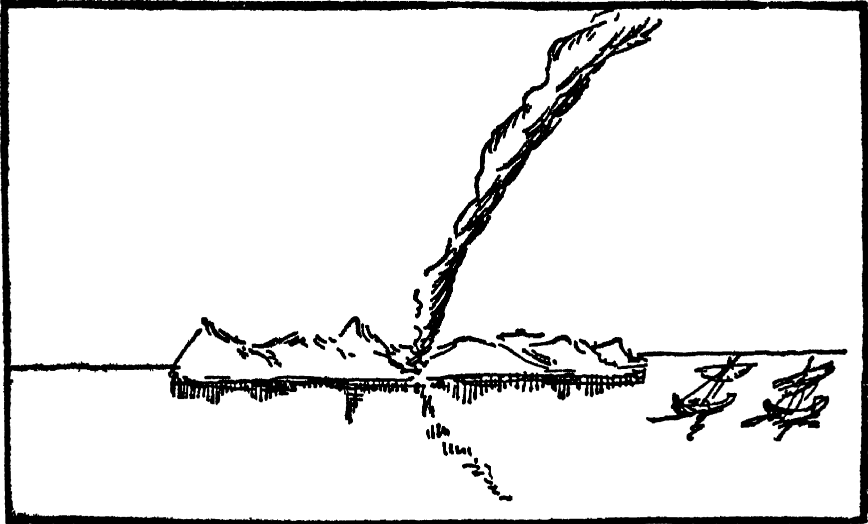
بنام کنوسوس(۱)، واقع در نواحی شمالی جزیره کریت ازلحاظ مؤسسات صحی واز نظر لوازم رفاه کاملا بصورت یکی ازشهرهای این‌عصر بود. قصرآن شهرلوله های‌مضبوطی برای منجلاب داشت وخانه‌ها دارای بخاری بودند وشهر کنوسوس‌اولین شهری‌بود که ساکنینش میتوانستند هرروز درحمامهای خصوصی خود آب‌تنی کنند. قصرسلطنتی دارای پلکانهای مارپیچی وسفره‌خانهٔ وسیعی بودکه مایهٔ شهرت آن گردیده بود. سردابهای قصر، که برای‌شراب وروغن زیتون‌غله‌وحبوبات بمزلهٔ‌انبار بود، چنان‌وسعتی داشت وپرپیچ وخم بودکه وقتی‌اولین‌بارچشم یونانیان‌بدان افتاداسم«لابی‌رانت»(۲) بدان دادند؛ یعنی‌جائی که بقدری ساختمانش کج ومعوج است که اگرکسی داخل‌شودو درش را ببندند هرگز به‌بیرون راه نخواهد یافت.

اما اگرکسی بپرسدکه‌سلطنت قوم اژه بکجاانجامید واسباب‌انقراض واضمحلال آن‌کدام است جوابی بدین سئوال نمیتوانیم بدهیم. هر چند اهالی کریت، نوشتن می‌دانستند ولی تا بحال خطوط آنها باستثنای یك نوع ازآن خوانده نشده است و از اینرو تاریخ آنها هنوز چنانکه باید و شاید برکسی معلوم نیست ونقداً

۱- Knossas

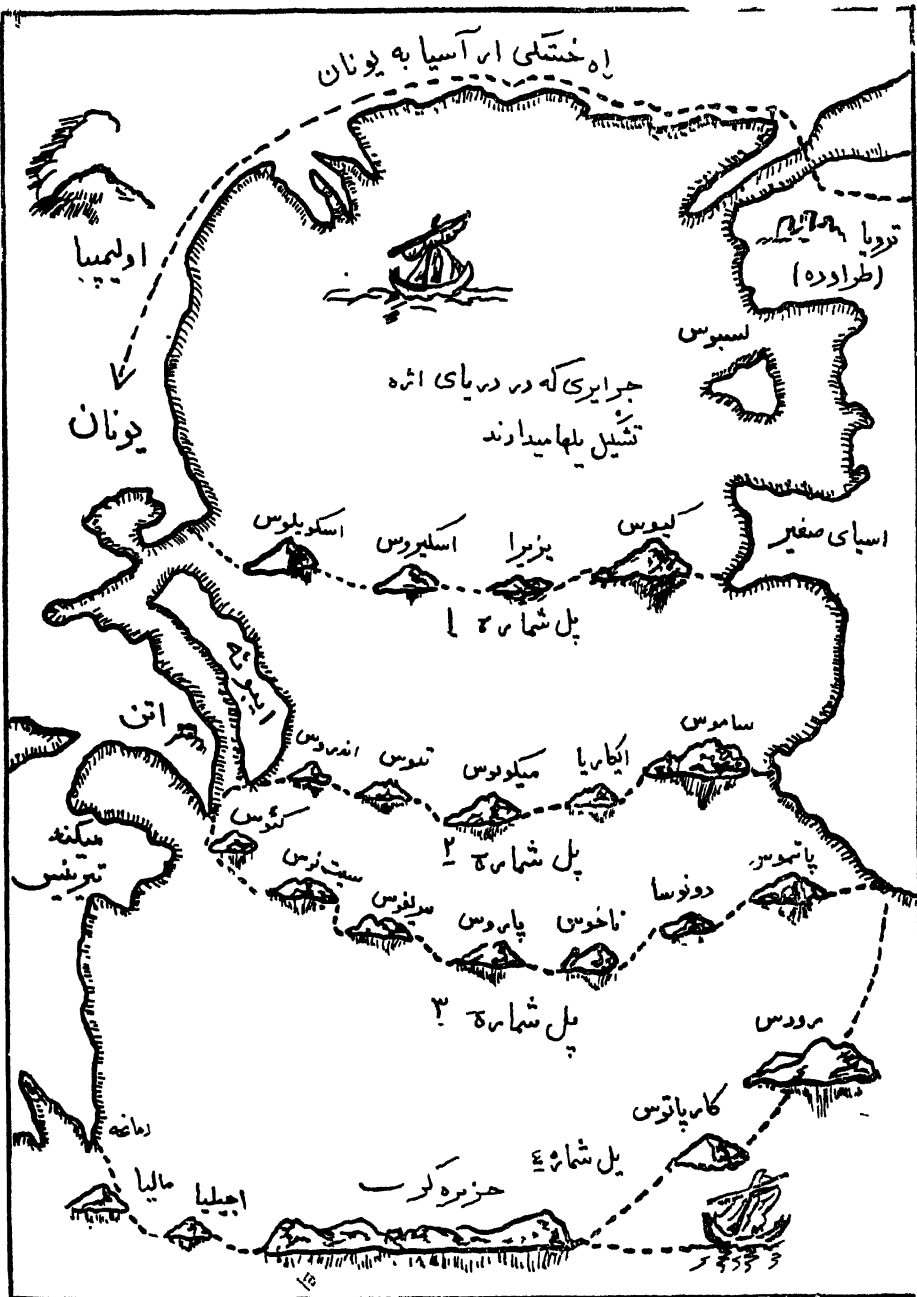
۲- Labyrante

باید تاریخ آن قوم را از زبان خرابه هائی کـه ازآنهـا باقـی‌مانده است بشنویم و بهمـان قدرقانع باشیم ۰ ازاین خرابه هـا همینقدر میتوان استنباط نمودکـه ناگهان ملتی که ازلحاظ تمدن پائین ترازاهالی کریت بود واندکی قبل ازآن تاریخ ازنواحی شمالی‌اروپا بدانجارسیده بوده ، برآنها استیلایافته‌است. واگراشتباه ننمائیم میتوانیم



زوال شهر کنوسوس

ادعاکنیم که این‌قومی که برجزیره کریت دست یافت ومسئول انقراض واضمحلال تمدن کریت واژه گردید همان ایلات شبان وگله دار وحشی‌خوئی بودندکه درهمان اوقات بشبه جزیره ای که درمیان دریای‌آدریاتیك ودریای اژه واقع‌است، دست یافته‌بودند وامروز ماآنرا بنام یونانیان میخوانیم .



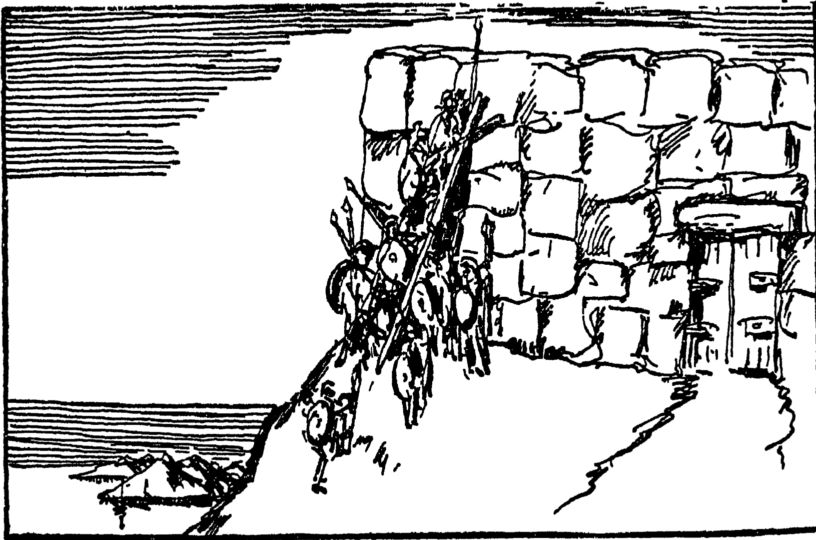
پل جزیره ها که آسیا را به اروپا متصل می کند

۱۲

یونانیان

در بیان آنکه درهمان زمان هلن‌ها که قومی بودند هندواروپائی برخاک یونان دست یافتند

اهرام مصر هزاران سال ازعمرشان گذشته بود ورفته رفته بطرف پیری‌وانحناء میرفتند وهامورابی پادشاه خردمندبابل درگذشته وچندین قرن درقعرخاک آرمیده بود ، که ایل چوپان کوچکی موطن خودراکه درسواحل رودخانه دانوب بود رها

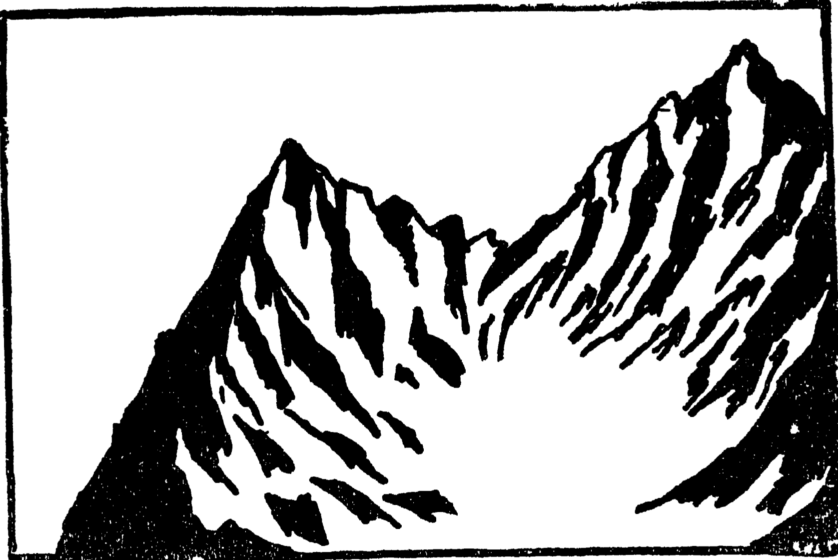


آکه ئی‌ها یکی از شهرهای اهالی اژه را میگیرند

ساخته ودرجستجوی چراگاههای تازه‌ای بجانب جنوب روان گردید . آنانرا هلن میخواندند واین اسم را بمناسبت نام هلن که پسردوکالیون(۱) وپیرا(۲) بودبآنها داده بودند . بموجب داستانهای‌اساطیری‌دوکالیون و پیرا تنها دونفری بودند که‌ازطوفان

۱- Deucalion
۲- Pyrrha

بزرگی که در سالبان پیشین تمام نوع بشر را معدوم ساخته بود ، نجات یافته بودند واین همان طوفانی بود که زویس (۱) خدای توانا و قادر ازفرط خشم وغضب برای عقوبت بندگان گنهکار خود ازتختگاه خود ، از فراز کوه المپ که منزلگاه خدایان است ، نازل کرده بود. ما اطلاعی دربارهٔ این هلن‌های عهد نخستین دردست نداریم. توکیدیدس (۲) که شرح انقراض شهرآتن را نوشته وبرای ما یادگار گذاشته است دربارهٔ هلن‌ها که نیاکان خود اومیباشند میگوید عده آنها زیاد نبود و باحتمال قوی این سخن او باید مقرون بحقیقت باشد. هلن‌ها مردمی بودند که بآداب



کوه المپ منزلگاه خدایان

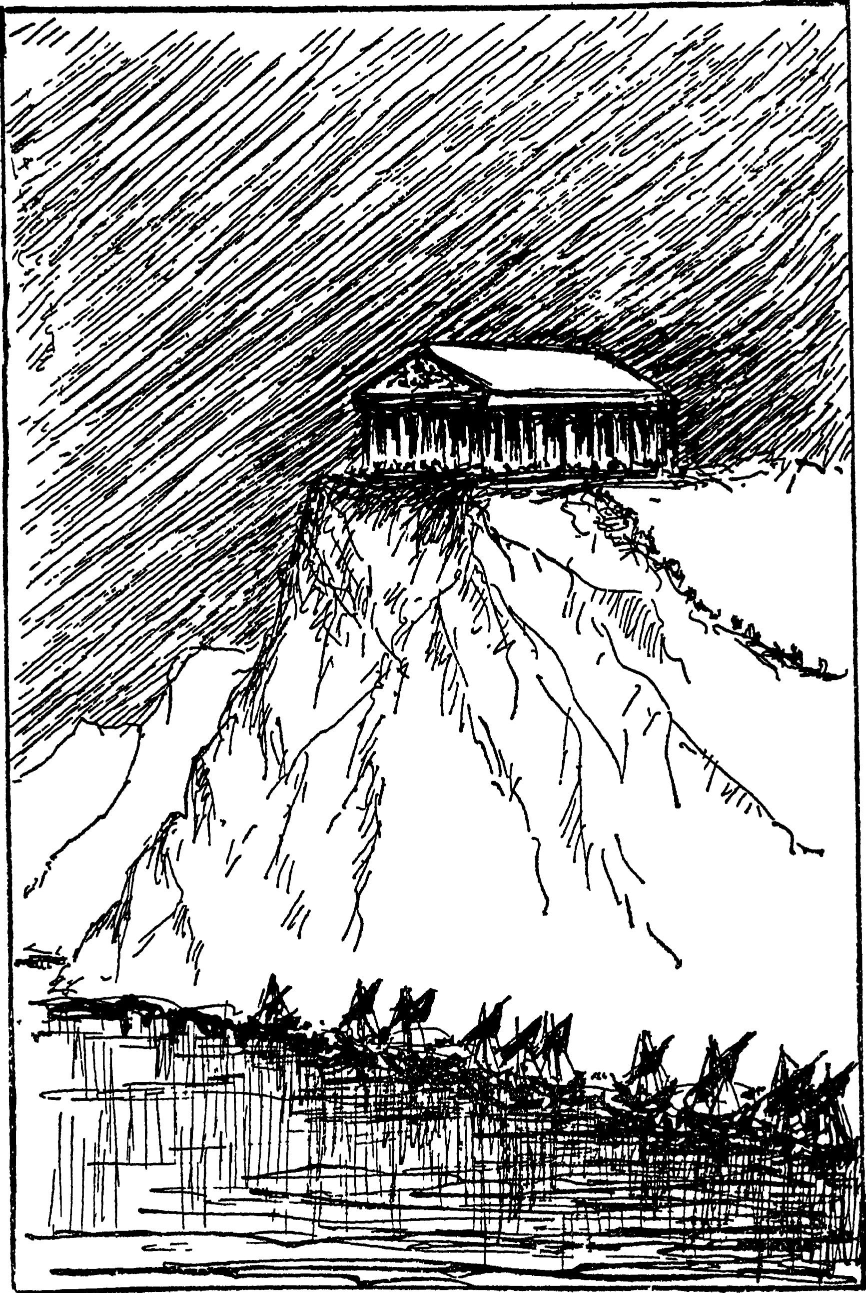
زندگانی آشنا نبودند ومانند سك وخوك زندگانی میکردند ووقتی دشمنی رامیکشتند جسد اورا جلوی سگان وحشی که پاسبان گله آنها بود می‌انداختند واعتنائی بحق و دیگران نداشتند ووقتی بخاك یونان دست یافتند ساکنین محلی آنجا راکه پلاسگ (۳) حقوق نام داشتند قتل‌عام کردند وخانه ودارائی آنها راگرفتند وزنان ودختران آنهارا اسیر کردند وتصانیف بلندی درشجاعت طایفه آکائی‌ها که زودتراز دیگران کوههای تسالی وپلوپونس (٤) را بتصرف درآورده بودند ساختند . ولی دراینطرف وآنطرف

(۱) Zeus خدای بزرك یونانیان است . نام یونانی او ژوپی‌تر (Jupiter) است.

(۱) Thukydides مورخ بزرك یونانی که درقرن پنجم پیش ازمیلاد بدنیاآمده و دراواخر قرن چهارم درگذشت.

(۳) Pélasges و بفرانسوی پلاژ

(٤) Pèloponnés وبفرانسوی پلوپونز Péloponèse



معبد يوناني

احیاناً چشمشان در بالای تخته سنگها بقصرهای **اگه‌ئی ها** میافتاد ، اماچون سربازان آگه‌ئی دارای شمشیرهای فلزی وسپر بودند وبا تبرهای سنگی بجنك آنها رفتن کارعقل نبود ، جرئت نزدیك شدن بآنها را نداشتند.

هلن ها قرن های متمادی از این دره بآن دره وازاین دامنهٔ کوه بآن دامنهٔ کوه درسیر وسیاحت بودند، تاوقتیکه رفته رفته تمام سرزمین آن خاك مسکون گردید و مهاجرت هلن‌ها پایان یافت. آنگاه تمدن یونان آغاز گردید وعاقبت کنجکاوی روستائیان یونانی که درمقابل مساکن ومنازل اهالی اگه ازدورشاهد وناظرآنها بودند محرك آنها گردید که بسراغ همسایگان خودروان شوند وهمین که بدانها نزدیك شدند دیدند ازاین مردمی که درپس دیوارهای قطورشهرهای میکنه (۱) وتیرینس (۲) زیست دارند میتوانند بسیارچیزهای مفید بیاموزند.

مردم یونان شاگردان مستعدی بودند وبزودی بساختن این سلاحهای آهنی شگرفی که اهالی اگه ازبابل وتب (مصر) آورده بودند آشنا شدند واندکی پس از آن بفنون واسراردریا نوردی نیزدست یافتند وبرای حوائج خود شروع بساختن قایقها وکشتیهای کوچکی نمودند.

همینکه آنچه راکه مقدور بود درمکتب اهالی اگه آموختند برجسارت افزوده برضد مربیان خود برخاسته آنانرا ازمساکن وجزایر خود بیرون راندند ورفته رفته بوسیله دریانوردی برتمام شهرهای اهالی اگه دست یافتند وعاقبت درقرن پانزدهم قبل ازمیلادشهر **کنوسوس** را خراب وویران ساختند، بطوریکه ده قرن پس ازآنکه قدمشان بسرزمین یونان رسیده بود صاحب و مالك بلامعارض آن دیارگردیده و جزایر اگه وتمام سواحل آسیای صغیررا درحیطه تصرف خود درآورده بودند و در قرن یازدهم قبل از میلاد ترووا را هم که آخرین سنگر تجارت اقوام متمدن بود ویران ساختند ومیتوان گفت که تاریخ واقعی اروپا ازآن زمان آغاز گردید.

۱- Mykene بفرانسوی Mycénes

۲- Tiryns

۱٤

شهرهای یونانیان

دربیان آنکه شهرهای یونانی در واقع درحکم ممالکی بودند

مامردم این‌دوره کلمهٔ« بزرك»راخوش‌داریم. بخودمی‌بالیم که اهل« بزرگترین» ممالك هستیم و« بزرگترین» قوهٔ دریائی‌عالم را داریم و« بزرگترین» سیب زمینی‌ها و پرتقال ها را بعمل میآوریم و درشهرهائی زندگانی میکنیم که چون دارای ملیونها نفوس‌است، به« شهرهای‌ملیونی » معروف گردیده‌است وپس‌ازمرك در« بزرگترین» قبرستانها بخاك میرویم .

اگریکنفر ازاهالی یونان‌قدیم این سخنان را میشنید ازفهمیدن‌آن عاجزمیماند. یونانیان قدیم طبعاً معتدل واعتدال پرست بودندوهرچیزی را موزون ودرحدود اندازه میخواستند و اهمیتی بچیز های عظیم و کلان نمیدادند • این اعتدال‌پروری چنان دررك وریشهٔ آنهارسوخ‌یافته بودکه ازمهد تالحد تمام حرکات‌وسکناتشان برطبق‌قاعده وقانون توازن و اعتدال بود بطوریکه آثار آن در سرتاسر ادبیاتشان مشهود است . بهمین‌ملاحظه معابدی‌که میساختند هرچندکوچك ولی‌ازلحاظ توازن وتعادل درمعماری وساخت درحدکمال بود وکاربجائی کشیده بودکه‌آثار این‌خصلت عالی حتی در لباس مردان ودرانگشترودستبند زنان آنهاآشکارو پدیدار بود . همینکه مردم درتماشاخانه‌ای نمایشنامه ای میدیدندکه اصول تعادل وتوازن درآن رعایت نشده وپیرامون افراط و تفریط لفظی‌ومعنوی گردیده بود، بصدادرمیآمدند ونارضائی و بیزاری‌خودرا بهرنحوی بودمیرساندند• یونانیان حتی رجال سیاسی ومحبوبترین پهلوانهای خودرانیزمشمول همین قاعدهٔ‌کلی میدانستند واگر کسی ازدایرهٔ عقل سلیم وذوق مستقیم قدم بیرون میگذاشت ، براو نمی‌بخشودند. چنانکه روزی‌که دوندهٔ مشهوری بخاك اسپارتا آمد و بخود بالیده ادعا داشت میتواند مدت مدیدی روی یك پا بایستد بطوریکه احدی در این کارنمیتوانند با او برابری نماید ، هلن ها او را بیرون کردند و گفتند هرغازی این کاررا بهترازتو انجام میدهد•

خواهیدگفت بسیارخوب البته مراعات اعتدال نمودن وراه‌کمال پیمودن ، بسیار

پسندیده ومستحسن است، ولی بچه علت یونانیان باید یکتا مردمی باشند که درعهدقدیم دارای چنین سجایای دلپسندی بوده‌اند. درجواب این پرسش بهتراست شرحی درطرز زندگانی آنها برایتان حکایت کنم.

اهالی مصرو بین‌النهرین «رعیت» سلطان مقتدر ومستبدی بودند که پس حجاب اسرارآمیزرعب ووهم، درقصررفیع وفخیمی دورازچشم مردم بسرمیبرد و کمتراتفاق میافتاد که کسی افتخارزیارت اورا داشته باشد. درصورتیکه یونانیان برعکس مردم آزادی بودند که درشهرهای کوچك ومستقلی که بزرگترین آنها بقدرکوچکترین شهرهای امروزی ما جمعیت نداشت وشمارهٔ آنها به یکصد میرسید زندگانی میکردند. هرگاه یکنفردهقانی ازاهالی شهر اورخود را بابلی‌میخواند، معنی این‌سخن چنین‌بودکه: من یکنفرازکرورها نفوسی هستم که باجگذار پادشاهی‌هستندکه سلطان علی‌الاطلاق این قسمت از خاك آسیای غربی است. ولی وقتی یکنفریونانی با سربلندی وتبختر میگفت من‌آتنی یا تبی هستم، مقصودش شهر کوچکی بودکه درحقیقت خانه و وطنش بود ودرآنجا بجزاراده ملت، یعنی‌اهالی‌همان شهرکه برای رتق وفتق اموردرمیدان شهراجتماع مینمودند وتصمیم مناسب میگرفتند، صاحب و بالاسر وارباببی نبود. از اینرو وطن یونانی درحقیقت همان مسقط‌الراس حقیقی او، یعنی جائی بودکه درآنجا بدنیا آمده بود ودرآنجا سالهای طفولیت را گذرانده و درمیان صخره های آکروپول با هزاران تن پسران و دختران دیگری که نام یکایك آنها را بخوبی میدانست بازی‌کرده بود، همانطورکه ما امروز نام دبیر ودانش آموز خود را میدانیم. وطنش‌همان‌خاك مقدسی بودکه درآنجا نشوونما یافته وبسن‌مردی‌رسیده بود. همانجاکه خاکستر پدر ومادرش را بخاك سپرده بودند. میهنش درواقع عبارت از همان خانهٔ کوچکی بودکه عیال و اطفالش درآنجا بامن و امان بسرمیبردند وخلاصه آنکه وطنش بحقیقت عالم محدود ومختصری بودکه مساحتش ازچهارپنج جریب خاك وسنگلاخ تجاوزنمیکرد. محتاج بتذکر نیست که‌چنین کیفیاتی تا بچه اندازه‌درزندگانی ورفتاروگفتارو‌پندارمردم یونان تأثیرداشت.

مردم بابل وآشورومصر جزئی بودند ازملتی‌بزرك وخاکی پرجمعیت ودرمقابل کثرت نفوس‌چون قطره‌ای دردریاگم وناچیز بودند. درصورتیکه یونانیان برعکس مدام با اطرافیان خود درتماس بودند وهمواره اهل شهری بودندکه مردمش یکدیگر را بنام‌ونشان می‌شناختند وبا هم‌آشنائی‌داشتندوهرکس بخوبی‌میدانست که‌همسایگانش بکاراونگرانند وهنرپیشهٔ یونانی ازنویسنده وشاعر ونقاش ومجسمه سازبخوبی متوجه بودکه آثارش باید مورد پسند همشهریهایش باشد وخوب میدانست که همشهریهایش صاحب ذوق ومعرفتند ودرکاراوازروی بصیرت داوری خواهندکرد. ازاینروسعی‌داشت

کـه درکار خود بحـد کمـال برسد یعنی برطبق همـان اصول اعتدال و هم آهنگی وتوازنی که درمکتب آموخته بود عمل نماید. یونانیان از برکت همین اصول وقواعـد مشکلی که دراین مکتب آموختند. درهررشته ازعلوم وفنون هنر، بمقام بلندی رسیـده استادهـای زبردست وعالیمقامی گردیدند. چنانکه درعلم سیاست وحکومت ودررشته ادبیات، طرزهاوسبکهای تازه‌ای بمیان‌آوردند، درزمینهٔ هنر برای‌خود مقصد ومقصودی درطریق کمال وزیبائی اختیار کردند که هنوز کسی ازما نتوانسته ازآن دورتروفراتر برود وشگفت آنکه این کارهای کرامت آمیز واعجاز مانند را درشهر های کوچکی از قوه بفعل آوردند که ازدهات وقصبات کنونی ما بزرگتروپرجمعیت تر نبود.

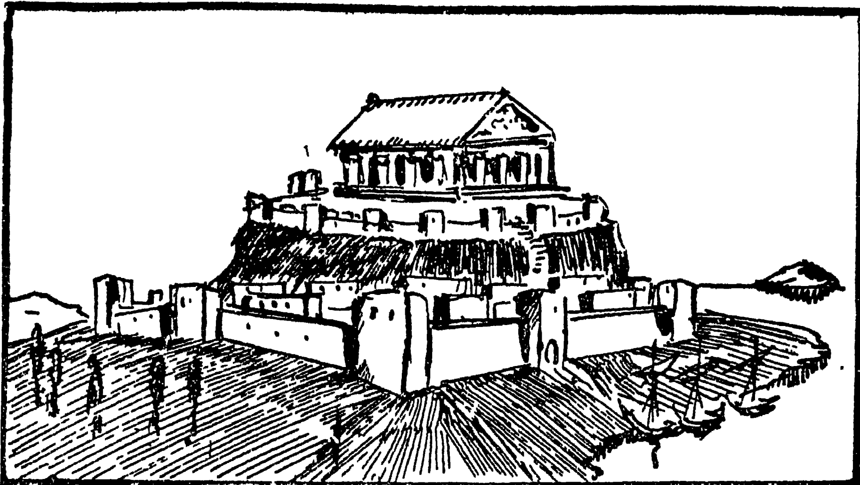
آنگاه دنیا آنچه را باید ببیند دید یعنی‌درقرن چهارم قبل ازمیلادمسیح اسکندر یونانی، دنیا راگرفت وهمینکه ازکارجهانگیری فراغت یافت خواست که تمام‌نوع بشر را ازنعمت وموهبت تمدن ونبوغ یونانی برخوردارنماید ودرصدد برآمد که تمدن رااز شهرهای کوچکی که زایشگاه‌آن بود، بمراکزمهم وشهرهای معتبر اقلیم پهناوری که درقلمروسلطنت‌اودرآمده بود منتقل سازد. ولی، یونانیان مانند درختانی که بادآنهارا ازریشه کنده وبجاهای دوردست افکنده باشد، چون خـود را ازتماشای معابد خودکـه آنهمه دلبستهٔ آن بودند محروم دیدند وگوششان‌دیگرهمهمهٔ آشنا ودلپذیر کوچه‌های پرپیچ وخم خود را نشنید ورایحهٔ دلکش آن بدماغشان نرسید نشاط وخوشدلی‌طبیعی را ازدست دادند ازهمه بدترحس گرانبهـای اعتدال نیز که سابقاً وقتی برای شهرتو افتخارشهرهای کوچك خودکارمیکردند بمدد دست ومغزآنها آنهمه آثارکرامت آیت آوریده بود آنها را بدرودگفت. آنوقت بود که یونانیـان هنروربمقـام کسب وحرفـه تنزل نمودند وکاروآثارشان دیگرآن سکه عظمت زمان گذشته رانشان‌میداد. میتوان گفت ازهمان روزی که شهرهای کوچك یونان استقلال خود را از دست دادند، مردم آن درمیان نفوس بسیارملت بزرگی گردیدکه بدستیاری اسکندر آمده بودنبوغ‌وروح واقعی خود را ازدست داد چنانکه ازآن پس دیگرهرگز روی رستاخیز بخود ندید.



حکومت ملی و خودمختاری یونانیان

دربیان آنکه یونانیان اولین قومی بودند که کار دشوار خود مختاری را دراداره وحکومت بتجربه رساندند

درابتدا تمام یونانیان بالتساوی زندگی میکردند، یعنی ازلحاظ فقروثروت مساوی بودند . هریکنفریونانی تعدادی معین گاووگوسفند داشت . کلبهٔ گلین محقرش برای او بمنزلهٔ قصری بود. هرکجا میخواست میرفت وهروقت میخواست میآمد ومختـار نفس خویش بود . هرگاه پای مصالح عمومی مهمی درمیان بود تمام اهالی شهردرمیدان جمع میشدند، ازمیان مردان سالخورده یکنفررا بریاست برمیگزیدند ووظیفهٔ او این بودمراقبت



یك شهریونانی

نماید که هرکس صاحب رای است فکروعقیده خود را بیان نماید . درموقع جنك مرد کاردان وشجاعی را ازمیان اهالی دهکده اختیارمینمودند واورا سرکردهٔ سپاه میساختند وهمین اشخاصیکه اوراسرکردهٔ سپاهیان خودنموده بودند حق داشتند پس ازپایان جنك اورا ازسمت خود معزول نمایند .

رفته رفته دهکده ها بصورت شهردرآمدند . پاره ای ازاهالی آن دهکـده‌هـا دانائی وفعالیت بخرج داده و بعضی‌دیگر بطالت را ترجیح داده بودند، عده‌ای خسارت دیده بودند ، درحالیکه گروه دیگری ازراه نادرستی به‌ثروت رسیده بودند. أزاینرو مردم ازلحاظ فقروثروت‌دیگر باهم برابر نبودند، عدهٔ کمی به ثروت‌رسیده ولی‌اکثریت فقیروتهی دست مانده بودند .

تغییردیگری که حاصل‌شده بودعبارت بوداز اینکه: سر کرده که بصرافت‌طبع رئیس یا پادشاه هموطنان‌خود شده بود، پس ازآنکه بردشمن غالب گردید میدان را خالی گذاشت وعده‌ای ازاعیان واشراف که درهمان اثنا اراضی بسیاری را تملك وتصرف نموده بودند جای اوراگرفتند.

این طبقه اعیان واشراف دارای امتیـازاتی گردیده بود که مابقـی مـردم ازآن محروم بودند: میتوانستندبهترین‌اسلحهٔ راکه دربازارهای سواحل‌شرقی‌دریای‌مدیترانه موجود بود خریداری‌نمایند وچون فراغت فراوانی‌داشتند مشق رزم‌آرائی وجنك‌آوری مینمودند ، درابنیه وقلاع مستحکمی منزل داشتند ومیتوانستند سربازانی را اجیرنمایند که درراه آنهاجـگیده جانبازی کنند. ایشان‌مدام‌بایکدیگر برای‌سلطنت‌وحکومت‌درشهر درجنك‌وستیز بودند وهر کس که فائق میگردید اقتداری شبیه باقتدارپادشاهان‌حـاصل نموده براهالی‌شهروهمسایگان سلطنت مینمود، تاروزیکه گردنکش دیگری براودست یافته اورا بقتل برساند یا از آن سرزمین براند.

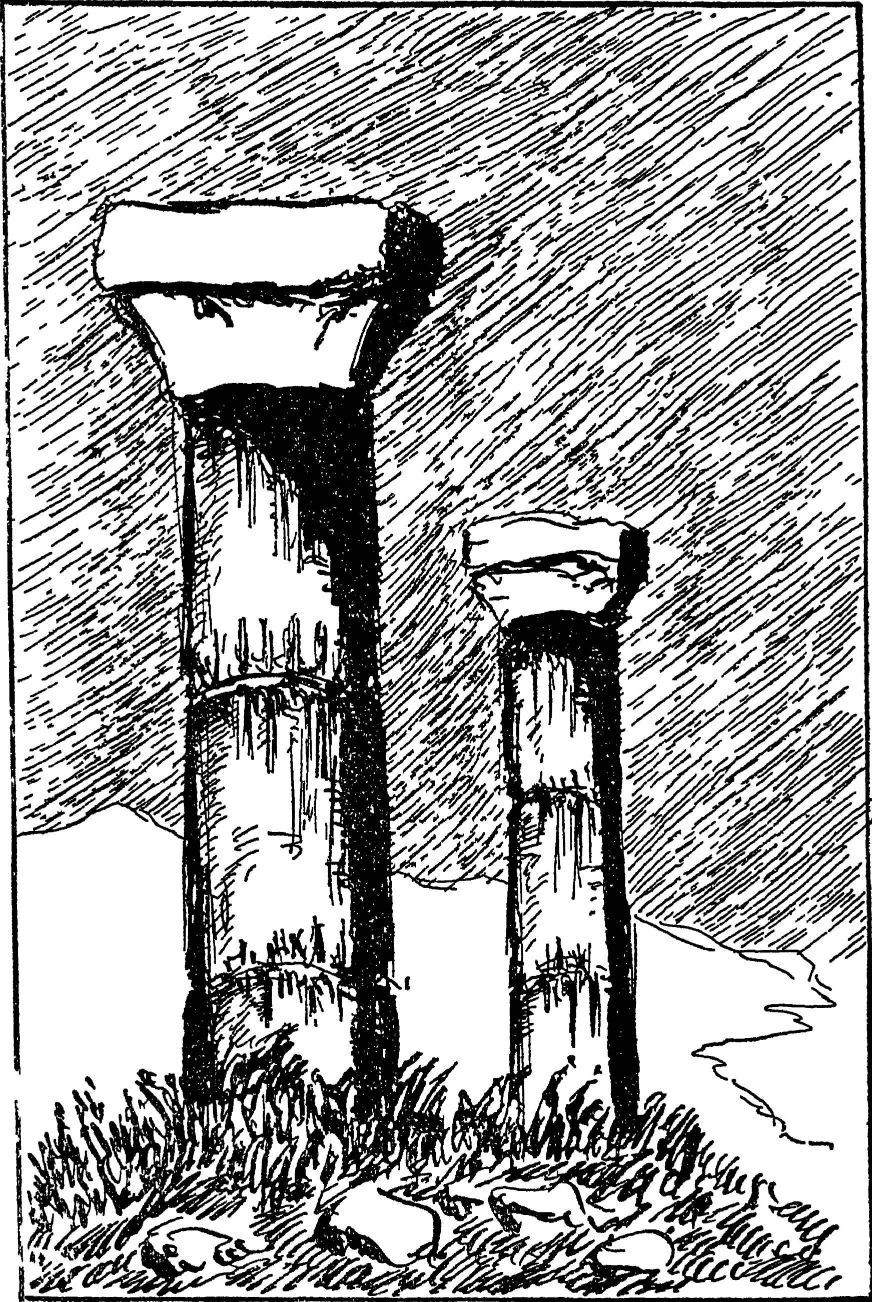
چنین‌پادشاهی‌راکه ازبرکت‌وجودسربازانش‌بسلطنت‌رسیده بود«تیران» یعنی‌جبار میخواندند ودرطی قرن هفتم وششم قبل ازمیلاد مسیح یـك عده از ایـن جبـارهاکـه بعضی ازآنها ضمناً بسیارکاردان ولایق بودند درهر شهری ازشهرهای یونان سلطنت نمودند.

چیزی‌کـه هست بمرور ایام بردباری مردم بپایان رسید و صحبت از اصلاحات بمیان‌آمد. درنتیجهٔ این‌اصلاحات اولین‌حکومت دموکراسی درتاریخ عالم بوجودآمد.

دراوایل قرن هفتم قبل ازمیلاد اهالی آتن باصلاح بزرگی پرداختند و درصدد برآمدند که برویهٔ قدیم مردم **آکائی** که بخیال آنها، بطرزدموکراسی آشنا بودندبه افرادمردم درامورعمومی‌وملی‌حق‌رای‌بدهند . ازیکنفرازهموطنان‌خودبنام**دراکون**(۱) درخواست نمودندکه برای حمایت مردم‌فقیردرمقابل طبقهٔ‌ثروتمند وتوانا قوانینی‌تدوین نماید متأسفانه **دراکون** که شغلش قضاوت بود وبازندگانی روزانهٔ مردم بقدرکافـی آشنا نبود این قوانین راطوری تدوین نمودکه اجرای آن درعمل‌کارآسانی نبود ,

---

(۱) Drakon



يونان

این قوانین که بعنوان « دراکونی »(۱) معروف گردید بقدری شدید بود که قابل اجرا نبود و اگر میخواستند آنها را باجراء برسانند برای بدارآویختن مجرمین وجنایتکاران در تمام خاک یونان عده کافی طناب پیدا نمیشد. چنانکه فی المثل جزای کسی که سیبی دزدیده بود اعدام بود

پس یونانیان درپی قانونگذاری برآمدند که باعواطف انسانی سروکار بیشتری داشته باشد وعاقبت بهترین شخص را برای اینکار پیدا نمودند مردی بود بنام **صولون** (۲) که از خانواده های اشرافی بود ودرسرتاسر دنیای آنروز سیر ومسافرت کرده با طرز وسبك حکومت ممالك بسیاردیگری آشنائی پیدا کرده بود پس ازمطالعات فراوان یك سلسله قوانین برای شهرآتن تنظیم نمودکه از اعتدال وتوازنی که خصلت ممتازهٔ یونانیان بود حکایت مینمود وی طرفدار بهبودی اوضاع روستائیان بود ومیخواست این مقصود را بطوری عملی سازد که برفاه وآسایش طبقات اعیان واشرافی نیز لطمه وارد نیاید، برای اینکه معتقد بودکه این طبقه بهترین سربازان وجنگ آوران بودند (یا بهتر بگوئیم میتوانستند باشند) برای اینکه طبقهٔ فقرارادربرابر اغراض واحکام ناحق قضات (که عموماً ازمیان طبقه اشراف انتخاب میشدند و بدون گرفتن حقوقی انجام وظیفه مینمودند) حمایت نموده باشد قانونی وضع نمودکه برطبق آن هرعارضی میتوانست بمحکمه مراجعه نماید واین محکمه ازسی تن ازاهالی آتن تشکیل میشد

مهمترین این قوانین قانونی بودکه هریك ازاهالی شهر رادرتمشیت امورملی و کارهای عمومی ذیحق وشریك مینمود. دیگر کسی حق نداشت درکنارمانده و بگوید « من چه ربطی دارد من امروز خیلی گرفتارم » ویا آنکه « امروز باران میآید ودلم نمیخواهد ازخانه بیرون بروم » هرکس دارای وظیفه‌ای شده بود وهمشهری‌هایش انتظار داشتندکه آن وظیفه را انجام دهد این وظیفه عبارت بود ازحضوردرمجالس شورای شهری وقبول مسئولیت درشعبه ای ازامور عمومی درراه امنیت ورفاه شهرومملکت

این طرزحکومت که بدست « دموس »(۳) یعنی افراد مردم اداره میشدچندان مقرون بکامیابی نبود مردم عادت بپرگوئی کرده بودند و برای بدست آوردن مقامهائی که محترم بودبازارتوطئه وتزویررواج یافت. امازوبهمرفته همین سبك حکومت بودکه بیونانیان آموخت چگونه باید سوار براسب خود باشند وامورخود را اداره نمایند و بالنتیجه اسباب آسایش واستقلال آنانرا فراهم ساخت ومسلم است که این مکتب برای آن مردم بی نهایت ارزش داشت

Drakon (۱)

Solon (۲)

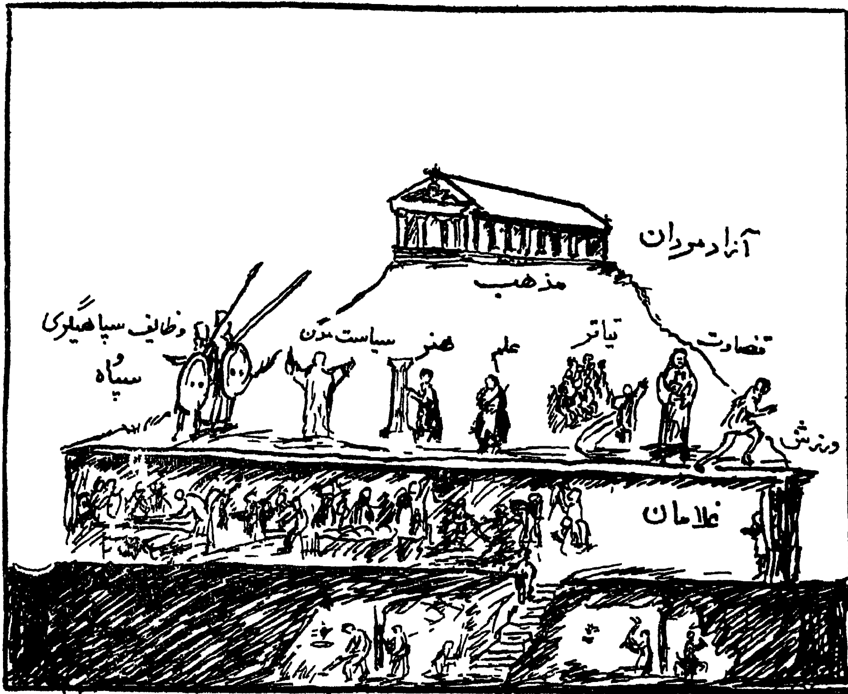
Demos(۳) وکلمهٔ دموکراسی ازهمین کلمه آمده است

۱۶

زندگانی یونانیان

دربیان آنکه یونانیان چگونه زندگی میکردند

ممکن است کسی بپرسد این مردمی که باید مدام برای مذاکره ومباحثه درمیدان های عمومی جمع شوند چگونه برای کارهای خانوادگی وانجام امور شغلی وصنعتی خود وقت وفرصت پیدامیکردند. درزیر میخواهیم باین سئوال جوابی بدهیم.



انجمن یونانی

دریونان دموکراتیک فقط یکطبقه ازمردم موظف بودند بامور ملی رسیدگی نمایند واین طبقه مردمان آزادبودند. هریك ازشهرهای یونان مشتمل بود برعدهٔ کمی ازاشخاص آزادو گروه انبوهی از بندگان وغلامان وعده معدودی خارجیان وبیگانگان.

درموارد نادری (عموماً درموقع جنگ که احتیاج بسرباز زیاد میشد) یونانیان رغبتی نشان میدادند که به بیگانگان عنوان یونانی بدهند وچنانکه میدانید بیگانگان را «بربر» میخواندند. اما این موارد بسیارنادر بود اصولا آن کس یونانی بود که یونانی بدنیا آمده باشد، کسی آتنی خوانده میشد که پدرو پدر بزرگش آتنی باشند. هر قدرهم لیاقت وشایستگی کسی زیاد بود وخدمات گرانبهائی انجام داده بود اگر پدرو مادرش یونانی نبودند تا پایان عمر بیگانه میماند.

هروقت حکومت شهری باپادشاهی یا باجباری نبود، مردم آزاد عنان سلطنت را بدست میگرفتند وانجام این مقصود مقدور نمیگردید مگرآنکه هر یکنفر یونانی آزاد پنج یاشش بنده وغلام دراختیارخود داشته باشد.

این غلامها تمام کارهائی راکه امروزما با صرف وقت ونیروانجام میدهیم انجام میدادند ومثلا کارهای خانه رسیدگی بحسابها وپرداخت مال الاجاره منزل ودکان بعهده آنها بود. کارآشپزی نانوائی وروشنائی تمام شهر بدست آنها انجام میشد. خیاط وبنا و زرگرومکتبداروودفتردارآنها بودند وکارخانجات ومغازه ها بآنهاسپرده شده بود. در صورتیکه ارباب آنها درمجامع عمومی درباب صلح وجنگ مشغول مذاکره ویا در تآترها بتماشا آخرین نمایشنامهٔ **اخیلوس** مشغول بود ویا در بحث دربارهٔ عقاید انقلابی **اوریپید** که بقدرت کاملهٔ خدای بزرگ **زویس** شبهه داشت، شرکت مینمود.

هنگامیکه ازبنده وغلام سخن میرود این غلامان وبندگان نباید کتاب «**کلبهٔ عموتوم**» (۱) را بخاطرما بیاوردند. البته وضع غلامانی که باموزراعتی مشغول بودند بهیچوجه رضایت بخش نبود، اما یونانی آزاد بخت برگشتهٔ نیزکه ازراه ناچاری به کشاورزی مشغول بود سرنوشت بهتری نداشت، وچه بسادر بسیاری ازشهرها غلامانی بودندکه ازمردم آزاد ولی بینوا خوشبخت تر بودند. یونانیان که باصول اعتدال و میانه روی سخت علاقمند بودند با غلامان خود بدرفتاری نمیکردند ومعامله آنها با غلامانشان بامعامله ایکه رومیها با غلامان خود مینمودند تفاوت فاحش داشت.

غلام درنظررومیها بمنزلهٔ ماشینی بیش نبود ودرواقع همان حکمی را داشت که امروز کارخانه برای ما دارد واندك بهانه‌ای کافی بودکه مردم روم غلامان خود راطعمهٔ جانوران درنده نمایند.

---

(۱) کتابی است بسیارمشهورازیکی ازنویسندگان امریکائی درباب زندگی سیاهان امریکاکه گویا بفارسی هم ترجمه شده‌است. (مترجم)

درنظر یونانیان بردگی یکی ازارکان زندگی بشمار میرفت ومعتقد بودند که بدون‌آن هیچ شهری نمیتواند مسکن ومأوای مردم تربیت‌شده ومتمدن باشد. بطوریکه تمام‌کارهائی راکه امروز تجاروکسبه واهل حرفه انجام میدهند غلامها انجام‌میدادند. تمام‌کارهائی که امروزکدبانوی خانه باید انجام بدهد وگرفتاری ومشاغلی که اسباب شکایت ولند ولند مردانی است که پس‌ازیکروزکاروزحمت وخستگی بخانه برمیگردند، دریونان بعهدهٔ غلامان بود ومرد وزن آزادکه قدروقیمت فراغت را فهمیده بودندسعی داشتند مشغله وگرفتاریهای خود را بحد اقل برسانند.

چیزیکه‌هست‌خانه‌هاومنزلها، بسیارساده بود. حتی‌اعیان‌واشراف‌درخانه‌هائی زندگی میکردندکه صورت انباررا داشت وازگل وکاه ساخته شده بود واسباب‌آسایش بقدری درآنجاکم بودکه یك‌کارگرامروزه حاضرنخواهدبود درآنجا زندگانی نماید. خانهٔ یونانیان عبارت بودازچهاردیواروبك سقف. دری‌داشت‌که بروی‌کوچه بازمیشد ولی، پنجره نداشت. آشپزخانه، اطاق های خواب وطالارعمومی دراطراف حیاطی ساخته شده بودندکه دروسط آن حوض‌کوچکی واقع بود، ویك مجسمه بایك یاچندردخت نیززینت آن حیاط بود.

وقتیکه هواازیاد سردنبودوباران نمآمد خانواده وقت‌خود رادرحیاط میگذرانید درگوشه‌ای‌ازحیاط غلامی‌که سمت‌آشپزی داشت مشغول‌کارخود بود ودرگوشهٔ دیگری معلم اطفال‌که اونیزیکی‌ازغلامان بود، بشاگردانش درس میداد وجدول ضربی راکه ازاختراعات فیثاغورث بود بشاگردانش‌میآموخت. درگوشهٔ سوم زن صاحبخانه بکمك کنیزان خود لباسهای شوهرش را وصله میکرد علی‌الخصوص‌که‌معمول نبودزن‌شوهر دارزیاد ازخانه بیرون‌برود. دراطاق‌کوچکی که درکناردرخانه واقع بودارباب حساب های مباشرش‌که اونیزغلامی بیش نبود میرسید.

همینکه غذا حاضر میشد اعضای خانواده برای صرف غذا دورهم جمع میشدند. غذا بسیار ساده بود چنان‌بنظرمیرسید که‌یونانیان صرف غذاراکسالت‌آمیزمی‌پنداشتند وازآن‌کارتفریحی نمی‌بردند. شرابشان را بامقداری نان وکمی‌گوشت واندگی سبزی تازه صرف‌میکردند، باآب میانه‌ای‌نداشتند وآنرامخالف حفظ‌الصحه می‌دانستند وفقط درموقع ناچاری‌آب می‌نوشیدند. ازمهمانی خوششان میآمد ولی، زیاد خوردن ازحد اعتدال را زشت می‌دانستند وازآدم شکم‌خواره منزجربودند ساعت غذارا با صحبتها وگفتگوهای دلپذیرمی‌گذرانیدند وعموماً قدری آب درشراب خود میریختند و ازآدم شرابخواربیزاربودند.

درلباس نیزمراعات سادگی را مینمودند. ازنظافت خوششان میآمد وموهایشان را مرتباً شانه میکردند وریش وموراا میزدند. بورزش علاقمند بودندو برای شناوری

باستخرهای شنا وبرای ورزش بمیدانهای ورزش زیاد میرفتند. وبرعکس مردم آسیا هرگز لباس رنگا رنك نمی‌پوشیدند وازطرزهای غریب وعجیب خیاطی تنفرداشتند . جامهٔ بلندی باسم «تونیکا» برتن‌داشتند وسعی میکردندکه درآن جامه رعناوخوش‌اندام جلوه نمایند. همانطورکه‌دراین دوره نیزصاحب‌منصبان ایطالیائی میکوشندکه‌شنل آبی رنك آنها برزیبائی ورعنائی آنها بیفزاید.

دوست میداشتندکه زنهایشان جواهر وزینتهای زیبا داشته باشند ، ولی خوش نداشتندکه زنی جواهرخود را درمیـان مردم نشان بدهد.زنان یونانی وقتی ازخانـه بیرون میرفتند سعی داشتندکه درکوچه ومعبرکسی متوجه آنها نباشد.

مخلص کلام آنکه زندگانی‌یونانی سرتا سرسادگی‌واعتدال بود.دراین‌دوره‌ای که ما زندگانی میکنیم اسباب ولوازم مادی‌ازقبیل اثاثیه واتوموبیل واین قبیل‌چیزها قسمت اعظم وقت ما را میگیرد ورفته رفته بندهٔ چیزهائی میشویم کـه دربندآنیم. در صورتیکه یونانیان ،آزادی رابیش ازهرچیزی دوست میداشتند وسعی داشتندکه جسماً وروحاً آزاد باشند وبرای نیل باین مقصود احتیاجات خود را تا حد امکان کاسته وبه ساده‌ترین زندگانی قانع بودند.



۱۷

تیاتر یونانیان

دربیان اصل وریشهٔ تیاتر ونخستین شکل تفریحات عمومی

یونانیـان درآغاز تاریخ خود شعرهائی راکه بافتخار نیاکـان دلیرشان ، که قوم پلاژ را ازخاك هلاد بیرون کرده وسلطنت مقتدر تروا را درهم شکسته بودند، گفته شده بود، جمع آوری کردند.

این شعرها راکه بمنزله قصیده های خودمان بود درجاهای عمومی میخواندنـد ومردم برای شنیدن آنهادورهم جمع میگردیدند ولی باید دانست که تیاتر که امروزیکی ازحوائج ماگردیده وازبهترین تفریحات ما بشمارمیآید ازایـن شعرخواندنها ریشه و سرچشمه نگرفته است. تیاترخود تاریخ دلپذیری داردکه زیبندهٔ فصل مخصوصی است.

یونانیان همیشه ازتماشای رژه خیلی لذت میبردند وهرسال بافتخارونام دیونی زوس که خدای شراب بود دسته‌های مفصل‌راه میانداختند وازآنجائیکه یونانیـان آب خوردن را خوش نداشتند ومیگفتند آب تنها برای شناوری ودریا نوردی ساخته شده است وبجای آب شراب مینوشیدند برای خدای شراب علاقه واحترام زیـادی داشتند.

ازآنجائیکه میگفتند که دورادور خدای شراب راگروه «ساتیر» های پرنشاط گرفته‌اند، مردم پوست بزبرخود پوشیده ومانند بزغاله صداهائی ازخوددرمیآوردند و علت اینکاراین بودکه بعقیدهٔ آنان«ساتیر»ها موجودات عجیبی بودند نیمه آدم ونیمـه بزوازآنجائیکه درزبان یونانی بزرا «تراگوس» وآوازخوان را«اوی دوس»میگفتند واشخاصی‌راکه صدای بزمیکردند« تراگوس اوی‌دوس» میگفتند یعنی بزخواننده . از این قرارکلمه «تراژدی» از این دوکلمه‌آمده‌است ، که باصطلاح اهل تیاترنمایشنامهٔ را میگفتند که بطور فاجعه آمیزی پایان یابد درصورتیکه نمایشنامه‌هائی راکه خوب وبطرزمفرحی پایان مییافت کمدی میخواندند، یعنی (آوازنشاط‌آمیز)۰حالا باید دیـد ایندسته‌های پرهیاهوکه مانند بزهای وحشی جست وخیز میکردند وبا صداهائی شبیه بصدای بزغلغله راه میانداختند، چگونه موجب ایجاد این تراژدیهای عالی گردیدند که متجاوز ازدوهزارسال است موردتحسین تیاترهای بزرك دنیامی باشد. باید تصدیق نمود

که رابطهٔ ما بین بزهای خواننده وتراژدی معروف « **هاملت** » بسیار ساده و محسوس است.

این دسته‌های آوازه خوان درابتدا مردم را طبعاً جلب مینمودند وصداهای خنده بلند میگردید ولی رفته رفته یونانیان ازشنیدن این صداها وتماشای این جست وخیزها دلزده شدند وچون ازهرچیزی که کسالت انگیزبود فراری بودند همانطورکه از بیماری وزشتی بیزار بودند ازاین تظاهرات نیز بیزار گردیده درپی سرخوشیهای دیگری برآمدند. آنگاه شاعرجوان خوش فکری ازاهالی جزیرهٔ **ایکاری** که دردریای **آتیك** واقع بود برای تماشا راه تازه‌ای اندیشید که ازطرف مردم باالذت وافری حسن استقبال دید. یکنفرازآوازه‌خوانانی راکه عضو« کور» بود وصدای بزمیکرد ازدسته بیرون آورده اورا بارئیس سازندگان که پیشاپیش دسته راه میرفتند ونی‌میزدند (نی معروف به نی‌پان) وارد صحبت وگفتکوساخت (۱)

این یکنفر، مجاز بود که درخارج ازصف ودربیرون دایره دسته جست وخیز نماید وهنگامیکه مشغول سخن گفتن وجست وخیز بود دست وبازوی خود را نیز بحرکت در بیاورد، درصورتیکه‌دیگران فقط درحین راه رفتن‌آوازمیخواندند. این شخص ازرئیس سئوالاتی‌هم میکردورئیس باید جواب بدهد واین‌جوابهارا اشعرا بشعر، روی« پاپیروس» نوشته بودند. طولی نکشید که‌این گفت‌وشنودهاوپرسشهاوپاسخها که عموماًمربوط بتاریخ «دیونی زوس» یا خدای دیگری ازخدایان بود خیلی مورد پسند مردم واقع گردید. ازاینرورفته رفته هیچ دسته‌ای براه نمی‌افتاد مگرآنکه دارای‌چنین مجلس گفتگوئی باشد. کم کم کاربجائی کشید که اهمیت این مجالس وپرده ها ازاهمیت خود دسته زیادتر گردید.

اخیلوس که قدیم‌ترین نویسندهٔ «تراژدی»یونان‌است ودرمدت زندگی‌طولانی خود، یعنی ازسال۵۲٦ تا٤٥٥ قبل‌ازمیلاد لااقل نود قطعه« تراژدی» نوشت، درنمایشنامه های خود بجای یکنفربازیگر، دونفروارد نمود واین خود قدم بزرگی درراه تسهیل و تکامل تراژدی بشمارمیآید.

یك نسل پس از **اخیلوس** نویسندهٔ نامی دیگری موسوم به **سوفوکلش** بازقدمی فراترنهاده شمارهٔ بازیگران‌را بسه تن رسانید وچون نوبت به**اوری‌پیدس** رسید ودراواسط قرن پنجم قبل ازمیلاد شروع بتألیف تراژدیهای‌تیروتارنمود، طبع و ذوق عمومی درشمارهٔ بازیگران قائل بحدود معینی نبود وتراژدی سازمیتوانست هر

---

(۱) درایل قشقائی هم اشخاصی باسم «عاشق» درموقع عید نوروز باچوب‌نئی بصورت بزغاله درست میکنند که‌حرکت وجست وخیزمیکنند وموسوم‌اند به« بزغاله» وبا آن نی میزنند ودورمیگردند وازمردم پول میگیرند (مترجم)

چند نفری راکه مقتضی بشمارد در نمایشنامهٔ خود بیاورد. عاقبت نوبت به **اریستوفانس** رسید که در نمایشنامه های خنده دار (کومدی) معروف ومشهورخود همه قبیل اشخاص را واردمیساخت وهمه راحتی خدایان ساکن المپ راباصطلاح دست میانداخت وجنبه های مضحک آنهارا نشان میداد. این امرازاهمیت نقش دسته ای که باسم «کور» آواز خوانی میکردند خیلی کاست ووظیفه آنها منحصر بدین گردیدکه در دنبال بازیگران عمده باشند ودر مواقع مخصوص جمله هائی را ازقبیل «عجب دنیای وحشتناکی است» بآواز بخوانند درحالیکه بازیگر درجلو صحنه بحکم قضا وقدر ومشیت خدایان مشغول انجام دادن همان عمل وحشتناك وارتکاب جنایات دلخراش بود.

نمایش دادن چنین نمایشهائی محتاج بصحنهٔ مناسبی بود وطولی نکشیدکه تمام شهرهای یونان دارای تیآترهائی شدندکه برای ساختن آنها سنگهای کوهها وتپه‌های مجاوررا بکارمیبردند. صحنه بشکل نیم دایره بود وتماشاچیان درمقابل صحنه برروی کرسیهای چوبی می‌نشستند وبتماشای بازیگران ودستهٔ آوازخوانان «کور» که‌درصحنه بودند مشغول میگردیدند. درپشت‌صحنه چادری زده بودند وبازیگران پس ازآنکه صورتکی بزرك (ماسك) ازگل‌خاك رس پخته بصورت میزدند، که بمقتضای‌احوال گاهی غمین‌وگریان وزمانی بشاش وخندان بود، ازچادر بیرون شده بصحنه وارد میشدند. امروزفرانسویها صحنه را «سن» میخوانند واین کلمه‌ازکلمه یونانی «**سکنوس**» (۱) آمده که بمعنی چادر است.

برای یونانیان«تراژدی»مانند روضه برای‌ما ایرانیان مایهٔ تفریح ووقت‌گذرانی نبود وهروقت نمایشنامهٔ تازه ای بمیان می‌آمد حکم واقعهٔ مهمی را پیدا میکردکه اهمیت آن ازاهمیت انتخابات کمتر نبود. وقتی باریگرمعروفی واردشهری میشد مردم همانسان که ازفاتحین بزرك‌ونامی پذیرائی میکردند اورا استقبال‌نموده، ازوپذیرائی می‌نمودند.

---

(۱) **Skenos**

۱۸

جنگهای یونانیان با ایرانیان

یونانیان دست استیلای آسیا را از اروپا کوتاه ساختندو ایرانیان را بعمق دریای اژه راندند. یونانیان فن تجارت را از اهالی اژه که خود دراین فن شاگرد مدرسه فینقی‌ها بشمارمیآیند آموخته بودند. اینان بهمان طرز وشیوهٔ فینقی‌ها دراطراف واکناف دسته‌هائی ازمردم خودرا برای معاملات تجارتی وداد وستد مستقر ساخته بودندو معاملات



آتش زدن ایرانیان بشهر آتن

خود را بابیگانگان بوسیلهٔ پول مسکوك انجام میدادند. درقرن ششم قبل ازمیلاد در سواحل آسیای صغیر جایگزین شده بودند وفینقی هارا ازبازاررانده، جای آنهارادر امر تجارت گرفته بودند وفینقی ها نیز هرچند از این قضیه ناراضی بودند ولی چون حریف را پرزورومقتدرمیدانستند جرئت ستیز نداشتند ودرانتظارفرصت مناسبی بودند که تلافی نمایند وعاقبت‌هم روزی بآرزوی خود رسیدند. درفصول سابق‌همین کتاب دیدیم

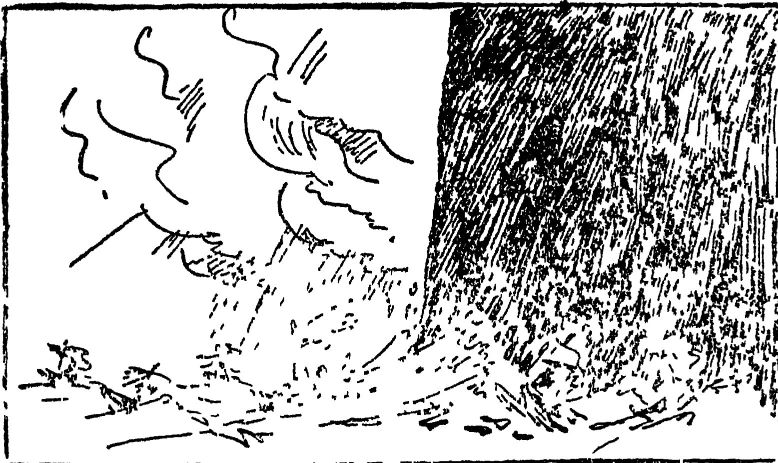
که چطور ایل کوچك و گله دار فارسیان وارد میدان تاریخ جهان گردید و در پرتو شجاعت و امتیازات اخلاقی دیگر در مدت کوتاهی به قسمت اعظم آسیای غربی دست یافت. ایرانیان چون از نعمت تمدن برخوردار بودند بجای آنکه مانند اقوام فاتح دیگر دشمن مغلوب را از میان بردارند و منکوب و معدوم سازند همینقدر که مغلوبین خراجگزار میشدند آزاری بآنها نمیرسانیدند. پس وقتی بسواحل آسیای صغیر رسیدند درصدد بر آمدند یونانیانی را که درخاك لیدی ساکن و مستقر گردیده بودند خراجگزار سازند.



ترموپیل

ولی یونانیان زیر بار نرفتند و درمقابل پافشاری ایرانیان دست توسل بدامن هموطنان خودزدند که درخود خاك یونان ساکن بودند. رفته رفته نایرهٔ جنك درمیان ایرانیان و یونانیان افروخته گردید.

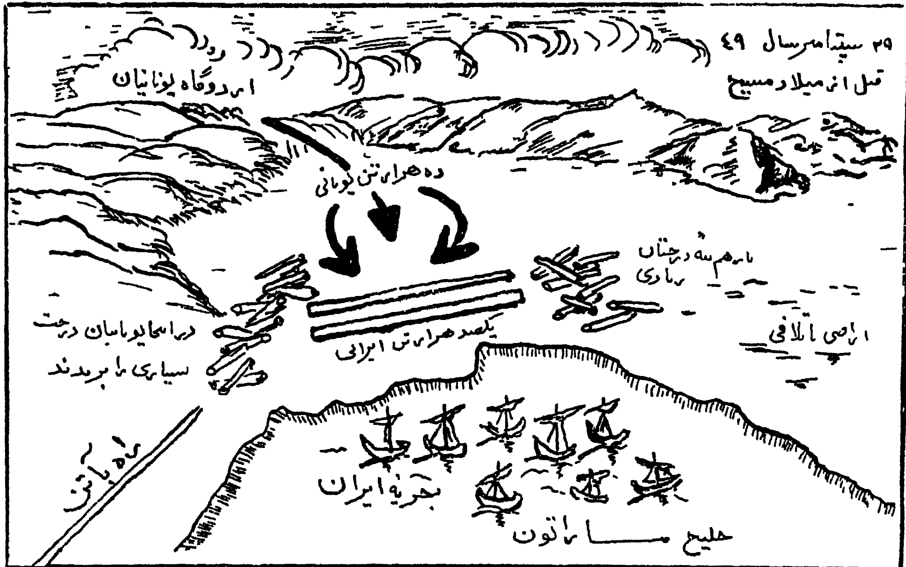
حقیقت این است که پادشاهان ایران بیمناك بودند که ملل واقوامی که باجگزار



شکست قوای بحری ایران در نزدیکی کوه آتوس

ایران شده بودند، یونانیانی را که درسواحل آسیای صغیر شهرهای مستقلی ایجاد نموده ودارای سازمانهای سیاسی مخصوصی بودند سرمشق خود قرار بدهند و بنای سرکشی و طغیان را بگذارند

یونانیان از لحاظ اینکه دریای اژه برای آنها بمنزلهٔ قلاع ومستحکماتی بود که دشمن نمی‌توانست بآسانی بر آن دست بیابد، زیاد از ایرانیان هراس نداشتند. چیزی که هست فینقی ها بحکم دشمنی قدیمی خود با یونانیان مشوق ومحرك ایرانیان در لشکرکشی بخاك یونان گردیده و دلیل و راهنمای آنان شدند و کشتیهای خود را برای حمله وهجوم بخاك یونان در اختیار ایرانیان گذاشتند. ازاینرو میتوان گفت که در سال ۴۹۲ قبل ازمیلاد آسیا خود را برای اضمحلال قوت وقدرتی که در خاك اروپا روز بروز روبفزونی میرفت حاضر میساخت ودر تدارك این امر خطیر بود. در آغاز امر پادشاه



جنك ماراتون

ایران دو نفر ایلچی نزد یونانیان فرستاد وازآنها مطالبهٔ «آب وخاك» کرد که علامت اطاعت وفرمانبرداری بود. یونانیان ایلجیان ایران را درجاه عمیقی انداختند و گفتند ایرانیان درآنجا به «آب وخاك و راوان» میرسند. همین کار یونانیان نائره جنك و خونریزی را مشتعل ساخت. بطوریکه تفصیل آن در تواریخ مذکور است کشتی‌های ایران نتوانست کاری ازپیش ببرد وطوفان سختی که ازقضا دست بدست یونانیان داد، کشتی‌هارا درهم شکسته ایرانیان بسیاری راطعمه امواج نموده ونگذاشت ایرانیان بمقصود خود برسند.

دوسال پس ازآن ایرانیان بقصد تلافی باسپاه بزرگتری ازدریای اژه گذشته در خاك یونان درنزدیکی دهکدهٔ ماراتون قدم بخاك نهاده پیاده شدند. همینکه این خبر باهالی شهر آتن رسید بیدرنك سپاهی بشمارهٔ ده هزار نفر بقصد جلوگیری ازپیش آمدن

لشکر ایرانیان و نگاهداری کوههائی که دورادورجلگهٔ **ماراتون** بود گسیل داشتند و قاصد چابکی نیز که دوندهٔ بنامی بود بطلب کمك ویاری به **اسپارتا** فرستادند، ولی از آنجائیکه **اسپارتا** رقیب **آتن** بود وازترقیات اهالی آن شهر خوشدل نبود ازیـاری



نبرد ترموپیل

فرستادن قشون مضایقه نمود. شهرهای دیگریونان نیزتأسی ـدونموده آتن را تنـها گذاشتند وارمیان شهرهای یونان تنها شهر **پیلاته** هزارنفری از مردان خود رابیاری آتن فرستاد . درروز۱۲ سپتامبرسال ٤۹۰ قبل ازمیلاد سرکردهٔ سپاه‌یونانیان موسوم به **میلتیادیس** بنای حمله راگذاشت و یونانیان صفوف لشگریان کماندارایـران را درهم شکستند .

۱۹

مخالفت اتن واسپارتا (۱)

شرح زدوخوردهای طولانی وشوم آتن با اسپارتا بقصد تفوق وبرتری

آتن واسپارتا دوشهر از شهرهای یونان بودند و اهالی هر دوهرچند بیك زبان تکلم مینمودند ولی ازهرجهت باهم کاملامختلف بودند وتفاوتهای فاحش داشتند. **آتن** شهری بود واقع درجلگه‌ای که نسیم خنك دریا بدان میوزید ومردمش از بخت و طالع خود راضی بودند ودنیارا بنظرقبول وشادمانی مینگریستند. درصورتیکه **اسپارتا** برعکس درقعردرهٔ عمیقی واقع شده بود وکوههائی که ازهرسواطراف آنرا گرفته بود بمنزلهٔ سدی بود که نمیگذاشت بیگانگان ونفوذ خارجی بدانجا راه بیابند. آتن شهری بود تجارتی، درصورتیکه اسپارتا درواقع درحکم سربازخانه‌ای بود ومردم آن ازکوچك وبزرك سربازانی بودند که برای علاقه وعشق بسربازی دراین سربازخانه بسر میبردند.

اهالی آتن دلخوش بودند که درسینهٔ آفتاب بنشینند وازشعروشاعری سخن برانند وبگفتاردانشمندان وحکما وفیلسوفهای خودگوش بدهند. درصورتیکه اهالی اسپارتا هرگز بوئی ازادبیات بدماغشان نرسید و یك سطر که جنبهٔ ادبی داشته باشد ننوشتند وبرعکس عشق وعلاقهٔ مفرطی بجنك وکارهای نظامی داشتند وتمام احساسات وعواطف آدمی را قربانی امورسلحشوری ومقاصد ونیات سپاهیگری میساختند. با اینوصف جای تعجب نیست اگرمردم اسپارتا چشم دیدن ترقیات آتن را نداشتند وبا غبطه وحسادت آمیخته بکینه وبدخواهی شاهد وناظر رفاه وپیشرفت آن شهر بودند. یونانیان پس ازآنکه گریبان خود را ازجنك دشمن بیگانه رها ساخته ازکارمدافعه خاك خود فراغت یافتند تمام قوای خودرامصروف زیبائی شهرخودساختند. **آکروپول** را ازنوباسنك مرمرساختند وآنرامعبد الههٔ **آتینا** ساخته باواختصاص دادند. **پریکلیس** که درآتن رئیس ورهبردموکراسی بود ازاطراف واکناف دنیا، مجسمه سازان ونقاشان ودانشمندان بنام را باآتن جلب میکردتا برعظمت معنوی وزیبائی آن شهر بیفزایدومایهٔ افتخار

---

(۱) یالاکدومن (مترجم)

وسر بلندی جوانان آتنی را فراهم سازد. ولی ضمناً چون از طرف اسپارتا مطمئن و آسوده خاطر نبود در دور شهر تا بکنار دریا دیوارها و بندهای بلندی ساخت بطوریکه هیچ شهر و خاک دیگری در آن زمان از حیث قلاع واستحکامات نمیتوانست با آتن برابری نماید. نزاع مختصری آتش مخاصمت را درمیان دو شهر یونانی آتن واسپارتا برافروخت. زدوخورد درمیان این دو شهر سی سال تمام طول کشید وعاقبت باشکست فاحش آتن پایان یافت.

دراثنای سومین سال جنك طاعون درشهر آتن بروز نمود و نیمی از اهالی ورئیس وسرکردهٔ آنها **پریکلیس** را بهلاکت رسانید. پس ازطاعون حکومت شهر بدست اشخاصی افتاد که طرف اعتماد مردم شهر نبودند، تاآنکه عاقبت جوان برازنده‌ای بنام **آلسی بیادیس** جلب اعتماد مجمع عمومی آتن را نمود وپیشنهاد کرد که آتن بیکی ازمستملکات دوردست اسپارتا بنام سیراکوز که درجزیرهٔ سیسیل درمغرب خاك ایطالیای کنونی واقع بود قشون بکشد. هنگامیکه کشتیها وقشون برای حرکت حاضرشدند **آلسی بیادیس** بملاحظهٔ زد وخوردی که دریکی ازکوچه های شهر بمیان آمد بدنام گردیده وفراری شد وسرداری که جانشین او گردید مرد قابل وبالیاقتی نبود. وی اول کشتی‌ها وسپس سپاهیان خودرا ازدست داد وبقایای لشگریان آتن بدست دشمن، درنتیجهٔ کارهای بسیار دشوار سنك کشی وسنگتراشی درمعادن سیراکوز، ازگرسنگی وتشنگی تلف گردیدند.

این لشگرکشی شوم باعث گردید که ازجوانان آتن دیگر کسی باقی نماند و شهر بی یارویاور پس ازمحاصره‌ای بس سخت وطولانی درماه آوریل سنهٔ ٤٠٤ مجبور به تسلیم گردید ودشمن تمام استحکامات را خراب نمود وکشتیها بدست اسپارتها افتاد. آتن ازقدرت افتاده صیت وشهرتی راکه دردورهٔ رفاه بمناسبت برقرارساختن مستملکات دراطراف تحصیل نموده بودازدست داد چیزی که هست عشق وشوقی که مردم آتن بکسب علم ومعرفت وبتحقیق وتتبع داشتند ومایهٔ امتیازآنها درزمان قدرت ورفاهشان گردیده بود، باخراب شدن استحکامات وافتادن بحریهٔ آنها بدست دشمنانشان ازمیان نرفت. آتن ازنوقد علم کرد وبا تابش وفروغ تازه ای درعالم تمدن طالع گردید. زمام سرنوشت یونان ازدستش بیرون افتاد ولی این شهر نامی بازمرکز تنویر افکار مردم دانشمند جهان باقی ماند، چنانکه پرتوذوق ومعرفتش ازحدود تنك خاك هلاد (یونان) بنقاط دوردست میتابید.



۲۰

اسکندر بزرگ

در بیان آنکه چگونه اسکندر مقدونی بسبك شیوهٔ یونانیان سلطنت جهانی بزرگی تاسیس نمود و عاقبت آن جهانگیریها و سلطنت.

هنگامی که اهالی اتیره مساکن ومنازل خود راکه درسواحل رودخانهٔدانوب واقع بود رها ساخته درپی تجسس چراگاههای جدیدی برآمدند ، مدتی درسرزمین کوهستانی مقدونیه بسر بردند وازهمان اوقات یونانیان با این همسایگانی که درقسمت شمالی خاك آنها بسرمیبردند دارای مناسباتی شده بودند که کم و بیش جنبهٔ رسمیت داشت. اهالی مقدونیه نیز پیوسته درصدد بودند که بدانند مردم یونان چگونه قومی هستند وطرز زیست وزندگانی آنها ازچه قراراست.. وقعیکه آتش جنگی که برسر تفوق و برتری در بین آتن واسپارتا مشتعل گردیده بود خاموش شد ، زمام حکومت مقدونیه‌دردست مرد لایق‌وارجمندی‌بود بنام‌فیلیپ. وی گرچه به‌ادبیات وذوقیات‌یونانیان بدیده تحسین واعجاب مینگریست ولی ازبی‌نظمی واغتشاشی که درامور سیاسی آنها مشاهده مینمود بیزاربود ودرشگفت بود که این مردم هوشمند وبیدار چرا وقت عزیز خود را بمجادلات بیهوده مصروف داشته، جوانانشان رابی‌جهت بکشتن میدهند. بهمین نظرخواست پایانی باین موضوع بدهد وخاك یونانرا بتصرف درآورد وبقصد اینکه درجواب لشگرکشی صدوپنجاه سال پیش خشایارشاه بخاك یونان ببازدید ایرانیان برود رعایای جدید یونانی خودرا دعوت‌بهمراهی نمود . ولی‌قبل ازآنکه‌لشگرحرکت نماید فیلیپ بقتل رسید وپسرش اسکندرعهده دارتلافی ازخرابی آتن بدست ایرانیان گردید. اسکندر شاگرد ارسطو بود که عالم‌ترین اساتید بزرك یونان بشمارمیرود. اسکندردربهارسال ۳۳٤ پیش ازمیلادازخاك اروپا عزیمت‌نمود وهفت سال طول‌کشید تا برودخانهٔ سند رسید. درحالیکه درطی‌آن مدت‌فینقیه راکه‌درسوداگری رقیب‌قدیمی یونان بود مضمحل ساخته ومصررا فتح نموده بود ومردم دره نیل اورا بعنوان پسرو جانشین فراعنه می‌پرسنیدند. برپادشاه ایران نیز غلبه یافته بود وسلطنت ایران را

منقرض ساخته فرمان داده بودشهر بابل را از نو بسازند و با لشگریان خود تا بدامنه جبال هیمالیا رسیده بود . بدینقراردنیا را بصورت مملکتی یا بهتربگوئیم ایالتی از ایالات مقدونیه ساخته ودرتحت حمایت خود درآورده بود• آنوقت بودکه ازجلورفتن باز ایستاد. سپس دست بنقشه ای زدکه ازجهانگیری نیزدشوارتر بود، باین معنی که درصدد برآمد ممالکی راکه بدست آورده بود یعنی دنیا را تحت نفوذ معنوی یونان درآورد • میخواست که تمام مردم زبان یونانی بیاموزند ودرشهرهای تازه سازی که بطرزوشیوهٔ معماری یونانیان ساخته شود ساکن گردند• هرفردی ازافراد حکم یکنفرمربی راپیدا نمود واردوگاههای قدیمی بمسالمت وآرامی بصورت مرکزتبلیغ درراه نشروترویج تمدن جدید یونان درآمد• سبك وشیوهٔ یونانی وباصطلاح «مد» آن قوم درهمه جا سرمشق قرارگرفت وداشت ترویج روزافزون می‌یافت که ناگاه اسکندردرسال ۳۲۳ قبل ازمیلاد درقصر باستانی پادشاهان بابل مبتلا به تب حاره گردیده جان به جان آفرین سپرد •

آنگاه پرده برگشت ودورهٔ جزردریای تاریخ گذشت ومرحلهٔ مدآغاز گردید . رسوبی که درزیرامواج این دریای جوشان بجا ماند ، آثار پایداری ازخود درمزرعهٔ تمدن باقی گذاشت ، بطوریکه میتوان گفت که اسکندرهرچند قربانی بلند پروازیهای بیحاصل خودگردید اما رویهمرفته باز خدمت بزرگی نسبت بنوع بشرنموده است• فتوحاتش نیزز مان مدیدی پاینده نماند . سرکردگان جاه طلب خاکش رادرمیان خود تقسیم نمودند وهرقطعه بدست کسی افتاد ولی رویهمرفته آنها نیزپیرواندیشهٔ بلنداسکندر وخواهان نزدیك ساختن افکاروعقاید یونانیان واقوام آسیائی وایجاد مناسبات یگانگی وبرادری درمیان آنها بودند•

مقدونیه روزی استقلالش را ازدست دادکه رومیها بآسیای غربی دست یافته و مصررا نیزجزومتصرفات خود ساختند واگرچه میراث تمدن قوم هلن که درنتیجه آمیختگی تمدنهای یونانی وایرانی ومصری وبابلی بوجودآمده بقوم فاتح روم رسید، ولی بازچندین قرن بطوری درسرتاسرسلطنت روم رسوخ داشت که امروز نیز نفوذ و تأثیرات آن بخوبی مشهود است•

۲۱

خلاصه فصول گذشته

درفصلهای نخستین این کتاب نگاه را بجانب نواحی دوردست مشرق زمین انداختیم ولی ازآنجائیکه روزگاردرتغییراست امروزدیگر تاریخ مصرو بین‌النهرین اهمیت‌خودرا ازدست داده وموقع آن‌است که مشرق‌زمین راگذاشته بمغرب زمین بپردازیم. ولی پیش ازشروع به این امرخوب است لحظه‌ای چندنگاه را بعقب انداخته بازبطور مجمل نظری بطومار گذشته بیندازیم.

انسان ما قبل تاریخ: موجودی بود با اخلاق واطوار بدوی ونـاپسند. طبیعت اورا طوری ساخته بودکه ازتمام حیوانـات دیگری که درپنج قـارهٔ وحشی کرهٔ زمین دررفت وآمد بودند ازلحاظ اسلحهٔ طبیعی عقب بود ولی درعوض مغزبزرگتری داشت که ازمغزآنها برتروقابلیت واستعدادش بیشتربود وآنرا برای مدافعه بکارمیبرد.

سپس چندین قرن دورهٔ یخ بندان چنان زیست را بروی کـرهٔ زمین دشوارساخت که انسان ازراه ناچاری مجبورشد فکرواندیشهٔ خود را بیش ازپیش بکاراندازد، تا تلف نگردیده بتواند زیست نماید. ازآنجـائیکه حس حفظ وجود درنزد این مخلوقی که انسان نامیده میشود ازهرحس دیگری قویتراست وتا دم واپسین هرآدمـی رابکار وفعالیت برمی‌انگیزد، مغزآدمهای دورهٔ یخ بندان باتمام قوای خود بکارکردن مشغول بود و ازاین قرار این‌آدمها نه تنها توانستند در طی این دورهٔ طویل یخ بندان که چه بسا حیوانات سبعی را بکلی ازمیان برد زنده بمانند، بلکه وقتی‌آن دوره سپری شدو زمین‌گرم وقابل سکنی گردیـد آدم ما قبل تاریخ چیزهای بسیاری‌آموخته بـودکـه موجبات تفوق او برهمسایگان خودکه باندازهٔ اوهوش وشعورنداشتند فراهم ساخت. ازاینروخطری‌که درپنج هزارسال اول خلقتش‌متوجه اوبود ووجودوهستی اورایکسره تهدید مینمود یکباره مرتفع گردید.

دیدیم چگونه درموقعیکه نخستین نیاکان ما آهسته آهسته راه ترقی‌وپیشرفت را می‌پیمودند ناگهان بجهاتی‌که برمادرست معلوم نگردیده ساکنین‌درهٔ نیل درمصربجلو افتادند ودرعین توحش موسسین اولین مرکز تمدن گردیدند.

آنگاه ازبین‌النهرین سخن‌راندیم، که چون درمیان دونهر واقع گردیده بدین‌نام

مشهور گردیده‌است، ودیدیم چگونه دومین مدرسهٔ نوع بشرشد. همچنین نقشه جزایر دریای اژه را درجلوچشم شماگذاشتم وگفتم که همین‌جزایرحکم پلهائی را پیدانموده که تمدن وفرهنك قدیمی مشرق‌زمین ازآنها گذشته وارد سرزمین‌خشن ووحشی‌مغرب گردیدکه مسکن یونانیان بود.

ازآن پس سخن را بیك ایلی ازایلات هند واروپائی موسوم به هلن کشاندم که هزارسالی پیش ازآن ازوسط‌آسیا راه افتاده، درقرن نهم پیش ازمیلادمسیح واردشبه جزیرهٔ پرسنگلاخ‌یونان شده‌بودکه‌آشنائی ماباا ودرآنجا شروع میگردد. همانجاست که ما با آنها باسم یونانیان آشنائی حاصل‌نمودیم. پس ازآن تاریخ شهرهای کوچك یونان را برایتان نقل‌کردم‌که بمنزلهٔ ممالکی بودند وتمدن مصردرآنجا شکلی تغییر شکل‌داده وبصورت تمدن تازه‌ای درآمد، که ازتمام تمدنهای دیگری که ازمیان رفته بودند عالی تروزیباتر بود. اگر نگاهی بنقشه بیندازیم خواهیم دیدکه درآن ازمنهٔ قدیمی‌تمدن بشکل نیم دایره‌ای سیرخودرا ادامه داده‌است، بدین‌معنی که درمصرشروع گردیده وازراه بین‌النهرین وجزایر دریای اژه رفته رفته بخاك اروپا رسیده است. چهار هزار سال تمام مصریها وبابلیها وفنیقی هـا و چندین طـایفهٔ دیگـر سامی، وازآنجمله قوم یهود، مشعل تمدنی راکه بایستی سرتاسر جهان را روشن سازد دست بدست گردانیدند. سپس‌آنرا بدست یونانیان سپردندکه مربیان ومعلمین ایل‌دیگری‌از ایلهای هندواروپائی‌بنام رومیان‌گردیدند، درحالیکه مقارن همان عهد دسته‌هائی از اقوام سامی درسواحل شمالی افریقا بجانب مغرب روان‌گردیده وبرنیمهٔ غربی حوزهٔ مدیترانه دست یافتند. این قضیه درست وقتی واقع‌گردیدکه یونانیان هند واروپائی سواحل شرقی همـان دریای مـدیترانه را درحیطهٔ تصرف خود در میآوردند. این تصادف موجب تولید رقابت ودشمنی دهشتناکی درمیان این اقوام‌که ازدونژادمختلف بودندگردیدکه با فتح وغلبه رومیان پایان یـافت. رومیان بنوبت خـود تمدن مصرو بین‌النهرین‌ویونان را تا باقصی نقاط قارهٔ اروپا رساندند. همین تمدن شالودهٔ تمدن کنونی ماگردید.

من‌خوب میدانم که این تاریخ تمدن‌سیارپیچیده‌است، ولی‌اگراین‌چنداصل‌اساسی را درنظربگیریم چه بسا اشکالات که‌کاسته شده وسهل‌تر وساده ترمیگردد. وانگهی نقشه‌های کتاب هم کمکی برای‌درك مطالب متن‌کتاب میگردد.

اکنون پس ازاین مطالب معترضه دنبالـهٔ داستان راگـرفته ومیرسیم بحکایت زدوخوردهای روم‌باکارتاژ.

روم و کارتاژ (۱)

دربیان آن که مستملکه سامی کارتاژ درساحل شمالی افریقا وشهر هند واروپائی رم درساحل غربی ایطالی بقصد سلطه وتملك وتصرف دریای مدیترانه آنقدر با هم جنگیدند تا کارتاژ ویران ومنقرض گردید

بندر تجارتی کوچك فنیقی موسوم به کرت‌هدشت (۲) درروی تپه‌ای واقع بود

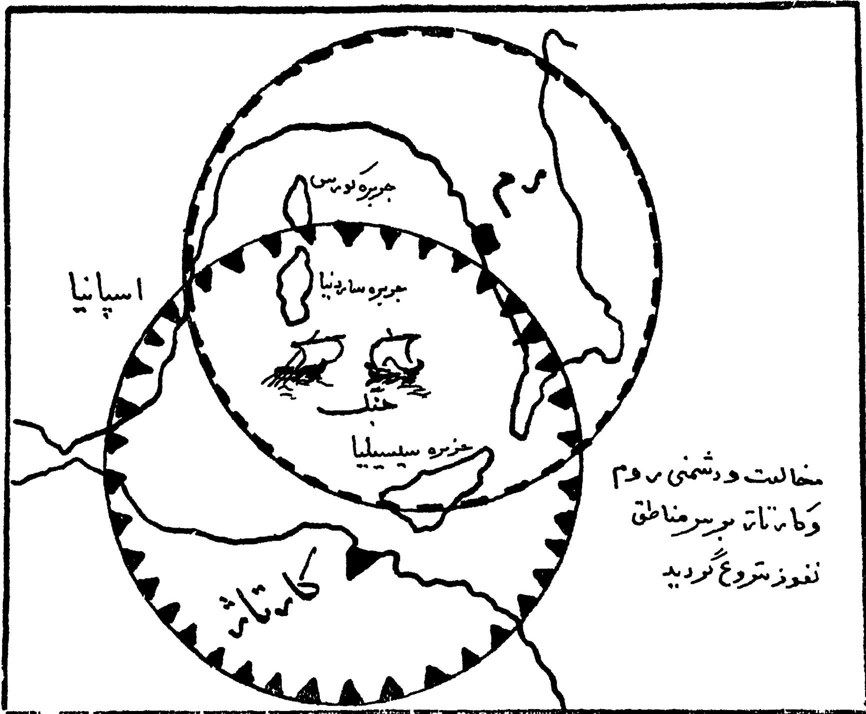


کارتاژ

مشرف بر «دریای افریقا». «دریای افریقا» نام قطعه آبی‌است بعرض نود میل که

(۱) بعربی قرطجنه (مترجم) (۲) Kart-Hadshat

افریقا را ازاروپا جدا میسازد. این محل برای اینکه مرکزی برای معاملات تجارتی باشد بغایت مناسب بود، وحتی میتوان گفت زیادی مناسب بود، چون با سرعت عجیبی وسعت یافت وثروتمند گردید. وقتی درقرن ششم قبل ازمیلاد پادشاه بابل بخت النصر شهرصوررا ویران ساخت کارتاژ روابط خودرا یکسره باوطن اصلی یعنی فنیقیه مقطوع ساخته مملکت مستقلی گردید وحکم مقدمة الجیش اقوام سامی را درمغرب پیدا کرد. بدبختانه صفات وخصالی که مدت هزارسال مردم فنیقیه را بیدی معرفی نموده بودبارث باین شهررسیده بود. کارتاژدرواقع تجارتخانهٔ بزرگی بود درتحت حمایت ونگهبانی قوهٔ بحریه مقتدری، اعتنائی بزیبائیهای زندگی وطبیعت نداشت. شهرو نواحی اطراف

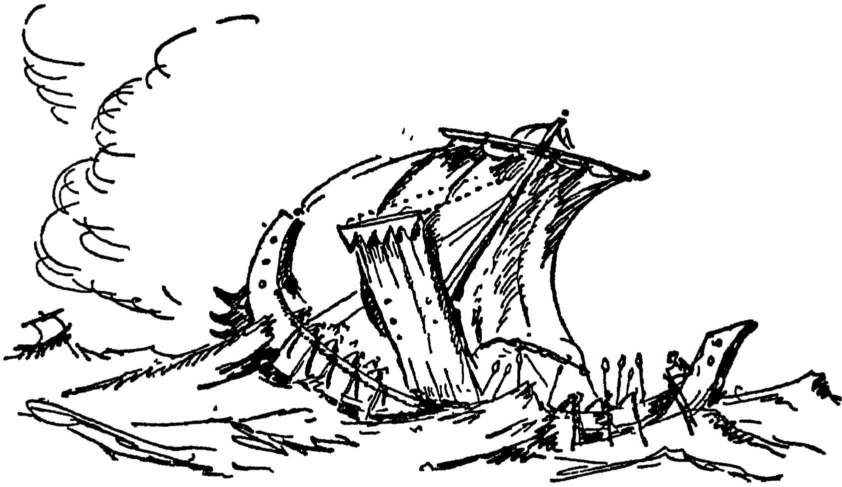


مناطق نفوذ روم و کارتاژ

آن ودستههائی ازمردم فنیقی که حول وحوش آنجا متوطن شده بودند، درتحت حکومت و ادارهٔ عدهٔ معدودی ازاشخاص بسیارمقتدر وبا ثروت واقع شده بودند، درزبان یونانی «پلوتوس» بمعنی ثروتمند وغنی است ویونانیان این طرز حکومت را بهمین مناسبت «پلوتوکراسی» میخواندند وبراستی کارتاژ نمونهٔ کامل «پلوتوکراسی» بود. تمام قدرت واختیاردردست یك دوجین کشتی سازهای معتبرومالکین معادن تجاری بود که برای مذاکره ورتق وفتق امورمعاملات درقسمت عقب تجارتخانه ای جمع میشدند و تنها

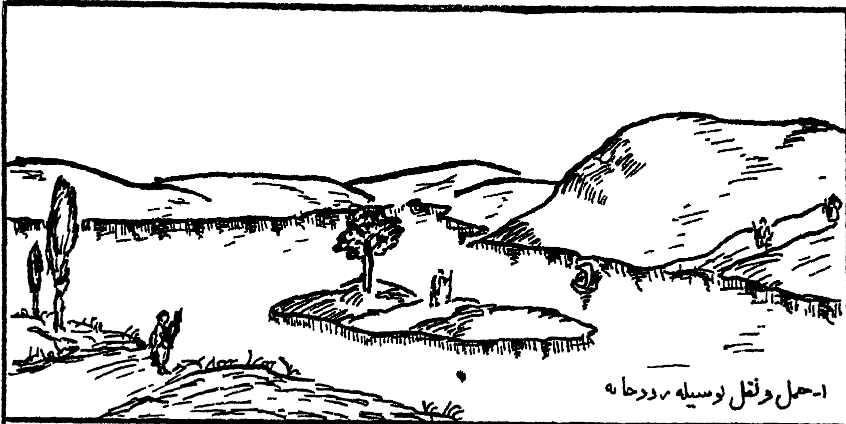
چیزی که ازوطن میفهمیدند همین بود و بس که سرچشمهٔ سود ومنفعت است. از این گذشته مردمی بسیار فعال و کاربرو با «انرژی» و بی نهایت کاری بودند.

نفوذ کارتاژ بمرور زمان درممالك مجاور روزبروز زیادتر میشد وعاقبت کار بجائی رسید که قسمت اعظم سواحل افریقا واسپانیا وحتی بعضی ازنواحی فرانسه به تصرف آن شهردرآمده وهمه باجگذاروربح پرداز این ارباب بااقتدار «دریای افریقا» گردیدند. اما درحقیقت این «پلوتوکراسی» دستخوش تمایلات مردم وملت بود. باین معنی که تاوقتی کار وشغل فراوان ودستمزد زیاد بود اکثریت مردم راضی بودند و بدون آنکه تمایلی



کشتی جنگی سریع رومی

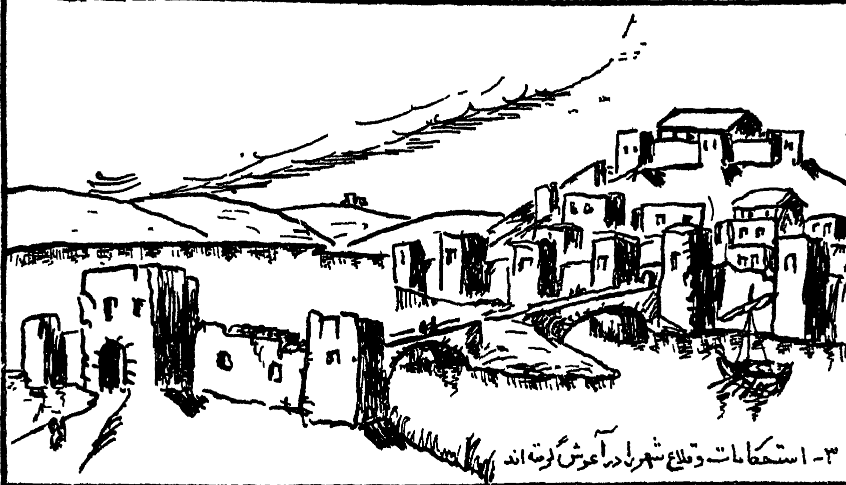
بمداخله درامورعمومی نشان بدهند اعیان واشراف را بحال خودمیگذاشتند که هرطور میخواهند حکومت کنند. اما روزی که دیگر کشتیها از بندر حرکت نکردند که برای کارخانهای فلزذوب کنی فلزات بیاورند وکارگران وعملهٔ حمل ونقل وتون تابهای کارخانجات و کشتیها بی کار ماندند، صداها بلند گردید و مردم بنای غرولند را گذاشتند وجداً درخواست کردند که مجلس ملی مانند زمانی که کارتاژ دارای حکومت جمهوری بود از نو منعقد گردد. پلوتوکراتها یعنی متمولین و اعیان واشراف برای جلوگیری از این اقدام که برای آنها مخاطرات بسیار بزرگی دربرداشت، ناچارشدند درراه توسعه وترویج تجارت وصناعت کوشش فراوان مبذول دارند. همچنانکه قریب پانصدسال بهمین وسایل جلوی اغتشاش وسرکشی مردم راگرفته بودند. ولی روزی آواز مخالفتی ازجانب سواحل غربی ایطالیا بگوششان رسید که آنها را سخت نگران ساخت. شنیده میشد که ناگهان دهکده کوچکی درسواحل رودخانهٔ تیبر کسب اهمیت زیادی کرده و تمام ایلات لاتینی راکه درنواحی مرکزی خاك ایطالیا ساکن بودند درдایرهٔ



۱- حمل و نقل بوسیله رودخانه



۲- گمرکخانه و بازار معاملات



۳- استحکامات و قلاع شهر را در آغوش گرفته اند

چگونه شهر روم بنا شد

اختیاروافتدارخوددرآورده‌است وساکنین دهکدهٔ مزبورکه بنام رم خوانده میشدقصد دارندکشتیهائی ساخته باجزیره سیسیل وسواحل‌جنوبی خاك‌گل ،که درآن زمان اسم مملکت فرانسه بود ، بنای تجارت وداد وستد را بگذارند.

کارتاژ بهیچوجه‌حاضر نبود زیر بارچنین‌رقابتی‌در بازارتجارت برود وپلوتوکراتها ومتمولین فهمیدندکه اگراین رقیب جوان وتازه‌کاررا ازمیان برندارند ، قسمت غربی دریای مدیترانه از قلمرو اختیارآنها بیرون خواهد رفت . لهذا درصدد تحقیق دقیق برآمدند ومعلوم‌گردیدکه سواحل غربی ایطالیا هنوزازدایرهٔ تأثیرورسوخ تمدن دور مانده‌است . در خاك یونان تمام بنادرمعتبردرطرف مشرق وروبروی جزایردریای‌اژه واقع شده بود، حال‌آنکه دهات سواحل‌غربی ایطالیا درمقابل‌خودبجزامواج بی‌حاصل دریـای مدیترانه چیزی نداشتند و چون خاکشان فقیر وبـی چیز بود سواران‌بیگانه بسراغ مردم آن سامان نمیآمدند و کسی با مردم آن کوهها و صحرا های باتلاقی کاری نداشت .

اولین بارکه پای بیگانگان باین سرزمین رسیده بود زمانی بودکه‌تاریخ‌آنرا کسی نمیداند. درآن وقت طوایفی ازاقوام هند واروپائی‌ازسمت شمال، ازجبال آلپ، وپس ازعبورازگردنه‌های‌کوهستانی بطرف جنوب سرازیرشده بودند ودر تمام قسمت جنوبی خاك ایطالیا ، که درروی نقشه شکل پاشنه وانگشت شست پائی را در چکمه بخاطرمیآورد ، دهات وقرای بسیاربنانموده وگله های خودرا برای‌چرا درمراتع‌آن رها ساختند.

ما درباب این قومی‌که نخستین باربااین سرزمین دست یافت هیچ خبرواطـلاع صحیحی دردست نداریم.هیچ شاعربزرگی مانند هومروس وفردوسی، تاریخ وقایع آنها را بشعرونظم نسروده است.آنچه هشتصد سال پس ازآن دوره دربارهٔ رم‌کـه رفته رفته شهری شده ومرکزسلطنت امپراطوری‌روم‌گردیده بود نوشته اند افسانهای دلپذیری بیش نیست وهیچ ربطی بتاریخ ندارد . شنیدن قصه رومولس و روموس که هرکدام ازدیواراباغ خود بالا رفته بپائین می جستند ، بسیارخوش‌آیند است ولـی مناسبتی بابنای رم ندارد وتاریخ بنا وتوسعهٔ این شهراززیبائیهای دلنشین افسانه‌هـا عاری است.رم هم مانندهزاران شهردیگردرابتدا جای مناسبی بود برای‌معامله وداد وستد وخرید وفروش اسب . این‌شهردرسینهٔ جلگه های‌ایطالیای مرکزی واقع بود و رودخانه تیبیرمستقیماً ازآنجا بدریا رفته درردریا میافتاد وراه‌خشکی‌که ازشمال‌بجنوب میآید ازآنجا میگذشت ودرتمام سال حتی درمواقع بـاران وسیل معبری برای سواره وپیاده باقی نمیگذاشت . دهکده درپای هفت‌تپه واقع شده بود واین تپه‌هادرسواحل رودخانه تیبیر بمنزلهٔ قلاع واستحکاماتی‌بودکه دست طبیعت آنها را برای‌حفظ وحراست

ساکنین رم درمقابل حمله وهجوم دشمنانشان ساخته باشد ، اعم ازاینکه این دشمنان ساکن کوههائی باشند که درشمال خاك ایطالیاواقع است، یاآنهائیکه درپس افق، در آن‌سمت دریای‌مجاور، سکنی‌داشتند. این‌دشمنان کوهستانی بنام‌سابین‌هاخوانده‌میشدند. سابین‌ها قومی خشن بودند ورغبت فراوانی بغارت وتاراج داشتند وازقافلهٔ تمدن بسیار عقب بودند. سلاحشان عبارت بود ازتیری که با سنك میساختند و یك سپر چوبی والبته جرئت روبروشدن با اهالی رم راکه با شمشیرهای آهنین مسلح بودند نداشتند .

قوم دیگری که همسایهٔ رم بودوخطر بیشتری‌داشت ، قومی بود بنام **اتروسك(۱)** که یکی از اسرار تاریخ بود و هنوزهم هست . احدی نمیداندکه این قوم کیست و چیست وازکجا آمده وچرا آمده است . آثارشهرهای قدیمی وقبرستانها وپلهای سرپوشیده آنها را درتمام طول سواحل ایطالیا پیداکرده‌اند وهرچند مقداری‌ازکتیبه های آنها دردست است، تاکنون‌کسی نتوانسته خط‌آنهارا بخواند وبوسیلهٔ این‌اسناد قدیمی اطلاعی درباب این مردم بدست بیاورد.

جمعی را عقیده براین است که اصل قوم اتروسك ازآسیای صغیراست ودرنتیجهٔ جنك بزرگی ویا بروزطاعون مجبورشده‌اند سرزمین اصلی خود را رها ساخته درپی وطن تازه ای برآیند. حالا کاری نداریم که بچه سبب‌بخاك ایطالیاآمدندولی‌همینقدر باید دانست‌که این قوم نقش بزرگی درتاریخ بازی‌کرده‌اند. همین اتروسکها بودند که بذرتمدنهای قدیمی را ازمشرق آورده و درمغرب‌زمین‌کاشتند وبرومیهاکه تازه از دایرهٔ توحش شمالی قدم بیرون نهاده بودند نخستین اصول وقواعدمعماری‌وشهرسازی ولشکرکشی وآشپزی وطبابت ونجوم را آموختند . ولی بهمان جهات وملاحظاتی که یونانیان مربیان اژه‌ای خود را دوست نداشته بودند رومیان نیزازمعلمین‌اتروسکی متنفروبیزار بودندوبمجرداینکه قدرتی پیداکردند وپای اولین تاجرهای یونانی ،که با کشتی‌آمده‌بودند، به شهررم‌رسید واتروسك‌هارا ازخاك‌خودبیرون کردند . راست‌است که یونانیان بقصد سوداگری وجلب منفعت آمده بودند ولی همینکه استنباط‌نمودندکه مردم واقوامی‌که باسم لاتینی درحوالی رم ساکن بودند طالب معرفت هستند ومایلند که بسیاری ازچیزهای سودمند بیاموزند همانجا رحل اقامت افکندند . لاتینی ها نیز چون ملتفت‌گردیدندکه الفبای یونانیان دارای‌مزیات بسیار است، بتقلیدآن برای‌خود الفبائی ساختند . همچنین بمحسنات مسکوکات معین و اوزان ومقادیر منظم در امور داد وستد وتجارت برخورده ،آنرانیزپذیرفتند طولی‌نکشیدکه رومیها رفته‌رفته کاملا بجامهٔ تمدن یونانی درآمدند وکاربجائی رسیدکه حتی خدایان یونانی را نیز درآئین ومذهب خود داخل ساختند بطوریکه **زویس** راکه خدای خدایان یونانی بود بنام

۱- Etruscans

یوپی‌تر (۱) مورد پرستش قراردادند و بـــرایش دررم معبد ساختند وپس از **یوپی‌تر** خدایان دیگر نیز بدنبال خدای بزرك جای خود رادرنزداهالی رم باز کردند.اما خدایان رومی از بسیاری جهات شبیه به برادران پرنشاط وسرخوش یونانی خودکـــه در طی تاریخ مملکت یونان بازندگانی آن مردم آمیختگی داشتندنبودند . میتوان گفت که خدایان رومی درحکم کارمندان حکومت بودند، چنانکه‌هرکدام ازآنهادررأس‌شعبه‌ای ازامورمملکتی جا داشت وبانهایت عقل وتدبیر ومخصوصاً وقت شناسی بوظایف‌خود عمل‌میکرد ودرعوض‌انتظارداشت که پرستندگان‌نیزکورکورانه مطیع اوامرواحکام او باشند وآنها نیزبدون چون وچرا اطاعت میکردند . بدینقرارهرگزما بین‌خدایان روم ومردم‌آن سرزمین روابط دوستانه وخودمانی ومناسبات رایگانی که درمیان هلن‌های قدیمی وخدایانشان، یاباصطلاح بزرگان وخواجگـــان بااقتدار**اولیمپ** ، وجودداشت برقرارنگردید .

از طرف دیگـــر رومیان در کارحکومت تأسی بیونانیان نکـــرده طرزحکومت آنهارا نپذیرفتند، ولی ازآنجائیکهٔ با ساکنان سرزمین هلاد یعنی یونان ازیك نژاد، هندواروپائی ، بودند تاریخ روم قدیم ازبسیاری جهات شباهت بتاریخ‌آتن وشهرهای دیگر یونان دارد . رومیان بدون‌آنکـــه بـــا اشکالات عمده‌ای دست بگریبان بشوند عذر پادشاهانشان راکه اخلاف سران قدیمی ایل بودند خواستند واختیارات واقتدار اعیان واشراف وبزرگان رامحدود ساختندورفته رفته بمرورقرونی چند برای‌حکومت طرز وشیوه‌ای یافتندکه برطبق‌آن هریك ازاهالی‌آزاد شهرمیتوانست مستقیماً باموز عمومی رسیدگی نماید.

زمانی پس ازآن رومیها بریونانیها تفوق‌یافتند . بدون لفاظ وولنگاری زیاد به تمشیت امورملی‌می‌پرداختند وهرچند ازلحاظ نیروی تصوروتخیل بپای یونانیان نمی رسیدند، اما درعوض‌کاروعمل‌سریع را بگفتار بیحاصل ترجیح‌میدادند وچون نبض‌مردم وتوده ها یاباصطلاح خودشان «**پلبس**»(۲) یعنی مجمع مردم آزاد را بدست آورده بودند ، میدانستندکه مردم‌کارمیخواهند نه حرف ونطق وخطابه .

از اینرو تصدی امور شهر را بدونفر سپردندکه عنوان « قونسول » داشتند و باکمك هیئتی ازکملین ومحترمین قوم بنام «سنا» به تمشیت ورتق وفتق کارهای‌ملی‌و عمومی میپرداختند وکلمهٔ«سنا» ازلفظ «سنکس» (۳) میآیدکه بمعنی مردسالخورده

---

(۱) بفرانسوی ژوپی‌تر(Yupiter) (مترجم)

(۲) Plebs

(۳) Senex

ومسن است . اما انتخاب سناتورها برطبق عادت ازمیان اعیان واشراف ثروتمند بعمل می‌آمد و اختیاراتشان کاملا محدود ومعین بود .

در رم نیز پیوسته نزاع و مجادلاتی میان مردم دارا ومردم ندار برپا بودکه مخالفتهائی‌را بخاطرمیاوردکه دریونان‌منجر بقوانین **دراکون‌وهولون** گردیده‌بود. این نزاع ومخالفت دررم درطی قرن پنجم قبل ازمیلاد شروع گردیدوعاقبت مردم‌آزاد یعنی کسانیکه غلام و برده نبودند دارای‌قانون‌مکتوبی گردیدند که آنانرابوسیله‌تأسیس انجمنهای شهرداری موسوم به«تریبونا» درمقابل استبداد واجحاف‌طبقهٔ‌آریستوکرات وبزرگان حفظ وحراست مینمود . اعضای این انجمنها را«تریبون»مینامیدند وانتخاب آنها ازطرف اهالی آزاد شهر بعمل میآمد ووظیفه آنها حمایت اهالی شهررم بوددر مقابل ظلم وتعدی مأمورین وکارمندان دولت . قونسولها حق داشتند مقصرهائی راکه مستحق اعدام تشخیص میدادند محکوم بمرك نمایند ولی‌اگر تقصیر وجنایت درست به درجهٔ ثبوت نرسیده بود هیئت «تریبونا» حق داشت مداخله نموده ومانع اجرای حکم قونسولها بشود.

وقتی سخن ازرم‌میرانم ممکن است خوانندگان تصورنمایند که رم شهر کوچکی بودکه منتها چند هزاری بیشترنفوس‌نداشته است، ولی قدرت واقعی این شهربسته‌به قراء وقصباتی بودکه درحول وحوش ودر خارج ازشهرواقع بود.شهررم بقدری در اداره وحکومت آنها لیاقت وکاردانی بخرج دادکه ازهمانجاباشیوهٔ ممتازجهانداری که خصلت بارز رومیها بودآشنا گردید.

شهررم درآغازتاریخ خود تنها شهرمستحکم ایطالیای مرکزی بود ولی‌همواره پناهگاه طوایف لاتینی دیگری بودکه درمواقع خطربدو رو میآوردند و ازجانب او مورد حمایت ومهمان‌نوازی واقع میگردیدند . این طوایف واقوام رفته رفته متوجه مزایائی‌شدندکه درعقداتحادی بارم برای‌آنهاحاصل میگردید، پس‌درصدد برآمدندکه اساس وشالوده چنین اتحادی راکه دارای جنبهٔ دفاعی وتعرضی هردوباشد بیابند . در اینمورد اگرمصریها وبابلیها وفنیقی‌ها ویونانیان بجای رومیها بودند با این طوایف معاملهٔ غالب ومغلوب میکردند یعنی بنظر بیگانگی و«بربریت» بدان می‌نگریستنداما رومیها مردم دوراندیش‌ترازآن بودندکه مرتکب چنین خبط وخطائی بشوند وراه را برای این مردم بیگانه بازگذاشتندکه بتوانند در جمهوری روم ، یا بهتربگوئیم در حکومت شهررم همکاروهمدست آنان‌گردند وبآنها گفتند ما نیزازخدا میخواهیم که شما با ما باشید، وما با شما همان معامله‌ای را خواهیم‌کردکه با برادران خود وبا اشخاص‌که دراین خاك بدنیا آمده‌اند میکنیم وتنها توقعی‌که از شما داریم اینست که درموقع‌لزوم درراه‌این‌شهرکه بمنزلهٔ مادر مشترك ماست‌بجنگید وجان‌بازی‌نمائید.

بیگانگان نیزقدروقیمت این بزرگواری را دانسته وقدرشناسی خود را بوسیلهٔ اخلاص وصداقت بی غل وغش بثبوت میرسانیدند. دریونان هرگاه شهری مورد حمله وهجوم دشمن واقع میگردید بیگانگان و«بربر» ها هرچه زودترراه گریـز را پیش میگرفتند ومیگفتند این شهر برای ما مسافرخانه ای بیش نیست که تا وقتی پول بدهیم آش میخوریم ولهذا علاقهٔای بموطن موقتی خود پیدا نمیکردند. درصورتیکه هروقت دشمن بدروازه‌های شهررم میرسید تمام مردم لاتینی یکدل ویکصدا برای دفاع شهر قدعلم میکردند، چون میدانستند که رم وطن‌ومأوای حقیقی و بمنزلهٔ مادرآنهاست‌وحتی کسانی که فرسنگها درنواحی دوردست شهررم ساکن بودندوهرگزچشمشان بهفت‌تپهٔ مقدس شهرنیفتاده بود شتابان خود را رسانده وبا دل وجان درراه حفظوحراست‌شهر میکوشیدند و هیچ شکست و مصیبتی نتوانست خللی دراین هواداری ووفاپروری‌آنها وارد سازد.

دراوایل قرن چهارم قبل ازمیلاد قوم وحشی گل بزورواردخاك ایطالیاشدند. لشگریان روم را درنزدیکی‌رودخانهٔ آلیا شکست داده وتا بجلوشهررم رسیده‌بودند وپس ازآنکه به شهررم دست یافتند منتظربودندکه ملت آمده بالتماس ودرخواست صلح وآشتی نماید ولی هرچه انتظارکشیدندکسی نیامد، بلکه برعکس کم کم مـردم کین خواه ازهرسوآنها را درمیان‌گرفته وراه آذوقه را بآنها بستند. عـاقبت پس از هفت ماه قحطی وگرسنگی مجبوربعقب نشینی شدند واین پیش‌آمد بخوبی ثابت نمود که سیاست رومیها درمعامله با بیگـانگـان کاملا مقرون بعقل ودوراندیشی بوده است و ازآن پس قدرت وقوت روم بمراتب افزونی یافت.

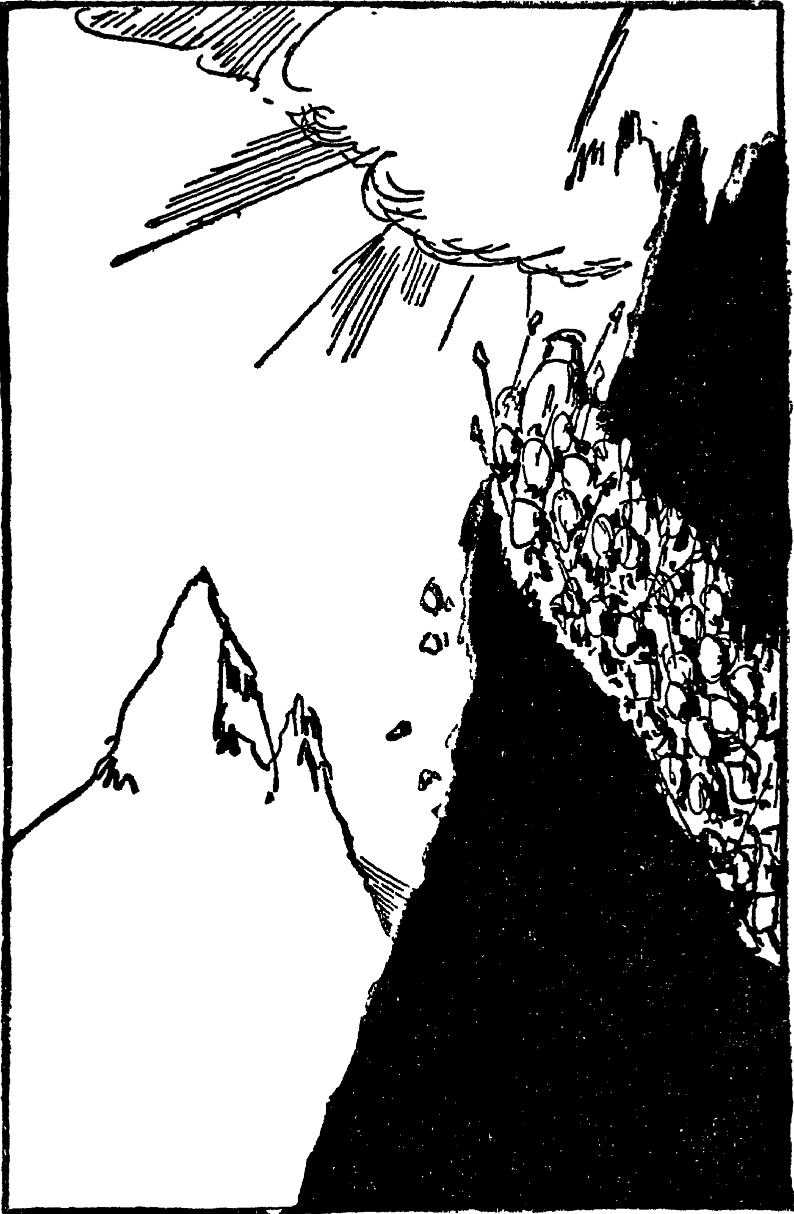
آنچه درفوق باختصاردرباب رم وتاریخ آن مذکورافتاد بخوبی تفاوت‌فاحشی راکه بین فکرونظرصائب رومیها باعقیدهٔ خطا ومنحرف مردم کارتاژدرزمینهٔ اقتدارو حکومت‌درشهرها وجود داشت، مشهود میدارد.مقصود ومنظوررومیها همکاری برادرانه وتشریك مساعی پرجوش وخروش تمام افراد بود. تمام افرادآزاد را بـرابـرویکسان میدانستند. درصورتیکه کارتاژباقتداواقتفای مصروممالك آسیای غربی ازرعایا اطاعت محض‌وکورکورانه درخواست مینمودوهرگاه مردم زیربارنمیرفتند بجای‌آنهادر ازای مزد ازبیگانگان سربازمیگرفت وبا چنین لشکریانی بجنك میرفت. بدیهی است که با اینوصف رم برای‌کارتاژ دشمن‌خطرناکی بود با تشکیلات منظم ومـرتب وکارتـاژ پیوسته درپی بهانه بودکه رم را موردحمله وهجوم قرارداده وپیش ازآنکه‌دشمن‌باوج قدرت‌وعظمت رسیده باشدگریبان‌خود را ازشرچنین حریف‌خطرناکی مستخلص‌سازد. چیزیکه هست مردم‌کارتاژکه برسم وشیوهٔ سوداگران باحزم واحتیاط بودند وبی گدار بآب نمیزدند بدواً ازراه مسالمت درآمده به رم پیشنهادکردندکه درروی نقشه دنیـا

را بوسیلهٔ ترسیم دودایره بدومنطقهٔ نفوذ تقسیم نمایند وهر کدام از آن دوقوم متعهدشوند که پا از دایرهٔ خود بیرون نگذارند. این قرارداد بامضاء رسید ولی هنوز بامضاء نرسیده بود که تخلف آغاز گردید. بدینمعنی که چون جزیرهٔ حاصلخیز سیسیل درتحت حکومت سست وعاجزی بود، هردوطرف بطمع افتادند که دست تصرف دراز نموده آن را منحصراً بمنطقهٔ نفوذ وتملك خود داخل سازند. ازاینقرارطولی نکشید که نایرهٔ جنك وزدوخورد مشتعل گردید واین جنك راکه بیست وچهارسال طول کشید نخستین جنك پونیك خوانده اند. این جنك بحری بود ودربدوامر چنان بنظرمیآمد که بحریهٔ جوان رم نتواند درمقابل بحریهٔ مجرب کارتاژ تاب مقاومت داشته باشد. کارتاژیها برسم و شیوهٔ دیرینهٔ خود سعی داشتند که کشتیهای دشمن را درهم شکافته غرق نمایندویا آنکه ازپهلو بآنها حمله آورده پاروها را دردست پاروزنان بشکنند وسپس با تیروکمان و گلوله های سوزان مدافعین مسلح ومستأصل آنها را بهلاکت برسانند. اما رومیها اختراع جدیدی درفن کشتی سازی نموده بودند وکشتیهایشان دارای پل متحرکی بود که بوسیلهٔ آن میتوانستند سپاهیان خود را درکشتیهای دشمن پیاده نمایند. دورهٔ فتح وظفر کارتاژیها سپری شده درجنك بحری میله کشتیهایشان یکسره منهدم گردیده شکست خوردند ومجبورشدند صلح بخواهند وازآن پس جزیرهٔ سیسیل بدست رم افتاده ایالتی ازایالت‌های آن کشور گردید. بیست وسه سال پس ازآن تاریخ چون ازیك طرف رم برای بدست آوردن مس جزیرهٔ ساردنی را متصرف گردیده بود وازطرف دیگر کارتاژیها بقصد دست یافتن بمعادن نقره اسپانیا تمام قسمت جنوبی آن خاك راگرفته بودند و بدین‌وسیله بهم نزدیك‌شده رو برویکدیگر قرار گرفته بودند، از نومخالفت شروع گردید. رم بیمناك گردیده بسپاه خود امرنمود که ازجبال پیرنه گذشته متوجه حرکات لشکریان کارتاژ باشد. همین قضایا موجبات جنك وزدوخورد تازه‌ای را بین دوحریف فراهم‌ساخت. درهمان اثنا بهانهٔ دیگری برای‌جنك پیداگردید، باین معنی که کارتاژیها یکی ازمستملکات یونان راکه باسم **ساگونته** درساحل‌شرقی اسپانیا واقع بودمحاصره نمودند واهالی ساگونته ازرومیها طلب یاری کردند. رومیها نیزکه درپی بهانه میگشتند بوسیلهٔ مجلس سنای خود رسماً وعدهٔ همراهی دادند ولی‌چون تدارك جنك و تجهیز قشون چند ماهی طول کشید کارتاژیها به **ساگونته** دست‌یافته آنرا خراب‌وویران ساختند. همین‌قضیه‌موجب گردید که سنای رم اعلان جنك دادوزد وخورد شروع گردید. دسته‌ای ازسپاه روم مأمور گردید که از راه دریای افریقا خود را بخاك کارتاژرسانده درآنجا پیاده شود وقشون دیگری مأموریت یافت که درخاك اسپانیا سپاهیان کارتاژ را چنان مشغول بدارد که نتواند بیاری پایتخت خود بکارتاژبرگردد. این نقشه بسیار عاقلانه بود ورومیها اطمینان داشتند که فیروزی بزرگی نصیبشان خواهد شد ولی

خدایان درپس پردهٔ تقدیر نقشهٔ دیگری کشیده بودند. بنا بود که قشون روم دراواخر سال ۲۱۸ قبل ازمیلاد به‌کارتاژیهای مقیم اسپانیا حمله نماید و بهمین عزم ازایطالیا بجانب اسپانیا روان شده بود. تمام مردم ایطالیا با بی‌صبری چشم براه مژدهٔ فتح و ظفر بودند وعقیده داشتند که غلبهٔ کامل بر کارتاژیها کارآسانی‌خواهدبود، ولی ناگهان‌خبر شومی درسرتا سرجلگهٔ **پو** درخاك ایطالیا انتشاریافت. کوهستانیها درحالیکه ازبیم‌و هراس لرزان بودند حکایت میکردند که صدها هزارآدم سیاه پوست باجانوران عجیب وغریبی به‌بزرگی یك‌خانه، بناگاه ازسینهٔ برف ویخی که معبر قدیمی جبال آلپ را که هزاران سال پیش ازآن پهلوان‌یونانی داستانی، **هرکول**، گاوهای گریون را ازهمان راه ازخاك اسپانیا بیونان برده بود، بیرون جسته وبطرف جنوب سرازیرشده بودند. طولی نکشید که روستائیان دسته بدسته در نهایت اضطراب خود را بدروازه‌های رم رسانیدند واخبارصحیح تری‌آوردند. معلوم گردید که **آنیبال** سردارکارتاژی پسر **آمیلکار** باپنجاه هزارسرباز ونه هزارسوار وسی‌وهفت فیل‌جنگی ازجبال پیرنه عبور کرده وپس ازشکست‌دادن قشون روم بسرکردگی **سی‌پیون** درسواحل‌رودخانه رون، باآنکه زمستان و ماه اکتبر نزدیك بود وبرف ویخ راهها را بند آورده بود، لشگریان خود را از جبال آلپ گذرانده و سپس سپاهیان **گل** را نیز ملحق بسپاه خود ساخته ودومین بارلشگردیگری ازرومیان را بعقب نشانده بود وپس ازعبور از رودخانه **تربی** (۱) شهر **پلزانس** رامحاصره نموده واردجاده‌ای شده بودکه‌به شهر رم می‌پیوست.

سنای رم هرچند متحیرمانده بود ولی برسم عادت‌معمولی خود بآرامی‌وخونسردی ومردانگی این اخباررا پنهان داشت و دولشگردیگر برای مقابله وجلوگیری بجانب قشون مهاجم بحرکت‌آورد. آنیبال بطورناگهانی درجادهٔ تنگی که ازکناردریاچهٔ **ترازیمن** میگذرد براین دولشگرتاخته تمام سرکردگان وعدهٔ بسیاری ازسپاهیان را بهلاکت رسانید. آنوقت بودکه ترس و تشویش عظیمی برملت روم مستولی گردید، ولی باز سنا خود را نباخت وخون سردی خود را ازدست نداد و ازنولشگردیگری آراسته وسرکردگی اورا بااختیارات تامه بدست **کنیتوس فابیوس ماکسیموس** سپرد تا درراه نجات مملکت هرنوع صلاح ومقتضی بداند عمل نماید. فابیوس توجه داشت که اگر درحفظ جان سپاهیان خود نکوشد وقشون ازدست برودکار یکباره تمام خواهد بود. سربازان خشن وکارنادیدهٔ اوکه درحقیقت واپسین‌لشگریان‌رم‌بودند قوت برابری با سلحشوران جنك آزموده وباتجربهٔ آنیبال را نداشتند. بهمین‌ملاحظه

Trébie (۱)



عبور آنیبال از جبال آلپ

ازجنك رو برو پرهیز نموده بنای جنك وگریزرا گذاشت، ولی یك قدم ازدشمن منفك نمی ماند وپیوسته راهها را خراب میکرد وآذوقهٔ حریف را ازمیان میبرد وهرکجا بسپاهیان کارتاژبرخورد میکرد که تنها مانده بوده اند بآنها حمله میآورد و خلاصه آنکـــه بوسیلهٔ جنك وگریز چریکی دائمی دشمن راسخت ناراحت میساخت . اما اهالی رم که با ترس ولرز درپس قلاع واستحکامات شهردرپناه بودند طـاقتشان طاق شده ازاین طرزجنگیدن خوشدل نبودند وتشنهٔ عملیات جدی وفوری بودند . لازم بود که اقدامی بعمل آید. جوان رشیدی موسوم به **واروس** که مورد توجه اهالی بود بجلوافتاده و میگفت‌حاضراست نشان بدهدکه ازاین**فابیوس** کهنسال ،که باکندی سنك پشت جنك میکند ومستحق است که «کونکتاتور» یعنی تردیـدی ودودل خوانده شود ، بهتـر میجنگد. وی‌بصلای عام بسرکردگی کل قشون منصوب گردید ودراولین مصاف‌باآنیبال درسال ۲۱۶ قبل ازمیلاد چنان شکستی خوردکه تاریخ روم نظیر آنرا نشان‌نمیدهد. متجاوزازهفتادهزارازرومیان درآن‌معرکه بقتل رسیدند وآنیبال مالك الرقات‌بلامعارض تمام ایطالیاگردید، ازبالاتاپائین درسرتاسرخاك ایطالیا بهرجا میرسید میگفت کـه برای رستگاری واستخلاص مملکت ایطالیا آمده است وایالات روم را بکمك‌میطلبید تا با آنها همدست ومتحدگردیده وبایاری آنهاآخرین ضربت را بپایتخت‌واردسازد. درآن موقع بـاریك بازیك باردیگرطرزحکومت عاقلانهٔ رومیها درمحك تجربه نتایج خوب خود را بمنصهٔ شهود رسانید . باستثنای دوشهر **کاپو وسیراکوس** تمام‌شهرهای دیگربعهد وپیمان اتحاد واتفاقی که با رم بسته‌بودند صدیق ووفادارماندند، بطوریکه آنیبال که خود را «نجات دهنده» میخواند دور ازخاك ردیارخود درمیان انبوه‌دشمن خودرا تنهادید درحالیکه‌ازهرجانب هدف‌حمله وخطر بود. پی‌درپی‌قاصد بکارتاژمی‌فرستاد وتقاضای کمك وآذوقـه مینمود ولی برای کارتاژمقدوروميسر نبودکه به او کمك و آذوقه برساند.

رومیهـا ازبرکت کشتیهای تازه‌ساز خودکه دارای پل متحرك بود سرتـا سر دریا را دردست‌گرفته بودند وراه آمد ورفت را بدشمن‌بسته بودند وآنیبال تنهامانده بود وبجزبشخص خودش بکس‌دیگری نمیتوانست امیدببندد . معهذا بازهم می‌جنگید و قشون‌هائی راکه رم بجنك اومیفرستاد درهم میشکست ولی رفته رفته مانند برفی که درآفتاب‌آب شود ازعدهٔ سپاهیانش‌مدام‌کاسته میشد ودهقانها وروسائیان ایطالیاچنان از«نجات دهنده» فراری بودندکه‌گوئی باوبا وطاعون سروکاردارند .

اینك آنیبال که بقصد فتح وغلبه واردخاك ایطالیا شده بود پس ازچندین سال جنك‌وخونریزی ازهرجانب خودرا درمحاصرهٔ دشمن‌میدید، ورق برگشته و روزبروز روزگارش وخیم‌ترمیگردید . برادرش **آسدروبال** پس‌ازدرهم‌شکستن قشون روم‌در

دورهٔ زندگی آنیبال

اسپانیا از جبال آلپ گذشته و درصدد بود خود را به برادرش برساند و چندین قاصد فرستاد که خبر نزدیك شدن خودرا باو برساند ودرخواست نماید که با قشون خود در جلگه های تیبر باستقبال اوروانه شود، ولی متأسفانه قاصدانش بدست رومیها افتادند و آنیبال هرچه انتظار کشید خبری از برادرش باو نرسید تا آنکه روزی سر بریدهٔ آسدروبال را درپارچه‌ای پیچیده درچادرش انداختند وبدین وسیله فهمید که آخرین سپاهیان کارتاژ مبتلای چه سرنوشت شومی شده‌اند.

همینکه خطر آسدروبال ازمیان رفت وازناحیهٔ او برای رومیها تشویشی باقی نماند سرکردهٔ جوان رومی بنام **پوبلیوس سی‌پیون** بآسانی ازنو براسپانیا دست یافت وچهارسال پس ازآن رومیها تدارکات لازم را برای اینکه بکارتاژ قشون بکشند و کار دشمن را یکباره تمام کنند دیده بودند. کارتاژ **آنیبال** را احضار نمود ووی ازدریای افریقا گذشته ودرراه مدافعهٔ کارتاژ وجلوگیری ازدشمن کوشش فراوان مبذول داشت. درسال ۲۰۲ قبل ازمیلاد درجنگی که کارتاژیها بارومیها در **زاما** کردند مغلوب شدند وآنیبال بطرف **صور** عقب نشست وبمقصد آنکه مقدونیه وسامات را باخود برضد روم همدست سازد بآسیای صغیر رفت. آنیبال نتیجه‌ای بدست نیاورد ولی اقداماتش بهانه بدست رومیها داد که قشون بخاك مشرق زمین کشیده مهمترین قسمت سرزمین دریای **اژه** را نیزضمیمهٔ قلمروسلطنت خودسازند.

آنیبال که ویلان وسرگردان ازشهری بشهر دیگر فراری بود عاقبت روزی دریافت که دیگر باید هرگونه امید وآرزوئی را ازدل وخاطر بیرون سازد. کارتاژ عزیز وارجمندش مغلوب ودرهم شکسته ناچار با روم صلح نمود وعهدنامه ای بست که سرتا پا خسارت و زیان بود. مجبورشده بود کشتیها وقوهٔ بحریه‌اش را بدست خود در امواج دریا غرقه نماید ومتعهد شود که ازآن پس بدون اجازهٔ روم باکسی جنك ننماید وعلاوه برتمام اینها باید سالهای متمادی بی‌شمار بعنوان غرامت باجگذارروم باشد.

وقتی آنیبال درسال ۱۹۰ قبل ازمیلاد درهای امید را بروی خود بسته دید مرك را برحیات ترجیح داده وبازهرخود را خلاص ساخت.



مرك آنیبال

چهل سال پس ازآن تاریخ رومیها باز یکبار دیگر به کارتاژ قشون کشیدند واین آخرین قشون کشی آنها بدان سرزمین بود. سه سال تمام اهالی این مستعمرهٔ قدیمی قوم فنیقی کوشیدند ودرمقابل جمهوری تازه وبااقتدارروم استقامت ورزیدند ولی عاقبت گرسنگی آنها را مجبوربه تسلیم ساخت. رومیها غالب مردان و زنان معدودی راکه ازاهالی شهرجانی بسلامت برده بودند بعنوان غلام وکنیز زرخرید فروختند وشهررا طعمهٔ آتش ساختند. دو هفته تمام

مغازه‌ها ومخازن وقصرها وزرادخانهٔ بزرك میسوخت وپس ازآنکه لشگریان روم شهر را با خاك یکسان ساخته وخاك وخاکستر آنرا نفرین نمودند برای جشن وشادی به خاك خود ایطالیا مراجعت کردند . ازآن تاریخ تا ده قرن دیگردریای مـدیترانـه دریائی گردید اروپائی، ولی همینکه امپراطوری روم نیز بنوبت خود مضمحل گردید باز آسیا یك باردیگردرصدد برآمدکه براین دریا دست بیابد، چنانکه شرح وتفصیل آنرا وقتی بظهوراسلام برسیم بیان خواهیم نمود .



ارتقاء روم

دربیان عظمت امپراطوری روم

امپراطوری روم کارقصا وقدر بود. احدی بانی آن نیست وهیچ کس قصد ایجاد آنرا نداشت . روم مخلوق حودش است و بس . هیچ سرو سرداری وهیح سیاستمداری وهیچ آدمکش نامداری برپا نخاست که بگوید «دوستان ، رومیها ، هموطنان ما می خواهیم



چگونه روم بوجود آمد

کشور عظیم الشأنی بوجود آوریم پس بدنبال من افتید تا تمام خاکی را کـه بین دروازهٔ

هرکول (۱) وجبال توروس (۲) است درحیطهٔ تصرف خود درآوریم .»

روم سرگردکان لشکری نامی و سیاستمداران بزرك و آدمکشهای برجسته بوجود آورد و سپاهیان روم در سرتاسر کرهٔ زمین جنگها کردند ، ولی امپراطوری روم بدون‌هیچ نقشه ومقدماتی بوجودآمد . مردم روم مردعمل وخلاق بودند ودر زمینهٔ سیاست با اصول نظری سروکاری نداشتند و بمحض اینکه‌خطیبی‌صدا را درگلومیانداخت ومیگفت « هدف امپراطوری روم در مشرق زمین است و هکذا باب فعل و تفعل ..» مردم دیگرگوش نمیدادند وازمیدان خطابه بیرون میرفتند . جهانگیری رومیها هم بنابه مقتضیات مخصوصی بود والا حرص وطمع وجاه طلبی و این قبیل موجبات دراین کاردخالتی نداشت . مردم روم ازحیث فطرت وذوق رویهم رفته دهاتی بودند ودلشان میخواست درخانه مانده سرگرم کارهای خود باشند . اماوقتی مورد حمله‌وهجوم‌واقع میشدند مجبور بودند ازخود دفاع نمایند وهرگاه دشمن مخوفی ازدریا عبورمیکرد از راه ناچاری زد وخورد را بخاك میکشاندند . پس ازفتح وغلبه ازترس اینکه مبادا خاك دشمن بدست اقوام وحشی بیفتد وبرای روم دردسر فراهم سازد، ترجیح‌میدادند آنجا را خودشان اداره کنند . شاید این مطالب بنظرپیچیده بیاید ولی درآن‌روزودر آن تاریخ بسیارسهل وساده بود .

درسال ۲۰۳ قبل ازمیلاد سی‌پیون ازدریای افریقاگذشته و آتش جنك را در خاك افریقا روشن‌ساخته بود. کارتاژ به‌آنیبال امرمراجعت داده بود وآنیبال بملاحظهٔ اینکه سربازانش بیگانه بودند ودرازای‌مزدمی‌جنگیدند و بدهم جنگیدند، شکست‌خورد وچنانکه مذکورگردید بقصد استمداد فوراً بخاك مقدونیه وشامات رهسپارشد .

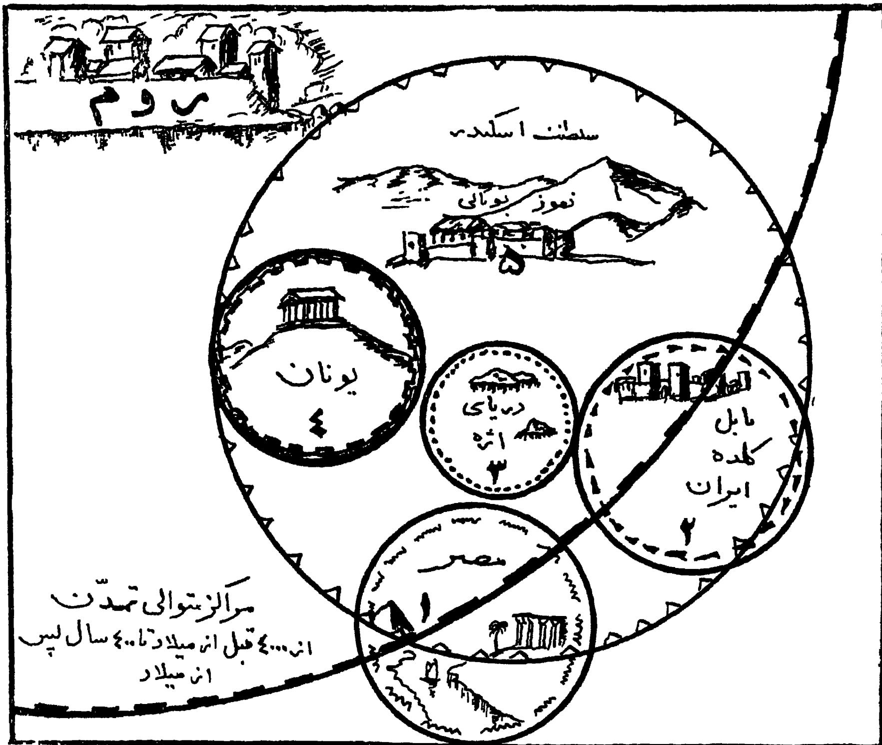
دولت مقدونیه و دولت شامات که از بقایای امپراطوری اسکندر کبیر بودند تدارك جنك بامصررا می‌دیدند وامیدواربودندکه براین‌خاك دست یافته واین کشور پرثروت را درمیان خود تقسیم نمایند . خبر این تدارکات بگوش پادشاه مصر رسیده بود وازروم کمك طلبیده بود . آینده آبستن بوقایع مهمی بود ودنیا بصورت صحنه‌ای درآمده بودکه نمایشهای بسیاردیدنی باید درآنجا بمعرض تماشا درآید. ولی‌رومیها که فاقدقوهٔ تصور بودند پیش از آنکه بازی شروع شود پرده را پائین‌کشیدند ، باین معنی‌که سپاه روم دستجات قشون یونان را که مقدونیه در موقع جنك بجلو میانداخت درهم شکست . این وقایع درسال۱۹۷ قبل ازمیلاد درجلگه‌های‌موسوم به **سینوسفال** که«**کلهٔ سك**» معنی می‌دهد ودرخاك **تسالی**واقع گردیده رخ ، داد .

---

(۱) مقصود جبل‌الطارق(جبیرالتار) است (مترجم)

(۲) جبال کورین درآسیای صغیر (مترجم)

آنگاه رومیها بجانب آتیك روان شده و بیونان اعلام داشتند که« بقصد آزاد کردن آنها ازجوروستم مقدونیه »آمده اند . یونانیان که ازسالیان دراز نیمه بردگی خود درس عبرتی نیاموخته بودند، نتوانستند از این آزادی ورستگاری عاقلانه استفاده نمایند . تمام شهرهای یونان که هریك بمنزلهٔ حکومت مستقلی بود از نو بهمان ترتیب سابق بجان یکدیگر افتادند. رومیها که از این زد وخوردها سربدر نمی آوردند وخوشدل

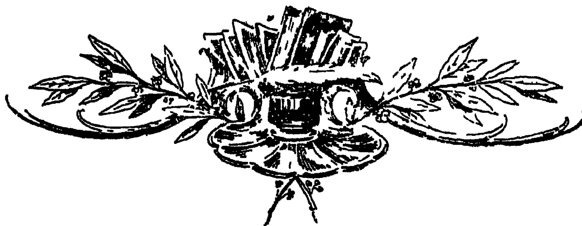


سیر تمدن بطرف مغرب زمین

نبودند و اساساً بنظر تحقیر بمردم یونان می نگریستند ، مدتی بردباری نمودند ولی عاقبت بجان آمده کاسهٔ بردباری وصبرشان لبریز گردید . شهر **کورینت** را آتش زدند که مایهٔ عبرت دیگران شود ویکنفررومی به آتن فرستادند که زمام حکومت این مردم ناراحت وفتنه جورادردست بگیرد و بدین قرارمقدونیه ویونان سرحدات شرقی امپراطوری روم حکم سنگرهائی را پیدا نمودند .

مقارن همان اوقات **انطیوخوس** سوم پادشاه شامات درجانب شرقی دریا بدقت هرچه تمامتر بسخنان آنیبال گوش میداد واین مهمان نامداربرای اوشرح میداد که می توان بآسانی برخاك ایطالیا استیلا یافته وشهررم را تاراج کرد .

دولت روم **لوسیوس سی‌پیون** را که برادر **سی‌پیون** بزرك بود (**سی‌پیون** بزرك بعنوان **سی‌پیون** افریقائی مشهور شده بود وهمان کسی است که آنیبال وسپاهیانش را درمحل موسوم به **زاما** شکست داده بود .) بآسیای صغیر فرستاد و **لوسیوس** در آنجا درسنهٔ ۱۹۰ قبل ازمیلاد قشون پادشاه شامات رادر نزدیکی **ماگنزی** درهم‌شکست . اندکی پیش ار آن هم رعایای انطیوخوس اورا بقتل رسانده وجسدش را پاره پاره نموده بودند . ازاینقرار آسیای صغیرهم بدست رومیها افتاده ازمستملکات امپراطوری روم گردید وخلاصه آنکه اغلب ممالك ساحلی دریای مدیترانه به‌تصرف وسلطنت شهر کوچك رم درآمد٠



۲٤

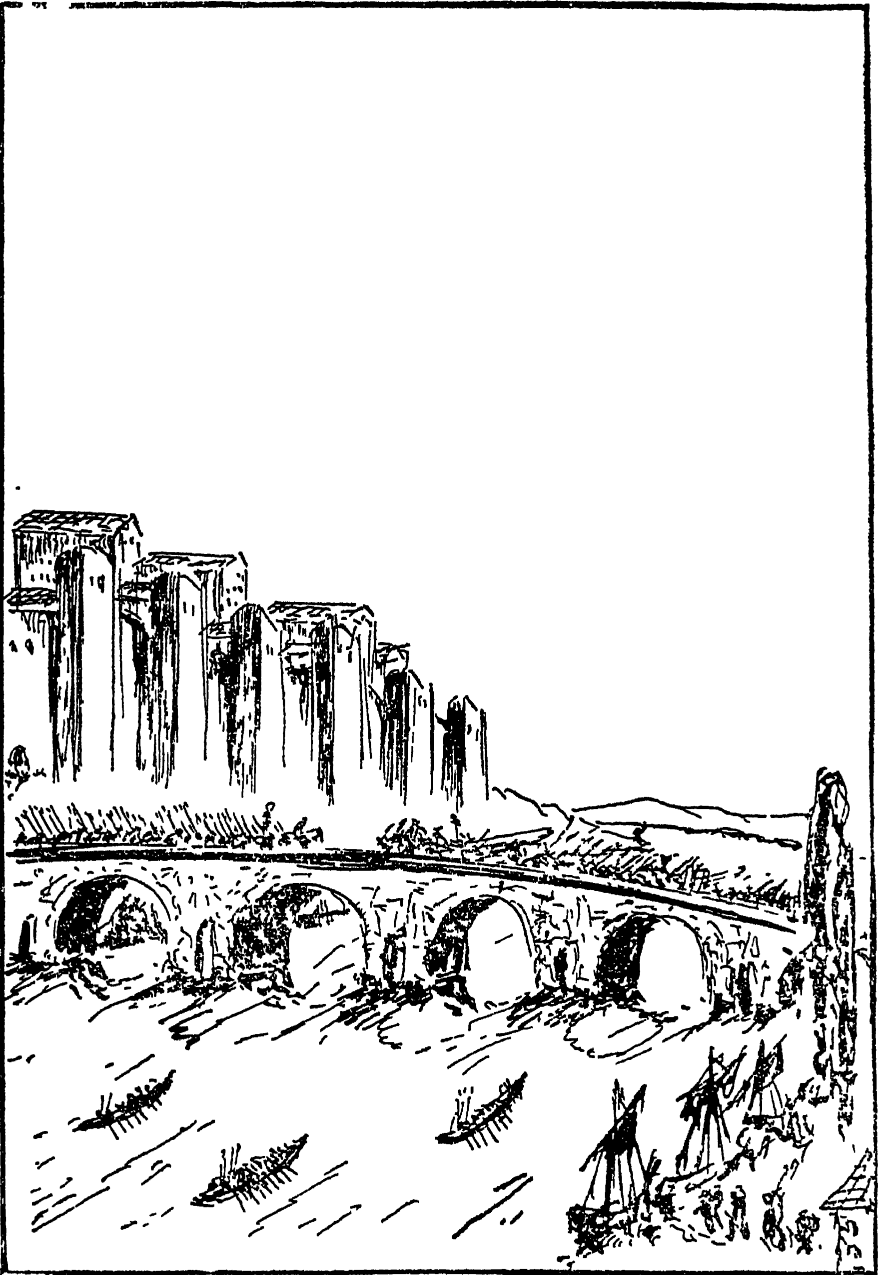
امپراطوری روم

دربیان آنکه جمهوری رم پس ازقرنها اغتشاش و انقلاب و خونریزی، بشکل امپراطوری درآمد

هنگامیکه قشون روم فاتحانه به رم بر گشت جشن بزرگی برپا شد و مردم با جوش وخروش وشادمانی بسیاری ازجنك آوران دلیر وفاتح خود پذیرائی کردند . ولی افسوس که این افتخارات نه تنها مایهٔ سعادتمندی ملك وملت نبود بلکه اسباب خسارت و ضعف آنها گردید . این جنگهای متوالی موجب خرابی و خسران دهقانان گردیده بود وبارسنگین مخارج هنگفت بیشتر ازهمه بردوش آنها تحمیل شده بود . درعین حال روز بروز برقدرت سر کردگان سپاه فاتح ودوستان و بستگان آنها افزوده شده وازجنك وقشون کشی که لازمه‌اش چپاول وتاراج بودسودهای کلان برده بودند.

درایام گذشته جمهوری روم بسادگی، که ازصفات ممتازهٔ مردان نامدارش بود، میبالید ومباهات میکردولی جمهوری جدید بنظر حقارت بلباس‌های مستعمل مینگریست و از اصول وعقاید آباء و اجدادی خود بطعن و طنز سخن میراندند . رفته رفته روم سرزمین ثروتمندی گردید که اشخاص ثروتمند بنفع وصلاح ثروتمندان براوحکومت میکردند ومسلم است که این طرزحکومت عاقبت بیدبختی وسیه روزی میکشد.

درمدتی کمتر ازیك قرن ونیم تقریباً تمام حوزهٔ مدیترانه درتصرف روم درآمده بود. درابتدای تاریخ روم اسیرها را غلام وبنده میکردند. زیراکه رومیها جنك راکار جدی ومهمی میدانستند وبرای دشمنان مغلوب خودقائل به ترحم وشفقت نبودند. هنگامی که کارتاژ مغلوب گردید زنان و کودکان کارتاژ را با بندگان وغلامان آن‌ها بحراج فروختند و با اهالی یونان ومقدونیه واسپانی و شامات هم، هرگاه درصدد سرکشی وطغیان بر میآمدند ، همین معامله را میکردند . دوهزارسال پیش یکنفرغلام وبنده درست بمنزلهٔ ماشینی بود . امروزاگر کسی سرمایه‌ای داشته باشد این سرمایه رادر کارهای صناعتی بکارمی اندازد. ولی رومیهای متمول اعم ازسناتور وسر گردکان نظامی ومختلسین واشخاصی که درمعاملات جنگی کسب ثروت نموده بودند، باپول خود درایالاتی که بتصرف روم



رم

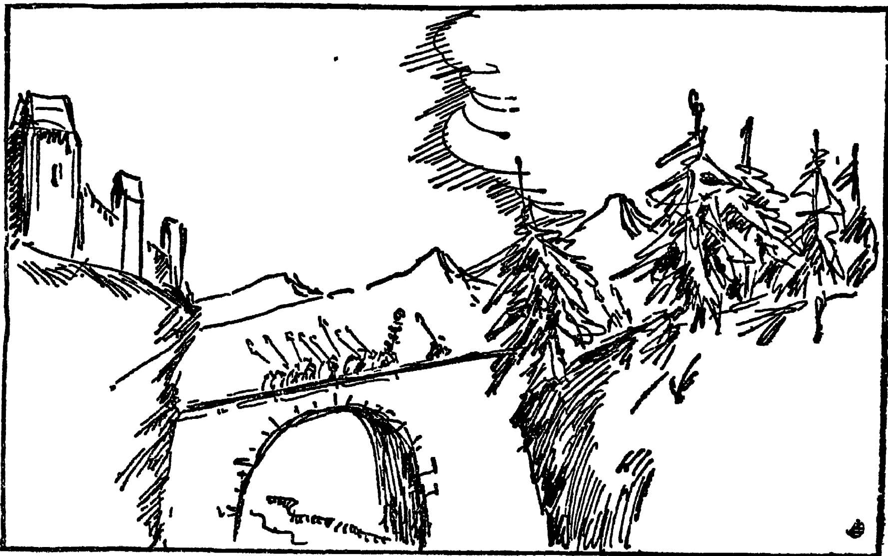
درمیآمد آب وخاك وعلام میخریدند . علامها را در بازارهـای عمومی میخریدند کـه ارزانتر تمام میشد . درطی قسمت اعظم قرن سوم وقـرن دوم قبل ازمیلاد بازار بـرده فروشی رواج کامل داشت وارباب بقدری ازغلامـانش کارمیگرفت که این بیچارگـان عمر کوتاه میکردند و همینکه بهلاکت میرسیدند ارباب ازبازاری که درجوارش بود غلامان جدیدی میخرید که از **کورینت** و **کارتاژ** آورده بودند

دهقانان آزاد هم بیسروصدا وظایف ملی خود را انجام میدادند وبدون آنکه صدای شکایتی از آنها بلند شود بمیدان جنك میرفتند ومیجنگیدند، ولیوقتی پس ازده سال وپانزده سال وبیست سال جنك وزد وخورد بمنزلشان برمیگشتند میدیدند که علف هرزه برسرتاسرمزرعهشان نشسته وکسوکارشان فقیروبینوا شدهاند چون همت بلند داشتند ازنودست بکارمیکردیدند وبذرمیافشاندند وزراعت میکردند ومنتظرموسم خرمن می ماندند . وقتی مرغ وگوسفند وغله ومحصولشان را برای فروش ببازار میبردند ، میدیدند مالکین بزرگی که زراعتشان بدست غلامان انجام یافته چون مخارجشان محدود بوده جنس خود را خیلی ارزانتر عرضه میدارند . یکی دوسال سعی میکردند که بـا آنها رقابت نماید ولی روزی میرسید که ازفرط یأس بکلی ازکاردست می کشیدند و ازکشاورزی صرف نظر کرده برای پیدا کردن کار بشهر میـرفتند . درشهرهم گرسنـه میماندند ولی درآنجا تنها نبودند وبا هزاران مردم بینوا وگرسنه وبـرهنه دیگردر بیغولههای محلههای پست شهرزندگیمیکردند وصدنفرصدنفروهزار بهزار طعمهٔ امراض ساری میشدند وازمیان میرفتند . معلوم است کهچنین مردمی ناراضی بـودند وبـا دل خونین بیاد ایامی میافتادند که جان درکف درراه همین شهـروهمین مـردم جنگیده بودند وبخود میگفتند حقا که خوب پاداش جانبازی ما را میدهند . پس بدوراشخاص دغلوخوشزبانی، که درموقع سختیوقحطی مانندلاشخورهای گرسنه بجانمردم میافتادند و با وعده های چرب وشیرین ولی دروغ وبی اساس آنها را فریب داده و شکـم و کیسهخودراپرمی کردند، جمع میشدند. ولیهمینکه بتدریجچشم وگوششان بازمیشدبنای تهدید راگذاشته برای امنیت عمومی ایجاد هراس وخطر مینمودند . متمولینواشخاص تازه بدوران رسیده اعتنائی نداشتند وشانههای خود را بالا انداخته میگفتند « شکر خدا که قشون وامنیه وشهربانیداریم که جلواینمردم بیسروپارا خواهندگرفت.» این طبقهدرمنازلمجللوباغهای سبزوخرم خودسر گرمعیشونوش بودند وباشعار **هومروس** نامیگوش میدادند که یکنفر غلام یونانی بزبان لاتینی ترجمه کـرده وبنظم درآورده بود . چیزیکه هست چند خانوادهٔ معدود بعـادات و رسوم قدیمی و اجدادی جمهوریت دلبستگی داشتند . دخترسی**پیون** افریقائی موسوم به **کورنلیا** با یك نفـرازاهالـی **کراخوس** مزاوجت نموده و دوپسرپیـدا کـرده بود اولی موسوم به **تی بریوس** و

دومی به **گایوس** . همینکه این‌دوپسر بسن رشد و بلوغ رسیدنــد وارد صحنهٔ سیــاست گردیدند واز بعضی اصلاحات ضروری طرفداری کردند . درنتیجهٔ سرشماری‌وتحقیقاتی که بعمل آمــد معلوم گــردیده بودکه تمام خاك شبه جزیرهٔ ایطالیا درملکیت‌دوهزار خانواده است وتعلق بآنها دارد . وقتی **تی بریوس** سمت «تریبون» یــافت یعنی‌عضو انجمن بلدی وقاضی شهر گردید ، کمر بحمایت اهالی آزاد شهر بست ودوقانون قدیمی‌را که برطبق آن اندازهٔ خاکی که یك نفر حق داشت مالك باشد محدود شده بود ازنو بموقع اجرا درآورد ومقصود ومنظورش‌این‌بود که مانند سابق برعدهٔ خرده مالك‌آزاد افزوده وطبقهٔ متوسطه راکه ازمیان رفته بود ازنو بوجود بیاورد. مــالکین بزرك و کسانیکه تازه بثروت رسیده بودند اورا «دزد وخائن ودشمن ملت» خواندند و در کوچه وبازارمردم‌بجان هم‌افتادند وزد وخوردشروع گردید. به‌اشخاصی که‌درازای‌پول مرتکب‌قتل میشدند پول‌دادندکه **تی بریوس** راازمیان‌بردارند.هنگامی که‌**تی بریوس** داخل مجلس ملی می گــردید مورد حمله و هجوم واقع شد و بقدری ضربت و صدمه دیدکه نتوانست جان بدربیردو بهلاکت رسید. دوسال‌پس ازآن‌تاریخ برادرش‌**گایوس** همان راهی‌راکه **تی بریوس** رفته‌بود پیش‌گرفت وعلیرغم طبقهٔ مقتدروثروتمنددرصدد اصلاح وبهبود حال هموطنانش برآمد وباسم«قانون فقرا وبینوایان» قانونی راااعلام نمودکه برطبق آن بایستی بدهقانان ورعــایای بی بضاعت‌کمك مالی نمود . ازجملــه نتایج این قانون یکی این بود که عدهٔ زیادی از اهالی روم‌گدای رسمی شدند یعنی درواقع کاروکاسبی‌راکنارگذاشته‌شغلشان‌گدائی‌گردید. ازجملهٔ کارهای‌دیگر **گایوس** این‌بودکه درنواحی‌دوردست‌امپراطوری برای‌مردم فقیروبینوا مراکزی مستملکات‌مانند بنا نمود وآن ها را بدانجاکوچ داد . ولی مردم‌که بشهر ها دلبستگی داشتند حسن استقبالی‌نشان ندادند و**گایوس** هم بزودی‌مانند برادرش پیش ازآنکه صدمهٔ بیشتری باغنیاء برساند بقتل رسید وطرفدارانش را یاکشتند ویــا تبعید نمودند . این دونفــر آدم خیرخواه واصلاح‌پرست هردونجیب وباصطلاح «جنتلمن» بودند ولی دونفردیگری که پس ازآنها علمداراصلاح وطرفداری‌بینوایان‌گردیدند چون هردولشکری‌وسپاهی بودند، اخلاق وطبع‌دیگری داشتند . یکی ازآن دوموسوم بود به **ماریوس** ودیگری به **سولا** وهردوطرفداران و هواخواهان بسیاری داشتند . **سولا** رئیس مالکین بزرك وزمیندارهای عمده بود، درصورتیکه **ماریوس** که دردامنهٔ‌جبال‌آلپ طوایف **توتون** وسیمبررا شکست فاحش داده بود درنزدهموطنانش خیلی محبوب وطرفداربنام مردم تهیدست وآزاد شناخته‌شده بود.

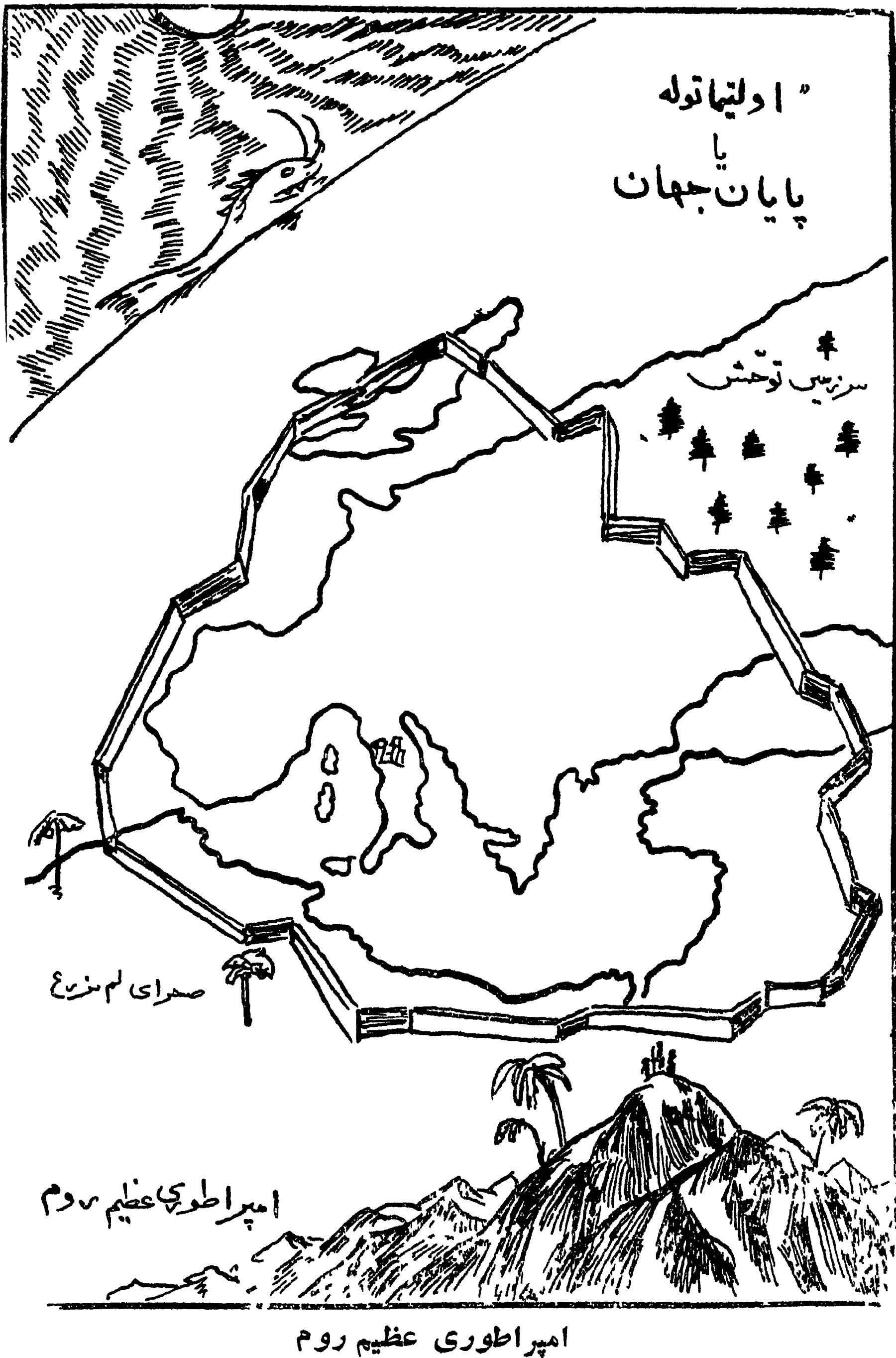
ازقضا درسال ۸۸ قبل ازمیلاد اخباری‌که ازآسیا میرسید موجبات نگرانی‌مجلس سنای روم را فراهم ساخت .

می‌تریداتس نام پادشاه مملکتی ازممالك سواحل دریـای‌سیاه که ازطـرف مادری ازنژاد یونانی بود بفکر افتاده بود که دوبـاره سلطنت وشاهنشاهـی اسکندر کبیررا مستقرسازد واولین اقدامی کـه در این راه نمود قتل عـام تمام زنان ومردان‌و کودکان رومی بودکه درآسیای صغیرساکن بودند . چنین رفتاری درحکم‌اعلان‌جنك بود . سنای روم برای تنبیه پادشاه مملکت **پونتوس** تدارك لشکـری دید ودرصدد برآمدکه سرکرده ای برای قشون انتخاب نماید . سنا طرفدار **سولا** بود و میگفت چون **سولا** سمت قونسولی دارد سرکردگی حق اوست ولی مردم طرفـدار**ماریوس** بودند ومی‌گفتند **ماریوس** علاوه برآنکه پنج بارقونسول بوده حامی وحافظ حقوق‌ما



قیصر بجانب مغرب روان است

مردم میباشد. اما ازآنجائیکه تصرف درحکم‌ملکیت‌است چون**سولا** درآنموقع‌فرماندهٔ کل قشون روم‌بودسرکردگی باوتعلق گرفت‌و باقشون‌خود برای‌سرکوبی **می‌تریداتس** بجانب مشرق روان‌گردید . **ماریوس** نیزمقارن همان اوقات بافریقا رفـت وهمینکه اطمینان حاصل نمودکه **سولا** وارد خاك آسیاگردیده بایطالیا برگشت‌ومردم‌ناراضی را بدورخودگرد آورد وبجانب شهررم روان‌گردید وبا طرفداران خود واردشهرشد . پنج روزوپنج شب تمام بقتل عام دشمنان خود یعنی‌سناتورها وطرفداران سنا پرداخت‌و خود را قونسول خواند ولی ناگهان دست اجل گریبانش راگرفت و ازدردسرجنك و وسیاست مستخلصش ساخت . ازآن پس چهارسال تمام روم‌گرفتاراغتشاش وبی نظمی بود تاآنکه **سولا** پس ازاتمام‌کارمی‌**تریداتس** خبرفرستادکه عازم مراجعت است و



امپراطوری عظیم روم

قصد دارد که بعضی خرده حسابهارا نیز پاك نماید. **سولا** بوعدهٔ خودعمل نمودوطرفدارانش چندین هفته هرکسی‌راکه موردسوء ظن بود ، یعنی مبهم بداشتن افکارآزادیخواهانه بود، بقتل‌رساندند . روزی جوانی‌را دستگیرساختندکه **ماریوس**اغلب با اودیده شده بود . چیزی نمانده بودکه اورا بدارسیاویزند ولی یکنفر ازحضارگفت ای بابا این هنوزطفل است وازقتلش گذشتند . نام‌این طفل **ژولیوس‌سزار** بودکه‌بزودی درهمین کتاب با اوآشنا خواهیم شد .

سولا بسمت دیکتاتوری انتخاب‌گردید یعنی مالك‌رقاب وصاحب اختیاریکتای سرتاسرقلمروسلطنت روم شد. پس‌ازچهار سال سلطنت وبعد ازآنکه واپسین سال عمرش را مانند بسیاری ازاهالی روم‌که عمری را بقتل هموطنان‌گذرانده وسال آخر حیاتشان راصرف زراعت وباغبانی‌مینمودند بزراعت سبزیجات‌گذراند، بآرامی‌در بستر آسایش جام اجل را بسر کشید.

ازآن پس نه تنها اوضاع واحوال مملکت بهتر نمیشد بلکه‌ازنوجنگاوردیگری بنام‌**گینوس‌پومپیوس** یا **پومپه** ازدوستان صمیمی‌**سولا** برای‌سرکوبی **می‌تریداتس** که بازبنای سرکشی‌گذاشته ومایهٔ نگرانی روم شده بود با قشون معظمی بجانب مشرق زمین روانه‌گردید. **می‌تریداتس** شکست خورده سربکوه نهاد ودرآنجازهر خورده بهلاکت رسید . پومپه‌ازنوحکومت‌روم رادر شامات برقرارساخت و بیت‌المقدس را خراب نمود وبقصد پیروی واحیای افکارونیات اسکندرکبیر مدتی درنواحی‌آسیای غربی بتاخت وتازپرداخت وعاقبت درسال ۶۲ قبل‌ازمیلاد بادوازده کشتی پر ازشاهان‌و شاهزادگان وسرکردگان مغلوب به رم برگشت.

جملگی‌این‌اسرا را واداشتندکه دررژهٔ سپاه این‌سردارفاتح رومی،که برای‌شهر خود چهل ملیون دلاربغنیمت آورده بود ، بخواری وذلت شرکت جویند .

حالا دیگرموقع آن رسیده بودکه‌زمام حکومت‌رم رابدست مردمقتدری‌بسپارند که ازعهدهٔ این امربزرك بخوبی برآید. چند ماه پیش ازآن چیزی نمانده بودکه حکومت شهربدست جوان بی سروپائی ازدودمان« اریستوکراتی » اعیان واشرافی بنام‌**کاتی‌لی‌نا** بیفتدکه دارائی خودرا درقماربباخته بود وامیدواربودکه ازراه چپاول و نطاول ازنوکیسهٔ خود را پرسازد . **سیسرون** ازوکلای دادگستری‌که ازرجال‌سیاسی نیزبود برکشف این توطئه دست‌یافت وسنارا خبردارساخت و**کاتی‌لی‌نا** فراری شد اما عدهٔ جوانانی ازقماش‌کاتی‌لی‌ناکه جویای نام بودند دررم کم نبود وآشکاربودکه دیگر وقت پرگوئی ونطق‌وخطابه نیست .

پومپه برای تمشیت امورملی‌هیئتی تشکیل داد مرکب ازسه نفرکه‌بهمین‌مناسبت « تری یوم ویرا » خوانده میشود . این سه نفرعبارت بودند ازخود **پومپه** که رئیس

هیئت گردید و گایوس ژولیوس سزار که براسپانیا حکومت کرده وشهرتی حاصل نموده بود وشخص دوم هیئت سه گانه گردید و کراسوس نامی که آدم معروفی نبود وتنها بملاحظهٔ ثروت گرانی که در مباشرت قشون بدست آورده بود انتخاب گردید . وانگهی اندك مدتی پس ازآنکه انتخاب شد بسرکردگی قشونی بجنك قوم پارت که همان اشکانیان خودمان باشند رفت وبقتل رسید . سزار (قیصر) که داناترین این سه نفربود آرزوداشت که جنگی پیش آید وفتوحات نمایانی نصیبش گردد تا درنزد مردم شهرت ومحبوبیت پیدا نماید وبدین قصد با قشونی ازکوههای آلپ گذشته وبر آن قسمت ازکرهٔ ارض که امروزما فرانسه میخوانیم دست یافت . آنگاه ازچوب پلی بروی رودخانهٔ رن انداخته وبسراغ قوم توتون وسرزمین آنهاروان شد. پس ازانجام این منظور کشتیهائی حاضرساخته وبجزایرانگلستان روآورد وخدا میداند اگرازراه ناچاری بایطالیا برنمیگشت تا بکجا رفته بود . علت مراجعتش این بود که باو خبر رسید که پومپه رادیکتاتور دائمی اعلام کرده اند وفهمید که اگربرنگردد و اقدامی ننماید اسمش را درجزوصاحبمنصبان بازنشسته خواهند نوشت وآشکاراست که با هوسهائی که درسرداشت باین‌امرراضی نبود ونمیتوانست آرام بنشیند . بخاطر آورد که درآغاززندگانی سیاسی‌خودازطرفداران ماریوس بوده‌است. پس‌عزم خودراجزم‌نمود که به رم برگردد وبه سناتورها وبه دیکتاتورجدید مزهٔ کارهای بیرویه‌ای‌راکه کرده بودند بچشاند بدین منظورازرودخانهٔ روبیکون که خاك‌ایطالیاراازایالت کوهستانی گل جدا میساخت عبورنمود . مردم درهمه جا چون دوست وهواخواه‌ملت ازواستقبال کردند . بدون زحمت واشکالی وارد شهررم گردید وپومپه بخاك‌یونان گریخت.قیصر او را تعقیب کرد ودرنزدیکی فارزالوس طرفداران اورا درهم شکست . پومپه از دریای مدیترانه گذشته درمصر پناهنده شد ولی بمحض اینکه پایش بخاك مصررسید بحکم پادشاه جوان آن مملکت که موسوم بود به بطلمیوس بقتل رسید . چندروزپس ازآن قیصر واردخاك مصرشد و دردام افتاد باین معنی که مصریها وسپاهیان رومی‌از طرفداران پومپه که درآنجا ساخلو بودند اورا محاصره کردند . امابخت وطالع باقیصر یاربود. آتش بکشتیهای مصریان زد و اتفاقاً جرقه‌های آتش بسقف کتابخانهٔ مشهور اسکندریه که درساحل دریا ساخته شده بود افتادوکتابخانه هم طعمهٔ آتش گردید . سپس بقشون مصرهجوم آورد ودشمن را چنان عقب راندکه عدهٔ زیادی و ازآنجمله بطلمیوس درآب رودخانه نیل افتاده بهلاکت رسیدند. آنگاه حکومت جدیدی برپا ساخت وزمام آنرا بدست کلئوپاترا خواهر پادشاه مقتول سپرد . مقارن همان اوقات خبررسید که پسر میتریداتس موسوم به فارناسیس علم طغیان برافراشته است . قیصر بیدرنك بطرف شمال روان گردید ودرپنج روزکاردشمن را ساخت وخبرفتح‌وظفر

را باآن‌جملهٔ مشهور که «آمدم ، دیدم ، فتح کردم» (۱) به رم فرستاد . درمراجعت به مصر سخت عاشق وشیفتهٔ ملکهٔ مصر **کلئوپاترا** گردیدوملکه با او بمصر رفت وهنگامیکه قیصردرسال ٤٦ قبل ازمیلاد بسلطنت رسید **کلئوپاترا** دررم بود. درموقع ورود بشهر رم قیصر درجلوی چهاردسته روان بودکه حامل غنائمی بودندکه ازچهارجنك فاتحانه بدست‌اوافتاده بود . سپس به سنا رفت وگزارش فتوحات‌خودرا داد وسنا برسم‌قدردانی اورا برای ده سال بدیکتاتوری روم معین نمود ولی افسوس که این شهرت وافتخار چنانکه خواهیم دید بقیمت جان اوتمام شد .

دیکتاتورتازه درصدد اصلاح ملك برآمد . باهالی آزاد شهرحق سناتورشدن داد وبرسم وشیوهٔ سابق یعنی اوایل تاریخ رم بمردمی که دورازشهررم سکنی داشتند عنوان رومی داد وآنها را نیزمشمول حقوقی نمودکه تعلق‌باهالی‌شهررم داشت. حتی به بیگانگان نیزاجازه دادکه باموره‌کومتی بپردازند ودرطرزحکومت ایالات‌دوردست، که عده‌ای ازخانواده‌های اعیانی برحسب معمول آنهارا ملك وتیول‌خود می‌پنداشتند، اصلاحاتی بعمل آورد . خلاصه آنکه درنفع وصلاح ملت دست باقدامات واصلاحاتی زدکه موجب کینهٔ متنفذین گردید وکمرقتلش را بستند . پنجاه نفری ازاعیان زادگان جوان«آریستوکرات» باسم نجات جمهوریت توطئه چیدند ودرروزی که‌روز«ایدوس مارس»خوانده میشد، وبرطبق تقویم تازه ای که قیصرازمصرآورده بود با پانزدهم ماه مارس‌فرنگی‌مطابقت‌میکرد، درموقعی که واردسنامیگردید وی‌رابقتل رسانیدند و بازیکباردیگرروم بی صاحب ماند .

پس ازقیصر دوتن ازمردان روم درصدد برآمدند همان راه ورسمی راکه قیصر شروع کرده بود ادامه بدهند . یکی از آنها موسوم به **انطونیوس** منشی‌سابق‌قیصر ودیگری بنام **اوکتاویوس** نوادهٔ قیصر ووارث ثروت هنگفت او بود.

اوکتاویوس دررم ماند ولی **انطونیوس** که برسم‌وشیوه سران‌وسرداران‌سپاه روم عاشق **کلئوپاترا** شده بود راه مصررا در پیش‌گرفته عازم آن سامان گردیده مابین **انطونیوس‌اوکتاویوس وراکتیوم** جنك درگرفت و**آنطونیوس** مغلوب گردید وخود راکشت و**کلوپاترا** درمقابل‌دشمن‌تنها ماند پس کوشیدتا **اوکتاویوس** را نیزشیفته زیبائی خود سازد ، ولی وقتی دید دل بردن ازاین جوان«اریستوکرات» ومغرورکارآسانی نیست او نیزخود راکشت ومملکت مصرنیزایالتی از ایالات روم گردید.

اوکتاویوس جوان با فکروبا فهمی بود وسعی‌داشت مرتکب خبط‌وخطاهائی

---

(۱) به‌لاتینی «Veni،Vidi،Vici»(مترجم)

که عمویش مرتکب شده بود نگردد . ملتفت بود که مردم تا بچه‌درجه ایرادگیر وحساس وزود رنجند وازاینروپس ازمراجعت برم تقاضاهائی که نمود سنگین نشود. گفت رغبتی ندارم که دیکتاتور باشم و همینقدرکه مرا بعنوان « محترم » بخوانند برای من کافی‌است . اما چند سال پس ازآن‌وقتی سنا عنوان«**اوگوستوس**»یعنی‌عظیم‌الشأن باو داد اعتراضی نکرد تا اینکه چند سال بعدکه مردم کوچه وبازار او را «سزار» یعنی قیصرخواندند بی‌چون وچرا قبول نمود . سپاهیان که‌عادت کرده بودند اورا سرکرده وفرماندارکل خود بخوانند باو«امپراطور » میگفتند وخلاصه آنکه مردم معمولی روم متوجه باشند امپراطوری شده بود .

درسنهٔ ۱۴ قبل ازمیلاد **اوکتاویوس** بطوری مسلط برامور وسلطنت گردیده بود که رم اورا بسان خدایان خود ستایش میکرد وهمان احتراماتی راکه تاآن‌زمان نسبت بخدایان قائل بودند برای او نیزقائل گردیدند وکاربجائی رسیدکه‌پس از او جانشینانش بی چون وچرا باعنوان امپراطوری خوانده شده صاحب اختیارات مطلق سلطنتی گردیدندکه نظیرآنرا ازلحاظ وسعت وشکوه چشم روزگارندیده بود .

حقیقت این است که مردم روم ازبی نظمی واغتشاش خسته شده بودند اهمیتی نمیدادندکه سلطنت باکیست وچه شخص یا اشخاص حکومت میکنند وهمینقدرکه موجبات آسایش فراهم بود وسروصدای زد وخوردهای مستمروجنجال کوچه بگوششان نمیرسید راضی بودند وخدا را شکرمیگفتند . **اوکتاویوس** مردم را چهل سال تمام ازنعمت صلح برخوردارساخت بدون آنکه درحدود وثغورقلمروروم تغییری حاصل‌شده باشد . درسال ۹ قبل ازمیلاد درصدد برآمدکه‌بسرزمین اقوام وحشی شمالی که‌**توتون** نامیده‌میشدند بتازد ولی **واروس** که‌سرکردهٔ سپاه روم بود با تمام سربازانش در جنگ با **توتون** ها درجنگل **توی‌توبورك** بقتل رسیدند و ازآن تاریخ ببعد دیگر هرگزرومیها درصدد برنیامدندکه بملل واقوام دیگر درس تمدن بدهند وتمام قوای خود را مصروف باصلاحات داخلی داشتند که کاری بس دشوار و پیچیده بود . اما فرصت گذشته بود . دوقرن جنگ وانقلاب وخونریزی مستمر ازعنصرجوانان زبده‌چیزی باقی نگذاشته بود. از طرف دیگر غلام وبندهٔ زیاد وارد مملکت گردیده بودکه بدون دستمزدکار میکردند بالنتیجه رقابت اشخاص آزاد دربازار معاملات اقتصادی غیرمقدورشده بود . اغلب خرده مالکین متضرر شده ازمیان رفته بودندو شهرها بصورت کندوهای بزرك درآمده بودکه‌ازهرسوروستائیان فراری بدانجاآمده وازراه ناچاری وگرسنگی درادارات دولتی راه یافته درمقابل مزد وحقوق ناکافی کار بیحاصلی انجام میدادند وازآنجائیکه ازعهدهٔ معاش خود وکسانشان برنمی‌آمدند از دزدی وتقلب روبرگردان نبودند . ازطرف دیگرمردم درنتیجهٔ این خونریزی ها و

جنگها وطغیانها وشورشها بخشونت وزدوخورد وقتل وضرب خوگرفته بودند واز تماشای مناظروحشیانه وزجروشکنجه دادن وکشتن ودریدن که با درد ورنج بسیارتوأم بودلذت میبردند .

برحسب ظاهردرقرن اول میلادی امپراطوری روم سلطنت دستگاه سیاسی استوار ومجللی را بنظرمیآورد که سلطنت اسکندرکبیر بمنزلهٔ یکی ازکوچکترین ایالتهای آن بود درپس این پرده پرشکوه ملیونها مخلوق بدبخت و بینوا زندگانی میکردند که مورچگانی را بخاطر می‌آوردند که در زیر تخته سنك سنگینی لانه داشته باشند . حاصل دسترنجشان بدیگری تعلق داشت ودر بیغوله‌هازندگانی می کردند وخوراکشان همان خوراکی بود که حیوانات صحرا میخوردند وعاقبت نیز درنهایت یأس واستیصال جان می سپردند.

۷۵۳ سال ازتاریخ بنای روم میگذشت. **کایوس ژولیوس سزار او کتاویوس اوگوستوس** درکاخ رفیع خود برفراز تپهٔ **پالاتینوس** باموررسلطنت مشغول بود . دردهکدهٔ بینام ونشانی ازخاك دورافتادهٔ سوریه مریم زن یوسف نجار بمواظبت طفل نوزادی مشغول بود که درطویله ای دربیت‌اللحم بدنیا آمده بود . ازپیش‌آمدهای شگفت انگیزاین گردون گردان طولی نمیکشد که این طویله و این کاخ درمقابل یکدیگر بجنك ونبرد برمیخیزند وفتح وفیروزی با طویله خواهد بود.



۲۵

یشوعای ناصره‌ای (نصرانی)

دربیان یشوعای ناصره‌ای که یونانیان یسوس خواندند وهمان عیسی مسیح خودمان است

درخزان سال ۸۱۵ ازتقویم رومی که سال ۶۲ تقویم معمولی میلادی است یک طبیب رومی بنام **اسکولاپیوس کولتلوس** (۱) نامهٔ زیررا به پسربرادرش که در قشون روم درشامات صاحبمنصب بود نوشت :

« پسربرادرعزیزم چند روزپیش بعیادت مریضی رفتم موسوم به بولس . خودرا رعیت روم میگفت وچنان دانستم که از نژاد یهود باشد . مردی بود تربیت دیده بارفتار وگفتاری دلپسند . معلوم شد که بقصد محاکمه‌ای درداد گستری بدین جا آمده که مربوط به استیناف حکم یکی ازدادگاههای ایالتی واقع درمدیترانه شرقی است. بمن گفته بودند آدم وحشی صفتی است که برضد ملت وقانون نطقهائی کرده وحرفهائی زده است ولی شخصاً اورا بسیارهوشمند ودرست وراستگو یافتم. یکنفرازدوستان من که اغلب همراه قشون روم به آسیای صغیرمیرودمیگوید اورا درشهر **افس** (۲) دیده‌است درآنجا درباب خدای تازه وشگفت انگیزی موعظه میکرده است . ازمریضم پرسیدم که آیا این حرفهائی که در حق اومیگویند حقیقت دارد که مردم را برضد امپراطور محبوب ما تحریک میکرده‌است، **بولس** درجواب سئوال من گفت مقصود او ازملك وسلطنت چیزدیگری است وملك و سلطنتی است که تعلق باین دنیا ندارد وبازهم سخنان دیگری گفت وعقاید عجیب و غریبی اظهارداشت که من درست نفهمیدم وتصورمیکنم تب وعلت مزاج باشد. رویهمرفته شخصیت این مریض مرا گرفت ووقتی شنیدم که چند روز پیش درراه **اوستی** بقتل رسیده بسیارمتأثرشدم وبهمین ملاحظه است که این نامه را بتو مینویسم . خواهشمندم وقتی به اورشلیم رفتی تحقیقاتی درباب بولس ودرخصوص این پیغمبر یهودی که خیال میکنم

---

(۱) اسقلیبیوس یا سقلابیوس عربها (مترجم)

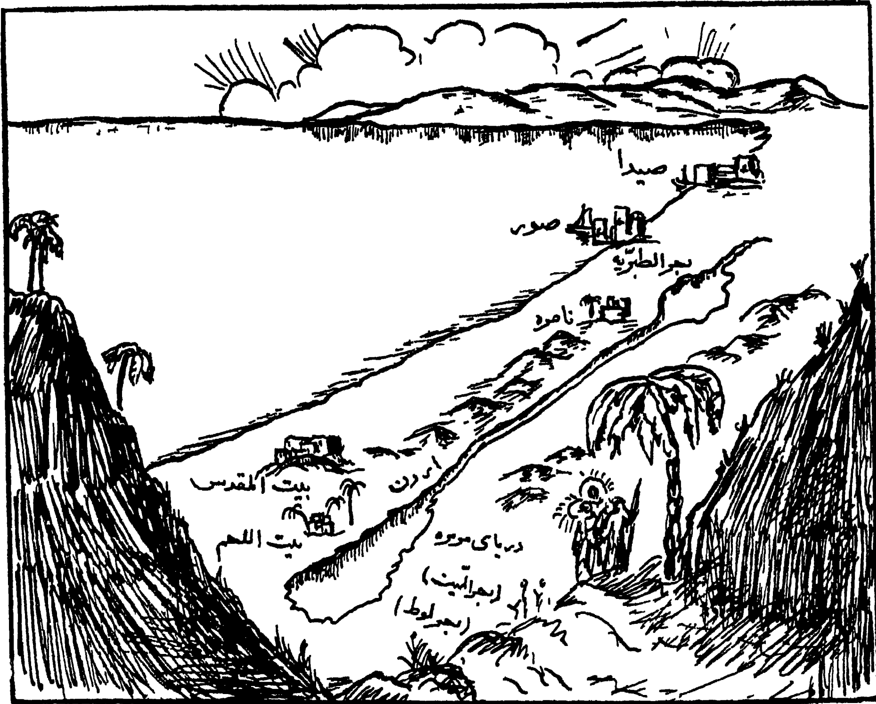
(۲) افسوس (عربها)

مراد اوباشد بعمل بیاور ونتیجه را بمن اطلاع بده . غلامهای ما مدام‌ازاین شخص که بزعم آنها مسیح عصراست حرف میزنند وحتی عده‌ای ازآنها راکه معتقد بوده انـد «سلطنت جدید» فرارسیده (هرمعنائی که میخواهی باین لفظ بده) مصلوب کرده‌اند . خیلی دلم میخواهد حقیقت امررا بفهمم وبدانم این سروصداها چه معنائی دارد.

قربان پسر برادرعزیزخود میرود **اسکولاپیوس کولتلوس**.»

شش هفته بعد **گلادیوس انسا** که درقشون هفتم پیاده نظام‌گل سلطان بـود جواب عموی خود را بقرارذیل نوشت :

« عموی عزیزم دستخط جنابعالی را زیارت نموده بدستورسر کارعمل‌نمودم . دوهفته پیش « بریگاد» ما‌مأموریت یافت‌که به اورشلیم برود . این شهردرقرن گذشته



سرزمین مقدس

مکررصحنه شورش وانقلاب بوده واغلب ابنیه وعمارتها هنوزبحال خرابی باقی است. یك ماه تمام درآنجا ساخلو داشتیم وفردا بناست بجانب شهر**پطرا** بـروم . چـون بعضی ازعشایر عرب بنای اغتشاش راگذاشته‌اند . امشب را خیال دارم صرف جـواب دادن بسئوالات جنابعالی بنمایم ولی امیدوارم اگرایـن جوابها نـاقص ومختصراست لطفاً عذرم راببذیرید . با چند نفرازاشخاص مسن درشهرصحبت داشتم ولی اغلب آنها

نتوانستند جواب صحیحی بسئوالاتم بدهند. چند روز پیش یکنفر برای فروش باردو آمده بود. قدری زیتون از اوخریدم و پرسیدم آیا هیچ اسم این آدم معروفی که میگویند مسیح بوده ودرجوانی بقتل رسیده است بگوشت رسیده است. گفت خیلی‌هم خوب دریادم است چون پدرم همراه او به گولگوتا که اسم تپه ایست درنزدیك شهر رفته بود که تماشای کشتن اورا بکند و باو بگوید که هر کس با احکام و قوانین یهود مخالفت کند سزایش همین خواهد بود. ضمناً نام ونشان یکنفررا بنام‌یوسف بمن داد وگفت خیلی با این کس که میگویند مسیح بود دوست ورفیق بوده است واگر اطلاعات صحیحی بخواهی میتواند بتوبدهد. همین امروزصبح رفتم این شخص را پیدا کردم. پیرمرد سالخورده ایست ومعلوم شدسابقاً دریکی ازدریاچه های شیرین این ناحیه ماهیگیر بوده است. با وجود پیری یاد وهوشش خیلی خوب بود و تمام قضایائی را که قبل ازتاریخ تولد من درآن دورهٔ اغتشاش رخ داده همه را بتفصیل برایم حکایت نمود. گفت درعهد سلطنت **تی‌بریوس** امپراطورعظیم‌الشأن وبزرگوارماصاحب‌منصبی بنام **پونتیوس پیلاتوس** حکومت سامارا ویهودیه را داشت. افسوس که یوسف اطلاعات بیشتری درباب این شخص نداشت، ازقرار معلوم آدم بدی نبوده هنوزهم مردم این نواحی اسمش را به نکوئی میبرند ومیگویند مأمورو‌جدانداری بوده‌است. درسال ۷۸۳ یا ۷۸٤ (تاریخ‌سال اوست‌درحافظهٔ یوسف‌نمانده‌است) **پونتیوس پیلاتوس** برای جلوگیری ازاغتشاش مختصری که دراورشلیم روی داده بود بدانجا رفته بود. پسرنجاری ازاهل ناصره مظنون بود که مردم‌را برضد حکومت روم‌بطغیان‌وسرکشی دعوت میکرده است.

عجیب است که ادارهٔ اطلاعات ما که عموماً وظیفه خودش را خوب انجام‌میدهدو ازهرکجا باخبراست از این قضایا بی‌خبرمانده باشد. وقتی نیزتحقیقات رسمی بعمل آمد معلوم شدکه پسرنجار معهود جوان آرام ومعقولی‌است ومرتکب کمترین خلافی نشده است، چیزی که هست روسای مذهبی یهود سخت با اومخالفت میکردند و ازاینکه درنزد اهالی علی‌الخصوص طبقهٔ فقیروگدای طایفهٔ عبریها محبوبیت پیدا کرده خیلی برآشفته بودند وبه **پیلاتوس** گفتند که این جوان ناصره‌ای بمردم گفته که یك‌نفر یونانی یا رومی وحتی فلسطینی اگر برطبق اصول عدالت وشفقت زندگی کند درنزد پروردگار هما‌نقدر مقبول خواهد بودکه یك نفریهودی که شب وروزش‌را بمطالعه وتلاوت احکام وقوانین حضرت‌موسی‌میگذراند. ازقرارمعلوم این تعرضات‌تأثیر زیادی در**پیلاتوس** نکرد ولی وقتی شنیدکه مردم جلوی معبد ازدحام کرده اند و میخواهند عیسی واصحابش را بگیرند وقطعه قطعه نمایند، چنان‌صلاح دانست که‌جوان نجاررا دستگیرساخته درزندان بیندازدکه بدست مردم فتنه جوبقتل نرسد. رویهمرفته

چنین استنباط میشود که **پیلاتوس** درست دستگیرش نشده بود که علت اینهمه قیل وقال مردم چیست و وقتی ازعلمـای یهودی توضیحـات میخواست وسبب غوغا و هیاهورا میپرسید صداها را درهم انداخته مانند دیـوانگان فریاد میکشیدند «کـافراست»، «ملحداست»، «خائن است» وعاقبت بقراری که یوسف میگفت پیلاتوس گفت یشوعارا (که یونانیان اصراردارند یسوس بخوانند) بحضورش آوردند وخواست شخصاً خودش اورا تنهائی استنطاق کند مدتی بااو گفتگو کرد ودرباب مذهب خطرناکی که میگفتند درسواحل دریاچهٔ جلیله (۱) تبلیغات میکند با او گفتگو نمود. عیسی جواب میدهد که من با سیاست سروکاری ندارم. میگوید من بزندگانی روحانی مردم خیلی بیشتر اهمیت میدهم تا بزندگانی جسمانی آنها و معتقدم که انسان باید همسایگان خود را مانند برادران خود دوست بدارد وتنها خدای فرد واحدی را بپرستد که درحکم پدر تمام مخلوق جاندار است. **پیلاتوس** که ظاهراً با مذاهب رواقیون وعقاید وافکار سایرفیلسوفهای یونان آشنائی داشته ظاهراً درگفتار عیسی چیزی کـه طغیان و سرکشی را برساند ندید و بموجب اطلاعاتی که توانسته‌ام بدست بیاورم بازیك باردیگر درصدد بر آمد که این نبی آرام وسلیم النفس را ازشر تعصب یهودیها نجات بدهد وتا توانست صدورحکم قتل او را بتأخیر انداخت ولی مردم یهود باغوای ملاهایشان مانند آدمهای هار، بنای پرخاش را گذاشتند. پیش ازآن تاریخ هم چندین بار مردم اورشلیم اغتشاش راه انداخته بودند و سپاهیان رومی که درآنجا ساخلو داشتند، چون بعدهٔ کافی نبودند چنانکه بایدوشاید ازعهده جلوگیری برنیامده بودند. دراین مورد بخصوص ملاهای یهود درمقابل تردید **پیلاتوس** به مأمورین رومی **قیصریه** اطلاع دادند که پیلاتوس فریب اکاذیب واباطیل این جوان نجاررا خورده و«قربانی تعلیمات این جوان نصارائی» شده است. وبـاسم اینکه دشمن امپراطوراست وباوخیانت کرده همهمه برخاست و برای عـزل اوازمـردم امضاء میگرفتند. چنانکه خاطرمحترمتان مستحضر است حکام ما دستوراکیدداردند که حتی المقدورنباید رفتاری نمایند که عدم رضایت قطعی مردم و رعایا را فراهم سازد. ازاینرو **پیلاتوس** نیز برای اینکه ازخونریزی وبلوا درخاك یهودیه جلوگیری کـرده باشد چاره‌ای ندید جزاینکه ربدانی خود را فدای امنیت عمومی نماید. یشوعامردانه مرك را پذیرفت وپیش ازجان دادن قلم عفوبرجرایم اشخاصی که اسباب هلاکت اوشده بودندکشید وآنها را بخشید ودرحالیکه رجالهٔ اورشلیم اورا مسخره میکردندوسخنان دشنام آمیزمیگفتند دربالای صلیب جان داد.

«عمو جان این تفصیلی بود که یوسف برایم حکایت کرددرحالیکه اشکش جاری بود وگونهای پرچینش اززورگریه خیس شده بود. درموقع خداحافظی خواستم سکه

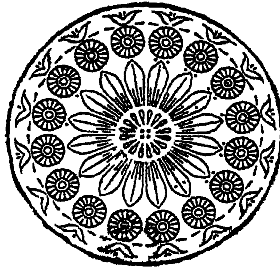
Gxlilee (۱)

طلائی باو بدهم ولی قبول نکرد و گفت آدم فقیرتر ازمن هم پیدا می‌شود بآنها بدهید . درباب رفیق معهود جنابعالی **بولس** هم ازاوسئوالاتی کردم ، اورا درست نمیشناخت و همینقدر معلوم شد که **بولس** چادر دوزی بوده که از شغل و کاسبی دست کشیده و درراه ترویج مذهب تازه واحکام این خدای رحیم ونیکخواهی، که با خدای یهود بنام **یهوه** که مدام ملاهای یهودی با ما ازوسخن میرانند اززمین تاآسمان متفاوت است، تبلیغات مینموده ومردم را باین خدای جدید میخوانده‌است . ازقرارمعلوم **بولس** اول بآسیای صغیروازآنجا بیونان رفته بود و بغلامها میگفته است که آنها نیزفرزندان پدری هستند که تمام آنها را دوست میدارد وسعادت ورستگاری برای‌همه مردم است ، اعم‌از فقیروغنی بشرط آنکه‌رفتارشان نسبت بمردم بیمارو بینوا برادرانه باشد و براستی‌وپاکی زندگانی کرده باشند.

امیدوارم که این توضیحات موجب رضایت خاطرشریف باشد . من که شخصاً در تمام این وقایع چیزی که برای امپراطوری روم بتواند تولید خطری نماید نمی‌بینم اما باید تصدیق نمود که ما مردم روم هرگزحرف مردم این سرزمین را نتوانسته‌ایم بفهمیم . خیلی متأسفم که دوست جنابعالی بولس را بقتل‌رسانیده‌اند. امیدوارم‌بزودی برگردم وازفیض حضورعالی برخوردار شوم .

بااحترامات فایقه‌دست عموی خود رامیبوسم

« گلادیوس انسا »



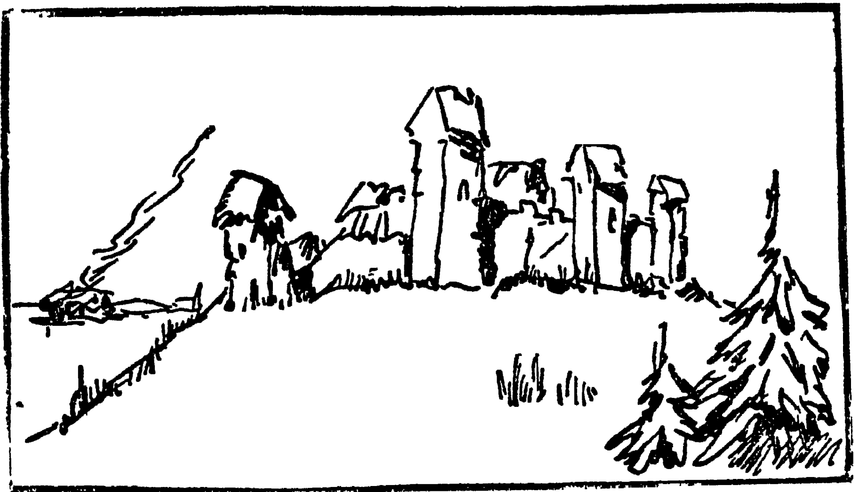
انقراض سلطنت روم (رومیه الکبری)

دربیان انقراض وزوال روم

تاریخ قدیم سال ٤٧٦ را سال انقراض رم میدانند چون درآن سال آخرین امپراطورروم ازسلطنت مخلوع گردید. اما ، رم همانطورکه دریك روز یعنی درمدت کوتاهی تاسیس نیافته بود باین آسانی‌ها هم منقرض نگردید . مراحل این انقراض بقدری کند وغیرمحسوس وتدریجی بود که اغلب مردم روم متوجه نبودند که تمدن باستانی آنها درشرف زوال است. ازنگرانی وتشویش عمومی شاکی وازگرانی ارزاق نالان بودندومیگفتند مزد وحقوق ناکافی است ونفرین باشخاص مختلسی میکردند که غله وپشم را درانبارنگاه داشته پول وطلا را ذخیره میکردند واسباب قحطی وتنگدستی مردم رافراهم‌میساختند. گاهی نیز که با حاکم طماع وحریصی سروکارپیدا میکردند بنای طغیان وسرکشی را میگذاشتند ، ولی رویهم رفته درظرف چهارقرن اول میلاد مسیح همانقدر که پول داشتند آش میخوردندو گاهی هیئت حاکمه را بقدرپرستش دوست میداشتند وزمانی از آن بحد افراط متنفربودند . به سیرك میرفتند وبا لذت کشتی ونبرد خونین پهلوانان را تماشا میکردند ودربیغوله‌های شهرهای بزرك دسته دسته امرارحیات میکردند و ابداً درفکرنبودند که چون امپراطوری روم مشعل فروزان مقصود وایمانی را دردست ندارد محکوم به نیستی واضمحلال است. اساساً برای چنین مردمی درك این کیفیات مقدورنبود ، علی‌الخصوص که ظاهراً سلطنت روم با همان جلال وجبروت سابق خود میزیست وجاده‌های سنك فرش مرکزامپراطوری را بولایات نزدیك ودوردست متصل میساخت وادارات نظمیه وامنیه با نظم وانضباط لازم با شدت هرچه تمامترراهزنان را بسزای خود میرسانیدند. مرزوبوم کشوردرمقابل اقوام وحشی نواحی شمالی اروپا درپناه بود وخلاصه آنکه درظواهراموزخلل وتزلزلی که موجب نگرانی باشد دیده نمیشد . تمام دنیا سرتا سر تحت اختیاروخراجگذارامپراطوری با اقتداروروم بود ویك دسته اشخاصی محترم وبنام، شب وروزدرصدد بودند که آب‌رفته را ازنوبجوی بازآورند وخبط وخطاها را ترمیم نموده دوباره همان اوضاع واحوال گذشته را احیا نمایند و

ازهیچ مجاهدتی دراین‌راه مضایقه نداشتند. اما ازآنجائیکه ازمیان برداشتن علل و اسباب پنهان اضمحلال را نمی توانستند ازمیان بردارند اصلاحات اساسی غیرمقدور بود.

رم نیزمانند آتن و کورینت دریونان قدیم ازآغازتا پایان تاریخ خود همواره شهری بود که بصورت مملکتی درآمده بود وچون درایران این قبیل حکومتها نظیر نداشته کلمهٔ جامعی برای آن نداریم. شهررم برای اینکه بتمام شبه جزیرهٔ ایطالیا حکومت کند اقتدارداشت، ولی سلطنت برتمام دنیای متمدن ازلحاظ سیاست کارآسانی نیست وعقلا نمیتوانددوام داشته باشد. جوانان‌رومی مدام درمیدانهای‌جنگ بخاک میافتادند ومالیاتها وعوارض جنگی وطول مدت نظام وظیفه کشاورزان‌مستقل راورشکست نموده



بربرها یك شهرروم را کن‌فیکون ساخته‌اند

ازپا بدرمیآورد. ازراه اضطراریا بشهرآمده بشغل گدائی مشغول‌میشدند ویادرازای بخور ونمیری‌در نزدمالکین بزرك قبول‌خدمت‌میکردند وبدینقراردرواقع‌حکم‌غلام وبنده راپیدا میکردندکه هرچندزرخرید نبودند ولی‌عنوان آزادنیزشایستهٔ آنها نبود ومانند حیوان و درخت جزو مایملك ارباب بودندو بدو بستگی و تعلق پیدا میکردند. همه چیز و همه کس تعلق بحکومت داشت وآدم آزاد ومستقل حکم‌صفررا پیداکرده بود. غلامان مواعظ پولس مقدس را گوش میدادند. و بمذهب نجارناصره‌ای خاضع وسلیم النفس میگرویدند وچون حضرت عیسی آنها را بملایمت واطاعت میخواندند درصدد طغیان و سرکشی برنمیآمدند وچون دنیا درنظرآنها محل عذاب ومحنت بود اساساً دلبستگی بدان نداشتند. علاقه ای بامور دنیوی نشان نمیدادند وتنها جنك ومبارزه‌ای که در نظرشان قدرواعتباری داشت پیکاری بودکه برای بدست آوردن ملکوت آسمان‌لازم.

مینمود وازاینروحاضر بسربازی نبودند وراضی نمیشدند خون خود را درراه جاه‌طلبی امپراطورهائی که برای کسب نام وشهرت بممالك دوردست و ناشناس بجنك اقوامی ازقبیل اشکانیان ونومیدی‌های افریقا واکوسی‌های جرایر بریطانیای کبیر لشکرکشی میکردند، جان خودرا فدا سازند.

بمرورقرون بروخامت اوضاع امپراطوری روم میافزود. امپراطورهای دورهٔ نخستین رعایت رسوم وسنن نظامی را، که برطبق آن رئیس قوم وطایفه ای نسبت به اتباع خود دارای‌اختیارات زیادی بود، مینمودند وهرچند عنوان امپراطوری داشتند درحقیقت درحکم رؤسای‌ایل وعشیره بودند. ولی امپراطورهای قرن دوم وسوم دیگر مراعات این قواعد ورسوم رانکردند وامپراطورهائی شدند سلحشورکه اسماً ورسماً نظامی بودند وبزورقشون ودرپناه پاسبانان مخصوص خود موسوم به «پرنیوریان» ها سلطنت میکردند. این امپراطورها باسرعت‌عجیبی میآمدند ومیرفتند وجای‌یکدیگر راگرفته جانشین‌هم میشدند. چه بسا امپراطوری که‌امپراطورسابق راکشته بودوخودش نیز بدست کس‌دیگری که‌خواهان امپراطوری بود کشته‌میشدوحدیث:«کرا کشتی تاکشته شدی‌زار»،کاملا مصداق پیدانموده بود. هرآدم‌جاه‌طلبی دعوی‌سلطنت‌امپراطوری‌داشت. اگرثروت وعرضه‌ای داشت بزوررشوه سبیل پاسبانان امپراطوررا چرب‌میکردوانقلاب وآشوبی راه انداخته براسب‌مراد سوار میشد.

مقارن همان اوقات بربرها یعنی اقوام نیم وحشی ساکنین شمال اروپاسرحدات ملك روم راهمواره تهدیدمیکردند وچون روم‌دیگرقشونی نداشت که ازآنهاجلوگیری نماید، ازراه ناچاری بیگانگان را باسم سپاهیگری اجیرمیکردند وبدیهی‌است که چنین سربازی‌که چه بسا باقوم‌مهاجم ازیك نژادبود درموقع‌کاروزدوخورد باصمیمیت واقعی نمیجنگید. دولت روم درصدد تجربهٔ تازه‌ای برآمد وبچند طایفه از طوایف بیگانه‌اجازه دادکه درقلمروسلطنت روم‌ساکن گردند. اقوام دیگری نیزباسوءاستفاده ازاین اجازه ورخصت وارد خاك روم شدند وکم‌کم ازدست مودیان مالیاتی بصدا در آمدند ومیگفتند مأمورین امپراطوری باسم مالیات داروندارما رامیبرند وخونمان را میمکند وچون حکومت اعتنائی بشکایاتشان نداشت‌روزی‌رسیدکاسه بردباری‌وصبرشان لبریز شده باسم احقاق حق بجانب رم روان‌گردیدند. با اینوصف آشکاراست‌که‌رم دیگربرای مقرامپراطوری‌مناسب نبود وامنیت‌کافی‌نداشت وبهمین ملاحظه‌**کونستانتن** که ازسنه۳۲۳ تا۳۳۷ میلادی امپراطوربود درصدد پایتخت جدیدی برآمد وبرای‌این منظوربیرانس رومیة الصغری راکه مرکزتجارتی عمدهٔ بین اروپا وآسیا بوداختیار نموده.

شهربیرانس بمناسبت هم امپراطور«کونستانتی‌نوپل» یعنی شهرکونستانتن خوانده شدکه ما قسطنطنیه‌مینامیم وهمین‌استانبول امروزاست. تمام‌دربارامپراطوری

هجوم بربرها

نیز ازرم بمشرق زمین انتقال یافت . پس ازمرك امپراطوردو پسرش برای اینکه بتوانند با سهولت بیشتری امور مملکت را اداره نمایند خاك روم را بین خود قسمت کردند. پسر ارشد امپراطور به رم برگشته زمام سلطنت روم غربی را دردست گرفت. درحالیکه برادر کوچکتر درقسطنطنیه ماند وامپراطورروم شرقی گردید .

مقارن همان اوقات هجوم واستیلای بزرك قوم **هون** (۱) بخاك اروپا شروع گردید . هونها قومی بودند آسیائی وسواران این قوم اسرار آمیز پس ازآنکه قریب دوقرن تمام قسمتهای شمالی را میدان تاخت وتازوتاراج وخونریزی قرارداده‌نددرسال ۴۵۱ میلادی درخاك فرانسه درمحلی که در نزدیکی شهر **شالون** (ساحل رودخانهٔ مارن) واقع است، شکست خوردند.

درابتدا هونها همینکه پایشان بخاك اروپا و بسواحل رودخانه دانوب رسید قوم **گوت** راکه ازهمان اقوام اروپای شمالی بودند مورد تعدی واجحاف خودقرار دادند و کاررا بجائی رساندندکه **گوت‌ها** برای رهائی از بیدادگری هونها بخاك روم هجوم آوردند. امپراطورروم شرقی موسوم به **والانس** درصدد جلوگیری آنها برآمد ولی در سال ۳۷۸ درنزدیکی شهر **اندری نوپل** بقتل رسید . بیست ودوسال پس ازآن همین گوت های غربی در تحت فرماندهی پادشاه خودموسوم به **آلاریك** به رم هجوم آورده واردشهرشدند، ولی دست بغارت وتاراج نزدند وتنها تعدادی از کاخها را خراب کردند . پس ازآنها قوم **واندل** بەرم هجوم آوردند و برخلاف **گوت‌ها** شرط آدمیت کمتر عمل نمود . پس ازآن‌ها نوبت بقوم **بورگوند** وسپس به **گوت‌های** شرقی، بعد بآلمان‌ها وعاقبت به فرانك‌ها رسید. اینهمه هجوم واستیلا یکی بعدازدیگری اتفاق افتاد. هرراهزن جاه طلبی که میتوانست گروهی ازاشخاص مانند خودرا دورخویش گردآورد بهوای استیلای رم براه میافتاد . درسال ۴۰۲ میلادی امپراطورروم فراراً بشهر **راون** رفت که درآن تاریخ بندرمستحکمی بود . درآنجا بود که **اودوآکر** رئیس یك گروهان سربازمزدورآلمانی که درخدمت امپراطورروم بودند ومیخواستند املاك عمدهٔ ایطالیا را بین خود تقسیم کنند. درسال ۴۷۵ میلادی بدون خونریزی آخرین امپراطورروم غربی موسوم به **روموتوس اوگوستول** را خلع و خودرا «باتریسیان» یعنی بزرك اشراف وحاکم شهررم اعلام نمود . امپراطورروم شرقی که سرگرم گرفتاری های خود بود غاصب را به سمت مزبورشناخت **اودوآکر** ده سال تمام دربقایای امپراطوری روم غربی سلطنت کرد.

چندسالی پس ازآن **تئودوریك** پادشاه گوت های شرقی قشون بخاك روم که بعنوان «پاتری‌سیا» یعنی سلطنت اشرافی خوانده میشدکشید و به **راون** دست یافت **اودوآکر** را درموقعی که بدعوت او بمجلس پذیرائی او آمده بود بقتل رسانید و بروی

---

(۱) هونها همان هیاطله هستندکه درزمان ساسانیان بایران هجوم آوردند (مترجم)

خرابیهای امپراطورروم سلطنت جدیدی تأسیس نمود . ولی این سلطنت اشرافی هم دوامی پیدا نکرد . درقرن ششم گروه انبوهی ازاقوام گوناگون **ازلونگوباردها** و **ساکسون‌ها واسلاوهاوآورها** خاك بر برایطالیامسلط شدند وسلطنت **گوت‌هارا** برانداخته وسلطنت جدیدی تاسیس نمودندکه مرکزش شهر**پاویا** گردید. ازآن‌تاریخ ببعد شهر امپراطوری رم دستخوش استیصال وبی‌صاحبی گردید ،کاخهای رفیع مکرر مورد غارت وتاراج ومدارس طعمهٔ آتش گردیده بود.خانهٔ بزرگان واشراف ثروتمند منزل بیگانگان وحشی صفتی گردیده بود با موهای آشفته وتن‌وبدن متعفن، جاده‌های سنگفرش ویران شده بود . بندرهای قدیمی مخروبه‌هائی بیش نبود وبازارتجارت و داد وستد یکباره ازمیان رفته ، وچیزی نمانده بود تمدنیکه نتیجه خون دل و مجاهدات هزاران ساله مصریها وبابلیها ویونانیان ورومی‌ها بودیکسره ازمغرب‌زمین رخت بربندد . خوشبختانه درهمان حال درمشرق زمین بازیك هزارسالی قسطنطنیه پایتخت امپراطوری ماند ولی دیگرنمیتوان گفت که درآن دوره امپراطورروم شرقی سروکاری با اروپا داشت . سلطنتی شده بودکاملا شرقی وتمام منافعش درمشرق‌زمین بود وتوجهی باروپا نداشت وحتی رفته رفته اصل ونسب اروپائی خود را هم داشت فراموش میکرد . زبان یونانی بیش از بیش جانشین جانشین‌زبان لاتینی‌شده بودوغبار فراموشی برالفبای لاتینی می‌نشست، بطوریکه قوانین روم‌را باحروف یونانی‌مینویشتند واجرای آن قوانین بدست‌قضات‌یونانی‌افتاده‌بود. امپراطورروم شرقی باهمان استبدادی که اختصاص بسلاطین آسیائی داشت سلطنت میکرد ومانند پادشاهان خدامانند شهر تبت (۱) مصردرسه هزار سال پیش ازتاریخ مورد پرستش‌وستایش رعایای خودبود. آنوقت بودکه‌مبلغین مذهبی کلیسای‌بیزانس برای‌تبلیغ مذهب‌عیسویت بنای افشاندن بذر تمدن بیزانس را درسرزمین پهناورووحسی مسکوگذاشتند.

---

(۱) بعربی ثیبة (مترجم)

۲۷

ارتقاء کلیسا

در بیان آنکه رم چگونه مرکز عالم مسیحیت گردید.

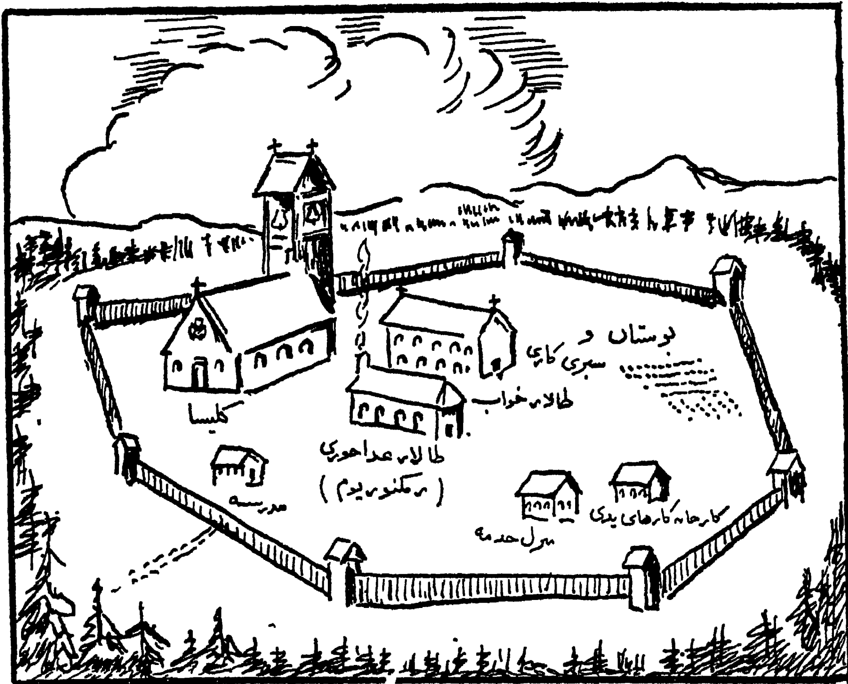
مردم باهوش رم درزمان سلطنتشان علاقه زیادی بخدایان نیاکان خودنداشتند واگر گاه گاهی بمسجد میرفتند نیزازراه عادت بود ووقتی در مواقع اعیاد مذهبی دسته راه میافتاد چندان ایمان واعتقاد محکمی نشان نمی‌دادند. ستایش خدایائی ازقبیل **یوپی‌تر** ، **لی‌نروا** و **نپتون** برای رومی درحکم تفریح ومشغولیتی بود که ازدوره های ساده لوحی عهد جمهوریت بیادگار باقی مانده بود. آدم بااطلاعی که باآثارو تألیفات حکمای رواقی واپیقوری وحکمای بزرك یونان آشنائی داشت محال بود که باین عملیات بچگانه و ابلهانه اعتنائی داشته باشد. دولت درخواست مینمود که تمام مردم روم چه رومی‌الاصل باشند وچه یونانی وبابلی ویهود باید بمجسمهٔ امپراطور که درهر معبدی بود احترام بگذارند، ولی این تشریفاتی بیش نبود. عموما تمام مردمی که ساکن خاك روم بودند حق داشتند هرخدائی راکه میخواهند بپرستند و ازاینرو درسراسرخاك روم هرنوع معبد و کنشتی دیده میشد وهردسته ازمردم در معبد خدائی ازخدایان مصری و افریقائی وآسیائی را بآزادی پرستش میکردند. هنگامیکه اولین پیروان مذهب مسیح وارد رم شدند وبرای نشر مذهب خودکه میگفتند مذهب برادری کلیه ابناء بشراست بنای تبلیغات راگذاشتند احدی درصدد جلوگیری برنیامد. در کوچه وقتی یك نفرازاین مبلغین نطق وموعظه‌میکردعابرین گوش‌میدادند ومیگذشتند شهررم همیشه وعاظ ومبلغین جهانگرد را بخوبی می‌پذیرفت وهرکس مجاز بود که‌در ترویج مذهب خود، هرقدر هم پیچیده وآسرار آمیز بود، هرچه میخواهد بگوید. اغلب این مبلغین سعی داشتند مردم را باوعده های چرب و نرم خود جلب نمایند و با آنها از زر و سیم ولذتهای بیکرانی که میگفتند اختصاص بمذهب آنها دارد سخن برانند. مردم فقیر متوجه شدند، آنهائیکه خود را پیروان مذهب مسیح میخواندند وبزرك و پیشوای خود را باسم « نجات دهند » یاد میکردند، حرفهائی میزدند که از سخنان دیگران متفاوت بود. چنان بنظرمیرسید که اعتنائی بپول وثروت نداشتند وبچشم حقارت بجاه و مقام می‌نگریستند. ازمحاسن فقردم میزدند وفروش ومسالمت

ومهربانی را می ستودند . اینها صفاتی نبود که موجبات عظمت روم را فراهم ساخته بود . وقتی این مبلغین برومیها که در آن تاریخ باوج عزت و عظمت رسیده بودند میگفتند که کامیابیهای این جهان‌مایه سعادت وعافیت نیست اسباب تعجب آنهامیگردید. ازطرف دیگر همین مبلغینی که از اسرار مسیحیت سخن میراندند در باب سرنوشت وعافیت کسانیکه گوش شنوا ندارند وحرف حق را نمیخواهند بشنوند قصه هائی چنان خوف‌انگیز حکایت میکردند که اشخاص با احتیاط نزد خود میگفتند چه عیبی دارد شرط احتیاط راکار بسته زیاد منکر این‌عقاید نباشیم . البته بزعم این اشخاص خدایان روم خدایانی بودند واقعی که دروجودشان جای شك و شبهه‌ای نبود ، ولی آیا قدرت وقوت آنها برای حمایت پرستندگانشان از شراین خدای تازه‌ای که از سرزمین دور افتاده آسیا بخاك اروپا آمده بودکافی خواهد بود . مردم روم کم کم دیگر بقدرت و نیروی کافی خدایان خود زیاد معتقد نبوده وگوش فرا میدادند ببینند این مبلغین مذهب جدید چه میگویند وکم کم بامردان و زنانی که پیرو مذهب جدید بودند و در راه ترویج آن مجاهدت مینمودند آشنائی پیدا کرده ودیدند میان آنها وروسای‌مذهبی روم تفاوت بسیاراست . اشخاصی بودند که باغلامان وحتی حیوانان بملاطفت رفتار میکردند ونه تنها درپی پول وثروت نبودند بلکه هرآنچه‌را نیزداشتند باشخاصی‌فقیر ترازخود میدادند . سرمشق آنها رفته‌رفته رومیها راخوش آمد واز اصول مذهبی‌خود بیزار شدند و بمسیحیان که در پستوهای منازل اشخاص ویا درصحرا اجتماعات داشتند ملحق شدند .

کم کم معبدها ازرونق افتاد وهرسال شماره مسیحیان افزون میگردید ومشایخ وپیران که آنها را بزبان یونانی « پرس بیت » میگفتند وکلمهٔ فرانسوی «پرتر» بمعنی کشیش ازآن لغت آمده مأمور حفظ منافع حقوق مردم معدودی بودندکه در این اجتماعات شرکت داشتند . رئیس دسته هائی که ازمسیحیان در ایالتهای مختلفه بودند بعنوان « اسقف » خوانده میشد و شخصی بود پطروس نام ، بدنبال بولس به رم آمده بود اولین اسقف مسیحیان گردید . کم کم جانشینان اوکه باسم پدر یا پاپ خوانده میشدند بعنوان «پاپ» مشهور گردیدند . کلیسای مسیحیت دردوره‌امپراطوری روم سازمان بسیاربا اقتداری گردید وروی سخنش همواره بابینوایان ومستمندان این دنیای ستمگر بود . پاره‌ای ازاصول این مذهب درکام‌عده‌ای ازمتمولین واشخاص دارا خوش‌آمد ، علی‌الخصوص که این‌قبیل اشخاص چون راه وصولشان بمقامات حکومتی مسدود بود امیدوار بودندکه شاید باکمك توطئهٔ وتحریك وبدستیاری پیروان ساده ومحجوب پیامبر ناصره بتوانند دست خودرا بجائی بندکنند . کاربجائی کشید که حکومت ظنین گردید ودرصدد مداخله برآمد . چنانکه مذکور گردید سلطنت روم درزمینه

مذهب معتقد به بیطرفی و بی‌اعتنائی بود هرکس مجاز بود راه نجات و رستگاری را هرطورمیل دارد بپیماید ، بشرط اینکه مذاهب مختلف مزاحم‌هم نباشند و قاعدهٔ معقول و منطقی «زندگی کنید و بگذارید دیگران نیززندگی کنند» رامراعات نمایند . ولی مسیحیان طرفدار مماشات وسازش بامذاهب دیگرنبودند و رسما مدعی بودندکه تنها خدای آنها حق‌ورب العالمین است وسایرخدایان باطلند . مردم بت‌پرست به پرخاش برخاستند ونظمیه درصدد برآمد که‌از اجتماعات مسیحیان‌جلوگیری نماید ولی‌مسیحیان جاهای دیگری دوهم‌جمع میشدند .

طولی نکشیدکه اشکالات تازه‌دیگری رخ‌نمود . مسیحیان نمیخواستند رعایت



دیر

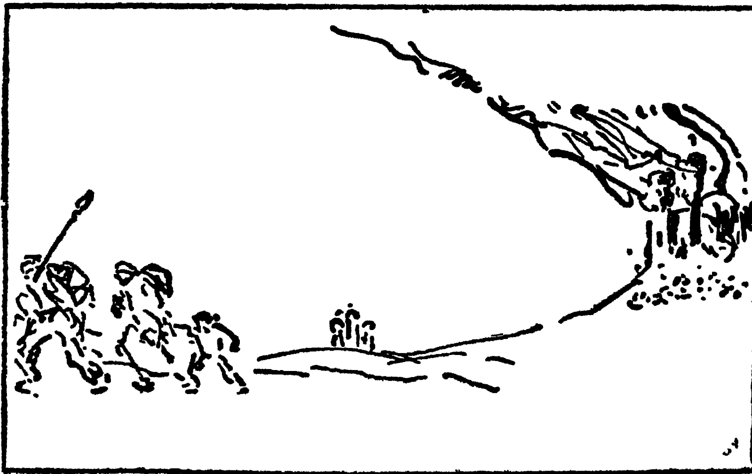
احترام وستایش رسمی رادرباره امپراطور ملحوظ دارند و زیربار سربازی و نظام وظیفه هم‌نمیرفتند . عدلیه درمقام اخطار وتخویف‌آنان برآمد وآنها را تهدید به تعقیب ومجازات نمود . مسیحیان درجواب گفتند که این‌دنیای فانی باین‌حرفها نمیارزد دالانی بیش‌برای ره‌یافتن به‌بهشت نیست وحاضرند درراه دین وعقیدهٔ خودبشهادت برسند . این‌نوع گفتار رومیها رابخشم‌آورد وتنی‌چندازمسیحیان رابرای عبرت‌دیگران اعدام نمودند ولی‌این عده بسیارقلیل‌وانگشت شماربود . راست‌است‌که در دورهٔ اول کلیسا رومیها بعضی‌از مسیحیان رامثله‌کردند ولی‌عموماً مرتکبین این‌قبیل فجایع‌مردم

بی‌سروپا بودندکه بمسیحیان بیچاره و بی‌زبان اعمال و جنایات باور نکردنی نسبت میدادند ومثلا میگفتند که این‌ها بچه‌ها راسر میبرند ومیخورند و یاآنکه موجبات سرایت طاعون رافراهم میسازند ویاآنکه بامپراطور درموقعی که درخطه بود خیانت کرده‌اند وازآنجائیکه مسیحیها درصدد تبرئهٔ ودفاع خود برنمیامدند کشتن آنها برای رومیهاحکم تماشا و «اپرت» بی‌خطروهرتفریحی راپیداکرده بود.

ازطرف دیگردر همان اوقات اقوام و طوایف وحشی مرتبا رم را مورد هجوم وحمله قرادمیدادند وهروقت قشون‌روم‌شکست میخورد مبلغین مسیحی خودرا بمحاجمین رسانده واین وحشیهای **توتون** رابمذهب جدید میخواندند . این مبلغین متهور و با جرئتی بودندکه ازمرك بیم وهراسی بخود راه نمیدادنـد وگناهکاران را از عذابهای دهشتناك میترسانیدند . این‌سخنان که ازدهان این‌گونه اشخاص متهوربیرون می آمد درافراد ساده‌لوح **توتون** نیم‌وحشی سخت موثرواقع میگردید علی‌الخصوص که‌اعتقاد زیادی بفهم ودانش مردم رم داشتند وبدیده احترام بدآنها می‌نگریستند ودر نظرآنها این‌مبلغین اشخاصی بودندازاهالی روم ولابد حرفی که میزدند بایدعین حقیقت وراستی باشد. بهمین‌ملاحظه رفته‌رفته مبلغین مسیحی‌درسرزمین وممالك اقوام **توتون‌وفرانك** دارای اقتدار وافری‌گردندند ومیتوان ادعا نمـودکه چندتن ازاین‌قبیل مبلغین بقدریك فوج سربازکارمیکرد : امپراطورها که ملتفت این‌نکته شده بودند فکرکردندکـه از وجود این مبلغین دراین ممالك دور دست استفاده نمایندولهذا بآنها نیزهمان حقوقی را اعطا نمودندکه ،ه‌بت پرستان وپیروان خدایان باستانی تعلق‌میگرفت . ایـن‌تغییر مهم‌درنیمه دوم قرن‌چهارم میلادی بعمل‌آمد . درآنزمـان **کنستانتین** حکومت میکـرد **کنستانتین**: که خدامیداند بچه‌مناسب به‌کونستانتین بزرك معروف شد ، امپراطوری بودسبع وخونخوار حقیقت اینکه‌آنزمان دوره خشونت بود وزندگانی برای‌آدمهای بی دست‌وپا که مانندبرگان‌ملایم‌وسربزیر بودندکارآسانی نبود . کونستانتین درزندگانی‌پر نشیب وفرازخود سرد وگرم روزگـاربسیارچشیده بود، روزی‌که بادشمنان خودمشغول جنك بودوچیزی نمانده بود مغلوب‌گردد باخوداندیشیدکه خوب است‌محض‌امتحان‌باین خدای‌آسیـائی‌جدیدی که اسمش ورد زبانها‌گردیده متوسل شوم ونذرکردکه اگر در جنك آینده غالب شودبدین مسیح درآید وچون غلبه‌یافت بقدرت خدای مسیحیان معتقد گردید ، بنذرخود وفانمود وبدین مسیح‌درآمد وغسل‌تعمید یـافت . از آن روز ببعـد کلیسای مسیحیت رسما ساخته شد ووضع مسیحیان وشالوده آئین مسیحیت درخاك‌روم سخت استوار گردید .

با اینهمه مسیحیان اقلیت‌کوچکی بیش نبودند ، منتهی نسبت بنفوس شهررم‌پنج یا شش درصد بیشتر بشمارنمیامدند وبرای اینکه اعتبار خود را ازدست ندهند مجبـور

بودندکه درامورمذهبی وایقان هیچ گونه سستی وضعفی را روا ندارند تا بتوانندبقوهٔ ایمان خدایان قدیمی را ازمیان بردارند . امپراطوریولیان که دوستدارحکمت وفلسفه یونانیان بودچندی درصدد حمایت ازخدایان روم برآمد ولی دراثناء جنك باایرانیان مجروح گردیده وفات یافت وجانشین او یوویان بیش ازپیش براحترام واعتبارمذهب وکلیسای مسیح افزود . معبد های قدیمی یکی پس ازدیگری بسته شد وهمینکه نوبت سلطنت به ژوستی نیان بانی کلیسای ایاصوفی در قسطنطنیه رسید مکتب فلسفه و حکمت آتن راکه افلاطون تأسیس نموده بود بست ویکباره دورهٔ تمدن قدیمی یونان ،



گوتها میآیند

که برطبق اصول آن هرآدمی حق داشت چنانکه میخواست فکر کند و مخیلهٔ خود را بکاربیندازد ، پایان یافت . تعلیمات اخلاقی مبهم ومعدودفلسفه یونان پس ازآنکه طوفان توحش وجهل شالوده هر نظم ونسقی را ازمیان برده بود دیگر ازعهدهٔ هدایت و رهبری کشتی تمدن برنمی آمد . اقتداری لازم آمده بودکه مثبت تروا ستوارتر وروشن تر باشد و این جامه‌ای بودکه برتن کلیسای مسیحیت دوخته بودند . درطی این دوره پرآشوب کلیساماننه کوه فولادینی قد علم کرد وازمیدان ایمان وایقان قدمی بعقب نرفت وسرسوزنی ازآنچه درنظراوحق وحقیقت بودمبری نجست . همین استقامت موجب قبول وتحسین جهانیان گردید چنانکه با وجود تحولات وانقلاباتی که موجبات انقراض سلطنت روم را فراهم ساخت کلیسا درعین نیرومندی وقدرت ، پایدارواستوارماند . ولی باید تصدیق نمودکه قضا وقدر نیزدرپیشرفت نهائی مذهب مسیح تا حدی دخیل بوده است. چون پس ازآنکه سلطنت نیم رومی ونیم گوتی تئودوریك درقرن پنجم میلادی منقرض

گردید ایطالیا رو بهمرفته ازهجوم واستیلای بیگانگان درامان ماند و از آنجائی که **لمباردها وساکسون‌ها** واسلاوها که جانشین گوت ها شده بودند اقوام ضعیف وعقب مانده ای بودند ، اسقفهای مسیحی درراه حفظ استقلال وامنیت شهر با مشکلات زیادی مواجه نگردیده وطولی نکشید که بقایای ازهم پاشیده امپراطوری روم درشبه جزیره ایطالیا اسقفهاویا «دوك» های شهررم را بعنوان رئیس وپادشاه جسمانی وروحانی خود پذیرفتند.

اینك زمینه برای ظهورشخصیت دانا وتوانائی حاضراست وچنین شخصی درسنهٔ ۵۹۰ میلادی باسم **گریگوار** قدم بمیدان‌نهاد . گریگوارازطبقات حاکمه روم قدیم در آن شهر، ونیزدرسابق حاکم آن شهر بودولی پس ازآن کشیش ورهبان گردیده بمقام اسقفی رسیده بود وهرچندشخصاً مایل بود که بعنوان مبلغ بانگلستان‌رفته وبت‌پرستان را بمذهب حقه مسیح بخواند خواهی نخواهی درکلیسای بزرك روم موسوم به کلیسای پطروس مقدس بسمت پاپ رم انتخاب شده بود . دوران اقتداروی چهارده سال‌بیشتر نبودولی روزی که درگذشت تمام عالم مسیحیت واروپای غربی پاپهای روم‌را بسمت رئیس کل دنیای مسیحیت شناخته بودند.

با اینهمه اختیارات پاپهای روم شامل ممالك مشرقزمین نبود وامپراطورهائیکه پایتختشان‌درقسطنطنیه بود برطبق‌رسوم وسنن‌قدیمی جانشینان **اوگوستوس وتیبرلوس** خودراکشیش‌های بزرك مذهب رسمی مملکت میخواندند.درسال۱۴۵۳ میلادی‌ترکها برامپراطوری روم شرقی دست‌یافتند وقسطنطنیه بدست آنهاافتادوامپراطوررا که موسوم به کونستانیتن **پالی اولوگوس** که آخرین امپراطورروم محسوب میگردید درروی پله‌های کلیسای ایاصوفی بقتل رساندند.

سالی چند پیش ازآن تاریخ **زوئه** دختر**طوماس** که برادر امپراطورمقتول بود بحباله نکاح **ایوان** سوم روسیه درآمده بود وازاینرو شاهزادگان مسکووارث سنن ورسوم قسطنطنیه گردیدند. عقاب دوسری که علامت قدیم بیزانس بود و زمانی را بخاطرمیاورد که امپراطوری روم بدو قسمت شرقی وغربی منقسم گردیده نقش و بیرق وعلامت روسیه جدید گردید . قیصر روس که تا آن زمان رئیس‌بزرگان‌وخوانین « **بویار** » های خود بود دارای اختیارات واقتدارامپراطورهای رومگردید وتمام رعایایش ازبالا گرفته تا پائین ازتمام طبقات حکم غلامان زرخرید اورا پیدا کردند . دربارش بتقلید دربار بیزانس که بطرزوشیوهٔ دربارپادشاهان مصر وآسیا ساخته و پرداخته شده بود درباراسکندر کبیررا بخاطرمیاورد . این میراثی که امپراطوری‌روم درموقع زوال بوراثی رسید که هرگزچنین خوابی ندیده بودند. شش‌قرن تمام‌درخاك

بهناوررروسیه زنده وپایدار بود وآخرین قیصر روسیه که حامل علامت صلیب با عقاب دوسر گردید **تزار نیکلا** است که درسال ۱۹۱۸ بقتل رسیدوقاتلین جسدش رادر گودال معدنی انداختند . پسرش ودخترش نیزدرهمان موقع با اوبقتل رسیدند. تمام حقوق و اختیاراتش یکباره ازمیان رفت و کلیسا بهمان حالتی بر گشت که قبل از سلطنت **کو نستانین** دررم قدیم داشت.



۲۸

حضرت محمد(ص)

دربیان آنکه احمد نام شتربان عرب پیغمبر و رسول‌الله صحرای عربستان گردید و پیروان او بنام الله تنها خدای بحق بتمام قطعات معلوم و معروف دنیا دست یافتند

بعد ازخرابی کارتاژ ومرك آنیبال دیگردرباب اقوام سامی سخنی نراندیم . در صورتیکه ذکرکارهای آنها موضوع عمدهٔ تاریخ دنیای قدیم است . بابلیها وآشوریها وفنیقی‌ها ویهودیها وآرامیها وکلدانیها که همه ازنژاد سامی بودند درمدت سی الی چهل قرن برآسیای غربی سلطنت راندند وعاقبت مغلوب ایرانیان‌ویونانیان گردیدند که هردوازاقوام هند واروپائی بودند . اولیها ازمشرق ودومی ها ازمغرب آمده‌بودند. صدسالی بعد ازاسکندرکبیر کارتارکه ازمستملکات قوم سامی فنیقی ها بود با رومیها که هند واروپائی بودند برسرسلطنت وتفوق دردریای مدیترانه جنگیدندوعاقبت‌چنان مغلوب ومنکوب شدندکه بکلی ازصفحه تاریخ محوگردیدند وهشتصدسال‌تمام رومیها بردنیا سلطنت راندند . درقرن هفتم میلادی قوم سامی دیگری درصحنهٔ تاریخ قدعلم کرد وبا قدرت وسلطنت مغربیها بنای مصاف ومبارزه را نهاد. این قوم‌سامی‌راعرب میخواندند واعراب مردم‌گله دار وچوپانهای آرامی بودندکه بدون هیچگونه رغبتی بنامجوئی وجهانگیری اززمانهای بسیارقدیم درصحراهای‌عربستان‌دررفت وآمدبودند.

درقرن هفتم میلادی که بدین اسلام مشرف شده و در تحت تأثیر کلمات معجزآسای آیات محمدبن عبدالله که گوئی وجودشان را یکباره مشتعل‌ساخته بود، بریشت‌اسبهای خود درمدتی کمترازیك قرن تا ناف اروپا راندند درحالیکه‌حتی درمقابل‌روستائیان وحشت زدهٔ فرانسوی کلمهٔ « لااله الاالله و محمد رسول الله » بزبان داشتند . تاریخ احمدبن‌عبدالله که‌اسم‌مادرش‌آمنه بودوخوداو نیز باسم‌محمدیعنی«ستوده»مشهور گردیده است ازشگفت انگیزترین فصول تاریخ نوع بشراست. حضرت محمد شتربانی بود که درخاك مکه بدنیاآمده بود . درحال‌جذبه وکشف وشهود. جبرئیل براونازل‌میگردید وازجانب الله سخنانی بصورت وحی درگوش جان اومیگفت‌که درکتابی بنام قرآن

گرد آمده است . پیامبرعرب درضمن مسافرتهای دور ودراز خود بسیاری ازنقـاط عربستان را سیاحت نمود با سوداگران یهود وتجار مسیحی آشنائی وروابط پیدا کرده وبمزیات ومحسنات پرستش خدای یگـانه پی برده بود . درآن عصرعربها بت پرست بودند ومانند پدران واجداد خود ازهزاران سال پیش قطعات عجیب وغریب سنك و بدنهٔ درختان را باسامی مختلف می‌پرستیدند. درمکه که شهرمقدس آنها بود بنـای چهار گوشی وجودداشت بنام کعبه پرازبت های گوناگون واسباب واشیاء عجیب کـه درکار پرستش بتها بکارمیبردند .

حضرت محمد موسی ملت عرب گردید وهمینکه با خدیجه ، که زن بیوهٔ ثروتمندی بود و شتران خود را بمناسبت لیاقت و امانتی که در این جوان عرب سراغ نموده بدوسپرده بود ، مزاوجت نمود فراغتی حاصل کرد و بعبادت وتفکرپرداخت . وحی بر اونازل گردید وبآشنایان ونزدیکان خود اعلام نمود که بامرپروردگارمأمور برسالت گردیده ورسولی است که ازدیربازمردم دوانتظاراوهستند . چنانکه شیوه جهال و بی خبران است ، اظهارات اورا با طعن وریشخند استقبال کردند وچون استقامت وپافشاری اورا دیدند اورا دشمن ملت وآئین خوانده کمر قتل وشهادت اورا بستند . چون حضرت ازقصد ونیت آنان با خبر گردید بهمراهی ابوبکر کـه از پیروان باعقیده‌وایمان‌او بود درسنه ۶۲۲ میلادی سال دوازدهم بعثت بمدینه هجرت نمود . همین‌سال مبدء تاریخ هجری گردید که هجرت رسول‌عرب را ازمکه بمدینه بیاد میاورد.



هجرت حضرت محمد بن عبدالله

درمدینه مردم با رغبت بیشتری بسخنان‌رسول عرب گوش میدادند وطولی نکشید که پیروان زیادی بنام مسلمان بدورپیغمبرجوان گرد آمدند. کسی را مسلمان میگویند که پیرو مذهـب اسلام باشد واسلام بمعنـی « تسلیم بمشیت الهی » است .

حضرت رسول تسلیم ورضا را بزرگترین صفت وبارزترین نشانهٔ ایمان و ایقان می‌شمارد . هفت سال تمام درمدینه مردم را براه راست هدایت فرمود وآنگاه بقصد ایقاظ وبیداری مردم مکه وبیاد عهدی که اورا مورد آنهمه اذیت و آزارواهانت‌قرار داده بودند با سپاهی عازم مکه گردید وبدون آنکه با اشکالات عمده‌ای مواجه گردد برمکه دست یافت وپس ازآنکه عده ای از منافقین ومخاصمین بقتل رسیدند ، اهالی

شهر بدین مبین اسلام مشرف گردیدند و بوحدانیت الله ورسالت حضرت محمد ایمان آوردند.

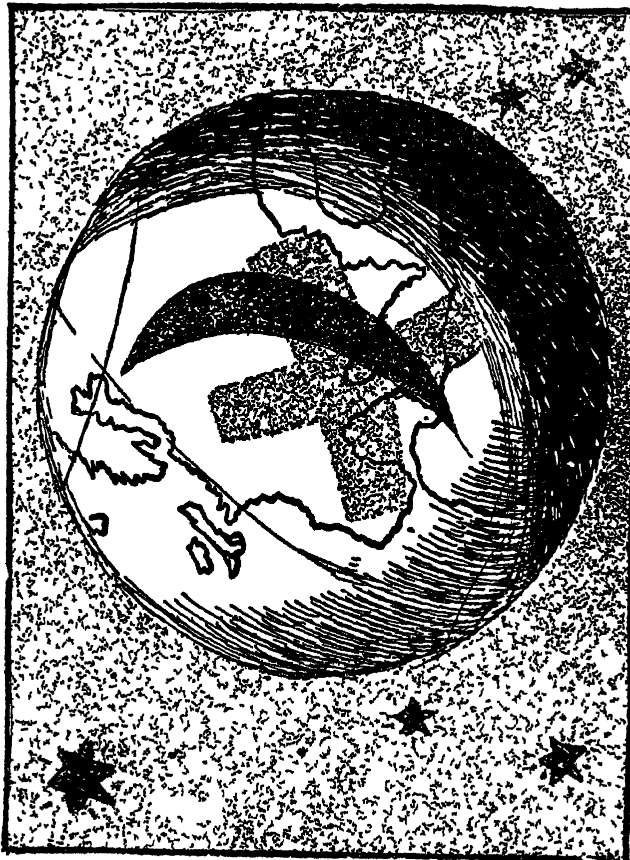
حضرت رسول از آن روز ببعد تا روزی که بعالم بقا شتافت بدوعلت درهر کاری که اراده نمود توفیق وکامیابی رفیق راهش گردید. اول بعلت سادگی آئین اسلام که مذهب سهله وسمحه است: مسلمان باید خدائی که رحمن ورحیم ورب‌العالمین است دوست بدارد ووالدین خود را محترم شمرده مطیع آنها باشد وبانزدیکان خود برسم درستی وامانت معامله نماید ونسبت بفقرا ومساکین وایتام‌ضعفا وبیماران، مهربان و خدمتگزارو با سخاوت وگذشت باشد. ازاسراف‌درخوردن وازاستعمال مشروبات‌مستی آوراحترازجوید. درواقع اسلام عبارت است ازهمین‌احکام وقواعد سهل وساده. این آئین مثل سایرمذاهب کشیش‌ندارد که خود را چوپان گله مؤمنین بخوانندوجیب‌وکیسه اورا خالی کرده شکم خود را آکنده سازند. کلیسای مسلمانان که مسجد میخوانند درواقع حیاط وطالاهای ساده وبزرگی است که درودیوارش از نقش ونگارعاری‌است وبا نیمکت وصندلی‌های زیاد وگونان زینت نیافته است.

مؤمنین درچنین مساجدی جمع میشوند ونمازمی گذاردنـد وسوره‌ای ازقـرآن می‌خواندند ودرباب تفسیر آن باهم صحبت‌وگفتگومی کردند. حتی‌مسلمان حقیقی احتیاجی بمسجد ومحراب هم نداشت وایمانش با خودش بود وپابند قواعد مشکـل و اصول و احکام سختی که ازطرف کلیسا، آزادی اورا محدود ساخته بود نبود وهر کجا ودرهر حالی بود می‌توانست پنج بار درشبانه روزروی خود را بطرف مکه‌معظمه بر گرداندو چندرکعت کوتاه نمازخود راکه فریضهٔ دینی اوست بجا آورد. ازاین گذشته دنیـا و مافیها را بخدا بازگذاشته وبا رضا وتوکل تسلیم مشیت الهی می گردیـد. هرگـاه مصیبتی میرسید با نظرقبول استقبال می کرد. شاید بگویند چنین مردمی با اینگونه عقاید وافکارازقافله ترقی عقب میمانند ودرکاراختراع ماشینهای برقی وخط آهن و کشتی بخار کمیتشان لنك خواهد بود. ولی باید تصدیق‌نمود که مذهب‌اسلام‌به‌پیروان ومؤمنین خود تسکین وآرامش میدادکه بس گرانبها بود. مردم مسلمان با وجدان وخیال، خود بصلح وآشتی زندگی‌میکردند وبنظریکانگی وصفا بدنیا مینگریستند واین خود ازبهترین انواع سعادت وعافیت بشمـارمیاید.

علت دوم رواج دین اسلام وفتوحات مسلمین درجنگهائی‌است که برضدمسیحیان میکردند. ایمان وعقیدهٔ سربازان وغازیان مسلمان بودکه درراه خدا میجنگیدند. پیغمبر اسلام‌فرموده بودهر کسی که درراه جهادبا کفار بخاك‌افتدیکراست ببهشت‌میرود و مجاهدین اسلام مردانه جان باختن درمیدان جنك را بزندگانی پررنج وتعب در این دنیای فانی ترجیح میدادند. بهمین جهت بود که مسلمانهادرجنگهای‌صلیبی برمسیحیان

غالب آمدند ، چون پیروان دین عیسی ازظلمات دنیای مجهول پس از مرگ ترسناك بودند وبلذات ونعمات این جهان گذران دلبستگی داشتند و بهمین ملاحظه است که امروز نیز سربارهای مسلمان با نهایت بی اعتنائی خودرا جلوی گلوله توپ و رگبارها می اندازند ونیز بهمین جهت است که مسلمانان دشمنانی هستند بس خطرناك وسرسخت .

حضرت رسول پس ازاستقرارمبانی اسلام پادشاه حقیقی وبلامعارض اغلب طوایف



نبرد صلیب با هلال

وعشایرعرب گردید وپیشرفتهای اسلام برای اشخاص بسیاری که درمواقع سختی، لیاقت ومردانگی خود را بمنصهٔ ظهوررسانده بودند بهترین سنگ محك بشمار آمد . سپس پیغمبراسلام باصلاحات اساسی مشغول گردید وپیروان خود راکه تا آن زمان قواعد و قوانین مدون ومرتبی نداشتند دارای قوانین واحکام مدون وصریح سیاری ساخت وتا

واپسین دم حیات حقیقت اسلام را به پیروان خود آموخته راه راست را بدانها مینمود وبرای حصول عافیت دراین جهان ومغفرت دردنیای عقبی آنها را ازتعلیمات بلندخود برخوردارمیساخت .

تاریخ رحلت پیغمبراسلام روز هفتم ماه ژوئن فرنگی سال ٦٣٢ میلادی مطابق با دوشنبهٔ ٢٨ صفر یا بقول بعضی ازمورخین دوازدهم ربیع‌الاول سال یازدهم هجرت می باشد.

خلیفه وجانشین پیغمبر ابوبکر گردید که پدرزن حضرت رسول وازجمله اصحاب عهد اول بود. پس ازآنکه دوسال بعد ابوبکروفات نمود عمربن‌الخطاب جانشین او اوگردید ودرمدتی کمترازده سال مصروایران وفنیقیه وشامات وفلسطین را فتح نمود شهردمشق را پایتخت اولین سلطنت اسلامی قرار داد .

پس ازعمرخلافت به حضرت علی بن ابی طالب رسید که شوهرحضرت فاطمه‌دختر پیغمبر بود ودرنتیجه اختلاف نظری که دربارهٔ بعضی مسائل اصولی بمیان آمد حضرت علی بشهادت رسید وپس ازوفات اوخلافت موروثی گردید وامرای بزرك که تاآن‌تاریخ باسم امیرالمؤمنین سران و پیشروان مذهب حکومت کرده بودند پادشاهان واقعی امپراطوری‌وسیع ومعظمی گردیدند. درساحل روددجله درجوارخرابهای‌نینوا باسم‌بغداد شهرجدیدی بناکردند وبه تنظیم قشون سواره پرداخته سپاهیان خود را برای‌ارشاد کفار بهرطرف روانه ساختند درسال ٧٠٠ میلاد یك‌نفرازسران سپاه مسلمانان موسوم به طارق از«دروازهٔ هرکول» که خاك افریقا را ازاروپاجدامیسازدگذشته ودرجنوب اسپانیاقدم بخاك اروپانهاد. بقطعه کوهی رسید که «جبل‌الطارق» معروف گردید که همان «جیبرالتار» امروزی است. یازده سال پس ازآن تاریخ طارق درمحلی موسوم به «خرس‌دولافرونترا»(١) با قشون پادشاه گوتهای غربی مصادف گردیده او را شکست داد وبا سپاه خود ازهمان راهی که چندین قرن پیش آنیبال طی کرده بود بجانب‌شمال‌روانه گردید وازمعابرو‌تنگه‌های جبال‌پیرنه گذشته‌لشگریان‌دوك‌داکی‌تن را نیزکه در نزدیکی شهر بردو درصدد جلوگیری او برآمده بود درهم شکست و راه خود را بطرف پاریس ادامه داد اما درسنه ٧٢٢ میلادی‌یعنی صدسال پس‌ازرحلت پیغمبراسلام سنه ١١٤ هجری قشون اسلام درمحلی که بین دوشهر فرانسوی تور و پواتی‌یه واقع است شکست خورد ومجبوربعقب نشینی گردید . درآن روزتاریخی سرکردهٔ قشون فرانسویان شارل مارتل یعنی «شارل چکش» جلوی استیلای قشون اسلام را یکباره گرفت واروپا را نجات داد وهمینکه مسلمانان ازخاك فرانسه رانده

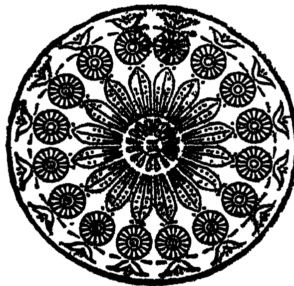
---

(١) Xérès de la Frontera

شدند یکباره باسپانیا (اندلس) بـرگشتند . سرکرده آنان عبدالرحمن نام ، مؤسس سلطنتی شدکه پایتختش شهرقرطبه (کردو)مرکزمهم علوم وصنایع دراروپای جنوبی گردید .

دوره سلطنت مسلمانان دراسپانیا که به حکومت امویان اندلس مشهوراست ودر نزد فرنگیها ، بملاحظه اینکه مردم آن ازایالات **مورتیانی** ازمراکش بدانجاآمده بودند ، بسلطنت «موریسك» معروف گردید، هفت قرن بود . تنها پس ازآنکه شهر **گرونادا** (قرناطه) که آخرین سنگرمسلمانها درخاك اسپانیا بشمارمیآمددرسنه ۱۳۹۲ میلادی بدست مسیحیان افتاد .

کریستف کلمب ازطرف پادشاه اسپانیا رخصت یافت که مسافرت دریائی خودرا که منجر بکشف دنیای جدید امریکا گردید، آغاز نماید . ولی مسلمانان دنبالهٔ فتوحات خود را ازدست ندادند ودرآسیا وافریقا فیروزیهای زیادی نصیبشان گردید. بطوریکه امروز پیروان آئین رسول عرب ازلحاظ تعداد نفوس تقریباً با پیروان مسیح برابری می نمایند .



شارلمانی (کارل بزرگ)

دربیان اینکه شارلمانی پادشاه قوم فرانك(۱) درخاك فرانسه امپراطور خوانده شد و درصدد برآمد که سلطنت دنیائی را که آرزوی دیرینه اروپائیان بود جامهٔ تحقق بپوشاند

جنك **پواتی یه** دست مسلمانان را ازخاك اروپا کوتاه ساخت ولی دشمن حقیقی اروپائیان همانا بی‌نظمی و اغتشاشی بود که قدرت روم را ازمیان برد وسرتاسر اروپا را فراگرفت. باید تصدیق نمود که اقوامی درنواحی شمالی اروپا بتازگی بمدنیت مسیح درآمده بودند نسبت به پاپ روم بااحترام زیادی رفتارمیکردند باوجود این همین پاپ روم هم اگرنظری بدانسوی جبال آلپ میانداخت دسته‌هائی ازاین اقوام نیم وحشی را میدید که مستعد وپادررکاب نشسته‌اند که ازجبال آلپ عبور کرده و برم هجوم بیاورند. از اینرو پاپ درپی یارویاوری بود که درموقع ضرورت با بازوی توانا وشمشیربران بکمك او برخاسته مدافع وحامی عالم قدس مسیحیت گردد.

پاپهای روم که علاوه برمقام مقدس اشخاص دوراندیش ومردکاروعمل هم بودند. با قویترین اقوام ژرمانی که پس ازرانده شدن ازرم قسمت شمال غربی اروپا را در تحت تصرف خود درآورده بودند، ابواب گفتگو را بازنمودند. این قوم را فرانك میخواندند. یکی ازاولین پادشاهان آنها موسوم به **مرووه** درسال ٤٥١ میلادی در جنگی که معروف بجنك «میدانهای **کاتالونی**» گردید باروميها جنگیده بود وجانشینان او که بنام پادشاهان **مرووانژی** خوانده میشدند هروقت فرصتی بدستشان میافتاد قطعه‌ای ازخاك روم‌را، ولواینکه چند وجبی بیش نبود، ملحق بخاك خودمیساختند تا عاقبت که درسنه ٤٨٦ روزی رسید که یکنفرازپادشاهان آنها موسم به **کلوویس** (کلمه‌ایست درزبان فرانسوی قدیمی ولفظ لوئی ازآن‌آمده است) قدرت وقوت خود را برای استیلای روم کافی دیده ولشکر بدان سرزمین کشید ولی جانشینانش پادشاهان

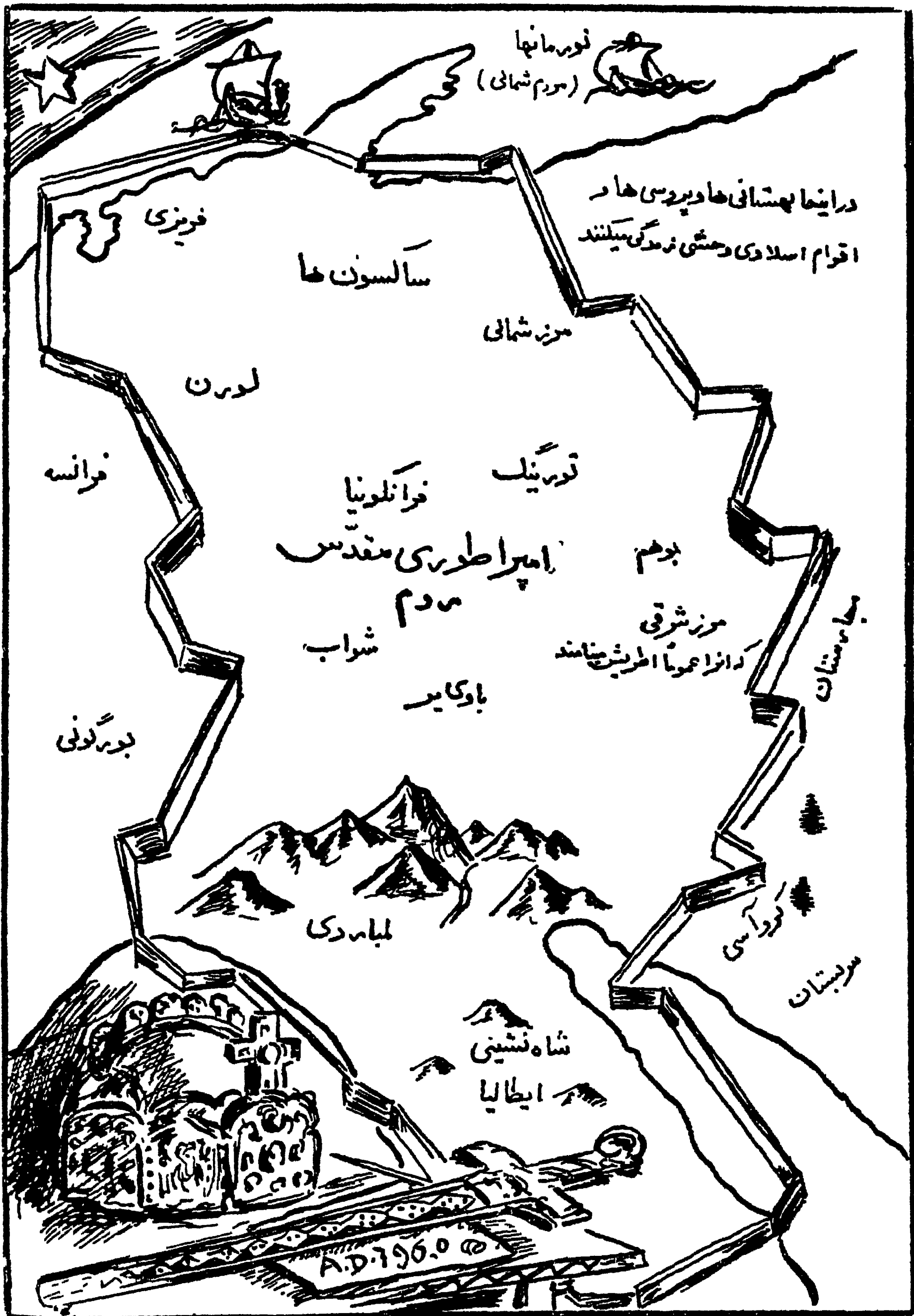
---

(۱) اسم **مملکت** فرانسه ازهمین قوم‌آمده‌است (مترجم)

سست اراده و بی‌لیاقتی بودند که مأمور سلطنت را بدست صدراعظم خود که بزبان لاتینی «**مایور دوموس**» یعنی آقای بزرك بارگیس کاخ سلطنی خوانده میشد می‌سپردند. **پیان لوبریف** نام پسر شارل مارتل مشهور که پس از پدرش بهمین عنوان «**مایور دوموس**» جانشین او گردید خودرا درمضیقه وسختی دید. پادشاه مردمقدس ومؤمنی بودکه باموره سیاست وحکومت نمی‌پرداخت ولهذا **پیان لوبریف** به پاپ روم مراجعه نموده ازواستدعای نصیحت وراهنمائی نمود. پاپ که مرد مدبر ومآل‌اندیشی بود در جواب او گفت که درهر مملکتی «قدرت واختیار تعلق بآن کسی داردکه ازعهدهٔ استفاده ازآن برآید». پیان بمصداق العاقل یکفیه الاشاره مقصود پاپ را دریافت وبه **شیلپریك** که آخرین پادشاه **مرووانژی** بود تلقین نمود که بصومعه داخل شده راهب گردد، سپس باموافقت تمام رؤسای اقوام وعشایر دیگر ژرمانی نژاد، پادشاه گردید. اما، باین‌هم راضی نشده آرزوهای بلندتری درسرداشت وحاضر نبود تنها بریاست یکدسته مردمان بی‌تربیت ونیم وحشی قانع باشد وبدین‌منظور با تشریفات پیچیده‌ای که خود ترتیب‌داد مبلغ بزرك مسحیت درقسمت شمال غربی اروپا موسوم به **بونیفاس** اورا بعنوان سلطنت تقدیس وتبرك نمود وبنا «بموهبت الهی» اورا پادشاه خواند واین عبارت که درآن روزداخل تشریفات تاجگذاری گردید قریب هزاروپانصد سال پس‌ازآن درحکم صیغهٔ رسمی پادشاهی باقی‌وپایدار ماند.

پیان درازای این مساعدت ومعاضدتی که از کلیسا دیدقدرشناس آن دستگاه‌شد ودوبار برای حمایت ازپاپ برضد دشمنانش بروم قشون کشید وشهر **روانا** وچندین‌شهر دیگررا که بدست قوم **لونگوبارد** افتاده بود پس گرفت وبه‌پاپ مسترد داشت. پاپ نیزاین‌شهرها را ضمیمهٔ قلمروحکومت‌خودساخت ودرتحت اقتدار واختیار کلیسامملکت مستقلی بوجودآمدکه تا اواخرقرن نوزدهم میلادی ادامه یافت. پس‌ازمرك **پیان** روابط بین رم وشهرهای اکس‌لاشاپل یانیمویك یااینگل‌هایم (پادشاهان فرانك پایتخت‌رسمی تابتی‌نداشتند وباوزراء واعیان تمام اجزای خلوت ودربارازشهری بشهری میرفتند.) بیش ازپیش دوستانه وصمیمی گردید وعاقبت پاپ وپادشاه عهدنامه‌ای منعقد داشتندکه تأثیرات عمیق‌ومهمی‌درسرنوشت‌وتاریخ اروپا پیدا نمود.

شارل که عموماً **کارلوس ماکنوس** یعنی‌شارل کبیر یاشارلمانی‌خوانده میشود درسنه ۷۶۸ میلادی جانشین **پیان** گردید. وی‌مملکت ساکسون‌ها را درژرمانی‌شرقی بتصرف درآورده درنقاط مختلفه خاك اروپای شمالی‌شهرها وصومعه‌های متعددبنانمود وبدرخواست دشمنان عبدالرحمن که دراسپانی بسلطنت مسلمانان‌ادامه میداد بقصدجنك با مغربیان باسپانی قشون کشید ولی‌درگردنه‌های‌جبال پیرنه ازجانب‌قوم **باسك** مورد حمله وهجوم‌واقع گردید وبسرعت مجبور بمراجعت گردید. درهمین موردبود که **رولاند**



امپراطوری مقدس رومی ملت ژرمانی

مشهور که یکی از سرکردگان و کلانتران شارلمانی بود وفاداری خود را بشایسته‌ترین وجهی بمنصهٔ ظهور رسانید و فهماند که وقتی یکنفر رئیس وسرکردهٔ فرانك قول و وعده‌ای به‌شاه خود میدهد چگونه بدان وفا مینماید . چنانکه شرح آن در حماسه ملی فرانسویها ضبط است وی جان خود و همراهانش را مردانه درراه پادشاه وحفظ او ولشکریانش که درحال‌عقب‌نشینی بودند فداساخت.

درجریان ده سال اخیرقرن هفتم میلادی شارلمان مجبورشدکه تمام هم خود را منحصراً برتق وفتق امور اروپای جنوبی‌مصروف بدارد. پاپ روم موسوم به‌لئون سوم از طرف یکدسته ازراهزنان رومی مورد حمله قرارگرفته بود و اورا باتن مجروح‌در کوچه انداخته بودند . تنی چند ازمردان پاکدل جراحات اورا مرهم‌گذاشته بودند و لئون باکمك آنهاخودرا باردوی شارلمانی رسانده درپناه اوقرارگرفتندوازوطلب‌یاری نموده بود. قشونی‌مرکب ازسپاهیان قوم **فرانك** جلوبلواواغتشاش راگرفته ازنوامنیت را برقرارساختند ولئون‌سوم را درقصر **لاتران** که ازدورهٔ **کونستانیتن** مقرپاپهای‌روم بود مستقرداشتند ، این وقایع درماه دسامبرسنه ۷۹۹ میلادی‌رخ داد.

سال بعد در روز میلاد مسیح شارلمانی دررم در کلیسای قدیمی حضرت پطروس مشغول عبادت ونمازجماعت بود پس ازعبادت همینکه ازجا برخاست پاپ بدست خود تاجی برسراونهاد واورا باسم امپراطوررومیها خواند عنوان «اوگوست» باوداد واین عنوانی بودکه ازچندین‌قرن بدینطرف‌دیگر بکسی‌داده‌نشده‌بود .

ازینرو باز یك باردیگراروپای‌شمالی‌جزوامپراطوری روم گردید ، ولی این‌دفعه امپراطوریکنفرازبزرگان‌قوم ژرمن بودکه سواد خواندن بسیارمختصری داشت وهرگز نوشتن نیاموخته‌بود . اما برعکس‌درفنون جنك استاد بود ومدتی‌امنیت‌را چنان‌برقرار ساخت‌که امپراطورروم شرقی که با اورقابت داشت کتباً قبول وموافقت خودرا بعنوان « برادرعزیز» باواطلاع داد . اماافسوس که این‌پیرمرد بزرگوارکه ازهرحیث‌شایستهٔ تمجیدوتعظیم بود درسال ۸۱٤ میلادی درگذشت وازهمان روزبعد پسران ونوادگانش برسرمیراث اوبجان هم افتادند وهرکسی‌چشم بسهم‌عمدهٔ این ارث شاهانه دوخته بود. املاك‌واراضی **کارولن‌ژی**درسنه۸٤۳ بموجب عهدنامهٔ**وردن**وعهدنامه‌**هرس‌سورموز** درسنه ۸۷۰ تقسیم‌گردید . برطبق این عهدنامهٔ اخیرسلطنت فرانك‌ها بدوقسمت‌تقسیم گردید وقسمت غربی به **شارل** گستاخ تعلق‌گرفت . این قسمت متضمن ایالت قدیمی‌روم بودکه‌گل‌خوانده میشد وزبانش‌کاملا صیغهٔ لاتینی‌گرفته بود . فرانك‌ها ایـن لهجه‌را آموخته بدان تکلم مینمودند وبهمین جهت است‌که امروزمملکت فرانسه بزبانی سخن میراندکه‌اصلالاتینی‌است وازالسنهٔ لاتینی‌بشمارمیآید.

قسمت شرقی‌یعنی‌سرزمینی که رومیهاآنرا ژرمانی خوانده بودند ، بنوادهٔ دیگر



گذرگاه کوهستان

شارلمانی رسید . این ایالتهای نیم وحشی هرگزجزء امپراطوری قدیمی‌روم نگردیده نگردیده‌بود . گرچه **اوگوست** درصدد تسخیر این ایالات برآمده بود ولی لشکریانش درجنگل « **نوی‌تو بورك** » شکست‌خورده ازمیان رفته بودند و تمدن روم هرگزدر میان این هاتحین نیم وحشی نتوانست نفوذ ورسوخی حاصل نماید . درزمان‌این‌مردم ، که لهجهٔ عامیانه ژرمنی بود ، ملترا « تیوت » میگفتند وبهمین‌مناسبت مبلغین مسیحی آن زبان را زبان **تیوتیسك** نامیدندکه بمرور زبان « توتیسك» گردید ورفته رفته این کلمه نیزاندك‌تغییر شکل‌یافته«**دوتیش**» شدکه «دوتیشلاند»اسم کنونی مملکت آلمانها ازآن‌آمده است.

اینك به‌بینیم تاج امپراطوری دارای چه سرنوشتی گردید . این تاج ازتارك جانشینان شارلمانی غلطان غلطان بخاك ایتالیا رسید ودستخوش رقابت وتوطئه در میان يك‌سلسله سرجنبانان‌خردوبی‌اهمیت گردید وبمصداق هرکسی‌پنج‌روزه‌نوبت‌اوست، چه بسا بدون‌رخصت وتبرك پاپهای روم‌ازدستی بدستی وازتارکی بتارك دیگرمیگذشت. پاپ روم‌که ازنوهدف تهدید وآزاردشمنان گردیده بودبرخلاف معمول که‌ازقوم مقتدر فرانك طلب‌یاری میکرد ، این مرتبه ایلچیان خود را ازطریق جبال‌آلب بنزد **اوتو** فرستادکه‌ازشاهزادگان‌قوم‌ساکسون‌بودوبعنوان‌بزرگترین‌شاهزادهٔ اقوام‌ژرمانی‌معروف شده‌بود. اوتوکه مانندرعایای‌خود، ایطالیارا برای‌آسمان‌آبی‌وشوروزنشاط مردمش‌خیلی دوست میداشت ، بیدرنك بیاری‌پاپ روم روان گردید. پاپ روم **لئون** هشتم بپاداش این‌خدمت باوعنوان امپراطووی‌اعطانمود وازآن تاریخ‌ببعد نیمهٔ غربی‌خاك امپراطوری قدیم شارلمانی عنوان امپراطووی مقدس رومی‌ملت ژرمانی بخودگرفت .

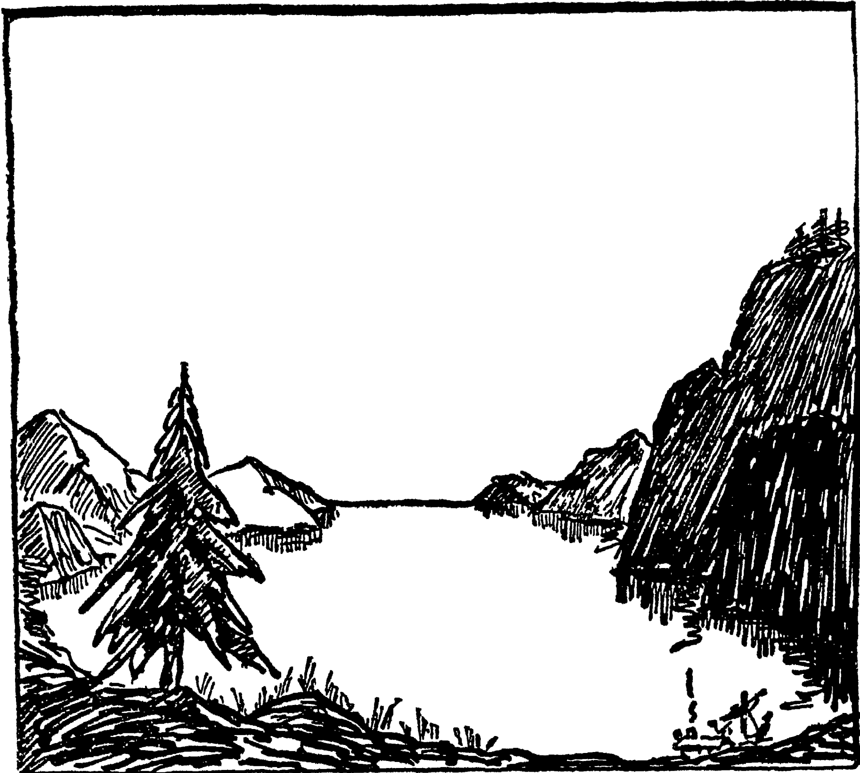
این مخلوق عجیب سیاسی بهرنحو بود حیات خودرا تا سال ۱۸۰۱ ادامه داد ، تا اینکه دراین سال‌بدست سربازخشنی‌نابودگردید. این‌سربازخشن که امپراطوری قدیمی ژرمانی رادرهم‌شکست، محاسب‌زاده‌ای‌بودازاهالی‌جزیرهٔ **کورس** که درخدمت‌جمهوری فرانسه لیاقت وبرازندگی زیادی ازخود نشان داده بود . سرانجام درپرتوشجاعت و تهورافواجی که پاسبان‌حقیقی‌او بودند، شهرت عالمگیرپیداکرد وحکمران‌سرتاسرقارهٔ اروپاگردید . ولی باین‌نیزقانع نشده وپاپ‌روم را ازمقرخود بخاك فرانسه‌آورد ودر حالیکه پاپ درمقابل اوسرپا ایستاده بود ، بشخصه تاج امپراطوری را برسرنهاد و خودرا وارث‌تخت وتاج شالمانی اعلام‌کرد . باز یکبار دیگراین‌حقیقت بزرك مصداق پیدانمودکه تاریخ بزندگانی شباهت دارد : وقایع حوادث دنیا هرچه بیشتردستخوش انقلاب وتحول‌باشند بیشتر بوقایع وحوادث گذشته شباهت‌پیدا میکنند .

۳۰

نورمانها (مردم شمالی)

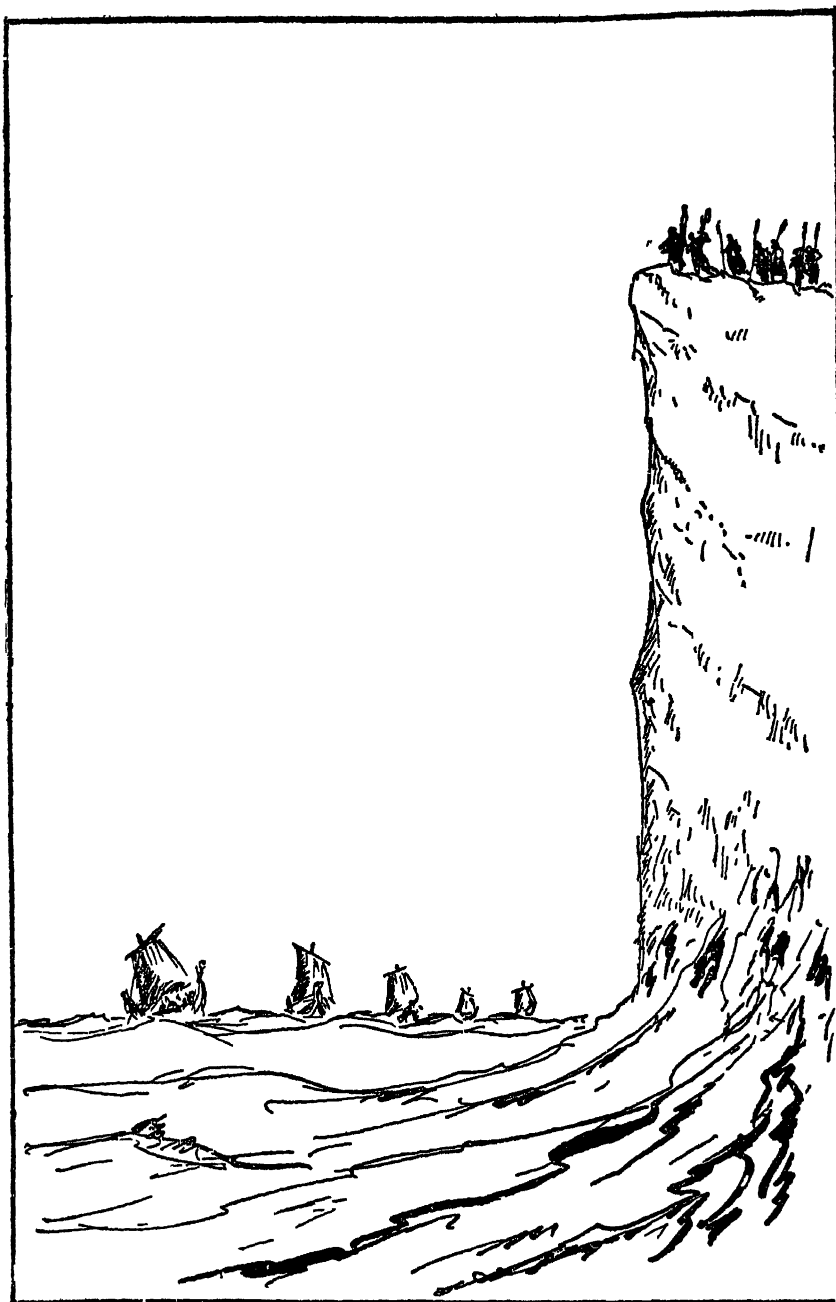
دربیان آنکه بچه علت مردم قرن دهم میلادی از خداوند مسئلت میکردند که آنهارا از شر و خشم قوم نورمان مصون بدارد

درقرن سوم وچهارم میلادی ایلات وعشایرژرمانی که ساکـن سرزمین اروپای



وطن نورمان ها (مردم شمالی)

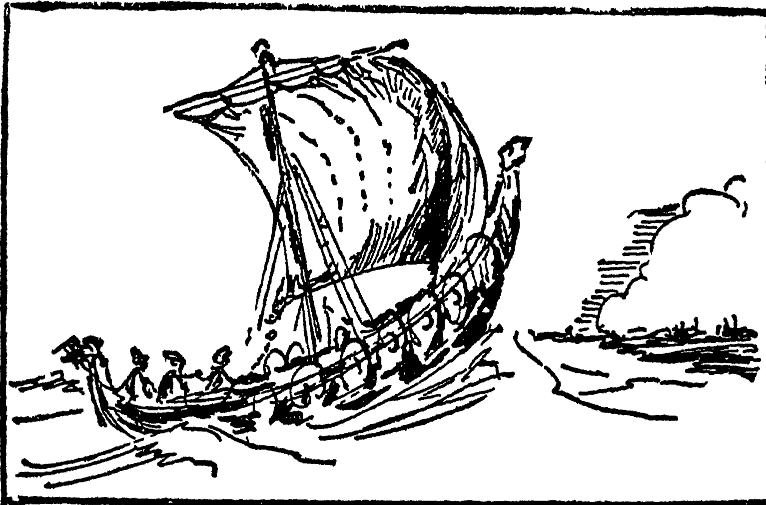
مرکزی بودند بقصد غارت و تاراج شهرها و استقرار درسرزمین ایتالیـا ازسرحدات



نورمان ها (مردم شمالی) میآیند

امپراطوری روم گذشته واردخاك روم شده بودند .

درقرن هشتم درسرزمین خود این اقوام ژرمانی ازطرف برادرزاده‌های خودشان که موسوم به نورمان‌ها بودندودردانمارك وسوئد ونروژزندگانی میکردند، موردتاخت وتازوچپاول وتعادل قرارگرفت . هنوز اطلاع صحیحی دردست نیست که بچه علت این دزدان بحری راهزنی درخشکی را بدزدی دردریا ترجیح دادند، ولی قدرمسلم اینست، بمجرد اینکه مزهٔ راهزنی درخشکی را چشیدند احدی دیگر ازعهـده جلوگیری آنها برنیامد . بناگهانی ازکشتیهای خود پیاده شده برسردهات آرام و بیصدائی که درمصب رودخانه‌های بزرك واقع وتعلق بمردم فرانك یا اهالی‌فریزی داشت تاخته مردان را

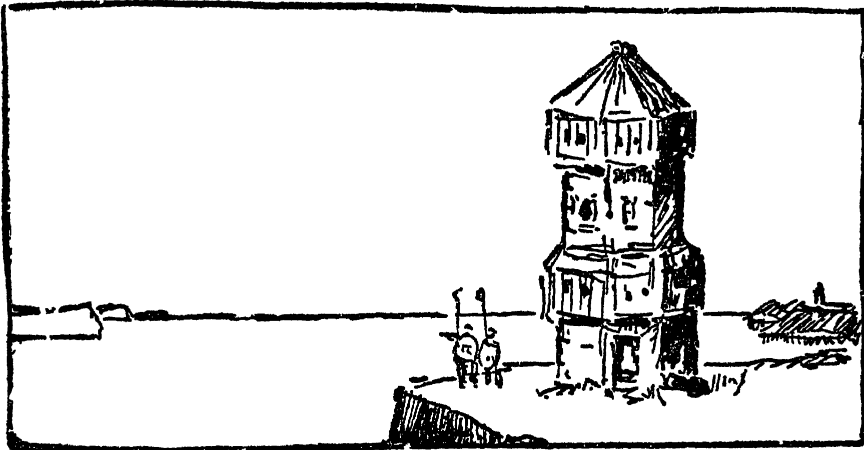


نورمان ها بجانب روسیه روانند

میکشتند وزنان‌را باخود میبردند وازنوبر کشتیهای سریع خودنشسته ناپدید میشدند . سربازان پادشاه یا امپراطور وقتی فرا میرسیدند که غارتگران خانه‌ها راآتش زده و فرارکرده بودند وجزخرابی‌ودودخاکسترچیزدیگری ازآنها بجا نمانده بود .

پس از مرك شارلمانی واغتشاشاتـی که پس‌ازاوروی داد، قوم‌نورمان تاخت و تازهای بسیـاری دراطراف نموده‌کارهای عمده‌ای انجام دادند . باکشتیهای خود بتمام ممالك هجوم آوردند وملوانان آنهـا یکرشته حکومتهای مستقل درتمام طول سواحل خاك هلند و فرانسه وانگلستان ورومانی تأسیس نمودند وحتی وارد خاك ایطالیا نیز گردیدند . مردم با هوش وفراستی بودندکه بزودی بزبانهای رعایای خـود آشنـا شدند ورفتارخشن ووحشیانهٔ‌اجداد خود **ویکنیك‌هارا** فراموش کردند وکلمهٔویکنیك بمعنی «پادشاه دریا» است . اینها مردمی بودندبا خصوصیات‌شگفت‌انگیزولی بی‌تربیت وفوق‌العاده بیرحم وشقاوت پیشه .

دراولین سال‌های قرن دهم میلادی یکنفر ازقوم ویکنیگها موسوم به **رولون** مگرر خاك فرانسه را مورد هجوم خود قرارداده بود وپادشاه فرانسه که ازعهدهٔ روبروشدن با او برنمیآمد درصدد برآمد که با او به مدارا رفتار نموده کنار بیاید و بدین نیت **نوستری** را پیشنهاد نمود . یکی از ایالات خود را بنام **نوستری** بدو واگذار نماید بهشرط آنکه **رولون** با یالتهای دیگرفرانسه تخطی وتجاوز ننماید. **رولون** قبول کرد وعنوان دوك **نورماندی** یافت . شرارهٔ هوی وهوس فتوحات وجهانگیری درنهاد او و پسرانش زبانه میکشید وهروقت چشمشان بدانسوی ترعه **مانش** ، بسنگهای سفید ساحلی ومزارع سبزوخرم انگلستان میافتاد ، آرزوی فتح و استیلای آن سرزمین را



نورمان ها درتماشای « کانال »

مینمودند . انگلستان شوربخت ایام بدی را میگذرانید . پس ازآنکه دویست سال از جملهٔ مستملکات روم بود بدست اقوام **انگل وساکسون** افتاده بودکه اقوامی بودند ژرمانی ازسرزمین **شیلزویك** . آنگاه قسمت بزرگی ازآن خاك بدست دانمارکی‌ها افتاده بود ودرآنجا سلطنتی باسم **کانوت** تأسیس نموده بودند ، تا اینکه دراوایل قرن یازدهم **ساکسونها** آنها را ازخاك انگلستان رانده ازخودشان پادشاهی باسم ادوارد که اورا «معترف» میخواندند ، برتخت سلطنت نشاندند . **ادوارد** فرزند نداشت و معلوم نبود بتواند مدت مدیدی سلطنت نماید . پیش آمدهای زمانه راه را برای انجام آروزهای نورماندها باز نمود . باین معنی که ادوارد درسال ۱۰۶۶ میلادی وفات یافت ودوك نورماندی موسوم به **گی یوم** ازدریای مانش عبورنمود ودر جنك **هاستینك** جانشین ادوارد راکه موسوم به **هارولد** بود وپس از**ادوارد** تاج سلطنت برسر نهاده خود را پادشاه انگلستان میخواند بقتل رسانید . درفصل پیش مذکور گردید که چگونه

گروئن لاند

اینجا وطن اصلی
نورمان هاست

۸۵۰ م

۹۸۰ م

۸۱۰ م

ایسلاند

جزایر شتلاند

۱۰۰۰ م

اینجا ساحل امریکاست و
در اوایل قرن یازدهم میلادی اولین
بار چشم اروپائیان بدان افتاد

ایرلند

دریای شمال

لندن

انگلستان

نورماندی

رن

دریای مشرق

نورمان ها

دنیای نورمانها «مردم شمالی»

درسال ۸۰۰ میلادی سرکَردهای ازسرکردههای ژرمانی عنوان امپراطوری روم‌یافته بود درسال۱۰٦٦ بیزمُوادهٔ یکسفردزددریائی ازاقوام شمالی بتخت سلطنت‌انکلستان جلوس نمود.

راستی کـه حقـایق تاریخی چه سا بغایت دلنشین است وانسان را ازخوانـدن افسانه های جن وپری مستغنی میدارد.



ملوک الطوایفی (فئودالیته)

دربیان آنکه چطوراروپای مرکزی که ازسه طرف مورد هجوم وحمله بود بصورت اردوی مجهز ومسلحی درآمد، واگردارای سپاهیان مزد بگیر نبود واداره امورش بدست اداره کنندگانی که چرخی ازچرخهای حکومت ملوك الطوایفی گردیدند اداره نمیشد؛ ازمیان رفته بود.

وقایعی که دراین فصل بیان میشود درسال ۱۰۰۰ میلادی اتفاق افتاده است،در هنگامیکه اغلب ملل ازفرط بیچارگی واستیصال وقتی شنیدندکه دنیاداردبآخرمیرسد شکرپرودگاررا بجا آوردند دسته دسته بەدیرها وبصومعەها هجوم آوردندکه وقتی مرگشان فرا میرسد درحال دعاومناجات باشند.

درموقعیکه تاریخ آن بدرستی معلوم نیست اقوام ژرمانی مساکن وجایگاههای قدیمی خود را در آسیا رها ساخته وبطرف مغرب واروپا روان شده بودند وچون نفوسشان زیاد بود وقوی بودند، وارد خاك روم شده ونیمی‌ازآنراکه درسمت مغرب واقع بود زیروزبر ساخته بودند. ونیمهٔ دیگرکه در خارج مسیرمهاجرتهای بزرك و دورازمعبر کوچ بود، باقی‌مانده درحال ضعف وناتوانی‌هنوزبرطبق رسوم وسنن‌قدیمی روم زندگی میکرد. طی سالهای اغتشاش وگسیختگی امورکه پس از قرون ششم و وهفتم میلادی رخ داد وبراستی میتوان‌آن عهد را دورهٔ سیاهی وعهدتیره وتارتاریخ خواند، اقوام ژرمانی بمذهب مسیح درآمده بودند واسقف رم درنزد آنها درحکم سلطان روحانی عالم بود. درقرن‌نهم نبوغ‌ودرایت وعقل‌اداری شارلمانی‌امپراطوری روم را از نواحیاء نموده وبزرگترین قسمت اروپای شرقی را درتحت لوای واحد در آورده بود. این امپراطوری درقرن دهم بدوقسمت مهم منقسم گردید باین معنی که قسمت غربی سلطنت جداگانه را تشکیل دادکه مملکت‌کنونی فرانسه باشد، وقسمت دیگر موسوم گردید به « امپراطوری مقدس رومی ملت ژرمانی » و

دارای حکومت های متعددی گردید که مدعی بودند جانشینان مستقیم قیصرو واگوست می باشند.

بدبختانه قدرت و اختیارات پادشاهان فرانسه از خندقی که بدور کاخ شاهانه و دارالحکومهٔ آنها کنده شده بود تجاوز نمیکرد و امپراطوری مقدس رومی درحقیقت دستخوش رعایای مقتدر آنها گردیده بود که هر کدام از آنها بخودکامی و برحسب هوی وهوس ویا جاه‌طلبی ونامجوئی حکومت میکردند. آنچه مزید بر بدبختی مردم شده بود حمله وهجومی بود که این قسمت ازاروپای غربی که شکل مثلثی‌را بخاطرمیاورد، همواره تهدید میکرد. مسلمانها مترصد فرصت مناسب نشسته بودند ودائماً سرحدات جنوب را تهدید میکردند، درحالیکه سواحل غربی هدف حملات نورمانها بود و سرحدات شرقی که بجز سلسله کوتاه جبال کارپات سنگرو حصاردیگری نداشت. بروی دسته های مهاجم هون ومجارستانی واسلاووتاتار باز بود. دورهٔ صلح وامان رومی خواب وخیالی بیش نبود و دیگر کسی امیدی ببازگشت آن نداشت. اکنون‌دوره‌ای رسیده بود که هر کس یا باید مدام درجنك وستیز باشد ویا مستعدکشته شدن وتلف گردیدن، روشن است که هرملتی جنگیدن را برتلف شدن ترجیح میداد. با اینوصف اروپا بصورت قشون مسلحی درآمد که درپی سران وسرگردکان دانا وتوانائی باشد. امپراطوروپادشاهان دوربودند ودست کسی بآسانی بآنها نمیرسید ومردمی که‌درمناطق نظامی سرحدات سکنی داشتند (وباید دانست که درسنه ۱۰۰۰ میلادی قسمت بزرگی ازخاك اروپا درحکم مناطق نظامی بود) مجبوربودند شخصاً عهده‌دارحفظ وحراست خودبوده ومتکی بقوهٔ بازوی خودشان باشند و بطیب‌خاطر بنماینده‌ای که برای‌حکومت ازطرف پادشاه منصوب میگردید اطاعت کنند، بشرط آنکه خود را مسئول‌حراست و ومدافعهٔ آنها بدانند وازعهده انجام این وظیفه برآیند.

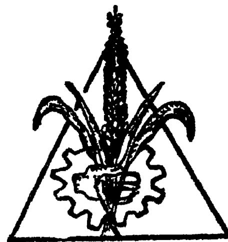
رفته رفته اروپای مرکزی دارای حکومتهای کوچك زیادی گردید که هر کدام ازآنها بصورت واحد نظامی مستقلی بود که دررأس هریك یکنفر«بارون»و«دوك» و«کونت» ویك اسقف قرارداشت. این اشخاص نقید سوگند بایستی بپادشاهی که خاك مملکتشان را بپاداش خدمات شایسته ودرمقابل خراج معینی بعنوان‌تیول‌یا«فؤد» بانها واگذارنموده بود بیعت نموده باوفا باشند. (باید دانست که کلمهٔ «فئودال» از همین کلمه لاتینی «فؤد» آمده است وازاینقرارمیتوان آنرا به تیولدار و خراجگذار ترجمه نمود.) درآن دوره وسایل نقلیه بسیارناقص، وبدینجهت مسافرت مشکل‌وطولانی بود و بهمین ملاحظه مامورین امپراطوری وشاهی دارای اختیارات وسیعی بودند ودر دایرهٔ صلاحیت خودکارهائی را انجام میدادند که درواقع تنها حق پادشاه بود. نباید تصورنمود که مردم قرن یازدهم هجرت ازاین طرزحکومت ناراضی وبیزاربودند، بلکه

برخلاف ازآنجائیکه طرزحکومت «فئودال» عملی ولازم بود موجبات رضایت‌رعایارا تا حدکافی فراهم میساخت.

ارباب ، عموماً دربنائی باسم قصردربالای‌کوه یا تپه‌ای‌که ازسنك ساخته شده بود ودورآنرا خندق عمیقی گرفته بود منزل داشت ، ولی‌مدام با رعایا ومملوکین‌خود که درموقع خطردرپشت استحکامات و برج وباروی شهرپناهگاهی‌داشتنددرتماس‌بود. بهمین ملاحظه ، رعایا همیشه می‌کوشیدندکه حتی‌المقدوردرنزدیکی قصرارباب منزل داشته باشند . همین باعث شدکه بسیاری ازشهرهای اروپا دراطراف قصرهای‌اربابی ساخته شود . دردوره های قرون وسطی ارباب تنها یکنفرسردارو‌سرکردهٔ سپاهی رسمی نبودبلکه ، درعین‌حال سمتهای دیگری نیزداشت . چنانکه‌کارهای عرفی‌واداری وریاست نظمیه واموروقضائی هم دردایرهٔ صلاحیت او داخل بود وراهزنان را بدار می‌آویخت ودوره‌گردهائی‌که تنها تجاروسوداگران قرن یازدهم بودند درحمایت او بودند، ومانند ارباب واشراف مصردرچهارهزارسال قبل ازآن تاریخ بایستی مواظب سدها باشندکه مبادا خراب وویران بشوند وسیل در اراضی مزروع ومسکون باعث خرابی وزیان مردم‌گردد . شعرا ونقالهای دوره‌گردکه ازجائی به جای دیگرمیرفتند وداستان دلیران باستانی وجنگهای عهد مهاجرتهای بزرك را نقل میکردند همیشه در قصرهای اربابی بخوبی پذیرائی میشدند . باضافه ،کلیساها و صومعه ها نیزدرتحت حمایت ارباب وخوانین بودند وهرچند خود ارباب عموماً سوادخواندن‌ونوشتن نداشت وسواد را شایستهٔ بزرگان ونجباء واشراف زادگان میدانست ، ولی چندتن‌کشیش‌با سواد درخدمت خود داشت‌که بمحاسباتش رسیدگی‌مینمودندعروسیهاوموالیدومتوفیات راثبت میکردند.

درقرن پانزدهم‌میلادی قدرت پادشاهان افزون‌گردیدوخودرا از برگزیدگان خدادانسته اجرای وظایفی راکه بعهده داشتند شخصاً انجام میدادند . ازاین‌روارباب و خوانین فئودال رفته رفته استقلال وخود مختاری را ازدست دادند وحکم مالکین‌بزرك وزمین‌دارانی درآمدندکه دیگر وجودشان ضرورتی نداشت وحتی‌کم‌کم خطرناك و زیانبخش بقلم رفتند . ولی باید دانست‌که بدون «فئودالیته» درآن دورهٔ تیره وتار قرون وسطی اروپا بکلی ازمیان رفته بود . بدیهی است‌که بسیاری ازاین خوانین «فئودال» آدمهای خوبی نبودند همانطورکه امروزهم درمیان ما عدهٔ اشخاص بدو ناباب بسیاراست. ولی باید تصدیق نمودکه رویهمرفته «بارون» های با استخوان قرن دوازدهم سیزدهم اشخاصی بودند با عرضه ، با پشت‌کارکه از عهده ادارهٔ امور برمیامدند ودرراه پیشرفت وترقی خدمات عمده وگرانبهائی انجام دادند . راست‌است

که درآن عهدمشعل‌دانش وهنروصنایع که درزمان مصریها ویونانیان دنیا رابنورخود روشن‌ساخته بود فروزشی نداشت ، ولی‌شکی نیست که‌اگراین‌ارباب وخوانین‌ورفقای شفیق ومصاحبان آنها کشیشها ورهبانان نبودند تمدن یکباره خمودی‌یافته نژادانسانی مجبورشده بود دوباره راه ترقی را ازنو ازهمان نخستین مرحله آدمهای غارنشین‌عهد حجرآغازنماید.



۳۲

دوران «شوالیه» گری یا عهد دلیری و جوانمردی و فتوّت

در بیان احوال شوالیه‌ها یا اهل شجاعت و فترت

طبیعی بود که سپاهیان و نظامیان قرون وسطی که درمقابل حقوق و پاداش معین و مرتبی انجام وظیفه مینمودند و باصطلاح فرنگیها « پروفسیونل» بودند یعنی شغلشان سربازی وجنك بود ، به نیت حفظ منافع وحقوق خود وهمدستی ومعاضدت مشترك در صدد تشکیلاتی برآیند که این مقصد ومنظور را تأمین نماید . تأسیس وایجاد طریقهٔ «شوالری» را باید معلول همین علل ومقدمات دانست . اطلاعات ومعلومات ما دربارهٔ اصل وریشه«شوالری» بسیار ناقص و نارساست ، ولی همینقدر می‌دانیم که رواج وتکامل «شوالری» آنچه را مورد نیازبود بدنیا بخشید ، یعنی مردم دارای اصول اخلاقی معین و دستورهای مشخصی برای رفتار و کرداری گردیدند که برای مطبوع ساختن زیست وزندگانی وملایم ساختن عادات ورسوم خشونت آمیزی که پانصد سال تمام دردوره تیره وتارقرون وسطی مردم بدان متخلق بودند نهایت ضرورت را پیدا کرده بود. تربیت ومتمدن ساختن این مردم پرخشونتی که قسمت عمدهٔ زندگانی خود را درخونریزی وجنك وزدوخورد با اقوام مختلف ازقبیل مسلمان‌ها وهون‌ها و نورمان‌ها گذرانده بودند، کارآسانی نبود . چه بسا اتفاق میافتاد که قول ووعدهٔ خود وفا نمیکردند و نقض سوگند مینمودند و با آنکه صبحگاهان بقید قسم متعهد شده بودند که شرایط آدمیت و ترحم وانصاف عمل نمایند شامگاهان همان روزتمام اسرای خود را درگوشه زندان بقتل میرسانیدند . اما ازآنجائیکه «الامورمرهونة باوقاتها» وترقی وتمدن میوه ایست که خیلی باهستگی رشد میکند ومدام احتیاج به آب وهواومواظبت مستمردارد، عاقبت روزی رسید که ناباب ترین پهلوانان خود را مجبوردید که یا بقواعد واصول انتظامات طریقه اطاعت نماید ویا بمؤاخذات سخت وسیاست وعقوبتی که جزای خیانت و نقض عهد بود تن دهد .

گرچه این اصول وقواعد برحسب نواحی مختلف خاك اروپا متفاوت بود ولی اساس آن درهمه جا وفای بعهد وانجام وظیفه وخدمتگزاری بود. دردورهٔ قرون وسطی خدمتگزاری درنظرمردم نشانهٔ علوطبع ونجابت بود . هیچکس ازخادم بودن خجالت

نداشت بشرط آنکه ازعهدهٔ خدمت چنانکه شاید و باید برآید ودرانجام کارسستی وغفلت روا ندارد. صداقت وراستی واخلاصمندی نیزدردوره‌ای که علاقمندی بوظیفه، اساس زندگانی بودومهمترین خصلت جنگاوران وسلحشوران بشمارمیآمد. یك «شوالیه» جوان بایستی اول سوگند یاد نماید که نسبت بخدا وپادشاه خود با وفا وصادق باشد، سپس تعهد مینمود که نسبت بکسانی که ازاوضعیف تروفقیرترند سخی و بزرگوار باشد ومحبوب وخاضع بوده هرگزدرمقام خود نمائی برنیاید وسوای مسلمانان، که وظیفه‌اش کشتن فوری آنان بود، یارودوستدارتمام بیچارگان باشد. این تعهدات که در واقع عبارت ازاحکام وصایای دهگانه مذهب مسیح است، چون بزبان ساده ای بیان میگردید که فهم وقبول آن ازطرف مردم قرون وسطی آسان بود، برای رفتاروکردار واخلاق و عادات شالوده قواعد واصول مخصوصی گردید. شوالیه ها کوشش مینمودند رفتارو کرداراشخاصی راکه بشجاعت ومردانگی مشهور شده بودند، مانند شجاعانی که به‌پهلوانان«میزگردآرتور» معروفند وقهرمانان‌دربار شارلمانی که داستان‌های آن‌ها را ازبان نقالان وشعرای دوره گرد شنیده بودند، سرمشق خود قراربدهند. آرزو داشتند میدانی برای ابرازشجاعت وجوانمردی پیدا کنند تا ثابت دارند که درشجاعت با «لانسلو» ودروفا داری با «رولاند» برابرند. حرکات وسکناتشان مقرون بوقارو مردانگی بود ودرنظرمردم محترم بودند وهرچند که لباس‌وسرووضعشان تعریفی نداشت وکیسه‌شان خالی بود، ازطرزسخن‌ورفتاروکردارشان برمی آمد که‌شوالیه حقیقی‌هستند. خلاصه آنکه طریقهٔ شوالیه گری حکم مدرسه‌ای را پیدا نمود که بمردم اصول نشست و برخاست وآدمیت راکه بمنزلهٔ روغنی است که چرخهای ماشین اجتماعی‌را بحرکت میاورد، میآموخت.

شوالیه گری معنی ادب ومتانت را پیدا نمود وصاحبان قصرهای اعیانی وفئودال ها سرمشق سایرمردم درطرز لباس پوشیدن وغذا خوردن گردیدند وبآنها یاد دادند که چگونه باید خانمی را برقص دعوت کرد ومختصرآنکه صدها وهزاران جزئیات دیگری که زندگانی را دلپسند ومطبوع میسازد بآنها آموختند.

ولی شوالیه گری نیزمانند تمام سازمان‌ها ومؤسسات دیگربشری که وقتی علت ظهوروتکوین ووجودشان ازمیان میرود پایدارنمی‌مانند، همینکه دروجودش‌ضرورتی باقی نماند ازمیان رفت.

پس ازجنگهای صلیبی تجارت وسوداگری توسعه‌فراوانی یافت. شهرها بسرعت وبطورمحسوسی بزرك میشدند. مردم دارا میشدند و برای فرزندانشان معلم ومربی خوب استخدام میکردند وهمدوش شوالیه ها میگردیدند. اختراع‌باروت موجب گردید که اهمیت وتفوق شوالیه ها که کلاه خود برسرمیگذاشتند و زره ولباسهای آهنی

میپوشیدند ازمیان برود وچون سربازان مزدور شده بودند، یعنی شغلشان سربازی بود درمقابل جیره خدمت میکردند ، جنك بصورت معمولی درآمد واثری از آن مردانگیهای دلپذیر که اختصاص برزم ومصافهای قدیمی داشت باقی نماند .

وجود شوالیه دیگرفایده وضرورتی نداشت وازآنجائیکه برای نیات ارجمند و ایدالهای بلندی که شوالیه ها درزمان سابق داشتند عملا معنی ومفهومی باقی نمانده بود ورفته رفته وجود شوالیه‌ها مضحك و بی معنی بنظرمیآمد . گفته‌اند که دون کیشوت آخرین شوالیه ای بود که ازخود اسمی باقی گذاشت . پس ازمرگش برای پرداخت قروضی که باقی گذاشته بود مجبورشدند شمشیری راکه هرگزازاوجدا نشده بود وزره وسلاحش را بفروشند . اما بهرتقدیر این شمشیرمردانگی وشهامت ازمیان نرفت و همچنان دست بدست گشت وقهرمانان هرنسل آنرا بکاربردند. همین شمشیربود که ژرژ واشنگتن رادرلحظات بحرانی نبرد دره فورج یاری داد . وژنرال گوردون را توانا ساخت تا درمحاصرهٔ خرطوم تا دم مرك از سپاهیان خود جدا نشود.

شخصاً تصورمیکنم که همین شمشیرما را درجنك بزرك جهانی پیروزساخت.

۳۲

مخالفت پاپ با امپراطور

دربیان اینکه درقرون وسطی مردم بایستی مطیع وخراجگذاردو سلطنت باشند یکی سلطنت روحانی و دیگری سلطنت و حکومت امپراطوری وهمین خودموجب تضادهای شدید ومدام ما بین پاپهای روم وامپراطوران مقدس رومی گردید.

امروزدرك طرزفکروعقاید قدیمیها برای ما کارآسانی نیست وحتی چنان مینماید که پدربزرگمان که هرروزاورا می بینیم دردنیائی زندگانی می کندکه ازدنیای‌ما کاملا متفاوت است. بنابراین، بدیهی است که دست یافتن بکنه افکار ونظریات مردمیکه بیست وپنج قرن قبل ازما میزیسته‌اند بغایت مشکل‌است.

مردم قرون‌وسطی‌زندگانی‌ساده ویکنواختی‌داشتند وحتی‌اشخاصیکه‌اختیاراتشان بدست خودشان بود وهرجا میخواستند میتوانستند بروندکمتراتفاق میافتادکه‌ازحدود وثغور خود بیرون‌بروند. هنوزکتاب چاپی وجود نداشت ونسخه‌های خطی نادربود و آنها نیزبامواظبت بسیاردرصومعه‌ها و دیرها محفوظ بود. درگوشه وکناریکدسته ازکشیشها وراهبانهای با هوش وبا فراست خواندن ونوشتن واندکی چهارعمل اصلی حساب را باطفال می‌آموختند. علم وتاریخ وجغرافیا درزیرخرابهای یونان وروم مدفون بود.

معلومات مردم دربارهٔ روزگارگذشته وزمانهای قدیم ازآنچه در داستانها و افسانه‌ها بگوش رسیده بود تجاوزنمیکرد. این قبیل معلومات‌نیزکه سینه بسینه‌ازپدران بفرزندان میرسد هرچند عموماً درجزئیات پاره ای ازمطالب مقرون بحقیقت‌نیست، اما رویهمرفته کلیات وقایع مهم تاریخ را با صحت وامانت شگفت آمیزی ضبط ومحفوظ میدارد. پس ازآنکه دوهزارسال ازمرك اسکندرمقدونی‌میگذرد هنوز مادران هندی وقتی میخواهند بچه های حرف ناشنوای خودرا بترسانند میگویند « میخواهی بگویم

اسکندر بیاید ترا ببرد» واین همان اسکندر کبیراست که درسال ۳۳۰ قبل ازمیلاد در هندوستان بود واسمش هنوز وردزبانهاست.

مردم قرون وسطی هرگزچشمشان بکتاب ونوشته ای درباب تاریخ روم نیفتاده بود وچه بسا مطالبی که امروز کودکان ما پس ازطی دورهٔ مدرسهٔ ابتدائی میدانند بر آنها مجهول بود. اما درآن زمان هنوزامپراطوری روم که درنظر ما دنیای گذشته و محوشده ایست، برای مردم آن دوره زنده وجاندار بود وپاپ روم که رئیس ومقتدای روحانی آنها بود برای آنها مظهر قدرت کاملهٔ روم بود وهنگامیکه **شارلمانی** وپس ازاو **اوتوی** بزرك امپراطوری جهانی را احیا کردند وامپراطوری مقدس روم را بنا نهادند شکر خداوند را بجا آورده شادمانیها نمودند.

اما وجود ومرکزسلطنت واقتدار، که هردو ازعهد روم باقی مانده ویادگار دوره‌های گذشته بود مردم مسیحی مذهب قرون وسطی رادچارمشگلات بسیاری میساخت. اصول سیاست وحکومت درآن زمان هرچند خیلی ساده بود ولی استحکام بسیارداشت. امپراطور رئیس کل حکومت ومسئول رفاه وسعادت مادی رعایای خودبود، درحالیکه پاپ روم رئیس روحانی آنها بشمارمیآمد ونجات ومغفرت ارواح را دردست داشت این ترتیب که درظاهر سهل وساده بنظرمیآید درحقیقت مشگلاتی ایجاد نموده بود که حل آن کار آسانی نبود. امپراطورمدام میخواست درکارهای کلیساومذهب مداخله نماید وپاپ نیزدر مقابل امپراطور درصدد پرخاش و اعتراض برآمده راه حکومت کردن را جلوی او میگذاشت ومیرساند که درتمشیت امورمردم بمسامحه ومماطله رفتارمیکنند وخلاصه آنکه بمتانت وادب پشت پا زده درمذاکرات وگفتگوهای خود راهی را می پیمودند که عقلا بایستی بجنك وزد وخورد منجر گردد .

باید دید مردم دراین میانه فکرونظرشان ازچه قرار بودوچه نقشی بازی می کردند. محتاج بتذکر نیست که یکنفر مسیحی با اعتقاد وظیفه دارد که مطیع و فرمانبردار پاپ وامپراطورهردو باشد ومعلوم است که اگرپاپ وامپراطورباهم دشمنی پیدامیکردند تکلیف مردم شاق میگردید ونمیدانستند بساز کدام طرف برقصند.

حل این مشگل کارآسانی نبود . چنانچه امپراطورمرد توانا وثروتمندی بود که وسایل لازم ایجاد وتدارك قشون کافی را داشت بالشگرخودازجبال آلپ عبور کرده بطرف رم روانه میگردید واگرضرورت اقتضا میکرد قصرپاپ را محاصره می کرد وخلیفة الله را مجبورمیساخت که یا باوامر ودستوراورفتار نماید ویامنتظرعواقب وخیم لجاجت خود باشد .

چیزی که هست عموماً زورپاپ بیشترازامپراطوربود ومیتوانست باسلاح تکفیر با امپراطوریا پادشاه بمعارضه بپردازد. ونه تنها آنها را بلکه تمام رعایای آنها را

تکفیر نماید . درنتیجه وتکفیر تمام کلیسا ها درسرتاسرخاك آن امپراطور یاآن پادشاه بسته میشد وهیچ طفل نوزادی غسل تعمید نمی‌یافت ومحتضرین بایستی دعای مغفرت و بخشایش‌حلالی نشنیده ازدنیا بروند. خلاصه آنکه درحقیقت نیمی اززندگانی‌مردم متوقف میماند . ازآن گذشته مردم دیگرعملا حق داشتند خود را درمقابل امپراطـورازانجام وظیفهٔ وفاداری معاف بدانند وحتی ازلحاظ مذهب موظف بودند که ازاطاعت بپادشاه ویا بامپراطورتکفیرشده سرپیچی نمایند . مسلم است که دراینصورت چه بسا پای‌دار درمیان‌بود وارباب‌شان که دست نشاندهٔ امپراطور بودآنهارا بسزای خود میرسانید.از اینقرارمردم بیچاره درمیان چاه وچاله گرفتاربودند وتکلیف خودرا نمیدانستند واین احوال مخصوصاً وقتی به منتهی درجهٔ وخامت رسید که درنیمهٔ دوم قرن یـازدهم کـه امپراطورهانری چهارم وپاپ گریگوارهفتم بنای مخاصمت را با هم نهادنـد و تن بتن داخل مبارزه ونبرد شدند که‌دارای دودوره گردیـد ونتیجه دیـگـری از آن حاصل‌نگردید بجزاینکه پنجـاه سال تمام مردم اروپا را ازنعمت صلح وآرامی محروم داشت .

دراواسط همان قرن یعنی قرن یازدهم جنب وجوش زیـادی بـرای اصلاحات شروع گردید . تا آنوقت انتخاب پاپ ها خیلی غیر مرتب بود وعلت اصلی هماناسعی وکوششی بود که امپراطورها مبذول میداشتند که کسی را بکرسی خلافت بنشانند کـه دست نشانده آنها باشد وبدین منظوردرموقع انتخاب شخصاً به رم میآمدند وبااعمال نفوذ واقتدارزیادی که داشتند درپیشرفت مقصود ازآنچه از دستشان ساخته بود مضایقه نمی کردند.

درسال ۱۰۵۹ میلادی این ترتیب تغییریافت . پاپ مـوسوم بـه نیکلای دوم دستخطی صادرنمود که برطبق آن کشیشهای درجهٔ اول وکشیشهای درجهٔدوم کلیساهای روم واطراف (بوبی شماسه) باید باسم «مجمع کاردینال‌ها» مجمعی تشکیل بدهند که تنها دارای حق واختیار انحصاری انتخاب پاپ جدید خواهد بود . پس ازآن در سال۱۳۰۷ «مجمع کاردینال‌ها» کشیشی رابسمت پاپی انتخاب‌نمود. کشیشی بودموسوم به هیلدبراند وپسردهقانی بود ازاهالی توسکان وپس ازپـاپ شدن بنام‌گریگوار هفتم خوانده شد . مردی بود بغایت بـا عرضه وبا پشت‌کاروبا«انرژی» وایمانی کـه بوظایف ارجمند واختیارات مقدس پاپها داشت ، بسختی واستواری سنك خـارا بود . عقیده داشت که پاپ نه تنها رئیس مطلق کلیسای مسحیت است بلکه در مـوردکلیهٔ امور ومسائل‌عرفی نیزباید مرجع نهائی باشد وپاپی که بشاهزادگان بی نـام ونشان ژرمنی مقام امپراطوری بخشیده حق داردکه بصرافت طبع آنها را مخلـوع سازد و قوانینی راکه «دوك»ها وپادشاه ویاامپراطوروضع مینماید مردود وغیرمشروع اعلام

نماید وهر کس ازراه جسارت و گستاخی در باب اوامروفرمانهای پاپ چون وچرانماید مستحق عقوبت فوری و بیدریغ خواهد بود.

گریگوارازخود ، نوابی بتمام دربارهای اروپا گسیل‌داشت‌تا فرمانهای اوراکه که بتازگی صادرنموده بود باطلاع سلاطین وملوك رساند واجـرای آن را بـدانها توصیه نمایند**گیوم** فاتح وعدهٔ اطاعت وفرمانبرداری داد ولی **هانری‌چهارم** که‌از سن شش سالگی با رعایای خود درجنك ومبارزه بود از اطاعت باحکام پاپ سرپیچی نمود ومجلسی ازاسقفهای ژرمنی تشکیل دادکه **گریگوارهفتم** را بجنایتهـای غریب وعجیب متهم ساخته وبدین نیزراضی نشده بوسیله مجمع « **ورمس** » اورا ازمقـام پاپی مخلوع ساخت. پاپ نیزدرازاء این رفتارهانری چهارم راتکفیر نمودوشاهزادگان ژرمنی را دعوت نمودکه ازاطاعت امپراطوری‌که لیافت واستحقاق‌سلطنت نداردتمرد بجویند٠شاهزادگان نیزکه دل خوشی از**هانری چهارم** نداشتند دعوت اورا بطیب خاطرپذیرفته استدعا نمودندکه برای اینکه درامرانتخاب امپراطورجدید یـار وکمك آنها باشد قدم رنجه فرموده به **اوگسبورك** بیاید.


هانری‌چهارم‌درکانوسا

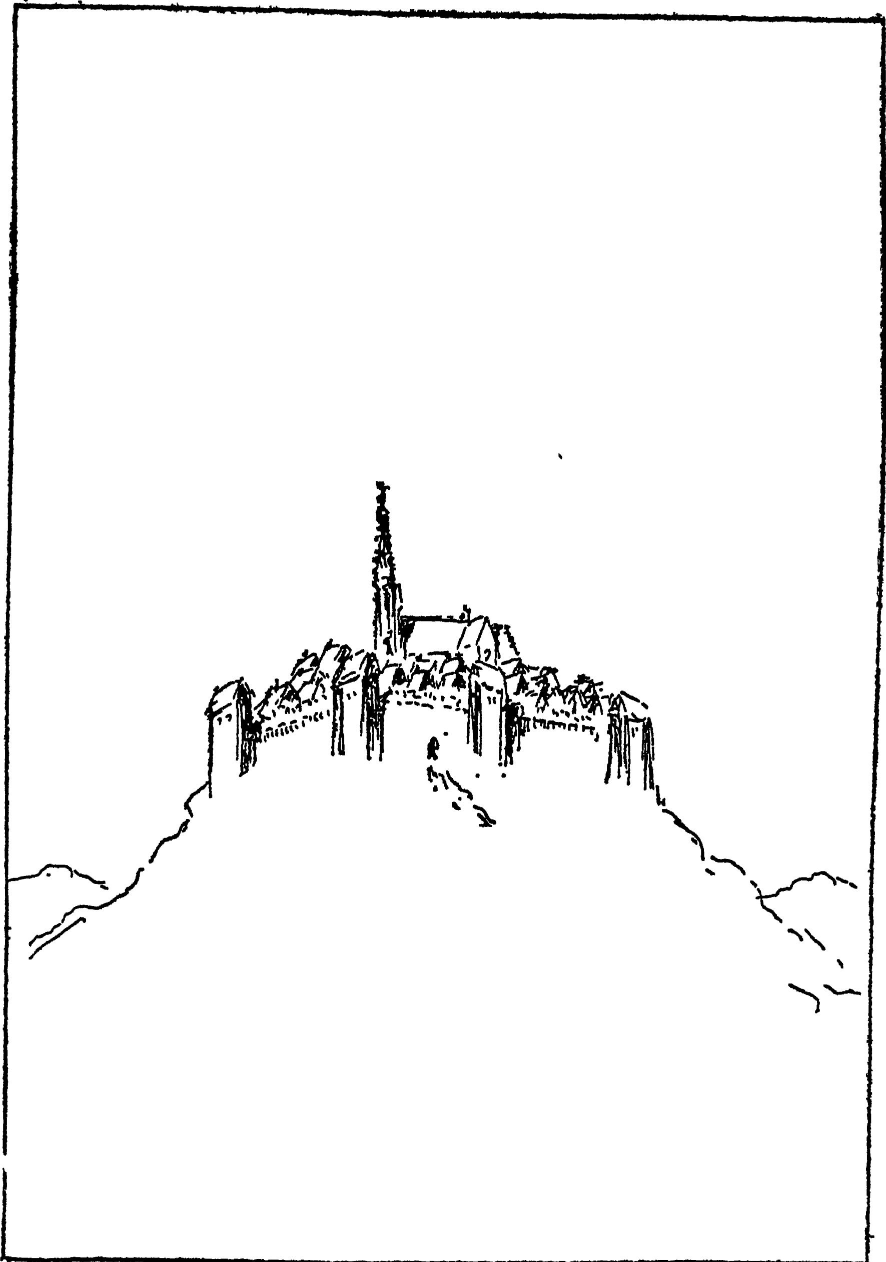
گریگوارازرم عازم وبطرف شمال‌رهسپار گردید . **هانری** که مردزیرکی بودمتوجه‌خطر گردیده فهمیدکه لازمست هرچه زودتر اسباب صلح با پاپ را فراهم سازد . باوجود سرمای سخت زمستان ازجبال آلپ عبور نموده و چون پاپ دربین راه برای چند روزاستراحت‌درشهر **کانوسا**متوقف‌گردیده بودبشتاب بدانجا روان گردید . **هانری‌چهارم** در آن موقع بلباس رهبانان انابت پیشه سه روزتمام از۲۵ تا ۲۸ ژوئن سال ۱۰۷۷درمقابل درهای بسته**کانوسا** انتظار کشید وعـاقبت رخصت یافت کـه حضور بهم برساند وپاپ ازتقصیرومعاصی اوچشم‌پوشید . توبه وپشیمانی **هانری** چهارم طولی نکشید وبمحض اینکه به ژرمانـی برگشت ازنو بنای مخالفت را با پاپ گذاشت وپـاپ نیزازنواورا تکفیرنموده **هانری** چهارم نیز مجدداً اسقفهای ژرمانی نژاد را جمع آورده ومجمع‌آنان خلع **گریگوار** هفتم رااعلام داشت . هانری باقشون معظمی ازجبال آلپ‌گذشته رم را محاصره نمود و**گریگوار** را مجبورساخت‌که به شهر **سالرن** برودوپاپ‌درحال تبعیددرهمانجا درگذشت. وانگهی این مخالفت شدید پاپ وامپراطورنتیجهٔ پایداری نبخشید ومشکل‌لاینحل ماند .مبارزهٔ جهانی بین دوحریف کمافی‌السابق ادامه یافت .

چندی پس از آن تاریخ هنگامیکه دودمان **هوهن اشتوفن** بسلطنت رسید، در قبال قدرت پاپها استقلال بیشتری نشان دادند. **گریگوار** اعلام کرده بود که پاپها سر امپراطورها برتری وتقدم دارند چونکه درروزقیامت درمقابـل پروردگار مسئولیـت اعمال تمام عباد با آنها خواهد بود وپادشاهان دراین گله گوسفندان وبره‌هائـی بیش نیستند. **فردریك** ازدودمان **هوهن اشتوفن** معروف به **باربروس** درجواب اظهار داشت که خداوند خودش امپراطوری را بامپراطورهای سلف اعطا نموده است وچون ایطالیا ورم جروی ازقلمرو امپراطوری بشمارمیآید، باید ازنو درحوزهٔ ممالك شمالی در تحت قدرت وسلطنت امپراطوردرآیند واین ایالات ازدست رفته ملحق بایالات امپراطوری گردد. برای حصول این منظور بیدرنك بتدارکات جنگی مشغول خواهد گردید. امـا چون درطی جنگهای صلیبی درآسیای صغیرغرق گردیدفرصت نیافت باین تهدیدات جامهٔ عمل بپوشاند وپسرش **فردریك** دوم که درجوانی ودرمدت اقامت درجزیرهٔ سیسیل باتمدن اسلامی آشنائی پیدا نموده بود جنك را ادامه داد. ولی پاپ اورا بجرم کفروالـحاد مقصراعلام نمود ودرحقیقت چنان بنظرمیرسید که فردریك ازاخلاق خشن مردم ممالـك شمالی وخوانین «فئودال» های بی تربیت زرمانی و کشیشهای دسیسه کارایطالیائی سخت بیزاربوده است ،ولی بدون آنکه تنفرخود را ظاهرسازد عازم جنگهای صلیبی گردید وبیت المقدس را ازمسلمـانان پس گرفت وبپادشاهی برگزیده گردیـد وتـاج آن شهر شهرمقدس را برسرنهاد. با اینهمه خدمات نتوانست موجبات ترضیهٔ خاطرپاپ رافراهم سازد وکینهٔ اوهمچنان درضمیرپاپ باقی بودچنانکه جانشین **گریگوار** هفتم، **فرریك** را ازسلطنت خلع نمود واملاك واراضی اورا درخاك ایطالیا به **شارل دانژو** واگذار نمود که برادر پادشاه فرانسه **لوئی** نهم معروف به لوئی مقدس بود.

روشن است که این قضایا نمیتوانست دامنهٔ مخالفت بین پاپ وامپراطوررا کوتاه سازد و **کونراد** پنجم پسر **کوانراد** چهارم که آخرین سلطان ازسلسله **هوهن اشتوفن** ها بود درصدد برآمد که ایالات ازدست رفته را پس بگیرد ولی درناپل شکست خورد وسرش را بریدند. اما بیست سال پس ازآن تـاریخ فرانسویان که موجبات عدم رضایت اهالی را درجزیرهٔ سیسیل فراهم ساخته بودند مورد قتل عام واقع گردیده تانفرآخر در اثنای عبادت شامگاهی معروف به «وپرهای سیسیلی» کشته شدند.

جنك ونزاع مابین پاپها وامپراطورها تمام نشدنی بود ولی پس ازچندی هردو طرف نفع وصلاح خود را درآن دانستند که درکارهای یکدیگر مداخله ننمایند.

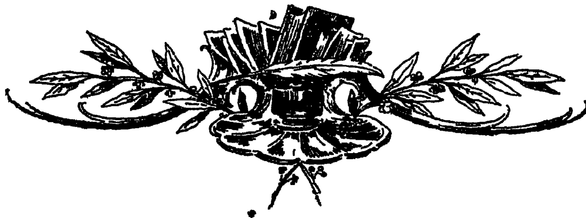
درسال ۱۲۷۳ میلادی **رودلف** ازدودمان **هابسبورك** بامپراطوری سلطنت مقدس رومی انتخاب گردید ودررفتن به رم برای آنکه پاپ تاج سلطنت رابرسرش بگذارد مسامحه ومماطله را جایزشمرد وهمین سبب گردید که پاپها نیزدیگرقدم بخاك آلمان



کاخ و قلعه

نگذاشتند ورفته رفته پس ازدوقرن جنك وزدوخوردهای بیحاصل که مــانــع استحکام انتظامات اداری واقع گردیده بود صلح وآرامش برقرار گردیـد . درآن مـدت تنها شهرهای کوچك ایطالیا درپرتوسیاستی که باحزم واحتیاط مقرون بود ، توانسته بودند بزعم امپراطورها وپاپ ها برقدرت و استقلال خود بیفزایند علی الخصوص که وقتی بمناسبت جنگهای صلیبی عده مسافرین ومهاجرین که بارض اقدس و بیت المقدس میرفتند فزونی یافت توانستند وسایل حمل ونقل هزاران زایرین آن سرزمین خجسته را فراهم سازند وپس ازپایان جنگهای صلیبی طوری قلاع وحصارو برج و باروی خودرا مستحکم کرده و کیسه‌ها را پر کرده بودند که دلشان آرام وخاطرشان جمع بود و بیم وهراسی از پاپ وامپراطور نداشتند.

آنگاه آتش نزاع ومخالفت دربین کلیسا وحکومت برافروخته گردیدو بمصداق « زهرطرف که شود کشته سود اسلام است » شهرهای قرون وسطائی آن مخالفتها را مغتنم شمردند وازثمرات مخالفت طرفین بهرهٔ فراوان بردند.



جنگهای صلیبی

دربیان آنکه تمام این مخالفتها وجنگها وقتی تسکین یافت که اراضی مقدس یکباره بتصرف ترکها درآمد وترکها باماکن مقدس سخت بی حرمتی روا داشته وروابط تجارتی بین شرق وغرب را مورد تهدید قرار دادند . آنوقت بود که اروپا برای جنگهای صلیبی کمر بست وروانه مشرق زمین گردید .

اگرازاسپانیا وامپراطوری روم شرقی که بمنزلهٔ دروازه‌های اروپا بودندصرف نظر کنیم ، سه قرن تمام خللی بارکان صلح وصفا فیمابین مسیحیان و مسلمانان وارد نگردیده بود . مسلمانان پس ازآنکه درقرن هفتم میلادی بشامات دست یافته بودند اراضی مقدس نیزدرتصرف آنان درآمده بود ولی چون حضرت مسیح راپیغمبر بزرگی میدانستند (البته نه ببزرگی حضرت رسول) آزاروواذیتی بمسحیانیکه برای زیارت بکلیسائی که مادرامپراطورکنستانتین مشهوربه هلن مقدس درتربت حضرت مسیح بنا نموده بود میآمدند ، نمیرسانیدند.

درآغازقرن یازدهم میلادی قومی ازاقوام تاتارکه ازصحراهای لم‌یزرع آسیا میآمد موسوم به قوم سلجوق یا ترك ، ممالك آسیای غربی را فتح نمود و ازآن پس دیگردورهٔ مماشات ومدارا سپری شد . ترکها تمام خاك‌آسیای‌صغیررا ازامپراطوری روم شرقی منتزع ساختند وراههای تجارتی بین مغرب زمین ومشرق زمین که بدست آنها افتاده بود مقطوع گردید .

آلکسی امپراطورروم شرقی که بقدرکافی با مسیحیان اروپا آشنائی نداشت باسم اینکه اگرقسطنطنیه درتصرف ترکها درآید تمام اروپا بمخاطره‌ای عظیم‌واقع می‌شود آنها را بکمك خود طلبید. شهرهای ایطالیانیز که درتمام طول‌سواحل‌آسیای

صغیر و فلسطین مستملکاتی بنا کرده بودند از بیم آنکه مبادا این مستملکات بدست ترکها افتد در باب توحش و رفتار قساوت آمیز آنها با مسیحیان داستانهائی حکایت میکردند که لرزه بر بدن شنوندگان میانداخت سرتاسر اروپا از شنیدن این اخبار سخت بر آشفت. **اوربان** دوم پاپ روم که یکنفر فرانسوی از اهالی شهر رنس بود و در صومعهٔ **کلونی**

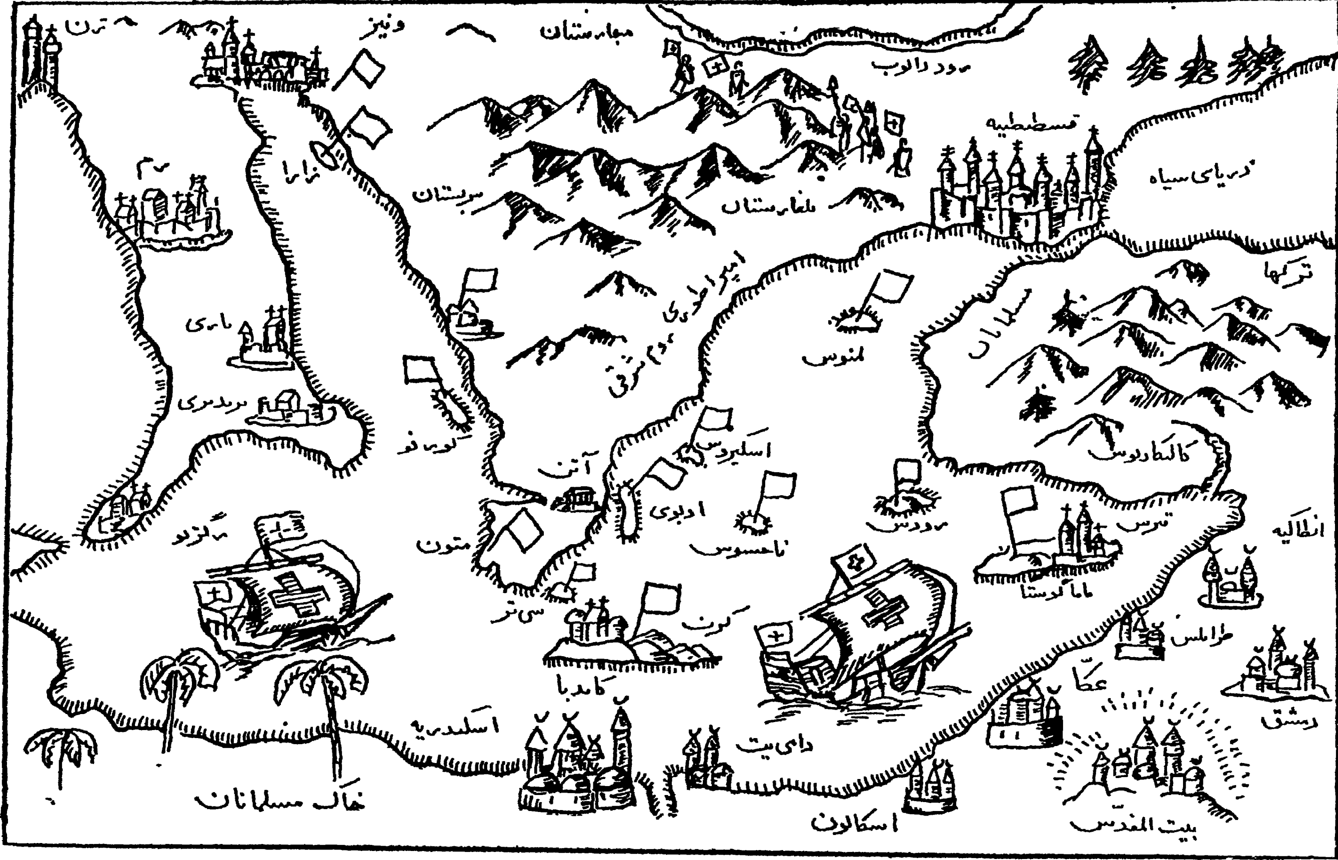


نخستین جنگ صلیبی

(همانجائی که **گریگوار** هفتم تربیت یافته بود) مجتهد شده بود، دریافت که وقت آنست که بیدرنگ درصدد چاره برآید. در آن اوقات اوضاع و احوال اروپا رضایتبخش نبود.

طرز و سبك كشاورزی که از دورهٔ رومیها تغییری نیافته بود همواره باعث قحطی و بیکاری روستائیان میگردید و موجبات عدم رضایت و طغیان مردم را فراهم میساخت و آسیای غربی که در زمانهای سابق شکم کرورها نفوس را سیر کرده بود برای مهاجرت بسیار مناسب بنظر میآمد.

بجهات مذکور در فوق مجمعی که درسال ۱۰۹۵ میلادی در شهر **کلرمون** انعقاد یافت پاپ شرح مبسوطی در باب رفتار شقاوت آمیز کفار بالنسبه بمسیحیان اراضی مقدس بیان نمود و با حرارتی مالا کلام از این سرزمین پر نعمت که از زمان حضرت موسی بهشت موعود و مخزن شیر و عسل بشمار میآمد، حکایتها نقل نمود و در پایان شوالیه های فرانسوی و مردمان صحیح و سالم تمام اروپا را دعوت نمود که زن و بچهٔ خود را بخدا سپرده بقصد نجات و رهائی فلسطین از دست ترکها روانه شوند.



دنیای صلیبیون



امواج تأسف کورانه درسرتاسر اروپا بحرکت آمد ومانندگرد باد مخوفی عقل وتمیزرا ازمیان برد . نجارها تیشه واره را بکنارانداخته ازنزدیکترین راه بقصدکشتن ترکها بجانب مشرق براه میافتادند . بچه‌ها میخواستند خانه پدری را پشت سر گذاشته خود را بفلسطین برسانند و غیرت وحمیت خود را بترکهاچشانده آنها را مجبورسازندکه‌درمقابل‌آنها بزانودرآیند . اما ، پای نود درصد زائرین هرگز بخاك مقدس نرسید . جیبشان خالی بودوبرای امرارمعاش چارهٔ دیگربجز گدائی ودزدی درراه نداشتند وچون بهرجامیرسیدند برای‌ساکنین محل اسباب‌خطر بودندوروستائیان‌غضبناك آنها را مانند دزدان وراهزنان بقتل‌میرساندند .

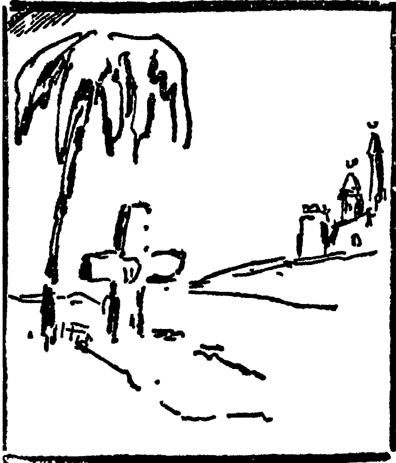
تصرف شهر بیت المقدس بدست صلیبیون

اولین‌کسانیکه بجنك صلیبی رفتندگروه درهم وبرهمی از مسیحیان با اعتقاد و ازنجباء واشراف ورشکسته وازجنایتکاران وبزهکارانی بودندکه بقصد فرارازمؤاخذه وسیاست همراه قافله شده بودند . رئیس ورهبرشان رهبان مجذوب وشوریده حالی بود بنام **پطروس** رهبان وشخص دیگری بنام **والتر** تهیدست، اولین‌کاریکه‌درراه‌جهاد صورت دادندکشتن یهودیانی بودکه درطول‌راه بدستشان میافتادند . همینکه بخاك مجارستان رسیدند دیگرکسی ازآنها باقی‌نمانده بود .

این تجربه برای‌کلیسا درس عبرتی‌گردید وفهمیدکه تنها با جوش وخروش نمیتوان ارض مقدس را نجات داد . بهمان درجه‌که جرئت واراده لازم است‌تشکیلات ونظم هم ضرورت دارد . یکسال تمام صرف تدارك وتجهیزقشونی‌گردید مشتمل بر دویست هزارسربازدرتحت فرماندهی **گود فروادوبویون ودوك دو نورماندی** و **روبرکنت دوفلاندر** که هرسه درفن جنك وقشون‌کشی آزموده وبا بصیرت و خبرت بودند .

قشون صلیبی دوم درسال ۱۰۹۶ میلادی براه افتاد . درقسطنطنیه شرایط اعزاز واکرام دربارهٔ امپراطورروم شرقی‌که با وجود تهیدستی وناتوانی‌هنوز مورد احترام بسیاری بود مرعی داشتند وآنگاه واردخاك آسیا شده تا توانستند مسلمانان‌را به

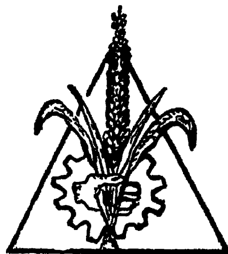
قتل رسانیدند و بیت المقدس را بحمله وهجوم بتصرف درآوردند وساکنین مسلمان شهر را قتل عام نمودند وبا دیدگانیکه ازفرط ذوق وحق شناسی بدرگاه پروردگاراشکبار بود وارد شهرشدند. ولی ترکها باسپاهی که بمدد آنها شتافت شهررا پس گرفتند و بنوبت خود جنگاوران وفا پرور صلیب را بخاك وخون کشیدند.



مزار جنگجوی صلیبی

درطی دوقرن بعد بـازهفت بارجنگهای صلیبی تکرارشد ورفته رفته سربازان صلـیبی راه ورسم مسافرت را آمـوختند. مسافرت از خشکی بسیاردرازو پرزحمت وخطرناك بودولهذا ترجیح میدادند از کوههای آلپ گذشته خودرا به ژن و ونیزرسانیده وازآنجا باکشتی بمشرق زمین بروند و بهمین مناسبت اهالی ژن و ونیز درآنمدت معاملات بسیارسودمندی نموده ثروت فراوانی بدست آوردند. ازمسافریـن قیمتهای گزاف درخواست میکردند وچون اغلب صلیبیها مردمان تهی دستی بودند، ازعهدهٔ پرداخت این قیمتهای گران برنمیآمدند ژنیها وونیزیها باآنها پیشنهاد میکردند درازای مزدکار بکنند تا پولی بدست بیآورند وکاربجائـی رسید کـه درازاء قیمت یك مسافرت ازونیز به بندرعکا صلیبیها قبول میکردند که مـدتـی در دزدی وراهزنی دریائی که کاررسمی عملهٔ کشتی ها بود باآنها شریك وهمدست باشند. بهمین ترتیب ونیزتوانست درسواحل دریای آدریاتیك دریونان (آتن درهمان زمان از مستملکات ونیزگردید) ودرجزیرهٔ قبرس ودرجزیرهٔ کریت ورودس مبلغی بیفزاید. با اینهمه تمام این مسافرت ها ورفت وآمدها وقشون کشیهـا کمکی بحل مشکل مسئله ارض مقدس نمینمود وهمینکه مردم ازآن جوش وخروش دورهٔ نخستین افتادند رسم وعادت بر این جاری گردید که جوانها را برای مدت کوتاهی به فلسطین بفرستند که سرد وگرم دنیا را تاحدی بچشند وتربیت بشوند، ولی کم کم این آتش هم خمودی یافت وصلیبی‌ها که سابقاً ازمسلمانها بشدت متنفربودند وعشق وعلاقه وافری به برادران مسیحی خود درامپراطوری روم شرقی وارمنستان داشتند، تغییرعقیده دادند وعواطف واحساسا تشان رنك دیگری گرفت وروزی رسید که ازیونانیان مقیم بیزانس که مال آنهارامیدزدیدند وبصلیب خیانت روا میداشتند بشدت منزجرگردیدند. ازارمنیها هم دل خوشی نداشتند وازآنها نیزمتنفربودند کم کم درضمیرخود برای شجاعت ومردانگی دشمنان مسلمانشان که نسبت بحریف مسیحی خود باگذشت وصادق وجوانمرد بودند احساس تـکریـم و

تحسین نمودند چیزی که هست این احساسات را افشا نمی ساختند ولی ، وقتی بوطن مألوف برمیگشتند وبیاد رفتارو کردارد شمنان کافرو بت پرست خود میافتادند و باطناً آنها را با «شوالیه‌ها» واعیان واشراف مسیحی خود مقایسه میکردند ، باین نتیجه میرسیدند که اینها قریه نشینان بی تربیت وخشنی بیش نیستند. صلیبیان ازخاك مشرق سبزیجات ومیوه‌جات تازه وناشناس نیزازقبیل هلوواسفناج با خود آورده ودرباغ و بوستان‌خودکاشتند وبتقلید مردم مشرق زمین وعربهائی که سابقاًدراسپانی بودند عادت بپوشیدن لباسهای زیبا ومجلل پیدا کردند وجامه‌هائی ازپارچه های ابریشمی وپنبه‌ای برتن نمودند وخلاصه آنکه این جنگهای صلیبی که بقصد سرکوبی بت‌پرستان کافر شروع گردیده بود برای کرورها مردم اروپا مدرسهٔ تربیت‌وتمدن‌کاردید ، درصورتیکه ازلحاظ نظامی وسیاست نتیجه ای ازآن بدست نیامد . بیت المقدس مکررمفتوح شد و بازاز نوبدست دشمن افتاد وپنج شش مملکت کوچك درشامات وفلسطین وآسیای‌صغیر بوجود آمد ولی‌طولی نکشیدکه بازبدست ترکها افتاد وپس ازسنه ۱۲۴۴ میلادی موقعی که بیت المقدس بطورقطعی درتصرف مسلمانان درآمد ، بلاد فلسطین ازنو بهمان حال سابقی که درسال ۱۰۹۵ داشت افتاد . اما دراوضاع اروپا تغییرات مؤثری روی داده بود . پرتوئی اززیبائی وفروغ مشرق زمین برضمیرمردم مغرب تابیده‌بود. ازآن پس توانگران اروپائی قانع به قصرهای غم افزا وتیره وتارخود نبودند ودر طلب زندگانی فروزانتری برآمدندکه تدارك آن بدست کلیسا وحکومت مقدورنبود وتنها آنرا درانتقال بشهر وزندگی درشهرها توانستند بدست بیاورند.



۳۵

وضع بلدی در قرون وسطی

در بیان آنکه چرا مردم قرون وسطی میگفتند «هوای شهر هوای آزاد است»

قسمت اول قرون وسطی را دورهٔ کشفیات واستقرار باید دانست. قوم تازه‌ای که تاآن زمان در پشت سد وبند جنگلهای وحشی انبوه و کوهها وباتلاقهائی که بمنزلهٔ استحکامات شمال شرقی امپراطوری شرقی روم بود زندگی میکرد، ناگهان وارد جلگه های پهناوراروپای غربی گردید وقسمت اعظم آنرا در تصرف خود درآورد. مانند تمام اقوامی که ازآغازظهوربشر پیشقدم بوده‌اند آنها نیزمردمانی کاری وفعال بودند. درختهای جنگل را می بریدند وجلومیرفتند وباهمان آسانی وشدت از بریدن سروکله همدیگرهم اباء وامتناعی نداشتند. کمتر کسی ازآنهاحاضر بوددرشهرزندگانی نماید. قبل ازهمه چیزمیخواستندآزاد باشند ووقتی گلهٔ خود را درمراتع بلند ودر سینهٔ ابروباد میچرانیدند ازهوای خنك وآزادکوهستانی که سینه وریتین آنها را پر میکرد لذت وافرمی بردند. هروقت ازجا ومحلی‌دورمیشدند چادرهایشان‌رابارمیکردند ودرجستجوی حوادث تازه براه میافتادند.

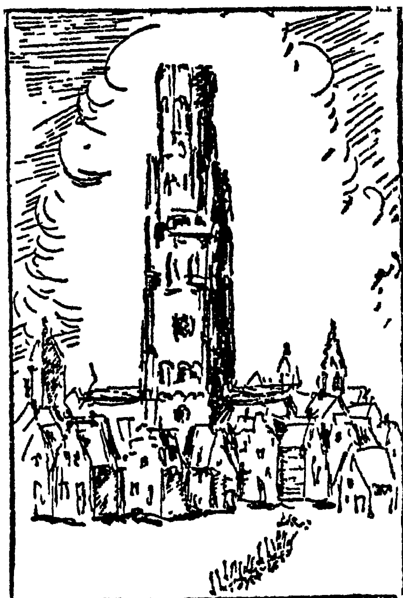
ضعفا ازمیان میرفتند وتنها اشخاص توانا وباجرئت وزنانی که بدنبال‌آنهاخود رابجلگه وصحرا رسانده بودند زنده میماندند، ونتیجه آن شدکه قوم تواناوزورمند با استقامتی بوجود آمد. سروکاری باللذاید وخوشیهای زندگانی نداشتند و ازسازو آوازوشعروادبیات بی‌خبر بودند وحوصلهٔ مباحثات دور ودراز را نداشتند. یکنفر کشیش که اورا«مرد دانشمند دهکده میخواندند»وقبل‌ازاو، تانیمه قرن‌سیزدهم، (یکنفرآدمی که تنها سواد خواندن ونوشتن داشت) کافی بودکه تمام‌کارهائی‌که را عملی نبود و مستقیماً بازندگانی روزمره ارتباط نداشت انجام بدهد.

سرکردگان ژرمانی وبارون های فرانسوی ودوك های نورماندی وبزرگان و سران «فئودال» نیزهریك مقداری ازاراضی‌امپراطوری قدیمی روم را درتصرف‌داشتند

و برفراز خرابه‌های پرافتخار آن دنیای تازه ای بنا کرده بودند که بزعم آنها کامل ودر نظر آنها بی عیب ونقص بود وتا آنجائیکه ازدستشان ساخته بود در تمشیت امور املاك خود وخاك مجاور سعی و کوشش لازم را بجا میآوردند وتا اندازه‌ای که دروسع بشر ضعیف است باوامر واحکام کلیسا عمل مینمودند. وفاداری آنها نسبت بپادشاه یا بامپراطور بهمان اندازه بود که برای حفظ واستقرار روابط ومناسباتشان با این مقاماتی که هرچند عموماً دور، ولی همواره خطرناك بودلازم شمرده میشد وخلاصه آنکه سعی داشتند که تا جائی که بمنافع خودشان لطمه‌ای واردنیاید بهمسایگانشان تخطی وتعدی روا ندارند. دنیائی که درآن زندگانی میکردند دنیای «آیده آل» نبود وفرسنگها ازآن فـاصله داشت . اکثریت مردم رعیت یا باصطلاح خودشان «سرف» یا «ویلان» بـودند، کـه بمعنی بی‌سروپاست این عبارت بود ازکارگرفلاحتی که مانندگاو وگوسفند واسب و مادیان جزولاینفك ملك وآب وخاك بودند وباهمین حیوانات درطویله آغل میخوابیدند؛ نه خوشبخت بودند ونه زیاد بدبخت ، ولی چه می‌شدکرد ؟ خدائی که تمام امـورآن عهد یعنی قرون وسطی دریدقدرت او بود ، لابد مردم را ببهترین وجه مقدرفرموده بود وجای چون وچرائی نبود وازآنجائیکه اراده اوقرارگرفته بود که بعض مردم ارباب وبعض دیگر رعیت وبرده باشند ، فرزندان مؤمن وپاکدل کلیسا حق اعتراض وسرپیچی نداشتند ازاینرو رعایافقط وقتی صدایشان بلند میشدکه براستی اوضاعشان غیرقابـل تحمل وطاقتشان یکباره طاق میگردید وازسرما وگرسنگی میمردند . آنوقت ارباب برای بهبودحال آنهاقدم مختصری برمیداشت .اگر ترقی دنیا بسته باین ارباب «فئودال» واین قبیل رعایا بود هنوزکه هنوزاست زندگانی واحوال ما بهمان صورت زندگانی و احوال قـرن دوازدهم میلادی باقی مـانده بودکـه وقتی دندانشان درد میـکرد تصورمیکردندکه ورد«آبراکادابرا»درد راتسکین میدهد وکمترین اعتقادی بدندانساز، که مدعی بود درد دندان رابوسیله ، علمی رفع مینماید، نداشتند. «علم» دندانسازی بعقیدهٔ آنهـا ازبت پرستان ومسلمانان کافرپیشه آموخته شده بود وازاین لحاظ بلاشك باید بیحاصل ومردود وملعون باشد.

البته امروزهم اشخاص بسیاری معتقد به‌ترقی وپیشرفت نیستند وباستناد بجنایاتی که چند نفری ازمعاصرین ما مرتکب میشوند میخواهند ثابت نمایندکه «دنیاهمان است که بود. » ولی نباید فراموش کرد که تقریباً یك‌ملیون سال طول کشید تا نیاکان ماراه رفتن بروی دوپای عقب را آموختند وچندین قرن لازم بود تا صداهای نا مفهومی که شبیه بصدای حیوانات ازحلقومشـان بیرون میآمد بصورت زبانی مفهوم درآید .اختراع خط که بوسیلهٔ آن افکارواندیشه های خودمان را به نسلهای آینده میرسانیم وبـدون آن هیچگونه ترقی وپیشرفتی تصورپذیرنیست ، ازچهارهزار سال تجاوز نمیکـنند .

حتی‌المکان تسلط انسان برطبیعت برای اجداد خودما نیزنازگی داشت . ولی‌اکنـون دیگرتمدن با سرعت بـاورنکردنی درترقی است وشاید امروزبتوان گفت که مازیاده ازحد به وسائل آسـایش جسمانی خود پرداخته ایم • بی‌گمان رفته رفته روزی‌خواهد رسید که فکراولادآدم تغییریابد وهم خود را به حل وفصل مسائل بـزرگی مصروف دارد کـه ازمشکلات افزایش دستمزد ذوب فلزات وماشین سازی ، مهمتر واساسی تر است •


برج و بارو

هیچ جای آن نیست کـه بیاددوره‌هـای گذشته آه حسرت بکشیم . فضلاء ودانشمندانی که چشمهایشان بجـز کلیساهـای زیبا وابنیهٔ تاریخی ومعماریهای قرون وسطی چیز دیگری را نمی بینند ، بافصاحت‌وبلاغت تمام زشتی‌های تمدن پرغلغه معاصررا ، که از بوی گازوروغـن اتومبیل متعفن شده ، با شهرهای آرام هـزار سال پیش مقایسه میکنند ، فراموش مینمایند که اطراف این معابد و« کاتدرال » های باشکوه‌و زیبای قرون‌وسطی را بیغوله های کثیفی گرفته بود که پست‌ترین بنای امروز درمقابل آن حکم کاخ سلطنتی را پیدا مینماید . قبول داریم کـه **لانسلوی** بزرگوارو**تارسفیال** دلیروجوانـان نامداری که بجستجوی گنج و خزینه داستانـی **گرال** خجسته میرفتند از بوی نفت درزحمت و آزارنبودند ولی درآن زمان اگر بوی نفت نبود بوهای دیگری وجود داشت ازقبیل تعفن طویله‌ها و کثافاتی که درکوچه‌هامیریختند وآغل های مخصوص بخوك که درمجاورت قصر اسقف واقع بود و بوی اشخاصی کـه هرگزخودشان رانمی‌شستند ولباس برتن و کلاهی برسرداشتند که میراث اجدادشان بود وهرگزاسم صابون بگوششان نرسیده بود . مقصودم این نیست که قرون وسطی‌رازیاد بزشتی نام ببرم ولی وقتی درضمن وقایع ازمنهٔ گذشته میخوانم که یك روزکه پـادشاه فرانسه درایوان قصرش ظاهر گردید از بوی تعفن خوکهائی که درکوچه های پـاریس رها بودند بیهوش گردید ودرنسخه خط قدیمی دیگری شرح و تفصیل وحشتناك ظهور طاعون وآبله را مطالعه میکنیم بخود میگوییم هرچه باشد بشرخیلی ترقی کرده است وکسانی که ازترقی وپیشرفت سخن‌میرانندتنها قصدشان‌تبلیغات‌بی‌اساس و« پروپاگاند نیست » شکی نیست که دراین شش صد سال اخیر نوع بشردرراه‌ترقی قدمهای بسیار

بزرگی برداشته است . این ترقیات بدون وجود شهرهای بزرگ امکان پذیر نبود و بهمین جهت است که این فصل کتاب ازفصلهای دیگرقدری مفصلترخواهد بود .موضوع این فصل مهمتراز آنست که با ذکرپاره ای از وقایع سیاسی چند صفحه را پر کنیم و بگذریم .

مصروبابل وآشورکشورهائی بوده‌اند باشهری های بزرك وعمده.یونان‌مشتمل بود برشهرهای‌حاکمه وتاریخ فینقیه درواقع‌عبارت است‌ازتاریخ دوشهرصوروصیدا وامپراطوری روم درحول وحوش شهررم بوجود آمد . خط وهنروعلم ونجوم‌ومعماری وتیأترمخلوق شهرهای بزرك میباشند .

درطول چهارهزارسال این کندوهای چوبی که آنها را شهرمیخوانیم درحکم کارگاههای تمدن وترقیات بشری بوده اند . پس ازآن دوره مهاجرتهای بزرك آغاز



کاخ و شهر

گردید وامپراطوری روم منقرض شد واروپا سرزمین چراگاهها‌ودهکده‌های کوچك زراعتی گردید . دراین دورهٔ تاریك مزرعه تمدن خشك وبی حاصل ماند .

جنگهای صلیبی زمین را برای کشت وخرمن جدیدی مستعد ساخت واین خرمن را شهرهای آزاد درو کردند. دریکی ازفصول گذشتهٔ این کتاب در باب تاریخ قصرها وصومعه ها که مسکن‌شاهزادگان ورؤسای مذهبی(حامیان جسم وروح مردم) بود ، اطلاعات ومعلوماتی آوردم ونشان دادم چطورچندتن ازاهل حرف وصنایع یدی‌وقصاب و نانواوگاهی نیزیکنفرزرگر برای‌رفع‌حوائج‌درجوارشاهزادگان‌ودرحمایت آنهازندگی میکردند . هرچندگاهی اتفاق میافتادکه یکنفرازاین شاهزادگان بآنها اجازه میداد که نرده‌ای ازچوب بدورخانهٔ خود بسازند ولی حیات ومماتشان بدست ارباب توانا و کاخ نشین خود بود وهروقت چشمشان باومیافتاد درمقابل اوبزانو افتاده ودستش را می بوسیدند.

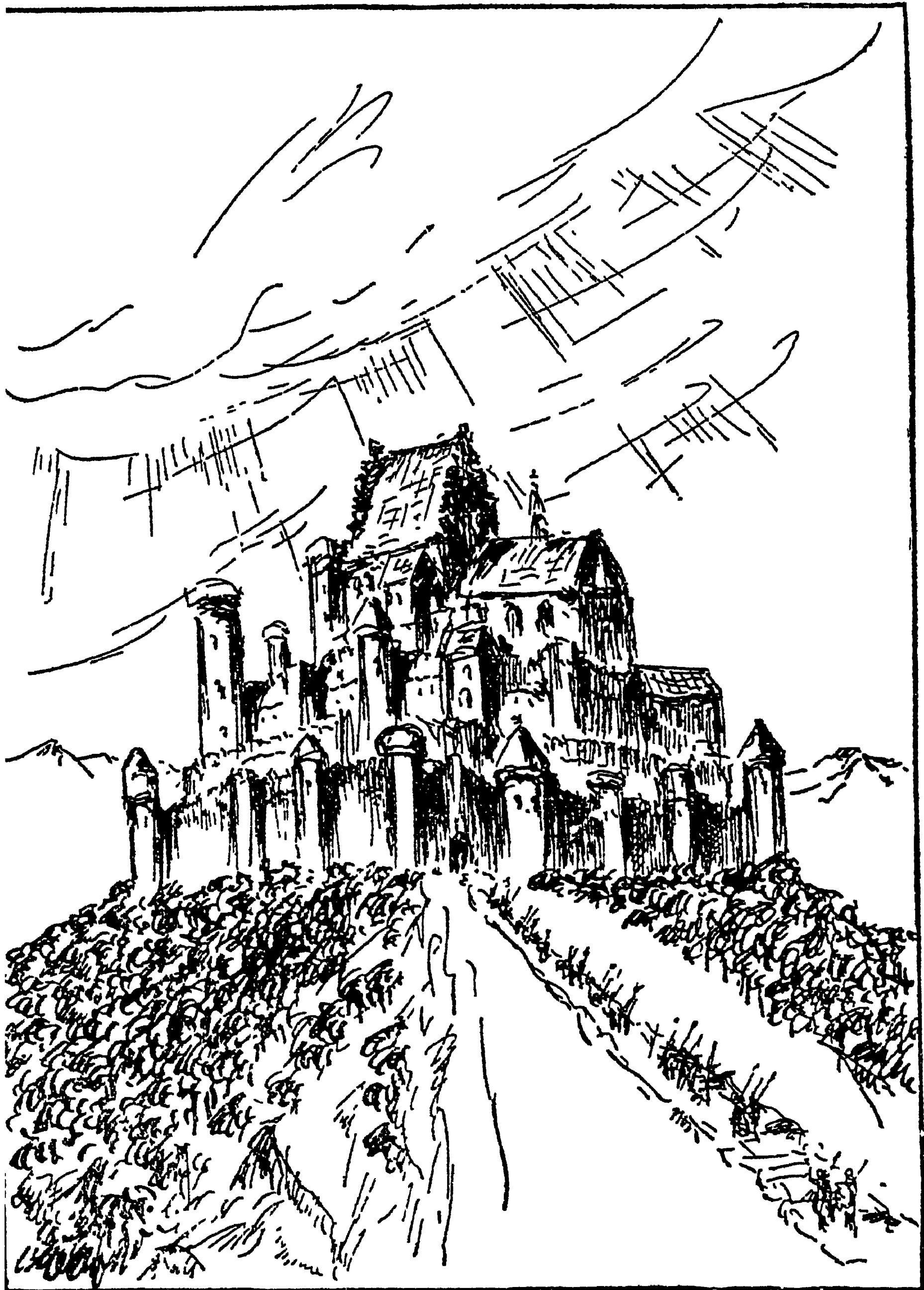
پس ازجنگهای صلیبی اوضاع واحوال تغیریافت . ساکنین شمال شرقی اروپا بجانب مغرب روان شده بودند ودرمدت جنگهای صلیبی ملیونها افراد اروپائی‌ازمغرب بخاك مشرق که سرزمین تمدنهای عالی بود رفتند وچشمشان کم کم بازشدوفهمیدندکه که دنیا منحصر بچهاردیواری دهکدهٔ محقرآنها نیست . درآنجا با پارچه های زیباو قیمتی ، منازل ومساکن روشن ودلپذیروغذاهای تازه‌ای آشنا شدند . که همه محصول ومخلوق مشرق بود . وقتی بمنزل ومأوای قدیمی خود برگشتند درصدد برآمدندکه باهالی مشرق زمین تأسی‌نموده ، زندگانی نمایند . یعنی درمنازل بهتری اقامت کنند ولباسهای بهتری بپوشند وغذاهای تازه ای بخورند . دوره‌گرد برامتعهٔ خودکه در خورجینی بروی شانه میانداخت ، اجناس تازه‌ای که ازمشرق زمین‌آورده بودند افزود وارابهٔ کوچکی هم خریده ویك یا چند تن ازصلیبیان فقیری راکه درمراجعت بولایت بی‌کاروگرسنه مانده بودند اجیر کردکه اورا ازشر راهزنانی‌که پس ازجنگهای دور ودرازبین المللی بسیارزیادشده بودند محفوظ بدارند ، تا بتوانند بردامنهٔ تجارت و معاملات خود بیافزایند . ولی بازهم‌کاروشغلش بی دردسر نبود چون هروقت که قدم‌در ملك وخاك ارباب وخان تازه‌ای میگذاشت مجبوربود خراج وعوارض‌تازه‌ای بپردازد اما با اینهمه‌کاروبارش خوب بود ووضع تجارتش روزبروز بهترمیشد .

رفته رفته تنی چند ازاین سوداگران بفکرافتادند اجناسی‌راکه ازمشرق زمین وارد میکردند با قیمت ومخارج کمتری درخود اروپا بسازند وبدین منظوردرخانهٔ‌خود کارگاههائی ترتیب دادند وکارخانچی وصاحب کارخانه شدند وازآن پس محصولات خودرانه تنهادرقصرهای اعیانی‌ودرصومعه ها عرضه داشتند، بلکه درشهرهای‌مجاورهم بفروش رسانیدند .

ارباب وکشیش درعوض این‌امتعه جنس میدادند ازقبیل تخم مرغ وشراب وعسل که محصول املاك آنها بود . باید دانست که‌درآن دوره عسل بجای قند برای‌شیرین

کردن آشامیدنیها بکارمیرفت. اما ، شهرنشینان با پول معامله میکردند و کارخانچیها و تجار شروع نمودند باستعمال مسکوکات کوچکی ازطلا ، وبا بمیان آمدن پول ، اوضاع اجتماعی دراوایل قرون وسطی بکلی تغیریافت. امروزبرای ما مشکل است بتوانیم تصورنمائیم که هیئت اجتماعی بتواند بدون پول زندگانی نماید. پول برای ما ازچیزهای ضروری زندگانی گردیده است ولی درآن دورهٔ تاریکی وبی خبری مردم نمیدانستند پول چیست. مسکوکات یونان وروم درزیرخرابه های شهرهایشان مدفون گردیده بود .

پس‌ازانقراض‌امپراطوری روم ، هیئت اجتماع دراروپاکاملاجنبهٔ زراعتی پیدانمود وهرصاحب ملکی بقدراحتیاجات خود غله میکاشت وحیوان نگاه میداشت بطوریکه میتوان گفت که ارباب وخان«فئودال»درقرون وسطی‌مالك عده‌ای بود روستائی‌صفت، که بهیچوجه محتاج بپول مسکوك نبود. اراضی او تمام مایحتاجش را ازحیث لباس وغذا تأمین میکرد وبرای مسکن خود ازسنك کوه ودرختان جنگل شخصی‌خوداستفاده میکرد وبرای استحکام سقف اطاقها تنهٔ همین درختها را بجای حمال‌بکارمیبرد و قیمت اجناس معدودی راکه مورد احتیاجش بود ومایستی بخرد باجنس، ازمحصولات خود از عسل وتخم مرغ وهیزم میپرداخت. جنگهای صلیبی موجب تحولات عمیقی درکیفیات اساسی زندگانی زراعتی قدیمی گردید. فرض کنیم که مثلاً **کنت دوهیلدسهایم** عزیمت ارض مقدس را دارد. برای تدارك‌مایلزم مسافرت وراه جنس‌کافی نیست چونکه ناخدای کشتی وصاحب مهمانخانه احتیاجی به تخم مرغ و عسل وهیزم ندارند ولهذا مجبور میشود مقداری طلا با خود داشته باشد. ولی ازکجا میتواند طلا بدست بیاورد؟ باید از**لومباردی** ها که اخلاف **لونگوباردی** های قدیم هستند وکاروشغلشان صرافی و پول قرض دادن است، مبلغی استقراض نماید. این **لومباردی ها** پشت میزهای صرافی نشسته‌اندکه «بانکو» میخوانند و کلمهٔ «بانك» ازآنجا آمده است . این صرافها چند سکه طلا به کنت وام میدادند ودرعوض وام‌گیرنده املاك خود را نزد آنها بگرو میگذاشت ومقررمیگردیدکه اگروام‌گیرنده بدست ترکها مقتول‌گردید، وراث‌بایداز ازعهدهٔ پرداخت وام برآیند. این قبیل معلومات برای وام‌گیرندهٔ بی خطرنبود وچه بسا اتفاق‌میافتاد وام دهنده مالك وصاحب املاکی میگردیدکه نزد اوبگروگذاشته شده بود ومالك واقعی که ازعهدهٔ ادای دین خودبرنمیآمد وسرش بی کلاه میماند واز راه ناچاری درقشون خان وارباب دیگری که بملاحظه حزم واحتیاط بیشتری هنوز صاحب ملك خود بود قبول خدمت میکرد. مسافرما میتوانست بوسیله دیگری هم‌پولی راکه لازم داشت تهیه نماید وآن وسیله عبارت ازاین بودکه به محله ای که اختصاص به یهودی ها داشت برود ودرمقابل تنزیل پنجاه‌وشصت درصد مبلغ مسکوکات طلا از



شهر در قرون وسطی

آنها وام بگیرد.

این معاملات نیزعاقبت خیری نداشت. پس چاره چه بود؟شنیده میشد که فلان کس که درشهرمجاورقصرمنزل دارد، صاحب مقداری سکهٔ طلا است . ارباب اززمان طفولیت اورا شخصاً می‌شناخت . پدرانشان با هم دوست و رفیق بوده اند . لهذا برای ارباب جای امیدواری بود که بتواند درمقابل شرایط سهل القبولی مبلغی وام بگیردوبوسیله محررخود که کشیشی بود و سواد خواندن و نوشتن داشت ومحاسبات دردستش بود مراسله ای مینوشت وازشخص معهود که عموما بشغل تجارت مشغول بود مبلغی بعنوان وام درخواست میکرد . شخص تاجربا همکاران دیگرخود دردکان زرگری که برای کلیسا ها ظروف واسباب مقدس ازطلا و نقره می‌ساخت ، مجلس کرده داخل مذاکرات میشد . البته مقتضی نبود بگویند وام نمیدهیم ودرخواست تنزیل هم صلاح نبود چون اولا درمذهب مسیح ربح خواری حرام بوده وثانیاً خوب میدانستند که ارباب طلب آنها را به جنس خواهد پرداخت وبقدری جنس فراوان بودکه احتیاجی بدان نداشتند. یکنفرازآنها که خیاط بود وساعتهای درازهرروزدرپشت میزخیاطی میکرد وفکرش ازدیگران بهتربود میگفت : «چطوراست درعوض این پول ازارباب درخواست حق و رخصتی بنمائیم .» دیگران میگفتند توضیح بیشتری بده. خیاط میگفت: « همه میدانید که ما رغبت زیادی به صید ماهی داریم ولی ماهیگیری درنهرها واستخرهای ارباب ممنوع است ، آیا ممکن نیست درمقابل پولیکه باوقرض میدهیم بما نوشته بسپارد که ازاین ببعد دراملاکش حق صید داشته باشیم . ما صد «دوکا» باوقرض می‌دهیم واوهم بما اجازه ماهیگیری بدهد تا این بآن درباشد وخدا حافظ طرفین.»

روزی که ارباب چنین قراردادی را امضاءمینمود وبا مسرت خاطرلیره ها رادر کیسه می کرد نمیدانست که بدست خود حکم حذف وسلب اختیارات اربابی خود را صادرمی‌سازد . منشی قرارداد را حاضرمیساخت وارباب که عموماًسوادخواندن ونوشتن نداشت پای سند را مهرمیکرد وعازم مشرق زمین میگردید . دوسال بعد باجیب خالی ویا باصطلاح رستم ویکدست اسلحه برمیگشت ومیدید مردم شهر دراملاکش مشغول صید وماهیگیری هستند . بمشاهدهٔ اینهمه ماهیگیرمتغیرمیگردید وبه پیشخدمتش حکم می کرد آنها را متفرق سازد . ماهیگیرها بدون چون وچرا متفرق میشدندولی طرف عصرهیئتی ازجانب تجاروکسبه بقصراربابی میآمد وبانهایت احترام وادب دعا بعمرو عزت خان وکسان وبستگانش می کرد وشکرپروردگاررا بجا می آوردکه ارباب بسلامتی ازمسافرت برگشته‌است وازاینکه‌ماهیگیرها موجبات کدورت خاطرمهرمظاهر ارباب را فراهم ساخته‌اند عذرها میخواستند وضمناً جسارت ورزیده تذکرمیدادقبل‌از مسافرت ازراه لطف وبنده نوازی کتبا بآنهااجازه‌ماهیگیری مرحمت‌فرموده بوده‌است

ورفیق خودمان خیاط معهود قراردادی را که ارباب مهر کرده و بدقت هرچه تمامتردر صندوق زرگرضبط بود، ازبغل درآورده ارائه میداد.

ارباب ازین مقدمات دلخوش نیست، ولی چون بازاحتیاج بپول دارد و باید قروضی راکه درحین مراجعت درخاك ایطالیا درمقابل سند ومهرازصراف معروف موسوم به سیلوستر دومدیسیس گرفته بزودی بپردازد (این براتها عموما بوعده دوماهه و بمبلغ سیصد وچهل لیرهٔ طلای فلامانی بود) مقتضی نمیداندکه درمقابل اظهارات هیئت برحسب معمول بد زبانی وتغیر واوقات تلخی نشان بدهد وجلوی غیظ وغضب را گرفته بازدرخواست وام جدیدی مینماید ونمایندگانی که ازجانب تاجرها وکاسبها شرف حضوریافته‌اند اظهارمیدارندکه البته حسب‌الامرمذاکرات لازم‌را بعمل‌آورده و نتیجه را بعرض خواهند رساند.

هیئت‌سه روز بعد برمیگردد و بعرض میرساندکه باکمال افتخار ومسرت حاضرند وامی راکه ارباب خواسته تقدیم بدارند واسباب آسایش خاطرشریف ولینعمت خودرا فراهم سازند ولی تنها استدعای عاجزانه‌ای که دارند این است که درمقابل این‌سیصد وچهل لیره طلا ارباب لطفا اجازه‌کتبی بدهدکه اهالی حق‌داشته باشند بوسیلهٔ اصناف وتجارومردم آزاد مجلسی باسم مجلس بلدی تشکیل بدهندکه مأموررسیدگی و تمشیت امورشهر باشد وازآن پس‌دیگرحضرت اجل زحمت ودرد سراین اموررانداشته باشند.

ارباب ازشنیدن این اظهارات بغایت خشمگین می‌شود ولی چون احتیاج مبرم به پول نقد داردبازسند رامهرمیکند ویك هفته بعد متوجه‌خبط وخطای‌خودگردیده‌انگشت ندامت می‌گزد وباسلحه دارانش‌حکم میکندکه بروند خانهٔ زرگررا محاصره کنند و اسنادی‌راکه‌ازموقع‌استفاده نموده بزوروتزویروتملق‌وزبانبازی وفریب ازاوگرفته‌اند پس بگیرند. سربازان بهر ترتیبی بود پس گرفته و میاوردند وارباب آتش میزدو اهالی هم صدایشان درنمیامد، ولی‌چندی پس ازآن وقتی بازارباب برای تهیهٔ جهیز دخترش احتیاج بپول پیدا میکرد احدی حاضرنبود یك پول سیاه باوقرض بدهدولهذا خود را مجبورمیدیدکه باروستائیان‌واهالی شهربهر نوع‌است کناربیاید. وام دهندگان اولین سهم وام جدید را باین شرط باومیپرداختندکه اسناد قدیمی را ازنومهرکرده بآنها بسپارد وعلاوه برآن باهالی اجازه بدهدکه دیوان خانه ای بسازند که برج وباروداشته باشد وبتوانند اسناد خودرا درآنجا، درجای محکمی‌ضبط نمایندکه ازدست دزدان ومتجاوزین یعنی حضرت اشرف وسلاحدارانش در امان باشند.

این بود بطورمجمل جریان قضایائی که بعد ازجنگهای صلیبی درطی چند قرن

با تحدید وتقلیل اختیارات ارباب و بزرگان واعیان واشراف ده نشین آغاز و باتزیید اقتدارات مردم شهری پایان یافت . البته این جریانات بی‌زد وخورد ودرد سرو بـدون مشکلات انجام نیافت . چندتن ازخیاطها وزرگرها بقتل رسیدندو تعدادی ازقصورارابی طعمه آتش گردید ولی رویهمرفته میتوان گفت که این تحولات عمده برای مردم ارزان تمام شد. خوانین واعیان بطرزغیرمحسوسی روز بروزفقیرتروشهرها متمولترمیشدند و عاقبت خوانین وارباب وملکداران مجبورشدندکه برای حفظ خود ودرازای پـول نقد برحقوق وآزادی اتباع ورعـایای خود بیفزایند . رفته رفته بروسعت وعظمت شهرهـا افزوده شد وپناهگاه چاکران ورعایای مزدور و برده صفتی گردید که ازاملاك اربابی فرارمیکردند وپس ازآنکه مدت معینی درشهرساکن بودند ، رقـم آزادی میبافتند . بدینقرارعناصرکاری وفعال روستائی شهرنشین شدند واین شهرهائی که به ترقی وتوسعه خود میبالیدند وبقصد نمایاندن عظمت واهمیت خود درحوالی میدانی که سابقـا بـازار تخم مرغ ونمك وعسل وبره وگوسفند بودکلیسا وابنیه حکومتی وملی بناکردنـد و برای اینکه راه پیشرفت بروی کودکان وجوانان بازباشد وبرعکس آباء واجدادخود بتوانند مراحل ترقی را بآسانی به پیمایند شهرداریهـا ، کشیشهاوآخوندهارابرای تدریس وتعلیم درمدارس ومکاتب استخدام نمودند وهمینکه می‌شنیدندکه شخصی درفن نقاشی مهارتی دارد اورا دعوت میکردندکه درازاء حقوق ومواجب معینی آمده درشهرسکنی نماید. ازعهده خرج وخوراك وپوشاك برمیآمدند درعوض مجالس تورات وانجیل را بربدنه کلیساها وعمارات ملی شهرنقاشی کند.

ارباب بمشاهدهٔ این اوضاع درطالارهای وسیع وسرد وتاریـك قصرش حسرت جلال گذشته را می‌خورد وبروزی نفرین میفرستادکه اولین بارحاضرشده بود ازحقوق وامتیازات خود صرفنظر نماید. اما بمصداق«هموارخواهی کردگیتی را ـ گیتی است کی پذیرد همواری» افسوس برگذشته بیحاصل بود. شهرنشینان که اکنون مردمان آزادی شده بودند وبرای حفظ وحراست آنچه بکد یمین وعرق جبین اندوخته بودندبطوریکه باید وشاید مسلح ومجهزشده بودند پس ازمبارزه ونبردی که متجاوز ازده قرن طول طول کشیده بود با جیب وکیسه پربریش ارباب میخندیدند ومیگفتند حالا دیگرنوبت بمارسیده است وروزازنوو روزی ازنو.

.

حکومات مستقل در قرون وسطی

دربیان آنکه چگونه شهرها حق شرکت واظهار رأی را در مجالس مشورتی شاهانه برای خود مسجل ساختند

تاوقتیکه مردم ایلیاتی گله‌دار وصحراگرد بودند، تمام افراد، درامورى که مربوط بحفظ ورفاه عموم بود مستقیماً شرکت ومسئولیت داشتند ولی‌وقتی تخته‌تاپو وده‌نشین شدند وبعضی ازآنها دارا وبرخی دیگرفقیر گردیدند ، حکومت بدست کسانی افتادکه چون



وطن آزادی سویس

ثروتمند بودند واحتیاجی بکارکردن نداشتند فراغت داشتند ومیتوانستند وقت‌خود را بسیاست وحکومت امورملی وعمومی مصروف دارند .

درفصول سابق کیفیت این قضیه را درمصروبین‌النهرین ویونان وروم بیان‌نمودم . همین کیفیات پس ازآنکه امن وامان برقرارگردید درنزد اقوام ژرمانی که‌دراروپای

ایسلاند

ساکنین جزیرهٔ ایسلاند در قرن نهم میلادی
یک نوع حکومت مستقل مستقر داشتند

در چهارم ژوئیه سال ۱۷۷۶ سیزده تا
از مستعمرات امریکای شمالی اعلان نمودند
که از انگلستان جدا و مستقل شده اند

ممالک متحدهٔ امریکا

اقیانوس اطلس
(اتلانتیک)

انگلستان

در ۳۰ ژانویه ۱۶۴۹ ملت
انگلستان سر پادشاه خود چارل
اول را برید

هلند

حکومتهای عمومی بوسیلهٔ ابلاغیه های
سال ۱۵۸۱ اعلام نمودند که پادشاه
فیلیپ از حق سلطنت محروم است

در ۲۲ دسامبر ۱۶۸۸ پادشاه
انگلستان جیمس دوم پس از مخاصمه
با ملت خود بجانب فرانسه فرار کرد

سویس

در بین سنوات ۱۲۹۰ و ۱۳۰۹ میلادی سه
ایالت (کانتون) سویس دست هابسبورگ ها را
از مملکت خود کوتاه ساخته و مستقل شدند

فرانسه

در ۲۱ ژانویه ۱۷۹۳ ملت
فرانسه سر لوئی شانزدهم را در زیر گیوتین برید

توسعهٔ فکر استقلال ملی
وحقوق ملی

توسعهٔ فکر استقلال ملی وحقوق ملی

غربی ساکن بودند ،کرارشد . این اقوام ابتدا درتحت سلطنت امپراطوری بودند که ازطرف هفت یاهشت نفرپادشاهان مهم «امپراطوری مقدس روم ملت ژرمنی» انتخاب میگردید. اقتدارواختیارات این امپراطوردرواقع اسم بی مسمائی بود ودرحقیقت بسته بیك عده شاهزادگانی بودکه تاجهای لغزانی برسرداشتند وتخت سلطنت وحکومت مدام درزیرپایشان متزلزل بود. سلطنت واقتدارواقعی دردست چندتن ازخوانین واعیان مهم «فئودال» بودکه رعایا ودهقانها درحکم مملوك وزرخرید آنها بودند. عده شهرها بسیارکم بود وطبقه متوسط هنوز بوجود نیامده ، ولی در طی قرن سیزدهم میلادی پس ازدورانی که ده قرن طول کشیده بود ، طبقهٔ متوسط یعنی کسبه واصناف ازنو در تاریخ قدم بمیدان وجود وظهور نهاد و هرچه بیشتر قوت گرفت واقتدار فئودالیته ضعیف ترگردید .تا آن زمان پادشاه دراداره و حکومت برا ملاك واراضی خود تنها منافع ومصالح بزرگان ورؤسای مذهبی را درمد نظرداشت ، ولی پس از آنکه جنگهای صلیبی طبقهٔ کسبه وتجاررا بوجود آورد وپادشاه خود را ناچاردیدکه یا حقوق طبقه متوسط را نیزمراعات نماید ویا منتظر باشد که روز بروز با فقری شدیدتروتهیدستی بیشتری دست بگریبان گردد. این پادشاهان والامقام اگر میخواستند از هوی و هوس درونی خود تبعیت نمایند بهتر بود بجای آنکه با مشورت مصلحین قوم وعقلای ملت کار کنندگوش باندرز وراهنمائی گاوها وخوکهای خود بدهند. عقلای ملت دستگیرشان شده بودکه «آدم عاقل به نیشتر نزندمشت» ، وازاینرو تسلیم تقدیرگردیدند وشربت تلخ را بخاطرجام رنگین وپر نقش و نگار نوش جان نمودند ولی باید دانست که این کارآسان ، ازقوه بفعل نیامد.



باروت توپ

درانگلستان درموقعی که ریشارد معروف به «شیردل» بعرض مقدس روانه شد و درزندان اطریش گرفتارگردید ، بطوریکه قسمت اعظم غیبت ازخاك انگلستان را در گوشه زندان گذرانید ، زمام سلطنت بدست برادرش ژان سپرده شده بودکه هرچند درفن جنك بپای برادرش نمیرسید اما درآنچه باداره امورحکومت ارتباط داشت در عدم لیاقت با اوبرابری مینمود در همان آغاز حکومت ایالت نورماندی و

قسمت اعظم ولایاتی راکه درخاك فرانسه داشت ازدست داد وآنگاه درصدد برآمد که با پاپ **ای نوسان** سوم که دشمن سرسخت دودمان **هوهن اشتوفن** بود، دست و پنجه ای نرم کند . همانطور که سابقاً دوقرن پیش **گریگوار** هفتم **هانری** چهارم را تکفیر کرده بود ، **ای نوسان** سوم نیز **ژان** را تکفیر کرد ودرسنه ۱۲۱۳ میلادی **ژان** نیز مانند **هانری چهارم** درسنهٔ ۱۰۷۷ مجبور گردید که ازراه اضطرار عهدنامهٔ افتضاح آمیزی را امضا نماید . با وجود این قضایا باز **ژان** دست از نیات شرارت آمیز خود برنمیداشت وازاختیارات شاهانه خود سوء استفاده مینمود تا عاقبت ملت بجان آمده بنای تهدید راگذاشت و**ژان** مجبور گردید که دیگر هرگز ازآن پس باامتیازات قدیمی ملت مخالفت ننماید ودراین باب درجزیرهٔ کوچکی که دررودخانهٔ **تایمس** در نزدیکی دهکده **رانی میلا** واقع است درروز ۱۵ ژوئن سنه ۱۲۱۵ میلادی عهدنامه‌ای



خلع فیلیپ دوم ازسلطنت

منعقد گردید که به «آئین بزرك» معروف گردید ودرزبان لاتینی «ماکنا شارطا» مینامند . این عهد نامه متضمن مواد تازه ومهمی نبود ولی با عبارات موجزوصریح وظایف قدیمی پادشاه را مشخص ساخته امتیازات زیردستان رایکی بیکی معین میساخت. ولی کمترمطلبی درآن بود که با حقوق روستائیان ودهاقین (اگر فرض کنیم حقوقی داشتند) که اکثریت ملت را تشکیل میدادند، ارتباطی داشته باشد ، درصورتیکه برای طبقهٔ کسبه وتجار که روزبروز کسب اهمیت بیشتری میکرد، پاره ای حقوق تصریح شده بود . این سند حائزاهمیت بسیاری بود چون نخستین بار بود که اختیارات پادشاه با صراحت ودقت وتفصیلی که هیچ سابقه نداشت معلوم ومشخص میگردید ، ولی بازهم این سندمهم برطبق اصولیکه اختصاص بقرون وسطی داشت تدوین شده بود . چون

کمترین اشاره ای بمردم وملت نشده بود مگر باشخاصی که ازاتباع و بستگان زیردست مهم پادشاه بودند که بموجب مقررات عهدنامه مزبور بایستی درمقابل ستم واستبداد پادشاه مصون باشند. همانطوریکه مقرر گردیده بود که جنگلها وحیوانات اربابی نیزازشرجنگلبان باشیهای پادشاهی درپناه باشند. چند سال پس ازآن درمجالس مشورت پادشاه لهجه عوض شد، چون ژان هم ارثاً وهم فطرتاً آدم بدی بود. هرچند رسماً قول داده بود که مطیع مقررات « آئین بزرك » باشد خلف وعده نموده و مواد آن را یکی بعد ازدیگری نقض میکرد ولی خوشبختانه عمرش بپایان رسید و جانشینش **هانری سوم** مجبورشد که ازنو «آئین» رابپذیرد. درهمین اثناچون عمویش **ریشارد** صلیبیهم برای مملکت گران تمام میشد وشانه ملت را بزیرقروض خودگذاشته بودپادشاه مجبورشد برای ادای اینقروض مبالغیازیهودیها وام بگیرد.

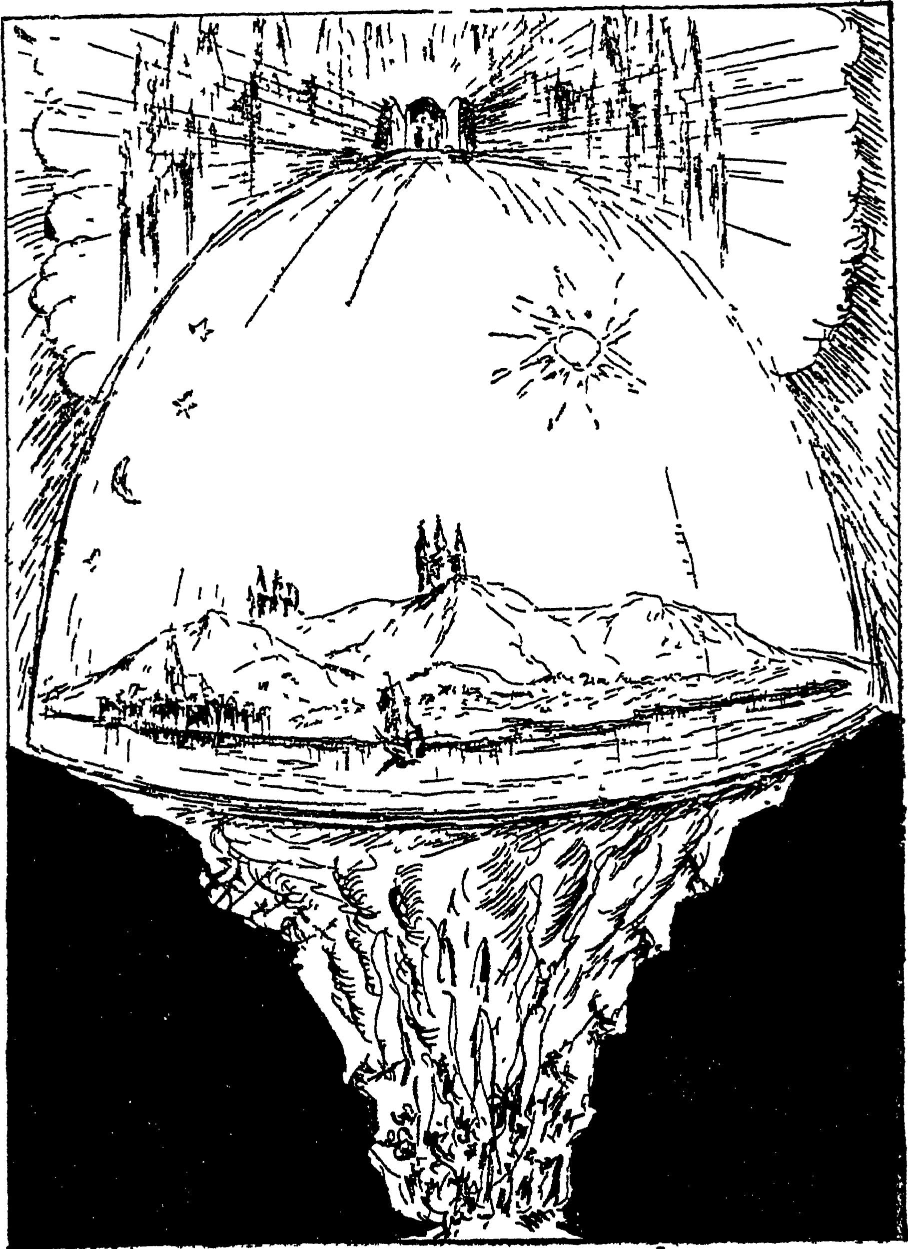
ازآنجائیکه مالکین بزرك وروسای مذهبی که مشاورین ومستشارهای پادشاه بودند زروسیمی راکه برای پادشاه لازم بود نمیتوانستند تهیه نمایند، **هانری سوم** حکم نمود که عده‌ای ازنمایندگان شهرها را دعوت نمایند درمجلسی بزرك حضور بهم برسانند. این نمایندگان نخستین بار درسال ۱۲۶۵ میلادی بموجب دعوتی که از آنها شده بود درمجلس بزرك حاضر گردیدند. اول قرار بود که فقط بعنوان متخصصین مالی درمجلس حاضر بشوند وحق نداشته باشند درتدارك عمومی که بامورمملکتی مربوط است شرکت نمایند وتنها عقیدهٔ خودرا درباب عوارض ومالیاتها اظهار بدارند. ولی بتدریج این نمایندگان بلاد و« کمون»ها دربسیاری ازمسائل طرف شورومشورت قرارگرفته ورفته رفته این مجلسی که شامل نجبا واعیان اسقفها ونمایندگان شهرها بود بصورت یك «پارلمان» رسمی درآمد که درباب هرمسئله‌ای قبل ازآنکه تصمیمی گرفته شود مباحثه ومذاکره مینمود. اما باید دانست که برخلاف آنچه عموماً مشهور است انگلیسها اول کسانی نیستند که چنین مجلسی را تأسیس وایجاد نموده باشند که درزمینهٔ اجرای قوانین هم دارای پاره‌ای اختیارات باشد. طرزحکومتی که بوسیله شاه و«پارلمان» باشد اختصاص بجزایر بریتانیای کبیر نداشت ونظایر آن همه جا در خاك اروپا وجود داشت، ولی درپاره‌ای ازممالك مانند فرانسه ازدیادسریع اختیارات پادشاه قبل ازقرون وسطی موجب گردید که قدرت ونفوذ پارلمان بکلی ازمیان برود.

درکشورفرانسه درسال ۱۳۰۲ بنمایندگان شهرها اجازه داده شده بود که در پارلمان حضور بهمرسانند ولی بازقرنها طول کشید تاهمین پارلمان دارای اقتدارکافی بشود وحقوق طبقهٔ متوسط راکه معروف به «تی یراتا» شده بود مستقردارد وقدرت پادشاهی رادرهم بشکنند.

پس ازآن تلافی مافات را نمود ودرطی انقلاب فرانسه بکلی سلطنت شاهی و

امتیازات نجبا وروحانیون را ملغی ساخت واختیارکامل بدست نمایندگان ملت سپرد . دراسپانیا نیزابواب مجلس مشورت شاهانه موسوم به «کسورتیس» از نیمه اول قرن دوازدهم بروی نمایندگان شهرها و«کمون» ها بازبود . درامپراطوری ژرمنی هم چندین شهرمهم بعنوان شهرامپراطوری ممتازگردیده بود وازاینرو نمایندگانش حق حضوردرمجلس «دی‌یت»راداشتند وهمچنین درسوئد نمایندگان ملت درسال ۱۳۵۹در اولین دورهٔ اجلاسیه مجلس ملی «ریك داك» حضوربهمرسانیدند . دردانمارك وقتی مجلس ملی ید قدیمی موسوم به«این هولف» درسنهٔ ۱۳۱٤ میلادی از نو برقرارگردید هرچند نجبا اغلب علی رغم پادشاه وملت نظارت برحکومت را بخود اختصاص داده بودند ولی بساز هیچوقت نمایندگسان ملت ازحقوق خود محروم نگردیدند. تاریخ حکومت مشروطه درممالك اسکاندیناوی بسیارخواندنی است . درایسلاندمجلس ملیت ملاکین موسوم به « آتینك »که ادارهٔ امور خرید را بعهده داشت ازقرن نهم میلادی شروع نمودکه جلسات مرتب داشته باشد واین جلسات تا هزارسال بعد مرتبا منعقد میگردید . درسویس اشخاص آزاد ایالات «کانتون» مختلف ازمجالس ملی خودبسا کامیابی تمام برضد مقاصد سوء عده ای ازخوانین و«فئودال»های‌مجاورمدافعه نمودند. درهلند ازقرن سیزدهم میلادی ببعد نمایندگان طبقهٔ متوسطه«تی‌یراتا » را درمجالس مختلف ایالات وولایات که بعنوان «دوشه» و«کونته» خوانده میشدند پذیرفتند. در قرن شانزدهم میلادی پاره‌ای ازایالتهای‌کوچك برضد پادشاه علم طغیان برافراشتند ودرمجمع رسمی ملی اورا انکارنمودند ومجمع پس ازآنکه روحانیان رااز‌حق‌شرکت درمذاکرات محروم ساخت واختیارات نجباء واشراف را نیزملغی نمود. قوه مجریه‌را درجمهوری جدید ممالك هفتگانه هلند بدست‌گرفت ولی مجلسهای بلدی دوقرن تمام بدون آنکه شاه ونجبا واشرافی‌درمیان باشند امورمملکت را عهده داربودند واداره میکردند . بنا براین شهرهسا حق تقدم یافتند ومردم شهرنشین حکومت را در دست گرفتند .





جهان مردم قرون وسطائی

۳۷

دنیا و قرون وسطی

دربیان آنکه درقرون‌وسطی مردم درباب دنیائی که درآن‌زندگی میکردند چه عقاید وافکاری داشتند .

تاریخ روزوسال چیز بسیارمفیدی است ولی بشرط آنکه با احتیاط عمل نمائیم والا اگربخواهیم تواریخ را با بی احتیاطی مورد استفاده قرار بدهیم ممکن است با اشتباهات عجیب ومضحکی دست بگریبان شویم . یکی ازاشتباهاتی که ممکن است در این زمینه مرتکب شد تعیین تاریخ است ، ازروی دقتی که خالی ازافراط نباشد . مثلا اگردرموقعی که صحبت ازطرزفکرمردم قرون وسطائی درمیان است بگوئیم درروز۳۱ دسامبرسنه۴۷۶ تمام ملت های اروپائی با هم همصدا شده آوازه دادندکه«ازاین‌پس امپراطوری روم پایان یافت ووارد قرون وسطی شدیم » بدیهی است که بکلی راه غلط رفته ایم ومرتکب اشتباه بزرگی شده‌ایم .

مثلا دردربارشارلمانی ازقوم مرانك اشخاصی بودندکه ازلحاظ عادات ، رسوم ، عقاید ، افکار، رفتار و کردارکاملا رومی شده بودند. ازطرف دیگر ، انسان هرقدردر زندگانی جلوترمیرود بیشترمتوجه میگرددکه هنوزهم بسیاری ازمعاصرین ما دست کمی ازمردم غارنشین عهد حجرندارند . عهود واعصارمختلفه داخل هم هستند وافکار عقاید نسلهای متوالی آمیخته وممزوج است . با این همه میتوان چند تن ازمردم‌قرون وسطی راکه براسسی مظهر تجلیات خصوصی آن دوره باشد مورد غورومطالعه قرار داد ورفته رفته درباره عقاید وافکارمردم‌آن‌عصر بالنسبه به بسیاری ازمسائل یك مظان وملاك کلی بدست آورد .

قبل ازهمه چیز باید دانست که مردم قرون وسطی‌خود را آزادومختار نمیدانستند ومعتقد بودندکه اختیارآمدن ورفتنشان دردست خودشان نیست کسی میتواندبه‌تناسب استعداد و« انرژی » ونیرو وطالع خداداد برای خود سرنوشتی مقرر دارد. برعکس خودرا عضو هیئت جامعه ای میپنداشتندکه در آن عده ای امپراطور وعدهٔ دیگری رعیت وغلام وبرخی پاپ ومقدس وتعداد دیگری ملحد وکافر ودسته‌ای‌دلیر

ونامدار وگروهی وبزدل وترسووجمعی متمول‌وتوانا ومردمی گدا ودزد وبینوا باشند وبدون چون وچرا بمصداق « پیرما گفت خطا برقلم صنع نرفت» بدون فکر وتعقل اوضاع دنیا را بسته به مشیت وقدرت‌کامله میدانستند واز این لحاظ بکلی با ما مردم امروزهٔ دنیا متفاوت بودند که ازقبول و تسلیم روگردانیم ومدام میخواهیم وضع مالی وسیاسی خودرا اصلاح نموده بهترسازیم . برای‌مرد وزن قرن سیزدهم‌آخرت‌وبهشت سرتاسرحظ ولذت ، وجهنمی که‌آتش ابدی‌آن معصیت‌کاران‌را میسوزاند کلمات والفاظ بی معنی وبی مفهومی نبود که مبین پاره‌ای عقاید مذهبی باشد بلکه حقیقت‌صرف‌بود وواقعیت محض را میرساند.

تمام مردم قرون وسطائی‌ازعام وخاص قسمت مهمی اززندگانی‌خود را مصروف بتدارك آخرت می‌ساختند ، درصورتیکه ما مردم امروز وقتی عمررا چنانکه باید و شاید گذرانديم هراس زیادی ازمرك نداریم ومانند یونانیان وروميهای قدیم باجرئت وسکینه ازآن استقبال میکنیم. پس از شصت سال‌کاروزحمت ومجاهدت‌وکوشش‌بخواب فرومیرویم، درحالیکه امیدواریم که همه‌کارهادرست خواهد شد. درقرون‌وسطی‌شیطان که اورا سلطان وهم وهراس میخواندند با صورتك وحشت زائی واستخوانهای بی گوشت وپوست ، هرساعت وهردقیقه همزانو وانیس وجلیس مردم بود ومانند دجال ایرانیان بصدای دلخراش ویولون خود اشخاصی راکه میخواست عذاب نماید بخود میخواند ودرکنارمیزغذا خوری مردم بیچاره مینشت وباآنها همکاسه میگردید. وقتی جوانان با معشوقه‌های‌خود بازوبیازو میگذشتند درپس‌درختان‌پنهان‌میشدو پوزخندهای چندش انگیزتحویل میداد. ما خودمان نیزدردوره طفولیت بجای افسانه های دلپذیر گل‌وریحان وشاه پریان ، مدام‌گوشمان رابا قصه های خوفناکی که موضوعش تابوت وقبرستان و وبا وطاعون بود پرکرده بودند ودرسرتاسرعمرازترس شب اول قبرو ماروموردرصحرای محشر،آب راحت ازگلویمان پائین‌نمیرفت . حال‌اطفال درقرون وسطی نیزبهمین منوال بود ودرنظرآنها دنیا پربود ازجن وعفریت ، فقط‌گاهی‌درآن میانه ملائکه وفرشته‌ای بالی میزد. این قبیل اطفال‌گرچه معمولا ازبیم جهنم خاشع حرف شنووسربزیرومؤمن ومقدس می‌شدند ولی درعین حال بی‌رحم وبی‌مروت بودند وترسان ولرزان بارمیآمدند ومدام اشکشان جاری بود.وقتی بزرك میشدند پس از آنکه زنان وکودکان را درشهرهائی که درجنك مفتوح مینمودند قتل‌عام میکردند به کلیسا ویابزیارتگاهی شتافته وبادستهائی که هنوزازخون بیگناهان سرخ بود ، از خداوند رحیم وغفوربخشایش گناهانشان‌رامسئلت می کردند ودرآنحال‌تنها بدعا اکتفا ننموده‌اشك ندامتشان‌روان‌میگردید ورسمااعتراف‌میکردند که معصیت‌کاران‌روسیاهی هستند وتنها امیدشان بمغفرت الهی است.

چیزی که هست جنگاوران صلیبی عموما شوالیه هائی بودند که رفتار و کردارشان بموجب قواعد وقوانین اخلاقی معینی اداره میشد که بهتروعالیتر از قواعد اخلاقی سایر مردم بود ورعایت آنرا واجب میشمردند• ولی از پاره‌ای جهات فرق زیادی بین ارباب و رعیت نبود ومیتوان گفت کاملا مانند هم بودند وهردو اسب ترسو ورموئی را بخاطر میآوردند که ازسایه ای یا ازقطعه کاغذی که بزمین افتاده وحشت کرده باشد وبنای سرکشی را بگذارد ، کسی دیگرحریفش نشود• آنها نیزوقتی بسائقه اوهام و خرافات دستخوش خیالات واهی می گردیدند از هیچ عمل زشت وفجیعی رو برگردان نبودند•

برای اینکه بتوانیم درحق مردم قرون وسطی ازروی بصیرت داوری کنیم باید بخاطر بیاوریم که وضع زندگانی آنها وضع مخصوصی بود . مردمی بودند درواقع وحشی که خود را متمدن میپنداشتند . ما امروز اشخاصی مانند **شارلمانی واوتو** را امپراطورروم میخوانیم ولی شباهت آنها با امپراطورهای واقعی ازقبیل **اوگوست و مارك اورل** درست همان شباهت پادشاه سیاههای **اومبا اومبا** وکنگوی علیاست با پادشاهان متمدن وتربیت‌شده امروزی **سوئد ودانمارك** ، وحشیهائی بودند که درخرابه های افتخارآمیز زندگی میکردند . ولی ازمزایای تمدنی که آباء واجدادشان زیروزبر ساخته بودند بهره ورنبودند . بی‌سواد وبی اطلاع وهیچ ندان وحتی ازاطفال دوازده ساله این عهد جاهلتر بودند . بجزانجیل وتورات کتاب دیگری نمی شناختند وگرچه کتاب انجیل درباب محبت وشفقت بمخلوق ودستگیری وعفو وبخشش متضمن تعلیمات اخلاقی بسیارعالی وارجمندی است ولی درزمینهٔ نجوم وحیوانشناسی وگیاه‌شناسی و علوم دیگر نمیتوان از آن بهرمند گردید• درقرن دوازدهم میلادی‌علاوه برتورات کتاب دیگری نیز بمیان آمد وزینت کتابخانه ها گردید . کتابی بود باسم «دائرة المعارف معلومات سودمند» ازآثارارسطو که ازحکمای بزرك یونان بوده ودرقرن چهارم قبل ازمیلاد میزیسته است . من هیچ نمی‌فهمم که بچه علت کلیسای مسیح اینهمه احترام برای ارسطومربی اسکندر بزرك قائل بود، درصورتیکه تمام حکما وفلاسفه دیگریونان را بعنوان اینکه عقاید وافکارشان مبنی برکفر وبت پرستی است محکوم ساخته ومردود میدانست . تنها ارسطو را قبول داشت ومعتقد بود که کتاب ارسطو را هم مانندتورات وانجیل میتوان بدون آنکه خطری درآن ملحوظ باشد بدست هرمسیحی مقدس داد• آثارارسطوپس ازآنکه دور دنیای متمدن آن روزگشته بود باروپا رسیده بود • بدواً ازیونان باسکندریه رفته ، وپس از آنکه درقرن هفتم میلادی مسلمانها برمصردست یافتند آنهارابعربی ترجمه کردند وسپاهیان اسلام باخود باسپانیا آوردند وبدین‌ترتیب

فلسفه ارسطو که چون درشهر مقدونیه واستاژیر بدنیا آمده بود اورا گاهی حکیم استاژیری هم میخوانند درمدارس ودانشگاههای شهر کردو (قرطبه) تدریس می‌شد. آنگاه محصلین ودانشجویان مسیحی که برای کسب علم ازجبال پیرنه گذشته باسپانیا آمدند ازعربی به لاتینی ترجمه کردند و در دارلعلوم ومدارس اروپای غربی آثار ارسطو ازروی همین ترجمه ها بزبان لاتینی تدریس می گردید وهرچه این ترجمه ها بقدرکافی روشن نبود، ولی‌همین اشکال درفهم مطالب برقوام‌آنها می‌افزود ومطالعه وتدریس آنها را دلکش ترمی‌نمود.

محترمین قرون وسطی تمام مسائل موجود وآنچه‌رادرزمین وآسمان بودبوسیله تورات وارسطوتعبیروتفسیر وتأویل می کردند وهمه‌چیز را معلول‌مشیت‌غیبی‌میدانستند. این اشخاص‌کامل وفاضل که بعنوان «مفسرین» (اسکولیاست) معروف بودند درواقع مردم بسیارهوشمند وبا فراست ودرایتی بودند ولی متأسفانه معلوماتشان کتابی بود، یعنی ازروی کتاب یادگرفته بودند وکمترین ارتباطی با تجربه وامتحان ومشاهدات عینی نداشت ومثلا اگر بنا میشد درسی درباب ماهی اوزن برون (خاویار) ویا فلان کرم خاکی بدهند بازبهمان‌کتاب ارسطو وتورات مراجعه می کردند هرگزیکنفراز آنها بصرافت نیفتادکه برود یك ماهی اوزن برون صید نماید وقدم از کتابخانه بیرون نهاده درحیاط وباغچه خود یك کرم پیداکند وآنها را مورد مطالعه قرارداده بشهادت چشم وبکمك ادراك خود کیفیات زندگی ونشوونمای آنها را دریابد. «مفسرین» مشهورازقبیل **البرت بزرك** و**توماس داکن** هرگزبفکر نیفتادند که ببینندآیا مابین ماهی اوزن برون فلسطین وکرم وحشرات مقدونیه باماهی اوزن برون‌وکرم‌وحشرات اروپای غربی تفاوتی وجود دارد یا نه.

اگراحیاناً شخصی ازروی کنجکاوی مثل **روجه بایکون** بوسیله شیشه‌کلفتی که بجای زره بین بکارمیبرد وتلسکوپ‌های‌کوچك، بتجربه وامتحان میپرداخت و پس از تجربه وامتحان طولانی یك دانه ماهی طولانی یك دانه ماهی اوزن برون‌ویك کرم‌در مجلس سخنرانی میآورد ونشان میداد که با آنچه در تورات ودرکتاب ارسطو درباب آنها آمده اختلافی موجود است مفسرین محترم با پوزخند طعن وطنز انکارمیکردند،و میگفتند حقا که **بایکون** دارد زیاد ازمرحله دور می‌افتد. وقتی این‌مرد دانشمنداظهار داشت که یك ساعت مشاهده وتأمل وتبصروتجربه مستقیم‌برده سال مطالعه‌آثارارسطو ترجیح دارد واگراین آثاررا ترجمه نکرده بودند هیچ‌لطمه‌ای بعلم ومعرفت واردنیامده بود«مفسرین» بحکومت عارض‌شده میگفتند:« وجود این‌شخص برای امن وامنیت‌مملکت مضراست چون مدعی است‌که ما باید برای مطالعه آثار اصلی‌اوسطوقبلا زبان‌یونانی یاد بگیریم وهیچ معلوم نیست چرا بهمان متن لاتینی این‌آثار که‌قرنهای‌متمادی اسباب

رضایت ملت نجیب ما را فراهم ساخته قناعت نمی نماید» وچنین وانمود میکردند که‌او جادوگرملعونی بیش نیست ومیخواهد ازراه حرام نظم وترتیب اموررا برهـم زنـد. مفسرین بقدری درادعای خود اصراروعناد نمودند که بالاخره مقاماتی که حفظ نظم بید قدرت آنها سپرده شده بود یعنی عناصرمحافظه کارقدغن نمـودند کـه **بایکون** چیزی ننویسد. همین حکم باعث گردید که ده سال تمام این دانشمند بـزرك دست بقلم آشنا نسازد. کتابهایش را با خط مرموزی که کلیدش دردست خودش بود می نوشت وازاین قرارخواندن آنها برای معاصرین نا اهلش مقدور نبود. این شیوه نگارش بهمان نسبتی که کلیسا درچشم وگوش‌بسته نگاهداشتن مردم بیشترجدیت میکرد مبادا درجاده‌شك وبی ایمانی بیفتند؛ رایج ترمی گردید و دانشمندان بدان متوسل میشدند. حالا نباید تصورنمود که درنگاهداشتن مردم درجهل ونادانی، کلیسا سوء نیت داشت، بلکه بر عکس قصد کلیسا ازجلوگیری از بدعت مبنی برخیرخواهی محض بود. کشیشها یقیـن قطعی داشتند که زندگانی دراین دنیا برای زندگی واقعی دنیای آخرت مقدمه‌ای بیش نیست ومعتقد بودند که علم وسواد مردم را بضلالت میاندازد ومغزآنها را ازعقاید و افکاری آگنده میسازد که موجب هلاکت وخسران آنها میگردد. اگرمفسری ازمفسرین قرون وسطی شاگرد خود را میدید که تورات وکتاب ارسطورا کنارگذاشته ومیخواهد بسلیقه وذوق خودش کسب علم ودانش نماید مانند مادری که ببیند فرزند دلبندش بـه تنورسوزانی نزدیك میشود مضطرب وسراسیمه میگردد وحتی اگربزوروهم بود سعـی مینمود مانع بشود ولی بازمانند مادرمهربانی که اگر ببیند کودکش حرف‌اورا میشنود ومطیع اوامراوست نهایت محبت وشفقت را درحق اومبذول میدارد. کشیشها نیز که خود را چوپان گله مؤمنین میدانستند وبهرآنچه ارتباطی با دین ومذهب داشت سخت علاقمند بودند شب وروزدرراه خیروصلاح گوسفندان وبره‌هـای خودکوشش داشتند و خدمتی نبود که درراه آنها ازدستشان برآید ودریغ دارند. حتـی‌القوه بهیچوجـه از دستگیری مضایقه نداشتند و درآن دوره هزاران مرد وزن مؤمن باخدا پیدا میشدنـد که سعی داشتند ازفقرا وبیچارگان دستگیری نموده بارمحنت وفقروفاقه آنها را تا حد مقدورسبکترسازند. یکنفررعیت ویکنفرمملوك البته رعیت ومملوکی بیش نبود و امکان پذیرهم نبود که اوضاع واحوال وسرنوشت خود را تغییرداده دگرگون سازد. ولی‌خدای قرون وسطی که مشیت مطلقه‌اش برآن قرارگرفته بود که رعیت، رعیت و مملوك، مملوك بماند درجسم این‌مخلوق‌خاشع ساده‌لوح روح صمدانی وخالدی دمیده بود وبپاس احترام آن روح هرآدم متدیـن وخدا ترسی وظیفه دار بود کـه کمك و حمایت خود را ازآنها دریغ ندارد تا بتواند هم درمدت‌عمروهم درموقع مردن مسیحی خوبی باشد. وقتی رعیت وغلامی بسن پیری میرسید ودیگرکاری ازدستش ساخته‌نبود

ارباب «فئودال» اوازو نگاهداری میکرد و بهمین ملاحظه رعیت و بردههائی که‌شب و روز جان بکند وزحمت بکشد لااقل ترس فردا را نداشت‌ومیدانست که درپناه‌او بابش میباشد وهرگز بیرونش نمیاندازد وهمیشه خشتی برای زیرسرخود داشت. ولوسقف اطاقش سوراخ باشد لامحاله سقفی بالای سرش خواهدبود ویك‌لقمه‌نانی‌خواهدداشت. این‌حس‌مطبوع اطمینان بفردا درتمام طبقات مردم وجودداشت اوازبرکت همین‌اطمینان بفردا بودکه کسبه واصناف درشهرها دارای تشکیلاتی گردیدندکه معاش وعایدی‌کافی اعضایش را تأمین میکرد. البته نمیتوان انکارنمودکه با این ترتیب کسی زیاددرصدد برنمیآمدکه کارش ازکارهمسایه‌اش بهتربشود وچه بسا اتفاق میافتادکه تشکیلات صنفی خواهی‌نخواهی‌فریب اشخاص مزور وچاپلوسی‌رامیخوردند و نان رابکسانی‌میرسانیدند که مستحق آن نبودند ولی‌جای شبهه نیست‌که وجود همین تشکیلات اسباب دلگرمی طبقات‌کارکن وزحمتکش بود وآرامش واطمینانی‌خاطری، درنهاد آنها تولید مینمود مانندآن دردوره ماکه عصررقابت وهمچشمی است وجود ندارد. قرون وسطی هم‌با اشخاصی سروکارداشت‌که امروزما آنها را «محتکر» میخوانیم: مردمان پولدار از خدا بی‌خبری‌که جنس را ازقبیل‌گندم وصابون وماهی دود زده وچیزهای دیگر ارزان میخرند وانبارمیکنند، بطوریکه دیگردربازاربدست نمیاید ومشتری مجبورمیشودبهر قیمتی‌که اومعین میکند بخرد. بهمین‌جهت درآن عصرحکومت معاملات‌کلی را قدغن، وقیمت ارزاق را خودش معین میکرد.

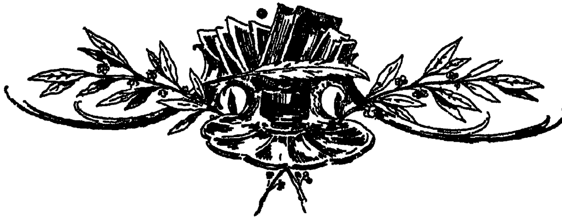
مردم قرون وسطی بی نهایت ازرقابت وهمچشمی متنفروبیزار ومعتقدبودندکه علتی ندارد که بندگان خدا مدام برضد یکدیگر درجنك و مبارزه باشند و بقصد جلوافتادن‌ازدیگران‌آرام وآسایش را برخود حرام سازند، درصورتیکه روزقیامت و رستاخیزنزدیك است ودرآن روز تمول وثروت بهیچ دردی نخواهدخورد وثروتمندان وتوانگران سربزیر وشرمنده درقعر چاه ویل معذب خواهند بود درحالی‌که درهای سیم وزربهشت بروی درویشان و بینوایان‌گشاده خواهد بود. خلاصه آنکه مردم قرون وسطی اگرتا اندازه‌ای ازآزادی فکروعمل محروم بودند درعوض ازبسیاری‌عذابهای جسمانی وروحانی دراماں بودند.

اگرعدهٔ بسیارمعدودی را مستثنی بداریم بقیهٔ مردم ایمان‌کامل‌داشتند که‌این‌دنیا پل آخرت است وبقول‌خودمانیها کاروانسرائی بیش نیست وانسان باید دراین دوروزه عمر بفکردنیای دیگروروزقیامت باشد وبهمین ملاحظه باین دنیای پرمحنت واندوه که دنیای‌شرارت وبیداداست اعتنائی نداشتند وخود راازلذایذبسیاری محروم‌میداشتند تا درآخرت بلذات باقی وواقعی نایل‌گردند. درنظرآنها زندگی دراین دنیا عذاب اجتناب ناپذیری بیش نبود ومرك برای‌آنهاحکم طلیعه حیات‌حقیقی‌وروشنی راداشت.

یونانیها ورومیها ابداً درفکر آخرت نبودند وتمام سعی و کوششان مصروف بر این بود که بهشت را برای خود در این دنیا فراهم بسازند ودر پرتو همین فکر و نظر کسانی که در زیر ستاره آزادی ودوراز دایره بندگی وغلامی بدنیا آمده بودند دارای زندگانی بسیار مطبوعی گردیده بودند . اما مردم قرون وسطی بکلی برعکس بهشت رادر آن جانب ابرهای وهم وپندار ساخته بودند و معتقد بودند که این دنیا برای تمام طبقات اعم ازتوانگر و درویش و دانا و نادان وفرزانه ودیوانه «دره اشك» است وبس . با اینوصف معلوم است که بحکم عقل ، عکس العمل وواکنش اجتناب نا پذیرشده بود ، چنانکه درفصل بعد شرح آن خواهد آمد .



آزمایشگاه درقرون وسطی



۳۸

بازرگانی در قرون وسطی

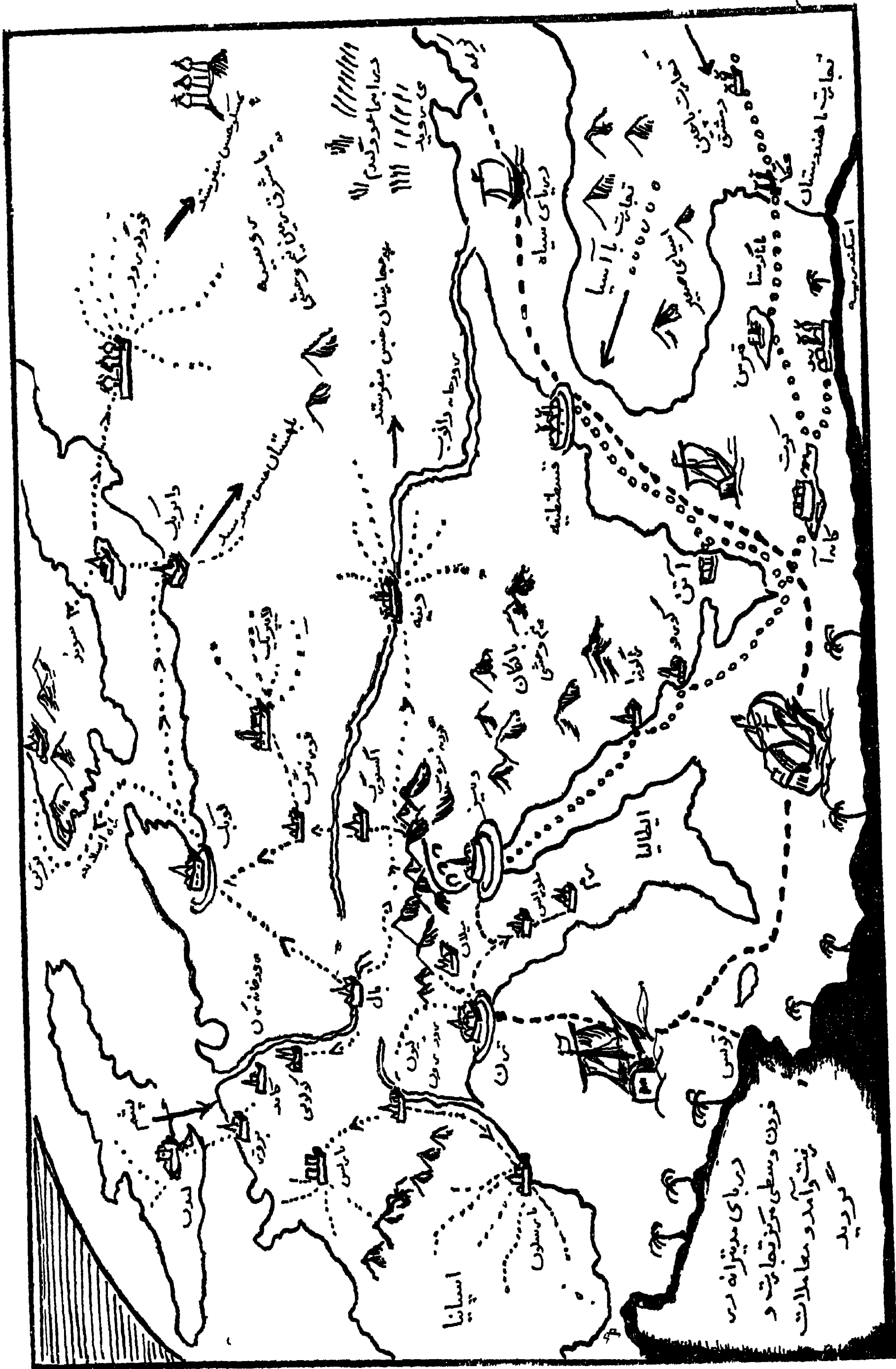
دربیان آنکه درنتیجهٔ جنگهای صلیبی دریای مدیترانه مرکز تجارتی مهمی گردید وشهرهای شبه جزیره ایطالیا حکم انبار های اجناس و کالاهای تجارتی آسیا وافریقا را پیدا کردند

بسه علت مختلف شهرهای ایطالیا دراواخرقرون وسطی حائزاهمیت فراوانی گردیدند.

درزمانی بسیارقدیمی شبه جزیرهٔ ایطالیا را شهررم مسکون ساخته بود. این شهردرآن سرزمین راهها وشهرها ومدارسی بوجود آوردکه نظیرآن درهیچ کجای اروپا دیده نمیشد. بربرهای بیگانه ، ایطالیا را مانند ممالك دیگری بخاك و خون کشیده بودند ولی درایطالیا چون خراب کردنی وآتش زدنی بسیار بود از عهدهٔ خراب کردن وآتش زدن همه آن برنیامدند وباز خیلی چیزها باقی ماند. این علت اول بود.

علت دوم مربوط بودبحضورپاپ درخاك ایتالیاوازآنجائیکه پاپ رئیس تشکیلات ودوایرسیاسی مهمی بود دارای املاك واراضی وسیع ورعایای بی‌شمار وخانه ها و جنگلها ورودخانه ها ودیوانهای دادگستری بسیاربود وعایدات وافری داشت وهمواره مبالغ هنگفت داخل صندوقش میگردید ومانندکشتی سازان وبازرگانان عمده و نیز و ژن حق‌خودرا بطلاونقره مطالبه می کرد ولهذا مردمی که درصدد معامله با رم بودند مجبوربودند قبلا کالاومتاع وطلب‌خودرااعم‌ازگاووگوسفند وتخم‌مرغ‌ومحصولات‌زراعتی همه رادرشمال ومغرب ایطالیا تبدیل بمسکوکات رایج نمایند تا بتوانند دررم چیزهائی راکه طرف احتیاجشان بود خریداری کنند وبهمین جهت ایطالیا تنها مملکتی بودکه نسبتاً دارای مقدارزیادی طلا ونقره شده بود .

علت سوم این بودکه درمدت جنگهای صلیبی شهرهای ایطالیا بندرسوار شدن وپیاده شدن صلیبیون گردیده بود وازاینراه منافع هنگفت بدست آورده بودندووقتی



بازرگانی درقرون وسطی

جنگهای صلیبی بپایان رسید این بندرها کمافی السابق بصورت انبار واجناس و آذوقه‌های مشرق زمین باقی ماند.

بعضی ازاین شهرها دارای شهرت زیاد گردیده بودند ومشهورترین آنها شهر ونیز بود. جمهوری ونیز درساحل دریادرجائیکه عمق آب کمتر بود روی مجموعهٔ‌ای از جزایرساخته شده بود وسابقاً وقتی درقرن چهارم بربرها بنای تاخت‌وتاز بخاك ایطالیا راگذاشته بودند مردم اطراف که درخود خاك ایطالیاساکن بودندبدانجا پناه‌آوردند ونیز چون دورش را ازهرطرف آب گرفته بود دستش ازهمه جا کوتاه بود به تجارت نمك پرداخت که درقرون وسطی متاع نادر وگرانبهائی بود. قرنهای متمادی تجارت‌انحصاری نمك دردست ونیز بودومردم ونیز ازمعاملهٔ نمك ثروت هنگفتی اندوخته بودندوثروت آنها مایهٔ اقتداروزافزون شهر گردید وقدرت ونیزرفته رفته بجائی رسیدکه دم ازرقابت با رم میزد وازاقتدارپاپ هم هراسی بخود راه نمیداد. کشتیها ساخته وبا مشرق زمین روابط تجارتی زیادی داشت ودرمدت جنگهای صلیبی بااین کشتیها، صلیبی‌هارا بارض اقدس میبرد ووقتی مسافرپول نداشت ازاوتعهد میگرفتند که برای آنها سربازی کند واهالی ونیز بهمین وسیله مدام برتعداد مستملکات‌خوددر دریای اژه وآسیای صغیرومصرمیافزودند.

دراواخرقرن چهاردهم میلادی عدهٔ نفوس ونیز بدویست هزاربالغ گردید و بزرگترین شهرهای قرون وسطی گردید. حکومت شهردردست خانواده های تجار و معتبروثروتمند بود ومردم باموروحکومتی سروکاری نداشتند. یك مجلس سنا ویك نفر رئیس جمهورباسم «دوج» یا «دوسه» انتخاب میکردند، ولی‌زمام اموردرواقع‌دردست هیئتی بود معروف به «شورای ده‌نفری» واین ده نفرهمانطورکه بوسیلهٔ تشکیلات بسیارمنظمی ازجاسوسان وآدم‌کشان رسمی برسرکارآمده بودند مقام خود را محفوظ میداشتند. مراقب حرکات وسکنات اهالی شهربودند وهرکس مظنون واقع میگردید ووجودش را موی دماغ ومضرومخل‌میپنداشتند درنهایت آرامی وآسانی سرش رازیر آب کرده شرش‌را می کنندند وبدینوسیله‌جاده رابرای‌اجرای‌مقاصد هیئت ظاهرالصلاحی که باسم «شورای ده نفری» باستبداد حکومت میکردصاف میساختند.

شهردیگری‌ازشهرهای‌ایطالیا موسوم‌به **فلورانس** بطرز وسبك‌دیگری‌حکومت میشد. یعنی برطبق‌اصول‌دموکراسی ولی‌دموکراسی‌مغشوش‌ودرهم وبرهمی. **فلورانس** ممالك شمالی را با رم متصل میساخت، درتحت نظارت شهرفلورانس بود وباپولیکه از این رهگذربدست میآوردکارخانجاتش را اداره میکرد.

اهالی فلورانس سعی داشتند درامورخود تأسی بشهرقدیمی آتن بجویند وازآن

تقلید نمایند، نجباء واشراف وکشیشها واعضای تشکیلات صنفی همه درمذاکرات مربوط بامورشهرشرکت داشتند وهمین مسئله مدام تولید انقلاب واغتشاش مینمود، اهالی بدسته هائی چند منقسم شده و مدام با هم در زد وخورد بودند و بمحض اینکه دسته‌ای غالب میگردید در شورای بلدی «اکثریت را بدست میآورد مخالفین خود را تبعید ودارائی آنها را ضبط میکرد، پس ازآنکه این حکومت ملی چند قرن ادامه داشت آنچه باید برسدوناگزیربود، فرارسید، یعنی یك خانوادهٔ مقتدری برسم جباران قدیم یونان حکومت شهررا بخود اختصاص‌داد وسرزمین اطراف را بتصرف درآورد. این خانواده موسوم به دودمان مدیسیس بود. چون پدران آنها درابتداطبیب بودند این خانواده بدین سمت معروف گردیده ولی بعداً صراف شده ودر تمام مراکز تجارتی عمده صاحب دکان و بانك شده بودند، امروز هم دربالای پاره‌ای مناره ها علامت این خانوادهٔ توانا که عبارت ازسه‌گلوله طلا بود دیده میشود، پس ازآنکه بحکومت فلورانس دست‌یافتند دختران خود رابزنی بپادشاه فرانسه دادند ودرقبرهائی مدفون گردیدندکهٔ ازحیث‌جلال وشکوه، قبرهای امپراطوری روم را بخاطرمیآورد.

شهردیگری هم درایتالیا بود موسوم به ژن که رقیب عمدهٔ ونیزبود ودرتجارت با تونس درشمال افریقا ومعامله دربازارهای بزرك غله واقع درسواحل دریای سیاه تخصص حاصل نموده بودند، علاوه براین سه شهربزرك متجاوزازدویست شهر بزرك وکوچك دیگرهم وجود داشت که هرکدام مرکزتجارتی مستقلی بودند ودرمیان خود متصل برسر نفع وفایده وتجارت ومعامله دررقابت شدید وزد وخورد بلا انقطاع بودند.

بمحض اینکه کالا ومتاع مشرق زمین وافریقا وارد این مراکزتوزیع‌میگردید فوراً معامعله فیصل مییافت واجناس بطرف بازارهای شمالی وغربی روان میگردید.

ژن اجناس خود را ازراه دریا به مارسیل حمل میکرد وازآنجا باکشتیهای کوچکتری ازراه رودخانهٔ رون بطرف شمال میفرستاد وشهرهائی که درساحل‌این رودخانه واقع شده بودند خودشان بهترین بازارمعاملات قسمتهای شمالی وغربی فرانسه بودند.

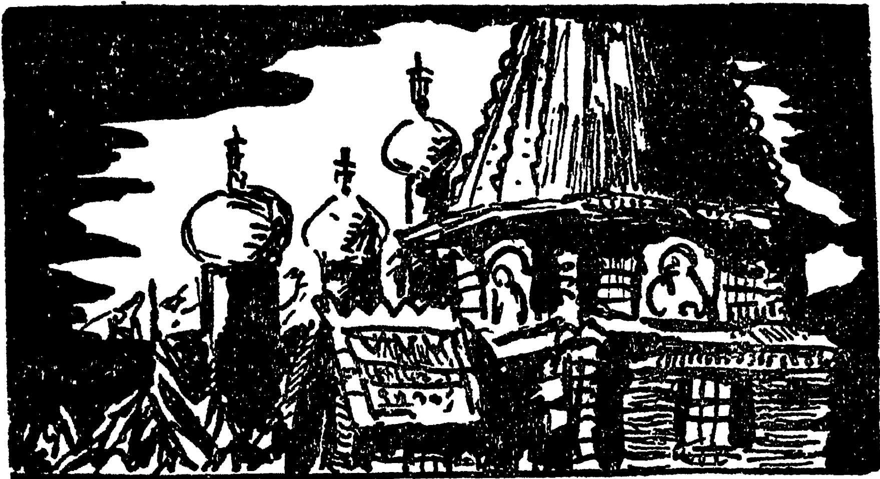
ونیزراه خشکی راکه بشمال میرفت ترجیح میداد، این همان راه قدیمی‌بودکه ازتنگه برنر(۱) میگذشت و بربرها ازهمان راه وارد خاك ایطالیا شده بودند، پس ازرسیدن بشهر اینس بروك (۲) اجناس را ازآنجابه شهربال میفرستادند وازآنجا

Brenner (۱)
Innsbrück (۲)

ازراه رودخانه رن‌یا ازراه دریا بانگلستان‌میرفت ویاراه او کسبورك راپیش‌میگرفت دراین شهراعضای خانواده **فوگر**(۱) مأمور توزیع بودند واین همان خانواده‌ایست که درابتداثروتش‌بوسیلهٔ سائیدن مسکوکاتی که بکارگران‌میپرداخت شروع گردید(۲) ورفته رفته صاحب ثروت هنگفتی گردیده بودند.

فوگرها اجناس را درنورنبرك وشهرهای بالتیك و حتی در شهر **ویسبی** در جزیره **گوتلاند** توزیع مینمودند. **ویسبی** بنوبت‌خودمستقیماً باشهرهای شمالی بالتیك وجمهوری**نووگرود** که‌مرکزتجارتی‌روسیه بود وایوان مخوف‌دراواسط قرن‌شانزدهم آنرا خراب وویران ساخت معامله میکردند..

شهرهای کوچك سواحل شمال غربی اروپا دارای تاریخی هستند بس‌شنیدنی.



نووگرود بزرك

مردم قرون وسطی خیلی ماهی بمصرف میرساندند. ایام مقدس روزه که کسی نباید گوشت بخورد زیاد بود. مردمیکه دورازسواحل دریا ورودخانها بودند بتخم مرغ قناعت میکردند وخوراك دیگری درمیان نبود ، ولی دراوایل قرن سیزدهم یکنفر ماهیگیرهلندی راهی پیدا کرد که ماهی ارنگه را بتواند بدون آنکه خراب وفاسد شود بجاهای دور دست بفرستد و بهمین ملاحظه ازآن تاریخ ببعد صیدگاههای

(۱) Fugger

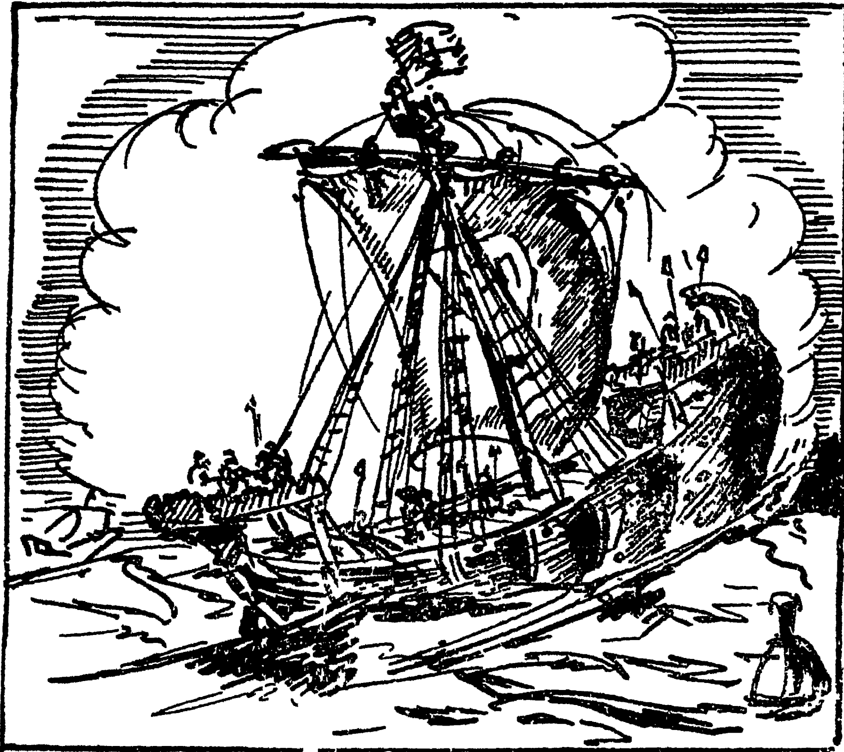
(۲) مقصود این است که مسکوکات طلا را درتغارمیسائیدند.تا مقداربسیاراندکی ازآن درته تغارمیماند (مترجم)

دریای شمال حائزاهمیت روزافزون گردیدند. اما درطی قرن سیزدهم میلادی بدون آنکه علتش معلوم باشد ارنگه که ماهی کوچك و بسیارمفیدی بود راه دریای بالتیك را پیش گرفته ازدریای شمال بدانجا مهاجرت کرد وشهرهای ساحلی دریای بالتیك از این نعمت خدا داد استفادهٔ عمده نمودند. ملاحین ازاطراف دنیا بقصد صید ارنگه بدانسوروان گردیدند وچون ارنگه قسمت اعظم سال را درقعردریا بسرمیبرد ودرآنجا تخم زیاد میگذارد صیدآن چندماهی امکان پذیر نیست اگراینهمه کشتی وملاح میخواستند بانتظارموقع صید بمانند متضررمیگردیدند ولذا درصدد برآمدندکه درموقع بیکاری ازشمال ومرکزروسیه غله بجنوب ومغرب اروپا حمل نمایند ودرمراجعت ازونیزوژن ادویه جات ومنسوجات ابریشمی وفرش‌وپشمینه جات مشرق زمین‌را به**بردووهامبورك** ورم بیاورند. همین معاملات مقدمهٔ جریانات تجارتی بین‌المللی مهمی گردیدکه مراکز اصلی آن شهرهای صناعتی بزرك **بروژوگاند** بود. این دوشهر بقدری کسب ثروت و اهمیت نمودندکه رسماً با قشون مرتبی بجنك پادشاهان فرانسه وانگلستان رفتند و برای کارنظامنامه‌ای چنان ظالمانه تنظیم نمودندکه اسباب خانه خرابی کارگران و کارفرمایان گردید. دامنه معاملاتشان تا بقسمتهای مرکزی خاك روسیه تا جمهوری **نووگرود** کشیده شد. **نووگرود** شهرمقتدروثروتمندی‌بودکه **ایوان مخوف** چون ازطبقه تاجرمتنفربود آن را فتح کرد وشصت هزارنفرازاهالی آنرا درمدتی کمتراز یك ماه بقتل رسانید وبقیةالسیف را بگدائی ودریوزگی انداخت.

بازرگانان شمال برای اینکه بتوانند ازشردزدان دریائی وباج وخراج گزاف‌و قوانین سخت ومشکل درامان باشند بقصد حمایت خود اتحادیه ای تشکیل دادندکه موسوم گردید به «هانزا». «هانزا» که مرکزستاد ارتشش‌شهر**لوبیك** گردیدعبارت بود ازاتحاد وشرکت اختیاری متجاوز از یکصد شهر هانزا دارای یکدسته کشتیهائی بودکه مدام برای رفع دزدان دریائی درردریا دررفت وآمد بود وبقدری نیرومند و توانا گردیدکه وقتی پادشاهان انگلستان ودانمارك خواستندباحقوق وامتیازات‌تجاری که عضو«هانزا» بودند مخالفت نمایند با بحریهٔ آنها جنك کردوآنهارامغلوب‌ساخت. ای کاش فرصت بیشتری‌داشتم وپاره‌ای ازداستانهای شگفت‌آمیزاین بازرگانان قرون وسطی را برای شما نقل میکردم که با چه مشکلات عجیبی که هفت خوان رستم را به خاطرمیاورد وهرکدامش‌میتواند موضوع یك حماسه واقعی گرددمواجه بودند ومبارزه کردند، جنس وکالای خود را ازکوههای بلند و دریاهای پهناور گذرانده بمقصد میرسانیدند. اگردرصدد حکایت برآئیم‌مثنوی هفتاد من کاغذشود وامیدوارم همین‌مطالب مختصری که درباب قرون وسطی گفته ام کنجکاوی خوانندگان عزیزرا تحریك نموده

باشد تا خودشان کتابهای مفصلی راکه دراین موضوع نوشته شده استبدست بیاورند ومطالعه فرمایند.

چنانکه اشاره رفت قرون وسطی دورهٔ ترقیات بسیار کند و بطی بود. اشخاصیکه متصدی حکومت بودند تصورمینمودند که ترقی ازاختر اعات شوم شیطان لعین است و بر آنها لازم است که ازآن جلوگیری بکنند وچون اختیارامور دردست آنها بود اراده خود را بسهولت بررعایای بردباروشوالیه های بیسواد بقبولانیدند. گاهگاهی در



کشتی هانزا

گوشه وکناراشخاص با جرئت وشهامتی پیدا میشدند که بی محابا قدم بحریم ممنوع علم وادب مینهادند ولی چنین اقدامی همواره با مخاطرات بسیار توأم بود وچنانچه منجر بمرك یا به بیست سال حبس وزندان میگردید، مستوجب سپاسگزاری ازپروردگار بود.

درقرن دوازدهم وسیزدهم امورتجارت بین‌المللی همانطوریکه امواج نیل دره‌های مصرقدیم را درزیرمیگرفت سرتا سراروپای غربی را فراگرفت ومانند رسوبات نیل ایجاد رفاه وآسایش نمود وازآنجائیکه رفاه با فراغت توأم است مرد وزن بصرافت

افتادند که کتاب و نسخه های خطی بدست آورند وساعات بیکاری وفراغت را بمطالعه گذرانند وخودرا با صنایع مستظرفه وموسیقی سرگرم نمایند.

بازیك مرتبه دیگر نعمت کنجکاوی که اولاد آدم را ازمرحلهٔ بهیمیت حیوانات پستاندار که بنی‌اعمام باستانی اوبودند بیرون‌آورده بمقام شریف‌آدمیت رسانید، کار خود راکرد. شهرهائیکه تاریخشان مذکورگردید برای پیشقدمان با جرئتی که قدم را ازراه تنك وتاریك سنن مرسوم ومعمولی بیرون نهادندپناهگاه امن وامانی گردید. این‌اشخاص دست بکار زده پنجرهای‌حجرهٔخود را باز کردند ودریائی‌ازروشنائی بدرون اطاق پرگرد وغبارشان واردگردیده آنهارا متوجه‌تارهائی نمود که‌عنکبوت‌موهومات وبی‌خبری درمدت طویل جهل‌وغفلت بردر ودیوارمسکن ومأوایشان‌تابیده بود. آنگاه ابتدا اطاقهایشان وسپس باغ وباغچه را ازاین‌آلودگیها پرداختند وسرانجام ازخانه بدرآمده روانه صحرای‌آزاد شدند ودرمزارع خرم وبا صفا ودورازدیوارهای سست و لغزان شهر دست بکارآشنا ساختند ومافی‌الضمیر خود را بزبان آورده گفتند: «وه که چه زیبا و چه خوش است زندگی درچنین دنیائی» وازآن پس دورهٔ قرون وسطی سپری‌گردید وخورشید دنیای تازه درافق گیتی طلوع نموده نورافشان‌گردید.



دورهٔ رستاخیز «رنسانس»

دربیان آنکه مردم بازیکمرتبه دیگردردنیا بجستجوی سعادت برخاستند ودرصدد برآمدند که بقایای تمدنهای قدیمی که روم و آتن راکه مردمانش ازمردمان قرون وسطی زندگانی شیرین تر و ملایم تری داشتند از دستبرد زمان رهائی بخشند . این مردم بحدی بکامیابی خود در این امرمغرور و سربلندند که آن عهد را دورهٔ «رستاخیز» (رنسانس) خوانده اند یعنی ازنوروح تازه‌ای در کالبد تمدن دمیده شده است

«رونسانس» جنبش مذهبی وسیاسی نبود بلکه تحولی بود روحی ومعنوی. مردم عهد «رونسانس» کودکانی بودند که کلیسا را مادرخود میدانستند وبدو اطاعت وانقیاد داشتند و ازآن گذشته بدون چون وچرا وشکوه وشکایتی درمقابل پادشاهان وامپراطورها ودوکها هم سراطاعت فرود میآوردند. ولی‌رویهمرفته میتوان گفت که اوضاع واحوالشان دگرگون گشته بود ، رفته رفته لباسهائی میپوشیدند که‌از لباسهای قرون وسطی متفاوت بود وبزبانی تکلم میکردند که غیر ازمنازل دورهٔ پیش بود.

این‌مردم دیگرتمام حواس وفکر وذکرشان متوجه لذات وخوشی عالم‌آخرت و آن دنیا نبود بلکه کوشش داشتند که بهشت را درهمین دنیا بدست بیاورند والحق‌هم که درنیل باین مقصود کاملا کامیاب گردیدند. من سابقاً درباب مخاطراتی که درتعیین و تقویم‌تواریخ بروزوساعت وهفته ملحوظ است شمه‌ای مذکورداشتم وحقیقت این است که خواننده ممکن است برای این قبیل تواریخ بیش ازآنکه معقول است اهمیت‌قائل گردد. امروز بسیاری‌ازمردم تصورمینمایند که قرون وسطی درحقیقت‌عصرجهل‌وخرافات

وتاریکی محض بوده است وسپس عقربهٔ زمان مسافتی جلورفت ، بطوریکه صدای عقربه ساعت را همه شنیدند وازآن پس «رونسانس» فرا رسید وفروغ دانش و معرفت برشهرها وکاخها تابیدن گرفت ودوره کنجکاوی وتحقیق وتتبع وپروهش آغاز گردید.

حقیقت امر این است که تنها اشخاص ساده‌لوح وخام ممکن است اینطورفکر نمایند. قرن سیزدهم میلادی بازباید بلاشك ازقرون وسطی بشمارآورد . مورخین‌دراین باب متفقند ، ولی آیامیتوان آن قرن را عهدجهل وتاریکی خواند . جواب این‌سئوال بدون شبهه منفی است . درقرن سیزدهم ملل واقوام فعالیت بسیاری داشتند . ممالك‌و حکومتهای تازه‌ای بوجودآمد ومراکزتجارتی دارای وسعت واهمیت زیادی‌گردید و برفرازدندانهٔ قصرارباب‌ی‌وشیروانی نوك تیزدارالحکومه بنای تازهٔ معبدهاوکلیساهائی که با اسلوب وطرزمعماری قوم‌گوسته‌ساخته میشد وباسلوب‌وسبك«گوتیك»معروف بود ، چون تیری‌که ازکمان جسته باشد سربسوی آسمان بلندمینمود . مردم ازبزرك وکوچك همه درجوش وخروش بودند.وکلای بلدی‌که ثروتهای هنگفت‌اندوخته ودارای حیثیت واعتبارفراوانی شده بودند وارد میدان مبارزه‌گردیدند وتشکیلات صنفی با اتکاء بکثرت اعضاء خود ازطرف شدن با سران وروسای عالیمقام ومقتدر دارالحکومه ها باکی نداشتند . پادشاه ومستشاران زیرك و پرحیله آنان صلاح خود را دراستفاده ازموقع دانسته درآب‌گل‌آلود ماهی میگرفتند و ماهی خوبی راکباب و نوش جان‌کرده بریش وکلای‌بلدی می‌خندیدند. درهمان حال شبها شاعران و آوازه‌خوانهای دوره‌گرد درموقعی‌که‌کوچه‌های بی چراغ برای مباحثات ومذاکرات سیاسی واقتصادی مناسب شمرده نمیشد بخانه ها آمده ساعات درازویکنواخت خانه نشینان‌را با اشعاروداستانهائی که همه ازعشقهای پاك وشجاعتها وجوانمردیهای بی نظیرو حوادث ووقایع شنیدنی حکایت میکرد رونق وحیاتی بخشیدند وروزها جوانانی‌که از کندی مشی ترقی ومعرفت بجان آمده بودند دسته دسته بجانب مدارس‌ودارالعلومهاو دانشگاهها میشتافتند .

فکرواندیشه قرون وسطی‌فکرواندیشهٔ «بین‌المللی» بود درصورتیکه ماآدمهای عهدجدید فکرونظرمان ملی است . ما یا امریکائی هستیم یا انگلیسی یا فرانسوی یا ایطالیائی ویا زمانی انگلیسی تکلم میکنیم‌یا بزبان‌فرانسوی ویابزبان‌ایطالیائی مگرآنکه خواسته باشیم دررشتهٔ مخصوصی‌ازعلم ومعرفت تخصص‌پیداکنیم‌که درخارجه تدریس میشود ودر اینصورت زبان خارجی یاد میگیریم و برای تحصیل در آن رشته بخصوص به مونیخ یا به مادرید ویا به مسکومسافرت‌میکنیم . مردم قرن سیزدهم

یا قرن چهاردهم میلادی خیلی کم اتفاق میافتاد که خودشان را انگلیسی یافرانسوی و یا ایطالیائی بدانند. آنها میگفتند « من اهل شهر شفیلد یا اهل بردو و یا اهل ژن هستم و تنها نسبت به کسانی که با آنها هم مذهب بودند پاره ای عوالم یگانگی و برادری درخود احساس میکردند. ازطرف دیگر چون تمام اشخاص فاضل میتوانستند بزبان لاتینی تکلم نمایند درواقع دارای یك زبان بین‌المللی بودند که سد و بندهای بی معنی لسانی امروز که ملل کوچك اروپائی را اینهمه از هم جدا و و نسبت بیکدیگر بیگانه ساخته درآن راه نبود . برای نمونه خوب است از شخص



دورهٔ رستاخیز (رونسانس)

اراسم(۱) نویسندهٔ مشهورقرن شانزدهم‌صحبت بداریم که استادبزرك مدارا ومماشات وسازش ووارستگی وپاکدلی بود. گرچه دردهکده کوچکی درخاك هلند بدنیا آمده بود ولی کتابهای‌خودرا بزبان لاتینی مینوشت وتمام اشخاص با سواد آن‌عهدمیتوانستند آنهارا بخوانند وبفهمند واستفاده نمایند درصورتیکه اگرامروز زنده بود ومیخواست کتاب بنویسد بزبان هلندی مینوشت وتنها پنج شش ملیون ازهموطنانش میتوانستندازعهدهٔ فهمیدن آنها برآیند واگراحیاناً درصدد برمیآمد که کتابهایش را دراروپا ودر امریکا منتشربسازد مجبوربود آنهارا به بیست زبان مختلف ترجمه برساند ومعلوم است که چنین کاری‌مستلزم چه مقداردردسر وزحمت بود اصلا معلوم نیست که ناشرین وکتابفروشیها ازبیم ضرروخسارت احتمالی‌حاضرمیشدندازعهدهٔ چنین مخارج هنگفتی برآیند.

ششصد سال قبل این مشکلات درمیان نبود. اکثریت‌کامل مردم بی سواد بودند وخواندن‌ونوشتن نمی‌دانستند، اماکسانی که با خواندن ونوشتن سروکارداشتند و با قلمی که ازپرغازمیساختند آشنا بودند ، درحقیقت درحکم ساکنین کشور جمهوری فضل ومعرفت بودندکه تمام صفحهٔ اروپا را زیرپروبال خود میداشت وحدود وثغوری نمی‌شناخت واختلافات زبانی ونژادی وقومی را درقلمروآن راه نبود. دارلعلمها بمنزلهٔ قلاع ومستحکمات همان‌کشوربودند ودرهرکجا استادی وعده‌ای شاگرد و دانشجو پیدامیشد دارالعلمی بوجود میآمد ومشغول کارمیکردید. درصورتیکه امروزتأسیس

(۱) آراسموس

دانشگاه مستلزم تشریفات زیادی است که تقریباً درهمه جا یکسان است . امروزاگر مرد ثروتمندی درصدد برآید که بهموطنانخود ویا بجامعه‌ای که درآنجازندگی‌میکنند ویا احیاناً یك طریقهٔ مذهبی مخصوصی خدمتی بنماید ، مثلا مدرسه‌ای تأسیس نمایدو معلمین ومدرسینی استخدام نماید که اطفال وجوانانی راکه شوق تحصیل دارندتربیت نمایند ویا اگرحکومتی احتیاج بطبیب واشخاص حقوق دان ودبیرودانش آموز پیدا نماید ودرصدد تأسیس مدرسه ای برآید ، قبل ازهمه چیز بایددربانك‌اعتبارکافی‌داشته باشند تا بتوانند زمین لازم را خریداری نموده شروع بساختن بنائی که برای‌کلاسها وآزمایشگاه وخوابگاه وغیره لازم است بنمایند . سپس باید درصدد استخدام معلمو دبیرواستاد برآیند وآنگاه امتحان قبولی وپذیرفتن شاگردان ودانشجویان آغاز میگردد ومدرسه یا دبیرستان ودانشگاه شروع بکارمیکنند .

درقرون وسطی تأسیس مدرسه ودانشگاه بترتیب آسانتری صورت میگرفت . آدم درس خوانده وفاضلی پیش خود فکرمیکرد که من دراین دنیا چیزهائی فهمیده‌و بحقایقی دست یافته‌ام وبرذمهٔ من است که دیگران را از معلومات خود بهره‌مند سازم. سپس بنای سخنرانی را میگذاشت وهرکجا چند نفری را پیدا میکرد که حاضر بودند سخنانش راگوش بدهند ، مانند دستفروشهائی که درکوچه وبازاربزورنطق و پرگوئی کالای خود را آب میکنند ، برای مستمعین سخنرانی میکرد وچون‌عموماًطرز بیانش‌گیرنده ودلپسند بود مردم دورش جمع میشدند.ولی اگربرخلاف مردم راخسته وکسل میکرد مستمعین شانه بالا میانداختندوناطق را بخداسپرده پی‌کارخودمیرفتند. گاهی اتفاق میافتاد که عده‌ای ازجوانان مرتباً برای استماع سخنان ناطق بدور او جمع میشدند وبا خود دفتریادداشت وقلم ودوات میآوردند ویادداشت برمیداشتند. روزهای بارانی مجلس درخانهٔ خلوتی یا دراطاق منزل ناطق منعقد میگردید. ناطق بروی صندلی یاکرسی کوتاهی می‌نشست ومستمعین درمقابل اوروی زمین چمباتمه میزدند وخطابه شروع میگردید . بدین ترتیب درقرون وسطی دانشگاه که آنرا « اونیورستیه» میخوانند وبمعنی « عمومیت جهانی » است عبارت بود ازدسته‌ای‌معلم وشاگرد وهرقدرمعلم ومدرس اهمیت داشت محل تدریس ومکان درس وخطابه‌کم اهمیت بود . چنانکه مثلا درقرن نهم درشهر**سالرن** (۱) درنزدیکی **ناپل** درایطالیا چندتن علمای بسیارممتازی پیدا شدند واز اطراف واکناف خاك اروپا جوانانی که مایل بودند علم طبابت تحصیل نمایند خودرا به **سالرن** رسانیدند ودانشگاه **سالرن** تا سنهٔ ۱۸۱۷مرکز تدریس علمی گردید که مؤسس آن بقراط حکیم یونانی مشهور

Salerno (۱)

میباشد که درقرن پنجم قبل ازمیلادتولد یافته است .

درپاریس دراولین قرن دوازدهم میلادی جوانی آبلار(۱) نام که ازاقصی نقاط ایالت **بریطانی** بدانجا آمده بود درانباری که درکوچهٔ **فوآر** واقع بود درباب علم منطق وحکمت الهی مجالسی داشت وسخنرانی میکرد. هزاران نفرازجوانان برای استماع سخنان اوبدانجا میشتافتند. کشیشهائی نیزکه مخالف عقاید اوبودند برای مباحثه ومجاب ساختن او بدان مجالس روآوردند وپاریس پرشد ازگروه پرسر وصدائی ازمحصلین انگلیسی وآلمانی وایطالیائی وسوئدی ومجارستانی ورفته رفته دارالعلم پاریس توسعه یافته حائزاهمیت فراوانی گردید. این «اونیورستیه» درمجاورت کلیسائی واقع بود که درجزیره کوچکی درکناررودخانهٔ سن ساخته شده است .

درایطالیا رهبری موسوم به **گراتیان** درشهر **بولونیا** شروع بجمع آوری احکام وقوانین کلیسا نمود، کشیشهای جوان واشخاص بسیاری ازاطراف واکناف ونقاط دور دست اروپا برای شنیدن اصول **گراتیان** به **بولونیا** آمدند. این دانشجویان و مسافرین تشکیل جمعیت (یا «اونیورستیه») دادندکه نگذارند صاحبان مهمانخانه ها و پانسیونها ومسافرخانهای شهرگوششان را ببرند وشالودهٔ دارالعلم معروف **بولونیا** بدین ترتیب ریخته شد . مقارن همان موقع پادشاه انگلستان **هانری** دوم نیزتمام دانشجویان مذهبی انگلیس راکه درممالك خارجه تحصیل میکردند بانگلستان بازخواند. دسته ای ازاستادان دانشجویانی که ازدانشگاه پاریس رانده شده بودند بانگلستان رفتند واساس دانشگاه **اوکسفورد** ازهمان زمان ریخته شد . بهمچنین درسنه ۱۲۲۲ میلادی دردانشگاه **بولونیا** نیزبعلت مخالفاتی که بظهوررسید عده ای ازاستادهای ناراضی با شاگردان خود بشهر **پادوا** رفتند وازهمان موقع این شهردارای دانشگاهی گردیدکه اسباب مفاخرت ومباهات اوبود. درشهر **والادولید** درخاك اسپانیا ودر **کراکووی** درانتهای لهستان ودرشهر **پواتی یه** درفرانسه ودرشهر **دوشتوك** درآلمان نیزنظیرهمین وقایع پیش آمد واین شهرها نیزنوبت خودداری دارالعلم و«اونیورستیه» گردیدند. راست است که بسیاری ازدروس این معلمین واساتید بنظرما مردم این عهد که با لوگارتیم وقضایای هندسی سروکارپیداکرده ایم لغووبی معنی میآید ، ولی مقصود این است که بموجب مقدماتی که مذکور افتاد باین نتیجه برسیم وتصدیق نمائیم که قرون وسطی دورهٔ غفلت ورکود نبوده است ونسلهای جوان آن عصر هرچندگاهی قدری ساده لوح بنظرمیآیند، ولی پرجوش وخروش بودند ودرراه کسب معرفت شوق وذوق وافری بمنصهٔ ظهورمیرسانیدند. جرقهٔ همین عوالم وکیفیات وهمین تشویش خاطر

---

(۱) Abélard

و نارضائی بود که مشعل فروزان«رستاخیز» (رنسانس) را مشتعل ساخت .

درموقعی که پرده بروی آخرین صحنهٔ قرون وسطی درشرف پائین آمدن بود شخصیت یکتا ومنفردی قدم برصحنهٔ گیتی نهاد. مردی‌بود موسوم به **دانته** درسنهٔ۱۲۶۵میلادی بدنیاآمد. پدرش‌ازعلمای حقوقدان وازفقهای شهرفلورانس وازدودمان**آلی غی‌یری**(۱) بود.ودرولایت آباء واجدادی خود درهمـان زمانی که‌دوست‌ورفیق‌شفیقش**جیوتو**(۲) سوانح عمرقدیس**فرانسوای آسی‌زی**رابر بدنهٔ کلیسای معروف به«صلیب مقدس» نقاشی میکرد نشوو نما یافت.وقتی بمدرسه میرفت چه‌بساچشمانش درروی سنگفرش کوچه ها به لکه‌های‌خونـی میافتاد که اززد وخوردهای هولناکی حکایـت میکرد که بین دودستهٔ**گلف** و**غی‌بلین**، که‌مانند حیدری ونعمتی ایران گروهی‌طرفدارپاپ‌ودستهٔ دیگرهواخواه امپراطوربودند ،درگرفته‌بود . وقتی‌بسن‌جوانی رسید اونیزمانند پدرش ملحق بدستهٔ**گلف** گردید،همانطور که‌یك‌جوان‌انگلیسی هم صرفا بمناسبت اینکه‌پدرش‌ازحزب (لیبرال) یا «کنسرواتور» است عضویکـی ازایـن دو حزب میگردد.ولی چندسالی پس ازآن متوجه گردیدکه اگرایطالیا درتحت لوای یك نفر



دانته

رئیس توانائی متحد ومتفق نشود ، درنتیجهٔ اغتشاشات مستمری‌که ازمـخالفت آنهمه شعرهای متعددکوچك ناشی میگردد محکوم بفنا وزوال خواهد بود . لهـذا بـدسته « غی‌بلین » ملحق گردید وامیدوار بودکه درماوراء جبال آلپ‌درخاك آلمان‌امپراطور مقتدری پیدا خواهدشدکه موجبات اتحاد ایطالیا را فراهم نموده‌نظم‌وامنیت‌را برقرار خواهد ساخت.ولی افسوس‌که درسنه ۱۳۰۲ پیروان «غی‌بلین» را ازشهرفـلورانس بیرون‌کردند و**دانته** ازآن تاریخ تا روزوفاتش‌کـه درخرابه های شهرراونا درسنهٔ ۱۳۲۱ رخ داد ، بی وطن وسرگردان نان حامیان توانگری را خوردکه چون درحق این‌شاعر بینوا مهروشفقتی نشان داده‌بودند اسمشان درتاریخ باقی مانده است . **دانته**

Alighieri(۱)
Giotto (۲)

درطول سالهای متمادی ویلانی ودربدری مکررمجبور گردید بمناسبت کارهائی که سابقا، درموقعی که درفلورانس رئیس حزب وبسیاست مشغول بود ، ازوسرزده بود (همان اوقاتی که چه بسا روزها درسواحل رودخانهٔ ارنو بامید و آرزی یك نگاه **بیاتریس پورتی ناری** بسیارزیباکه مرد دیگری را بهمسری اختیارکرد ودوازده سال قبل از شکست واضمحلال دستهٔ «غی بلین» درگذشت) درصدد برائت خود برآید.

امیدها و آرزوهای **دانته** مبدل بیأس گردید. پس ازآنکه بشهرمألوف خود بصداقت واخلاص خدمات نمایان نموده بود بتهمت اینکه بصندوق مالیه خیانت کرده وپولهائی دزدیده است اورا درمقابل محکمه فاسدی حاضرساختند و محکوم گردیدکه اگرازآن پس قدم بخاك **فلورانس** بگذارد زنده زنده اورا بسوزانند.

دانته برای برائت ذمه خود درمقابل وجدان ومعاصرین خود ، در عالم خیال و تصور دنیائی خلق کرد ودرآنجا قضایائی راکه منجربه تبعید اوگردیده بود برشتهٔ تحریردرآورد. ازحرص وطمع وکینه جوئی وفسق وفجورونفاقی سخن راندکه وطن محبوب اوایطالیا را میدان تاخت وتازسربازان مزدور وبیمروتی ساخته بودکه درخدمت جباران شرارت پیشه بودند .

دانته حکایت روزعید فصح سال ۱۳۰۰میلادی را برای ما نقل مینمایدکه درآن روزدرجنگل انبوهی گم شده بود وخود را درراه تنك وباریکی بایك پلنك ویك شیر ویك گرك روبرو دید. تصورنمودکه ساعت آخرعمراوفرا رسیده است ولی ناگهان از میان درختها وجودی نورانی ظاهرگردید ومعلوم شد **ویرژیل** شاعروحکیم مشهور رومی است چون **دانته** درعین استیصال واضطرارمتوسل بحضرت مریم وبه‌معشوقه‌خود **بیاتریس** گردیده بودکه ازبالای آسمان نگران عاشق وفا پرور خود بوده ، اورا فرستاده‌اندکه یاروغمخواراو باشد . **ویرژیل** ، **دانته** را باخودبه‌برزخ وجهنم میبرد. ازراه باریکی که مدام پائین ترمیرفت بچاه عمیقی رسیدندکه شیطان ملعون درمیان یخ ابدی درقعرآن معذب است ودراطراف اومعصیت کاران وگنهکاران بزرك وخیانتکاران ودروغگوها وکسانی که ازراه نابکاری پلیدی ونفاق وتزویر بمقام شهرت رسیده‌اند دست وپا میزنند. ولی قبل ازآنکه بدین محل برسند **دانته** تمام اشخاصی‌را دیدکه درتاریخ شهرمحبوبش **فلورانس** خوب یا بد نقشی بازی کرده بودند. امپراطورها وپاپها وشوالیه های دلیر وربج خوران پرآه وناله همه را دیدکه بعضی‌ازآنهادرقید عقوبت ابدی گرفتاربودند وبرخی انتظارروزی را میکشیدندکه ازعذاب برزخ رهائی یافته وارد بهشت گردند .

کتاب **دانته** موسوم به «مسخرهٔ خدائی» کتاب عجیبی است ودرواقع‌خلاصهٔ‌تمام اعمال وافعال واحساسات ترس، بیم وآرزو ودعاها ومناجاتها ورازو نیازهای مردم‌قرون

سیزدهم میلادی است. ازآغازتاپایان کتاب این آدم دربدر را میبینیم که از **فلورانس** رانده شده است ویکه وتنها مدام بجلومیآید درحالیکه یأس واستیصال مانند سایه قدم بقدم دردنبال او روانند وعجب آنکه وقتی ابواب مرك برروی شاعرغمزدهٔقرون‌وسطی بسته میشود درحیات بروی کودکی بازگردیدکه باید اورا اولین مرد عهد رستاخیز (رونسانس) بشمارآورد. نامش**فرانسیسکوپترارکا** (۱) وپسریکنفرمستوفی‌حقوقدان شهرکوچك **اریزو** بود .

پدر**فرانسیسکو** و**دانته** هردوعضویك حزب سیاسی بودند وبهمین ملاحظه‌اورا نیزمانند**دانته** تبعیدکرده بودند و**پترارکا** درشهردیگری‌غیرازشهراصلی‌خود**فلورانس** بدنیا آمد. درسن پانزده سالگی اورا بشهر**مون‌پلیه** درفرانسه فرستادند تا درآنجا علم حقوق تحصیل نماید ومانند پدرش عالم حقوقدان بکردد ولی ازعلم‌حقوق‌خوشش نمیآمد وازدغل بازی‌متنفروبیزاربود ودلش‌می‌خواست‌شاعروباکمال‌باشد وازآنجائیکه صاحب ارادهٔ آهنینی بود عاقبت نیزبآرزوی خود رسیده مرد با فضل ومشهوروشاعر بزرگی گردید . مدتی درسیروسیاحت بود وازروی نسخه های خطی که در**فلاندر**ودر صومعه های واقع سواحل رودخانهٔ **رن** ودرپاریس و **لی‌یژ** ورم بدست آوردسواد و رونوشت برداشت وپس ازانجام این‌کاردردرهٔ‌کوچك ودورافتاده‌ای درکوههای‌وحشی **ولکوز** انزوا وتجرد اختیارنمود. درآنجا بتحصیل ومطالعه پرداخت وطولی نکشید که بوسیلهٔ علم ودانش واشعارش‌شهرت حاصل نمود ودانشگاه پاریس وپادشاه **ناپل** ازو دعوت نمودندکه برای تعلیم جوانان به پاریس وناپل‌برود. وقتی‌میخواست‌به‌ناپل برود از رم عبورکرد واهالی شهرکه اسم اورا شنیده بودند ومی‌دانستندکه احیا کنندهٔ تعدادی ازدانشمندان لاتینی است‌که نامشان تقریباً ازخاطرها محوگردیده‌بود، اورا تجلیل وتکریم فراوان نمودند درمیدان معروف «فوروم» شهرامپراطوری تاج افتخارشعروشاعری‌را برسراونهادند.

ازآن پس زندگانی **پترارکا** سرتاسرهمه عزت بود واحترام، چیزها ومطالبی را نوشت‌که مورد پسند وموافق دلخواه معاصرینش بود . مردم ازمباحثات مذهبی به کلی خسته شده بودند ومیگفتند **دانته** برای همان خوب‌است‌که تا قیام وقیامت در جهنم مشغول‌سیروتماشاباشد.

پترارکا غزلسرابود واشعارعاشقانه می‌سرائید وازطبیعت‌وازآفتاب‌سخن‌میراند وهرگزبصرافت نمیافتاد ازچیزهای غم افزا ومحزون واندوهناکی‌که ورد زبان نسل سابق بودکلمه‌ای برزبان نیاورد وبهمین ملاحظه هروقت وارد شهری‌میکردید مردم باستقبالش می شتافتند وپذیرائی شاهانه ازو می نمودند علی‌الخصوص‌اگردوست‌جوان

(۱) Froncesco Petrarca

خود **بوکاچیو**(۱) داستانسرای مشهور را هم با خود همراه میآورد که این نیز خود برشادی و نشاط مستقبلین میافزود و **پترارکا** و **بوکاچیو** هردومردان عهد خود بودند یعنی کنجکاو وعلم دوست و کتابخوان. کتابخانهای پر گرد وغباررا بامید اینکه نسخه خطی از آثار **ویرژیل** و **اووید** و **لوکریس** یاشاعررومی قدیمی دیگری کشف نمایند زیرو رومیکردند. گرچه مسیحی بودند واعتقادات دینی آنها سست تر از دیگران نبود ولی باسم اینکه محکوم بمرك وفنا هستیم خود را عبوس وترش وتلخ نشان نمیدادند ولباسهای کثیف برتن نمیکردند. زندگانی خوب وشیرین بود ومردم میخواستند زنده باشند واز موهبت های زندگی برخوردارشوند. درآن زمان اگر کسی زمین را حفر میکرد مجسمه های قدیمی زیبا وظروف وگلدانهای شکیل پیدا می کردو اثارخرابهای عمارات وابنیهٔ قدیم راکه بدست مردم بزرگترین امپراطوری دنیا (همان امپراطوری که هزارسال تمام برجهان وجهانیان سلطنت کرده بود) ساخته شده بود کشف مینمود. اینها تمام آثار مردمی نیرومند وثروتمند وزیبا بود چنانکه مجسمهٔ امپراطور **اوگستوس** بهترین شاهد این ادعاست. چیزی که هست چون مسیحی نبودند بعقیدهٔ مردم آن زمان راه بهشت برآنها مسدود بود وفقط شاید میتوانستند درآن دنیا در برزخ بسر ببرند، در همانجائی که **دانته** بسروقتشان رفته بود.

سابقاً کسی اینگونه اندیشه ها بخود راه نمیداد. کسی که طالعش یار بود ودر شهررم قدیم زندگی کرده بود چنان بود که در بهشت زندگی کرده باشد. حالا که پس از مرك بازگشتی نیست خوش باشیم. مردم شهرهای کوچك ایطالیادرآن کوچه های پر پیچ وخم کم کم بدینسان فکر می کردند.

ما هنوزجوش وخروش مردم را درموقع اختراع دوچرخه واتومبیل فراموش نکرده ایم. وقتی دوچرخه ببازارآمد مردمی که آباء واجدادشان هزاران سال باپای پیاده ویا با اسب وقاطروهزاردردسرمرارت خود را از نقطهای بنقطهٔ دیگر رسانده بودند ازمشاهده دوچرخهٔ که با آن تپه وماهوررا میتوان بسرعت طی نمود، چیزی نمانده بود دیوانه بشوند ، چندی پس از آن یك نفرمکانیك درشکهای ساخت که بوسیلهٔ «موتور» حرکت می نمود. برتری این درشکه بردوچرخه این بود که احتیاجی بپازدن نداشت. همینقدر که سوار بر آن می شد وچندقطره روغن مصرف میداشتی درشکه بحرکت میآمد . از آن پس هر کسی درصدد برآمد یك درشکهٔ موتور دار داشته باشد ودیگر کلمات «رولزرویس» و «فورد» و «بنزین» و «کاربوراتو» ورد زبان کوچك و بزرك گردید. مهندسینی بامید کشف منابع جدید نفت دراطراف دنیا بنای تکاپورا گذاشتند.

---

(۱) Boccacio

جنگلهای **سوماترا** و **کنگو** برای بدست آوردن کائوتچو مورداستفاده قرار گرفت. نفت و کائوتچو چنان گرانبها گردید که ملتهادرراه تحصیل آن بایکدیگر بنای جنك وخونریزی را گذاشتند. امروزدیگرجنون اتوموبیل سرتاسر دنیارا فراگرفته است چنانکه کودکان پیش ازآنکه کلمات « پاپا » و« ماما ن » را تلفظ کنند بـا کلمهٔ « اتو » زبان باز می کنند.

درقرن چهاردهم میلادی اشیاء ومجسمه های بسیار زیبائی که درخاك ایطالیا از زیرخاك امپراطوری قدیم بیرون آمد اسباب شگفتی میتوان گفت جنون‌عمومی کوچك وبزرك گردید. طولی نکشید که این جنون باروپای غربی نیزسرایت نمود. وقتی نسخه خطی کتابی پیدا میشد مردم جشن می گرفتند. اگریکنفرصرفی و نحوی کتابـی درایـن رشته تألیف مینمود، همانقدرکه امروز اگرمهندسی بساختن موتورتـازه‌ای کـامیاب گردد عزیزومحترم میشود، درنزد مردم دارای احترام واعتبارمیگردید. مردمان‌فاضل ودانشمندکه پشت پا بمباحث پرپیچ وخم فقهی زده، متة بخشخاش زدن را درمسائـل غامض رها ساخته اوقات وقوای خود را بتحقیقات وتتبعات مفید درباب انسان ونـوع انسان مصروف می‌داشتند، بیشترمورد احترام وتوجه هموطنانشان قرارمی گرفتند تـا که مثلا جزایرآدمخوران **کارائیت** راکشف می نمود. درضمن این جنبش معنوی عظیم حادثهٔ دیگری نیزرخ دادکه کمك زیادی بترویج آثارحکمای متقدمین ومؤلفین‌سلف نمود. باین‌معنی که ترکها ازنوبنای هجوم وحمله را باروپا نهـاده بودند وقسطنطنیه که پایتخت بقایـای امپراطوری روم بود در تحت تهـدید قرارگـرفته بود، درسنهٔ ۱۳۹۳ میلادی امپراطور روم شرقی **مانوئل پالی‌ئولوك** یکنفرایلچی بنام **امانوئل کریزولور** بمغرب زمین فرستاد که وخامت اوضاع امپراطوری شرق رااباطلاع‌رسانده طلب یاری نماید. این یاری هرگز به قسطنطنیه نرسید. کاتولیکهای روم‌غربی خوشدل بودندکه کاتولیکهای یونانی روم شرقی که درنظرآنها کفاری بیش نبودندبسزای‌خود برسند. اما اگر اروپای غربی علاقه‌ای نسبت بسرنوشت شوم **بیزانس** نشان نمیداد برعکس تعلق خاطرفراوانی بیونانیان‌قدیمی که پنج قرن پس ازجنك **تروا** (۱) شهر **بوسفور** را بنا نموده بودند ابراز می داشتند وبرای مطالعه‌آثار **ارسطو وهومر** و افـلاطون زبـان یونـانی تحصیـل می کـرد. زبـان یونـانـی را نیز چون نه کتاب داشتند نه صـرف و نحو و نه مـدرس بطـرز خوبی نمی آموختند. قضـات واعضای دستگاه دادگستری شهرفلورانس ازآمدن **کریزولور** خبردارشدند. درآن موقع اهالی شهرفلورانس رغبت غریبی بفراگرفتن زبان یونانی نشان می‌دادندوپیش خود فکر کردند چه خوب‌می شد اگر **کریزولور** به فلورانس می‌آمد وزبان ارسطو

---

(۱) Trojan

را بآنها می آموخت. کریزولور آمد ومشغول تدریس زبان یونانی گردید والفابتـا وگامای الفبای یونانی را بصدها جوانان پرجوش وخروشی که بگدائی‌هم‌شده بودخود را ازاطراف به فلورانس میرسانیدند یاد داد. چه بسا این جوانان درسرطویله ها و بیغوله ها منزل داشتند ولی خوشدل بودند که بتحصیل‌زبان یونانی مشغولند وشب را بصرف‌کردن فعل‌های مشکل زبان یونانی میگذرانند وکم کم انیس ومونسشان آثار سوفوکلس وهومرخواهدگردید. درهمان اوقات مفسرین پیروسالخورده بسازهمان فقه‌کهنه وپوسیده را درس میدادند وسرگرم تعبیر وتاویل اسرارورموز تورات بودند ومتون درهم وبرهم‌یونانی‌وعربی واندلسی‌ولاتینی‌ارسطوراتفسیرمیکردند. این‌مفسرین ازوضع جدید درابتدا ناراضی بودند و رفته رفته سخت خشمگین گردیدند . جوانـان طالارهای درس دانشگاهها راگذاشته دوریکنفرمدعی دانشمند چنون پیشه ای جمع شدند وسخنان‌کفرآمیزاورا درباب رستاخیزجدید تمدن آویزگوش خود میساختند .

مفسرین رسماً بنای تعرض راگذاشتند وبمقامات صالحه مراجعه نمودند. اماسوت وصفیربرای اسبی که تشنه نباشد بی حاصل است ومردم را نمیتوان مجبورنمود بسخنانی که مورد پسند وقبولشان نیست‌گوش بدهند. مفسرین درسنگرهای خود قدم بقدم عقب نشینی میکردند. گاهی نیزبا متعصبانی‌که ، چون بوی‌نشاط بدماغشان نرسیده بـود دشمن هرجانداربا نشاطی بودند هم آوازمیگردیدند ومزهٔ فتح و فیروزی‌گذرانی را می‌چشیدند. درشهرفلورانس‌جنك ونبرد بین تازه وکهنه شدت وافری یافت. کشیشی ازطریقه دومینیکی با چهره تیره که دشمن صلبی زیبائی وزیبا پرستی بود سرکردهٔ قشون نیم شکست خوردهٔ‌کهنه پرستان قرون وسطائی گردید . شخص سرسختی بودو بسرسختی هرچه تمامتر جنگید. هرروزغرش صدایش درصحنهٔ‌کلیسای سانتا ماریادل فیوری می پیچید وتهدید و وعید غضب‌آسمانی را بگوش مردم وحشت‌زده‌میرسانید . میگفت «توبه بکنید ازعصیان وکفران وازاین هوی وهوسی‌که شمارا بسوی لـذایذ دنیوی دورازحریم مقدس الهی میکشاند توبه وانابه نمائید.» میگفت صداهائـی از عالم والا بگوشش میرسدوشمشیرهای بران وفروزانی میبیند که مانندبرق درآسمان میدرخشد. بکودکان میگفت هان مبادا مانند پدرانتان ازراه راست منحرف شده به ضلالت وهلاکت گرفتارآئید . ازجوانان با اخلاص وحمیت«گـارد» مخصوص درست کردکه میگفت درخدمت خدا هستند وخود را پیغمبر آنان خواند . عاقبت روزی‌رسید که اهالی فلورانس را ترس ووحشت فراگرفت ودرتحت تاثیرسخنان اوقول ووعـده دادندکه توبه‌کنند ودیگرگرد علاقهٔ شوم وکفر آمیز خود نسبت بآثار زیبا نگردیده هوی وهوس دنیوی را ازدل وسربیرون سازند ودردنبالهٔ همین قول ووعده‌کتابها و ومجسمه‌ها ونقاشیهای خود را درمیدان جمع آوردند ودرحالیکه‌میخواندندومیرقصیدند

کشیش مزبور موسوم به **ساوو نارول** بامشعلی که دردست داشت تمام آن ذخایر هنری را آتش زده تبدیل بخاکستر نمود .

ولی بمحض اینکه این خاکستر سرد شد مردم فلورانس چشمشان باز گردیده فهمیدند چه ذخایری را ازدست داده اند . این مرد متعصب تمام آنچه را درنزد آنها ازهمه چیز عزیزتر و گرانبهاتر بود طعمه آتش نموده بود. آنگاه اورادشمنی داشتند ودرزندانش انداخته سخت شکنجه اش نمودند تا مگراز کردهٔ خود پشیمان گردد. ولی پشیمان نشد واستقامت ورزید . مرد با ایمانی بود وهرآنچه کرده بود ازروی ایمان وعقیده کرده بود. اعتقاد کامل داشت که باید بدی را ازریشه کند وآنچه رامایهٔ ضلالت مردم است بآتش سوزانید. عشق وعلاقهٔ مردم بآثار کفر ولحاد اعم از کتاب یا نقاشی ومجسمه درنظر این فرزند صدیق واخلاصمند کلیسا مایهٔ کفر وضلالت بود ومیگفت همه را باید سوزانید وازمیان برد . ولی تنها بود ومدافع چیزی بود که دوره اش سپری شده وتعلق بگذشته داشت. نه تنها پاپ روم کمترین اقدامی درراه استخلاص او ننمود ، بلکه برعکس بااقدام مردم **فلورانس** که با رقص وسازوآوازساوو نارول را بحال زار بدار کشیدند وجسدش را آتش زدند ، روی موافقت نشان داد .

این قضایا اجتناب نا پذیر بود . اگر **ساوو نارول** درقرن یازدهم ظهور کرده بود ازمشاهیر عالم ومورد تعظیم واحترام عالمیان میگردید درصورتیکه در قرن پانزدهم وی درراه مقصودی جنگید که محال بود منجر بشکست نگردد . روزی که پاپ طرفدار علم وفضل وهنر گردید وکاخ معروف پاپها موسوم به **واتیکان** بصورت مهمترین موزه آثار باستانی روم ویونان درآمد همان روز فاتحه قرون وسطی یکباره خوانده شد.



۴۰

عصر تجلیات

دربیان آنکه مردم احتیاج پیدا کردند که لذاید حیاتی تازه یافته خودرا به بیان درآورند و بوسیلهٔ شعر و مجسمه و نقاشی و معماری و کتابهائی که بچاپ میرسانند نشاط درونی خودرا ظاهر سازند

در سنه ۱۴۷۱ پیر مرد مؤمن و مقدس نود و دو ساله ای که هفتاد و دو سال از عمر خودرا درپس دیوارهای صومعه‌ای واقع درکوه سنت آگنس درنزدیکی شهر قشنگ وقدیمی **زوول** (ازجمله شهرهائی که چنانکه گذشت باسم هانزا باهم متحد شده بودند) درساحل رودخانهٔ **ایزل** گذرانده بود وفات نمود. معروف بود به برادر **طوماس** و از آنجائی که درشهر **کمپن**(۱) بدنیا آمده بود او را **طوماس آکمپیس** میخواندند. اورا درسن دوازده سالگی بشهر **دونتر** فرستاده بودند چرنکه **گرهارد گروت**(۲) نام دانشمند معروفی از دانشگاه پاریس و **کولونی** و **پراك** که واعظ دوره گرد مشهوری گردیده بود انجمن مذهبی «برادران حیات اشتراکی» رادرآنجا تاسیس نموده بود . این برادران اشخاص ساده سلیم وپاکدامنی بودند که میخواستند بطرز حواریون حضرت مسیح و برطبق اصول تقدس و پاکی زندگانی نمایند و مانند نجاران وبناها و سنگتراشان ازکد یمین وعرق‌جبین خود نانی‌حلال بخورند. مدرسه ممتازی بازکرده بودند و درآنجا باطفال فقیر وفقرا تعلیمات مقدسین کلیسای‌مسیح‌را میآموختند . درهمین مدرسه بودکه طوماس کوچولوی ما صرف‌کردن افعال لاتینی‌و نسخه برداری ازروی کتابهای خطی رافرا گرفته بود . آنگاه خودرا وقف کلیساساخته کشیش شده بود وکتابهای معدود خودرا دربقچه‌ای بسته باخودبه **زوول** برد و در آنجا وارد صومعه شده درحجره خودرا بروی دنیای پرهمهمه و سرتاسر قیل وقالی که

Kempen (۱)
Gerhard groot (۲)

مورد پسند او نبود فرو بست و شکر پروردگار را بجا آورد که اورا ازچنین نعمتی برخوردار ساخته است .


ژان هوس

طوماس درعهدی زندگی میکرد که سرتاسر همه گیرودار وعذاب ومرگهای ناگهانی بود. دراروپای مرکزی مرید ها ومعتقدین اخلاصمند **ژان هوس**(۱) ازاهالی **بوهم** کهرفیق شفیق ودوست وفاپرور مصلح مذهبی معروف انگلیسی **جون اویکلیف** (۲) بود بانتقام خون قطب و مدارشان مشغول جنك خونین گردیده بودند .

تفصیل این قضیه آنکه « مجمع مذهبی **کونستانس** **ژان هوس** رادعوت کرده بودکه بسویس بیاید و عقاید و نظریات مذهبی خود را در مقابل پاپ و امپراطور و بیست وسه مطران و سیوسه اسقف درجه اول ودوم ویکصد وپنجاه کشیش و بیشتر ازصدتن از شاهزادگان و دوك ها که برای اصلاح مذهب مسیح مجمع داشتند بیان نماید وبرای آمدن و رفتن به او گذرنامهٔ مخصوص داده بودندکه دال بر آزادی او بود ولی بامر مجمع او را بدار آویختند و به آتش سوزاندند .

درمغرب اروپا فرانسویها پس از آنکه صد سال بقصد بیرون کردن انگلیسها از مملکتشان جنگیده بودند ناگهان بطرزی معجز آسا دختری بنام **ژان دارك** ظهور نمود ووطن وهموطنان خودرا رهائی بخشید ، ولی بمحض اینکه اینجنك دور و دراز بپایان رسید درمیان فرانسه و **بورگونی** بمنظور کسب تقدم و برتری دراروپای غربی آتش مخاصمت بسیار شدیدی مشتعل گردید .

درجنوب اروپا پاپی که مقیم رم بود برجان وروان پاپ دیگری که ساکن شهر **آوینیون** درجنوب فرانسه بودلعنت ونفرین میفرستاد وپاپ **آوینیون** نیزجوابش رابا همان زبان میداد . درمشرق زمین آخرین سنگرهای امپراطوری شرق راترکها درهم میشکستند وروسها برای آزادی ازقید اسارت وحکومت تاتارها بنای جهاد رابرضد آنها نهاده بودند . درهمان اوقات **اخیطوماس** در گوشهٔ حجرهٔ خود خزیده بود و

Zeàn Huss (۱)
Zohn Wycliffe (۲)

همه هیچیك ازین جنگها وخونریزی ها و بلواها بگوشش نمیرسید و باافکار واندیشه ها و کتابهای خود عالم خوشی داشت .

رازو نیازهای خودرا باخدای خود درکتابی باسم «اقتدای بمسیح» جمع‌آوری نمود وامروز هیچ کتابی‌در عالم باندازهٔ این کتاب بزبانهای مختلف بترجمه نرسیده است وبقدر تورات و انجیل خوانندهٔ دارد . «کتاب اقتدای به‌مسیح » در زندگانی کرورها مردم تاثیر بسیارعمیق داشته ودارد در صورتیکه مؤلف آن کشیش ساده‌ای بیش نبوده که «ایده‌آل» و غایت آرزویش این‌بود که « بتواند آسوده و بیصدا ایام خودرادرگوشه‌ای باکتاب کوچکی بسر ببرد » (۱)

اخی‌**طوماس** ساده‌دل و بهترین‌مظهر آرزومندیها و«ایدآل» مردم قرون‌وسطی است . وقتی تجلیات نیرومند عصر رستاخیز ازهرسو قرون وسطی را در میان گرفته مورد حملات خود قرارداد و اشخاص نوطلب روشنی‌خواه وروشنفکر بآواز بلندظهور



کتابهای چاپی و کتابهای خطی

وطلوع‌عهد نورا مبارکباد میگفتند قرون‌وسطی تمام‌قوا و نیروی خودرا برای‌استقامت واپسین‌بخود خواند . دردیرها وصومعه ها اصلاحاتی بعمل آوردند . کشیشها وراهبها

(۱) بقول حافظ خوابان که صدسال‌پیش ازمؤلف « کتاب اقتدای بمسیح» میزیسته‌است «فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی(مترجم)

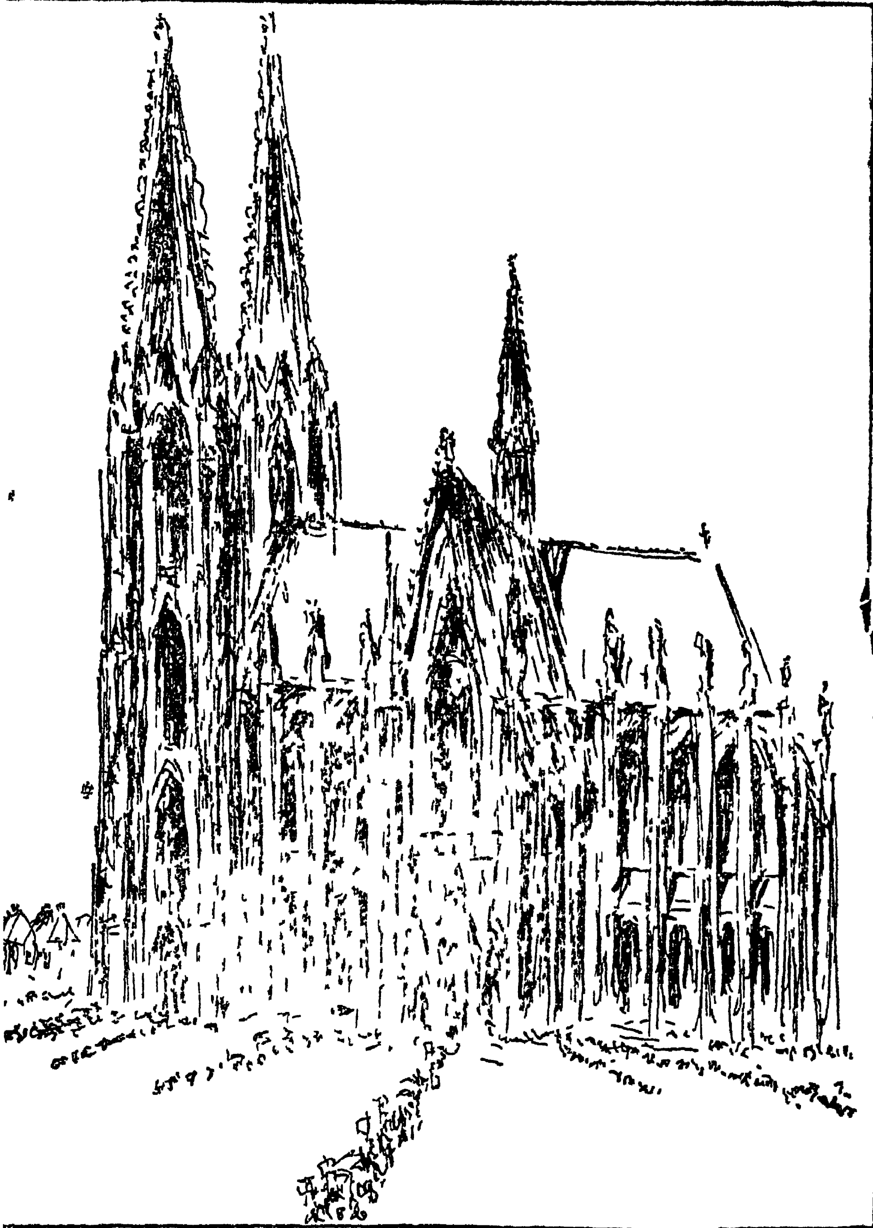
ازجمع آوری مال وثروت وزندگانی بـا شکوه و جلال صرف‌نظر کردند. اشخاص درست و پاکدل کـه چشم بصیرتشان باز بود و آتیه رامیدیدند در صدد برآمدند کـه سرمشق گردیده بوسیله زندگانی پاك و بی‌غل‌وغش وخداپرستانهٔ خود مردم را براستی و درستی دعوت نماینـد و راه تسلیم ورضا را درمقابل مشیت الهی بدانها بنمایند. کوشش ومجاهداتشان بجائی نرسید. گوش مردم دنیای نو شنوای اینگونه بیانات و راهنمائیها نبود. دورهٔ مشاهده ومراقبه وصحت وسکوت سپری شده وعصرکار و عمل وتحقق آغاز گردیده بود.

مقصودمن ازاینکه میگویم «رنسانس» دوره تجلیات وازقوه بفعل رسیدن امور ونیات بود این‌است که مردم آن‌عهد دیگر حاضر نبودند بی‌چون وچرا اوامر وتعلیمات پاپ وامپراطور رادرباب رفتار وپندار خود بپذیرند. مردم میخواستند سوار براسب خود باشند ودر صحنهٔ حیات نقشی راکه بعهده دارند خود بنفسه ایفا نمایندواز اینرو خواستند مافی‌الضمیر خودرا بیان سازند وبافکار واحساسات خود جامهٔ تحقق بپوشانند وقتی که کسی مانند مورخ معروف فلورانسی موسوم به **نیکولو ماکیاولی** (۱)توجه خودرا معطوف بامور حکومت وسلطنت میداشت، دست بکار تألیف میزد و عقاید و نظریاتش رادرکتابهای خود بیان می‌نمود. اگر اتفاقااهل قلم نبود ونقاش خلق‌شده بود همین افکار و عقاید را بوسیله خطهای موزون و رنگهای دلپذیر نشان میداد و پرده‌هائی‌میساخت ازنوع پرده‌هائی که موجب‌شهرت عالمگیری نقاشان بزرگی ازقبیل **جیوتو وفراانجلیکا** ورفائیل وصدها نقاشان دیگری گردیده، که هرکس عشقی به نقاشی دارد وخواسته جمال وزیبائی رابوسیله رنك وخط وترسیم بیان نماید با آنها آشنائی دارد نام آنهارا ببزرگی میبرد.

اگر احیاناً این‌عشق بخطوط و برنگها با شوق و ذوق بمکانیك توام میگردید وجودی مانند **لئوناردو دوینچی** پیدا میگـردید که هم نقاشی میکرد و هم سـا بالون‌ها وماشینهای پرنده تجربیات فنی بعمل‌می‌آورد وهم اراضی باتلاقی جلکه های لومباردی را میخشکانید وهم ازراه نقاشی ومجسمه‌سازی وهم بوسیله اختراعات غریب وعجیب درزمینه مکانیك وآبیاری علاقمندی وعشق وشوق خود را بالنسبه بتمام آنچه درمیان زمین وآسمان خلق شده‌است مشهود میساخت.

وقتی شخصی بایکدنیا نیرو مثل **میکل‌آنژ** میدیدکه قلم‌مو وتخته‌رنك نقاشی برای دست توانای اوزیاد سبك و ناچیز است آنهارا بکناری انداخته بمجسمه سازی و معمـاری میپرداخت واز قطعات عظیم‌سنك مرمر موجودات شکرف بیرون میآورد و به ترسیم نقشه های کلیسای بـزرك پطروس مقدس در شهر رم مشغول میگردید کـه

Niccolo Machiavelli (۱)



کلیسای بزرگ

ارجمند ترین مظهر مرئـی و مشهود افتخارات کلیسای مظفر و فیـروز مسیحیت بشمار میآید.

سرتاسر ایطالیا و اندکی پس‌از آن سرتاسر خاك اروپا پر از اشخاصی گردید از زن ومرد که خیال و آرزوئی درزندگانی نداشتند مگر اینکه چیزی بذخایر حسن‌وجمال وعلم ومعرفت وحکمت بیفزایند. درشهر ماینس در خاك آلمان شخصی موسوم بـه **یوهان زوم گنزه فلایش**(۱) و معروف به **یوهان گوتن برك** (۲) اختراعی کرده بود که بوسیله آن‌ممکن بود دریکبار ازکتابی چندین نسخه رونوشت کود یعنی باختراع چاپ کامیاب گردیده بـود. بجای حروف چوبی که تا آنوقت معمول بود و بایستی یکی بیکی جابجا کرد حروف تازه‌ای ازقلع وسرب درست کرد که پشت سرهم می‌چیدند وبرای چاپ کردن کلمات و سطور صفحات بکار میبردند. ولی اندکی پس ازآن چاپ ماشینی رااختراع کردند، اما **گوتن برك** درمقابل محکمه محکوم گردید وورشکست وخانه خراب شد وهرچندکه خودش درنهـایت فقر و استیصال زندگانی‌را بدرود گفت اختراعش باقی‌ماند.

چندی پس‌ازآن **الدوس** نام درشهر **ونیز** و **اتی‌ین** نام درپاریس و **پلان‌تن** درشهر **آنورس** و **فروبن** درشهر بال کتابهای اساتید بزرك وارباب دانش قدیم را باحروفی که بحروف گوتیك معروف‌است وهمان است که **گوتن برك** اولین‌بار تورات راباآن بچاپ رسانده‌بود وهمچنین باحروف یونانی وعبری وایطالیائی که هنوزهم‌ما کتابهای خودمان‌را باآن حروف بچاپ میرسانیم بطبع رسانده منتشر ساختند

آن‌زمانی که درس وتحصیل انحصار بدستهٔ معدودی ازاشخاص ممتاز داشت‌سپری گردید وازروزی‌که **الزه‌ویر** درشهر **هارلم** کتابهارا بطوری بچاپ رسانید که‌ارزان دردسترس تمام مردم‌بود دیگر بهانه‌ای برای جاهل و بیسواد ماندن باقی‌نماند. آنوقت بود که ارسطو وافلاطون و **ویرژیل** و **هوراس** و **پلینوس** و تمام بزرگان قدیمی علم‌وادب وحکمت بقیمت‌ارزانی انیس‌ومونس‌وهمدم وهمزبان اشخاصی گردیدند که‌جنبش و رستاخیز معنوی‌آنهارا ازقید وبندجهل رهائی بخشیده وهمه درمقابل کتاب چاپی و مطبوع‌مساوی وبرابر ساخته‌بود.

Yohan Zum Gànsefleisch (۱)

Gutenberg (۲)

کشفیات بزرگ

دربیان آنکه وقتی مردم اروپا سد وبندهای پرفشارزندگی قرون وسطائی را درهم شکستند صفحهٔ اروپارابرای جولان خود تنك دیدند و درصدد برآمدند که راهها را برای رفت وآمد با ممالك دوردست وبیگانه بگشایند ودورهٔ سیروسیاحتهای بزرك و کشفیات عمده آغاز گردید

جنگهای صلیبی برای مردم اروپا حکم مدرسه ای را داشت که نخستین بار راه ورسم مسافرت وسیرو سیاحتها را باروپائیان آموخت ولی عدهٔ کسانی که بجرئت وجسارت قدم ازراه معمولی که مسافررا از **ونیز** به **یافا** میرسانید بیرون نهادندبسیار قلیل بود . درقرن سیزدهم میلادی برادرانی موسوم به **پولو** که ازبازرگانان اهل **ونیز** بودند بقصد جهانگردی دل بدریا زدندوخود را بصحرای مغولستان رسانیدند و پس ازعبورازکوههای مرتفعی که درنظرآنها ببلندی زمین تاکرهٔ ماه بود بدربار خاقان **کاتی** (ختا) (۱) که فغفورچین بود رسیدند پسریکی ازاین **پولوها** موسوم به **مارکو** درباب مسافرت ومشاهدات بیست سالهٔ آنها کتابی نوشته بود . مندرجاتاین کتاب ومثلا آنچه درباب جزیرهٔ شگفت آمیز «زیپانگو» گفته بود اسباب تعجب و شگفت مردم گردید . «زیپانگو» درآن عهد درزبان ایطالیائی بمعنیژاپن بودبسیاری ازاشخاص دلشان میخواست خود را بدین سرزمینهای پرزروسیم رسانیده و ثروتمند برگردند اما مسافرت بقدری دوروودرازوخطرناك بود که کمترکسیجرئتاقدام داشت.

مسافرت ازراه دریا امکان پذیربود ولی مردم قرون وسطی بجهاتی چندرغبتی بمسافرت باکشتی نداشتند. اولا کشتیها خیلی کوچك بودندچنانکه کشتیهائی که**ماژلان** سیاحت مشهور چند سالهٔ خود را بدور دنیا باآن ها نمود از بارکشهائی که

(۱) Catbay همان ختایما ایرانیان است.(ختا وختن) (مترجم)

در رودخانه در رفت وآمدند بزرگتر نبوده هر کشتی قـوه حمل بیست الـی پنجاه نفر بیشتر نداشت ومسافرین درحجره‌های کثیف وتنك زندگی میکردندکه از بس سقفش کوتاه بود نمیتوانستند ایستاده راه بروند واغلب از بس دریا منقلب بود نمیتوانستند طبخ بکنند . مردم قرون وسطی طریقهٔ خیساندن ماهی‌ارنکه‌وخشکاندن‌آنرا میدانستند ولی هنوز با استعمال قوطی های« کنسرو» آشنا نشده بودند وازاینروهمینکه کشتی‌از ساحل دورمیشد دیگر بسبزیجات تازه دسترسی نداشتند وطولی نمیکشیدکه آب‌شیرین دربیتهاوچلیکها فاسد میشد ومزهٔ چوب پوسیده وزنکارمیگرفت و کرم وخاکی‌درآن تولید میگردید . مردم قرون وسطی از وجود میکرب بکلی بی خبر بودند . **روجر بایکون** (۱) راهب دانشمند قرن سیزدهم باحتمال قوی تصور وجود آنرا نموده بود ولی‌ازاین کشف‌خود باهیچکس کلمه‌ای‌بزبان نیاورد ودوسرآنرا برای‌خودنگاهداشت. ملوانان بیخبر ازآن آب فاسد مینوشیدند وچه بسا اتفاق میافتادکه تمام آنها بمرض حصبه مبتلاگردیده تلف میشدند . متوفیات درکشتیها درزمان‌این سیروسیاحتهای‌دورهٔ نخستین وحشت انگیزبود . ازدویست ملوانی‌که درسنهٔ۱۵۱۹ ازمـوطـن خود بـدنبال **مـاژلان** بسیاحت مشهوردور دنیا براه افتادند تنها هیجـده نفرشان زنـده باسپانیـا برگشتند تا قرن هفدهم میلادی‌که‌کم‌کم روابط ومعاملات تجارتی بین‌اروپای‌غربی و هندوستان وسعت زیادی یافته بود بازچهل درصد متوفیات ملوانان درطی مسافرتی از آمستردام تا بطاویه خیلی معقول ومعمولی بنظرمیآمد.بیشترملوانان ازمرض‌اسقربوط تلف میشدید . اسقربوط مرضی بودکه درنتیجه نخوردن سبزیجات تازه‌عارض میشود ولثهٔ دندان راخراب وخون را فاسد می‌سازد وعاقبت درنتیجهٔ بی‌خونی موجب هلاکت مریض میگردد .

با اینوصف معلوم است‌که طبقات مختلف« بورژوازی» رغبتی بمسافرت درروی آب نداشتند و بهمین ملاحظه ملوانانی‌که بـدنبال **ماژلان** و **کریستوف کولومب** و **واسکودوگاما** بکشفیات بسیاربزرك نایل‌گردیدند بلااستثنا همه اشخاصی اززندان گریخته وقاتل وجانی ودزدان فراری وگرسنه بودند .

این سیاحان بزرك بدون شك ازحیث جرئت وتهورمستحق تحسین وتکریم‌ما هستند علی‌الخصوص‌که چشمداشتی باجروپاداش نداشتند وبا چنان مشکلات بـزرگی مواجه بودندکه تصورآن برای مردم امروز،که دردنیای امن وامان ودرمحیط مرفهی زندگانی میکنند ، امکان پذیرنیست ، عموماً آب واردکشتیهـا واسباب و لوازمشان ناکافی ومختصربود . ازاواسط قرن سیزدهم میلادی ببعد دریا نوردان دارای یك نوع قطب نمائی شده بودندکه ازراه عربستان وبوسیلهٔ صلیبیان ازخاك چین بدست آن ها

Roger Bacon (۱)

رسیده بود . اما نقشه های جغرافیائی مغلوط وناقص بود وسیاحان با توکل بخداوندو اطمینان بفراست فطری خود بروی دریا روان میشدند . اگرطالعشان یاربود پس از دوسه سالی بازروی وطن را میدیدند ولی چه بسا اتفاق میافتاد که آب استخوانشان را برخاك ساحل بی نام ونشانی که پای آدمیزاد هرگز بدانجا نرسیده بود میانداخت . اما این اشخاص پیشروان حقیقی بودند ومانند هرپیشروی ازخطر واشکالات رو برگردان



مارکوپولو

نبودند. زندگی درنظر آنها حادثه وواقعه خطرناك ولی پرافتخاری بود وهمینکه چشمشان ازدور بساحل تازه ونامعلومی میافتاد ویا خود را بروی آب آرام دریائی می یافتند که ازاول خلقت دنیا تا بدان روزاحدی ازآن خبری نداده بود ، رنج و درد وتشنگی و گرسنگی وخستگی را فراموش میکردند .

داستان این کشفیات نخستین بقدری دلچسب است که بازیکمرتبهٔ دیگر آرزومیکنم ای کاش کتابی درهزارصفحه درآن باب برشتهٔ تحریردرمیآوردم. چنین داستانی باید بطرزوسبك نقاشیهای رامبراند نوشته شود یعنی قسمتهای مهم را درزیرفروغ تابانی آورده ومابقی درسایه وروشن تنها بوسیلهٔ خطوط مختصری نشان داد .

نباید فراموش نمود که سیاحان ودریا نوردان قرن چهاردهم وپانزدهم تنها یك مقصود داشتند وآن عبارت بود از کشف راه مطمئن بکشور کاته یعنی چین وبجزیرهٔ زیپانگو یعنی ژاپن وبآن مجمع الجزایراسرارآمیزی که ادویه جات درخاکش میروئید

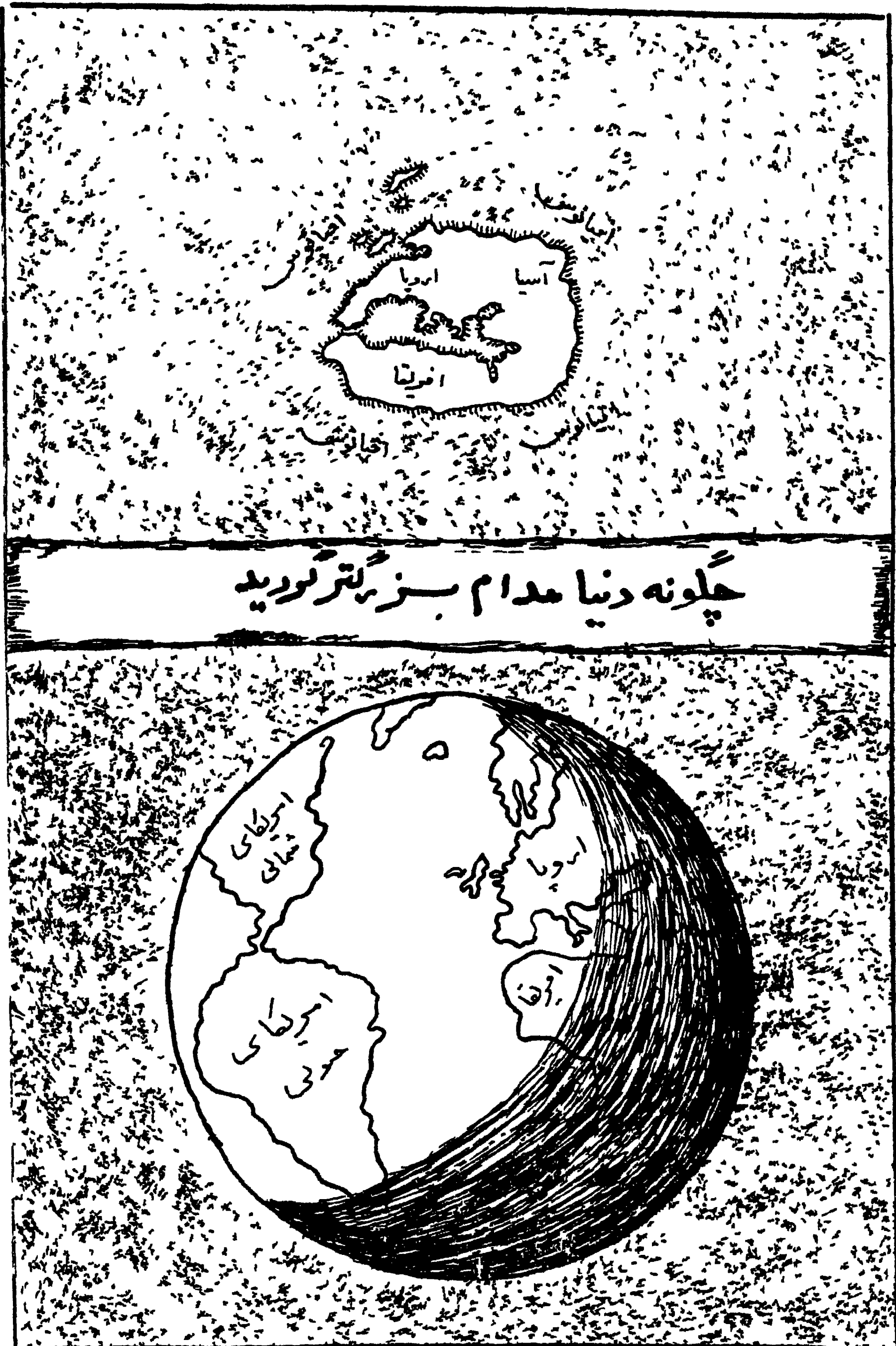
ومردم قرون وسطی اززمان جنگهای صلیبی با آن آشنا شده رغبت واحتیاج فراوانی بدان داشتند . چون نباید فراموش نمود که قبل ازآن تاریخ گوشت وماهی بدون ادویه زود فاسد میشد خاصه که یخچالهای برقی هنوزاختراع نشده بود وخوردن چنان گوشتی یا ماهی ماندهای بدون فلفل وجوزهندی غیرممکن بود .

مردم ونیز وژن دردریای مدیترانه بزرگترین دریا نوردان آن عهد بودند ، ولی کشف سواحل اقیانوس اطلس بدست پرتغالیها بعمل آمدوافتخاراین کشف باستحقاق عاید آنها گردید . در آن زمان آتش وطن پرستی که درتماس با عربها درنهاد مردم اسپانیا وپرتغال روشن شده بود شعلهوربود . این قبیل ذوق وشوقها و«انرژی» ها احتیاج بظهوروبروزدارد وبرای ظاهرشدن درپی موقع مناسب می گردند . درقرن سیزدهم پادشاه پرتغال موسوم به **الفونس** سوم برکشور **الگـارو** که درجنوب غربی شبه جزیرهٔ اسپانیا واقع است دست یافته آنرا بخاك خود ملحق ساخته بود . یك قرن پس ازآن پرتغالیها برضد مسلمانان برخاستند وازتنگهٔ جبل الطارق گذشته شهر **ژئوتا** راکه درمقابل شهرعربی **تعرفه** واقع است (تعرفه لغتی است عربی وکلمهٔ تاریف در زبانهای اروپائی ازآن آمده است) پایتخت مستعمرهٔ جدید پرتغال گردید .

اکنون دیگرراه بروی سیاحان ودریانوردان گشوده بود. درسال ۱۴۱۵ میلادی شاهزاده **هانری** مشهوربه **هانری** دریانورد که پسر**ژان** اول پادشاه پرتغال **فیلیپا** دختر**ژان دوگونت** بود بقصد سیاحت درقسمت شمال غربی افریقا با تدارکات ونظم وترتیبی هرچه تمامتر بتهیهٔ کارمشغول گردید . تا آن زمان تنها مردم فنیقیه ونورمانها تا بدان سرزمین رانده بودند ومعتقد بودند که تعلق بآدم وحشی وپشمالوئی داردکه امروزما اورا« گوریلا» میخوانیم ونوعی از میمونهای بسیارتنومند وقوی میباشد .

نوبت بنوبت شاهزاده **هانری** وناخدایان کشتیهایش جزایرقناری را کشف نمودند وجزیرهٔ **مادر** راکه یك قرن پیش ازآن یك کشتی ژنی بدانجا رسیدهومورد پذیرائی اهالی آنجا واقع گردیده بود دوباره پیدا کردند ونقشهٔ صحیح و معتبری ازجزایر **آسور** که پرتغالیها واسپانیولیها درآن باب معلومات بسیارمبهمی داشتند برداشتندو بمصب رودخانهٔ **سنگال** رسیده اجمالا بتماشای آن پرداختند وتصور کردند مصب غربی رودخانهٔ نیل است وسپس در اواسط قرن پانزدهم به **کاپ ور**(دماغه سبز) که او را دماغهٔ جزایرالخضراء هم میخوانند رسیدند واین همان دماغه ایست که دروسط راه بین ساحل افریقا وخاك برزیل واقع میباشد .

هانری که درطریقهٔ معروف به «طریقهٔ مسیح» سمت «استاد بزرك» داشت به این سیاحتها ودریا نوردی دراقیانوس قانع نبود . باید دانست که «طریقهٔ مسیح» در پرتغال دنبالهٔ طریقهٔ مشهور«تامپلیه» ها بودکه پاپ روم موسوم به **کلمان** پنجم آنرا



چگونه دنیا بسط مییافت

درسنهٔ ۱۳۱۲ بنا بدرخواست پادشاه فرانسه **فلیپ زیبا** ملغی ساخته بودوفلیپ درهمان زمان ازموقع استفاده نموده پیروان آن طریقه را سوزانده و املاکشان را ضبط کرده بود . شاهزاده **هانری** عایدات «طریقهٔ مسیح» رابمصرف تدارك چند سیاحت اروپائی بزرك رسانید ودرضمن این مسافرتها درسرزمینی که بین سواحل خاك **گینه** و صحرا واقع است سیاحتهای سودمندی نمود ، ولی از آنجائیکه زائیدهٔ قرون وسطی بود و مانند مردم آن عصر بموهومات وخرافات عقیده داشت ، درطلب وجستجوی کشیش مسیحی افسانه ای موسوم به **ژان** که میگفتند درجائی ازمشرق زمین امپراطور کشور بزرگی است وقت زیادی تلف نمود ومبالغ هنگفتی بیهوده بمصرف رسانید.

داستان این پادشاه افسانه‌ای اولین باردراواسط قرن دوازدهم دراروپا درافواه افتاد . سیصدسال تمام ملاحها درجستجوی کشیش ژان واخلاف آن بودند . هانری نیز بنوبت خود مشغول تجسس وتفحص گردید وسی سال پس ازمرگش معما حل گردید . در سال۱٤۸٦ هنگامیکه **بارتولومه دیاز** درجستجوی کشیش ژان بود بدورترین نقطهٔ خاك افریقارسیده بود . اول بمناسبت باد وطوفانی که مانع گردیده نگذاشته بود که راهش را بطرف مغرب دنبال نماید آنجا را « دماغهٔ طوفان » نامید ولی ملاحهای پرتغالی که ملتفت اهمیت آن دماغه وخدمتی که میتواند بکشف راه بحری هند نماید بودندآنـرا «دماغهٔ امیدنیك» خواندند .

یك سال بعد **پدرودوکویلهام** با اعتبارو بروانی که سرخانوادهٔ **مدیسیس** در دست داشت ازراه خشکی بهمان مقصود با هیئتی روانه گردید . ازدریای مـدیترانـه گذشت وازراه مصر بطرف جنوب براه افتاد . پس ازرسیدن بـه **عدن** ازراه خلیج فارس ، که پس ازاسکندرمقدونی کمتر کسی ازمردم سفید پوست قدمش بدانجا رسیده بود ، خود را بدوشهر **گوا** و **کالیکوت** درساحل هندوستان رسانید ودرآنجا ازوجود جزیره‌ای بنام «جزیرهٔ ماه» که همان جزیرهٔ **ماداکاسکار** باشد خبردار گردید. تصور میکردند که این جزیره دروسط راه افریقاوهند واقع است . آنگاه **کویلهام** ازهمان راهی که آمده بود برگشت وبالباس مبدل ازراه مکه ومدینه گذشت و ازراه دریای سرخ روان گردیده عاقبت درسال ۱٤۹۰ کشیش **ژان** را پیدا کرد ومعلوم شد که همانا پادشاه سیاه حبشستان بوده که اجدادش درقرن چهارم میلادی بدین مسیح درآمـده بودند ، یعنی هفتصد سال پیش ازآنکه قدم مبلغین مسیحی بخاك ممالك اسکاندیناوی رسیده باشد .

این مسافرتها وسیروسیاحتها بجغرافیون ونقشه‌کشهای پرتغالی فهمانید که هر چند ازراه دریای شرق بهندوستـان راهی وجود دارد ومسافرت امکان پذیراست چنین مسافرتی کارآسانی نخواهد بود . آنگاه درمیان سیاحان مباحثه طویل وعریضی شروع

گردید . یکدسته معتقد بودندکه بهترین راه همانا طریق دماغـهٔ امید نیك است در صورتیکه گروه دیگرمدعی بودندکه اگرازراه اقیانوس کبیر «اتلانتیك» بطرف مغرب روانه شوندبمملکت کاتی خواهند رسید .

باید دانست که درآن دوره هوشمندترین اشخاص عقیدهٔ راسخ داشتندکه زمین



دنیا درنظر کریستف کولومب

مانند یك نان قندی کلفت ومسطح نیست بلکه گرد است . مدتی بودکـه علمای عصر رستاخیزعقاید ونظریات بطلیموس جغرافیادان بزرك مصری راکه درقرن دوم میلادی میزیسته باطل شناخته بودند وطرفدار عقاید ومذهب ریاضی دان لهستانی موسوم به نیکلا کپرنیك گردیده بودندکه یقین حاصل نموده بودکه زمین هم یکی ازسیارات

کروی متعددی‌است که بدور خورشید میچرخند. کپرنیك از بیم تفتیشات مقدس مذهبی (انکیزی سیون) سی وشش سال تمام جرئت نکرد کشفیات خود را منتشرسازد، تاآنکه عاقبت درموقع وفاتش درسال ۱۵۴۳ بطبع رسیده انتشاریافت. کرویت زمین نیزعموماً برمتخصصین دریا نورد معلوم بود وباستناد همین‌اصل بود که جمعی طرفدار راه غرب‌و گروهی هوادارطریق شرق بودند.

دربین اشخاصی که ازراه غربی طرفداری‌میکردند ملاحی بودازاهالی‌ژن‌موسوم به **کریستوفوروکولومبو**. پسرتاجرپشم فروشی بود وظاهراً دردانشگاه شهر **پادوا** علم ریاضیات وهندسه تحصیل کرده بود. بعدها مشغول همان‌کسب وتجارت پدرش گردید ودرشهر **کی‌یو**(۱) دردریای مدیترانهٔ شرقی علائم وقرائینی بدست آمده که دال است براینکه برای معاملات تجارتی خود مسافرتهائی کرده بوده است. سپس‌خبر او در انگلستان بدست آمده است ولی معلوم نشده است که آیا برای امور تجارتی بدانجارفته بوده است ویا بعنوان‌ناخدای‌کشتی. درمـاه فوریه سال ۱۴۷۷ بطوریکه خودش حکایت کـرده مسافـرتی بجزیرهٔ **ایسلاند** نموده است ولی احتمـال میرود که ازجزایر **فیروئر**(۲) بالاتر نرفته باشد، چون درماه فوریه هوا دراین‌جزایر بقدری سرد میشود وممکن است خیال کرده باشد به **ایسلاند** رسیدهٔ است. درهمان حوالـی بود که **کولومب** بااخلاف نورمانهائی‌مواجه گردید که‌درقرن دهم درخاك **گروئن‌لاند** مستقر گردیده ودرقرن‌یازدهم‌درزمانی که کشتی **لایف**رادرساحل‌واین‌**لاندیالابرادور** آتش زدند بخاك امریکا رسیده بودند

امروزاطلاع درستی دردست نیست که بدانیم سرنوشت این مستملکات‌غرب‌اقصی ازچه قرار بوده است. همینقدرمیدانیم که دستگاه تجـارتی امریکائی متعلق‌به **تورفین کارل‌زفن** که پس‌ازمرك **تورشتاین** نام، بیوهٔ اورا برادر**لایف** بزنی گرفت پس‌ازآن که درسال ۱۰۰۳ میلادی تأسیس گردیده بود بمناسبت مخاصمت‌اسکیموهاسه‌سال‌بیشتر دوام نکرد. اما درباب **گروئن‌لاند** باید دانست که پس ازسال ۱۴۴۰ احدی دیگردر باب نورمانهائی که درآنجا استقراریافته بودند خبری نشنید ومحتمل است که مـرض «مرك سیاه» که درهمان اوقات نیمی ازاهالی نروژ را بهلاکـت رسانید، ساکنین **گروئن‌لاند** را نیزتمام‌کرده باشد.

ممکن است که یادگارهای مملکت بزرگی که درنواحی دوردست مغرب واقـع بوده است درخاطر ساکنین‌جزایر **فیروئروولاپونی** باقی مانده بود وبعضی ازآن بـه

Chio (۱)

Feröer (۲)

گوش کریستوف کولومب] رسیده باشد. [درهر حال کولومب درمیان ماهیگیران جزایر واقع درشمال **اکوس** درمقام تحقیق برآمد وپس ازآن به پرتغال مراجعت نمـود و

کشفیات بزرك در غرب

درآنجا با دختریکنفر ازناخدایانی که با **هانری دریانورد** بمسافرت وسیاحت رفته بودند عروسی کرد.

ازآن تاریخ ببعد یعنی ازسال۱٤۷۸ **کلومب** مدام درپی راهی بود که بایـد از جانب مغرب بهندوستان برود ونقشه های خودرا بدربار پرتغال واسپانیا فرستاد. پرتغالیها

که مطمئن بودند که راه مشرق در دست آنهاست اعتنائی بسخنان کلومب ننمودند .

در اسپانیا پادشاه موسوم به فردینان دار اگون وزنش ایزابل دو کاستیل که در نتیجهٔ مزاوجتشان در سنهٔ ۱٤٦۹ موجبات وحدت و یگانگی خاك اسپانیا را فراهم ساخته بودند ، چنان سرگرم بیرون نمودن مسلمین از خاك **قرناطه** ، که آخرین شهر مستحکم



کشفیات بزرك درشرق

آنها بحساب میآمد ، بودند که برای بیانات کولومب گوش شنوا نداشتند و از آن گذشته چون برای مخارج قشونی خود احتیاج مبرم بپول داشتند . معقول نمیدانستند که چنین

پولی را بکاری بزنند که معلوم نبود عاقبتش ازچه قرارخواهد بود.

کمتر کسی بقدراین ایطالیائی با همت درراه انجام مقصود خود کوشیده ومبارزه نموده است. داستان **کریستوف کولومب** مشهورتر از آنست که حکایت آن لزومی داشته باشد. مسلمانان شهر قرناطه را درروزدوم ماه ژانویه سنهٔ ۱٤۹۲ تسلیم داشتند ودر ماه آوریل همان سال **کولومب** با پادشاه وملکه اسپانیا قراردادی منعقد داشت و پنجشنبه سوم ماه اوت با سه فروند کشتی کوچك وهشتاد وهفت ملوان از بندر **پالوس** براه افتاد.

چندین نفر از این ملوانها جنایتکارانی بودند که بآنها وعده داده بودند که اگر با کشتیهای **کولومب** حرکت نمایند ازجرم وتقصیر آنها خواهند گذشت. روزدوازدهم اکتبر دوساعت پس از نیمهٔ شب چشم **کریستوف کولومب** بساحل امریکا افتاد وروز چهارم ژانویه ۱٤۹۳ چهل وچهار نفر ازملاحان خود را درقلهٔ کوچك **لاناویداد** گذاشت وخودش بجانب اسپانیا برگشت. بعدها وقتی بامریکا برگشتند هیچیك ازاین چهل و چهارنفررا زنده نیافتند. کولومب درمراجعت باسپانیا درماه فوریه بجزایر آسوررسید واسپونیولیها درصدد برآمدند اورا درآنجا بزندان بیندازند. روز پانزدهم مارس ۱٤۹۳ امیرال به بندر **پالوس** رسید وخود بجلو وهندیهائی که با خود آورده بود به دنبال (چون یقین داشت که بعضی ازجزایردورافتاده دریای هند راکشف کرده است و بهمین جهت چند نفری راکه از اهالی آنجا با خود همراه آورده بود هندیهای سرخ پوست میخواند) شتابان بجانب بارسلون براه افتاد تاخبر کشف خودرا به **فردینان** وملکه **ایزابل** برساند ومژده بدهدکه اکنون راه گنج وذخایر **کاتی وزیپانگو** برای اعلیحضرتین همایونی بمبارکی ومیمنت گشوده است.

افسوس که **کولومب** ازاین دنیا رفت وحقیقت براومکشوف نگردید. درمسافرت چهارم خودکه بامریکای جنوبی رسید بایستی ملتفت شده باشدکه حسابهایش درست درنیامده است ولی وقتی چشم فروبست اعتقادکامل داشت که مابین اروپا وآسیا زمینی حایل نیست وراه مستقیم به چین راکشف کرده است.

برعکس پرتغالیها که ازطرف مشرق بچین وهندوستان میرفتند نتایج خوبی بدست آوردند. درسنهٔ ۱۸۹۸ **واسکودوگاما** بسواحل **مالابار** رسید وبا بار ادویه جات به لیسبون برگشت. وی مجدداً دوسنهٔ ۱۵۰۲ همین راه را پیش گرفت در صورتیکه سیاحانی که ازراه مغرب جرپاس حاصلی نداشتند. درسنوات ۱٤۹۷ و ۱٤۹۸ **ژان وساستیان کابو**(۱) درصدد برآمدند ازراهی که به ژاپون میرفت نقشه ای بردارند،

---

(۱) Cabot

ولی بجز سواحل پر برف وسنگهای **نیوفوندلاند** که پنج قرن قبل **نورمانها** مشاهده کرده بودند چیزی ندیدند . **آمریگو وسپوچی**(۱) از اهالی فلورانس کـه رئیس ملاحین اسپونیولی بود وینگی دنیا بمناسبت اسم اوامریکا خوانده شده است ، بسیاحت سواحل خاك برزیل پرداخت ولی اثری ازهندوستان بدست نیاورد .

درسنهٔ ۱۵۱۳ هفت سال پس ازوفات کولومب کم کم حقیقت برعلمای اروپائی علم جغرافیا مکشوف گردید . **واسکو نونه دوبالبوا** (۲) پس ازعبورازتنکه پاناما به بالای قلهٔ **داری ین** رفت وازآنجادرزیرپایش سطح پهناوری ازآب پدیدارگردید که تصورنمود اقیانوس جدیدی است. بالاخره درسنهٔ ۱۵۱۹ یکدسته ازکشتیهای کوچك اسپانیولی که مشتمل بر پنج فروند ودرتحت فرماندهی ناخدای پرتغالی موسوم به **فردینان دوماژلان** بودازراه مشرق که دردست پرتقالیها وانحصاربدانها پیدا کرده بودصرف نظر نموده بسمت مغرب روان گردیدو بقصد رسیدن بجزایرارویه ازاقیانوس اتلانتیك ازراهی که ازافریقا به برزیل میرفت عبور کرده وازآنجا بجانب جنوب براه افتاد وبین اقصی نقطهٔ **پاتاگونی** (خاك مردم بزرك پا) و **زمین آتش** به ترعه باریکی رسید .

آن نواحی را باین جهت **زمین آتش** خوانده اندکه کشتی نشینان درشب ازدور آتشهائی دیدند وآنرا علامت وجود مردمی درآن سرزمین دانستند. شش هفتـه تمام کشتیهای **ماژلان** در آن ترعه با طوفانهای بسیار شدیدی دست بگریبان بودنـد . ملاحان بنای طغیان و سرپیچی را گذاشتند . **ماژلان** باشدت عجیبی آتش بلـوا را خاموش نمود ودونفر ازسرکشان را ازکشتی پیاده کرده بخداسپرد .

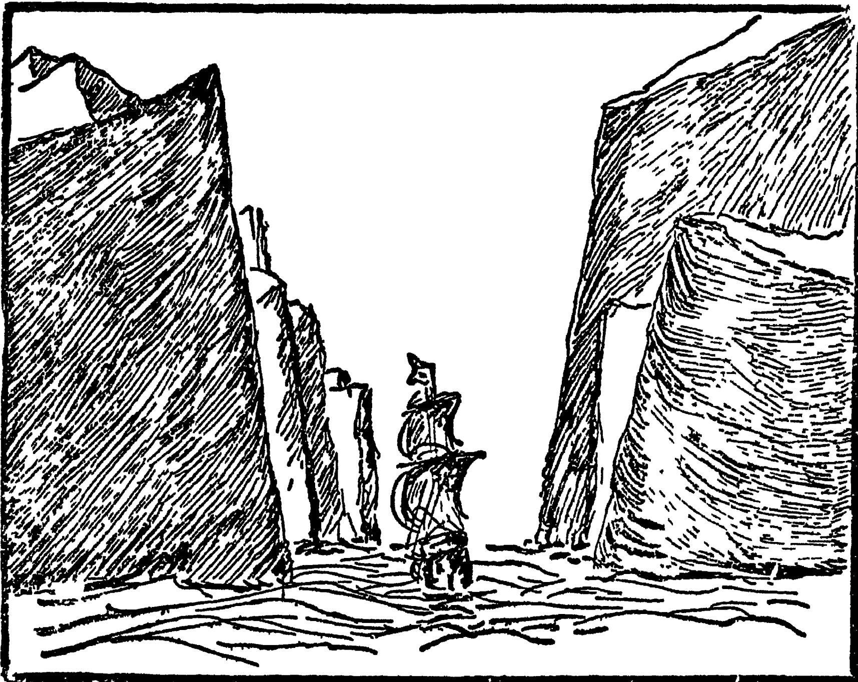
عاقبت طوفان تسکین یافت کشتیها بجائی رسیدند که ترعه درآنجا عریض ترمی گردید و **ماژلان** وارد اقیانوس دیگری گردید و چون آب آن آرام بود آنرا **اقیانوس پاسیفیك** یعنی دریای صلح وصفا پرور نامید . ازآنجا راه خودرا بجانب مغرب ادامه داد ونودو هشت روز بدون آنکه چشمش بخاکی بیفتد درراه بود . ملوانهای گرسنه موشهائی راکه درکشتیها زادوولد کرده بودند میخوردند ووقتی ریشهٔ موشها هم کنده شد از زور قحطی و گـرسنگی قطعات چرمـی شراع کشتیها را می جویدنـد و می بلعیدند .

سرانجام در ماه مارس ۱۵۲۱ زمینی ازدور نمودارگردیـد . **ماژلان** آنجا را سرزمین **لادون** هانامید یعنی دزدان وراهزنان ، چون مردم آنجا هرآنچه درکشتیها بود ربردند وچیزی باقی نگذاشتند . ازآنجا بطرك مغرب نزدیك شد وعاقبت بجزایر

Americo Vespucci(۱)

Vasco Nunez de Balboa (۲)

اپیس یعنی جزایر ادویه‌جات نزدیك گردید. پس از آن بازیك باردیگر زمینی نمودار گردید و معلوم شد یك دسته جزایـر دورافتاده ایست که **ماژلان** آنهارا بافتخار پسر **شارل کن** (شارل پنجم) که فیلیپ دوم باشد و نام‌نیکی ازخود درتاریخ باقی نگذاشته است، جزایر **فی‌لی‌پین** خواند، اهالی آن‌جزایر درابتدا پذیرائی خوبی از **ماژلان** بعمل آوردند ولی ماژلان شیطان درپوستش افتاده خواست بزور توپهای کشتی خود ساکنین آن‌جزایررا بمذهب‌مسیح هدایت نماید ولهذا هم‌خودش وهم‌عده‌ای از ناخدایان وملاحان اورا بقتل رسانیدند. دیگران که زنده مانده بودند یکی از کشتیها را آتش



کشتی ماژلان

زدند و با کشتیهای دیگری که باقی مانده بود براه افتادند و بکشف جزایر **مولوك** وجزایر معروف ادویه‌جات (جزایر اپیس) کامیاب گردیده جزیرهٔ **بورنئو** رااز دور دیده ودر جزیرهٔ **تیمور** پیاده شدند. یکی از کشتیها راکه عیب کرده و آب داخلش میشد باسر نشینان آن همانجا گذاشتند وبا کشتی دیگری موسوم به **ویکتوریا** (فتح وظفر) که ناخدایش موسوم به **سباستیان دل کانو** بوداز اقیانوس هند گذشتند، بدون آنکه وجود **استرالیا** رادرآن‌حول وحوش حدس بزنند، وپس از مواجه شدن بـا مشکلات زیاد بخاك اسپانیا رسیدند. (بایددانست که **استرالیا** در نیمهٔ اول قرن هفدهم ازطرف کمپانی هلندی هندشرقی مکشوف گردید). مسافرت **ماژلان** شگفت آمیزترین مسافرتی

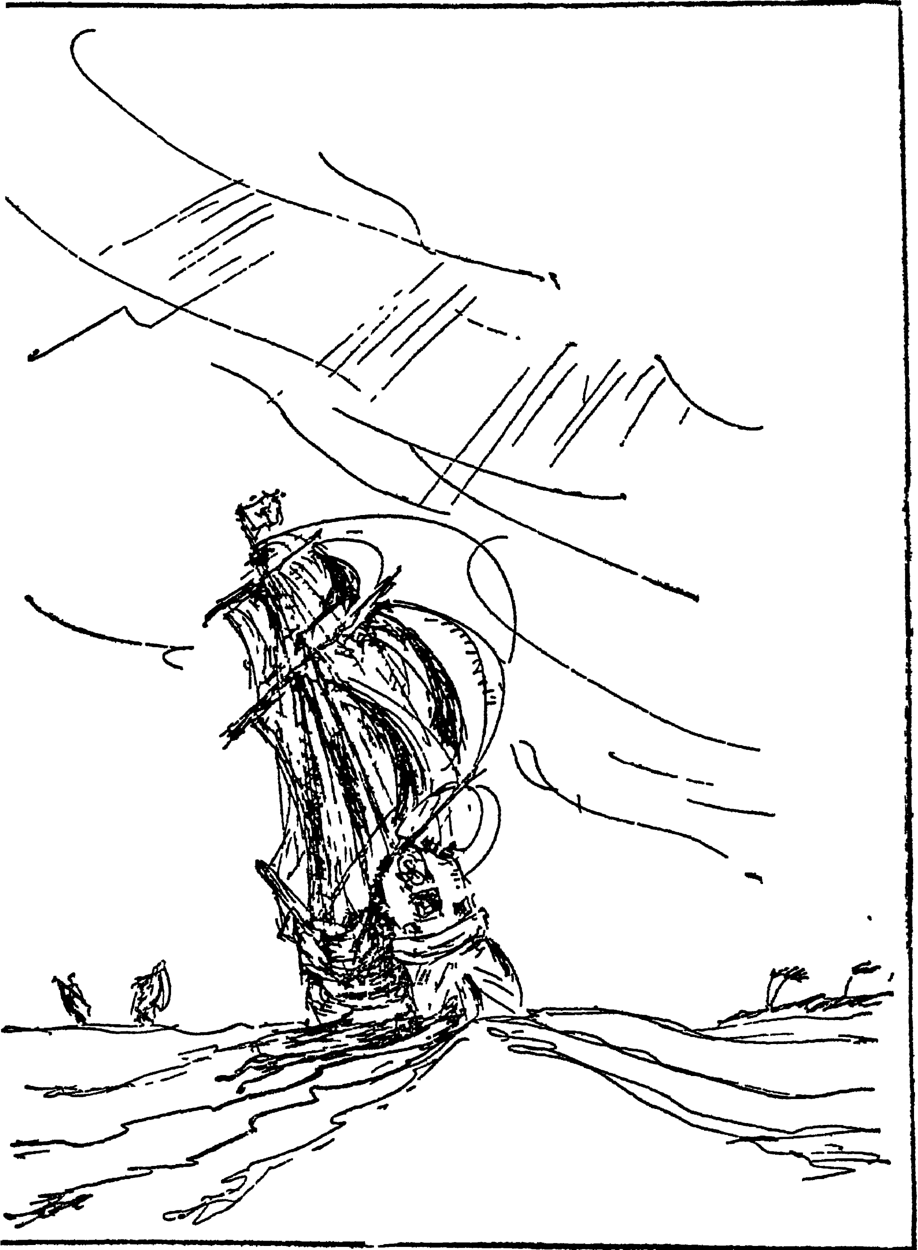
بودکه تاآن‌زمان بعمل آمده بود . این مسافرت سه‌سال طول‌کشید و هرچند مخارج هنگفت برداشت و بسیاری ازملاحین وسر ملاحها تلف شدند، ولی ثابت کرد که زمین کروی است وممالکی راکه **کریستوف کولومب** کشف‌کرده است مربوط بهندوستان نیست بلکه قارهٔ جدید وجداگانه ایست . ازآن تاریخ ببعد اسپانیا وپرتغال درتوسعهٔ دامنهٔ روابط تجارتی خود باهند وامریکا مساعی‌زیادی بعمل آوردند . پاپ‌روم موسوم به اسکندر ششم‌تنها کافری‌که بعالیترین مقام روحانیت درعالم‌مسیحیت رسیده بمنظور اینکه این‌رقابت بین اسپانیا و پرتغال منجر بجنك وجدال و خونریزی نگردد دنیارا منقسم بدو منطقه نموده‌که از حیث مساحت برابر بودند و بوسیله خطی‌که از پنجاهم درجهٔ طول غربی **گرینویچ** میگذشت بدوقسمت مساوی تقسیم میگردید .

پرتغالیها متعهد بودندکه مستملکات خودرا درغرب این‌خط و اسپانیولیها قسمت خودشان را درشرق آن‌برقرار سازند . بهمین علت بودکه تمام قارهٔ امریکا باستثنای برزیل اسپانیولی گردید وهند وقسمت بزرگی ازافریقا به‌پرتغال تعلق یافت واین‌وضع همانطور بر قرار بود تادر طی قرون هفدهم و هیجدهم انگلیس ها و هلندیها بدون آنکه احترامی نسبت بمقررات و دستخط هـای پاپ قائل بـاشند بدین مستملکات‌دست یـافتند .

روزی‌که خبر کشفیات کولومب‌به **دیالتوی** شهرونیز، که بمنزلهٔ بازار معاملات و«بورس» قرون وسطی بود، رسید موجب‌بیم‌وهراس سخت اهل معامله‌گردید بطوری که قیمت‌اجناس ازچهل تاپنجاه درصد تنزل‌نمود، ولی‌چندی پس‌ازآن وقتی‌معلوم‌گردید که**کولومب** راه **کاتی** راپیدانکرده است بازرگانان ونیز نفس‌آسوده‌ای کشیدند . مقارن همان اوقـات سیاحتهای **گامارماژلان** بثبوت رسانید که میتوان راه عملی و مناسبی برای رفتن بهند پیداکرد .

سرمایه‌داران و«پلوتوکرات» های شهرهای ژن و ونیز که مهمترین مراکـز تجارتی قرون وسطی ودورهٔ رستاخیز « رونسانس » بشمار میآمدند انگشت بندامت گزیدندکـه چرا حرفهای **کولومب** راگوش ندادند وبعملی ساختن منویات او کمك نکردند . ولی حالا دیگر دیرشده وکاراز کارگذشته بود . دریـای مدیترانه ای‌که در واقع تعلق بآنها پیداکرده‌بود بصورت دریای کوچك محدودی درآمده بود مانندیك دریای‌داخلی . معاملات تجارتی‌آنها باهند وچین خیلی تقلیل یافته چنانکه‌گوئی‌بدرجه صفر رسیده بود . دوره پر افتخار ایطالیا سپری شده بـود . اقیانوس اتلانتیك مرکز تجارتی وکانون تمدن جهانی گردید چنانکه هنوزهم بهمین صورت باقی‌است.

بعضی مورخین عقیده دارندکه یکی ازاثرات جنك جهانی اول (۱۹۱٤ــ۱۹۱۸ میلادی) کاسته شدن اهمیت اقیانوس اتلانتیك بود و انتظار دارندکه جریان تمدن از

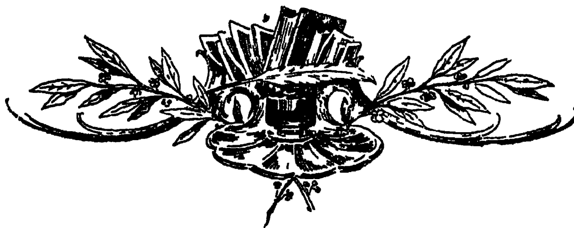


جهان نو

خاك امریکا گذشته و در اقیانوس اطلس مستقر گردد ولی من زیاد با این عقیده موافق نیستم .

یکی از نتایج این سیاحتهای بزرك بطرف مغرب ازدیاد قوه بارگیری کشتیها وافزونی معلومات واطلاعات دریانوردان گردید . کشتیهای قدیمی فرات و نیل که کف آنها مسطح بود کم کم ازمیان رفته وجای آنهارا کشتیهای شراعی اهالی فنیقیه واژه ویونان وکارتاژ وروم گرفته بود ولی این کشتیهای شراعی همرفته رفته از میان رفت وجای آنهارا کشتیهای پرتغالیها واسپانیولیها گرفت که دارای شراع مربع بودعاقبت کشتیهای انگلیسی وهلندی که شراع متعدد داشت جای کشتیهای پرتغالی واسپانیولی راهم گرفت .

امروز دیگر تمدن بستگی به کشتی ندارد . طیاره روزبروز بیشتر جای کشتی شراعی وبخاری رامیگیرد وهر کجاطیاره که حکم کشتی هوائی راپیداکرده بیشتر و بهتر باشد همانجا مرکزتمدن دنیا خواهدگردید . بااینوصف معلوماست که دریااهمیت خودرا ازدستخواهد داد و منزل آرام وبیصدای ماهیانی خواهدگردید که روزی با نخستین نیاکان انسانی درقعر دریاها همخانه وهملانه بودند.



بودا و کنفوسیوس

در بیان مذاهب وعقاید بودا و کنفوسیوس

کشفیات پرتغالیها واسپانیولیها ، مسیحیان اروپای غربی را با مردم هندوچین خیلی نزدیك ومربوط ساخت . البته پیش از آن هم خوب میدانستند که مذهب مسیح تنها مذهبی نیست که دردنیا وجود دارد ودرباب مسلمانها وافریقای شمالی که بت پرست بودند و چوب وسنك ودرختهای خشك را می پرستیدند اطلاعاتی داشتند، ولی فاتحین اروپائی درهندوستان وچین با ملیونها مردمی مواجه گردیدند که هرگز اسم مسیح بگوششان نرسیده بود وچون مذهب قدیمی چند هزارسالهٔ خود را عالی تر ازمذهب اروپائیها می‌دانستند ، رغبتی هم بشنیدن اسم اونداشتند . ازآنجائیکه این کتاب داستان نوع بشراست وتنها تعلق به نیم کرهٔ مغربی ندارد لازم است دوشخص شخیص رامعرفی کنم که هنوزهم تعلیمات آنها وهم سوانح عمری ورفتاروکردارآنها تاثیرورسوخ فراوانی درزندگانی وافکاروعقاید قسمت اعظم کسانی داردکه با ما درسفرعمر وزندگی این کرهٔ خاکی هم پالکی وهم رکابند .

حضرت بودا را درهندوستان مربی بزرك تعلیمات مذهبی میشناختند . تاریخ زندگانی اوبسیارشنیدنی است . درقرن ششم قبل ازمیلاد مسیح درمقابل جبال مرتفع هیمالیا بدنیا آمده است وچهارصدسال قبل ازاو زرتشت (۱) (یازراتوشترا)، نخستین راهنمای نژادآریائی (این نام را شعبهٔ شرقی نژاد هند واروپائی بخود داده بود) ، بملت وقوم خود آموخته بودکه زندگانی عبارت است ازجنك ونبرددائمی بین اهورمزدا واهریمن ، یعنی خدای خوبی ونیکی وخدای بدی وشرارت . پدربودا شخص توانا و پادشاه مقتدری بود ازطایفهٔ **ساکیا** وموسوم به **سوزودانا**.مادرش موسوم به **ماهامایا** دختریکی ازپادشاهان مجاوربود واورا وقتی شوهرداده بودندکه هنوز خیلی جوان بود . ماهها وسالها گذشته بود ودارای اولاد نشده وولیعهدی برای شوهرخودنزائیده

---

(۱) بموجب تحقیقات اخیر زرتشت هم درهمان حدود قرن ششم قبل از میلاد میزیسته است . (مترجم)

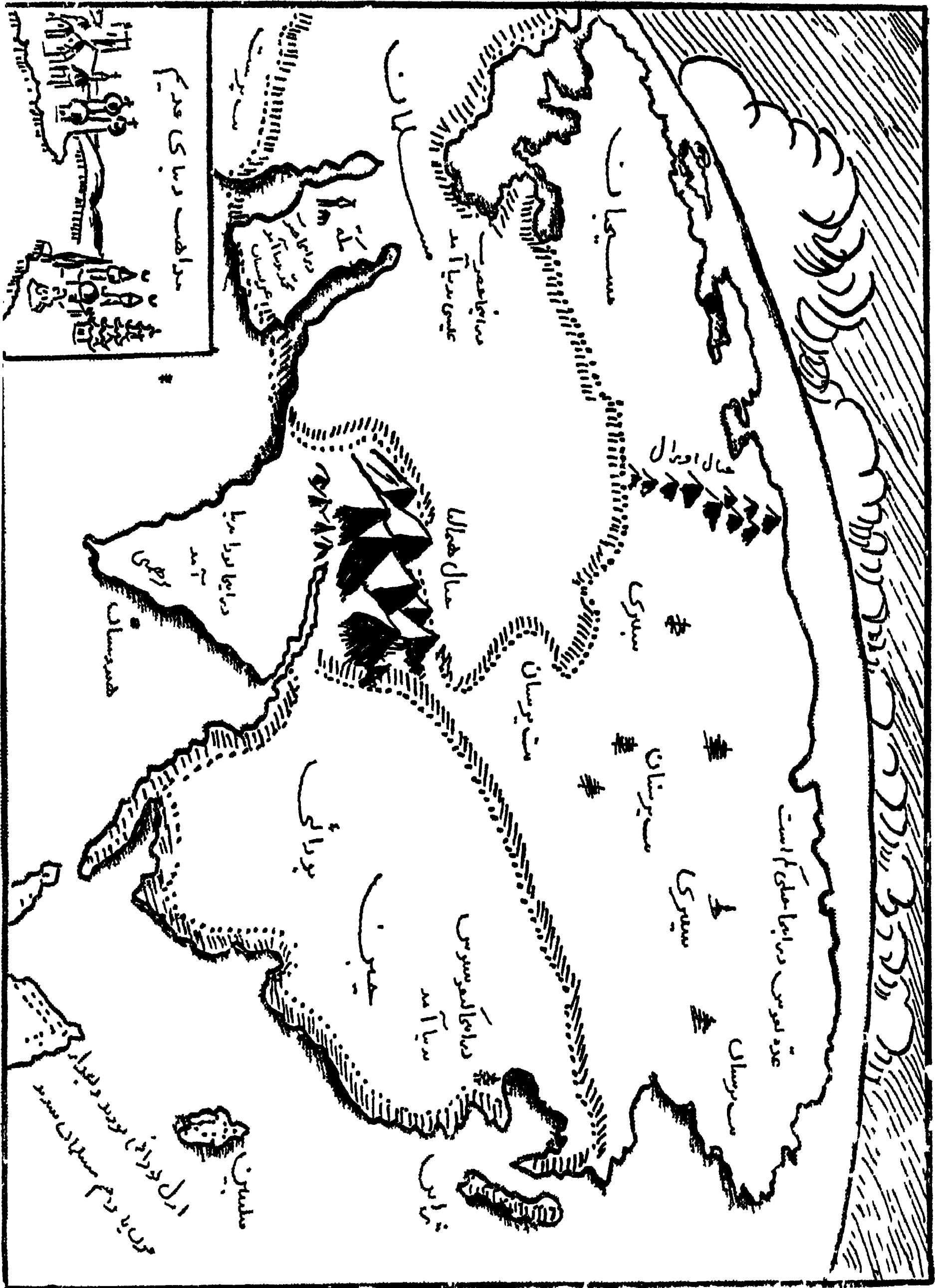
بود که جانشین پدر گردیده سلطنت نماید . ولی همینکه بسن پنجاه رسید آبستن شد و ازقصر شوهر خود بقصر پدر رفت و بچه اش درآنجا بدنیا آمد. راه ازخانهٔ شوهر تا کشور قوم **کولیان** که **ماهایاما** طفولیت خود را درآنجا گذرانیده بود دور بود. شبی درزیر درختان نسیم پروورباغ **لوم بی نی** خوابیده بود ودرهمانجاست که پسرش بدنیا آمد. اسمش را **سید ارتا** گذاشتند ولی بعد ها بنام بودا معروف گردید که بمعنی « دانا » است .

سیدارتا شاهزادهٔ با جمالی گردید ودرسن هیجده سالگی با دخترعموی خود موسوم به **یاسودارا** عروسی کرد وده سال پس ازمزاوجت درکاخ سلطنتی در پناه هرغم وغصهٔ کامکار بود وزندگانی آرامی داشت وهمه میدانستند که روزی جانشین پدرش خواهد گردید وبرقوم **ساکیا** سلطنت خواهد کرد . ولی همینکه بسن سی سالگی رسید روزی که با ارابه بقصد تفرج ازقصر سلطنتی بیرون میرفت مردی را دید که آثار پیری دراو نمودار بود وشانهایش درزیربارمصائب ومحنت زندگانی خسته وکوفته بنظر میآمد . **سیدارتا** اورا بارابه چی خود موسوم به **شانا** نشان داده پرسید :«این کیست؟» **شانا** درجواب اوگفت که مانند آن مرد پیرمرد بینوا دردنیا بسیار است وحیات وممات او دارای اهمیتی نیست .

شاهزاده جوان بشنیدن این پاسخ متألم ومحزون گردید وبدون آنکه سخنی بر زبان آورد بقصری که با زن وپدر ومادر درآنجا زیست می نمود مراجعت کرد وچنان وانمود کرد که سعادتمند وکامکاراست . اندك مدتی پس ازآن باز روزی که ازقصر بیرون میرفت شخصی را دید که دوچار مرض سختی بود **سیدارتا** از**شانا** سبب آنرا پرسید و ارابه چی درجواب شاهزاده گفت آدم بیماردر دنیا بسیاراست وچه بسا که علاج پذیر نیستند واین نیزاهمیتی ندارد . شاهزاده با حال محزون وغمزده بقصر برگشت وباز با کسان خود سخنی برزبان نیاورد .

چند هفته گذشته بود . شبی **سیدارتا** با ارابهٔ خود بقصد آب تنی دررودخانه ازقصر بیرون شد . درطی راه اسبهای ارابه بدیدن جسد گندیدهٔ مرده ای که درکنارجاده درگودالی افتاده بود رم کردند . شاهزاده که هرگز نگذاشته بودند چشمش بدینگونه مناظرزشت ونا پسند بیفتد ازمشاهدهٔ جسد گندیده سخت برآشفت ، ولی **شانا** بدو گفت نباید اعتنائی باین جزئیات نمود چون دنیا پراست از جسد مردگان و قانون زندگی براین جاری است که همه چیز وهمه کس فانی وگذران است وهیچ چیز باقی وابدی نیست وقبرمنتظرماست و احدی را ازفرو رفتن درگورچاره ای نیست.

آن شب وقتی **سیدارتا** بقصر برگشت صدای ساز وآواز بگوش رسید ومعلوم شد که درغیاب اوزنش پسری زائیده است . مردم ازاینکه ولیعهدی بدنیا آمده بصدای



سه مذهب بزرگ

طبل و نقاره شادمانی میکردند ولی **سیدارتا** درشادمانی و نشاط آنها شرکتی ننمود. حجاب پندار از مقابل چشمانش برداشته شده حقایق زشت ووحشتناك زندگانی را برأی العین دیده بود ودیگرازآن پس گریبان خود را ازچنگ مناظر رنج وغم ومرك ونیستی نمیتوانست رها سازد .

آن شب ماه با جلال وزیبائی تمام درسینهٔ آسمان میدرخشید . **سیدارتا** بیدار شد وسر بجیب تفکرفرو برد وفهمید که تا راه حلی برای معمای زندگانی بدست نیاورد مزه سعادت وآرامش را نخواهد چشید ومصمم گردید که درجستجوی رمزحیات وهستی ازکسان وبستگان خود دور گردد .آهسته وبیصدا وارداطاقی شدکه زنش **یاسودارا** با بچه‌اش خوابیده بودند .آنگاه خادم وفاپرور خود **شانا** را بخود خوانده گفت بدنبال من روان شو .

درشب تیره وتار روان شدند **بودا** بقصد تسکین روح پرآشوب خود روان گردید و**شانا** بمنظورهمراهی وخدمتگزاری بارباب محبوب وعزیزخود .

مردم هند درآن زمانی که **سیدارتا** چندین سال بود درمیان آنها دررفت وآمد دورهٔ تحولی را میگذراندند . آباء واجداد آنها که ساکنین اصلی خاك هندوستان بودند بدون مقاومت وخونریزی زیادی مغلوب و تسلیم جنگاوران آریائی که با ما نسبت پسرعموئی دارند شده بودند وازآن تاریخ ببعد آریائی ها چندین ملیون ازاین آدمهای کوتاه قد وسیه چرده ومطیع ومنقاد را درتحت فرمان وسلطنت خود درآورده بودند. آریائی‌ها که برای تسهیل امرحکومت مردم را بچند دسته وطبقه تقسیم کرده بودند ، رفته رفته با بومیان نیزبهمین طرز رفتارکردند وطبقاتی در میان آنها ایجاد نمودند که دارای قواعد بسیارسخت بود . اخلاف آریائی‌های غالب طبقهٔ عالی راکه طبقهٔ نجبا واشراف وجنگاوران بود تشکیل می‌دادند طبقهٔ دوم شامل علمای روحانی و مذهبی بود وطبقهٔ سوم عبارت بود ازکشاورزان وبازرگانان بومیان که آنها را « پاریا » می‌خواندند طبقهٔ پستی‌را تشکیل می‌دادند که موردتحقیر وتنفر بود وکسانی که بدان تعلق داشتند عبارت بودند ازبندگان وغلامان پست وبینوائی که راه ترقی و رهائی بطورابد بروی آنها مسدود بود .

حتی مذهب مردم نیزمشمول همین طبقه بندی ها می‌گردید. اقوام‌آریائی درطی هزاران سال سرگردانی ودنیا نوردی با حوادث ووقایع بسیاری روبروشده بودند و شرح آنها را درکتابی موسوم به **ودا** جمع آورده بودند . این کتاب بزبانی نوشته شده که آنرا بزبان **سانسکریت** میخوانند وبا زبانهای مختلف اروپا ازقبیل یونانی‌و لاتینی وروسی وآلمانی والسنهٔ دیگری قرابت ورابطهٔ زیادی دارد سه طبقهٔ اول ودوم وسوم حق قرائت ومطالعهٔ کتب مقدسه را داشتند درصورتیکه پاریاها که پست‌ترین طبقه

بودند ازاین حق محروم بودند . وای بر احوال کسی که ازطبقات بالا بود ومیخواست قرائت کتابهای مقدس را بیك نفرازپاریاها بیاموزد . ازاینروا کثریت مــردم هند در جهل و نادانی عجیبی گرفتار بودند وازآنجائیکه دراین دنیا ابواب هرلذت وکامیابی نعمتی برروی آنهایکباره بسته بود درصدد بودند علاج درد ومحنت واندوه خــود را در جای دیگری بدست آورند . پنداشته بودندکــه ازطریق تفکــر وتعمق در بــارهٔ سعادات آخروی می‌توانند برای دل و روان پرغم واندوه خود تسلیتی بدست آورند .

هندیها برهمن ، خــالق گیتی را رب حیات وممات ومظهر کمال مطلق دانسته و می‌پرستیدند ومقصود ومنظوراصلی واساس زندگی را درنزدیك شدن وتقــرب جستن به برهمن ازراه بی‌اعتنائی بجاه ومقــام وثروت واقتدارتشخیص میدادند . اندیشهٔ پاك و مقدس‌را براعمال‌وافعال مقدس وپاك ترجیح میدادند. اشخاص بسیاری راه بیــابان را درپیش گرفتند خوراك خود را منحصر ببرك درختان ساختند ومعتقد بودندکــه بوسیلهٔ گرسنگی، روح وروانشان‌مزهٔ وفائدهٔ گوارای‌مشاهدهٔ جمال وانوارقدس برهمارا که‌عین عقل ونیکی ورحمت است خواهد چشید .

سیدارتا که درطی مسافرتها وسیاحتهای خوداغلب باین قبیل اشخاص منزوی و سرگردان که‌دورازهمهمه وسروصدای‌شهرها ودهات وقصبات‌درپی‌حقیقت‌بودندبرخورده بود ، مصمم گردیدکه آنها را سرمشق زندگانی خود قراربدهد موهایش را برید و جواهرات مرصع ازمرواریدو عقیق خود را با پیام‌وداع بوسیلهٔ شانای باوفا بکسان خود فرستاد وآن‌گاه یکه وتنها قدم را بجلونهاده وارد سرزمینهای وحشی گردید .

طولی نکشیدکه صیت تقدس وشهرت اودرکوهستانها بپیچید . پنج تن‌ازجوانان خودرا بدو رسانیده رخصت خواستند سخنان حکمت آمیزی راکه برزبــانش جــاری می‌گردد استماع نمایند . فرمودکه اگربا من باشید تربیت شمارا بعهده می‌شناسم . در کوهستانها بدنبالش روان گردیدند و شش سال تمام در دامنهٔ هول انگیز جبال وین‌زیاس‌تعلیم وتربیت آنهاپرداخته آنچه رامی‌دانست بآنها میآموخت، ولی‌تازه‌فهمید که بازهم ازمرحلهٔ کمال دوراست چون دنیائی که پشت پا بدان زده بود هنوز هــم از گریبان اودست بردارنبود . ازشاگردان خود درخواست نمودکه وی را تنها بگذارند وبروی ریشه‌های درخت کهنی نشسته‌چهل و نه شبانه روز ، روزه گرفت وعاقبت بپاداش خود رسید باین معنی که درموقع غروب آفتات روزپنجاهم برهما بربندهٔ با وفای‌خود ظاهر گردید . ازآن تاریخ سیدارتا را بودا خواندنــد و اورا مظهر برهما ووجــود عالی وروشن بینی دانستندکه برای رستکاری خلایق ورهائی‌آنها ازبند حیات پررنج ودرد جهان‌آمده است.

بوداً چهل‌وپنج سال‌مابقی عمرخودرا دردرهٔ گنك بطرزوسبك بسیارســاده ای



بودا در کوهستان

مصروف بتربیت وپرورش مردم درطریق تسلیم وملایمت ومدارا ساخت، درسنهٔ ٤٨٨ قبل‌ازمیلاد. پس‌ازعمردرازی بعالم بقا رحلت نموددرحالیکه کرورها مردم اورا پرستش میکردند. **بودا** تعلیمات خودرامنحصر بطبقهٔمخصوص نساخته بود وپست‌ترین **پاریاها** حق داشت خودرا پیرو وشاگرد اوبخوانند. ولی‌همین نکته مورد پسند وقبول طبقات نجبا واشراف ورؤسای روحانی‌وبازرگانان نبود. پس درصدد جلوگیری ازاین‌مذهب جدیدبرآمدند که معتقدبه تساوی‌طبقات وتمام‌موجودات جانداربود، وبعنوان‌معادوحلول روح دراجسام متوافی‌واحیای دردنیا وتجدید متعدد حیات‌بطورمختلف، بمردم‌امید حیات بهتری‌را درآینده ودرهمین دنیامیداد برای‌انجام منظورخود، ثروتمندان و اشراف بتمام وسائل‌متوسل شدند وهندوستان را بهمان عقاید واصول آئین باستانی برهمنی خواندند که طریقهٔ ریاضت وروزه‌بود وبرای‌تطهیرجسم ازلوث‌معصیت مردم‌رابریاضیت جسمانی‌وقبول رنج ومحنت وعذاب توصیه‌مینمود. اماباوجود آنهمه کوشش و مجاهدت نتوانستند بودا رایکباره ازمیان ببرند. پیروان‌بوداکم کم درطول دره‌های‌جبال هیمالیا زیادشده وواردخاک‌چین گردیدند وازدریای‌زردگذشته اصول‌حکیمانهٔ‌آن مربی‌بزرك را برای‌مردم جزایرژاپن هدیه‌بردند ودرطریق ترویج‌آن تعلیمات‌همواره راه‌مماشات و ملایمت وملاطفت را پیمودند وهمانطورکه بوداتوصیه کرده بود، ازاعمال شدت وقدرت خودداری‌نمودند. امروزعدهٔ کسانی که بودارا هادی‌ورهنمای خودمیدانند ازهر زمانی بیشتر است و مجموع شمارهٔ‌مسیحیان و مسلمانان نمی تواند با شمارهٔ‌پیروان‌بودا برابری نماید.

اکنون برسیم به **کنفوسیوس** حکیم‌دانای‌قدیمی‌چین، تاریخ وقایع‌حیات‌کنفوسیوس بسیارساده است. درسنهٔ ٥٥٠ قبل ازمیلاد تولدیافت ودردوره‌ای ظهور نمودکه هنوز چین‌دارای‌حکومت مرکزی ثابتی‌نشده بود ومردم دستخوش‌راهزنان وبزرگان‌غارتگر بودندکه مدام‌ازشهری بشهردیگری میرفتند وجزقتل وغارت وچپاول وتطاول کاری نداشتند. درنتیجه این‌احوال قسمتهای‌پرجمعیت وحاصلخیز چین‌بصورت صحرای‌لم‌یزرعی درآمده بودومردم دسته‌دسته ازقحطی وگرسنگی میمردند.

کنفوسیوس مردم وهموطنانش رادوست میداشت ودرصدد استخلاص‌آنها برآمده مرد سلیم‌النفسی بودکه اعتقادی‌باعمال قدرت وشدت نداشت وتصورمیکردکه باوضع قوانین‌جدیدی بتواند مردم راتغییر بدهد. معتقدبودکه تاوقتی‌نهادواحساسات مردم‌عوض نشده‌باشد سرنوشتشان تغییرنخواهد یافت وهرچند این امر درظاهر غیر ممکن بنظر میآمد، درصدد برآمدکه اخلاق‌ملی‌ملیونها هموطن خودراکه ساکن‌جلگه های‌پهناور آسیای‌شرقی بودندتغییر بدهد. بایددانست که مردم چین قبل‌ازکنفوسیوس اهمیتی‌بمذهب نداده وپیرامون‌آن نگردیده‌بودند. راست‌است که مانندهرقوم بدوی‌بوجود شیاطین و

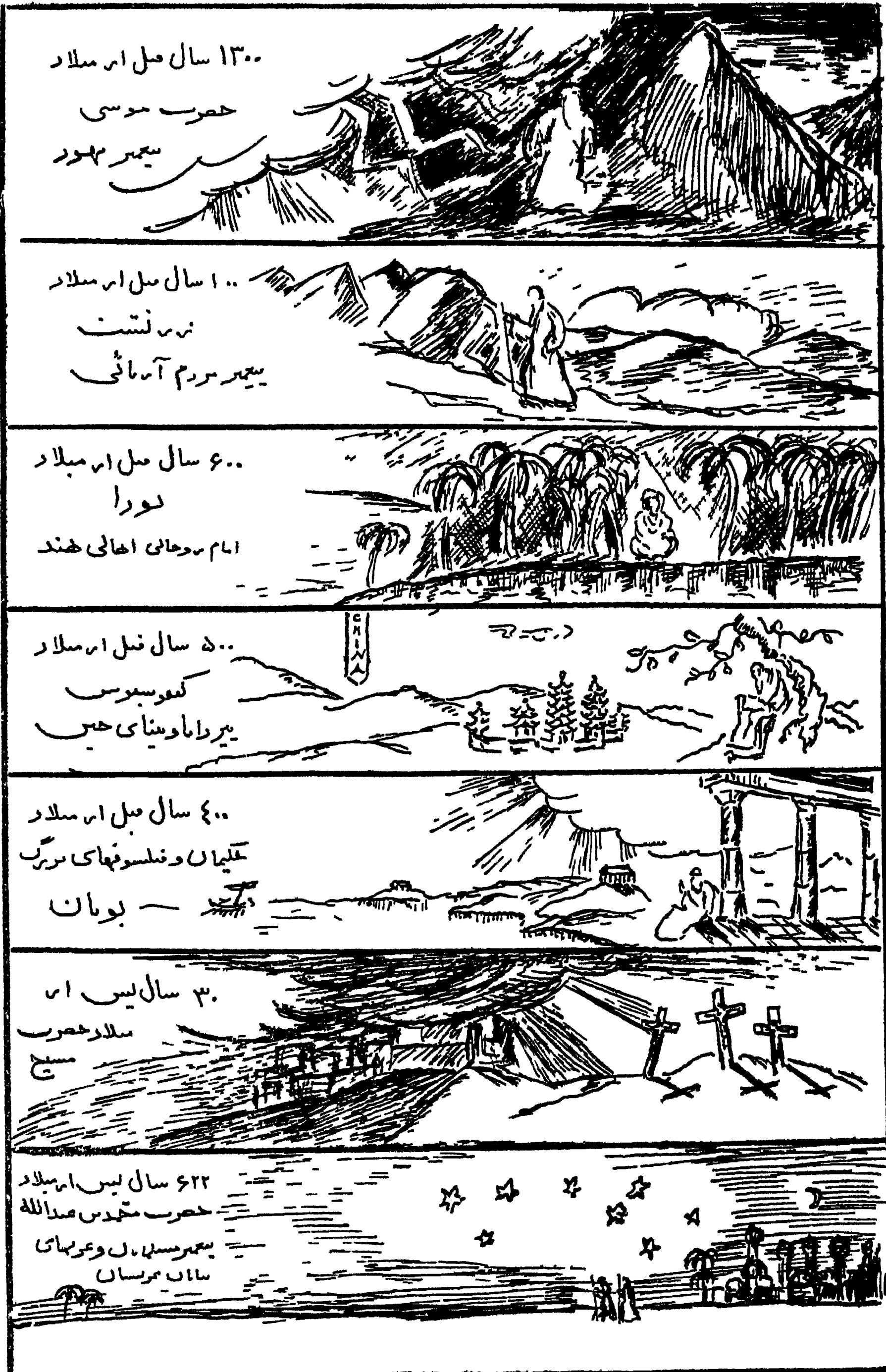
عفاریت وارواح معتقدبودند ولی‌هرگز پیغمبری درمیان‌آنها ظاهرنشده بود بوحی و الهام معتقدنبودند .

درمیان تمام‌پیغمبران وانبیاء ورهبران روحی بزرك کنفوسیوس دردنیا تنها کسی است که باملائکه وعوالم غیبی سروکاری نداشت وخودرا قاصد وپیغام آورندهٔ الـهی نخواند وهرگز نگفت که ازعالم غیب‌صدائی آسمانی بگوشش میرسد. بمصداق «انا بشر مثلکم» آدم ساده حساس ونیکخواهی بود که ازتنها گردش‌رفتن وازنی زدن وبیرون آوردن نغمه‌های سوزناك ازحلقوم‌نی عزیزخودلذت‌وافرمیبرد. هیچوقت درصدد برنیامد که خودرا وجودی عالی معرفی کند و بمردم بگوید مرا پیروی کنید ویا مراپپرستید . خیلی بحکمهای یونانیان قدیم علی‌الخصوص به‌رواقیون شباهت دارد.مانندآنها می گفت انسان‌باید بدرستی وراستی زندگی کند، بدون‌آنکه بغیراز صفای روح وآرامی درون که پاداش وجدان‌پاك است چشمداشت باجروپاداش دیگری داشته‌باشد.

کنفوسیوس‌آدم بسیارسازگار مدارا پیشه‌ای بود. وی‌بقصد دیدار **لائوتسهٔ** که‌او نیزحکیم چینی‌بود براه‌افتاد. لائوتسه مؤسس طریقهٔ فلسفی معروفی است موسوم بـه **تائوئیسم** که در حقیقت مطابقت کامل بـا « آئین‌زرین » دارد که بعد ها تدوین گردیده است .

کنفوسیوس‌با‌احدی کینه ودشمنی نداشت . میگفت انسان‌باید‌برنفس‌خود کاملامسلط باشد. معتقد بود که انسانی که خودرا شایسته‌این اسم‌میداند هرگزنباید متغیر وخشمناك گردد، بلکه‌باید بتقلیدحکما ودانایـان درمقابل حوادث‌از زشت وزیبا ونیك وبد جانب رضا وتسلیم راگرفته وبداندکه هرچه‌بدومیرسد درنفع وصلاح‌اودردنیاست. پیروانش درابتدا بسیارمعدود بودند ولی‌روزبروز عدهٔ‌آنهافزونی‌یافت، بطوریکه پیش‌ازوفاتش که درسنهٔ ٤۷۸ قبل ازمیلاد واقع گردید، درمیان پادشاهان وشاهزادگـان چینی پیروان زیادی پیدا کرده بود.هنگامیکه‌حضرت‌مسیح دربیت‌اللحم بدنیاآمد تعلیمات کنفوسیوس مدتها بود که جزوتربیت معنوی اکثرمردم چین گردیده بود. نفوذ تعلیمات کنفوسیوس هرچند بپاکی اصل‌خود نمانده‌هنوزهم باقی‌است وهمانسان‌که دراغلب مذاهب بمـرور ایام تغییراتی‌بمیان‌آید طریقهٔ کنفوسیوس هم‌ازین تغییرات برکنار نمانده است.حضرت مسیح فروتنی وملایمت وتحقیرجاه ومقام دنیوی‌را توصیه‌نمودولی‌پانزده قرن‌پس ازآن که دربالای صلیب جان‌داد رئیس کل مذهب اومبالغ‌هنگفتی‌خرج ساختن کلیسای‌مجللی نمودکه اذلی شباهتی‌باآغول بیت‌اللحم ندارد.

لائوتسه همان‌کسی است که «آئین‌زرین» راتعلیم نمودهنوزسه قرن از وفاتش نگذشته بودکه مردجاهل ونادان چینی‌اورا بصورت خدای بیرحم وشقاوت پیشه‌ای درـ آورده وتعلیمات حکیمانه‌اش‌را چنان‌با موهومات وخرافات آمیخته‌بودندکه زندگانی



پیشوایان مذاهب بزرگ

مردم معمولی چین کـه پیروان آن بودند سرتا سر پر از ترس وهـراس و وحشت گردند. کنفوسیوس باپیروان خوداز زیبائی عشق بپدر ومادرصحبت داشته بود ولـی پیروانش علاقهٔ بپدرمادر رابصورت ستایش خاطرات آباء واجداد مرده وپوسیده درـ آوردند ومحبت باخلاف آن مردگان را ازخاطر بردند ورفته رفته آینده را ازمد نظر دورداشته سایهٔ گذشتگان ومحوشدگان رامطمح فکرونظرقراردادند. بالنتیجه ستایش نیاکان اساس وشالودهٔ آئین آنها گردید وبجای آنکه زمین حاصلخیزقبرستان کهـ ... راکه درآفتابرو واقع گردیده مسطح ساخته وازخاك آن برای زراعت استفاده نمایند آنرا بپاس احترام مردگان بحال خود گذاشتند بذر برنج و گندم رادرجوارهمان قبرستان برروی زمین ریگزاروسنگلاخی می افشاندند که هرگز نمی روئید، خلاصه آنکه ازگرسنگی میمردند ولی بمزار رفتگان کمترین بی احترامی رامجاز نمیشمردند.

چیزی که هست تاثیر کلام کنفوسیوس همواره درضمیرملیونها نفوس باقی بود وعدهٔ پیروانش مدام فزونی مییافت. تعلیمات کنفوسیوس که عبارت ازاندرز وتوصیه هائی است که بر اساس مشاهدات وتجربیات دقیق استوار گردیده، مردم چین رادارای فلسفهٔ معقول ومعتدلی ساخته که آثارعمیق آن درنزد آنان کاملا مشهود ومحسوس است . اثر طریقهٔ کنفوسیوس درسرتاسرزندگی ملت چین ودرتمام طبقات، ازرختشوی فقیری که درسرداب تار ودود زده‌ای زندگی میکند گرفته تافلان حاکم مقتدروتوانائی که بر ایالت وسیعی حکومت می نماید ودرکاخ رفیع وفخیمی زندگی می کند، آشکار وعیان است .

درقرن شانزدهم مسیحیان مغرب زمین که جوش وخروششان ازتربیت وشهرتشان بمراتب بیشتر بودخود رابا مذاهب وادیان قدیمی مشرقزمین رو برو دیدند . سیاحان بزرك اسپانیولی وپرتغالی وقتی مجسمه‌های آرام وآرامی بخش بودا وتصاویر وشمایل های کنفوسیوس رامیدیدند از لبخند مرموز این پیامبران چیزی دستگیرشان نمی شدو کم کم باین نتیجه رسیدند که این خدایان بیگانه عفاریت وشیاطینی هستند که بت پرستی و کفرو الحاد آنها را بوجود آورده وابداً زیبندهٔ احترام معتقدین بمسیح و فرزندان کلیسـای مقدس نمیباشند درهر کجا که بتصورایشان روح بودا و کنفوسیوس لطمه‌ای بمنافع تجارتی آنها دربازار معاملهٔ ادویه‌جات وابریشم واردمی ساخت، بضرب گلولهٔ توپ وتفنك حفظ وحراست منافع خودرا بعهده شناختند. بدیهی است که این طرز سلوك ورفتارارو پائیان مستلزم پاره‌ای نتایج غیر مطلوب هم بود. میراثی ازشرارت و کینه توزی وزشتخوئـی درنهاد ماباقی گذاشتند که هیچ معلوم نیست مارا بسوی چه آبشخور وچه آینده ای می کشاند .

۴۳

دورهٔ اصلاحات مذهبی (رفوماسیون)

در بیان آنکه ترقی نوع بشر کمال شباهت را بحرکات نوسانی پاندول عظیمی دارد که مدام ازجلو بعقب و از عقب بجلو میآید و بی اعتنائی و بی مبالاتی مردم عهد رستاخیز (رونسانس) بدین و مذهب وجوش وخروش آنها درزمینهٔ هنروادبیات جای خود را به بی اعتنائی بادبیات وهنر وعلاقمندی به مذهب وجوش و خروش در راه اصلاحات دینی داد.

وقتی که سخن ازدورهٔ «رفورم» واصلاحات مذهبی میرود، چنین بنظر می آید که دستهٔ کوچکی ازمذهب دوستان شجاع قدعلم کردند و برای تحصیل «آزادی مذهبی» از دریاها گذشتند وخودرا بهسرزمین مطلوب رسانیدند. باگذشت زمان، خاصهدر کشورهای پروستان مذهب، تصورعمومی آن شده که «رفورماسیون» مظهر «آزادی فکروانديشه» است ومارتین لوتر سردارسپاه ترقیوپیشرفت میباشد. ولی تاریخ رابایدازسخنان دلپذیر و عبارات وجمل خوش آمد و داعرسب جدا شناخت وباید بگفته مورخ آلمانی رانکه عمل نموده ودید که « حقیقة چهوقایعی رویداده» وآنوقتاست که خواهیم دیدبسیاری ازوقایع وحوادث گذشته چنانکهما پنداشتهایم نبودهاست .

کمترچیزیدردنیا دیدهمیشود که کاملا خوب ویا بد باشد ویامطلقاً سفید ویاسیاه باشد. مورخ راستگو وامین موظف است که آنچهرا خوب است همانطور که هست حکایت نماید ودرنشاندادن جنبههای نکوهیدهٔ وقایع تاریخی خودداری رامجاز شمارد. البته این کار آسانی نیست چونهر آدمی طبعاً ازبعضی چیزهاخوشش میآید و برخی چیزهای دیگررا ناخوش وناپسند میداند باوجود این باید سعی نمائیم که حتیالمقدور راستگوئی و بی طرف باشیم و مداخله افکار و عقاید باطل و بیاساس خود را در تاریخ نویسی بهیچوجه رواومجاز نشماریم .

من شخصا درمحیط ومملکتی که بنا به سنت پرتستان بود بزرك شده وتربیت یافته‌ام وتا قبل‌از سن دوازده سالگی هرگز چشمم بیکنفر کاتولیك نیفتاده بود. بعدها چند سال دریك مملکت کاتولیکی زندگی کردم ودیدم مردم آنجا خیلی با نشاط تر ودرامور دیانت وعقیده سازگارتر وبامداراتر ازهموطنانم هستند وازحیث هوشمندی وفراست با آن ها تفاوتی ندارند وباتعجب بسیارچنان دریافتم که «رفورم» واصلاحات مذهبی همانطور که بعضی جنبه‌های پروتستانی دارد بعضی جنبه های دیگرش کاتولیکی است .

شکی نیست که مردم قرون شانزدهم وهفدهم که در بحبوحهٔ دورهٔ اصلاحات میزیستند متوجه این نکات ومطالب نبودند. درآن موقع گروهی یقین داشتند که همیشه حق با آن هاست وگروه دیگر که دشمن محسوب میگردیدند همواره راه خطامی پیمایند. صحبت برسراین بود که باید بدار بیاویزید. کی باید بدار آویخته شود؟ البته هرکسی سعی میکرد طرف دیگر رابدار کشد. کیست که بآنها حق ندهد؟

اگر نظری بدنیا درسال ۱۵۰۰ که سال تولد **شارل کن** (شارل پنجم) است بیندازیم خواهیم دید که ملوك‌الطوایفی درهم وبرهم قرون وسطا جای خودرا بچندین مملکت داد که درهر کدام ازآنها قوا واختیارات حکومتی سخت تمرکز یافته است وهرکدام شاهزاده وپادشاهی دارد.

شارل پنجم که مقتدرترین این پادشاهان است کودکی است گهواره‌ای. ازیك طرف نوادهٔ **فرناند** است و**ایزابل** وازطرف دیگر نوادهٔ **ماکزی می‌لیان** ازدودمان **هابسبورك** که آخرین «شوالیه» قرون‌وسطی بشمار میرفت وهمسر **اوماری** دختر **شارل متهور** دوك بورگندی که ازراه نامجوئی بافرانسه جنگید ومات گردید وسپس بدست دهقانان مستقل وآزادیخواه سویس بقتل رسید.

شارل خردسال وارث اراضی وتیول واملاکی گردید که پدرومادر وپدربزرك و مادربزرك وعموها وپسرعموها وعمه‌هایش درآلمان ودراطریش ودرهلند ودر بلژیك ودرایطالیا ودراسپانیا وهمچنین مستملکات آنها درخاك آسیا وافریقا وامریکا (یعنی بیشتر از نصف کرهٔ زمین) گردیده است.

قضا وقدر و بازیهای روزگار خواسته بود که درشهر **گاند** درقصر کنت های **فلاندر** بدنیا بیاید وهرچند پادشاه اسپانیا وامپراطور رومیها بودمانند یکنفر از اهالی فلاندر پرورش بیابد. بدون آنکه دلیلی دردست داشته باشیم، معروف شده است که پدرش رامسموم کردند ومادرش هم بمرض جنون گرفتار گردیده ، جسد شوهررا درتابوتی گذاشت وبا خود باطراف مملکت گردانید. طفل را بعمه‌اش مارگریت سپردند واو در تربیت **شارل** نهایت کوشش را مبذول داشت .ملایمت وغمض‌عین را درآن امرجایز نشمرد. **شارل** که بایستی بررعایای آلمانی وایطالیائی واسپانیولی خود سلطنت نماید بمذهب کاتولیك

علاقمند بود، ولی با مماشات ومدارا وسازش سروکاری نداشت هرچند طبعاً آدم بی‌حالی بود ولی تقدیر چنان‌خواسته بوددر دنیائی سلطنت نماید که دستخوش خونریزی ها وجنگهای سخت مذهبی بود. درطول تمام زندگانی مدام بایستی سوار بر اسب باشد و چهار نعله ازمادرید به اینس بورك واز بورژیه وینه دررفت وآمد باشد.

مردی بودصلحدوست وآرامش‌طلب‌ولی درتمام‌عمرخودجز زد وخورد وخونریزی کار دیگری نکرد. وقتی بسن چهل وپنجسالگی رسید ازنادانی وشرارت وبدخوئی مردم چنان متنفر ومنزجر گردید که تاج وتخت راگذاشته واردصومعهٔ سن یوست گردید وسه سال پس ازآن درنهایت یأس وخستگی همانجا جان‌سپرد.

ببینیم درآن موقع کلیسا که ازحیث اهمیت دومین‌سلطه واقتدارعالم بشمارمیآمد درچه‌حالی بود. درقرون‌وسطی کلیسا پیروان‌خودرا دعوت‌مینمود که بقصدهدایت کفار وبت پرستان بطریق زهد ومسیحیت باآنها بجنگند ولی‌آن دوره‌سپری شده واینك کلیسا ثروت هنگفتی اندوخته وپاپ روم مثل سابق شبان گلهٔ مسیحیان محجوب وخاشع نیست، بلکه درقصر با شکوهی منزل دارد وعدهٔ زیادی هنرمندان وموسیقی دانان و ادبای مشهور درخدمت وملازمت اوهستند. کلیساها ونمازخانه های او با تصاویری زینت یافته که بزرگان مذهبت‌راکم وبیش بصورت خدایان یونان‌قدیم نشان میدهد و قسمت عمدهٔ اوقات خودرابامور سلطنت کارهائی که بانقاشی ومعماری ومجسمه سازی وادبیات و موسیقی‌سروکار دارد، مصروف میسازد. امورحکومت و سلطنت بیشتراز یك‌دهم وقت اورا نمی‌گیرد وتمام ما بقی رامشاهده ودقت درمجسمه های رومی وظروف یونانی که بوسیلهٔ حفریات اززیرخاك بدست‌آمده وبیحث‌ومذاکره‌در باب نقشهٔ معماری‌قصرتابستانی که درنظردارد بسازدو نمایش درآوردن نمایشنامه‌ای که خودش‌نوشته وخیال‌دارد باسم مستعار بتماشا بگذارد، میگذراند. مطرانها وسراسقفها نیز تأسی باومیجویند واسقفها نیز سراسقفها راسرمشق خودقرارمیدهند، ولی‌درهمان‌حال کشیش های‌سادهٔ دهات وظایف خودرا مرتبا انجام میدهند وازدنیای سرتاپا فساد وعلاقمندی مفرطی که روسای آنها و مردم بجمال وزیبائی وهوی وهوسها ولذتهای دنیوی‌دارند، بی‌خبرو بیزارند. حتی‌از صومعه ها ودیرهائی هم که رهبانان درآنجا عهود ونذورخودرا درباب سادگی وفقر وزهد وپرهیز پشت گوش انداخته اند درنهایت‌تجمل‌زندگی می کنند وبدون آن که زیاد مورد سرزنش مردم باشند تا حد امکان از لذایذ عمر برخوردارند، دوری‌میجویند.

مردم هم بلاشك آسوده‌ترازسابق هستند. درخانه هائی زندگی میکنند که اسباب رفاه درآن فراهم‌ترازمساکن سابق آنهاست. اطفال برای درس وتحصیل وسایل بیشتری دارند وبرزیبائی شهرها افزوده گردیده وازبرکت اسلحهٔ گرم دهقانان وکسبه وتجارازدشمنان خود یعنی ارباب وبارون‌های فئودال که سابقاً قرنهای ممتادی

باسم عوارض و باج و خراج آن همه آزار و اذیت به آنها رسانده بودند بیم و هراسی ندارند .

اگر تأثیرات دورهٔ رستاخیز «رونسانس» را دراروپا درمدنظر بگیریم خواهیم فهمید که چرا احیای علوم وصنایع درآن عهد موجب احیای احساسات مذهبی گردید. رستاخیز« رونساس » درایطالیا شروع گردید وازآنجا بخاك فرانسه سرایت نمود، ولی چون پانصدسال جنك ومبارزهٔ مردم اسپانیا با مسلمانها آنها را متعصب و کوتاه بین ساخته بود درخاك اسپانیا رسوخ ننمود .

دایرهٔ رسوخ «رونساس» مدام وسیعترمیگردید ولی وقتی ازجبال آلپ گذشته بدانسو رسید تغییراتی درآن بوجودآمد .

مردم شمال اروپا درآب وهوائی زندگی میکردند که با آب وهوای مردم جنوب تفاوت داشت وبهمین جهت افکار وعقایدآنها هم ازجهاتی با یکدیگراختلاف داشت. مردم ایطالیا که درهوای آزاد زندگی می کردند وآفتاب جهانتات بر بدن آنهامیتابید همیشه برای خنده وآواز وخوشی وعیش ونوش حاضر بودند ، درصورتیکه آلمانها و هلندی ها وانگلیسیها وسوئدی‌ها برعکس قسمت عمدهٔ ساعات زندگی خودرا درزیر سقف خانه‌های گرم ونرم خود بشنیدن صدای باران که بردر وپنجره های بستهٔ آنان میبارید بسرمیبردند ، بندرت می‌خندیدند وخیلی کم لبخند میزدند وباموردنیا بدیدهٔ جدی مینگریستند . روح خود را جاودان وباقی میدانستند و ازشوخی و بازی دربارهٔ اموری که درنظرآنها مقدس ومبارك بود، پرهیزداشتندولی بمحصول وآثار«رونسانس» وبکتابهای تازه ومطالعه وتحقیق درباب متقدمین ازارباب فضل وکمال و به نسخه‌های قدیمی که بتازگی پیداشده بود علاقهٔ زیادی‌داشتند . چیزی که هست از برگشت تمدن‌های قدیمی بت پرستان رومی ویونانی که کیفیت « رونسانس » در ایطالیا تحقیق آنرا دردایره امکان وارد ساخته بود ، بیمناك بودند.

پاپ و کلیهٔ اعضاء مجمع مطران‌ها ، ایطالیائی بودند و واتیکان بدست آنها بصورت یك مرکزصنعتی درآمده بود که درآنجا هنروموسیقی وتیاترمحورتمام گفتگوها ومباحثات بود و کمترازدین ومذهب صحبت بمیان می‌آمد . همین خود باعث گردید که تفرقهٔ بین ممالك خشك وجدی شمالی وکشورهای جنوب اروپا که سست عقیده ولذت پرست بودند مدام برشدت خود بیفزاید ، ولی با اینهمه باز کسی متوجه خطری که کلیسای رم را تهدید می‌نمود نبود .

اسباب وعللی موجب گردید که جنبش اصلاحی مذهبی و«رفورم» بجای آنکه‌در سوئد وانگلستان‌آغاز گردد درآلمان‌شروع گردید.

آلمانها پس‌ازمخالفتها وزد وخوردهای ممتدوعریض‌وطویلی که‌میان‌امپراطورها

وپاپها واقع شده بود ، هنوزدربارهٔ رم باطناً احساس کدورت مینمودنـد . دراروپـا مردم ممالکی که شاه مقتدری زمام حکومت را دردست داشت در سایهٔ حمایت پادشاه خود درمقابل حرص وطمع کشیش ها وروحانیان درامان بودند ، درصورتیکه درآلمان امپراطوری که درواقع اسم بی‌مسمائی بیش نبود ومدعی بود که برشاهزادگان‌وپادشاهان بسیارمتعدد حکومت وسلطنت‌دارد، نمیتوانست ازعهدهٔ حمایت وحراست مردم برآیدو رؤسای مذهبی برای این که بتقلید پاپهای «رونسانس» کلیساهای عظیم بنا نمایند بدون مانع ورادعی تا می‌توانستند خون‌مردم بی‌یار ویاور را می‌مکیدند وبدیهی‌است که مردم ازاین اوضاع خوشدل نبودند .

نکتهٔ دیگری که ندرتاً مورد توجه مورخین گردیده این است که آلمان گهوارهٔ مطبعه وچاپ بود . درشمال اروپا کتاب بقیمت ارزان خرید وفروش میشد وتورات مثل سابق نسخهٔ خطی اسرارآمیزی نبود که تنها درتملك کشیش ها وحق تفسیر وتعبیرآن فقط دردست آن طایفه باشد . اغلب خانواده‌هائی که پدر وپسران درآن سواد لاتینی داشتند دارای یك جلد تورات بودند وبا وجود قدغن کلیسا ، شبها آنـرا بصدای بلند می‌خواندند وملتفت می‌شدند که چه بسا چیزهائی که کشیش‌ها می‌گویند ، بامتن تورات وانجیل اختلاف دارد . کم کم شك وشبهه درخاطرمردم تولیدگردید وهر کس خود را مواجه باسئوالاتی دید . هر کس می داند که وقتی پرسشها بدون جواب بماند موجبات اختلال وانقلاب را فراهم میسازد .

وقتی اولین جرقهٔ اعتراض جهیدن گرفت که اشخاص‌با فضل وکمال ممالك‌شمالی بجان راهبها افتاده وبنای‌حمله وهجوم را نهادند چون‌هنوزدرقعر وجود وباطن‌احترام فراوانی نسبت به پاپ داشتند جرئت حملـه بشخص مقدس اورا نـداشتند درصورتیکه راهبهای تنبل وجاهل که در پس‌دیوارصومعه ها ودیرها می‌خوردند ومیخوابیدند بهترین هدف برای حمله واعتراض بودند .

ازعجایب آنکه پیشقدم وعلمداراین جنك ومبارزه فرزندی از فرزندان اخلاصه ودیندار خودکلیسا بود . شخصی بود موسوم به **گراد گرارد زون**(۱) که مـردم اورا عموماً **دزیدریوس اراسموس** (۲) می‌خواندند . طفل فقیری بود که درشهـر **امستردام** در هلند تولد یافته بود و درشهر **دونتر**(۳) درهمان مدرسهٔ لاتینی تحصیل کـرده بود که **توماس آکمپیس** کـه ذکرش قبلا گذشت ، درآنجا درس خوانده و کشیش شده بود وچندی نیز در صومعه ای گذرانده بود . پس از آن مسافرت های

Gerard.Gerardzoon (۱)

Desiderius Erasmus (۲)

Deventer (۳)

زیادی کرد وچیزهای فراوانی آموخته با زندگانی ودنیا آشنائی حاصل نموده بود. فعالیت خود را با انتشار رسالجاتی شروع نمود درباب مباحث اجتماعی بدون امضاء و باعنوان «مکاتبات رجال بی نام» که سرمقاله های روزنامه های این عهد را بخاطر میآورد، سخت مورد پسند مردم واقع گردید. **آراسم** دراین مقالات ازنادانی و ادعاهای بیجا ووقاحت راهبهای قرون وسطی با زبانی که مخلوط از یونانی ولاتینی بود وبی شباهت بلهجه های روستائیان (که ازطرف تقویمهای عهد خودمان گاهی مورد استعمال است) نبود، صحبت میداشت. نویسندهٔ این مقالات مرد سیار با فضل و کمال وجامع معقول ومنقول بود و هم اوست که اولین ترجمهٔ صحیح کتاب انجیل راکه از لاتینی ترجمه کرده بود معاً بامتن اصلی یونانی تصحیح شدهٔ آن منتشر ساخت **اراسموس** با شاعر رومی موسوم به **سالوست** موافق بود که گفته: (هیچ چیز مانع نیست که ما «حقیقت را بالبخندی برلب» بگوئیم.)

اراسموس درسنهٔ ۱۵۰۰ برای ملاقات **توماس مور** بانگلستان رفت ودرظرف چند هفته‌ای که در آن مملکت بسر برد کتاب مختصر وخوشمزه‌ای نوشت باسم «مدح و ثنای حماقت» ودرآنجا باخطرناکترین سلاح یعنی زبان شوخی وفکاهی بجان راهبها افتاد. درقرن شانزدهم هیچ کتابی بقدر «مدح وثنای حماقت» بفروش نرفت. این کتاب بتمام زبانها بترجمه رسید وتوجه مردم را بسوی تألیفات دیگر **اراسموس** منعطف ساخت. مؤلف در این کتاب دربارهٔ لزوم اصلاح پاره ای از فسادکاریهای علمای روحانی سخن میراند وازمردم روشفکر طلب یاری مینماید تا بهمدستی آنها اصلاحات لازمه را درمذهب مسیح بعمل بیاورد. استمداد اراسموس بی جواب ماند، چون وی درنظر اغلب دشمنان کلیسا زیادعاقل ومحتاط وبامدارا بود وآنها درپی رئیس ورهبری بودند که سرتا پا جوش وخروش وستیزه باشد.

چنین رئیس ورهبری ظهور نمود بنام **مارتین لوتر**. **لوتر** دهقانی بوداز قسمتهای شمالی آلمان با هوش سرشاروجرئت ورشادت بسیار. پس ازآنکه ازدانشگاه شهر **ارفورت** عنوان دکتری گرفت، چندی درصومعهٔ طایفهٔ مذهبی **دومینیکان** ها گذرانید وسپس درمدرسهٔ مذهبی علوم معقول ومنقول شهر **ویتن برك** مشغول تدریس گردیدو برای شاگردان خود که فرزندان روستائیان بودند وعلاقه ای بسخنان معلم خودنشان نمیدادند کتاب تورات را تفسیرمینمود. چون فراغت زیادی داشت مشغول مطالعهٔ دقیق متون اصلی تورات وانجیل گردید وطولی نکشید که متوجه گردید که میان اقوال مسیح وسخنانی که پاپ ها واسقفها باونسبت میدهند اختلاف زیادی موجود است.

درسال ۱۵۱۱ اورا رسماً به رم فرستادند. پاپ روم موسوم به اسکندرششم از دودمان **بورژیا** ها، پس ازآنکه بنفع پسرودخترخود ثروت هنگفتی اندوخته بود

وفات یافت . جانشین اویولیوس دوم شخصی بود ، با صفات بسیار پسندیده ورفتار وکرداری که هیچ ایراد بردار نبود ولی قسمت عمدهٔ اوقات خودرا بجنك وبنای عمارات مصروف میداشت بطوریکه مشاهدهٔ اعمال وافعال اوموجب تشیید ایمان واعتقاد این کشیش آلمانی نگردید . لوترمأیوس ومتحیر به وی‌تن برك مراجعت نمود . کلیسای بزرك رم موسوم به کلیسای پطروس مقدس که در موقع وفات پاپ یولیوس دوم هنوز ناتمام بود وجانشینان اوبایستی آنرا باتمام برسانند احتیاج بتعمیر پیدا کرده بود. اسکندرششم تمام نقدینه‌ای راکه درخزینه پاپ ها بود دراین‌راه بمصرف رسانده بود. لئون‌دهم که درسال ۱۵۱۳ جانشین یولیوس گردید، چیزی نمانده بود که ورشکست شود وبرای تهیهٔ وجه بیاد ازمنهٔ سابق درصدد برآمد که تأسی باسلاف و پیشینیان‌جسته بوسیلهٔ «مغفرت فروشی» پول لازم را بدست بیاورد . «مغفرت نامه» عبارت بود از یك قطعه پوست آهوکه درازای مبلغی بمسیحیان معصیت‌کارداده میشد ودارندهٔ آن مطمئن بود که دورهٔ اقامتش دردوزخ تقلیل خواهد یافت . این معامله کاملا با افکار وعقاید مردم قرون وسطی وفق میداد . کلیسا نه تنها حق بخشش گناهان کسانی را داشت که قبل ازمردن توبه میکردند ، بلکه حق داشت که درنزد مقدسین بهشت دربارهٔ ارواحی که قبل ازوارد شدن به بهشت دربرزخ بسرمیبرند واسطه بشود که آن‌ارواح‌را زودتر تطهیر نمایند.

هرچند جای افسوس بودکه این «مغفرت نامه» ها رامانند مال‌التجاره‌ای‌خرید وفروش میکردند ، اما راه عایدات خوبی برای‌پاپ‌ها بود. علی‌الخصوص که بفقرائی که وسیلهٔ ادای قیمت رانداشتند، مجانی داده میشد . درسال ۱۵۱۷ چنان اتفاق‌افتاد که حق فروش انحصاری «مغفرت نامه» درخاك ساکس درآلمان بیکنفر راهب از راهبهای‌طریقهٔ دومی‌نی‌کان موسوم‌به‌یوهان‌تت‌زل واگذارشد.این راهب‌معامله‌چی ماهری بود وباید تصدیق نمود که قدری دراین‌کارتند روی می کرد ، بطوریکه برای گرم بازار خود ازتهدید و تخویف مردم مؤمن روگردان نبود عاقبت همین رفتار او مردم را بصدا درآورد ولوتر که براستی مرد متدین ودرستی بود چنان برآشفت که علناً بنای پرخاش وتعرض را نهاد . درروزسی ویکم اکتبرسال ۱۵۱۷ کاغذی برروی درکلیسا با میخ کوبید وروی آن ورقه نود وپنج دلیل برضد فروش « مغفرت نامه » ذکرنموده بود . این ورقه را بزبان لاتینی نوشته ومعلوم بودکه قصد و نیت بلوا و اغتشاش ندارد . لوترانقلابی نبود وفقط ایراداتی بفروش «مغفرت نامه» واردساخت ومقصودش این بودکه آن ایرادها را باطلاع همقطارهای خودکه معلم حکمت الهی فقه واصول بودند برساند و در واقع امری بود شخصی بین علمای مذهبی و معلمین و ربطی بمردم عادی نداشت .

متاسفانه درآن اوقات تمام افراد بمسائل مذهبی علاقمند شده بودند وممکن نبود که مسئله ای ازمسائل مذهبی مطرح بشود ودرمیان قاطبهٔ ناس موجب هیاهو نگردد. دوماه پس ازآن تاریخ نود و پنج ایراد راهب ساکسونی درتمام صفحهٔ اروپا مطرح وموضوع مباحثهٔ مردم گردیده بود. هرکس درآن باب عقیده ای داشت ودرصدداظهار آن بود، چنانکه بعضی فقهای ناشناس عقاید خود را بچاپ رسانیدند وپاپ استنباط نمود که نمیتواند همچنان بی اعتنا بماند. بمعلم وی تن برگی امر صادر گردید که به رم رفته درباب رفتارخود توضیحات لازمه را بدهد. لوتر ساد معامله‌ای افتاد که با یوهان‌هوس روا داشته بودند وحرکت نکرد. تکفیرش کردند. حکم تکفیر را در مقابل جمعیت مات ومتحیرمردم آتش زد وازهمان ساعت آتش جنك و نبرد درمیان پاپ واومشتعل گردید.

لوتر بدون آنکه خودش خواسته باشد رئیس و پیشقدم سپاه انبوه مسیحیان ناراضی گردیده بود. عده‌ای ازوطن پرستان آلمانی ازقبیل اولریش فون‌هوتن رسماً ازاو طرفداری کردند. محصلین ودانشجویان وی تن برك وارفورت ولایپزیك باووعده دادند که اگرحکومت درصدد برآید که اورادستگیر کرده ودرزندان بیاندازد بحمایت اوبرخاسته مانع گردند شاهزادهٔ ساکس که اورا «انتخاب کننده» میخواندند باین دانشجویان جوان پرجوش وخروش قول داد که تا وقتی لوتر درخاك ساکس است احدی متعرض اونخواهد گردید.

این وقایع درسال مبارك ۱۵۲۰ رخ داد. شارل کن درآن موقع بیست ساله بود وازآنجائیکه سلطنت نصف دنیا با اوبود مجبوربود باپاپ روابط حسنه داشته باشد. امر نمود که مجلسی درشهروورمس واقع درساحل رودخانهٔ رن تشکیل یابد وبه لوتر حکم کرد که درآنجا حاضر شود ودرمقابل مجلس درباب رفتارعجیب خود توضیحات لازمه را بدهد. لوتر که درمیان ملت آلمان سخت محبوب گردیده و بتمام معنی وجیه المله شده بود به وورمس آمده درآن مجلس حاضرشد ولی بهیچ وجه من الوجوه حاضر نشد که یك کلمه ازآنچه را برآن ورقه نوشته وبدرکلیسا کوبیده بود انکارنماید و اظهارداشت که تنها خداوند داوراعمال وافعال اوست وزندگی ومرگش بسامرومشیت الهی بسته است.

مجلس وورمس پس ازمذاکرات دور ودرازحکم تکفیرلوتر رااصادرنمود وبتمام ساکنین خاك آلمان امرنمود که احدی نباید اورا درمنزل خود پناه بدهد ویانان وآبی باو برساند و یا سطر و کلمه ای از نوشتجات ضاله و کفرآمیز اورا بخواند. اما هیچ خطری متوجه لوتر مصلح بزرك نبود. اکثریت آلمانیهای شمالی حکم مجلس وورمس راناحق وناروادانسته، ردکردند. با این‌همه لوتر احتیاط را شرط داسته

دریکی ازقصرهای **دوك ساکس** پنهان گردید وعلی‌رغم پاپ درهمانجا تمام تورات را بزبان آلمانی ترجمه نمود تاتمام مردم آلمان بتوانند آنرا بخوانند وباکلام‌خدا آشنائی مستقیم پیدا نمایند .

ازآن تاریخ ببعد جنبش اصلاح طلبانهٔ «رفورم» ازدایرهٔ معنویات و مذهب قدم بیرون نهاد . درظرف این آشوب وبلواکسانی‌که ازشکوه وزیبائی کلیساهای عهد «رونسانس» بیزاربودند وآنچه راکه چون نمی‌فهمیدند دوست نمی داشتند خراب کردند . مالکین و«فئودال»های ورشکسته موقع را مغتنم شمرده درصدد تصرف و تملك املاك و موقوفات‌دیرهاوصومعه‌ها برآمدند. شاهزادگانی که ازامپراطوری نا راضی بودند دوری اورا غنیمت‌شمرده خواستند براختیارات‌خود بیفزایند. دهقانها وروستائیان گرسنه بتحریك مفسدین نیم دیوانه بتلافی‌مافات ، بقصرهای‌اربابی‌ریخته بنای قتل وغارت راگذاشتند . قساوتی دراین موقع ازآنها دیده شدکه صلیبیان دورهٔ اول جنگهای صلیبی را بخاطر میاورد . تمام صفحهٔ اروپا دستخوش اغتشاش و ناامنی گردید

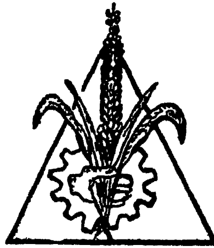


لوترمشغول ترجمه تورات است

چند تن ازشاهزادگان «پروتستان» شدند یعنی مانند **لوتر** وپیروان اوملحق به «پروتستانها» واعتراض کنندگان گردیدند وبنای‌آزار واذیت‌کاتولیکها را گذاشتند . بعض دیگری‌که‌کاتولیك مانده بودند پروتستانها را بدار آویختند . درسال ۱۵۲۹ مجلس مذهبی «دی‌یت» شهر**اشپایر** درآلمان بقصد حل مسئلهٔ بسیاربغرنج تابعیت اعلامیه ای صادرنمودکه برطبق‌آن رعایا باید درامورمذهب بهمان راه ورسم پادشاه خود باشند .

با این اعلامیه آلمان بصورت لحاف صد وصله درآمدکه قریب یك هزار قطعهٔ مستقل ونیم مستقل باسم «دوك‌نشین» و« شاهزاده نشین» بجان هم افتادند واوضاعی بمیان آمدکه چندین قرن نشوونمای سیاسی آنکشوررا بعقب انداخت . درماه فوریه ۱۵۴۶ **لوتر** درگذشت وبدن اورا درهمان‌کلیسائی‌گذاشتندکه بیست ونه سال قبل‌از آن ایرادات وعقاید خود را درباب فروش « مغفرت نامه» بردرآن‌کوبیده بود . در مدتی‌کمترازسی‌سال دنیای آزاد وخندان وهنرپرور«رونسانس» بدنیای « رفورم» تبدیل یافته بودکه سرتا پامباحثه ومعارضه وقیل وقال وجنك وجدال بود. سلطنت

روحانی پاپ ها ناگهان پایان یافت و اروپای غربی بصورت میدان جنگی در آمده بود که پروتستانها وکاتولیکها باسم پاره ای ازاصول مذهب ودیانت که فهم آن برای ما امروزهمانقدرمشکل است که فهمیدن معنای کتیبه هائی که بخط اتروسکهای قدیمی بجا مانده است همدیگررا میکشتند وبخاك وخون میکشیدند .



٤٤

منازعات وجنگهای مذهبی

عهد ودورهٔ منازعات بزرك مذهبی

قرن شانزدهم وقرن هفدهم را می‌توان عصرمنازعات وجنگهای مذهبی نامید .
دردورهٔ ما هر کس ازعلم ، اقتصاد وساعات کارودستمزد واعتصاب سخن میراند.
کودکان بیچاره‌ای که درنیمهٔ اول‌قرن‌هفدهم میزیستندجزمباحث مذهبی‌چیزی بگوششان نمی‌رسید واطرافیان آنها بغیرازتقدیروسرنوشت وقلب ماهیت وتبدیل نان وشراب به گوشت وخون حضرت مسیح وجبر واختیار وفیض‌الهی وقریب یکصدکلمات دیگری از این قبیل که عبارت بود ازمسائل مشکل وپیچیدهٔ مذهب اعم ارکاتولیکی یا پروستان سخنی نمیراندند ، پدران و مادرانشان بنام مذهب کاتولیك یا لوتری یاکالوینی‌ویا زوینگلی بآنها غسل تعمید میدادند .

اطفال اصول‌مذهب مسیح‌را درکتاب « اصول دیانت اوگسبورك» که **لوتر** نوشته بود یاکتاب «اساس مذهب مسیح » ازتألیفات **کالوان** (۱) میآموختند ویا سی ونــه «عقـاید اساسی دیانت » را درکتاب چاپی موسوم به « کتاب انگلیسی ادعیهٔ‌عمومی» که بآنها می‌گفتند اساس حقیقی وواقعی مذاهب است طوطی واراز برمیکردند .

قصه‌ای هم‌که برای آنها نقل می‌کردند درباب دین‌بود ومثلا حاکی ازاین بود که چگونه **هانری** هشتم پادشاه انگلستان که‌شش‌بار زن گرفته حق‌ادارهٔ‌امور کلیسای انگلیسی را غصب نمود وبا دردست گرفتن حق انتخاب اسقفها وکشیشها که سابقاً حق پاپ بود اموال کلیسارا دزدید . شبها وقتی حکایت تفتیشات‌مقدس مذهبی(انکیزیسیون) را با زندانها وسیاه‌چالها و اطاقهای شکنجهٔ آن برای بچه ها نقل می‌کردند ویــا قصهٔ کشته‌شدن ده دوازده کشیش‌سالخوردهٔ بی‌یار ویاور رابدست گروهی‌ازپروتستانهای ازخدا بی‌خبر وبی‌انصاف برای آنها می‌گفتند وشرح میدادند که این کشیشهای‌معصوم را فقط برای این بدارآویختند که ازقتل‌کسانی که عقاید مذهبی دیگری داشتند لذت

Calven (۱)

میبردند ، بچه ها خوابهای پریشان میدیدند. بدبختانه قوه وقدرت طرفین تقریبا برابر بود و بهمین ملاحظه بجای آنکه خونریزی زود پایان یابد هشت نسل طول کشید و قدری حوادث ووقایع مهم آن دوره زیاد است که من دراینجا تنها بمهمترین آن می‌توانم باختصار اشاره بکنم. اگرخوانندگان مایل باطلاعات بیشتری باشند باید بکتابهای زیادی که راجع به « رفورم» واصلاحات مذهبی نوشته شده است مراجعه نمایند.

جنبش عظیم «رفورم» پروتستانی تغییرات اساسی مهمی را در مرکز کلیسای کاتولیك بدنبال داشت. جای پاپهای «رونسانس» راکه اشخاص فاضل وکاملی بودند که رغبت زیادی بجمع آوری آثارهنری داشتند ودوستداروطالب عتیقه جات یونانی و رومی بودند، پاپهای باجدیتی که درشبانه روز بیست ساعت متوالی برای انجام وظایف مهمی که خداوند بعهدهٔ آنهاوارد ساخته بودکارمی کردند وزحمت می کشیدند.

اوضاع پریشان وخورد وخوابها و باصطلاح«خرتوخری»صومعه ها ودیرها پایان یافته بود. حالا دیگرراهب وراهبه مجبور بودند صبح زود آفتاب نزده بیدار بشوند وبتحصیل وتحقیق درباب مقدسین برزگر که آنهارا « پدران کلیسا» میخوانند مشغول باشند وبه پرستاری بیماران پرداخته درموقع نزع دربستراشخاص قریب بموت حضور بهمرسانند. کلیسا بوسیله تفتیشات مذهبی(انکیزیسیون) مراقبت مستمر کامل داشت که مباداکتاب چاپی ضاله‌ای انتشاریافته افکاروعقاید باطل وکفرآمیزرا درمیان مؤمنین ترویج نماید. بلائی که بسر **گالیله** آمد وهرکس قصهٔ آنرا شنیده است درهمین دوره بودکه بیچاره چون بی احتیاطی کرده با دوربین کوچك ومضحکی بآسمان وستارگان پرداخته بود وازهمه بدتردرباب حرکتٔ زمین وسیارات عقایدی اظهار داشته بودکه بکلی با اصول کلیسای کاتولیك مغایرت داشت ، اورا درزندان انداختند . برای تبرئه نسبی پاپ وروحانیون کاتولیکی وتفتیشات مذهبی باید اقرارنمودکه پروتستانها نیز دردشمنی با دانش وعلم طب دست کمی ازکاتولیکها نداشتند ومتعصب بودند و هر آدمی راکه شخصا ازراه کنجکاوی وداشجوئی درطلب کشف حقیقت برمیآمدخطرناکترین دشمن نوع بشرمی‌دانستند.

کالوان مصلح مذهبی بزرك فرانسوی که درزمینهٔ سیاست ومذهب درنهایت استبداد با مردم ژنومعامله نمود ، وقتی حکومت فرانسه خواست **میشل‌سروه** راکه فقیه وطبیبی بود از اهالی اسپانی وبمناسبت اینکه معاون **وزال**(۱) و صاحب شهرت گردیده بود بداربیاویزد ، باحکومت موافقت ومساعدت ابراز داشت و وقتی **سروه**

---

(۱) عالم مشهوربلژیکی (مترجم)

کامیاب گردید که اززندان فرارنماید وازخاك فرانسه خودرا به ژنو برساند کالوان این مرد دانشمند را دستگیرساخته درمحبس انداخت وپس ازمحاکمه ای بس طولانی حکم نمود اورا زنده زنده بسوزانند وابداً اعتنائی بمقام علم این مرد بزرك ننمود .

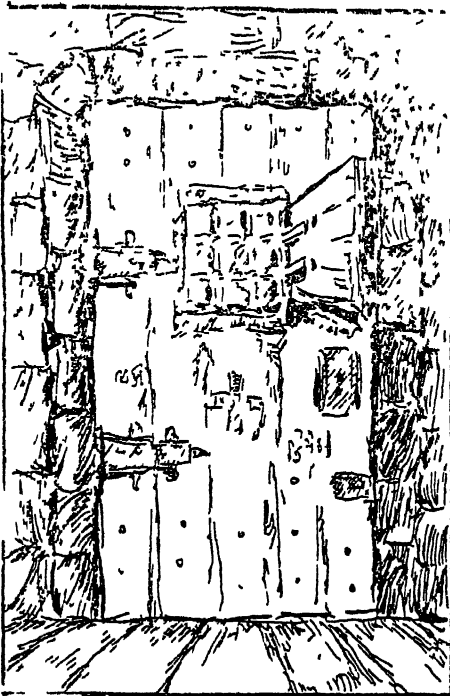
در این بـاب گفتنی بسیار است و آمـار و ارقـام شگفت انگیزی در دست داریم . ولی باید تصدیق نمود که پروتستانها ازین قساوتها زودتر ازکاتولیکها خسته شدند واغلب اشخاص درست وصحیحی اعم ازمرد یا زن که بجرم عقاید مذهبی درآتش جان سپردند یا بالای‌دارمردند ویا گردنشان را قطع کردند وسرشان رابریدند کسانی بودند که بدست کلیسای روم بهلاکت رسیدند .

باید دانست که سازش مذهبی ومدارا ومماشات که بزبانهای فـرنگـی آنـرا «تولرانس» می‌خوانند مفهوم جدیدی است وحتی‌اشخاص همین‌عهد تمدن خودمان هم که‌خودرا متجدد و«مدرن»می‌خوانند فقط درمواردی‌سازگاری‌ومماشات‌و«تولرانس» نشان میدهند که عقاید ومنظورهای شخصی آنها مستقیماً درمیان نباشد . مثلا نسبت‌به بومیان افریقائی باگذشت وبزرگواری رفتارمیکنند واهمیتی نمی‌دهند که آنهامسلمان یا بودائی باشند چونکه این دومذهب خدشه ولطمه ای بمنافع آنها وارد نمی سازد ، ولی همین اشخاص اگر بشنوند که همسایهٔ آنها که درسیاست اقتصادی طرفـداراقتصاد آزاد وآزادی معاملات تجارتی است وبا تعرفه های‌گمرکی سنگین بمنظورحمایت کالا ومحصول مملکتی مخالفت می کند یکدفعه بکسانی ملحق می‌شوند که طرفـداراصلاح تعرفه‌گمرکی می باشند ومیگویند دولت بایدمالیات وعوارضی درحق واردات وضـع نماید. آنوقت است که دیگرشرایط مدارا ومماشات و«تولرانس»را یکباره فراموش می‌نمایند ودربیان نعرت وخشم وغضب خود متوسل‌بدشنامهای سخت وغلیظی‌میکردند که سابقاکاتولیکهای مؤمن ومقدس ویا پروتستانهای متدین و پاك قرن هفدهم وقتی بکارمی‌بردند که می‌شنیدندوست‌محترم‌وعزیزشان‌طرفدارعقاید وافکار کفرآمیز کلیسای پروتستانی ویا برعکس کلیسای‌کاتولیکی گردیده‌است .

کفروالحاد تا این اواخرحکم مرض را داشت . امروز اگربه‌بینیم آدمی دربند نظافت تن وبدن ومنزل ولباس خود وکسانش نیست وکثافتش ممکن است برای‌خود وکسانش موجب مرض حصبه یا امراض‌مسری دیگری‌بگردد فوراً وظیفه خودمیشماریم که بمؤسسات صحی گزارش بدهیم تـا بوسیله اقدامات لازمه جلوی خطررا بگیرند و نگذارند صحت وسلامتی مردم درمخاطره افتد .

درقرن شانزدهم وقرن هفدهم اگرشخصی خواه مرد یا زن درباره‌اصول‌اساسی

مذهب پروتستان یا کاتولیك شكو شبهه ای پیدا می کرد وعلنا اظهار می‌داشت درنظرمردم برای هیئت و جامعه عنصرخطرناکی بود و خطر چنین وجود کفرآمیزی را ازخطر امراض ساریه ازقبیل حصبه وغیره بزرگترمی‌دانستند ومعتقد بودندکه مرض تنها بجسم زیان میرساند در صورتیکه کفروالحاداسباب گمراهی وهلاك روح جاودان است. بهمین ملاحظه هرآدم عاقل ومتینی وظیفه وجدانی خود میدانست که درمورد هرکفروالحادی حکومت ونظمیه را ازوجود این‌اشخاصی که دشمن نظم وامنیت بودند با خبرسازد و کسی راکه درانجام چنین وظیفه‌ای مسامحه روامیداشت مقصرو گنهکار



تفتیشات مذهبی (انکیزیسیون)

می‌دانستند وحکم کسی‌را پیدا می‌نمودکه امروزبه‌بیند هم منزلهایش وباگرفته ویا بمرض‌آبله‌گرفتارشده اند وبمقامات صالحه با تلفون یا بوسیله دیگری خبرندهد.

حتی میتوان گفت که درقرن شانزدهم برای جلوگیری از شیوع امراض فکری مؤسسه مخصوصی ایجادگردیده وپزشکان ومتخصصین تربیت شده بودند. محض‌اینکه کودکی زبان بازمی کرد ومیتوانست چندکلمه‌ای حرف‌بزند اصول مذهب حقه رابا او میآموختند. این طرزمعامله برای پیشرفت عمومی تمدن دراروپا بیفایده نبود. طولی نکشیدکه ممالك پروتستانی دارای مکاتب ومدارسی گردیدندکه درآنجا معلمین و دبیران ودانش آموزان قسمت زیادی ازوقت خود را صرف تدریس اصول و فروع دین‌میکردند ولی درعین حال چیزهای دیگری هم بشاگردان می‌آموختند. خواندن‌و نوشتن را بآنها یاد میدادند وهمین خود کمك زیادی بترویج کتابهای چاپی نمود. کاتولیکها هم بی کارنماندند وآنها نیز درراه تربیت وتعلیم فرزندان خودکوشش نمودند. کلیسای روم برای انجام این مقصود از وجود کشیشهای شرکت و« کمپانی» مسیح که بتازگی تأسیس یافته بود استفاده بسیارگرانبهائی نمود.

مؤسس این‌شرکت صاحبمنصبی بوداز اهالی‌اسپانیاکه پس‌از عمری که چندان با

تقدس‌سروکاری نداشت مؤمن ومقدس‌شده بود ومانند تمام گنهکارانی که ازراه توبه و انابت بخدا رومیآورند و بوسیله مواعظ وارشاد دسته‌ای که موسوم به « سپاه نجات » هستند بخیرات ومبرات مشغول‌میشوند، باجوش‌وخروش‌زیادی کمر بخدمتگزاری کلسیای روم‌بسته بود. نامش‌اینیتوس دلویولا (۱) ویك سال بل از کشف امریکا بدنیا آمده بود. مجروح وعاجزشده وموقعی که دربستر بیماری دربیمارستان خوابیده بود حضرت مریم و پسرش حضرت عیسی باو ظاهرشده اورا براه‌تدین ورستگاری وطاعت خوانده بودند. پس‌مصمم شدبارض مقدس رفته‌کاروخدمت صلیبیان را ادامه بدهد. ولی همین‌که به بیت المقدس رسید واستنباط نمودکه بکار امکان ناپذیری دست زده است ، بقصد مبارزه وجهاد باکفر والحاد پیروان لوتر باروپا برگشت •

درسنهٔ ۱۵۳٤دردانشگاه پاریس‌موسوم‌به سوربون مشغول‌تحصیل‌علم‌خداشناسی گردید وبهمدستی هفت‌نفر ازدانشجویان دیگر هیئتی‌تشکیل داد . این‌هفت نفرقسم یاد نمودندکه مقدسانه زندگی کنند ودرپی کسب‌مال‌وثروت‌نباشند وبا دل وجان‌خدمتگزار کلیسای روم باشند. چندسال پس‌ازآن‌تاریخ این‌هیئت کوچك دارای تشکیلات مرتبی گردید پاپ روم پولوس سوم آن را بعنوان « شرکت عیسی مسیح» برسمیت‌شناخت.

لویولا که قبلا نظامی بود اطاعت تام‌وتمام و«دیسیپلین» رااز جمله قواعد اساسی زمان جدید قرارداد همین‌خود اسباب پیش‌رفت فوق‌العاده این‌هیئت که اعضای آن‌را باسم یسوعبین و«ژزویت» میخواانندگردید. اعضای‌شرکت سعی داشتندکه در علم تعلیم وتربیت تخصص حاصل‌نمایند وتا علم واطلاع معلمین‌کامل نمی گردید اجازه تدریس وتعلیم بدانهاداده نمیشد. معلمین باشاگردان زندگانی می کردند ودربازیهای آنان شرکت مینمودند وهرمعلمی بانهایت صمیمیت ومهربانی‌مواظب ومراقب شاگردان خود بود. درنتیجه این‌احوال نسلی از کاتولیکهای با ایمان و متدین وبا همت وحمیت بوجود آمدکه درعلاقمندی بانجام وظایف مقدس مردم قرون وسطی‌را بخاطر میاورد.

ژزویت های دانا ، تنها بتعلیم وتربیت اطفال‌فقرا قانع نبودند بلکه درقصور و کاخهای بزرگان وتوانگران نیزراه یافته وآموزش وپرورش اولاد ارشد پادشاهان و امپراطورها را دردست‌گرفتند• نتیجه این امررا درطی ذکرجنك سی‌ساله خواهیم‌دید ولی‌قبل ازآن‌که بشرح وتفصیل این جنك که آنراحیوان انفجار هولناك تعصب خواند برسیم، لازم است بشرح و بیان وقایع وحوادث مهم دیگری که درآن اوقات بوقوع پیوست بپردازیم •

وقتی شارل‌کن وفات نمود سلطنت آلمان واطریش به‌برادرش فردینان رسید ومابقی اراضی وممالك اویعنی اسپانیا وهلند وهندوامریکا به‌پسرش فیلیپ تعلق‌گرفت که مادرش‌دخترعموی‌شوهر، وشاهزاده‌ای پرتغالی‌بود. بچه‌هائی که ازاین‌قبیل‌مزاوجات

۱- Ignatius de Loyola

پیدا شوند کمتر اتفاق میافتد که کاملا صحیح وسالم و بی‌عیب باشند. پسر **فیلیپ** جوان بیچاره‌ای بودموسوم به **دون کارلوس** که چون دیوانه بود اورا بااجازهٔ پدرش مسموم ساختند . خود **فیلیپ** آدم دیوانه و ابلهی نبود ولی شور و خروش مفرطی که در خدمت گزاری به کلیسای روم ابرازمیداشت عاری‌ازصبغهٔ جنون‌مذهبی نبود. اعتقادکامل داشت که خداوند اورا برگزیده که یکی‌از نجات دهندگان‌نوع بشرباشد وازهنرکسانی راکه حاضرنمیشدند باافکار وعقاید اوموافق وشریك باشند بعنوان اینکه سرمشق آن ها موجب فساد وگمراهی ارواح مسیحیان پاك ومنزه نگردد ازمیان برمیداشت .

درآن زمان‌اسپانیا سخت توانگروبا ثروت بود. تمام نقره و طلای دنیای جدید امریکا بسوی مخزن های **کاستیل** و **آراگون** سرازیر بود، ولی با اینهمه کشور مزبور مبتلای مشکلات اقتصادی غریبی بود. دهقانان اسپانیا خیلی کار میکردند وکارشان هم بسیارسخت بودوحتی زن‌هااز مردهاهم بیشتر کارمیکردند،درحالیکه طبقات بالا کاملا ازهر نوع کار وزحمتی روگردان بودند وبغیر از خدمت در قشون وبحریه وکارهای دولتی هیچ کار دیگری کمترین رغبتی نداشتند مسلمان‌هاکه درصنایع وحرف یدی مهارت زیادی داشتند مدتی بودکه ازخاك اسپانیا رانده‌شده بودند و بهمین جهت اسپانیا مجبور شد هرچه پول بخزانه‌اش وارد میگردید برای‌خرید مایحتاج خودبممالك خارجه بفرستدو هیچ در صدد بر نمی آمد که تا حدی بوسیلهٔ محصولات داخلی رفع احتیاجات خود را بنماید.

مهمترین عایدات **فیلیپ** که پادشاه مقتدرترین ممالك قرن شانزدهم بشمارمیامد عبارت‌بود ازباج وخراجی که از شهر های تجارتی هلند میگرفت. چیزی که هست فلاماندی ها وهلندی‌هاکه طرفداران باایمان اصول **لوتر** و **کالون** بودند تمام‌مجسمه ها وتصاویر مذهبی‌را ازکلیساهای خود برداشته وبه‌پاپ خبرداده بودندکه اورادیگر بسمت رئیس پیشوای خودنمیشناسند وتنها باوامر وجدان خود وباحکام توراتی که**لوتر** ترجمه کرده بود اطاعت داشتند.

بنابرین پادشاه اسپانیا بامشکلات سختی دست بگریبان بود.ازیکطرف نمیتوانست زیربارکفر والحاد رعایا واتباع خود برود وازطرف دیگراحتیاج بپول آنها داشت و تکلیف خودش‌را نمیدانست. چه‌اگرمیخواست برعایای‌خوداجازه بدهد که مذهب‌پروتستانی را اختیار نماید ودر راه نجات روح آنها مجاهدتی بخرج نمیداد بوظیفه‌دینی ووجدانی خود عمل ننموده بود اگر برعکس در صدد جلوگیری بر میامد و بوسیلهٔ تأسیس تفتیشات مذهبی و«انکی زیسیون» کفاروملحدین را درآتش می‌سوزانید ، قسمت عمدهٔ عایداتش از دستش میرفت .

چون مرد دودلی بود تصورمی کرد می‌تواندگاهی بملایمت وزمانی با تشدد و

وعده و وعیدکاری از پیش ببرد، ولی هلندیها اعتنائی نداشتندو آوازهای کلیسای پروتستانی را میخواندند ومواعظ خطبا و واعظین لوتری وکالوی‌نی راگوش میدادند . وقتی طاقت فلیپ طاق شد، مردآهنین خود یعنی **دوك‌دالب** را بجان‌معصیت‌کاران سرسخت هلندی انداخت . اولین‌کاری‌که **دوك‌دالب** انجام داد بریدن سر رؤسای پروتستانها بودکه قبل ازورود اوبخاك هلند بشرط احتیاط عمل ننموده وازخاك هلند بیرون‌نرفته بودند . درسنه۱۵۷۲ ، سالی‌که وقایع موحش شب **سن‌بارتلمی** درآن‌سال‌رخ‌داد ،**دوك‌دالب** چندین شهرهلندی راگرفت واهالی آن شهررا قتل عام نمود تا برای اهالی شهرهای دیگر عبرت باشد . یك سال‌پس‌ازآن‌هم شهر**لایدن** راکه مرکزعمدهٔ صنایع‌هلند بودمحاصره‌نمود.



شب بارتلمی مقدس

مقارن همان اوقات شهرهای هفتگانهٔ شمالی هلند بنام «**اتحاد اترویشت**» عهدنامه دفاعی با هم بستند ویك شاهزادهٔ آلمانی را موسوم به **گیوم دورانژ** که سابقاًمنشی‌شخصی امپراطور **شارل‌کن** بود بریاست‌قشون وبامیر البحری کشتیها وملوانان‌خودکه ملقب به«سروپا برهنگان‌دریا» بودند منصوب‌داشتند. گیوم برای اینکه**لایدن** را ازمحاصره بیرون‌بیاورد سدها را بازکرد وآب دورشهر راگرفت ویك دریای داخلی بوجود آمد وبکمك کشتیهای عجیبی که عبارت بود از نخته‌بندیها وقایقهای‌مسطح‌که بزورپارو وبکمك باز از روی‌گل‌ولای ولجن‌گذرانده تا بزیردیوارهای شهرمیرسانیدند ، شهرواهالی شهر را نجات داد .

این نخستین باربودکه قشون شکست ناپذیرپادشاه اسپانیا با چنین شکست‌خفت آمیزی مواجه‌گردید .

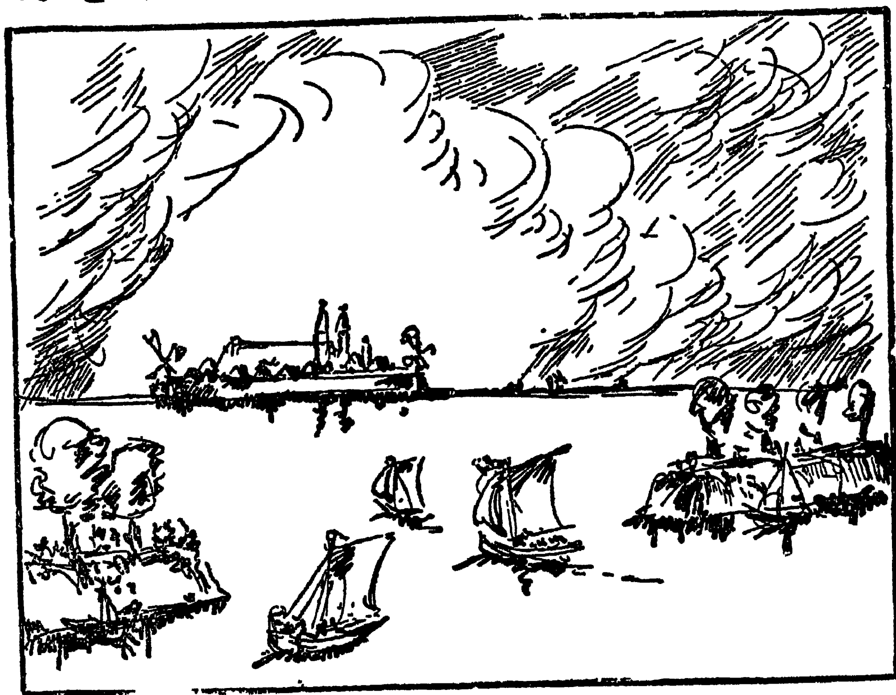
شکست قشون اسپانیا همانقدر مایه تعجب اروپائیان شدکه فتح وفیروزی ژاپن درموکدن اسباب حیرت نسل‌کنونی گردید . دولتهای پروتستان جرئت پیداکردند و فیلپ درصدد برآمدکه باوسایل تازه‌ای بررعایای‌طاغی ویاغی خود فایق‌آید. شخص متعصب نیم دیوانه‌ای را بوسیلهٔ پول بقتل**گیوم‌دورانژ**واداشت، ولی قتل رئیس‌موجب آرامی مرئوسین نگردید بلکه برعکس باعث خشم وکین هفت ایالت سرکش شد . درسنهٔ۱۵۸۱ نمایندگان ملت‌هلند درشهر**لاهه** اجتماع‌کردند و رسماًفیلپ رااز سلطنت

---

(۱) بانگلیسی ویلیام اوف اوریج .

مخلوع ساختند و زمام اختیاراتی را که تا آن تاریخ «بموهبت الهی» در ید قدرت پادشاهان بود بدست خود گرفتند.

این واقعه در تاریخ مبارزه ای که مردم بقصد تحصیل آزادی سیاسی نمودند حایز نهایت اهمیت میباشد و باید آنرا قدم بسیار بزرگی دانست که اهمیت آن حتی از اهمیت «شارت بزرك» هم که اشراف انگلستان بامضای پادشاه رساندند بیشتر است. اهالی هلند اعلام نمودند که «فیما بین پادشاه وملتش موافقت کامل حاصل گردید و هریك از طرفین متعهد میشوند که نسبت بیکدیگر خدماتی را انجام بدهند و هریك از آنها وظایف معینی خواهد داشت و هرگاه یکی از طرفین نقض عهد نماید طرف دیگر حق دارد او را متخلف ومطرود بداند.» راست است که رعایای امریکائی پادشاه انگلستان جورج سوم هم

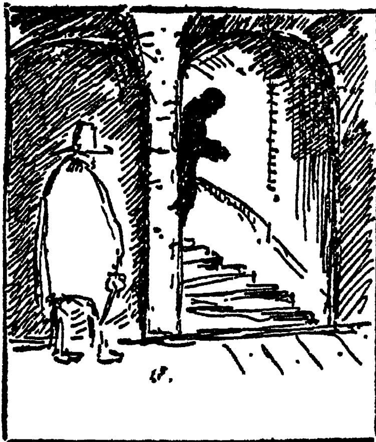


شهر لایدن بوسیلهٔ گشودن سد وبندها رهائی یافت

در سنه ۱۷۷۹ بالنسبه بپادشاه خود همین معامله را نمودند ولی نباید فراموش نمود که سه هزار میل دریا درمیان آنها و پادشاه فاصله بود، درصورتیکه مجمع اهالی هلند آن تصمیم نامه را درزیر آتش توپهای اسپانیا اتخاذ نمود ودرحالیکه هر ساعت بیم آن میرفت که کشتیهای جنگی فرا رسند وخوب میدانستند که اگر هلند مغلوب شود فیلیپ باحدی از آنها ابقاء نخواهد نمود. ازهمان زمانی که ملکهٔ **الیزابت** جانشین ملکهٔ کاتولیك موسوم به **ماری خونخوار** گردید، مردم درباب یکدسته از کشتیهای جنگی اسرار آمیز

اسپانیائی که قصدشان فتح هلند وانگلستان بودچیزها حکایت می کردند . ملاحان سپاه بحری هم با مردم همصدا شدند وسالها این این قضیه ورد زبانها بود و عاقبت درسنهٔ ۱۵۸۰ این افسانه بتحقق پیوست . ناخدایانی که از **لیسبون** میآمدند نقل میکردندکه تمام کارخانه های کشتی سازی اسپانیا و پرتغال با عجله مشغول ساختن کشتی هستند و **دوك دوپارم** درهلند جنوبی یعنی بلژیك مشغول جمع آوری قشون بزرگی است که باید ازراه دریای **اوستاند** بطرف لندن وآمستردام روان گردد .

درسنهٔ ۱۵۸۶ قوای بحری اسپانیا باسم «آرمادا» یعنی «شکست ناپذیر» بجانب شمال براه افتاد . اما کشتیهای هلندی طریق بنادرساحلی فلاندر را مسدود ساخته بودند و انگلیسها نیز بپاسبانی دریای **مانش** مشغول بودند واسپونیولیها که عادت بدریاهای جنوب اروپا داشتند بطرزدریانوردیدراین دریاهای شمالی پرطوفان وپرابروهه آشنا نبودند. البته شنیده اید که چطور **آرمادا** درعین حال مورد هجوم وحمله کشتیهای دشمن وطوفان واقع گردید عده‌ای از کشتیهای اسپانیولی فراراً بدورجزیرهٔ ایرلند گردیده نجات یافتند ولی عدهٔ زیاد دیگری بدست دشمن غرق گردیده بقعر دریای شمال فرورفتند.



قتل گیوم دورانژ

آنگاه پروتستانهای هلند وانگلستان آتش جنك ونبرد رابخاك دشمن برده‌در آنجا برافروختند .

پیش ازآنکه قرن بپایان برسد بالاخره **هوتمان** نام باکمك کتاب کوچکی که یکنفرهلندی موسوم به **لین‌خوتن** که درخدمت پرتغال بودنوشته بود راه هندوستان راکشف کردوطولی نکشید که کمپانی بزرك هلندی هند شرقی تأسیس گردید وجنك مرتبی برضد مستملکات پرتغالی واسپانیولی درآسیا وافریقا شروع گردید .

درهمین دوره زد وخوردها و فتوحات مستملکاتی درمقابل محاکم دادگستری هلند محاکمهٔ عجیبی بوقوع پیوست که شرح آن از اینقراراست: دراوایل قرن هفدهم یکنفرناخدای هلندی موسوم به **هیمس کرك** که بقصد کشف راهی ازطریق شمال‌شرقی مسافرتی کرده وشهرتی حاصل نموده بود وتمام فصل زمستان را درسواحل یخ زدهٔ جزیرهٔ **زملیای جدید** (۱) گذرانده بود یك کشتی پرتغالی را درتنگه های **مالاکا**

Nova Sembla (۱)

اسیر نموده بود ، چنانکه سابقاً مذکور افتاد میدانیدکه پاپ دنیا را بدو قسمت مساوی منقسم ساخته یك قسمت را باسپانیا وقسمت دیگررا بـه پرتغـال تخصص داده بود . پرتغالیها طبعاً مدعی بودندآب دورجزیره هندوستان هم تعلق بآنهـا دارد وچون در آنموقع با ایالات متحده هلند درجنك نبودند ، میگفتند که یکنفر ناخدای شرکت تجارتی هلند حق نداشته وارد منطقه آنها بشود و کشتیهای آنها رابدزدد وازدست اودرمقابل محاکم دادگستری هلند عارض شدند .

مدیران شرکت هلندی یکنفر وکیل جوانی را موسوم به **گروت یا گرتیوس** بوکالت خود معین نمودند و گروتیوس آزادی دریاها را موضوع خطابه های خود قرارداد و این مسئله اسباب تعجب عموم مردم گردید. وی میگفت «اطراف سواحل باندازهٔ تیرانداز یك گلولهٔ توپ دریا باید آزاد باشد و کشتی هر مملکتی حق داشته باشد درآنجا داخل گردد.» تمام کسانی که بـا دریا سروکار داشتند بنای مخالفت با اورانهادند یکنفرانگلیسی موسوم به **جون سلدن**(۱) بقصد رد ادله وبراهین وکیل جوان هلندی کتابی تحت‌عنوان«دریای بسته»(۲) نوشت که شهرت بسیار حاصل نمود . مـؤلف عقیدهٔ خود را براین متکی میساخت کـه هـر مملکتی حق دارد دریا های دور خاك خود را جزولاینفك خاك وملك خود بداند . وانگهی این مسئله قضائی هنوزهم حل نگردیده درموقع جنك جهانی اول موجب اشکالات وپیچیدگی های غامض بسیار گردید .



فرا رسیدن آرمادا

اکنون برگردیم بجنك میان‌اسپانیا ازیکطرف وهلندوانگلستان ازطرف دیگر درنتیجهٔ آن زد وخوردها سرانجام درمدتی کمتراز بیست سال مهمترین مستملکات‌ازقبیل مستملکات هند ودماغهٔ امید نیك وسرندیب وسواحل چین و ژاپن بدست پـروتستانها افتاد . درسنهٔ ۱۶۲۱ کمپانی هند غربی تشکیل یافت وبرخاك‌برزیل دست یافته‌درخاك امریکای شمالی درمصب رودخانه‌ای‌که **هانری هودسون** درسال۱۶۰۹ کشف‌نموده بود قلعه واستحکاماتی ساخت موسوم به امستردام نو.

انگلستان وجمهوری هلند ازبرکت این مستملکات جدید باندازه ای ثروتمنـد شدندکه دیگراحتیاجی بسربازی نداشتند بلکه سربازان بیگانه را بـا پول مـزدور

(۱) John Selden

(۲) Mare Clausum

میکردند ودرحالیکه خودشان درخانه های خود نشسته بتجارت ومعامله مشغول بودند، این سربازان مزدور در راه منافع آنها جان خود را فدا میساختند .

دومملکت مزبور درپرتو جنبش مذهبی پروتستانها دارای استقلال ورفاه گردیدند ولی همین جنبش درقسمتهای دیگراروپاموجب سلسله‌طویلی ازوقایع وحشتناك گردید .

جنك سی‌ساله درسنهٔ ۱۶۱۸ شروع شد وپس ازسی سال باعهد نامهٔ معروف **وستفالی** در۱۶۴۸ پایان‌یافت . این‌جنك نتیجهٔ دهشتناك‌یك قرن کینه توزی مذهبی بود وروزی پایان یافت که دیگررمقی درملتهای جنگاورباقی نمانده بود وهمه بکلی ازپا درآمده بودند.

جنك سی‌ساله درمدتی کمتر ازیك نسل قسمتهای چندی ازاروپای مرکزی را به صورت صحراهای لم یزرعی درآورد که درآنجا دهقانهای گرسنه برای آن که نعش‌اسب‌های مرده راازچنگال گرگها بدرآورند وبخورند مجبور بودند بااین‌حیوانات سبع بجنگند (۱)

درآلمان غربی ازهرشش شهروقصبه پنج تای آن خراب گردید. قسمتهای خاك آلمان موسوم به **فالس** بیست وهشت بارمورد غارت وتاراج واقع گردید وازهیجده ملیون نفوس فقط چهارملیون باقی ماند .

دشمنی ورد وخورد وقتی‌شروع گردیدکه **فردیناند** دوم‌ازدودمان **هابسبورك** بامپراطوری برگزیده شد . بزدکشیشهای یسوعیین (ژزویت)تربیت یافته بود وبالنتیجه ازفرزندان جان‌نثار ومطیع ومنقادکلیسای‌کاتولیکی بود . درجوانی نذرکرده بودکه خاك خود را ازوجود پیروان طریقه های کفرآمیز بپردازد وبعدها درایفای بوعدهٔ کوتاهی نکرد دو روزپیش‌ازآنکه بامپراطوری‌انتخاب‌گردد رقیب عمدهٔ او**فردریك** نام‌شاهزادهٔ پروتستان‌مذهب‌ایالت**فالس** ودامادجاك اول‌پادشاه انگلستان بزعم‌صریح **فردیناند** تاج پادشاهی مملکت بوهم را برسرنهاده بود . قشون **هابسبورك** بیدرنك وارد خاك **بوهم** گردید .

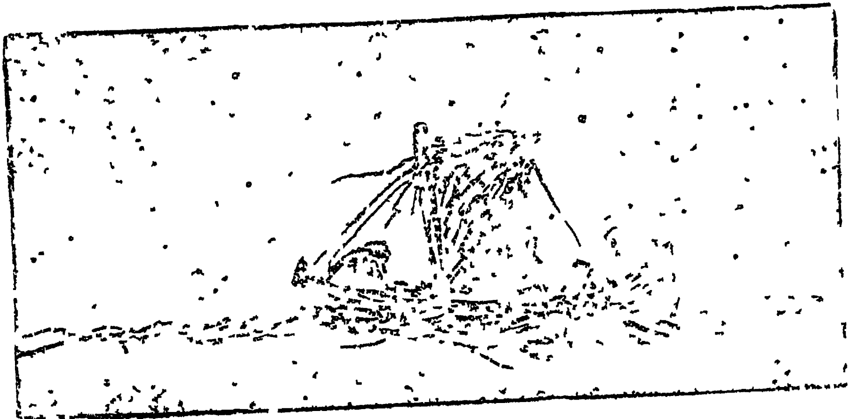
سعی وکوشش این پادشاه جوان‌که برای استقامت برضد این‌دشمن توانا درپی پیداکردن یاوریاوری برآمد بجائی نرسید . هلند اگرخودش برضد شعبهٔ اسپانیولی هابسبورگها سرگرم زد وخورد بسیارشدیدی بود ازیاری باوردریك مضایقه‌مینمود. درانگلستان‌هم **استوارت** ها فکرمیکردندکه پول وسربازشان را بهتراست صرف استحکام اقتدارمستبدانه خود سازند تا آنکه درسرزمین دورافتادهٔ خاك **بوهم** دست یاری بزنندکه سرانجام آن هیچ معلوم وآشکار نبود عاقبت شاهزاده **فردریك** از

---

(۱) بخصوص **پالاتینا** درایالت **باوی‌یر**درآلمان (مترجم)

فالس رانده شد وخاك کش بخاك دودمان کاتولیکی **باوی‌یر** ملحق گردید وهمین قضایا آتش جنك سی ساله‌را مشتعل ساخت.

درابتدا قشون **هابسبورك** بفرماندهی **تیلی ووالنشتاین** راهی برای رسیدن بسمتهای پروستستان نشین آلمان باز کردند وازهمان راه خود را بسواحل دریای بالتیك رساندند **کریستیان** چهارم پادشاه دانمارك که پروستستان مذهب بود از نزدیك شدن قشون کاتولیکی بسرحدات مملکتش بیمناك گردید وبرای دفاع خاك خود درصدد برآمد پیش‌ازآنها بنای حمله وهجوم رابگذارد ، قشون دانمارك واردخاك آلمان‌شدولی مغلوب گردیدو**والنشتاین** چنان باشدت وبیرومندی بدنبال دشمن افتاد که دانمارك درخواست صلح نمود . درسواحل دریای بالتیك تنها شهر **اشترالزوند** دردست پروتستانها مانده بود . دراوایل سال ۱٦۳۰ **گوستاو آدولف** پادشاه سوئد که اردودمان **وازا** بود و بمناسبت اینکه وطنش را بشجاعت برضد روسها دفاع نموده بود مشهور گردیده بود



مرك هودسون

با قشون خود دراشترالزوند پیاده شد وی‌شاهزادهٔ پروستستان وفوق العاده جاه‌طلب بود که می‌خواست سوئد را مرکز امپراطوری بزرگی درشمال‌اروپا بسازد. شاهزادگان پروتستانی اروپا اورا نجات دهندهٔ پیروان لوترداسته با باروان باربذیرفتند وی با **تیلی** که بتازگی اهالی پروتستان شهر **ماگدبورك** را قتل عام نموده بود جنگیده او را شکست داد آنگاه قشون سوئدی بامید اینکه باراضی واملاك **هابسبورك** ها در خاك ایطالیا دست بیابد راه دورودراز آلمان را پیش گرفته بجانب جنوب‌روان گردید، ولی چون گوستاوخبر یافت که قشون دشمن بدنبال اوروان است واورا ازعقب تهدید مینماید نقشهٔ خودرا تغییرداد ودرجنك **لوتزن** قشون عمدهٔ **هابسبورك** ها را درهم

شکست ولی متأسفانه خودش نیزدروقتی که در طلایه سپاه خود جلومیرفت بقتل رسید اما ازهمانوقت اقتدارهابسبورك ها هم سستی یافته روبضعف میرفت .

فردیناند که طبعاً آدم بدگمانی بود نسبت بفرماندهان وسران سپاه خویش ظنین گردید وبتحریك او **والنشتاین** که فرمانده کل قشون بود بقتل رسید . وقتی این خبربگوش **بوربن**های کاتولیك رسید که درفرانسه سلطنت داشتند وهابسبورکها را سخت دشمن میداشتند با سوئدی های پروتستان عقد اتحاد بستند و قشون **لوئی سیزدهم** خاك آلمان رااستیلا نمودند . سران سپاه فرانسه **تورن** و **کنده** بفرماندهان قشون سوئد موسوم به **بانر** و **وایمار** ملحق گردیده بقتل وغارت وآتش زدن املاك و اراضی **هابسبورك** ها مشغول گردیدند . درنتیجهٔ این تطاول وچپاولها مملکت سوئد بقدری مشهور و ثروتمند گردید که موجبات حسادت دانمارك را فراهم ساخت بطوریکه پروتستانهای دانمارك به پروتستانهای سوئد که با فرانسهٔ کاتولیك مذهب، همان فرانسهای که صدراعظمش کاردینال **ریشلیو** ازنو پروتستانها را ازحق آزاد بودن درمذهب وعبادت واجرای مراسم مذهبی که بموجب دستخط شاهانه معروف بدستخط **نانت** صادره درسنه ۱۵۹۸ دارا بودند محروم ساخت) متحد بودند، اعلان جنگ دادند.

چنانکه ازخصوصیات این نوع جنگهاست وقتی عهدنامهٔ **وستفالی** درسنهٔ ۱٦٤۸ بجنگ سی ساله پایان داد هیچ معلوم نگردید که اینهمه خونریزی برایچه بود ونتیجهٔ قطعی آن چیست . ممالك کاتولیکی،کاتولیك وممالك پروتستان دربیروی ازعقاید و افکار **لوتر** و **کالون** و **سونیکلی** باقی ماندند . سویس وهلند باستقلال شناخته شدند و شهرهای **متز** و **تول** و **وردن** وقسمتی ازآلزاس درتصرف فرانسه درآمد وامپراطوری مقدس رومی مانند مترلی ببقا وحیات خود ادامه داد درحالیکه دیگرنه برایش رعایائی باقی ماند، نه پولی نه امیدی ونه دلگرمی وجرئتی .

تنها نتیجه ای که ازجنك سی ساله بدست آمد، منفی بود باین معنی که پروتستانها وکاتولیکها فهمیدند که درتجدید چنین جنگی هیچگونه فایده ای ملحوظ نیست وازآنروز با هم راه مماشات را پیمودند ولی نباید تصورکرد که دشمنیهای مذهبی وکینه توزی عقیده ای ازروی کرهٔ ارض یکباره رخت بربست . ابداً ، اگرزد وخورد ومنازعه و مخالفت بین کاتولیك و پروتستان خاتمه یافت برعکس اختلافات بین فرق مختلفه پروتستانی با همان شدت سابق باقی ماند . چنانکه مثلا درهلند اختلاف نظردربارهٔ حقیقت تقدیر (که ازمسائل مذهبی بسیار پیچیده است وآباء واجداد ما اهمیت بسیاری بدان میدادند) موجب منازعهای گردید که منجر به بریدن سر **یوهان اولدن بارنولدت** (۱) گردید که یکی ازعوامل رفاه مملکت هلند بشمارمی آید وهمان کسی است که بقوهٔ نبوغ خود

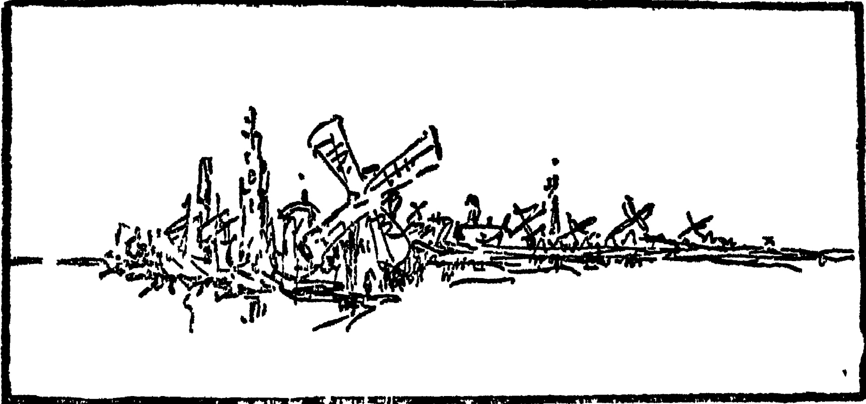
---

(۱) J Oldenbarneveldt

جنگهای سی ساله

روابط تجارتی بین هلند وهندوستان را برقرارساخت .

دلم می‌خواهد اکنون باخوانندگان خودم قدری درباب تاریخ نروژ وسویس و یوگوسلاوی وچین صحبت بدارم . ولی این ممالك تأثیرونفوذ زیادی درتاریخ توسعهٔ اروپا درقرن شانزدهم وهفدهم نداشتند درصورتیکه برعکس دربارهٔ انگلستان گفتنی بسیاراست . پنج قرن است که حیات سیاسی این مملکت تأثیرعظیمی درتاریخ تمام ممالك



آمستردام درسال ۱٦۴۸

دنیا داشته است وتاکسی اساس تاریخ انگلستان را نداند و نفهمیده باشد که چرا در زمانی که تمام ممالك اروپا درتحت سلطنت پادشاهان مستبدی بود تنها مملکت انگلستان دارای سلطنت مشروطه وپارلمان گردید محال است بتواندبکنه رموز تاریخ سیاسی واقعی اروپا پی ببرد.

٤٥

انقلاب انگلستان

دربیان آنکه چگونه در انگلستان مبارزه بین «حق خدائی و خدا داده» پادشاهان وحقوق پارلمان که کمتر خدائی ولی بیشتر مشروع وبحق بود بطرزی پایان یافت که برای پادشاه انگلستان شارل اول بی نهایت شوم وبدیمن بود.

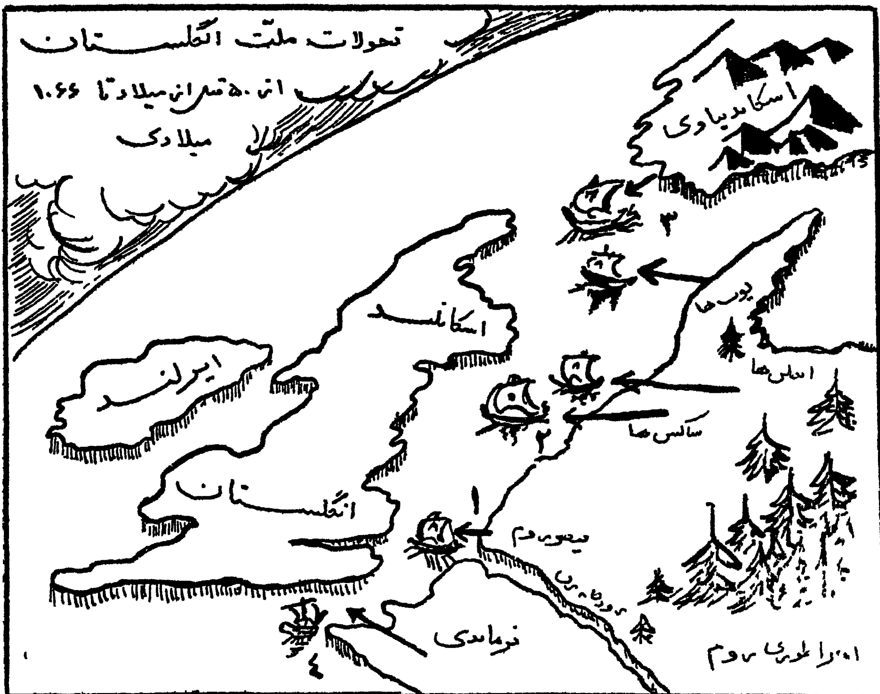
قیصرروم (سزار) که اولین سیاحی است که درقسمتهای شمال غربی اروپاسیاحت نمود، درسال ۵۵ قبل ازمیلاد ازدریای **مانش** گذشته انگلستان را مفتوح ساخت واین کشورازآن پس چهار قرن تمام ایالتی ازایالتهای روم گردید. وقتی بربرها روم را درمورد تهدید قراردادند دولت روم مجبورشد قشونی راکه درخارج خاك روم داشت برای دفاع وطن اصلی بروم بخواند وانگلستان بی حکومت وبی یاور وحامی ماند.

بمحض اینکه اقوام و طوایف گرسنهٔ **ساکسون** ساکن شمال خاك ژرمانی خبر یافتند که رومیها ازخاك انگلستان بیرون رفته‌اند، دردریای شمال برکشتیهای‌شراعی خود سوارگردیده ودرآن جزیرهٔ پرنعمت ورفاه پیاده شدند. درآنجا حکومت های مستقلی تأسیس نمودند که باسم اولین ایلاتی که برخاك انگلستان استیلا یافته بودند وموسوم به **آنگل** (یاآنگله) و**ساکسون** بودند آنانرا**آنگلوساکسون** خواندند. این‌حکومتهای کوچك مدام با هم در زد وخورد ومنازعه بودند ومرد توانائی پیدا نمیشد که تمام آنها را درتحت لوا واطاعت خود درآورد. متجاوزازپنج قرن طوایف **مرسی‌ها** و**هومبرلندی** های شمالی و**وسکس‌ها** و**سوسکس**‌ها و**کنت** و**انگل**‌های شرقی مدام مورد حمله و هجوم دزدان دریائی اسکاندیناوی بودند. درقرن یازدهم میلادی‌انگلستان ونروژ و ژرمانی شمالی‌جزو امپراطوری وسیع دانمارکی امپراطور **کانوت** بزرك گردیدند.

سپس‌دانمارکی‌ها ازخاك انگلستان رانده شدند ولی بمحض‌اینکه پای‌دانمارکی

ها ازآنجا بریده شد ، قوم نورمان ها که دراوایل قرن دهم بر خاك فرانسه استیلا یافته وحکومت نرماندی را درآنجا تأسیس نموده بودند برانگلستان هجـوم آورده آن سرزمین را بتصرف درآوردند.

شاهزادهٔ نورماندی موسوم به **ویلیام** که مدت زمانی بود درآنسوی دریای مانش چشم بخاك انگلستان دوخته بود درماه اکتبر ۱۰۶٦ باقشون خود درخاك انـگلستان پیاده‌شد ودر جنگی که در **هاستینگس** واقع گردیـد سپاه ضعیف **هارولد وسکسی** آخرین پادشاه انگلوساکسون را درهم شکست وصاحب تاج وتحت انگلستان گردید

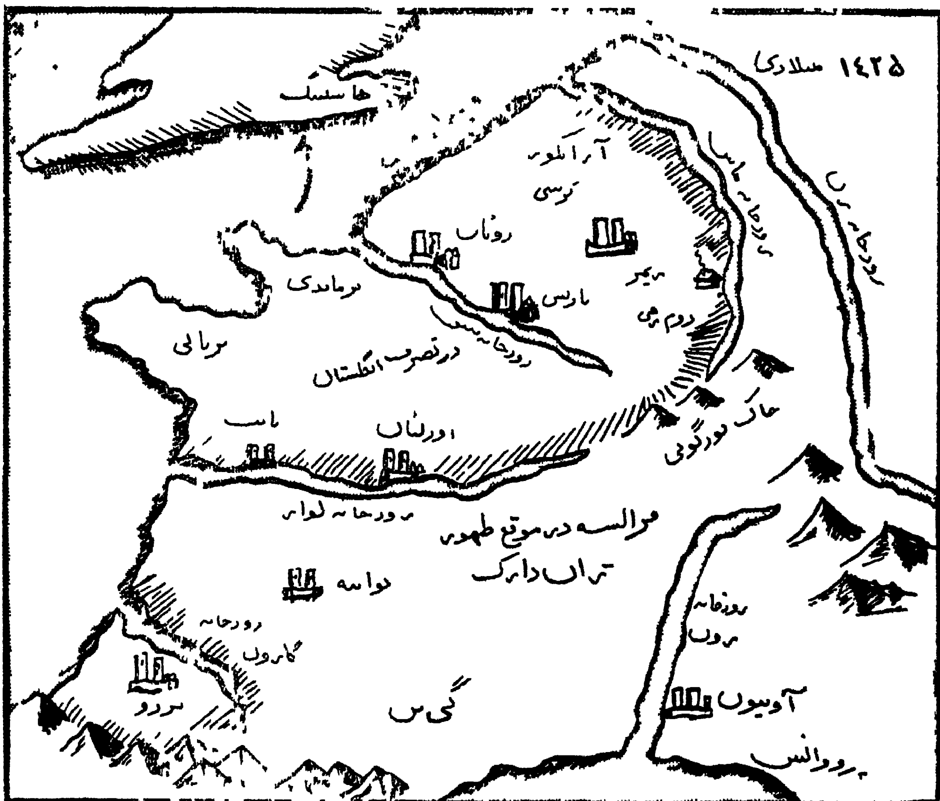


ملت انگلستان

اما نه خود او ونه جانشینان‌او که ازدودمان **آنژوو پلانتاژنه** بودند هرگز بدیدهٔ وطن واقعی خود بانگلستان نگاه نکردند وآنرا تنها ازملحقات خاك خود ودرواقع یـك نوع مستعمره دانستند که قوم نیم وحشی درآنجا اقامت داشت ورفته رفته زبان وتمدن خودرا بدان قوم تحمیل نمودند ولی بمرور زمان این مستعمره وقع واعتبارش ازخود نورماندی افزون گردید . درهمان زمان پادشاهان فرانسه سعی داشتند که گریبان‌خود را ازچنك این همسایه های مقتدر یعنی نورمانها وانگلو نورمان‌ها که درنظر آنها رعایای یاغی وسرکشی بیش نبودند مستخلص سازند. پس ازصدسال جنك وخونریزی فرانسویها

درتحت فرماندهی دخترجوانی بنام ژاندارك بیگانگان را ازخاك خود راندند ژان درمقابل شهر کومپی ین درسال ۱۴۳۰ بدست قشون بورگندی اسیر شد وآنها او را بانگلیسها فروختند و انگلیسها نیز او را درشهرروئان به جرم ساحری به آتش سوزانیدند .

اما خود انگلیسی ها پا ازجزیرهٔ بریتانیا بیرون نگذاشته ودرجائی ازخاك اروپا استقرارنیافتهٔ بودند . ازاینروپادشاهان انگلیسی تمام مساعی ونیروی خود را بخاك و کشورخود میداشتند وازآنجائیکه اعیان واشراف فئودال درآنجزیره سرگرم



جنگهای صدساله

زد وخورد بایکدیگرومشغول جنگهای داخلی بودند که درطی قرون وسطی مانندسرخك وآبله درسرتاسراروپا شیوع کامل داشت ، پادشاهان مزبور منظورخود را توانستند آسانترانجام بدهند .

بیشتراعیان واشراف فئودال درجنگهای معروف بجنگهای « دوگل سرخ » قتل رسیده بودند . دراواخرقرن شانزدهم انگلستان درسایهٔ پادشاه با اقتداری مانند

هانری هفتم اولین پادشاه سلسلهٔ سلاطین **تودور** همان پادشاهی است که محکمه دادگستری معروف ومدهش اوموسوم به «اطاق ستاره‌دار» ازاقدامات آخرین بقایای اعیانی واشرافی که بازدز راه حفظ نفوذ وقدرت سابق‌خود دست وپا میکردند باشدت بی مانندی جلوگیری نمود .

درسال ۱۵۰۹ **هانری** هشتم جانشین پدر گردید وازآن‌تاریخ بعدتاریخ انگلستان حائزاهمیت بیشتری شد چون بریتانیای کبیر ازصورت قرون وسطائی بدرآمده بصورت کشور«مدرن» وجدیدی درآمد .

هانری هشتم چندان علاقه ای بمذهب نداشت وازموقع‌مناسبی که بمناسبت‌طلاق اولین زنش بدست آمد واسباب مخالفت با پاپ گردید استفاده نموده خود را مستقل از رم اعلان نمود .کلیسای انگلستان را اولین کلیسای ملی ساخت که پادشاه بـرطبق اصول‌آن علاوه برسلطنت دنیائی در روحیات واموردینی هم رئیس وسلطان ملت‌خود میباشد ، این اصلاح مذهبی که بدون سروصدائی درسال ۱۵۳٤ درانگلستان بوقوع پیوست سبب گردیدکه علمای روحانی انگلستان که ازمدتی پیش مورد حملات سخت مبلغین مذهب **لوتر** واقع گردیده بودند یار وهوا دار دودمان **تودور** شوند . ازطرف دیگرضبط اموال صومعه ها ودیرها نیز برقدرت پادشاه افزوده و **هانری** هشتم مورد علاقه ومحبت‌طبقهٔ کسبه وتجار واقع گردید. این طبقه ازاینکه درجزیرهٔ پر نعمت ورفاهی زندگی میکردند که دریای‌عمیق وعریضی‌آنرا ازخاك اروپا جدا ساخته خـوشوقت و سربلند ، وازبیگانگان بیزار بودند وهیچ رغبت نداشتند که اختیارارواح پاك وشجاع مردم بریطانیا دردست یکنفراسقف ایطالیائی باشد .

هانری هشتم درسنهٔ ۱۵٤۷ درگذشت وتاج وتخت را به پسرده سالهٔ خود باز گذاشت . اشخاصی که قیمومیت پادشاه جوان تازه را داشتند وبتازگی بمذهب لوتـر درآمده بودند درپیشرفت مذهب پروتستان ازهیچگونه اقدامی مضایقه نداشتند ولـی پادشاه جوان پیش ازآنکه بسن شانزده سالگی برسد وفات‌نمود وخواهرش **ماری** زن فلیپ دوم پادشاه اسپانی جانشین اوگردید .

ماری حاضربود که بتعلیمات ودستورشاهانهٔ شوهرخود عمل نماید ولی طـالع انگلستان بلند بود ودرسنهٔ ۱۵۸۸ زندگانی‌را بدرود گفت. پس ازاوسلطنت به **الیزابت** رسیدکه دخترهانری‌هشتم و **ان‌بولن** بود . **ان‌بولن** دومین‌از زنهای شش‌گانهٔ‌هانری هشتم بود وشوهرش وقتی دیگرازوسیرشد حکم نمود سرش رابریدند. الیزابت مدتی درزندان گذرانده وازبرکت‌میانجیگری‌روم‌آزاد گردیده بودوازکاتولیکهاواسپونیولیها بی نهایت متنفربود . مانند پدرش علاقه ای بمذهب نداشت ومـردم شناسی را ازپـدر بارث باورسیده بود. درمدت چهل وپنج سال سلطنت خویش تمام هم خود رامصروف

داشت که اقتدار سلطنت را بر پایهٔ استوارتری مستقر ساخته بر عایدات مملکت و بر متصرفات ومستملکات کشور با نشاط خود بیفزاید . درمساعی خود ازطرف اشخاص با لیاقتی که درخدمت او بودنـد یاری ومعاضدت بسیار یافت بطوریکه دورهٔ سلطنت الیزابت حائز چنان اهمیت تاریخی گردید که نمیتوان ازشرح وتفصیل آن صرف نظر نمود.

باید دانست که با آنچه درفوق مذکور آمد سلطنت الیزابت دستخوش پاره ای تزلزلات نیز بود . ملکه رقیب بس خطرناکی داشت موسوم به **ماری استوارت** کـه مادرش یکی ازشاهزاده خانمهای فرانسه وپدرش یکنفرازاهالی **اکوس** بود وخودش سابقاًزن پادشاه، فرانسه فرانسوای دوم وعروس **کاترین دومدیسیس** (کاترین دومدیسیس همان کسی است که قتل عام سن **بارتلمی** را براه انداخت) ومادرپسربچه ای بودکه بعدها بسلطنت انگلستان رسید واولین پادشاه ازسلسلهٔ استوارت‌ها گردیـد . **ماری** کاتولیکی متعصب ودوست ویاورتمام دشمنان ملکه **الیزابت** بود . نادانی او در زمینهٔ سیاست ومعاملهٔ سختی که درمقـابل تنبیه رعایای کالوینی خود دربارهٔ آنها رواداشت در**اکوس** باعث انقلاب گردید وماری فراراً خود را بخاك انگلستان رسانده درآنجا پناه جست . هیجده سال درانگلستان بسر برد ودرتمام این مدت مشغول توطئه بر ضد دخترعمویش **الیزابت** بودکه اورا پذیرفته شرایط مهمانوازی را درباره او رعایـت مینمود وعاقبت ناچارشد بدرخواست مشاورینخود عمل نماید یعنی سر**ماری استوارت** ملکهٔ **اکوس** را ازتن جدا سازد . قتل **ماری استوارت** درسنهٔ ۱۵۸۷ واقع شد و موجب جنك انگلستان واسپانیا گردید . بحریه انگلستان و هلند بدستیاری یکدیگـر بحریهٔ **آرمادی** «شکست ناخوردنی» پادشاه اسپانیا فیلیپ دوم را درهـم شکست و بمصداق «عدو شود سبب خیراگرخدا خواهد» همین جنك که بایستی بقدرت دومملکت بزرك پروتستانی مذهب پایان دهد آن‌ها را درراهی انداخت که کاملا درخیر وصلاح آنها بود چون ازآن تاریخ ببعد انگلستان وهلند پس ازتردید ودو دلی بسیارخودرا ذیحق دانستندکه قشون بخاك امریکا وهندوستان بکشند وانتقام برادران پروتستانی خود را ازاسپونیولیهای قسی القلب بگیرند .

کشتیهای انگلیسی درتحت فرماندهی ناخدائی موسوم به جی‌یووانی کابوتو(یا کابوت) ازاهالی ونیزاولین کشتیهائی بودندکه درسنهٔ ۱۴۹۶ امریك شمالی راکشف نموده ومورد سیاحت وتحقیق وتفحص قرارداده بودند . **لابرادور** و **نیوفوندلاند** از لحاظ مستملکاتی چندان حائزاهمیتی نبودند درصورتیکه سواحل **نیوفوندلاند** برای کشتیهای ماهیگیری انگلیسی مـرکز صید معتبـری بـود . یـك سال پس از آن درسنهٔ ۱۴۹۷ همین **کابوتو** سواحل خاك **فلوریدا** را هم کشف نموده درآنجا تفحصات بعمل آورد .

دردورهٔ سلطنت هانری هفتم وهانری هشتم که انگلستان مرکز اغتشاشات گوناگون گردید وسایل مالی کافی برای کشفیات وتفحصات باقی نماند ولی پس از آنکه الیزابت امنیت وآرامی را برقرارساخت وماری استوارت زندانی گردید از نودریا نوردان برروی دریاها روانه گردیدند. درزمان طفولیت الیزابت دریانوردی بنام ویلوگبی دل بدریا زده ازدماغهٔ شمال عبورکرده بود یکنفرازناخدایان او موسوم به ریچارد چانسلر دنبالهٔ تفحصات اورا گرفته درجستجوی راهی که بهندوستان برود بجانب مشرق روان گردید وبه ارخانجل رسید وبا حکومت اسرارآمیز ودور افتادهٔ امپراطوری مسکو روابط سیاسی. برقرارنمود. چند تن ازسیاحان دیگر در



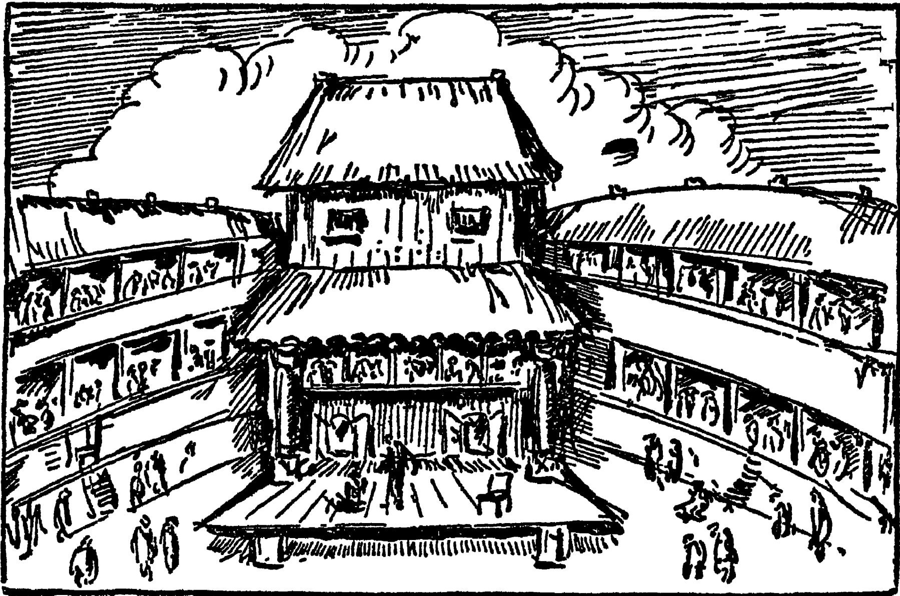
جان وسباستیان کابوت سواحل نیوفوندلاند را مشاهده می کنند

زمان سلطنت الیزابت دنبالهٔ این تفحصات راگرفتند. عده ای از بازرگانانی که سر نترس داشتند ودرپی حادثه بودند وبرای «شرکت مغازه‌های متحده» کارمیکردند، شالودهٔ شرکتهای تجارتی بزرگی را ریختند که‌رفته‌رفته درقرنهای بعدبصورت مستملکات درآمد.

دریا نوردان دورهٔ الیزابت وهمچنین دزدان دریائی ورجال سیاسی ودیپلماتهای انگلیسی که زمام اختیارخود را بدست قضا وقدرمی سپردند وبامید ثروت وشهرت وبا احتمال فقرو ورشکست ومرگ دراطراف دنیا رهسپارمیشدند وازقاچاق هیچ نوع جنس ومتاعی مضایقه نداشتند ووجدان آنها درمقام معامله بین جنس بی جان وجاندارتفاوتی نمیدید، بیرق کشورانگلستان وشهرت ملکهٔ دوشیزهٔ خودرا باطراف واکناف دریاهای

هفتگانهٔ دنیا رسانیدند . درهمان زمان شکسپیرخاطرمهرمظاهر علیاحضرت ملکه را با شاهکارهای ادبی خود شاد میکرد وبالیاقت ترین رجال انگلستان درراه ترقی مملکت حود با ملکه همدستی میکردند ومیخواستند انگلستان ملوك الطوایفی و «فئودال» **هانری** هشتم را بصورت یك کشورتازه و«مدرن» ملی درآوردند .

ملکهٔ سالخورده درسن هفتاد سالگی درسال۱۶۰۳ درگذشت و پسرعمویش که نبیرهٔ پدربزرك الیزابت یعنی **هانری** هفتم و پسرماری **استوارت** (همان ماری **استوارتی** که رقیب ودشمن **الیزابت** بود) باسم **جمیز** اول جانشین اوگردید. **جمیز** موهبت الهی پادشاه کشوری گردیدکه ازمصائب وبلیاتی که برسرممالك اروپائی دیگر



تیاتر درعهد ملکه الیزابت

باریده بودبرکنارمانده بود . درحالیکه درخاك قارهٔ اروپا پروتستانها وکاتولیکها بدون آنکه دراستقراربرتری وتفوق مذهب خود برمذهب دیگرکامیاب باشند خون همدیگررا میریختند ، انگلستان بدون آن که دستخوش عواقب وخیم تعصبات مذهبی **لوترویا لویولا** گردد بآرامی وفراغت درامراصلاح مذهب توفیق حاصل نمود. همین مضایا بودکه درامرتحصیل مستملکات ومتصرفات وتشکیل آنها موجبات تقدم انگلستان را برسایرممالك فراهم ساخت ودراموربین المللی تعوقی بدو بخشید که هنوزهم ازدست نداده است وهرچند سلطنت پادشاهانی که ازدودمان**استوارت** بودندبرای انگلستان

بسیارگران تمام شد و پیشرفت و ترقی مملکت را ازجریان وجادهٔ معمولی خود منحرف نساخت .

استوارت ها که درسلطنت جانشین **تودورها** شدند بیگانه بودند وچنان بنظر میآمدکه هیچگاه نبض مردم انگلستان را نتوانستند بدست بیاورند . **تودورها** چون بومی وازخود انگلستان بودند اگراسبی هم میدزدیدند صدای کسی بلند نمیگردید ، ولی بمحض اینکه چشم **استوارت** های بیگانه بلکام اسبی ازاهالی میافتاد وچه غوغاها که در دم برپا نمیخاست . **الیزابت** که رعایایش اورا بس میخواندند امورمملکت را بدلخواه خود اداره کرده بود . عموماً سیاستی را تعقیب میکردکه کیسه تجاردرست (وحتی نادرست) انگلستان را پرمیکرد وبهمین جهت ملت انگلستان اورا دوست میداشت و نسبت باو وفادار بود واگرگاهی هم مراعات حقوق و اختیارات پارلمان را نمینمود مردم درازاء منافعی که ازبرکت سیاست خارجی او که سیاستی عاقلانه واستوار بود میبردند ، غمض عین میکردند .

جمیز اول هم دنبالهٔ همین سیاست راگرفت ولی فاقد جوش و خروشی بودکه ازامتیازات الیزابت بشمارمیآمد واختصاص باوداشت . او نیزتجارت خارجی انگلستان را خیلی تشویق کرد وهیچ آزادی واختیار تازه ای بهکاتولیکها اعطا ننمود . ولی روزی که اسپانیا بمقصداستقرار روابط حسنه باانگلستان بنای خوشروئی را باا و گذاشت روی موافقت نشان داد وهرچند اکثریت ملت ازاین قضیه ناراضی بود ولی بازچون **جمیز** را پادشاه خود میدانست تسلیم ارادهٔ اوگردید .

طولی نکشیدکه بجهات دیگری کشمکش بین پادشاه وملت شروع گردیدکه شرح آن بطورخلاصه ازاینقراراست **جمیز** اول وپسراو **شارل** که درسنهٔ ۱۶۲۵ جانشین پدر گردید ، هردویقین قطعی داشتندکه سلطنت «حق وموهبت الهی» است وپادشاه حق دارد بطوردلخواه وبدون آنکه احتیاجی بمشورت با ملت داشته باشد سلطنت نماید . این فکروعقیده تازگی نداشت . پاپهاکه از جهات چند جانشینان امپراطورهای روم بودند ویا بهتربگوئیم مظهرو«ایدآل» یك نوع امپراطوری بودندکه تمام دنیا برای آنها درحکم یك مملکت ویك حکومت واحد بود ، همیشه خود را خلیفه و جانشین مسیح در روی زمین دانسته ومردم نیزآنها را بهمین صفت شناخته بودند و ازاین نظر کمتر کسی بودکه تردیدی داشته باشد که حق آنها به سلطنت خدائی است و چون آنها را نمایندگان مستقیم پروردگار دو جهان می دانستند و تنها در مقابل پیشگاه قادر متعال مسئول میشمردند ، معتقد بودندکه حق دارند مردم را باطاعت بخوانند .

پس ازپیشرفت اصلاح مذهبی «رفورم » این حقی راکه تا آن تاریخ تعلق به

پاپها داشت چندتن از پادشاهان اروپائی که بمذهب پرتستان گرویدند وچون این پادشاهان رئیس کلیساهای ملی نیز شده بودند خودرا درخاك خودخلیفهٔ مسیح میدانستند مردم هم ضدیتی نشان ندادند وازاینفرار ادعای کسانی که میگویند درمواقعی که جمیز اول مدعی بودکه دارای «حق خدائی» است پیروان لوتر ویا پیروان کالوان مردم را تحریك بسرکشی وطغیان مینمودند اساس صحیحی ندارد . شورش وانقلاب انگلستان برضد «حق خداداد» و«موهبت الهی» پادشاهان، جهات وعلل دیگری دارد .

اولین بارکه مردم منکر« حق خداداد» یا «حق خدائی» شدند درهلند بودکه درسنهٔ ۱۵۸۱ مجمع ملی ازاطاعت بپادشاه حقهٔ خود فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا سرپیچی نمود و رسماً اعلام داشت که « پادشاه نقض قرارداد کرده است وازاینرودرحکم خادم بیوفائی است که باید رانده شود.» ازآن پس عقیده ای که برطبق آن پادشاه در مقابل ملت خود مسئول اعمال وافعال خود میباشد دربین چند ملت دیگر که چون در سواحل دریای شمال ساکن بودند اوضاع دفاعی مساعدی داشتند رواج و شیوع یافت . درصورتیکه ملتهای فقیراروپای مرکزی که دستخوش استبداد سلاطین وارتش بودند جرئت وجسارت بحث دراین امور را نداشتند، زیرا هرآن ممکن بودکه آنهارا دریکی ازسیاه چالها محبوس سازند . اما بازرگانان ثروتمند هلند وانگلستان که خودشان وسیلهٔ قشون وتدارك ونگهداری قشون وکشتیهای جنگی داشتند وبااستفاده ازسلاح بران جدیدی که نامش « اعتبارمالی » بود آشنا بودند ، ازپادشاهان نمیترسیدند و«حق خداداد» و«موهبت الهی» پول وسرمایهٔ آنها دست کمی از« حق خداداد» و«موهبت الهی» پادشاهان هابسبورك وبوربون و استوارت نداشت و خوب میدانستندکه قوت وقدرت اضافی وسپاه لیره و درهم ودینارآنها با سربازهای مزدورپادشاهان بخوبی میتواند برابری نماید وبرآنها مظفر وفیروز آید. بهمین علت بودکه قدعلم ساخته وبعمل پرداختند ، درصورتیکه ملت های دیگرازراه اضطرار یا میسوختند ومی ساختند ویا اگرحرکت و جنبشی ازخود بظهور میرساییدند مورد قتل عام واقع میگردیدند .

درهمان اوایل ، درموقعیکه پادشاهان استوارت مدعی شدندکه«حق خداداد» بآنها اجازه داده که هرکاردلشان میخواهد بکنند بدون آنکه درمقابل کسی مسئولیتی داشته باشند ، طبقهٔ متوسط ملت انگلستان یا « بورژوازی» مجلس عوام یعنی پارلمان را تکیه گاه خود قرارداد ولی درباراعتنائی ننمود وشارل اول پارلمان را بست و یازده سال باستبداد تمام سلطنت نمود واز مردم مالیاتهائی گرفت که درنظرملت غیر مشروع بود وبطرزی سلطنت نمودکه گوئی خاك انگلستان ملك طلق شخصی خوداو میباشد . وانگهی باید دانست که هم مشاورین خوبی داشت و هم مرد با اراده و با

شهامتی بود که ازاجرای مقاصد ونیات خود بیمی بخویشتن راه نمیداد .

بدبختانه **شارل**اول بجای‌آنکه طرفداررعایای‌وفا پرورا**کوسی**خود راپیرورد و درحفظ و حراست آن بکوشد با پیروان طریقهٔ **پریس بی‌تری** های اکوسی (۱) بنای ستیزه راگذاشت . وقتی احتیاج بپول پیدا نمود مجبورشد دوباره پـارلمان را بگشاید. پارلمان درماه آوریل سال ۱٦٤۰ افتتاح یافت ودرابتدا زیربار نرفته بنای مخـالفت راگذاشت ولهذا چند هفته بعد ازنو بسته شد. درماه نوامبرهمان سال پارلمان بازافتتاح یافت ولی این دفعه مخالفت شدید تـری ازسابق نشان داد . وکلای ملـت ملتفت شده بودندکه موقع فرارسیده که‌کار را یکسره بنمایند و معلوم‌گرددکه آیـا سلطنت با «حق‌خداداد» باید باشد ویا آنکه اختیارباید تعلق بملت وپارلمان بگیرد. اول ازمشاورین پادشاه کینه جوئی کردند وشش هفت تن ازآنانرا بقتل رسـانـدنـد و رسماً اعلام داشتندکه ازآن پس پارلمان نباید بسته شود مگربمیل وارادهٔ خـودش و سپس درروزاول دسامبر۱٦٤۱ «اعتراض نامهٔ بزرك» را ازلحاظ پادشاه‌گذرانیدند . «اعتراض نامهٔ بزرك» مشتمل بود برتمام ایراداتی که ملت ازپادشاه‌گرفته بود .

پادشاه که امیدوار بکمك وهمراهی ایالات بود درمـاه ژانویـه ۱٦٤۲ ازلندن بیرون رفت . طرفین بتدارك قشون پرداختندومیان پادشاه وپارلمان‌جنك شروع شد در طی این‌جنك ومنازعه مقتدرترین‌عناصرمذهبی‌انگلستان‌یعنی **پوریتانی** ها بقشون‌پارلمان ملحق‌گردیدند . **پوریتانی** ها درواقع همان قسمت افراطی **انگلی‌کانی** هابودند . افواج **پوریتانی‌**ها که به «مردان خدا» معروف شده بودند بزودی در تحت فرمـان **کرومول** ازحیث نظم وترتیب ونسق آهنین واطمینان‌کاملی که بحقانیت وتقدس‌عقاید خود داشتند سرمشق تمام سپاهیان پارلمان‌گردیدند . **شارل** دوبارمغلوب‌گردید وپس ازجنك **نازبی** درسال ۱٦٤٥ فرارنموده بخاك **اکوس** رفت و**اکوسی‌ها** اورا بـه انگلیسها فروختند . پس ازچندین توطئه ویاغیگـری **پرس‌بی‌تری** ها اکوس برضد **پوریتانی‌**های انگلیسی **کرومول** این دومین جنك داخلی راکه پس ازجنگـی که در **پرستون پنس** سه‌روزدوام داشت بادست یـافتن برشهر**ادمبره** بایان‌داد . سربازانش که ازمواعظ ومباحثات مذهبی خسته شده بودند مصمم‌گردیدندکه‌کاررا یکسره نمایند وتمام اعضای پارلمان راکه با عقاید ونظریات **پوریتانی** آنها موافق نبودند بیرون کردند . مابقی نمایندگان چنین پارلمان ناقصی که بهمین ملاحظه معروف به « رمپ پارلمان » یعنی پارلمان ناقص‌الاعضاءگردید ، پادشاه را خائن بملت اعـلام داشت ، مجلس لردها که حکم مجلس سنا را داشت حاضرنشد درمحاکمه شرکت نماید. محکمهٔ

---

(۱) Presbyterion . پروتستانهای اکوسی که فقط به کشیشهامعتقدندبدون‌مقامات روحانی‌عالیتر(مترجم)

مخصوصی تشکیل یافت وحکم قتل پادشاه را صادر نمود، درروزسی ام ژانویه سال ۱۶٤۹ **شارل اول** با قدمی شاهانه ازروی تخته هائی که **قصروایت هال** را بدارمتصل میساخت عبورنمود. آنروزاولین بار درتاریخ تمدن ، ملت بوسیلهٔ نمایندگانی که خودش انتخاب کرده بود سرپادشاهی راکه نتوانسته بود مقام و وضع جدید خود را درمملکت بیدارو «مدرن» درست تشخیص بدهد ، ازتن جدا ساخت .

دوره‌ای که پس ازقتل **شارل** اول آغازگردید عموماً دورهٔ **کروموِلی** خوانده میشود . **کروموِل** پس ازآنکه دیکتاتورحقیقی انگلستان گردیده بود در سال ۱۶۵۳ رسما عنوان «لرد حامی» یافت . پنج سال سلطنت کرد وهمان سیاست ملکهٔ الیزابت را دنبال نمود . اسپانیا دشمن خونی انگلستان گردید و برای انگلیسها جنگ بر ضد اسپانیا حکم جنگ ملی وجهاد مقدس را پیدا نمود .

درآن دوره منافع بازرگانان انگلیسی و امتیازات مذهب پروتستان کاملا مورد مراعات قرارگرفت . **کروموِل** دراستقراراعتبارانگلستان درخارجه نیزتوفیق حاصل نمود ولی درمورد اصلاحات اجتماعی دچاراشتباهات بزرگی گردید . ملت مرکب از عدهٔ زیادی ازاشخاصی است که دارای عقاید وافکارمختلف میباشند وخیلی نادراتفاق میافتدکه بیک نوع فکربکنند وبتجربه هم معلوم گردیده که همینطورخیلی بهتراست . دولت وحکومتی که بخواهد تنها برای یکدسته ازمردم حکومت کند دوام پیدا نمیکند. **پوریتانی** ها مادامی که برضد تند روی وتجاوزات پادشاه میجنگیدند قوت وقدرت صالحه ومفیدی برای مملکت بودند ولی وقتی خواستند تمام اختیارات رادردست گرفته حاکم وسلطان مطلق انگلستان باشند موجبات بیزاری مردم را فراهم ساختند .

پس ازمرگ **کروموِل** درسنهٔ ۱۶۵۸ **استوارت** ها دوباره تاج وتخت انگلستان را بآسانی بدست آوردند ومردم انگلستان که استبداد **پوریتانی** های مقدس رابهمان سنگینی استبداد **شارل** اول تشخیص داده بودند پادشاهان جدید استوارت را حامی و نجات دهندهٔ خود دانستند ومعلوم گردیدکه اگراین پادشاهان از«حق خداداد» آباء و اجداد خود صرف نظرکنند وتقدم واختیارات پارلمانی راپذیرند، مردم نیزنسبت بآنها صادق وصمیمی ووفادارخواهند بود .

این وضع جدید درطول دونسل دوام پیدا کرد . ولی معلوم شدکه **استوارت‌ها** از حوادث گذشته درس عبرت نگرفته و نمیتوانند رسوم وعادات سیاسی خود را تغییر بدهند .

شارل دوم که درسنهٔ ۱۶۶۰ بتخت سلطنت نشست آدم نجیبی بود ولی لیاقت نداشت. بی‌حالی وفرارازکار و وظیفه با فساد وغل‌وغشی که درنهاد اوبودسبب گردید که بزودی ملت ازاو جداگردیده پشت براوگردانید . درسال ۱۶۶۲ بقصد درهم

شکستن قدرت روحانیان **پوریتانی** تمام کشیشهائی را که با اومخالفت نشان میدادند ازمراکزخودشان بیرون کرد . درسال ۱۶۶۴ باصدورفرمانی که به« فرمان صومعه‌ها» معروف است ، درصدد برآمد که مخالفین خود را ازشرکت درمجامع مذهبی مانع گردد وآنانرابه تبعید بهند تهدید نمود . این‌اعمال دورهٔ سابق وعصر «حق‌خداداد» را بخاطر میآورد وملت مثل سابق بنای زمزمه راگذاشت وپارلمان درباب مساعدهٔ مالی بپادشاه‌اشکالات بمیان آورد٠

شارل دوم وقتی دید پارلمان باو پول نمیدهد متوسل بهمسایه وپسرعم خود لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه گردیده ازومبلغی بوام گرفت ودر مقابل دویست هزار لیره اعانهٔ سالیانه ، بملت خود وبمتعاهدین پروتستانی خود خیانت کرد و پارلمان را فریب داد و با بدست آوردن استقلال اقتصادی **شارل** بقدرت شاهانهٔخود اطمینان‌حاصل نمود . ازآنجائیکه درموقع تبعید چندین سال را در نزد اقوام کاتولیك خودگذرانده بود ، باطنا علاقه‌ای بمذهب کاتولیکی روم پیدا نموده بود وامیدوار بودکه خواهد توانست دوباره این مذهب را درانگلستان احیا بنماید واظهارنامه‌ای باسم اظهار نامهٔ عفوو بخشش انتشاردادکه برطبق آن قوانین سابق که برضدکاتولیکها وکسانی که دارای مذهب رسمی انگلستان نبودند وضع شده بود ، ملغی میگردید . درهمان اوقات شنیده میشدکه جمیز شاهزادهٔ **یورك** برادرکوچکترشارل اول بمذهب کاتولیکی درآمده است . کم کم مردم کوچه وبازارداشتند نگران میشدند وتند باد عدم رضایت باز درانگلستان وزیدن گرفت ٠ ولی بسیاری‌ازانگلیسیها سعی‌داشتندکه هرطورشده‌از جنك داخلی جلوگیری نمایند وحتی سلطنت استبداد وکاتولیك را بجنك داخلی‌ترجیح میدادند . عده‌ای هم درمیان ملت بودندکه سختگیرتربودند ٠ اشخاصی که پیرومذهب رسمی نبودند مردمان خوفناکی بودند ودرعقیدهٔ خود سخت استوار بودند ، مخصوصا که تنی چند ازلردهای مهم که میترسیدند استبداد زمانهای سابق ازنوبرگردد آنها را اغوا میکردند .

بیست سال تمام این دودسته با هم درمخالفت ولجاج بودند ولی مایل‌نبودندکه کار بشورش و انقلاب بکشد . دستهٔ اول از عناصری که بطبقهٔ متوسطه تعلق داشتند تشکیل یافته بود ، معروف شده بود بدستهٔ «ویك» بمناسبت اینکه یکدسته ازقشون **اکوسی** که درسال ۱۶٤۰ بعزم جنك با **شارل** اول درتحت فرماندهی کشیشهای**پرس بی‌تری** بجانب شهر**ادنبره** روان شدند قاطرچیهائی بودندکه شلاق بدست داشتند و شلاق را بانگلیسی «ویك» میگویند دستهٔ دوم را «توری» خواندند ، یعنی مردم نقاط باطلاقی واین اسمی بودکه سابقا بشاه طلبهای ایرلندی داده شده بود. آزادی

خواهان ومحافظه‌کاران درسال۱۶۸۵ شاهد و ناظر وفات شارل دوم و بتخت نشستن برادر وجانشین کاتولیك او جمیز دوم بودند جمیز درابتدا باسم اینکه بطرز ممالك خارجهٔ دیگر خیال دارد یك قشون دائمی درانگلستان ایجاد نماید مردم را تهدید کرد . بعداً درسنهٔ ۱۶۸۸ « اظهارنامهٔ عفو و بخشش » جدیدی انتشارداد وحکم نمود که آنرا در بالای منبر تمام کلیساهای مذهب **انگلی کانی** قرائت نمایند و بدین طریق ازحدود اختیارات خود تجاوز نمود ، درصورتیکه تنها پادشاهانی که مورد محبت وعلاقهٔ ملتشان هستند میتوانندچنین راهی را بپیمایند، آن هم درمواقع استثنائی. هفت‌تن از اسقفها ازاطاعت اوامرشاهانه استنکاف جستند . باسم اینکه این اسقفها شب نامه‌هائی بقصد تحریك و اغوای مردم منتشرساخته‌اند آنها را درمقابل محکمه‌ای حاضرساختند ولی قضات آنها را تبرئه کردند ومردم ازشنیدن این اخبار شادمانیها کردند.

درهمان حیص وبیص **جمیز** اززن دوم خود **ماری** که ازخانوادهٔ **مودن** شرقی و کاتولیك بود دارای پسری گردید . با این ترتیب پس از **جمیز** دیگر تخت‌وتاج بیکی ازدوخواهر پروتستان اوموسوم به **ماری** و**ان** تعلق نمیگرفت وبیك نفرکاتولیك میرسید . مردم کوچه وبازارسخت ظنین شدند وگفتند **ماری** زن پادشاه خیلی جوان است وهنوز نمیتوانند بچه‌دار بشود ولابد نیم‌کاسه ای ازمحصولات کارخانهٔ پاپ در زیر این‌کاسه است وشیوع پیداکردکه بوسیلهٔ یکنفرکشیش یسوعی (ژزویت) یك بچهٔ نوزادی را پنهانی بکاخ سلطنتی آورده ودربسترملکه گذاشته اند وگفته اند ملکه زائیده است . چون این واقعه ممکن بود باعث جنك داخلی شود هفت نفر ازاشخاص محترم ودرجهٔ اول مملکت از«ویك‌ها» و«توری ها» شرحی بداماد پادشاه یعنی به **ویلیام دوراثر** که شوهر**ماری** دخترجمیزوحکمران هلند بود نوشتند و اورادعوت کردندکه بیاید انگلستان را ازشرجمیز که پادشاهی‌مشروع وبحق ولی بکلی‌مغضوب ملت بود نجات بدهد .

ویلیام درروزپنجم نوامبر۱۶۸۸ با قشون خود دربندر**توربی** پیاده شد وچون درپی قتل پدرزن خود نبود ومیترسیدکه اگر**جاك** کشته شود طرفدارانش قتل اورا پیراهن عثمان ساخته عنوان شهید باو بدهند ، وسایلی فراهم ساخت‌که پادشاه بتواند بخاك فرانسه فرارنماید .

ویلیام در روز بیست ودوم ژانویه۱۶۸۹ پارلمان را ازنوافتتاح نمود ودرروز ۱۳ فوریه بازنش **ماری** هردومعاً پادشاهان مشترك انگلستان اعلام گردیدند وباین ترتیب مذهب پروتستان ازخطری که متوجهش بود مستخلص گردید .

پارلمان که ضمنا صاحب اعتباری‌گردیده بود ودیگرمثل سابق تنهاکارش شوربا پادشاه نبود، ازموقع استفاده کردواز زیرگردوخاك‌اسناد کهنه سند «عریضه‌درخواست

حقوق » سال ۱۶۲۸ را درآورده مادهٔ جدیدی برمواد آن افزود مبنی براینکه حتما و قطعا باید پادشاه انگلستان دارای مذهب کلیسای انگلیکان باشد . علاوه براین پارلمان قانونی گذراند مبنی براینکه پادشاه حق ندارد قوانین را ملغی سازد ویا اینکه بطبقه ای ازطبقات ممتازهٔ ملت اجازه بدهد که قوانین را نقض نماید وهمچنین مقررداشت که بدون تصویب پارلمان هیچ مالیاتی برقرار نخواهدشد وهیچ قشونی تشکیل نخواهد یافت . بدینقراردرسنهٔ ۱۶۸۹ مملکت انگلستان دارای یك رشته حقوق و آزادی ها واختیاراتی گردید که درنزد هیچ ملت اروپائی تا آن تاریخ سابقه نداشت.

شهرت سلطنت ویلیام تنها بملاحظه این آزادی خواهی او نیست چون علاوه برآنچه که گذشت همین پادشاه بود که سلطنت بهمراهی وزرای مسئول رامعمول داشت· آشکاراست که هرگزهیچ پادشاهی بدون چند تن مشاورینی که طرف اعتماد ووثوق بوده اند سلطنت نکرده است ، سلاطین دودمان تودور مجلس شورای بزرگی داشتند که اعضای آن اشخاصی بودند که ازمیان نجباواشراف وروحانیان انتخاب شده بودند. بعدها چون مشهور گردید که این مجلس دارد وسعت زیادی میگیرد بمجلس کوچکتری باسم «شورای خاص» تبدیل یافت ورفته رفته موسوم گردید که این مشاورین باشخص پادشاه درطالاری یا «کابینه» ای درکاخ سلطنتی مجلس تشکیل بدهند وبهمین ملاحظه مجلس مزبورمعروف به «شورای کابینه» گردید ورفته رفته کلمهٔ شوراهم افتاد وبهمان عنوان «کابینه» ساده خوانده شد.

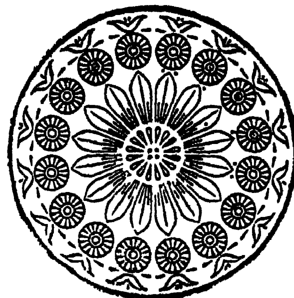
ویلیام نیز بتقلید اغلب پادشاهان انگلیسی سابق مشاورین خودرا ازتمام طبقات ملت انتخاب میکرد ولی همینکه اختیارات پارلمان وسعت یافت ملتفت گردید که سیاست انگلستان را نمیتوان تنها بکمك «توری» ها اداره کرد ، حال آنکه درمجلس عوام اکثریت با «ویك» ها بود . چند سال پس ازآن درموقعی که «ویك» ها اکثریت را درمجلس عوام ازدست دادند پادشاه مجبورشد که برسم رعایت قواعد واصول مشروطیت مشاورین خود را ازمیان «توری» های معتبروسرشناس اختیار نماید . ویلیام تاموقع وفاتش که درسنهٔ ۱۷۰۲ رخ داد ، سخت گرفتارجنك وزد وخورد با لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بود ، هیچوقت فرصت پیدا نکرد که شخصاً بامورمملکت انگلستان بپردازد وهمان «کابینه» مهمترین این اموررا برعهده داشت . پس ازآنکه خواهرزن ویلیام موسوم به ان نیز جانشین او گردید باز امور مملکت بهمین طرز و ترتیب اداره میشد ولی متأسفانه ملکه ان درسال ۱۷۱۴ وفات یافت وچون ازهفده فرزند اوهیچکدام زنده نمانده بودند تخت وتاج نصیب جورج اول ازدودمان هانوور گردید که پسریکی ازنواده های دختری جمیز اول موسوم به سوفی بود .

جورج پادشاهی بود روستائی صفت که هرگزحاضرنشد یك کلمه زبان انگلیسی

بیاموزد و بکلی درپیچ وخمهای قوانین حکومتی وسیاسی انگلستان متحیروسرگردان مانده بود . تمام امور را محول به شورای کابینه داشت و هرگزدرجلسات کابینه که چون چیزی ازآن‌دستگیرش‌نمیگردید سخت مایهٔ خستگی و کسالت او بود، حاضر نمیگردید. از اینرو رفته رفته کابینه عادت نمود بدون آنکه رأی پادشاه را بخواهدامورحکومت انگلستان واکوس راکه درسال ۱۷۰۷ پارلمانش جزء پارلمان انگلستان شده بود فیصل بدهد وپادشاه نیزبا دل‌آسوده قسمت اعظم اوقات رادروطن مألوف خودهانور میگذرانید .

درمدت سلطنت جورج اول وجورج دوم«کابینه» وهیئت دولت پادشاه‌مرکب بود ازیك عده ازمعتبرین دستهٔ «ویگ» هاکه یکی ازآنها موسوم بـه سررابرت والپول بیست ویکسال نخست‌وزیر بود ورئیس کابینه را اکثریت پارلمان رئیس‌دولت می شناخت . پس ازآن وقتی سلطنت به جورج سوم رسید این پادشاه‌درصددبرآمد که‌کابینه رااز‌این‌اختیارات محروم ومسلوب سازد وآن اختیارات را خودبدست‌بگیرد. ولی اقدامات اودراین زمینه بقدری نتایج بدبخشید که دیگرهیچیك ازجانشینان او به صرافت چنین‌کاری نیافتاد. پس ازاولین سنوات‌قرن هیجدهم انگلستان دارای حکومتی بود پارلمانی‌مرکب ازنمایندگان ملت ورتق وفتق امورمملکت دردست هیئت دولتی بودکه خود را درمقابل ملت وپارلمان مسئول میدانست .

باید دانست‌که درقرن هیجدهم دولت انگلستان درواقع نمایندهٔ تمام طبقات‌ملت نبود ، چون ازدوازده نفریك نفرهم هنوزحق رأی نداشت ولی اساس‌وپایهٔ حکومت پارلمانی واقعی بطوریکه امروزمعمول‌گردیده ازهمانجا شروع شد . دولت‌انگلستان کم‌کم بدون آنکه صلح وآرامش‌مملکت را مختل سازد اختیارات را ازدست پادشاه بیرون آورده بدست نمایندگان ملت سپردکه روزبروزبر عده آنها افزوده میگردید وازبرکت وجود چنین حکومت ودولتی انگلستان ازاغلب اغتشاشات وجنبشهای‌انقلابی که درقرن هیجدهم ونوزدهم باعث آنهمه صدمات وخسارت های عظیم در قارهٔ اروپا گردید مصون ماند .



۴۶

توازن و تعادل قوی و اقتدار در اروپا

دربیان آنکه در مملکت فرانسه برخلاف انگلستان «حق خداداد» و «موهبب الهی» بطور بی‌سابقه‌ای بروخامت اوضاع افزود و تنها استقرار قاعده و قانون جدید توازن و تعادل اروپائی توانست تا اندازه ای از جاه‌طلبی و استبداد پادشاهان فرانسه جلوگیری نماید

برخلاف آنچه درفصل پیش درباب انگلستان مذکور گردید ، اکنون بـذکـر وقایعی میپردازیم که درهمان زمانی که ملت انگلستان درراه‌آزادی‌خود مشغول‌مبارزه بود ، درخاك فرانسه رخ داد . ظهورمردان مناسب درموقع مناسب ودرجای مناسب‌در تاریخ ممالك مختلفه بسیارنادربوده است . ظهورلوئی‌چهاردهم نمونهٔ شایانی‌است از تحقق چنین امرنادری‌که درمملکت فرانسه بضررممالك دیگراروپا ازقوه بفعل آمد .

درموقع طفولیت لوئی چهاردهم ودر عهدی‌که ملت انگلستان سرگـرم مبارزه درراه تحصیل‌آزادی خود بود مملکت فرانسه باشکوه ترین و پرجمعیت تـرین‌کشور اروپا بشمارمیآمد . روزی‌که لوئی چهاردهم بتخت سلطنت نشست دوتن ازمطرانهای بزرك.وروٌسای مذهبی معروف موسوم به ریشیلوومازارن بمنویات خود جامهٔ عـمل پوشانیده بودند ، باین معنی که ازبرکت وجود وکاردانی آنها مملکت فرانسه‌ازلحاظ تمرکزقدرت دراروپا دارای اولین مقام‌گردیده بود . لوئی چهاردهـم نیـزپـادشاه بزرگی بود . امروزنیزهنوزدرقرن بیستم زندگانی ما باخاطرات دورهٔ باعظمت‌لوئی چهاردهم معروف به «خورشیدپادشاه» آمیخته وممزوج‌است واساس‌وشالودهٔ زندگانی اجتماعی وآداب معاشرت ما همانا طرزسلوك دلپسند وشکوه‌آمیز وزبان ومکالمات‌پر لطف وفصاحتی است‌که اختصاص بدربارلوئی چهاردهم داشت . زبان فرانسه هنـوز هم بمناسبت مزایائی‌که ازحیث سلیس بودن ووضوح وقدرت ادای معانی دارد ، زبان رسمی دیپلوماسی ولسان روابط ومناسبات بین المللی است . فن تیاتردرآن‌عهدبرای

ما مدرسه ایست که درسهای مفید بما میدهد و نباید درآموختن آن غفلت روا داریم. فرهنگستان فرانسه که آنرا «آکادمی فرانسه» میخوانند وازمؤسسات **ریشیلو** است، درجهان ادبیات چنین اهمیت وشهرتی یافته که ممالك دیگراروپا برسم تحسین وتکریم بدان تأسی میجویند. اگرامروز درمجالس ضیافت صورت غذاها را بصورت فرانسه مینویسند برای آن است که فن ظریف آشپزی که یکی ازتجلیات تمدن بشمارمیرود، اولین باردراروپا دردربارپادشاه بزرك فرانسه **لوئی** چهاردهم بحدکمال رسید. شك وشبهه‌ای نیست که شکوه وجلال ولطافت وظرافت سلطنت **لوئی** چهاردهم همواره برای ما درس گرانبهائی خواهد بود.

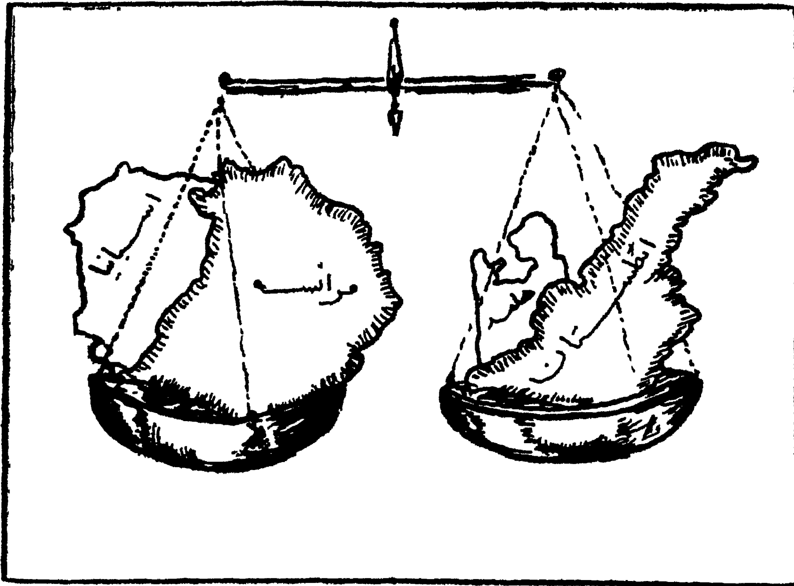
افسوس که این تصویرعالی ودلپذیرجنبه‌هائی هم داردکه چندان دلپسند بنظر نمیآید. نباید فراموش نمودکه جاه وجلال ظاهری چه بسا مستلزم فقر وفاقه باطنی است ومملکت فرانسه درعهد **لوئی** چهاردهم برای اثبات این مدعی نمونهٔ بسیارخوب وبارزی است.

لوئی چهاردهم درسنهٔ ۱٦٤۳ جانشین پدرش لوئی‌سیزدهم گردید ودرسنه ۱۷۱٥ وفات نمود. ودرمدت هفتاد ودوسال یعنی دونسل تمام سلطنت و حکومت فرانسه سر تا سردردست یك‌نفراداره میشد. **لوئی** چهاردهم نخستین آن سلسله پادشاهان‌است که درممالك مختلفه طرزسلطنتی را مستقرساختندکه معروف به «استبداد منور» گردیده‌است. البته این‌تعبیر بپادشاهانی که ازسلطنت جزعیش‌ونوش چیزی نمی‌فهمیدند اطلاق نمیگردید. مستبدین منورازهرفردی ازافراد رعای خود بیشترکارمیکردند و بیشترزحمت میکشیدند. صبح زود ازخواب برمیخاستند وشب دیرمیخوابیدند و بهمان اندازه‌که معتقد به «حق خداداد» بودند وباسم همین حق الهی بدون آنکه ملت را طرف‌شور ومشاوره قراردهند براوسلطنت میکردند، بهمان درجه نیزخود رادرانجام وظایف پادشاهی درمقابل خدا وخالق مسئول میدانستند

اما معلوم است که درحیزقدرت پادشاه نبود که تمام‌کارها را خودش اداره نماید ومجبوربودکه چند نفر کمك ومشاور ودوسه تن‌سرداروچند نفری که درسیاست‌خارجی بصیرت وخبرت داشته باشند ویك دستهٔ معدودی ازمتخصصین مالی و اقتصادی با خود داشته باشد.

چیزی که هست این اشخاص معتبرومحترم درمقابل شخص پادشاه وجودی نبودند وبخودی خود بهیچ امری وبهیچ‌کاری نمیتوانستند اقدام نمایند و دست بزنند و درنظر مردم تنها شخص پادشاه مظهرسلطنت درسرتاسرکشوربشمارمیآمد ونام وشرافت و افتخاروطن ازنام وافتخاروشرافت شخص پادشاه جدانبود وخلاصه‌آنکه سلطنت کشور فرانسه با دودمان **بوربون‌ها** وبرای دودمان **بوربون‌ها** بود ولاغیر.

جنبهٔ های بدی هم که این طرز سلطنت دارد بقدری آشکاراست که احتیاجی بـه تشریح وتفصیل ندارد . شخص پادشاه ملت راکاملا تحت الشعاع میگذاشت ومظهر کامل ملت ودرواقع خود ملت مجسم میگردید وجزاوچیزدیگری باقی نمیماند . طبقهٔ نجبا و اشراف که سابقاً مصدر آن همه خدمات شایان بودند مجبور بودند بتدریج ازحق تقدمی که درحکومت ایالات وولایات داشتند صرف نظر نمایده کاربجائی رسید که کاری را که صدسال پیش از آن یکنفر از اعیان متشخص «فئودال» انجام میداد اینك یك کارمند بی نام ونشان با انگشتانی بمرکب آلوده درگوشه ای ازگوشه‌های شهرپاریس درپس شیشه های سبزفام یکی از ابنیهٔ سلطنتی انجام میداد ؛ بالنتیجه چون این ارباب محترم که ضمناً مالك بزرگی هم بود درایالت خود بی‌کارمیماند ، راه پاریس را درپیش



تعادل وتوازن قوی

میگرفت و برای اینکه اقلا ازتفریح وتفنن عقب نمانده باشد خود را بدربارپادشاه میرسانید . بدیهی است که دراین ضمن اراضی واملاك درنتیجهٔ این بلای مبرم اقتصادی که نامش « غیاب مالك » است روبخرابی میرفت وپس ازیك نسل اشخاصی کـه از طبقهٔ اعیان واشراف سایهٔ دربارشده بودند مردمی می‌شدند بی‌کار وبی فایده وعاطل وباطل .

لوئی چهاردهم درموقعی که صلح وعهدنامهٔ **وستفالی** پس ازجنـگ سی ساله دست دودمان **هابسبورك** را ازامپراطوری اروپاکوتاه ساخت کودکی بود ده ساله . آشکاربود که وقتی بتخت وتاج سلطنت فرانسه برسد فرصت را مغتنم شمرده دست وپا

خواهد کرد که قدرت وعظمتش را که ازدست **هابسبورك** ها بیرون رفته بدودمان **بوربون** منتقل سازد . **لوئی** چهاردهم درسال ۱۶۶۰ با **ماری ترز** دختر پادشاه اسپانیا عروسی کرد وچندی پس ازآن پدرزنش که یکنفرآدم فاسد وبی قابلیتی از **هابسبورك** های اسپانیا بود درگذشت ، فوراً **لوئی** چهاردهم مدعی شد که قسمت اسپانیائی هلند جزوجهیزنش میباشد وباید باوبرسد . اگراین قسمت ازخاك هلند برخاك فرانسه افزوده میشد تهدیدی برای ممالك پروتستانی ایجاد مینمود واسباب اختلال شدیدی برای صلح وآرامش اروپا میگردید . دراثر مساعی ومجاهدت **یان دوویت** هلندی که «پانسیونر بزرك» خوانده میشد یعنی وزیرامورخارجهٔ ایالات متحدهٔ هفتگانه ، اولین باردرسنهٔ ۱۶۶٤ یك ائتلاف بین المللی باسم «اتحادیه ثلاثه» بین ممالك سوئد وهلند وانگلستان منعقد گردید . این ائتلاف دوامی پیدا نکرد . **لوئی** چهاردهم بزور وعده وپول نقد پادشاه انگلستان **شارل** دوم ومجلس ملی سوئد را ازدایرهٔ ائتلاف بیرون آورد. هلند درنتیجهٔ این خیانت تنهاماند ودرسال ۱۶۷۲ قشون فرانسه خاك این مملکت را محاصره نموده تا مرکزآن راند . هلند نیزبازیك مرتبهٔ دیگرسدهای آب را باز کرد ولوئی چهاردهم که معروف به «پادشاه خورشید» گردیده بودبا سپاهیانش در گل ولای باتلاقها گرفتار گردیدند . صلح میان هلند وفرانسه درشهر **نیم وگن** درسنهٔ ۱۶۷۸ منعقد گردید ولی این عهدنامه هیچ مشکلی راحل نکرده سهل است راه را برای جنك دیگری صاف وحاضرساخت .

این جنك دیگردرسال ۱۶۸۹ شروع گردید ودرسال ۱۶۹۷ بوسیلهٔ عهدنامهٔ **دیس ویك** پایان یافت وچیزی نمانده بود که همین عهد نامه آرزوی **لوئی** چهاردهم را برآورده اقتدارمملکت فرانسه را درخاك اروپا برقرارسازد . دشمن قدیمی **لوئی** چهاردهم **یان دوویت** سابق الذکر بدست مردم رجالهٔ هلند بقتل رسید ، ولی جانشین او که **ویلیام دوورانژ** باشد ودرفصل پیش با اوآشنا شدیم نگذاشت مساعی ومجاهدات **لوئی** چهاردهم درراه استقرارتفوق واقتدارکشورفرانسه درخاك اروپا بجائی برسد .

جنك دور ودرازی که بمناسبت وفات پادشاه اسپانیا شارل دوم آخرین پادشاه اسپانیا ازدودمان هابسبورك درسال ۱۷۰۱ ومشکلات جانشین اوشروع گردید درسال ۱۷۱۳ بوسیلهٔ عهدنامهٔ صلح **اوترشت** خاتمه یافت وهرچند نتیجهٔ قطعی ازآن حاصل نگردید ولی قوهٔ مالی لوئی چهاردهم رادرهم شکست . پادشاه فرانسه درخاك فاتح گردید اما قوای متحدهٔ بحری هلند وانگلستان نگذاشتند که فتح وظفرفرانسه بجائی برسد. درضمن امتداد جنك نیزموجب ایجاد اصولی درباب سیاست بین المللی گردیده بود که دیگراجازه نمیداد مملکتی بتواند برای مدت طویلی تفوق وسلطه را درتمام خاك

اروپا در دست داشته باشد واین همان اصلی است که به « تعادل قوا در اروپا » معروف شده

این اصول قانونی نبود که بروی کاغذ آمده باشد ولی مدت مدیدی مانند قوانین طبیعی قاطع وجازم گردید . احساسات ودستگاههای ملی ملتها ومملکتها درسرتاسر اروپا بجائی رسیده بود که تنها تعادل منافع مختلف ومتضاد میتوانست ادامه ونشوو نمای آنرا تأمین سازد . ازینرواز آن تاریخ ببعد هیچ مملکتی نتوانست مدت مدیدی اقتدارو سلطهٔ خود را بالنسبه بممالك وملتهای دیگر محفوظ بدارد .

درمدت جنك سی ساله هابسبورك ها بدون آنکه خودشان ملتفت باشند قربانی همین اصول جدید سیاست گردیدند . وقایع وحوادث این جنك بقدری درپس حجاب مناقشات ومنازعات مذهبی قرار گرفته که تشخیص وتمیز کیفیات اساس آن کار آسانی نیست ، ولی همینقدر است که ازآن تاریخ ببعد دستگرمان شده است که ملاحظات و حسابهای اقتصادی درتمام مسائل بین المللی نقش اول را بازی میکنند . رجال سیاسی عهد جدید صندوقدارهائی را بخاطرمیآورند که درپشت گاو صندوقهائی نشسته باشند. یان ویت اولین نمونهٔ این قبیل رجال سیاسی بود و ویلیام سوم که همان ویلیام دورانژ باشد شاگرد اومحسوب میگردد. لوئی چهاردهم با همهٔ عظمت وجلال اولین قربانی این احوال شد وپس از اوقربانیهای دیگر نیز بسیار بوده اند .



٤٧

ظهور و ارتقاء روسیه

دربیان آنکه امپراطوری اسرارآمیز مسکوی چگونه قدم بمیدان وسیع سیاست اروپائی نهاد

چنانکه مذکور افتاد کریستوف کلومب درسال ۱٤۹۲ امریکا راکشف نمود . دراولین ایام همان سال یکنفر ازاهالی تیرول موسوم به شنوپس که رئیس یك هیئت علمی بود وازجانب اسقف بزرك تیرول باتوصیه نامه واعتبارنامه عزیمت نموده بود، درصدد برآمدکه خود را بشهرمرموزمسکو برساند ولی بمقصود خود نرسید . باین معنی که وقتی بسرحد مملکت وسیع مسکو رسیدکه درانتهای خاك اروپا واقع وتنها اسمی ازآن بگوشها رسیده بود مجبور بمراجعت گردید وبرای اینکه پس از رسیدن به تیرول بتواند مطالب نوظهوری باسقف بزرك حکایت نمایدراه خود راکج کرده به قسطنطنیه بسراغ ترکهای کافر رفت .

شصت ویك سال پس ازآن بادکشتی ریچاردچانسلر نام راکه میخواست ازطرف شمال شرقی راهی بهندوستان پیداکند ، بجانب دریای سفید راند ودرمصب رودخانهٔ دوینا پیاده شد ودهکده‌ای ازخاك مسکوموسوم به خول‌موگوری رسیدکه فاصلهٔ آن تا شهر آرخان‌جل که بعدها درسال ۱۵۸٤ بناگردید چند ساعتی بیشترراه نبود. این میهمانان بیگانه دعوت یافتندکه به مسکورفته خود را بشاهزاده بزرك معرفی نمایند . همین اشخاص بودندکه اولین قرارداد تجارتی‌راکه بین روسیه ودنیای غربی بسته شد ، با خود بانگلستان آوردند . ممالك دیگری‌بانگلستان‌تأسی جستند وکم‌کم اطلاعاتی درباب این کشوراسرارآمیز بدست آمد .

روسیه ازلحاظ جغرافیائی دشت وسیع وبی‌حصاری است واز آنجائیکه ارتفاع جبال اورال زیاد نیست‌این کوهها نمیتوانند جلوهجوم واستیلای بیگانگان رابگیرند. گرچه عرض رودخانه‌ها زیاد است ولی درعوض‌عمقشان کم است . ازاینرو، در آنزمان روسیه مملکتی بودکه برای مردم بیابان‌گرد وچادرنشین ساخته شده بود .

درهمان زمانی که امپراطوری روم تأسیس گردید و عظمت پیدا کرد وازمیان ایلات و عشایر **اسلاو** مدت مدیدی بود که مسکن و مأوای خود را درآسیای مرکزی رها نمود بدون مقصد معینی درجنگلها وجلگه‌هائی که درمیان دورودخانهٔ **دنی‌یستر** و **دنی‌یپر** واقع است سرگردان بودند . یونانیان گاهی با ایلات اسلاوی مواجه شده بودند وچندتن ازسیاحان قرن سوم وچهارم هم ذکری ازآنها نموده‌اند ولی درواقع بهمان اندازه که درسنهٔ ۱۸۰۰ سرخ پوستان ناحیهٔ **نوادا** مجهول بودند وکسی ازحال آن‌ها خبری نداشت ازاسلاوها هم احدی اطلاع صحیحی دردست نداشت . بدبختی این اقوام اسلاوی این بود که یك جادهٔ تجارتی بزرگی ازوسط خاك آنها عبورمیکرد . (مقصود جاده ایست که ازشمال اروپا به قسطنطنیه میرفت .) این راه ازساحل‌دریای بالتیك برودخانهٔ **نوا** میرفت وپس ازآن ازدریاچهٔ **لادوگا** گذشته ازجانب شمال رودخانهٔ **ولخوف** بدریاچهٔ **ایلمن** میرسید ودرامتداد این رودخانهٔ **لوات** بطرف‌بالا دنباله پیدا میکرد وبس ازمسافت کوتاهی برودخانهٔ **دنی‌یپر** میرسید ودرامتداد این رودخانه بطرف پائین روان شده بدریای سیاه منتهی میگردید . **نورمان‌ها** مدتها بود که این‌جاده را میشناختند ودرقرن چهارم میلادی‌هما ،وقتی که گروهی ازآنهادر ژرمانی وفرانسه ممالك وحکومتهای مستقلی‌ایجاد مینمودند، آنها نیزکم کم درنواحی شمالی روسیه مستقرمیگردیدند . درطی سال ۲-۸ سه برادراز**نورمان‌ها** ازدریای بالتیك گذشته وهریك ازآن سه برادرمؤسس یك سلسله حکومت گردید، یکی‌ازآنها موسوم به **دودیك** سالیان دراززندگانی کرد ورفته رفته خاك برادرانش را نیزملحق بخاك خود ساخت وبیست سال‌بس ازورودش بدان سرزمین سلطنتی تأسیس نموده بودکه پایتختش موسوم بود به **کیف** . (۱) میان **کیف** ودریای سیاه فاصله کم است وطولی نکشیدکه خبرایجاد یك مملکت اسلاوی به قسطنطنیه رسید، مبلغین پرجوش وخروش مذهب مسیح فوراً بخیال افتادندکه این مملکت جدید را هم میدان فعالیت خود قرار بدهند وچندتن ازکشیشان روم شرقی ازراه رودخانهٔ **دنی یپر**خود را بقلب روسیه رساندند . درآنجا خود را با مردم بت پرستی روبرودیدندکه خدایان عجیبی راکه درجنگلها ورودخانه‌ها وغارها زیست مینمودند می‌پرستیدند . زندگی حضرت مسیح‌را باین مردم آموختند وازرقابت‌مبلغین روم غربی که سرگرم‌تبلیغ درمیان**توتون**‌های بت پرست‌بودند وبا این‌اقوام اسلاوی‌دورافتاده سروکاری‌نداشتند ، درامان بودند . بهمین ملاحظه است که روسها بدست یاری‌کشیشهای بیزانسی دارای مذهب والفبا گردیده‌با مقدمات صنعت ومعماری آشنائی پیداکردند وازآنجائیکه امپراطوری بیزانس بقایای امپراطور روم شرقی بود وازصفات وخصائل‌اروپائی عاری گردیده بکلی مشرق‌زمینی‌و

Kiev(۱)

اینجا سرزمین فین های وحشی است
اینجا سرزمین نورمانها است
(مردم شمالی)
دریاچه لادوگا
نوا
ر. ولخوف
نووگورود
ر. ولگا
دریای بالتیک
دریاچه ایلمن
ر. لووات
ر. دووینا
مسکو
جاده تجارتی وارنگها
ر. دون
ر. دنیپر
کیف
ورشو
سرزمین لهستانیها
بیزانس (رومیة الکبری)
قسطنطنیه
دریای آزوف
دریای سیاه
آسیا
РОССІЯ

دارای صبغه مشرقی گردیده بود روسها هم دارای صفات مشرقزمینی شدند وهنوزهم دارای همان صفات وخصوصیات میباشند .

وانگهی زندگی سیاسی این ممالك تازه که دردشت وهامون خاك روسیه روئیدهٔ بود طولانی نگردید.

دراقوام شمالی رسم وعادت براین جاری بودکه میراث خود را بین پسران تقسیم میکردند . بمحض اینکه مملکت جدیدالتاسیسی نضج میگرفت ودرمیان هشت و یا نه تن تقسیم میشد وخاك هریك ازآنها نیزچندی پس از آن بازدرمیان عده‌ای تقسیم میگردید . ازآنجائیکه این‌ممالك‌خرد مدام درمیان خود درمنازعه وزد وخورد بودند بدیهی‌است که روسیه مدام دستخوش اغتشاش وانقلاب بود وروزی که تابش‌آتش‌بیداد اقوام وحشی آسیائی افق روسیه را برنك خون درآورد ، این ممالك کوچك‌وناتوان دربرابردشمن نیرومند تاب مقاومت نداشتند . اولین استیلای قوم تاتار برروسیه در سال ۱۲۲٤ میلادی اتفاق افتاد ٠ سپاهیان چنگیزخان پس ازفتح وغلبهٔ برچین وبخارا وتاشقند وترکستان بطرف مغرب آسیا روانه گردیدند.قشون اسلاودرنزدیکی‌رودخانهٔ **کالکا** مغلوب شد وازآن پس خاك روسیه دستخوش تعدی ویغمای مغولان گردید. ولی مغولها بهمان سرعتی که آمده بودند برگشتند وبدبختانه بازسیزده سال دیگردرسنهٔ ۱۲۳۷ پیدا شدند ودرمدتی کمترازپنج‌سال سرتاسرخاك پهناور روسیه رابتصرف‌خویش درآوردند وتا سال۱۳۸۰ که شاهزاده بزرك مسکوموسوم‌به‌**دیمی‌تری‌دونس کوی** دردشت**کولی کواوف**آنها را مغلوب ومنکوب ساخت ، درنهایت استبداد در روسیه سلطنت وبرمردم روسیه آقائی کردند .

رویهمرفته دوقرن تمام طول‌کشید تا روسیه توانست شانهٔ خود را اززیریوغ تاتارهائی‌که روستائیان روسیه را غلام وبرده خود ساخته بودند بیرون بیاورد . هر فردی ازافراد مردم روسیه اگرمیخواست زنده بماندچارهٔ دیگرف نداشت بجز اینکه درمقابل یك نفرمغول خرداندام وکثیفی که درنواحی دورافتاده جنوب‌خاك روسیه در چادری نشسته بود ووقت وبیوقت بصورت اوتف‌میانداخت،تعظیم‌وتکریم‌وخدمتگزاری نماید . مردم ازهرنوع حس شرافتمندی وآبرو واستقلال عاری شده بودند وسرتاسر زندگی‌ملت روس‌عبارت شده بود ازگرسنگی وبرهنگی وفقروفاقه وبیداد وستمگری، تمام افراد ازاعیان واشراف‌گرفته تا دهقان ومردم‌کوچه وبازارهمه مجبوربودند بلاعوض برای اربابهای مغول خودکاربکنند وعرق بریزند وجان بکنند وحکم سگهای گرسنه وگیج وکودنی را پیداکرده بودندکه باید ازچپ وراست لگدبخورندوبدون اجازهٔ صاحبشان دم تجنبانند . هیچ راهی برای نجات واستخلاص ازاین جهنم‌نداشتند ، زیرا سواران تاتارتند وتیزوچالاك وبی باك وبی رحم بودند . دراین سرزمین پر

چراکه کسی امید نداشت که بتواند ازراه فرارخود را بخاك همسایه رسانیده وآزاد شود . یا باید ماند وازجا نجنبید ومطیع ومنقاد ارباب زرد پوست بود وتوسری‌خورد وصدا درنیاورد ویا باید تن به هلاکت داد . بدیهی است که اروپا میتوانست مداخله کند و بیاری این مردم بینوا قد علم نماید ، ولی اروپائیها هم گرفتاربدبختیهاومصائب خودشان بودند وزد وخوردهای بین پاپ وامپراطوروجنگهای مذهبی مهلت نمیداد . بهمین ملاحظه بودکه اروپا اسلاوها را بسرنوشت خود سپرد ومردم روسیه بدون هیچ یار و یاوری مجبوربودند تنها درراه استخلاص ورستگاری‌خود بکوشند .

یار ویاور ونجات دهندهٔ روسیه یکی ازاین ممالك کوچکی گردید که پادشاهان قدیمی قوم **نورمان** ایجاد نموده بودند . درسینهٔ دشت وهامون روسیه واقع بود . پایتختش مسکو در روی تپه‌ای‌ساخته شده بودکه مشرف بررودخانهٔ **مسکوا** بود . این مملکت کوچك که گاهی ازناچاری واضطرار بتملق تاتارها میپرداخت وهمینکه دستش میرسید وابرازمقاومت را زیاد خطرناك نمیدید بنای سرکشی را میگذاشت ، رفته رفته دراواسط قرن چهاردهم کامیاب شده‌بودکه برای خودحیات ملی‌جدیدی دست وپا کند .

نباید فراموش نمودکه تاتارها بهیچوجه قابلیت واستعداد لازم را برای تشکیل یك حکومت اداری مرتب ومنظمی نداشتند . آنها جزخراب کردن‌کاری ازدستشان ساخته نبود ووقتی جائی را میگرفتند تنها مقصود ومنظورشان‌این بودکه حتی‌المقدور حد اکثراستفادهٔ مالی را ازآنجا بنمایند وتا ممکن است ازآنجا پول بدست‌بیاورند . ولی بهترین طریق تحصیل پول وضع مالیات وعوارض بود وبرای‌آنکه‌دستگاه‌مالیات راه برود لازم بود قسمتی ازدستگاه حکومتی واداری سابق باقی بماند. بهمین‌ملاحظه بودکه ارادهٔ خان بزرك برآن قرارگرفته بودکه بعضی ازحکومتهای‌کوچك باقی بماندکه ازیکطرف بتواند مالیات را جمع آوری نماید وازطرف دیگردرچپاول و یغمای مردم مجاوربا خان تاتار ومامورین‌خزینه داری او همدستی نماید . حکومت مسکویکی ازاین حکومتهائی بودکه تاتارها صلاح ندانسته بودند بکلی ازمیان‌برود. این‌حکومت بوسیلهٔ دست اندازی بجان ومال همسایگان خود رفته رفته دارای قوت و قدرتی گردید وکاربجائی رسیدکه‌برضد ارباب‌تاتارخود درصدد مقاومت برآمد.مسکو درانجام مقصودخودکامیاب گردید وازآنجائیکه درنظرسایرروسها مرکزومحورجنبش استقلال طلبانهٔ روسیه گردیده بود ،کسانی‌که بآینده نژاد اسلاوامیدی داشتند بدانجا روی آوردند . درسنهٔ۱۴۵۳قسطنطنیه بدست ترکها افتاد. ده سال پس ازآن درزمان سلطنت **ایوان سوم** دولت مسکو باطلاع اروپای غربی رسانیدکه سلطنت اسلاوها خود را عرفاً وشرعاً وارث بالاستحقاق بیزانس‌قدیم میداند وازاین پس رسوم وعادت

وسنن سلطنت روم را که هنوزدرقسطنطنیه باقی است مجری خواهد ساخت . یك نسل پس‌ازآن درعهد سلطنت **ایوان مخوف** شاهزادگان مسکودارای چنان‌قوت وقدرتی شده بودند که عنوان قیصری(تزار) بخود دادند. وممالك غربی اروپا نیز این‌عنوان را پذیرفته آنها را قیصرخواندند .

سلسلهٔ سلاطین قدیمی‌مسکو که اخلاف **روریك نورمان** بودند درسنهٔ۱۵۹۸ با آخرین آن دودمان موسوم به **فئودوراول** منقرض‌گردید وپس ازآن مدت هفت‌سال شخصی بنام **بوریس گودونوف** که نیم تاتارونیم روسی بود سلطنت نمود ودرهمین مدت سرنوشت ملت روسیه روشن‌گردید . روسیه با آنکه خاك بسیار وسیعی داشت عایدات ونقدینه‌اش کم بود وتجارت ومصنوعاتی نداشت وشهرهای آن درواقع دهکده های‌فقیر و چرکینی بیش نبود . سلطنت عبارت بود ازیك حکومت مرکزی مقتدر ویك عده زیادی رعایای جاهل وبیسواد . حکومت‌که مخلوطی بود ازآثارو نفوذ اسلاوی وبیزانسی وتاتاری بجزنفع وفایده خود فکروخیالی نداشت وبرای تامین‌این مقصود هم اول قشون وبعدکارمندانی‌لازم بودکه برای این قشون ازطریق وضع و جمع آوری مالیات پول‌لازم را بدست بیاورند . برای پر کردن شکم چنین قشونی و چنین‌کارمندانی تنها منبع ثروت روسیه همانا خاك پهناورش بود وبس . بدیهی است که خاك هم بدون دهقان وگله دارارج وبهائی ندارد وبهمین منظوراستفادهٔ از خاك بودکه ایلات وعشایرچادرنشین قدیمی یکی پس ازدیگری رفته‌رفته خود راازامتیازات سابق‌خود محروم دیدند وقانونا مجبورشدند درهمان سرزمینی که‌زیست‌میکردندساکن وتخته قاپو بشوند . ازآن پس روستائیان روسیه دیگرمردم آزادی نبودند وبصورت برده وغلام زراعتی جزوآب وزمین بشمارآمدند وبقدری زندگی واوضاع واحوالشان سخت ومشکل بودکه چه بسا مردن را برچنان زیستنی ترجیح میدادند واین وضع تا سنهٔ ۱۸۶۱ امتداد داشت.

درقرن هفدهم روسیه جدیدکه مدام بروسعت خود میافزود وبسرعت تا بسیبری نیزدست یافته و مملکت مقتدری شده بودکه ممالك اروپائی کم کم ازاوحساب‌میبردند. درسنهٔ۱۶۱۳ پس ازوفات **بوریس گودونوف** نجبا واعیان واشراف روسیه که آنها را «بویار» می‌خواندند ازمیان خود یکنفررا به قیصری برگزیدند . قیصرتازه‌موسوم به میخائیل وپسرفئودورمسکوئی وازخانوادهٔ **رومانوف** ها بود ودرخانهٔ‌محقری‌منزل داشت‌که درمجاورت عمارت **کرملین** واقع بود .

درسنهٔ ۱۶۷۲ نواده‌ای ازاو باسم **پطر** بدنیا آمدکه پدرش باز **فئودور**نام داشت . هنگامی‌که **پطر** ده ساله بود نا خواهری اوباسم**صوفی** سلطنت راغصب‌نمود. **پطر**درحوالی شهرمسکوکه بیشتربیگانگان درآنجا ساکن‌بودند دورازکسان‌خوددر

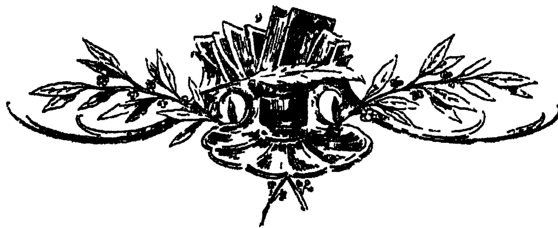
میان‌قهوه‌چیهای اکوسی و کاسب کارهای هلندی و ودوافروشهای‌سویسی وسلمانیهای ایطالیائی ومعلمین‌رقص‌فرانسوی‌وآموزگاران آلمانی نشوونما یافت . درچنین محیط درهم و برهمی بودکه شاهزادهٔ جوان افکارونظریات غربیی درباب اروپا واوضاع واحوال‌دگرگون آن بدست آورد .



پطر کبیردرکارخانه
کشتی سازی هلند

وقتی بسن هفده سالگی رسید دست نا- خواهری خود صوفی را ازتاج و تخت کوتاه ساخته وخودزمام امورسلطنت رابدست گرفت. تنها باینکه قیصرملت نیم وحشی و نیم آسیائی باشد قانع نبود وسعی داشت رئیس ملت‌متمدنی باشد ولی‌تنها کسی‌میتوانست ازعهدهٔ چنین‌امر خطیری‌برآید ومملکت نیم تاتارونیم بیزانسی روسیه را بصورت یك مملکت بزرك اروپائی درآوردکه دارای پنجهٔ آهنینی وفکر بلند واستوار باشد .

پطرهم پنجه آهنین داشت وهم صاحب فکربلند وراسخ بود.درسنهٔ۱۶۹۸ **پطر** میتوانست ادعا نمایدکه اروپای نوو«مدرن» را بروسیهٔ قدیمی و کهنه پیوندزده‌است. بیماردرنتیجهٔ این‌عمل نمرد ولی آثاراین عمل‌جراحی در وجود او باقی ماند چنانکه وقایع وحوادثی‌که پس ازآن اتفاق افتاد بخوبی این حقیقت را بثبوت رسانید .



۴۸

ضدیت و مخالفت بین روسیه و سوئد

در بیان آنکه چگونه روسیه و سوئد سالیان دراز در راه تسلط بر قسمتهای شمال شرقی اروپا باهم درجنك و زد وخورد بودند

درسال ۱۶۹۸ **پطر** بعزم اولین سیاحت دراروپای غربی ازمسکو براه افتاد. ازآلمان وازشهر برلن گذشته درخاك هلند وانگلستان بسیروسیاحت مشغول گردید. پطرآب دوست بود ودوطفولیت روزی که درمنزل ییلاقی پدرش درقایقی نشسته بود چیزی نمانده بود غرق بشود. عشق بآب تا پایان عمردراو پایداربماند ویکی از ازآرزوهایش این بودکه راه روسیه را بطرف دریای آزاد بازنماید. درهنگامی که قیصرجوان دورازوطن بودچون نسبت بملت خود سختی وشدت نشان داده وطرف محبت رعایا نبود مرتجعین وطرفداران روسیه قدیم درصدد برآمدندکه اصلاحاتی راکه او بعملا آورده بود ازمیان بردارند و ازآنجائیکه پاسپانان و« گارد » سلطنتی فوج **اشتر لیتز** بنای طغیان وسر کشی راگذاشته بودند، مجبورشد شتابان خود را بمسکو برساند. درآن مورد پطر برسم دژخیمان عمل نموده وتمام مقصرین را تا آخرین نفر با قساوت هرچه تمامتریا بدار کشید ویا بوسیلهٔ بریدن سروشقه کردن نیست ونابود نمود وناخواهری خود **صوفی** راکه باعث این طغیان گردیده بود درصومعه‌ای گذاشته ودرواقع زندانی ساخت.

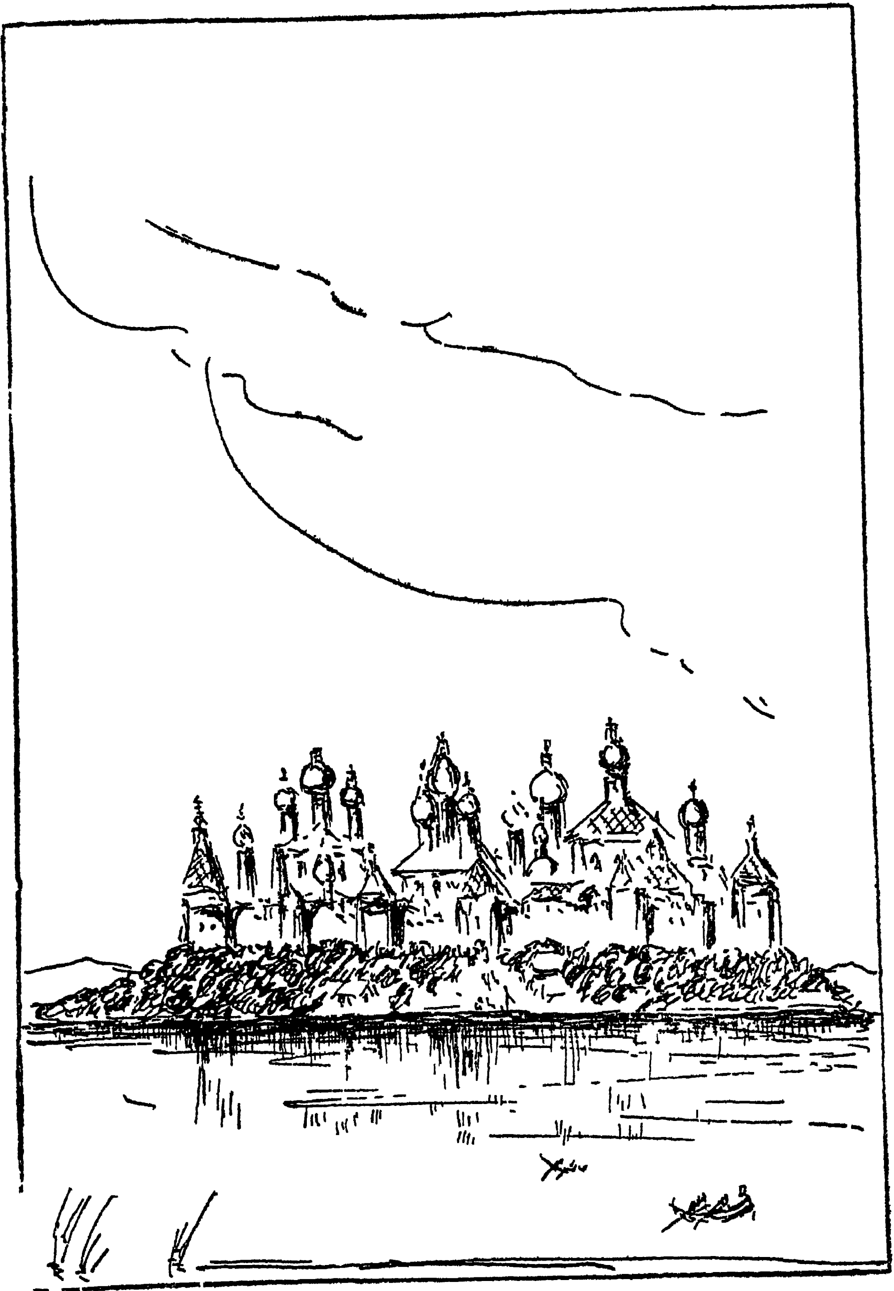
نظیرهمین وقایع از نودرسنهٔ ۱۷۱۶ درموقع دومین مسافرت **پطر** باروپا تجدید گردید. این مرتبه محرك ورئیس مرتجعین پسر ناقص‌العقل خود تزارموسوم به **الکسی** بود. پطر بعجله خودرا به مسکورسانیدو بحکم اوپسرش را دززندان باندازه‌ای زدند و صدمه رسانیدندکه هما نجا بهلاکت رسید. طرفداران عادات ورسوم کهنه و فرسودهٔ بیزانسی محکوم گردیدندکه صدها فرسنك مسافت تا سیبری را پیاده پیموده درمعادن سرب آنجا مادام العمر بکاراجباری مشغول باشند. ازآن‌پس دیگر کسی جرئت نکرد دم ازعدم رضایت بزنند و**پطر** با خاطرآسوده تا پایان عمرسر گرم اصلاحات گردید.

شمردن این اصلاحات با ذکر تاریخ وتقدم وتاخر آن کار آسانی نیست . پطر بسا عجلهٔ عجیبی کارمیکرد بدون آنکه قائل بنظم وترتیبی باشد وچه بسا هنوزاوامرواحکام سابق اوبموردِاجرا درنیامده بود که احکام واوامرجدیدی صادرمیگردید. چنان‌مینمود که معتقد باشد هرآنچه تا زمان اوبوده وبوجود آمده بود خطا ومضروباطل است و باید درکوتاهترین مدت تمام روسیه را ازنوساخت . درموقع وفات او روسیه دارای دویست هزارقشون تربیت شده ومنظم وصاحب بحریه ای بود که پنجاه فروند کشتی داشت . طرزوسبك قدیمی حکومت بکلی عوض شده بود . مجلس قدیمی اعیان‌موسوم به «دوما» ملغی شده بود وقیصر با یکدسته مشاورین رسمی کارمیکرد که«سنا»خوانده



پطر کبیرمشغول ساختن پایتخت جدید خود میباشد

میشدند . خاك‌روسیه منقسم‌شده بود به هشت حکومت یا ایالت بزرك. جاده های بسیار وشهرهای متعدد ساخته شد. قیصر بدون اینکه درفکرمواد اولیه باشد نقاطی از خاك روسیه را مرکزصنایع مختلف قرارداده بایجادصناعت پرداخت. ترعه‌هائی ساخت و بکشف معادن درجبال شرقی روسیه پرداخته مقداری ازآنها را بکارانداخت. دراین مملکتی که همه بیسواد بودند علاوه بردانشگاهها ومدارس ودارالعلوم ها، مدارسی فنی متعدد ایجاد نموده ومریضخانها بناکرد . عده زیادی از کشتی سازان هلندی‌واز تجارواهل حرف وصنایع دستی را ازهرملت ومملکتی تشویق نمود که بروسیه آمده درآنجا ساکن گردند. بسیاری‌ازشهرها دارای‌چاپخانه بود ولی‌احدی مجاز نبود کتابی راکه از«سانسورامپراطوری» نگذشته باشد بطبع برسانند. مجموعهٔ جدیدی‌ازقوانین عرفی وظایف هرطبقه ازطبقات ملت را معین ومعلوم میساخت وتمام قوانین ومقررات مدنی وجنائی درچند جلد بچاپ رسیده دردسترس مردم قرارگرفت. بحکم رسمی قیصر



مسکو

دیگر کسی حق نداشت لباسهای قدیمی روسی بپوشد و پلیسهای وماموریں نظمیه‌قیچی بدست در کوچه ها موهای بلند مردم را می بریدند تا بموجب امر قیصرمردم موی سرو ریش خود را بطرزاروپائیان غربی آرایش وپیرایش داده مرتب سازند .

درزمینهٔ مذهب پطر ابداً زیربارتوزیع حقوق واحتیارات نرفت و بهمین‌جهت‌است که درروسیه هیچگاه مخالفت وضدیتی شبیه بآنچه دراروپای غربی بین پاپ وامپراطـور وجودداشت دیده نشد.

درسنهٔ ۱۷۲۱ پطرخود را رئیس کلیسای روس اعـلام نمود. دستگـاه مـذهبـی «پاتریارك» ملغی شد ومجمع عالی کشیشـان موسوم به«سینودمقدس»جانشین آن گردیده حل وفصل تمام امورمذهبی را دردست گرفت.

پطر متوجه گردید مادامی که عناصرمرتجع روسیهٔ قدیمی درشهرمسکوملجـاء و مرکزی داشته باشند محال است اصلاحاتش دوام پیدا نماید ، پس درصدد تغییرپایتخت برآمد ودراراضی باتلاقی ومرض خیزدریای **بالتیك** بساختن شهر تازه ای پرداخت . چهل هزار نفرازدهقانان درمدت چندین‌سال مشغول بنای این‌شهرامپراطوری بودند، در حالیکه سوئدی ها بنای حمله وهجوم بخاك روسیه را نهادند ومرض فقر وفاقه موجب هلاك هزاران نفرازرعایا وروستائیان گردید ، ولی **پطر** کاربنای شهررا تعطیل ننمود وچه درگرمای‌تابستان وچه درسرمای شدید زمستان کارساختمان‌شهرجدیدادامه‌داشت . تا اینکه درسال۱۷۱۲این‌شهرنو، رسماً پایتخت روسیه ومقرسلطنت گردید. ده‌دوازده سال پس ازآن تاریخ شهرجدید دارای هفتاد وپنج هزارجمعیت گردیـده بود. افسوس که سالی دوبار **نوا** طغیان می کرد وسیل شهررا میگرفت ولی ارادهٔ آهنین **پطر** بر نیروی امواج مظفرشد . باین معنی که محکم اوبندها وسدها وترعه‌های‌لازم راساختند وراه سیل وخرابی را یکباره بروی شهرمقدس **پطرزبورك** مسدود ساختند . روزی که **پطر** کبیردرسنهٔ ۱۷۲۵ درگذشت پایتخت اودربین ممالك شمالی‌معظمترین‌پایتختها شده بود .

آشکاراست که پیشرفت سریع روسیه که برای‌ممالك همجوار رقیب خطرناك‌شمار میآمد موجب نگرانی آنان گردید . پطرکبیرنیزبا دقت مخصوصی مراقـب حرکات و سکنات مملکت سوئد بود که دردریای بالتیك با روسیه رقابت می‌نمود. درسال۱۶۵۸ **کریستین** یگانه دختر **گوستاو آدولف** که درجنك سی‌ساله صاحب شهـرت و آوازه گردیده‌بود، ازتخت وتاج صرف نظر کرد وچون‌کاتولیك با ایمانی بود به رم رفت‌که درآنجا مابقی عمرخود را بزهد وعبادت بگذراند و جانشین اوکه آخریـن ملکه از دودمان **وازا** میباشد یکی‌ازنواده های‌پروتستانی‌مذهب **گوستاو آدلف** گردید. سوئد درعهد سلطنت شارل دهم وشارل یازدهم که هردوتعلق بدودمان جدید داشتند بـاوج

ترقی رسیده بود درسال ۱۶۹۷ **شارل** یازدهم بطورناگهانی این جهان را بدرود گفت و**شارل** دوازدهم که طفل پانزده ساله ای بیش نبود جانشین او گردید . اغلب ممالک شمالی مترصد چنین فرصتی بودند . سوئد درطی جنگهای مذهبی قرن هفدهم برقطعاتی ازخاك ممالك همجوارخود دست یافته بود واینك برای تلافی موقع مناسب بنظر میآمد . جنك دربین سوئد ازیکطرف وروسیه وممالکی که با اوهمدست شده بودند ، یعنی لهستان ودانمارك وساکس شروع گردید. درابتدا قشون بی نظم وترتیب ودرس ناخواندهٔ پطردرماه نوامبر ۱۷۰۰ درجنك معروف **ناروا** از**شارل** دوازدهم شکست فاحش خورد. آنگاه **شارل** دوازدهم که درفن جنك آوری از نوابغ درجهٔ اول قرن هیجدهم بشمار میآمد بسراغ دشمنان دیگرخود رفت ونه سال تمام پیوسته مشغول گرفتن وسوزاندن شهرها وقصبات لهستان وساکس ودانمارك وایالات بالتیکی بود . پطر نیزدرهمان اوقات دراقطاردور دستخاك روسیه سرگرم تهیه وتربیت قشون خود بود ، بطوریکه درجنك **پولتاوا** که درسنهٔ ۱۷۰۹ ازنوبین روسیه وسوئد رخ داد قشون خسته وکوفتهٔ مغلوب ومنکوب گردیده ازمیان رفت .

ولی **شارل** دوازدهم دست بردارنبود وباز مدتی مانند دلیران افسانه‌ای بامید تلافی درتك وتاز بود . افسوس که مساعی اوجزخرابی وبیچارگی سوئد نتیجه‌ای نداد وخودش نیزدرسال ۱۷۱۸ درگذشت وهیچ معلوم نشدکه آیا اورا بقتل رساندند یا بر حسب اتفاق وحادثه‌ای تلف گردید. عهدنامهٔ صلح با سوئد درسال ۱۷۲۱ در شهر **نیشتاد** بامضا رسید وبموجب آن مملکت سوئد باستثنای فنلاند تمام متصرفات خود را دربالتیك ازدست داد وازآن تاریخ ببعد روسیهٔ جدید که بدست پطر کبیر ساخته وپرداخته شده بود دارای قدرت وسلطهٔ عظیمی درسرتا سراروپای شمالی گردید امارقیب تازه‌ای درافق نمودار گردیده قد علم کرد که نامش **پروس** بود



۴۹

ترقّی و ارتقاء پروس

دربیان آنکه ترقی و پیشرفت خارق العاده حکومت کوچکی که در ناحیه ای از نواحی خشك وخالی شمال آلمان واقع گردیده بود رفته رفته منجر بوجود آمدن مملکت مقتدر پروس گردید

تاریخ پروس تاریخ یك ناحیهٔ سرحدی است . درقرن نهم شالمالی مرکز تمدن را ازدریای مدیترانه بنواحی وحشی اقطار شمالی غربی اروپا منتقل ساخته بود . سپاهیان اوازقوم فرانك(۱) سرحدات اروپا را با دست یافتن باراضی اسلاونشین و لیتوانی های بت پرست که درجلگه های بین دریای بالتیك جبال پارکات زندگی می‌کردند بجانب مشرق کشانده بودند وهمانطورکه ایالات متحدهٔ امریکا با ایالاتی که بعدها باو ملحق گردید معامله می‌نمود فرانك ها هم درآن زمان با مردمی که بدست آنها میافتادند همان معامله را می‌کردند وبهمان ترتیب برآن ها حکومت میراندند.

ایالت سرحدی براندنبورك را شارلمانی بقصد مدافعه ممالك غربی خود بر ضد هجوم وحملهٔ ایلات وحشی ساکسون ایجاد نموده بود . درطی قرن دهم میلادی وند ها که درهمان نواحی سکنی داشتند مغلوب و مطیع گردیدند ومحلی که جای معامله وخرید وفروش آنهاوموسوم به برینابور(۲) بودمرکزایالت جدیدبراندنبورك گردید . درقرن یازدهم ودوازدهم وسیزدهم میلادی حکومت ایالت مزبور ازطرف امپراطوربعهدهٔ یك سلسله ازخانواده‌های اشرافی محول گردیده بود . عاقبت درقرن پانزدهم دودمان هوهن زلرن‌ها(۳) درتاریخ سربلند،ودوشاهزادگان براندنبورك که ازجمله بزرگانی بشمارمیآمدندکه درانتخاب امپراطورحق شرکت داشتند این

---

(۱) باگاف فارسی (مترجم)

(۲) Brennabor

(۳) Holsenzellen

سرزمین بی آب وعلف راکه سرتا سرخاك وشن خشك بود بصورت مملکتی درآورند که یکی ازمقتدرترین ممالك دنیای امروزبشمارمیآید.

هوهن زلرن ها که پس ازجنك عمومی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.) بدست قوای متحدهٔ اروپا وامریکا نامشان ازصفحهٔ تاریخ زدوده شد، ازصفحات جنوبی آلمان آمده بودند. آباء واجداد آنها مردمان بسیارساده وبی‌نام ونشان بودند. درقرن‌دوازدهم یکنفرازآنها موسوم به **فردریك** دختری ازخانواده های معتبررا بزنی گرفته وبهمین مناسبت بحکومت شهرمستحکم **نورانبرك** رسیده بود. اخلاف اوبرای توسعه‌وازدیاد اختیارات وقدرت خود ازهرموقع مناسبی استفاده نموده وپس ازچند قرن که مدام به عناوین مختلف باراضی واملاك خود افزوده بودند دارای عنوان **کورفوست** یعنی شاهزادهٔ‌بزرك گردیدند وازجمله بزرگانی‌شدندکه‌درانتخاب‌امپراطورهای امپراطوری مقدس رومی وژرمانی حق رأی داشتند. درموقع جنگهای مذهبی «رفورم» بمذهب پروتستانی گرویده بودند ودراوایل قرن هفدهم ازجمله مقتدرترین شاهزادگان‌نواحی شمالی آلمان محسوب میگردیدند.

درجریان جنك سی‌ساله پیروان‌مذهب پروتستان وکاتولیك هردوبا شدت هرچه تمامتردرخاك **براندنبورك** و**پروس** بقتل وغارت پرداخته بودند ولی شاهزاده **فردریك ویلهلم** که عنوان «انتخاب کنندهٔ بزرك» داشت بزودی خرابیها را ترمیم نموده بود وبا استفادهٔ عاقلانه ازمنابع اقتصادی ومعنوی مملکت، حکومت مرتب و آبادی بوجود آورده بود.

پروس«مدرن» که‌تمام منافع ومصالح‌شخصی‌درآنجافرع‌منافع‌مشترك عمومی گردیده بود، در حقیقت از زمان سلطنت فردریك ویلهلم شروع گردید. این پادشاه مرد با پشت‌کاری‌بودکه ازلحاظ صرفه جوئی‌یك سرجوقهٔ پروسی رابخاطرمیآورد. ازگفت و شنود قهوه‌خانها وازتوتون تند هلندی لذت میبرد وازیقه‌های قلاب دوزی مردان واز پرهائی که رجال‌درآن‌عهد بکلاه خودمیزدند، خاصه اگرتحفهٔ فرانسه بود، بسیاربدش میآمد وتنها فکر وذکرش‌یك چیزبود وبس: وظیفه، همانطورکه نسبت بخودش‌سخت بود هیچ ضعف وسستی را درنزد رعایای خود نمی پسندید. دربارهٔ رفتار و معاملهٔ او با پسرش کمترین سخنی که بتوان گفت این است که هیچگاه دوستانه وشبیه بمعامله پدربا پسرنبود. پسرش **فردریك** دوم طبع لطیف تری داشت. دوستداراطواردلپذیر وکرداروگفتارمتین ودلپسند فرانسویها وطالب ادبیات وفلسفه بود. (یعنی چیزهائی که پدرش بعنوان اینکه مردان را زن صفت مینماید مردود میشمرد)، ازینرو رفتار خشن پدراورا آزرده می‌ساخت. طولی نکشیدکه ضدیت مابین این پدر وپسری که بااین‌درجه تفاوت‌اخلاقی‌داشتند بجاهای نازك کشید. فردریك‌جوان درصدد برآمد که خود

را فوراً بخاك انگلستان برساند ولی بامر پدر درراه دستگیرش کرده برای محاکمه درمحکمهٔ نظامی حاضرساختند . درمقابل چشمش سر بهترین دوستش راکه درامرفرار باو کمك کرده بود از تن جدا ساختند و برسم تنبیه وسیاست و برای اینکه برموزسلطنت ومملکتداری وبنکات فن پادشاهی آشنا گردد ، شاهزادهٔ جوان را درقلعهٔ کوچکی در گوشهٔ یکی ازایالات درزندان انداختند .

بمصداق «عدوشود سبب خیراگرخدا خواهد» نتیجهٔ اقامت درزندان برای **فردریك** دوم چنان بودکه وقتی درسال ۱۷٤۰ برتخت سلطنت جلوس نمود با تمام جزئیات و با پیچ ومهره‌های دستگاه اداری وحکومتی پروس (ازیك تصدیقنامهٔ سادهٔ تولدگرفته‌تا کوچکترین اقلام خرج ودخل سالیانه مملکت) آشنائی کامل حاصل نموده بود . **فردریك** دوم درتألیفات خود ومخصوصاً در کتاب «**ردبرماکیاول**» عقاید وافکار سیاسی مورخ قدیمی فلورانسی راکه بشاگردان خود یعنی بشاهزادگان میآموخت که وقتی پای منافع ومصالح عالیه مملکت درمیان آید دروغ ودغل مجاز ومباح میگردد ، رد نموده وگفته است که برخلاف این افکار ونظریات پادشاه حقیقی بـاید اول خادم ملت خود ومانند **لوئی** چهاردهم مستبد منور وروشنفکر باشد . اما **فردریك** دوم گرچه درشبانه روز بیست ساعت برای ملتش کار میکرد بوجود مشاور ومستشارمعتقد نبود و وزرایش درواقع منشیانی بیش نبودند ، وی پروس را ملـك طلق خـود میدانست و بنحودلخواه بر آن حکومت وسلطنت میراند وباحدی اجازه نمیدادکه در کارهای او ومملکت مداخله نماید .

شارل ششم امپراطوراطریش‌درسنه ۱۷٤۰ وفات یافت . قبل‌اووفات درصددبرآمده بودکه وضع یگانه دخترش **ماری‌ترز** رابوسیله عهدنامه رسمی کتباً مـاده بماده معین نمود آیندهٔ اورا تامین سازد ، ولی هنوزجسدش را درگورخانوادگی **هابسبورك**ها نگذاشته بودندکه قشون **فردریك** دوم بقصد تصرف قسمتی ازخـاك **سیلزی** ازسر حد گذشته واردخاک اطریش‌گردید . پروس بعنوان پاره‌ای حقوق قدیمی وپوسیده وغیر مسلم ادعاهائی برقسمتی از**سیلزی** (و نه تنها **سیلزی** بلکه تقریباً بـرتمام اروپـای مرکزی) داشت . پس اززد وخوردهائی **فردریك** تمام خاک **سیلزی**را بتصرف خود درآورد وگرچه مکررچیزی نمانده بود شکست بخورد ولی با وجود تمام کوششهای اطریش وحملات تعارضی قشون آن مملکت آن چه را بتصرف درآورده بود از دست نداد .

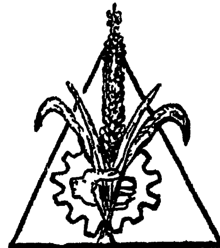
رفته رفته روزی رسیدکه اروپا متوجه گردیدکه‌یك مملکت‌مقتدری بوجودآمده ودرمیدان سیاست قد علم نموده است . درقرن هفدهم‌جنگهای بزرگ مذهبی ملت آلمان را ازپا درآورده بود ودیگرمورد اعتنای ممالك دیگر نبود ولـی **فردریك** دوم بـا مساعی شدید ودهشتناک خودکه مساعی ومجاهدت پطرکبیررا بخاطرمیآورد ، این بی

اعتنائی را تبدیل بترس وهراسی ساخت. وی ادارهٔ اموارداخلی پروس را چنان‌ماهرانه منظم ساخت که برای ملتش کمتراز هرملت اروپائی دیگری حق شکوه‌ای باقی ماند. عایدات خزینه هرسال ازمخارج زاید بود وعلاوه برآن رسم و قاعدهٔ شکنجه را ملغی ساخت‌وداد گستری وقضات‌را اصلاح نمودوراه‌هاوجاده‌های‌خوب‌ساخت‌ومدارس‌ودانشگاهها تاسیس نمود. بطوری‌دراصلاح اموراداری کوشید که‌درستی وامانت درتمام‌دستگاههای اداری کاملا حکمفرما گردید وملت درازاء اینهمه حسن نیست وخدمات واصلاحات برای هرفداکاری حاضر و معتقد بود که هرکار و خدمتی هم انجام بدهدمزد وپاداش آنرا قبلا دریافت داشته است.

مملکت‌آلمان پس ازآنکه چندین قرن میدان مبارزه وتاخت وتازاطریشی‌ها و سوئدی ها ودانمارکی ها وفرانسویها ولهستانیها بود درپرتوپیشرفت وترقی‌پروس و توفیقی که نصیب اوگردیده بود ازنوخود را امید واردید و توانست با دیدهٔ اعتماد و اطمینان بآیندهٔ خود بنگرد.

تمام این تغییرات مهم درنتیجهٔ همت وکاردانی وپشت کارمردک صغیرالجثه‌ای‌بود با دماغی کمانی بشکل‌منقارعقاب که‌لباسش‌منحصرباونیفورم کهنه‌ای‌بود پرازلکه‌توتون انفیه و برای شاهزادگان و پادشاهان مضمونهای با مزه و نیشداری کوک میکرد ودروغ مصلحت آمیزسودمند را بحقیقت ترجیح داده دراین زمینه از سیاست فضاحت آمیزی که درقرن هیجدهم متداول بود پیروی میکرد وعجب آنکه این همان کسی بود که کتاب«رد برماکیاول»را نوشته بود.

فردریك دوم درسال۱۷۸۶ وفات یافت. دروقت مرگ تنها بود وتنها کسانی که دربسترش حاضربودند یکنفرنوکر وسگهای باوفایش بودند وهمیشه میگفت من این سگها را ازهرآدمی بیشتردوست می‌دارم ، چون مانندآدمیان نمك ناشناس و بی وفا نیستند.



سوداگری وسودپرستی (مرکان تی لیسم) (۱)

دربیان معنی ومفهوم کلمهٔ «مرکان تی ایسم» ودرشرح آن که چگونه ممالك جدید ملی اروپائی که سلطنت درآنجا موروثی بود درپی ثروتمندی وتحصیل تمول ودارائی برآمدند

چنانکه درسابق مذکورافتاد درقرن شانزدهم وهفدهم ممالك جدید و«مدرن» چندی بوجود آمد. اصل ومنشاء این ممالك خیلی مختلف بود. پاره‌ای ازآنها درپرتو کوشش وارادهٔ یکنفرپادشاه وبعضی دیگربحکم قضا وقدروعدهٔ دیگری درنتیجهٔ وضع جغرافیائی وموقع سرحداتشان پا بدایرهٔ وجودگذاشتند ولی وجه مشترك تمام آنها این بودکه همه ازیکطرف درراه استقراروتنظیم دستگاه اداری وحکومتی خود سعی وافر مبذول میداشتند وازطرف دیگردربسط نفوذ خود درممالك دیگربغایت کوشا بودند. این سعی وکوششها برای ممالك مزبورچه بسا خیلی گران تمام میشد. در قرون وسطی چون ممالك، پایتخت ومرکزمعینی نداشتند مخارج زیادی هم نداشتند. درآن عهد عموماً عایدات پادشاه ازاملاك واراضی وتیول شاهانه بود وکارمندان نیزبرای اینکه ازاین اراضی واملاك سهمی‌داشته باشند حتی‌دستی هم مبالغی میپرداختند، درصورتیکه ممالك امروزه‌که دارای پایتخت و تمرکز قوا هستند کارها و اداراتشان پیچیده تر است. اعیان واشراف قدیمی «فئودال» میدان را خالی گذاشته وکارمندان واشخاص اداری جای آنها راگرفتند ومملکت دارای قشون شد، قشون هرسال ملیونها مخارج داشت وهمچنین برای بحریه وادارات عریض وطویل هرساله پول زیادی لازم بود. آنوقت بودکه سرگاودرخمره گیرکرد ومجبورشدند برای بدست آوردن پول کافی راههائی پیداکنند.

درقرون وسطی نقره وطلا کمیاب‌بود بطوریکه مردم‌معمولی چنانکه بدان‌اشاره‌ای رفت شاید چشمشان درتمام عمربیك سکه طلانمی‌افتاد. تنها اهالی شهرهای بزرك با مسکوك نقره سروکاری داشتند. کشف امریکا وبکار انداختن معادن طلای خاك پرو

(۱) Mercantilisme

اقیانوس اطلس (اتلانتیک)

مسافرت آباء نووارد بین سنوات
۱۶۰۷ تا ۱۶۲۰

سالم
بوستون
رسیدن بدماغه کاپ در نوامبر ۱۶۲۰
پلیموت در ۲۱ دسامبر ۱۶۲۰

آباء نووارد در سال ۱۶۰۷ می گریزند
اسکروبی
بوستون
انگلستان
لندن
هلند
سوتمپتون
پلیموت
حرکت در سپتامبر ۱۶۲۰
آمستردام ۱۶۰۷
لاید ۱۶۰۸-۱۶۲۰
روتردام ۱۶۲۰
کشتی "اسپیدول"

کشتی "اسپیدول" با طوفان
مواجه شده برگشت

کشتی "مای فلاور" —
تنهائی براه روان است

بلژیک

اوضاع را دگرگون ساخت. مرکز تجارتی که تا آن زمان درحوزهٔ دریای مدیترانه بود بسواحل اقیانوس کبیر انتقال یافت. شهرهای تجارتی قدیمی ایطالیا اهمیت سیاسی واقتصادی خود را ازدست دادند ومراکز تجارتی دیگری جای آنهارا گرفت وطلاو نقره دیگرمانند گذشته کمیاب ومایهٔ کنجکاوی کوچك وبزرگ نبود.

طلا ونقره را بمقدارزیادی اسپانیا وپرتغال وهلند وانگلستان باروپا وارد ساختند. درقرن شانزدهم مؤلفینی ازاهل فضل بودند که درباب مسائل مربوط بسیاست اقتصادی کتاب مینوشتند. درزمینهٔ ثروت ملی نظریاتی داشتند ومعتقد بودند که نظریهٔ آنها صحیح ودرنفع وصلاح مملکتشان میباشد ودراثبات آن شرحها و تفصیلها بیان می کردند. میگفتند که طلا و نقره بخودی خود ثروتی‌است حقیقی وازاینرومعتقد بودند که هرمملکتی که درانبارخزینه ودربانکهای خود مقدارزیادی طلا ونقره داشته باشد ثروتمند است ومملکتی که بیشترداشته باشد ازسایرممالك داراترمیباشد و ازآنجائیکه لشگربسته بزراست هرکشوری که زرش بیشترباشد میتواند قشون بیشترو بهتری‌تدارك به بیند و برسایرممالك حکمرانی نماید.

این نظریهٔ اقتصادی را «مرکان تی‌لیسم» میخوانند وهمانطورکه مسیحیان دورهٔ نخستین مسیحیت بمعجزمعتقد بودند وهمان نوع که بسیاری ازتجارواهل معاملهٔ امریکا امروز به «تعرفهٔ گمرکی» اهمیت میدهند وبدان اعتقاد دارند، «مرکان‌تی‌لیسم» نیزدر عهد خود مانند بدیهیات مورد قبول عامه واقع گردید.

«مرکان تی‌لیسم» عملا بدین طریق مورد اجرا میبابد که مملکتی که میخواهند طلای زیادی‌داشته باشد باید درتجارت، صادراتش بر وارداتش بچربد و وقتی ممالك مجاور خود بیشترازآنچه‌ازآنها خرید میکندجنس بفروشد، تفاوت معامله راخریداران باید بنقره وطلا بپردازند ودراین معامله برد با فروشنده وباخت باخریدارخواهدبود.

خلاصه آنکه برطبق این اصول برنامهٔ اقتصادی اغلب ممالك درقرن هفدهم مبنی بر قواعد پنجگانهٔ ذیل بود.

۱ ـ تا حد مقدورباید طلا ونقرهٔ بسیاری بدست آورد.

۲ ـ درتشویق تجارت خارجی باید بیشترکوشید تا درتشویق تجارت درداخلهٔ مملکت.

۳ـ باید صناعتهائی که مواد اولیه را تبدیل بمصنوعات قابل‌صدورمینمایند مورد تشویق قرارداده درتوسعه وبسط آنها کوشید.

٤ ـ باید درتزیید نفوس مملکت مجاهده کرد چونکه کارخانجات محتاج کارگر است ونفوس ممالك زراعتی کفاف احتیاجات کارخانجات را ازلحاظ کارگر نمیدهد.

٥ـ باید ادارهٔ امورتجارتی را بدست دولت سپرد واختیارات لازم را باوتفویض



چگونه اروپا بردنیا دست یافت

داشت تا درموقع لزوم حق مداخله داشته باشد.

درقرن شانزدهم وهفدهم هرمملکت و ملتی غافل ازاینکه تجارت بین المللی مانند قوه‌ای ازقوای طبیعی‌مطیع قوانین طبیعی‌مخصوصی‌است که مداخلات انسانی‌رادر آن اثرونفوذی نیست سعی‌مینمود امورتجارتی را بزور قوانین ومقررات رسمی‌ودستخط وفرامین شاهانه وکمك مالی حکومت اداره نماید.

درقرن شانزدهم **شارل کن** قواعد« مرکان تی‌لیسم» راکه‌تازه‌بمیان آمده وکاملا نوظهور بود پذیرفته درسرتاسر ممالك پهناورخود مجری ساخت . ملکهٔ انگلستان **الیزابت** نیزبدان امپراطورعظیم‌الشأن تاسی جسته همان طریق را پیمود . سلاطین **بوربون** علی‌الخصوص **لوئی**چهاردهم ازپیروان متعصب این طریقه بودند و**کولبر** مفتش‌کل مالیه‌کشورفرانسه که درسرتا سراروپا درامورمالی چشم مردم باو دوخته شده بود ، امام وپیرقدار« مرکان‌تی‌لیسم» گردید.

تمام سیاست خارجی **کرومول** نیزعبارت ازمجری ساختن همین‌اصول بود برضد



قوای بحری

دشمن ثروتمند خود یعنی جمهوری ایالات متحدهٔ (هلند) که چون باکشتی‌های خود مقدارزیادی ازاجناس وامتعهٔ اروپا را بخارج حمل میکرد طبعاً طرفدارآزادی تجارت بود وبهمین ملاحظه **کرومول** وظیفهٔ خود می‌دانست که بهرقیمتی شده آن‌کشوررا ازمیان بردارد .

اکنون با اطلاع بآنچه درفوق مذکورگردید میتوان بآسانی دانست که طریقهٔ

«مرکانتی‌لیسم» درممالك مستعمره بچه ترتیب اجرا میگردید . معتقد بودند که‌هر مستعمره‌ای که بقواعد این طریقه عمل نماید برای مملکت اصلی یعنی مملکتی که‌صاحب آن مستعمره است منبع طلا و نقره خواهد بود ومعادن زروسیم آسیا وامریکا وافریقاو همچنین مواد اولیه ارضی وتحت‌الارضی این سرزمینهای حاره بطور«مونوپول»منحصر بملکت یا ممالکی میگردد که صاحب آن مستعمرات است. هیچ‌آدم بیگانه‌ای حق‌ندارد قدم بدانجا بگذارد وهیچیك ازاهالی آن مستعمرات حق ندارد با تاجربیگانه‌ای که‌با کشتی بیگانه وارد شده معامله بنماید. شك نیست که«مرکانتی‌لیسم» دربعضی‌ممالك که هرگزدارای کارخانجاتی نبودند موجب ایجاد ورواج بعضی صنایع نوظهورگردید. درسایهٔ همین طریقه یعنی تجارت انحصاری وسودپرستی راهها ساخته وترعه ها حفر گردید ووسایل حمل ونقل تنظیم روزافزون یافت وبکارگران‌کارها آموخت وبدانها مهارت ومعلومات فنی بخشید وسطح اجتماعی طبقهٔ‌کسبه وتجاررا بالابرد اختیارات وقدرت اعیان واشراف ومالکین بزرك را نیزتقلیل داده محدود نمود ولی درعوض معایب وزیان چندی نیزدر برداشت . اولا اهالی مستعمرات را مورد سوء استفاده و استثمارشرم‌آمیزی قرارداد وثانیاً برای خود مردم‌کشورهای مقتدری نیز‌که ارباب این مستعمرات بودند نتایج بسیاروخیمی ایجاد نمود، چنانکه هر يك ازین ممالك درواقع بصورت يك اردوی نظامی درآمد ودنیا بسرزمینهای‌کوچکی تقسیم گردید که‌هرکدام ازآنها جزمنافع خود نفع دیگری را درنظرنداشتند وهمواره سعی‌داشتند اسباب‌ضعف همسایگان خود را فراهم ساخته طلاهای آنها را تصاحب نمایند وخلاصه آنکه‌سرمایه اهمیت فوق‌العاده‌ای حاصل نمود وعموم مردم درپی چیزدیگری بجزثروت و دارائی نبودند .

اما ازآنجائیکه نظریه های‌اقتصادی‌نیزمانند اصول‌عملی‌جراحی و«مد»آرایش ولباس زنها پایدارنیست ، «مرکان تی‌لیسم» هم درقرن نوزدهم اهمیت خودرا از دست داد وطریقه تجارت آزاد که آنرا «معاوضه آزاد»میخوانند جای آنراگرفت . شاید حقیقت صورت دیگری داشته باشد ولی واقفان برموزاقتصاد براقم این سطوراطمینان داده‌اند که مسئله ازهمین قراراست والعهدة علی‌الراوی.

۵۱

انقلاب امریکا

دربیان آنکه اخلاف مردانی که شارل اول را بجرم اینکه در حفظ «حق خداداد» خود پافشاری میکرد بسزای خود رساندند، فصل تازه‌ای بتاریخ مبارزه ملل در راه بدست آوردن سیادت و خود مختاری افزودند.

پیش ازآنکه بذکرانقلاب امریکا بپردازیم لازم است چند قرن بعقب برگردیم ووقایع تاریخی قدیمی مبارزات شدیدی راکه درراه تحصیل و بدست آوردن مستعمرات رخ داد بخاطر بیاوریم. چه درطی جنك سی ساله وچه بلافاصله پس ازآن همینکه‌عده‌ای ازملتهای اروپائی براساس وبنیان منافع ومصالح ملی جدید وسلطنت موروثی بوجود آمد، پادشاهان آنها باکمك تجار وبدستیاری شرکتهای تجارتی درراه دست‌یافتن برمستعمرات ومستملکات جدیدی درآسیا وافریقا وامریکا مشغول مبارزه و زد وخورد شدند. ازآنجائیکه اسپانیولیها وپرتغالیها متجاوزازیك قرن قبل ازآنکه هلندی‌هاو انگلیسها وارد میدان رقابت شوند بسیاحت دردریای هند ودراقیانوس محیط ساکن پرداخته بودند، دارای امتیازاتی شده بودند.

هرچند دراین راه قدم اول راکه پرمشقت ترین قدم ها بود آنها برداشته‌بودند، ولی چون درافریقا وامریکا وآسیا با بومیهاخوشرفتاری‌نکرده بودند موجبات‌انزجار خاطرآنها را فراهم ساخته بودند، بطوریکه وقتی پای انگلیسها وهلندی ها بدانجا باز گردید مردم آنها را دوست ونجات دهندهٔ خود دانسته مشتاقانه‌پذیرفتند. من‌مدعی هستم‌که انگلیسها وهلندی ها ازدیگران بهتروبامتصف‌بصفات وخصال عالیتری‌بودند، ولی چون جنساً تاجر بودند هیچوقت ملاحظات مذهبی را درکارهای عملی و معاملات تجارتی مداخله نمیدادند. درصورتیکه ملتهای اروپائی دیگرازهمان وهله اولی‌که با بومیان روبروشدند با نهایت خشونت وبا بی انصافی و قساوت تنفرانگیزی بـا آنها رفتارکردند. انگلیسیها وهلندیها درمعامله با بومیان مهارت ودانائـی بیشتری نشان

داده بودند وهمینقدر که اهالی ادویه جات وطلا و نقرهٔ خودرا بنرخ مناسبی بآنها میفروختند وخراج مقرر را میپرداختند کاری بکار آنها نداشتند ودرامور آنها مداخله نمیکردند . بهمین ملاحظات بود که انگلیسیها وهلندیها بدون درد سر زیادی توانستند در ثروتمندترین سرزمینهای دنیا استقرار حاصل نمایند ولی طولی نکشید که باهم بنای رقابت را گذاشتند و برای اینکه بمتصرفات و مستعمرات یکدیگر دست بیابند بـه زد و خورد پرداختند .



نبرد درراه آزادی

نکته شگفت آمیز آنکه جنگهای مستعمراتـی هیچ وقت درخود مستعمرات بوقـوع نپیوست و همیشه چند هزار کیلومتر دورتـر از سرزمینی که مورد مرافعه ومنازعه بود بحریه طرفین بـجان یکدیگر میافتادند ویکی غالب ودیگری مغلوب گردیده نتیجه جنگ وزد وخورد معلـوم میشد . یکی ازعجیب ترین اصول جنگی درقدیم که تاریخ هم صحت آنرا باثبات رسانیده این بود که هر مملکتی که بردریا تسلط داشت درخشکی هـم فایق وغالب میآید و این قاعده تا بامروزهـم جاری است ولی ممکن است که طیاره اساس آنرا متزلزل سازد . درقرن هیجدهم هنوزطیاره درمیان نبود وبحریه انگلستان ایـن مملکت را درخاک هند و افریقا وامریکا دارای مستعمرات ومستملکات وسیعی نمود .

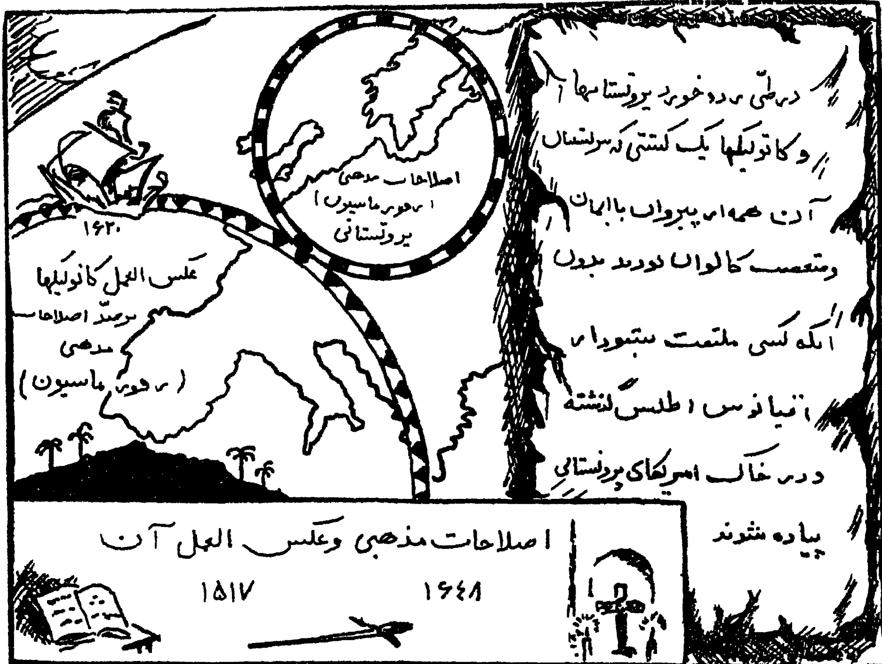
نقداً کاری بجنگهای بحری بین انگلستان وهلند درطی قرن هفدهم نداریم . این جنگها بهمان ترتیبی بپایان یافتند که تمام جنگهائیکه مابین دو مملکت رقیب رخ میدهد، پایان مییابند. اماجنگ میان انگلیس وفرانسه برعکس وقایع شنیدنی بسیاری دارد چون هرچند دراین جنگ بحریه انگلیس که ازمال فرانسه نیرومندتر بود فاتح گردید ولی زد وخورد درابتدا درخاک امریکا شروع شد . هریک ازدو مملکت انگلستان وفرانسه مدعی بودند که تمام اراضی مکشوفه درآنجا وحتی پاره‌ای نواحی وامکنه‌ای که هرگز پای آدم سفید پوست بدانجا نرسیده بود منحصراً بدانها تعلق دارد . درسال ۱۴۹۷ **کابو**(۱) درسواحل امریکای شمالی پیاده شده بود وسی وهفت سال بعد از او **جیووانی ورازانو** درآن نواحی بسیاحت وتفحص پرداخته بود . **کابو** درتحت بیرق انگلستان و**ورازانو** درتحت بیرق فرانسه وارد خاک امریکا شده بودند و بهمین جهت انگلیسها ازطرفی وفرانسویها ازطرف دیگر خود را صاحب ومالک سرتاسر آن قاره میدانستند .

درقرن هفدهـم دربین **هن** و**کارولین** درامریـکای شمالـی ده دوازده دسته از

---

(۱) Cabot

انگلیسها مستقر گردیده و باصطلاح فرنگیها تشکیل «کولونی» داده بودنـد . ایـن کولونیها پناهگاه پیروان طریقه مذهبی مخصوصی بودند که با پورتیان ها بی شباهت نبودند ودرسنه ۱۶۲۰ درسواحل خاك انگلستان جدید پیاده شده بودند ویا کووکرها(۱)



زائرین

که درسنه۱۶۸۱ درخاك پنسیلوانی ساکن گردیدند. تمام ایـن پناهندگـان انگلیسی اقلیتهای مذهبی بودند که درساحل اقیانوس لانه وکاشانه بنا کرده بودندامیدوار بودند که کم کم درهمانجا وطنی برای خود سازند وبتوانند بآسودگی وفـارغ ازنظارت و مداخلات دولت وپادشاهان انگلستان روزگاری بسر بیرند.

برعکس کولونیهای فرانسوی ازابتدا تعلق باراضی واملاك سلطنتی داشت ویهودیها وپروتستانها حق نداشتند بدانجا قدم بگذارند وعلت این بود که میترسیدند که یهودیها وپروتستانها عقاید وافکار خطرناك ومردود خود را درمیان سرخ پوستها ترویج نمایند وبرای مبلغین کاتولیك اسباب دردسر واشکال فراهم سازند. ازاینقرار کولونیهای انگلیسی بالنسبه بمال فرانسه براساس متین تر ومعقول تری بنا شده بود. کولونیهای انگلیسی مظهر نیرو وقدرت تجارتی طبقات متوسط بود درصورتیکه اشخاصیکه درمستعمرات فرانسوی ساکن

---

(۱) Quakers

خلیج هودسن

انگلیسها

فرانسویان

کبک
۱۶۰۸

مونترال
۱۶۴۲

فرانسویان

انگلستان جدید
۱۶۲۰

بوستون
۱۶۳۰

انگلیسها

پلیموت
۱۶۲۰

هلند جدید
۱۶۱۴-۱۶۶۴

هورونها

امستردام جدید
۱۶۱۴

سوئد جدید
۱۶۳۸-۱۶۵۵

۱۶۰۶

فرانسویان

جیمس‌تون
۱۶۰۷

۱۶۳۸

۱۶۶۳
انگلیسها

۱۷۳۸

۱۵۱۲

چگونه سفید پوستان در امریکای شمالی مستقر شدند

مردمی بودندکه در خدمت پادشاه بودند واقیانوس را طی کرده و بدینجانب دنیا آمده ومترصد اولین فرصت مناسب بودندکه ازنوخودرا بخاك فرانسه وبه‌پاریس برسانند.

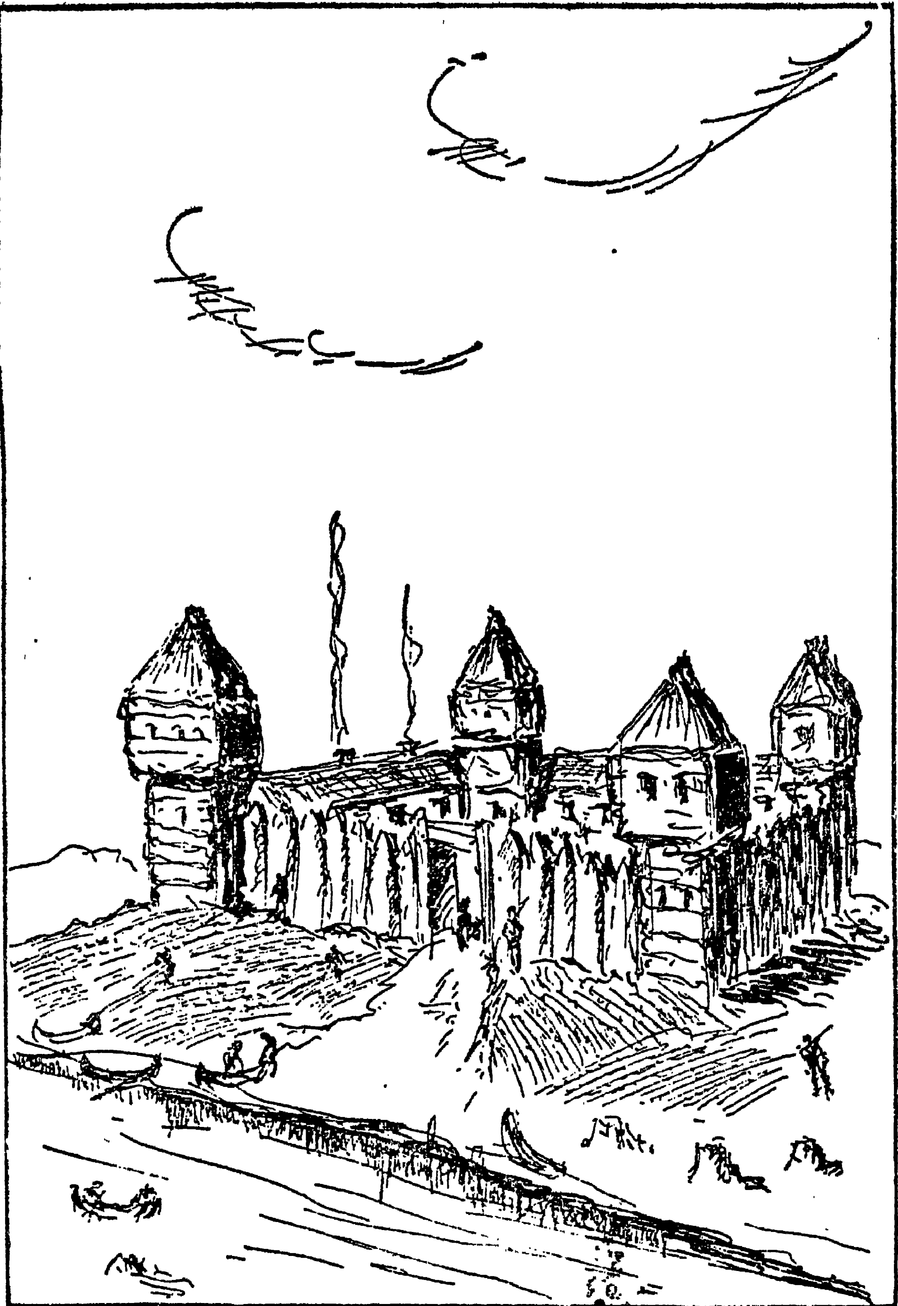
چیزی‌که هست ازلحاظ سیاسی اوضاع مستعمرات انگلیسی هیچ تعریفی نداشت. فرانسویها درقرن شانزدهم بکشف مصب رودخانهٔ سن‌لوران نایل‌گردیده بودند واز نواحی **دریاچه های بزرك** بپائین چند راه باریك تعبیه کرده از **می‌سی‌سی‌پی** سرازیرگردیده درطول خلیج مکزیك قلاع ومستحکماتی بنانموده بودند وپس ازیك قرن سیاحت وکاوش یك سلسله قلاعی‌که مشتمل برشصت بنای مستحکم وبرج وبارو بود ساخته بودندکه راه را بر مستعمرات انگلیسی سواحل اقیانوس اطلس مسدود می کرد .

زمینهائی‌که بموجب مواد امتیازنامه بشرکتهای‌کولونی سازانگلیسی اعطاشده بود مشتمل برتمام اراضی واقعه بین دواقیانوس میگردید . این مواد بروی‌کاغذ آمده بود ومورد ایرادکسی نبود ولی درواقع‌اراضی‌مزبوراز آنجائیکه فرانسویان‌استحکامات ساخته بودند بالاترنمیرفت. البته عبورازآن خط غیرممکن نبود ولی‌احتیاج بآدم وپول داشت ودرسرحد دومنطقه میان انگلیسها وفرانسویها وهمدستان سرخ پوست هریك ازدوطرف باعث زد وخوردهای بسیارخونینی میگردید.

تا وقتی سلطنت انگلستان دردست سلاطین **استوارت** بود هیچ بیم مخالفت و جنگی بین‌این‌کشور وفرانسه نمیرفت. **استوارت** ها درراه انجام مقصود خود یعنی استقرارسلطنت مستبدانه وتضعیف پارلمان محتاج بکمك پادشاهان فرانسه بودند،ولی وقتی درسنهٔ۱۶۸۹آخرین‌پادشاه ازدودمان **استوارت** فرارکرد و **ویلیام دورانژ** هلندی که دشمن خونی لوئی چهاردهم بود جانشین اوگردید اوضاع بکلی دگرگون‌شد واز آن تاریخ ببعد تا روزانعقاد عهدنامهٔ پاریس درسال۱۷۶۳ زد وخورد درمیان آن دو کشوربرسرمستملکات امریکای شمالی وهند ادامه یافت .

درجریان این زد وخورد های طولانی چنانکه سابقاً بدان اشاره‌ای رفته است فتح وغلبه همیشه با بحریهٔ انگلیس‌بود . فرانسه ازمستعمرات خود بریده شد وکم کم تمام آنها را ازدست داد وروزی‌که عهدنامه بامضاء رسید تمام قسمت‌شمالی امریکادر تصرف انگلستان درآمده بود وتمام زحمات ومخارج وکوششهای دریا نوردان بزرك فرانسه از قبیل **کارتیه دوشامپلان و لاسال و مارکت** و چند نفر دیگر به هدر رفت .

درآن زمان فقط قطعات بسیارکوچکی ازآن سرزمین پهناورمسکون بود . در سنهٔ ۱۶۲۰ یك دسته انگلیسی مسیحی‌که پیروان مذهبی بودند شبیه بمذهب‌پوری‌تانها،



قلعه در وسط صحرا

ولی از بس متعصب بودند هیچ کجا نه درانگلستان انگلی کانی مذهب و نه درهلند کالو نی مذهب نتوانسته بودند بمانند، واردخاك ماساچوست شده در آنجا سکنی گزیده بودند. ازخاك ماساچوست گرفته تا بحدود خاك کارولین وویرجینیا که توتون کاری میکردند صدها کیلومتر اراضی بایری افتاده بود که دارای ساکنین بسیار کمی بود. اما این مردمی که دراین سرزمین تازه درهوای خنك ودرزیر آسمان آزادزندگی میکردند باهموطنان خودکه درانگلستان میزیستند تفاوت بسیارداشتند. مردمی بودند که درتنهائی درس استقلال ونیرومندی آموخته بودند. درآن‌عهد اشخاص ترسووتنبل جرئت نداشتند با



در غرفهٔ «مای فلوور» ها

مخاطرات دریا روبرو بشوند، انگلیسهای ساکن خاك امریکا دشمن‌هرگونه محدودیتی بودند وپس ازآنکه ازتنگنای خفقاق آورانگلستان رهائی یافته‌بودند عاشق‌آن‌فضای آزاد و افق فراخ شده و در طلب سعادتمندی و عافیت بودند. امـا طبقات حـاکمه انگلستان نمیخواستند این‌نکات کیفیاب را مورد توجه قرار بدهند ومدام اسباب دردسر آنهارافراهم‌میساختند بطوریکه عاقبت‌طاقتشان‌طاق گردید و بادولت انگلستان بنای یك ودو راگذاشتند. رفته رفته آتش‌مخالفت وستیزه تیز گردید. دراینجا نمیخواهیم بشرح وتفصیل آن‌وقایع بپردازیم وهمینقدرمیگوئیم که اگرپادشاه‌انگلستان‌جورج‌سوم پادشاه داناتری بود واگرنخستین وزیرش لردنورث آنقدرمسامحه‌کارومهمل نبود چه بسا آن

وقایع اساساً پیش‌نیامده بود . روزی که انگلیسهای‌امریکانشین دستگیرشان شدکه با مباحثه وگفتگو کاری ازپیش نمیرود دست بسلاح یازیدند . این مردانی که‌رعایای‌مطیع وباوفائی بودند بمملکت‌وحکومت‌خودیاغی گردیدند درصورتیکه خوب‌میدانستندکه اگر دستگیر بشوند مجازاتشان مرگ است وبس . درآن موقع قشونی که انگلستان برای سرکوبی اتباع امریکائی خود میفرستادآلمانی هائی بودندکه‌برسم زمان شاهزادگان آلمانی درمقابل پول نقد فوج بفوج با نگلستان می‌فروختند .

جنگ ما بین انگلستان و اتباع انگلیسی امریکا نشین هفت سال ادامه پیدا کرد و اغلب انگلیسهای امریکا نشین خود را با بیم و هراس شکست



کشفیات فرانسویان‌درمغرب کرۀ ارض

روبرو دیدند . علی‌الخصوص که عدۀ زیادی از آنها و مخصوصاً کسانیکه در شهر ها ساکن بودند طرفدارپادشاه بودند وعقیده داشتندکه بهتراست تسلیم بشوند وصلح بخواهند وازاین راه امتیازات وحقوقی برای خود تامین نمایند . ولی شخص شخیص و بزرگوار واشنگتون بیداروهشیاروعلمدار استقامت واستقلال طلبی‌هم قدمان‌خودگردید ونگذاشت یأس بر آنها غالب آید .

واشنگتون بیاری‌جمعی‌ازرادمردان‌دلیر توانست سربازان‌خودراکه‌ازحیث‌لباس‌واسباب واسلحه‌درزحمت‌بودند برای تضعیف‌قوای‌انگلیس‌ماهرانه‌بکاربرد چندین‌باردرهمان‌موقعی که‌چیزی‌نمانده‌بود که‌امریکائیهامغلوب‌بشوند نبوغ‌نظامی‌واشنگتون ورق‌رابرگردانید. اغلب اوقات سربازانش گرسنه میماندند ودرسرمای زمستان کفش و پالتو نداشتند و مجبوربودند درسنگرهای ناسالم بسر ببرند ولی اطمینانشان نسبت برئیس و سرکردۀ بزرگوارشان کامل بود وتاپایان جنگ که مظفروفیروزگردیدند هیچگاه تزلزلی در آن راه نیافت .

یکی ازوقایعی که درابتدای یاغیگری وطغیان این مردم شجاع رخ داد حتی از

کارهای واشنگتون وازپیشرفتهای سیاسی **بنیامین فرانکلین** که بـرای استقراض از فرانسه وازبانکهای‌امستردام باروپا رفته بود شنیدنی‌تراست. درهمان سال اول‌طغیان، نمایندگان قطعات مختلفه برای مذاکره وشور اموردر **فیلادلفیا** اجتماع نمودند . در آن موقع هنوزچندین شهرازشهرهای ساحلی امریکا دردست انگلیسها بود وبوسیلـه کشتی ازانگلستان اسلحه ومهمات و کمك میرسید وتنها ایمان کامل‌لازم‌بودکه‌اشخاصی درآن حال جرئت وشهامت چنان‌کاری را داشته باشند وبتوانند درجریان مـاه ژوئن و ژوئیه سال۱۷۷٦ آن نوع تصمیمات بگیرند واعلام نمایند.

درژوئن سال مزبورر**یچاردهنری‌لی** نام‌که نمایندهٔ **ویرجینیا** بـود درمجمع مذکوردرفوق پیشنهادی نمودکه متن آن ازاینقراربود :« مستعمرات متحده استحقـاق

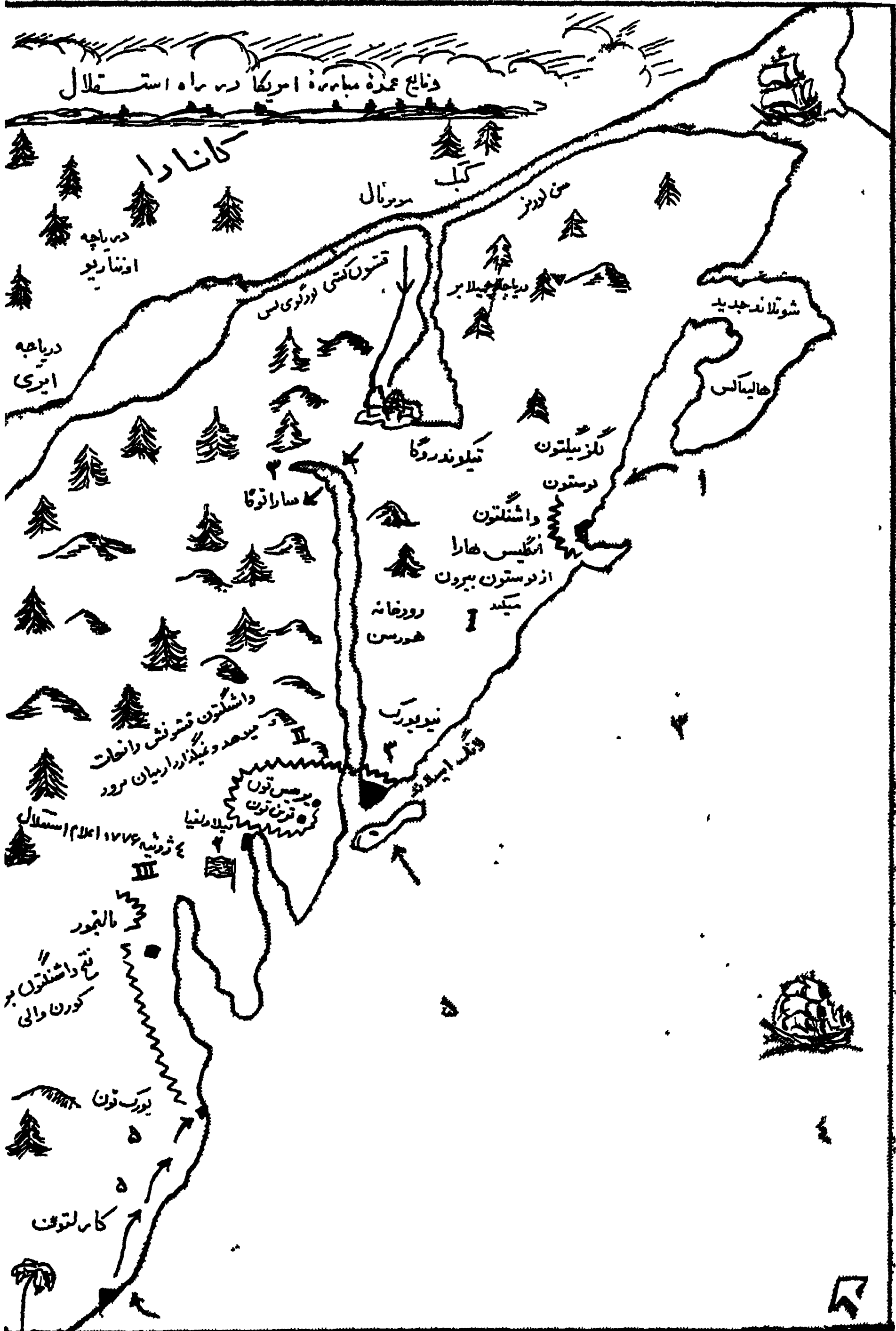


نخستین زمستان درانگلستان جدید درامریکا

حکومتهای آزاد ومستقلی را دارند وهیچ نوع وظیفهٔ وفاداری بتاج وتخت انگلستان برعهده آنها نیست وتمام علایق سیاسی بین آنهـا وحکومت انگلستان بکلی مقطوع است وباید مقطوع باشد.» **جون اداءس** نمایندهٔ **ماساچوست** هم بااین پیشنهادکه درروزدوم وچهارم ژوئیه بحث دربارهٔ آن ادامه داشت ، موافقت‌کرد و سپس « بیانیهٔ استقلال» منتشر گردید.

باید دانست‌که «بیانیهٔ استقلال » را **توماس جفرسون** نوشته بودکه جوانـی بود جدی وبسیارهوشمند واوهمان‌کسی است‌که بعـدها یکی ازمشهورتـریـن رؤسای جمهوری ممالك متحدهٔ امریکاگردید.

وقتی خبروقایع امریکا بگوش اروپائیان رسید وبدنبال آن شنیدندکه‌امریکا‌ئیها فاتح شده اند واساسنـامهٔ۱۷۸۸ راکه اولین قانون اساسی مکتوب است پذیرفته‌اند، خیلی تعجب‌کردند وباخبارآن سرزمین علاقمندی زیادنشان دادند. درآن زمان‌ممالکی که پس ازجنگهای مفصل مذهبی قرن هفدهم بوجود آمده بودند بحداعـلای تمرکـز



انقلاب بزرك امریكا

وقایع عمدهٔ مبارزه امریکا درراه استقلال

۱

جنك درنزدیکی لکزینگتون ۱۹ آوریل ۱۷۷۵ قشون بری بفرماندهی واشنگتون شهر بوستون را محاصره کرد (ازماه ژویه ۱۷۷۵ تا ۱۷ مارس ۱۷۷۶) انگلیسها بسوی هالیفاکس عقب نشستند.

۲

واشنگتون قشونش را نجات میدهد ونمیگذارد از میان برود ـ
واشنگتون انگلیسها را ازبوستون بیرون میکند ـ
فتح واشنگتون بر کورن والی
٤ ژویه ۱۷۷۶ اعلام استقلال.

۳

انگلیسها پس ازقشون کشی درشمال که با ناکامی مواجه گردید در ۱۵ سپتامبر ۱۷۷۶ نیویورك را بتصرف درآوردند ولی نتوانستند قشون واشنگتون را ازمیان ببرند. يك قشون انگلیسی بقصد اینکه امریکائیها را ازهم جدا سازد از کانادا بجانب جنوب روان گردید وازراه تیکون دروگا توانست بجلو بیاید ولی این قشون چون در آن سرزمین وحشی استعداد جنك کردن نداشت وتمرین لازم را بعمل نیاورده بود بورگویون با تمام افرادش درروز ۱۷ اکتوبر ۱۷۷۷ درنزدیکی ساراتوگا تسلیم گردید.

٤

دولت فرانسه پس ازشکست وتسلیم بورگویون ممالك متحدهٔ امریکارا درروز ۸ فوریه ۱۷۷۸ رسماً شناخت ودرماه ژوئن ۱۷۷۸ يك کشتی جنگی فرانسوی با ٤۰۰۰ سرباز بکمك رسید.

۵

انگلیسها پس ازناکامیهائی که درشمال نصیبشان گردید بطرف جنوب روان گردیدند ودر ۱۲ مه ۱۷۸۰ چارلستون را بتصرف درآوردند وازنو باز بطرف شمال رهسپار گردیدند. این قشون کشی در ۱۹ اکتوبر ۱۷۸۱ پایان یافت یعنی روزی که کورن والی با تمام افرادش دریورك تون درایالت ویرجینی تسلیم شد وجنك پایان یافت.

شرح مربوط به تصویر مقابل

رسیده ودارای سلاطینی شده بودند که سلطنت بارث بآنها میرسید. درتمام این قبیل ممالک کاخهای سلطنتی روز بروز بزرگتر ورفیع تر ومجلل ترمیگردید درصورتیکه در اطراف همان قصرها مدام برعدهٔ خانه‌های حقیر وکثیف و بیغوله‌های تنگ وتارافزوده میشد. ساکنین این منازل ومساکن ناسالم وزشت شکایتی هم نداشتند وهیچ آثار طغیانی درآنها دیده نمیشد، ولی معلوم بود که دوچاریأس واستیصال میباشند. در صورتیکه طبقات بالا یعنی بزرگان و اعیان واشراف وکسانی که شغل وکاری داشتند رفته رفته ازخود میپرسیدند آیا براستی پایه واساس این اوضاع واحوال



جورج واشینگتون

اقتصادی وحکومت برحقانیتی استواراست یانه. فتح وفیروزی مردم امریکا به آن‌ها فهمانید که چه بسا چیزهائی که بنظرغیرممکن میآمد جامهٔ عمل پوشیده ازقوه بفعل آمده وتحقق یافته است. خلاصه آنکه چنانکه شاعری گفته« صدای توپی که آغازجنگ لگزینگ تون را اعلام نمود ودرسرتاسرعالم پیچید.»

باید تصدیق نمود که شاعرقدری باغراق سخن رانده است.

اهالی استرالیا وهاوائی بجای خود، حتی مردم چین وژاپن وروسیه هم صدای توپ را نشنیدند. ولی آتش انقلاب امریکا ازاقیانوس اطلس فراتررفته وحکم جرقه‌ای را پیدا نمود که برانبارباروت مردم ناراضی اروپا بیفتد. مخصوصاً درخاک فرانسه موجب انفجاری گردید که تمام خاک اروپا را ازسن پطرزبورک گرفته تا مادرید بلرزه درآورد وتمام آنچه را مظهرحکومت وسلطنت سابق وفنون دیپلوماسی فرسوده بود درزیرآوارخشت وآجرو مصالح دموکراسی پنهان ومدفون ساخت.

۵۲

انقلاب فرانسه

دربیان آن که انقلاب فرانسه اصول وآزادی وبرابری و برادری را درمیان تمام اقوام و ملل کره زمین بسط داد.

پیش از آنکه از انقلاب سخن برانیم لازم است ببینیم معنی این کلمه چیست. بقول یکنفر از نویسندگان بزرك روسیه (روسها ناچارند در بیان مسائل انقلاب تبحر داشته باشند) «انقلاب یعنی سرنگون شدن سریع مؤسساتی که قرنها ریشه دوانیده و چنان تغییرناپذیر بنظرمیآید که حتی پرجوش وخروش ترین اشخاص اصلاح طلب جرئت نمیکنند بوسیلهٔ نوشتجات خود آنها را مورد حمله وهجوم قرار بدهند.»

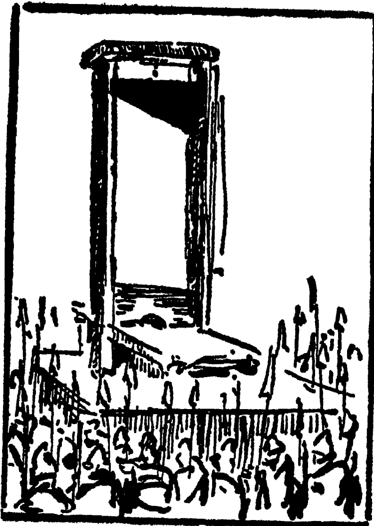
انقلاب عبارت است ازسقوط یا بهتربگوئیم انهدام آنچه که تاکنون اساس و جوهر حیات مؤسسات اجتماعی و مذهبی وسیاسی واقتصادی ملتی را تشکیل میداده است.

انقلابی که دراواخرقرن هیجدهم درفرانسه رخ داد چنین انقلابی بود وعلت وقوع آن این بود که تمدن قدیمی این مملکت فاسد وفرسوده گردیده درشرف متلاشی شدن بود. درعهدلوئی چهاردهم، پادشاه درمملکت همه کاره بود وحتی میتوان گفت مملکت او بود وبس. طبقهٔ اشراف که درزمان سابق خدمتگزارحکومتی «فئودالی» بود بکلی دستش ازهمه کارها کوتاه گردیده بود ودرواقع بصورت زینتی ازتزئینات دربارشاهی درآمده بود. درقرن هیجدهم مخارج سلطنت خیلی زیاد شده بود ومجبوربودند از طریق اخذمالیات ازعهدهٔ پرداخت این مخارج برآیند. قدرت پادشاهان فرانسه هیچگاه باندازهٔ اینکه اعیان واشراف وروحانیون را مجبورکنند قسمتی ازمالیات را بپردازند نبود وازاینروتمام بارمالیات بردوش مردم روستائی تحمیل میگردید. با اینوصف معلوم است که دهقانان وبرزگرانی که درکلبه‌های محقروچرکینی زندگی میکردند، بدون آنکه کمترین تماسی باارباب خود داشته باشند ومدام درتحت فشارمودیان مالیاتی بیرحم ومروت وبی اطلاع درعذاب بودند، روزبروز بدبخترو بینواترمیگردیدند وبخود

می گفتند حالا که تمام دسترنج ما را باسم مالیات ازما میگیرندکار کردن وزحمت کشیدن ما چه فایده‌ای دارد . چه بسا اتفاق‌می‌افتادکه حقیقتاً از کاردست میکشیدند و زمین بی حاصل میماند ، درحالیکه در همان وقت پادشاه در میان درباریان خود در طالارهای مجلل قصرهای متعدد وبا شکوه خود میخرامید ودرپی‌این بودکه بازپولی بچنگ آورد تا بتواند بدون آنکه‌کاری بکند ویا خدمتی انجام بدهد با عشری که از رعایای بدبخت میگیرد بزندگانی مطبوع ودلپذیر خود ادامه بدهد. این پردهٔ نقاشی البته دلپذیر نیست ولی نقاش درتصویروترسیم آن مبالغه واغراق را روا نداشته‌وسعی نموده حقایق را چنانکه بوده بنمایاند . اما باید دانست که‌آن‌رژیم کهنه جنبهٔ‌دیگری نیزداشت که توصیف آن تصویرما راکامل‌میکند .

درآن عهد تعدادی ازافراد طبقهٔ متوسط ثروتمند «بورژوازی» ازتاجروصراف وبانکدار ،که چه بسا با اشراف زاده‌های ورشکسته واعیانزاده‌های بی‌سرمایه دختر میدادند وبهمین وسیله خود را درداخل طبقهٔ اشراف ونجبا میساختند . و همچنین درباری که ازمشغول کننده‌ترین‌افرادفرانسوی‌پرشده بود،آداب زندگی‌مرفه پرجلال را بحد اعلا رسانیده بودند.

ازآنجائیکه هوشمندترین اشخاص ومردم فرزانه مجازنبودندکه بمسائل سیاست اقتصادی ومالی بپردازند، این‌گروه ساعات فراغت خود را صرف گفتگوها ومباحث فلسفی ومعنوی مینمودند . ولی ازطرف دیگرچون طرزفکرواندیشه ورفتار مردم هم مانند . طرزوسبك و«مد» لباس همواره دستخوش اغراق وافراط ومبالغه است،طبیعی است که‌درآن زمان نیزاین طبقاتی که برای خود یك‌طرزززندگانی کاملامصنوعی و ساختگی تراشیده بودند سعی داشتند خود راکاملا شیفته وطرفدارآنچیزی نشان‌بدهند که تصورمیکردند « زندگانی ساده وطبیعی» ماشد. پادشاه وملکه که مالك مطلق و صاحب بلامعارض تمام فرانسه ومستملکات ومستعمرات ومتصرفات‌آن‌بودند برای‌تفریح وتفنن بهمراهی درباریان درخانه های کوچك روستائی بسرمیبردند و زنان درباری بلباس دختران دهاتی که‌کارشان دوشیدن شیراست ومرد ها بلباس دهقانان جوان در میآمدند وبتقلید یونانیان قدیم وبیاد دره‌های سبزوخرم آن سرزمین درلا بلای‌درختان خود را ببازیهای چوپانی سرگرم میداشتند . درباریهادراطراف‌شاه وملکه رقص کنان انجام وظیفه مینمودند ورامشگران وسازندگان‌تماشاخانهٔ همایونی برقص‌های موسوم به «منوئه» قطعات موسیقی میساختند وسلمانیها برای مرد وزن کلاه گیسیهای غریب وعجیب بسیار گران تعبیه میکردند . تا آنکه عاقبت روزی فرا میرسدکه این قبیل‌کارهای لغووسخیف دل آقایان وخانمهای قصروورسای (قصربزرك وبا شکوهی



گی یوتین

که لوئی چهاردهم درنزدیکی پایتخت پرسر وصدا وخستگی آورخود ساخته بود) رامیزد وآنوقت دیگرفقط ازچیزهائی سخن میگفتند که ازدسترس آنان بدور بود ، چنانکه آدم گرسنه نیزصحبت ازطعام‌را برهرصحبت‌دیگری ترجیح میدهد.

وقتی ولتراین حکیم با جرئت که‌هم‌مورخ بود وهم تیآترنویس وهم داستانسرا ورئیس تمام‌کسانی بودکه با ستمگری و بیدادسیاسی‌و مذهبی دشمنی دارند ، بوسیلهٔ نوشتجات تند و تیزوهجوآمیزخود بنای حمله وهجوم بـاوضاع واحوال راگذاشت ، تمام مردم فرانسه یکصدا باوتحسین وآفرین گفتند . در موقع نمایش نمایشنامه‌های انتقادی خنده‌داراودرتیاترها چنان ازدحامی میشدکه‌جای سوزن‌انداختن نبود ومردم با فریادهای شعف آمیزازنویسنده قدرشناسی میکردند .

وقتیکه ژان ژاك روسو بارقت تمام ازانسان بدوی سخن می‌گفت وزندگانی پرسعادت اولین ساکنان کرهٔ زمین را درمقابل چشم معاصرین خـود مجسم میساخت (کرهٔ زمینی که برای او بهمان اندازه مجهول‌بودکه برای کودکانی که‌ادعا داشت‌مربی آنان باشد) تمام مردم فرانسه کتاب « قرارداد اجتماعی» را چنان با ولع میخواندند که جا دارد بگوئیم آنرا باچشم‌می‌بلعیدند.

وقتی روسوبرای مردمی که پادشاه خود را سرورملت می‌دانست‌ازروزگارانی صحبت میداشت‌که تمام اختیاردردست ملت بود وپادشاه نسبت بملت خود نوکر خدمتگزاری بیش نبود ، مردم نمی توانستند جلواشك خود را بگیرند .

قدری پیش ازآن هم وقتی مونتیسکیوکتاب خود موسوم به «نامه های‌یکنفر ایرانی» را انتشارداده بود ،که درآن ازدونفرمسافرایرانی سخن میراندکه بفرانسه آمده وتمام زوایا وخفایای زندگانی اجتماعی فرانسه را مورد تدقیق وکاوش قرار داده بودند ، وازپادشاه‌گرفته تا ششصد آشپزوشاگرد آشپزپادشاه‌همه را بباد‌تمسخر وتخطئه‌گرفته بودند ، فوراً کتاب بی دربی چهاربار بطبع رسید وبرای‌کتاب بعدی مؤلف موسوم به «روح قوانین » هزاران خواننده حاضرساخت . نویسندهٔ که بارون محترمی بود دراین کتاب‌اخیرسبك سیاست‌عاقلانهٔ انگلیسهارا باقوانین‌اساسی‌مندرس و فرسوده فرانسه مقایسه‌کرده توصیه مینمودکه فرانسویها بجای سلطنت مستبده که‌به

«مونارشي» معروف است حکومتی برقرار سازند که قوای مجریه ومقننه وقضائی را ازهمدیگر تفکیك می‌سازد وباشخاص وهیئت‌های مختلفه‌ای میسپارد که هر کدام از آنها باستقلال انجام وظیفه مینمایند .وقتی لوبروتون که در پاریس ادارهٔ نشر کتب داشت اعلان نمود که آقایان دیدورودالامبروتورگووعدهٔ دیگری از نویسندگان وفضلای مشهور بزودی«دایرةالمعارف»مفصلی راانتشارخواهندداد که مشتمل« بر تمام افکارونظریات ومعلومات علمی جدید» خواهد بود مردم با یکدنیا ذوق وشوق حسن استقبال نمودند. بیست‌ودوسال پس ازآن تاریخ وقتی جلد آخراین «دایرةالمعارف» ازچاپ درآمد پلیس که دراین مورد نیزمثل همیشه قدری عقب ماندگی نشان داد ازعهده برنیامد از ذوق وشوقی که تمام طبقات ملت فرانسه را فراگرفته بود جلوگیری نماید .

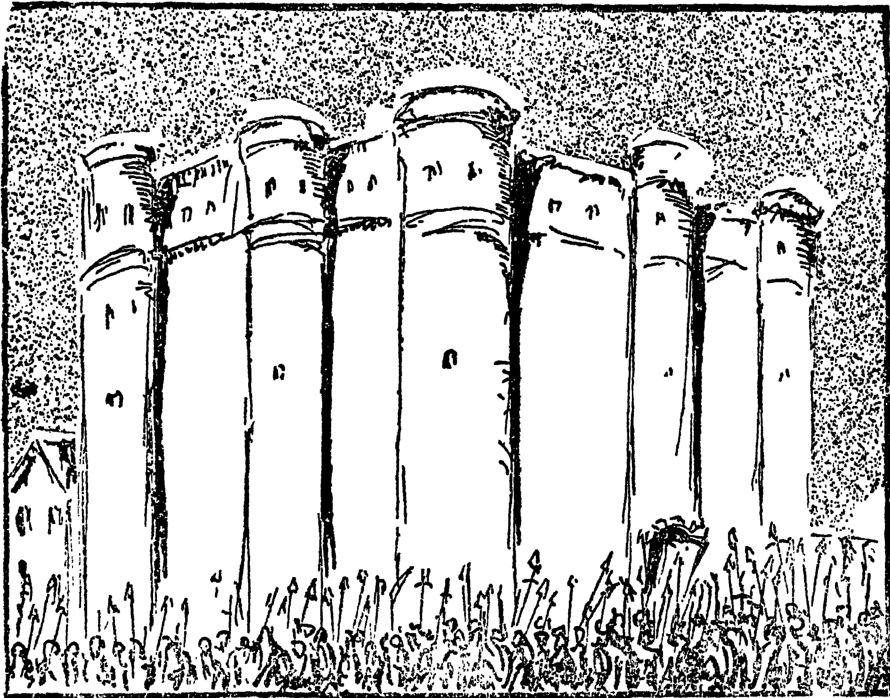
انسان وقتی رومانهائی که درباب انقلاب فرانسه نوشته اند میخوانند ویا وقتی درتیاتر نمایشنامه‌ای دراین خصوص تماشامی کند ، تصورمی نماید که انقلاب فرانسه بدست مردم کوچه وبازارورجاله‌های یك‌لاقبا بوجودآمده‌است . ولی این کاملااشتباه‌است. چون‌هرچند مردم عوام وبازاری نقش‌بزرگی درانقلاب‌فرانسه داشتندامادهمواره محرك و مشوق وپیشقدم آنها اشخاصی ازطبقهٔ متوسط و«بورژوازی» ، یعنی کسانی بوده‌اند که هدفشان مبارزه برضد پادشاه ودربار بوده وبرای این‌منظورازمردم بی‌سروپای بازاری استفاده میکرده‌اند.

افکاراساسی وعمده‌ای که زمینه را برای انقلاب مستعد ساخت ازترشحات مغز چند تن‌اشخاص روشنفکروروشن بین‌بود که درابتدا درمحافل ومجالس باشکوه اعیان واشراف مطرح گردید ، منتهی مقصود ازطرح آنها بیشترتفریح وتفنن خاطر خسته خانمهای محترم ودرباریان فخام اعلیحضرتین پادشاه وملکه بود.این خوانین‌وخواتین بی احتیاط آنقدربا این آتشبازیهای انتقادات اجتماعی خود را سرگرم‌داشتندوبازی کردند تا عاقبت جرقه‌هائی ازخلال تخته‌های کف بنا که مانند سر تا سربنا پوسیده و فرسوده بود، بقسمتهای تحتانی وبدانجاهائی رسید که بقایای روزگاران گذشته درهم وبرهم انباشته شده وبرای آتش‌گرفتن حاضربود . فریاد خطر بلندگردید که میگفت آتش‌آتش ولی صاحبخانه که هرگزبفکرشناختن راه وچاه خانه مسکونی خودنیفتاده بود ، ازعهدهٔ خاموش ساختن شعله کوچکی که روشن‌شده بود برنیامد. طولی نکشید که شعله هابرخاست وشرارهٔ آتش‌ازهرسوزبانه کشید واین‌شعله سوزان که بنام«انقلاب فرانسه» معروف‌گردیده ، تمام بنا را سرنگون ساخت.

این دورهٔ مهم تاریخ فرانسه را باید بدوقسمت تقسیم کرد . اول قسمتی‌است که ازسال ۱۷۸۹ به۱۷۹۱ میرسد ودرآن عهد مجاهداتی بعمل‌آمد که مملکت فرانسه را دارای یك حکومت مشروطه بنماید که هم شاه داشته باشد وهم پارلمان.این کوششها

بجائی نرسید وعلت همانا ازیکطرف سوء نیت و نفهمی پادشاه وازطرف دیگر حوادثی بود که بیشتر به اوضاع واحوالی ارتباط داشت که اختیار آنها دردست کسی نبود. در قسمت دوم که ازسال ۱۷۹۲ شروع ودرسال ۱۷۹۹ پایان میبابد مملکت فرانسه دارای حکومت جمهوری گردید و باز بمنظور استقرار یك حکومت دموکراسی اقداماتی بعمل آمد. ولی انفجار واقعی آتشفشان انقلاب وخونریزی پس ازدوره‌ای صورت گرفت که درطول آن مجاهدات بیهوده و بیحاصلی درراه اصلاحات بعمل آمده بود .

وقتی که قروض دولت فرانسه به چهارمیلیارد فرانك رسید وخزینه بکلی خالی ماند ومالیات بحدی افزونی یافت که ملك وملت تحمل بیش ازآنرا نداشت ، آنوقت **لوئی شانزدهم** که قفل سازقابل وشکارچی ماهری بود اما دراداره مملکت سخت



زندان باستیل

بیچاره وناتوان بود ، فهمید که باید دربی چاره‌ای برآید والاکارازکارمیگذرد. **تورگو** را وزیرمالیه کرد. ان‌رو برژاك **تورگو بارون دولون** مظهر درخشان ثروتمندان ده نشین وکشاورزان بود که حیات اجتماعی‌شان دیری نپائید . این شخص میتوانست برای یکی ازایالات حاکم خوبی باشد ودرامورواقتصاد هم طرداللباب اظهارنظرو

عقیده ای بنماید. درآنچه ازدستش ساخته بود مضایقه روا نداشت ولی ازمعجزه نمودن عاجزبود ووقتی دیدکه دررعایا وروستائیان رمقی باقی نمانده ومحال است که بتوان بازآنها را دوشید بفکرافتادکه برای جمع آوری مبالغ لازم وضروری سراغ نجباو اشراف و روحانیون برودکه هرگزیك پول سیاه مالیات نپرداخته بودند. بالنتیجه در دم مورد کینه وبغض دربارومخصوصاً ملکه ماری انتوانت واقع گردیدکه چشم نداشت کسی راکه با اوازاقتصاد وصرفه‌جوئی سخن‌میراند ببیند. گفتند تورگو خواب‌میبیند ومنفی باف است وافکارش خام وبچگانه است و بقدری سعایت کردندکه دیگر نتوانست درمقابل دربارمقاومت بورزد واجباراً درسنهٔ ۱۷۷٦ استعفا داد. پس ازتورگو کـه اهل نظربود ، لوئی شانزدهم وزارت مالیه را بعهدهٔ شخص دیگـری گذاشت کـه اهل عمل ومعامله بود.

این شخص موسوم‌به نکرازاهالی سویس مرد زبردستی که درمعاملات‌غله‌ثروتی بهم زده بود ودریك بانك بین المللی شرکت داشت . زنش‌که بسیارجاه طلب بـود بقصد اینکه بتواند برای دخترش شوهرخوبی دست وپا نماید شوهرش را تشویق نمود که پیشنهاد پادشاه فرانسه را بپذیرد. دخترآن‌ها بعدهابا باروندوستان وزیرمختار سوئد درپاریس‌مزاوجت نموده ،درادبیات فرانسه دارای شهرت بسیاری‌گردید .

نکرنیزمانند تورگوبا دلگرمی بسیارمشغول کارگردید ودرسال ۱۷۷۹ درباب مالیهٔ فرانسه‌گزارش مفصلی منتشرساخت‌که لوئی شانزدهم بهیچوجه چیزی از آن دستگیرش نشد. پادشاه فرانسه درهمان اوقات قشونی بکمك امریکائیهاکه باانگلستان درجنك بودند فرستاده بود . مخارج این‌کارزیاد بود ولوئی شانزدهم ازوزیرمالیه خود درخواست‌نمودکه هرطورشده پولی دست وپا نماید. نکربجای آنکه پولی‌تحویل پادشاه بدهد بازاحصائیاتی منتشرساخت وبکمك اعداد وارقام ثابت نمودکه بایدجلو خرج راگرفت ونهایت صرفه‌جوئی را مرعی داشت. نتیجهٔ این قبیل حرفها معلوم بودو درسال۱۷۸۱ ببهانهٔ عدم لیاقت عذرش را خواستند .

پس ازتورگو که اهل‌نظرونکرکه اهل عمل بود، نوبت بیکنفرمالیه چی‌رسید که قول صریح دادکه هرکس باو اعتماد نشان بدهد وبحرفش عمل نماید صددرصدبر عایدات ماهیانهٔ‌اش افزوده خواهد شد . مردی بود بنام شارل الکساندردوکالون و کارمندی بودکه جویای نام آمده بود وچون زیاد پابند درستی وامانت نبود درمدت اندك ترقی بسیارنموده بود.

وقتی دیدکه خزینه تهی است ومملکت قرض هنگفتی دارد درصدد چاره جوئـی برآمد وچون دربند وبست با مهارت بود راهی کشف کردکه مطبوع مینمود ومـورد پسند عموم واقع گردید. بوسیلهٔ استقراض جدیدی بدهیهای کهنه را پرداخت . این کار

کشف جدیدی نبود وازقدیم‌الایام همیشه نتایج وخیمه دربرداشته است. هنوزسه سال نگذشته بود که ازبرکت‌کاردانی این وزیرمحبوب ، که هروقت برای اعلیحضرت و علیاحضرت ملکه، که البته راه خرج کردن را درایام‌جوانی دروین آموخته بود، وجهی لازم میگردید بانهایت سخاوتمندی وبدون آنکه خم بابرو بیاورد حوالجات را امضا میکرد ودودستی تقدیم‌میداشت، برقروض‌مملکت هشتصد میلیون‌فرانك دیگر افزوده شد.

عاقبت روزی رسید که پارلمان پاریس که درواقع محکمه عالی قضائی بود وبا وضع قوانین سروکاری نداشت، هرچند خادم صادق وجان نثاراخلاصمند پادشاه بود، مصمم گردید که «کاری بکند» . وزیرمالیه بازدرخواست‌هشتاد ملیون استقراض جدید نموده بود وچون درآن سال محصول بد شده بود رعایا وروستائیان دچار فقروفاقهٔ سختی شده بودند ومعلوم بود که اگردست غیبی کمکی نکند واعجازی نشود بزودی مملکت فرانسه ورشکست خواهدگردید وبدبختی این بود که پادشاه مثل همیشه‌درست ملتفت اوضاع نبود . بالاخره فکرشان بدینجا رسید که با نمایندگان ملت مشورتی بنمایند . مجلس ملی فرانسه‌که مشتمل برنمایندگان طبقات سه‌گانه ملت بود ، ازسنهٔ ۱۶۱٤ باینطرف دیگرهیچوقت انعقاد نیافته بود . پارلمان برای اینکه افکارعمومی را قدری آرامی بخشد ازلوئی شانزدهم درخواست نمود که مجلس ملی را دعوت نماید . پادشاه که هیچوقت نمیتوانست تصمیمی بگیرد مدتی مردد ماند وعاقبت‌درسال ۱۷۸۷ مجلسی ازمحترمین وکملین قوم منعقد ساخت. این مجلس درصدد برآمدکه بدون آنکه بامتیازات اعیان واشراف وروحانیون که از ادای مالیات معاف بودند دست بزنند ، راهی برای اصلاح اموربیدا نماید ومعلوم بودکه طبقات عالیه هرگز حاضرنخواهندشدکه درراه طبقات پائین ازحقوق مسلمهٔ خود صرف نظرنمایند.

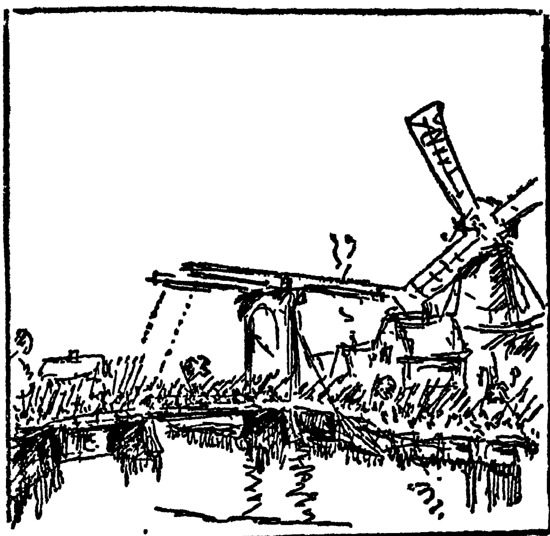
یکصد وبیست وهفت نفراشخاص محترمی که درآن مجلس عضویت داشتند رسماً اظهارداشتندکه بهیچوجه من‌الوجوه حاضرنیستندکه ازهیچیك ازامتیازات خود صرف نظرنمایند. مردم گرسنه صدایشان بلند شد وگفتند پادشاه باید دوباره مالیهٔ مملکت‌را به نکر بسپارد. نجبا واشراف زیربارنرفتند وگفتند اینکار ابدا ضرورتی ندارد . مردم بجان‌آمدند ودرکوچه‌ها اجتماع کردند وشیشه‌های دروپنجره عمارات‌اعیانی‌راشکستند وبعملیات ناخوش آیند دیگری ازین قبیل پرداختند . مجلس محترمین‌متفرق گردید و عذرکالون را خواستند.

یکنفرآدم بی خاصیتی ازرؤسای مذهبی باسم‌کاردینال‌لومنی‌دوبری‌ین وزیر مالیه شد وپادشاه درمقابل تهدیدات مردم‌گرسنه وعده دادکه بمجرد اینکه ممکن گردد مجلس ملی را منعقد بسازد. چنین وعدهٔ مبهمی احدی را متقاعد نساخت.

زمستان ۱۷۸۸ ازحیث شدت سرما ویخ بندان درتمام طول آن قرن بی‌سابقه

بود. بذردراثرسیل درزیرخاك پوسید ویا ازشدت سرما یخ زده تلف گردید. تمام درختهای زیتون ایالت پرووانس ازبین رفت. خیرات ومبرات خیلی کمك کرد ولی در مقابل هیجده ملیون شکم گرسنه وتن برهنه این خیرات ومبراتها دردی را دوا نمیکرد. دراطراف مملکت مردم درجلودکانهای نانوائی خالی وبی نان بنای بلوا را گذاشتند. اگرچند سال پیش ازآن بود قشون هربلوائی را میخوابانید ولی نوشته‌های نویسندگان وفیلسوفهای جدیدکارخود راکرده بود. مردم فهمیده بودندکه گلوله تفنك شکمشان را سیر نمیکند ودولت هم بسربازهائی که ازخود ملت بودند اعتمادی نداشت. لازم بودکه پادشاه برای جلب محبت مردم اقدام مؤثری بنماید ولی بازهم دودلی وتردید مانع گردید.

کسانی که نوشته های نویسندگان وفیلسوفهای سبك جدید را خوانده بودند به پیروی تعلیمات آنها درولایات و دراطراف خاك فرانسه جمهوریهای مستقل کوچکی



انقلابیون فرانسه بهلند هجوم میآورند

برپاساخته بودند. صدای مردم وطبقهٔ متوسط که تاآن تاریخ نسبت بپادشاه وفادار بودند بلند شده بود تأسی بامریکائیهای بیست وپنج سال پیش جسته میگفتند « تا وقتی نمایندگانی برای حفظ منافع ملت نباشند ، مالیات نخواهند پرداخت. » هرج ومرج سرتا سرخاك فرانسه را تهدیدمیکرد. دولت برای اینکه مردم راآرام بکند وبپادشاه علاقمند سازد. دست بکارعجیبی زد ودرآن حیص و بیص سانسوررا در نشر کتب ملغی ساخت. بمحض اینکه سانسورازمیان رفت مملکت فرانسه درزیرامواج کتاب ورساله ومقاله غوطه‌ور گردید. ازبالا گرفته تاپائین هرکس یا بازبان ایراد وانتقادگشود ویا درمعرض

حمله منقدین قرار گرفت. متجاوز ازدوهزاررساله بچاپ رسید. سیل ایراد و پرخاش کاردینال لومنی را که وزیرمالیه بود جاروب کرد و برد و بعجله بقصد تسکین بلوا نکررا وزیرمالیه کردند. فورا قیمت اسهام سی درصد ترقی کرد ومردم حاضرشدندباز چندی صبروحوصله داشته باشند. بنا شد مجلس ملی هم درماه مه ۱۷۸۹ منعقد گردد وتمام مردم فرانسه امیدوار بودند که عقل‌وکاردانی کرسی نشینان این مجلس راه حلی برای مسائل مشکل پیدا خواهدکرد وآب رفته بجوی بازمیگردد وملت از نومزهٔ رفاه وثروت وسعادتمندی را خواهد چشید.

همین امید باعث گردید که چندین ماه دیگر کسی درپی چاره برنیامد واین‌نیز خود بروخامت اوضاع افزود وانقلاب را جلوانداخت. نکروقتی دیدکه زمام اختیار از دستش بیرون رفته کشتی بی‌سکان را بخدا سپرد وکشتی فرانسه بدست امواج پرتلاطم تقدیر افتاد. درکوچه‌ها دیگر کسی اعتنا به پلیس نداشت. فقیروفقرای محله‌های خارج ازشهر بتحریك «آژی تاتور» های رسمی ، رفته رفته ملتفت قوت وقدرت خود گردیده بودند وهمانطور که ازآن پس درتمام‌مدت انقلاب‌معمول گردید آنچه‌را باوسایل‌مشروع نمیتوانستند بدست بیاورند بزور بازومیگرفتند.

نکر برای استمالت خاطر طبقه دهقانان و« بورژوآزی» بعنوان هدیه بهر کدام‌از آنها حق داشتن دونماینده درمجلس ملی داد. دراینموقع لابه‌سی‌یس بعنوان «طبقهٔ سوم چیست» مقاله‌ای نوشت که شهرت بسیارحاصل نمود.

مؤلف دراین مقاله باین‌نتیجه میرسدکه طبقه سوم ملت (این‌نام به طبقهٔ‌متوسط داده شده بود) باید«همه» باشد درحالیکه «هیچ» نیست واینك روزی رسیده که که میخواهد «چیزی» باشد. لابه‌سی‌یس دراین مقاله زبان‌گویای احساسات‌اکثریت مردم فرانسه ومنافع ومصالح ملت فرانسه‌گردیده بود .

انتخابات بوضع بسیارمغشوش وبدی انجام یافت. وقتی‌عاقبت بپایان رسید۳۰۸ نفرنمایندگان روحانیون و۲۸۵ نفرنمایندگان اعیان واشراف و۶۲۱ نفر نمایندهٔ‌طبقه سوم بطرف ورسای براه افتادند. نمایندگان طبقهٔ سوم حامل اسناد ومدارك زیادی بودندکه متضمن شکایات ودرخواستهای آنها بود.

اینك این‌گوی واین میدان‌صحنه برای‌کاری‌که باید موجبات رستگاری فرانسه را فراهم سازدحاضراست.

مجلس ملی که‌آنرا «اتاژنرو» یعنی‌طبقات عمومی میخواندند، درروز۵مه۱۷۸۹ انعقاد یافت. اوقات شاه تلخ بود. نجبا وروحانیها اطلاع داده بودندکه ازهیچ یك از امتیازاتشان صرف نظرنخواهندکرد. شاه حکم‌کردکه هردسته ازدسته‌های سه‌گانه

جداگانه درطالاری مجلس بکنند وشکایاتشان را ازنظراو بگذرانند . نمایندگان طبقهٔ سوم زیر بار نرفتند ودرطالاری که موسوم به «طالارتوپ بازی» (ژودوپوم) بود و بعجله برای مجلس ملی حاضرساخته بودند قسم یادکردندکه ازتصمیم خودبرنگردند. طبقه سوم میگفتند نمایندگان طبقات سه گانه باید دریك جابا هم مجلس کنند و دراین باب بشاه پیغام فرستادند وشاه هم پذیرفت.

مجلس عمومی بعنوان «مجمع ملی» احتیاجات مبرم وفوری کشورفرانسه رامطرح ساخت . شاه اول ناراضی شد وبعد بازدچارتردید ودودلی گردید واظهارداشت که هرگزدست ازاختیارات مطلقه خود برنخواهد داشت وپس ازاین اظهارات بشکاررفت ودنیا ومافیها را فراموش کرد ولی همینکه ازشکار مراجعت نمود تمام درخواستهای مجلس را قبول کرد . عادتش بودکه هرکاری را وقتی میکردکه موقعش گذشته بود وهیچوقت کاری را آنطورکه باید نمیکرد. هروقت ملت تقاضائی داشت شاه بنای غر ولندرا می گذاشت وابداً اعتنا نمیکرد تا وقتی که مردم دور قصرش را میگرفتند و فریاد را بآسمان میرسانیدند. آنوقت شاه تسلیم میشد ومردم هم درخواستهای مهمتری پیدا میکردند .

وقتی شاه حکمی صادرمی کردکه بموجب آن درخواستهای ملت عزیزش را در بارهٔ مسائل الف و با میپذیرفت دردم صدای ملت عزیزبلند می گردید و میگفت اگر درخواستهای ما درباب مسائل الف و با وجیم پذیرفته نشود تمام خانوادهٔ سلطنتی‌را بخاك وخون خواهیم کشانید . عاقبت تمام حروف الفبا بپایان رسید ومنتهی بچوبهٔ‌دار گردید ولی متأسفانه شاه همیشه‌درحروف الفبا یك حرف ازملتش عقب‌بود وهیچوقت هم ملتفت این نکته نگردید. وقتی می‌خواست سرش را زیرساطور «گی یوتین» (۱) بنهد باز بخود میگفت «کسی نخواست مرا ذرك کند. ملتی که اورا در حدود اختیارات خودم بحد اعلا دوست می داشتم اکنون اعلا درجه ظلم وناحقی را دربارهٔ من روا می دارد . »

باید دانست که «اگر»و«مگر»درتاریخ‌هیچ معنی ندارد. امروزهرکس‌میتواند فکرکندکه «اگر» لوئی شانزدهم اینقدرسست نبود و«اگراراده‌ٔ قوی تری داشت سلطنت را میتوانست نجات بدهد . اما نباید فراموش نمودکه سلطنت‌تنها دردست‌شاه نبود .لوئی شانزدهم اگراراده‌ای بقوت واستواری ارادهٔ ناپلئون اول هم میداشت ، وجود زنش ، یعنی ماری انتوانت،کافی بودکه تمام رشته سلطنت را ازهم بگسلد . زنی که دخترمادری مانند ماری‌ترز اطریشی ودارای تمام صفات خوب وبد دختر

---

(۱) «گی یوتین» دستگاهی بود برای سربریدن که درموقع انقلاب فرانسه ساخته شد (مترجم)

جوانی بود که درمستبدترین وقـرون وسطائی تریـن دربارهای قرن هیجدهم پرورش یافته باشد.

ماری انتوانت تصمیم گرفت که باید دست باقدام زد و برای اختناق انقلاب نقشه کشید . بی مقدمه نکررا معزول کرد وافواج شاهی را بپاریس احضارنمود . وقتـی این اخبار بگوش مردم کوچه وبازاری پاریس رسید ، در روز چهاردهم ژوییه۱۷۸۹ زندان باستیل را محاصره نمود واین نمونهٔ منفوراستبداد راطعمهٔ آتش ساخت. باستیل مدتی بود که دیگرزندان سیاسی نبود وزندان معمولی شده بود. آتش زدن وویران ساختن باستیل ناگهان چشم عدهٔ زیادی ازاعیان واشراف را بازنمود وآنها رادچار بیم وهراس کرد وشتابان خود را ازخاك فرانسه بیـرون انـداختند. اما شاه بحسب معمول هیچ اقدامی نکرد وهمان روزکـه اهالی پاریس باستیل راگرفتند اوتمام روز سرگرم به شکاربود وچون بدست خود چندآهو زده بود بی نهایت سرحال بود.

مجلس ملی که سخت بکارپرداخته بود درروز۴اوت ودرمیان همهمه وولولهٔملت تمام امتیازات رالغو کرد. روز بیست وهفتم همان ماه« بیانیهٔ حقوق بشری»را اعلام داشت که اساس اولین قانون اساسی دموکراسی کشورفرانسه گردید . دربارهنوزدرخـواب بود ودرست سردرنیاورده بود که اوضاع ازچه قراراست. درافواه پیچید که شاه درنظر دارد ازاجرای این اصلاحات جلوگیری نماید . درروزپنجم ماه اکتوبر از نومردم پاریس بنای طغیان وبلوا راگذاشتند . مردم درنهایت خشم وغضب بجانب قصرورسای روان شدند وتاشاه رابقصرتویلری درپاریس نیاوردندآرام نگرفتند. مردم پاریس شاه خود خود اعتمادی نـداشتند ومی خـواستند زیرچشم خودشان مـراقب حـرکات وسکناتش باشند و نگـذارند با بستگـان و خویشان خود دروینه و مادرید وسایردربار های اروپامکاتبه نماید .

درمجلس ملی میرابو، که هرچند ازخانواده های اعیانی واشرافی بود ولی پیشوای طبقهٔ سوم گردیده بود، کم کم سروصورتی بکارهامیداد ولی پیش ازآنکه وضع پادشاه را درمقابل ملت روشن ساخته باشد درروزدوم آوریل۱۷۹۱ درگذشت . لوئی شانزدهم راکم کم واهمه برداشت که مبادا جانش درخطرباشد ودرروز۲۱ ژوئن باکسانش در صدد فرارازپاریس برآمد ولی درراه اورا شناختند ودردهکدهٔ وارن بدست قشون ملی گرفتارگردید وبپاریس برگردانده شد.

درماه سپتامبر ۱۷۹۱ مجمع ملی اولین قانون اساسی فرانسه را اعلام داشت و سپس بکارخود خاتمه دادونمایندگان متفرق شدند. آنگاه مجمع مقننه درروزاول اکتبر انعقاد یافت وکارهای مجمع ملی را دردست گرفت .

دربین اعضاء مجمع مقننه چندتن از انقلابیهـای افراطی بودند . این دسته چون

دریکی ازکلیساهای ازکارافتادهٔ قدیمی شهرپاریس که معروف بـه کلیسای کشیشان ژاکوبی (یعقوبی) بود وتعلق بصومعهٔ این طایفه داشت دورهم جمع میشدند ، معروف بدستهٔ «ژاکوبین» گردیدند . نطقها وخطابه های این جوانان که بیشتر آنـها دارای شغلهای آزاد بودند بقدری شدیداللحن و افراطی بود کـه وقتی بوسیلهٔ روزنامه ها به برلن و وینه رسید پادشاه پروس وامپراطور اطریش مصمم شدندکه درصدد نجات برادرعزیزخود وملکه (خواهر ژزوف دوم امپراطور اطریش) برآیند . پـروس و اطریش درآن اوقات سرگرم تقسیم خاك لهستان بودند٠ این‌مملکت درنتیجهٔ اختلافات سیاسی چنان مغشوش گردیده ورشته امورش‌ازهم گسیخته شده بودکه‌هرکس‌میخواست میتوانست قطعه‌ای ازآنرا بخاك خود ملحق سازد٠ پروس واطریش با این که سرگرم چنین امری بودند بازبقصد استیلای خـاك فرانسه ونجات لوئی شانزدهم قشونـی فراهم ساختند ٠

وقتی این خبر بمردم فرانسه رسید موجب بیم وهراس شدیدی گـردید ودروجود این مخلوقی که سالها گرسنگی‌خورده وبیکاری کشیده بودند تولید کینه وعداوت‌غریبی نمود . اهالی پاریس بقصر تویلری هجوم آوردند٠ پاسبانهی ی با وفـا وسربازهـای مزدورسویسی درصدد مدافعه برآمدند ولی بازلوئی شانزدهم بنا بمعمول‌ضعف اراده وسستی نشان داد ودرحالیکه جمعیت مهاجم داشت عقب‌مینشت حکم‌داد که مدافعین‌دست ازمدافعه بردارند. مردم ورجاله که‌ازهمهمهٔ زد وخورد وشرابهای‌ارزانقیمت‌مست‌وبوی خون ازخود بی‌خبرشده بودند، تمام سربازهای‌سویسی را تاآخرین‌نفر بقتل‌رسانیدند و قصررا محاصره نمودند . لوئی شانزدهم که‌فرارا خود را بمجمع‌مقننه رسانیده بدانجا پناهنده شده بود، بحکم مجمع ازسلطنت مخلوع ودربرج کهنهٔ تامپل که معبدی‌قدیمی بود زندانی گردید .

قشون پروس واطریش جلومیآمد . بیم وهراس مردم فرانسه مبدل بخشم وغضبی جنون‌آسا گردید ومرد وزن بحال حیوانات سبع ودرنده درآمدند. دراولین هفتهٔ ماه سپتامبر۱۷۹۲ رجاله‌ها بزندانها ریختند وبدون آنکه دولت درصدد جلوگیری برآید زندانیان را یعنی‌شاه پرستان رابقتل رسانید٠ ژاکوبین ها بریاست دانتون‌میدانستند که این بحران یا به پیروزی ویا به شکست‌انقلاب منتهی خواهدگردید، ازاینرو برای نجـات انقلاب هرعمل خشونت آمیزی را جـائزشمردند .

مجمع مقننه پایان یافت ودربیست ویکـم سپتامبر۱۷۹۲ مجلس دیگری بـاسم «کونوانسیون» ـ میثاق ـ انعقاد یافت. اعضای این‌مجلس عموماً ازعناصرافراطی بودند٠ پادشاه رادرمقابل کرسی‌دادگری‌مجلس‌حاضرساختند وگفتند مرتکب بزرگترین‌خیانتها که خیانت بملت باشدگردیده‌است ومقصرشناخته شد وباکثریت۳٦۱ رای برضد ۳٦٠

رأی محکوم باعدام گردید . آن یك رأیی که درترازوی آراء موجب محکومیت **لوئی** شانزدهم گردید رای پسرعموی خود پادشاه **دوك دورلئان** بود .

در روز ۲۱ ژانویه ۱۷۹۳ **لوئی** شانزدهم بدون آن که بی تابی ووحشتی از خود ظاهرسازد آرام وموقردرپای دارحاضرشد . هنوزهم دستگیرش نشده بودکه علت انقلاب چیست و کبروغرورش هم مانع بود که ازکسی دراین باب سؤالی بنماید.



لوئی شانزدهم

پس ازاعدام پادشاه ، ژاکوبین ها بنای حمله را بعناصری که درمجلس « کونوانسین » قدری معتدل تر بودند و به «ژیروندان» معروف شده بودند، گذاشتند . علت اینکه آنهارا باین اسم میخواندند این بودکه نمایندگان ایالت **ژیروند** بودند. برای محاکمهٔ آنهایك محکمهٔ انقلابی مخصوصی تأسیس کرد وبیست ویك تن ازمعروفترین آنهـا را محاکمه نموده محکوم باعدام نمودند . دیگران انتحار کردند. آنها عموماً مردمان شرافتمند ودانا وبا هوش ولی معتدل بودند وبرای آن دوره که دورهٔ شدید ترین جوش وخروشها بود ساخته نشده بودند .

درماه اکتبر ۱۷۹۳ **ژاکوبین** ها مجلس راتعطیل کردند و بناشد تا دشمن بیگانه را ازخاك فرانسه بیرون نکرده اند مجلس را افتتاح نکنند . درآن موقع تمام اختیارات با کمیتهٔ کوچکی بود باسم « کمیتهٔ رستگاری عمومی» که بدست **دانتون وروبس پی یر** اداره میشد . مذهب مسیح وتقویم قدیمی ملغی گردید . عهد « عقل وخرد» که درموقع انقلاب امریکا **توماس پین** (۱) با آنهمه فصاحت وبلاغت درآن باب قلمفرسائی نموده بود فرا رسید وبدنبال خود « ترور» یعنی دورهٔ شدت وآدم کشی را آورده بود. چنانکه یك سال تمام ازقرار روزی هفتاد الی هشتاد نفراشخاص خوب وبد وشرور وبی آزار را بدیارعدم فرستادند . جای سلطنت استبدادی پادشاه را حکومت مطلقه وغداریك یك مشت اشخاصی گرفت که ازبس شیفتهٔ اصول دموکراسی بودند معتقد بودنـد کـه مجبورند هرکسی راکه با آنها همعقیده نیست بقتل برسانند . مملکت فرانسه بصورت سلاخ خانه‌ای درآمد . برادرازبرادرظنین بود . احدی امنیت نداشت . عـاقبت چنـد نفرازاعضای « کونوانسیون » ازترس جان خودشان وازبیم وهراس داربرضدروبس پی یر

Th.Payne (۱)

که آنهمه ازرفقا وهمقطارهای آنها را سر بریده بود همدست شدند . روبس‌پی‌یر یگانه «دموکرات پاك وواقعی» خواست انتحار نماید ولی کامیاب نگردید ودرحالیکه فکش راگلولهٔ تپانچه یکنفرژاندارم درهم شکسته بود اورا بپای گی یوتین کشانیدند ودر روز۲۷ژوئیه۱۷۹٤ که برحسب تقویم‌جدیدانقلابی روزنهم‌ماه ترمیدور سال‌دوم‌بود دورهٔ «ترور» ووحشت پایان یافت وسرتا سرپاریس ازفرط شادمانی وشعف اهالی مبدل بیك مجلس رقص گردید . ولی‌ازآنجائیکه‌خطرقشون بیگانه هنوزمرتفع نگردیده بود لازم بودکه تا وقتی دشمنان انقلاب ازخاك‌مقدس وطن یکباره رانده شده اند حکومت بدست چند تن اشخاص‌کاری وکاردان سپرده شود . پنج نفرباسم « مدیر » (دیرکتور) معین گردیدند واین پنج نفرمدیر چهارسال حکومت را دردست داشتند و درطی آن مدت قشون‌انقلابی‌فرانسه با لباسهای پاره وشکم گرسنه با شجاعت‌بینظیری درسواحل رودخانهٔ رن ودرخاك ایطالیا وبلژیك میجنگیدند وتمام دشمنان انقلاب‌را یکی پس ازدیگری درهم می‌شکستند . پس ازآن قدرت بدست یکی ازسرداران‌فاتح موسوم به ناپلئون بناپارت افتاد ووی درسال ۱۸۰۰ عنوان نخستین قونسول یافت وآن‌گاه درمدت پانزده سال تمام خاك اروپا برای یکرشته تجربیات سیاسی که چشم دنیا نظیرآنرا تا آن زمان هرگزندیده بود بصورت یك آزمایشگاه بزرگی درآمد.



۵۴

ناپلیون

ناپلیون درسنهٔ ۱۷۶۰ بدنیا آمد . پسرسوم شارل ماری بناپارت بود وپدرش محررساده‌ای بود ازاهالی‌شهرآکاچیو درجزیرهٔ کورس ومادرش لتی‌سیارامواینو نام داشت . جریرهٔ کورس دردریای مدیترانه درقدیم الایام حزومستعمرات یونان بود وسپس بتصرف کارتاژدرآمده وآنگاه بروم تعلق گرفت وسالیان دراز ، ابتدا برضد ژن وسپس دراواسط قرن هیجدهم برضد فرانسه، درراه استقلال خودجنگیده بودولی عاقبت بمقصود خود نایل نگردیده بدست فرانسه افتاده بود .

ناپلیون در بیست سال اول زندگی عشق سرشاری بوطن خـودکورس داشت و آرزویش استخلاص ومستقل ساختن آن بود ولی‌وقتیکه‌انقلاب فرانسه بطورغیرمترقب حقوق جزیرهٔ کورس را شناخت ناپلیون که درمدرسهٔ نظامی شهـربری ین تحصیلات خوبی کرده بود وارد درخدمت وطن خود فرانسه گردید . وهرچند فرانسه را با اندك لهجه ایطالیائی تکلم مینمود وهرگزآن زبان را بدون اغلاط املائی ننوشت ، تبعـهٔ فرانسه گردید وبعدها مظهرتام وتمام صفات وخصایل ملت فرانسه بشمارآمد .

ناپلیون ازآن اشخاصی بودکه یك شبه ره صد ساله میروند. تمام دوره‌فعالیتش از بیست سال تجاوزنکرد ودرچنین مدت کوتاهی ازهرفاتح وغازی جهانگیردیگـری حتی اسکندرکبیروچنگیزخان بیشترجنگید وبیشترفتح وظفرنصیبش گـردیـد وبیشتـر جهان‌نوردی کرد و بیشترخاك وزمین‌بتصرف درآورد وبیشترآدم کشت وبـکشتن داد و بیشتراصلاحات بعمل آورد وبیشتراروپا را زیر وروکرد.

مردی بودکوتاه قامت ودرابتدای زندگانی مزاج سالمی هم نداشت درظاهرش چیزی که دلپذیرباشد دیده نمیشد وتا پایـان عمردر هرموقع که بایستی بطوررسمی و با تشریفات درمجلس ومجمعی حضوربهمرساند محجوب بود وخلاصه آنکه نه ازطرف پدرومادرونه ازجانب تقدیروسرنوشت میراث شایسته ای نصیب نبرده بود .

قسمت عمدهٔ جوانی را درفقروفاقه گذرانیده بود وچه بسا باشکم گرسنه‌درکوچه وبرزن پرسه میزده ویا مجبورمیشده است درمقابل مزد ناقابلی‌کارهای عجیب وغریبی را انجام دهد.

ازحیث فضل و کمال وادبیات چنته‌ٔ پری نداشت ودرموقعی که درمسابقه‌ای که‌از طرف اکادمی شهرلیون مطرح شده بود شرکت نمود دربین شانزده نفرپانزدهمی شد یعنی قبل ازآخری . اما تمام این نواقص درمقابل اطمینان‌مطلق وآهنینی که بسرنوشت وبآیندهٔ پرشهرت وافتخارخود داشت کمترین وزنی پیدا نکرد. جاه‌طلبی محورسرتاسر زندگانی وشالوده اساسی اخلاقش بود . دلبستگی شدیدی که بخـود داشت ، پرستش غرورآمیز حرف اول نامش ، یعنی حرف« نون» که درامضاهایش ودرپیشانی کاخهائی که بامراوساخته شده بود جلوه میکند ، واراده وعزم خلل ناپذیرش که‌می‌خواست پس ازخدا درسرتا سرگیتی دارای بزرگترین نام وشهرت باشد، اورا باوج عظمت‌وبجائی رسانیدکه قبل از اوهرگزاحدی بدانمقام نرسیده بود.

موقعی که سروان فقیری با جیره ومواجب مختصری بیش نبود ، اوقات فراغـت خود را بخواندن وواخواندن کتاب « زندگـانـی مردان نامدار » تألیف پلوتارك میگذرانید. ولی هرگزدرصدد برنیامدکه ازلحاظ اخلاق وشجاعت وبزرگواری‌معنوی خود را بمقام این رجال بزرك قدیمی برساند .

بآسانی نمیتوان درمقام داوری برآمده وگفت که آیا هرگـزکسی را بغیر از خودش دوست داشت یا نه . نسبت بمادرش همواره مؤدب وبا احترام بود ، چونکـه لتی سیا رفتاروکردارخانم محترم وبزرك منشی را داشت وبرحسب معمـول وعـادت مادرهای ایطالیائی خوب میدانست با فرزندانش چگونه باید رفتارنماید تا نسبت‌باو مؤدب باشند ورعایت احترامش را منظورداراند . ناپلیون چند سالی عـاشق ژوزفین بودکه درمستملکات فرانسه بدنیا آمده وزنی دلربا بود وعاقبت هم زن اول ناپلیون گردید. ژوزفین دختریکنفرصاحبمنصب فرانسوی بودکه درمارتی نیك بدنیاآمده بود و شوهـر اولش ویکونت دوبوآرنه پس از آنکـه در جنگی از پروسهـا شکست خورده بود بدست انقلابیون فرانسه درزمان «ترور» بقتل رسیده بود. ناپلیون سرانجام ژوزفین‌را بعلت‌اینکه دارای بچه‌ای که ولیعهدبشودنگردیدطلاق‌دادو بملاحظات سیاسی با دختر امپراطور اطریش عروسی کرد .

ناپلیون کتاب ماکیاول را بدقت مطالعه میکرد و تعلیمات این مرد فلورانسی حیله‌گررا همواره‌کاربست وهروقت نفعش تقاضا میکـرد ازنقض عهـد وقول و پیمان روگردان نبود . درقاموس اوکلمهٔ «حقشناسی» پیدا نمیشود و باید تصدیق نمودکـه خود او نیزازجانب کسی‌منتظرحقشناسی نبود . زندگی انسانی درنظرش‌قدر قیمتی نداشت. تنها بعنوان اینکه «چشم بوربون ها را باید ترسانید» دوك دانگن را درمقابـل محکمهٔ نظامی بامراومحکوم باعدام نمودند وبدون هیچ علت وسببی تیرباران‌کردند ووقتی آندره‌آس‌هوفر درخاك تیرول پس ازاستقامت بسیارمردانه بدستش افتـاد

اورا مانند یکنفرخائن معمولی بقتل رسانید .

خلاصه آنکه انسان وقتی اخلاق و کردار ناپلیون را موردمطالعه وتدقیق قرارمیدهد خوب میفهمد چرا مادرهای انگلیسی وقتی درموقع خوابانیدن کودکانشان میخواهند آنها را بترسانند میگویند بخواب والا بناپارت که پسربچه‌ها ودختربچه‌های شیطان را با صبحانهٔ خود میخورد می‌آید وترا میبرد .

اینك پس ازآنکه این همه درحق این مرد ستمگرخارق‌العاده بدگفتم احساس مینمایم که قدری نا راحتم . دراین‌لحظه درمقابل میزتحریر نشسته‌ام ومیگویم امپراطور ناپلیون مرد ظالم وستمگری بود ، ولی هیچ نمیدانم اگروقتی مقابل پنجره اطاقم بروم وببینم که اتومبیلها وکامیونها ایستاده اند وبصدای طبل وشیپورمردصغیرالجثه‌ای با یك اونیفورم سبزفام مستعملی سوار براسب سفیدی است ووارد رد میشود آیا کتاب ودفتروقلم وخانه وزندگی‌خود را رها نمیکنم وبعقب این مرد نمی‌افتم که هرجا بخواهد رشته برگردن بدنبالش روان شوم . پدربزرك من بهمین منوال بدنبال ناپلئون‌افتاد وخدا میداند که پدربزرك من برای این قبیل حوادث ودلاوریها ساخته نشده بود . کرورها و ملیونها پدر بزرگهای دیگر هم بپدربزرك من تاسی کردند . کسی بآنها اجروپاداشی نداد ، ولی آنها هم چشم داشت باجروپاداشی نداشتندوبطیب خاطروبا دل‌شاد باز واقدام ، خود را درخدمت مردی گذاشتند که آنهارا هزاران کیلومتربه دنبال خود کشید ، دردهانهٔ توپهای قشونهای روس وانگلیس واسپانیا قرارداد و وقتی بجانب مرك روان بودند با چه سردی وبی اعتنائی به‌آنها مینگریست .

تصورمی کنم بتوانم یکی ازکیفیات این‌قوهٔ جاذبهٔ ناپلئون را بیان نمایم. ناپلیون بزرگترین بازیگرتیاتری‌بود که نامش اروپاست ودرهرمورد وهرمقامی بخوبی‌میدانست با چه حرکتی میتوانـد تماشاچیان را بیشترمتأثر بسازد وبا چه بیان وتقریری آن‌ها را درتحت نفوذ ورسوخ خود بیاورد . چه دربیابانهای مصرودرمقابل عظمت ابوالهول و اهرام وچه درجلوی‌امواجی که درجلگه‌های باطلاقی پو ازسرما میلرزیدند همیشه ودر همه‌جا براوضاع تسلط‌کامل داشت. وقتی هم مغلوب گردید ودرروی‌تخته سنگی درسینهٔ اقیانوس‌اطلس‌علیل وبیمار اسیریکنفرزندانبان‌انگلیسی‌ابله ونفهمی‌شد، بازگوئی‌محور عالم مرکز گیتی بود . اروپا خوب می‌دانست که ناپلیون درجزیره سنت هلن است و درآنجا تحت الحفظ زندگانی میکند وپاسبانان انگلیسی شب وروزمراقب حرکات و سکنات اوهستند وبحریهٔ انگلستان نگهبان ساخلوئی است که آن ساخلونگهبان امپراطوردرقلعه لانگوود میباشد ، ولی با اینهمه وفکرذکرتمام دوستان ودشمنانش اوبود وبس . روزی هم که عاقبت یأس وضعف وبیماری اورا ازپا درآورد، بازمدتها نگاه آرام ونافذش دنیا را مشغول ومسحورداشت . حتی امروزهم مانند صد سال‌پیش

که هر کس ازدیدن این آدم رنگ پریده‌ای که اسبهایش‌را درمجلل‌ترین معابد کرملین روسیه میبست وبا ملل واقوام وبزرگان این دنیا چنان رفتارمیکرد که گوئی جمله غلامان وبندگان زرخریداومیباشند بخود می‌لرزید، زندگانی مملکت‌فرانسه باخاطرات آن‌عهد وآن دوره درهم آمیخته است.

☆☆☆

اگر بخواهیم شرح حال اورا ولو باختصارهم باشد بیان نمائیم باید اقلا دوجلد کتاب درآن‌باب بنویسیم وهزاران‌صفحات واوراق‌لازم است تا بتوانیم بطوراجمال از اصلاحات اودردستگاه حکومت فرانسه وازمجموعهٔ قوانینی که وضع کرد وبعد ها از ازطرف چندین مملکت اروپائی پذیرفته‌گردید وازفعالیت اودرتمام شعبه های حیات اداری سخن بگوئیم . آنچه را می‌توان باختصاربیان‌کرد این است که چرا دردورهٔ اول زندگانی وفعالیتش طالع یاراوبود وبچه جهت درسالهای‌آخرزندگانی بخت‌ازاو رو برگردان بود وپشت براو کرد . ازسال۱۷۸۹ تا بسال۱۸۰٤ ناپلیون مرد انقلاب فرانسه بود وتنها برای کسب شهرت وافتخارنمی‌جنگید واگربراطریش و ایطالیا و انگلستان وروسیه فایق ومظفرگردید برای این بودکه هم خودش وهم سربازانش علمداران با ایمان مذهب جدید آزادی وبرادری وبرابری بودند . دشمن پادشاهان ویار ودوستدارملت بود . ولی درسال ۱۸۰٤ ناپلیون‌خود را امپراطور فرانسویان خواند ودرپی **پاپ پی هفتم** فرستادکه بیاید وتاج امپراطوری برسراو بگذارد ، همانطورکه درسال ۸۰۰ میلادی پاپ دیگری باسم **لئون سوم** تاج امپراطوری بر سرامپراطورقوم **فرانك** یعنی **شارلمانی** گذاشته بود ، همان **شارلمانی** که ناپلیون درهرموقع اورا سرمشق خود قرارمیداد. ناپلیون همینکه بتحت سلطنت نشست تغییر ماهیت داد واین‌آدمی که درسابق سر وسردار انقلابیون بود بطرز زشتی بنای تقلید پادشاهانی ازقبیل پادشاهان دودمان **هابسبورك** را نهاد پدرمعنوی‌خود راکه‌کلوب سیاسی **ژاکوبین** ها بود فراموش نمود وتنها دیگرحامی مظلومین‌نبود بلکه رئیس ظالمین وستمگران گردید وهمیشه یك جوقه سربازمسلح درزیردست حاضرداشت که هر کس جرئت داشته باشد ازاطاعت باوامرواحکام شاهانهٔ اوسرپیچی نماید تیرباران کند . روزی که درسال۱۸۰٦ بقایای امپراطوری مقدس رومی‌درزبالدان تاریخ‌بروی آوارعظمت روم که بدست نوادهٔ یکنفردهقان‌کورسی زیروزبرگردیده بودفروریخت، حتی یکدانه اشك ازچشم احدی سرازیرنگردید. ولی روزی‌که قشون ناپلیون برخاك اسپانیا استیلا یافتند واهالی آن مملکت را مجبورساختند شخصی را بشاهی بشناسند که منفوروطرود آنها بود ومردم مادرید را بگناه اینکه میخواستند باربابِ سابق خود وفاداری کنند قتل عام‌کردند افکارعمومی ازفاتح سابق **مادنگو واوسترلی‌تزو**

قریب بصد فتح وفیروزی انقلابی دیگر برگشت ورفتاراورا زشت وناپسند خواند. آن وقت بود که انگلستان موقع را مناسب دید که ازاین احساسات کینه توزی وضدیت که آنهمه مردم را با امپراطورفرانسویان دشمن ساخته بود استفاده کرده تلافی مافات را بنماید.

درآغازانقلاب فرانسه که روزنامه هااخباروقایع خونین«ترور» را درانگلستان منتشرمی ساختند انگلیسها سخت منزجر ومتنفرشده بودند. خود ملت انگلیس هم یك قرن پیش ازآن درزمان سلطنت شارل اول شوریده دست بانقلاب آزیده بود ، ولی



عقب نشینی ازمسکو

انقلاب آنها درمقابل انقلاب فرانسه نمودی نداشت وواقعهٔ بی‌سروصدائی بیش نبود. درنظرمردم انگلستان یکمرژاکوبین حیوان خونخواروسبعی بود که باید اوراکشت وناپلیون را سروسردارارین شیاطین وجانورهای خطرناك میدانستند.

بحریه انگلیس ازسال ۱۷۹۸ خاك فرانسه را « بلوکه» کرده بود وراههای بحری را بروی اوبسته ونقشهٔ ناپلیون را برهم زده بودکه میخواست ازراه مصر به هندوستان حمله نماید وناپلیون را پس ازآنکه در ساحل رودخانهٔ نیل فاتح شده بود مجبوربه عقب‌نشینی شرم‌آوری نموده بود. عاقبت انگلستان درسال ۱۸۰۵ موقع مناسبی راکه سالها درپی‌آن بود بدست آورد.

نلسون درنزدیکی دماغهٔ ترافالگاردرسواحل جنوب غربی اسپانیا کشتیهای

جنگی ناپلیون راچنان درهم شکست که دیگر تعمیر واصلاح پذیر نبود و از آن ببعد درحقیقت امپراطور درخاك اروپا بصورت محبوسی درآمد . با اینهمه درآن موقع نیز اگر بیدار شده وصلح آبرومندانه‌ای را که دولتهای متخاصم پیشنهاد میکردند پذیرفته بود باز هم درسرتا سرخاك اروپا مطاع وحکمروان باقی‌مانده بود. ولی برق شهرت وافتخار اورا کورساخته بود ونمیخواست کسی را با خود برابر بشناسد ورقیبی برای خود باقی بگذارد. آنگاه کینهٔ روسیه را بدل گرفت، روسیه‌ای که مملکت سرتاسر، اسرارومعدن بیکران آدم وسربازو باصطلاح فرنگیها «گوشت برای دهانهٔ توپ» بود. تا وقتیکه سلطنت روسیه با پل اول پسر نیم دیوانهٔ کاترین بزرك بود ناپلیون توانسته بود با امپراطوری روسیه کنار بیاید، ولی وقتی جنون پل بجائی رسیدکه رعایایش بتنك آمدند وازراه اضطراراورا بقتل رساندند وپسرش اسکندر بسلطنت رسید نقشه برگشت. اسکندر برخلاف پدرش احترامی برای ناپلیون غاصب نداشت واورا دشمن نوع بشرو مخل ابدی صلح وآسایش عمومی میدانست .

اسکندرآدم مقدسی بود ومعتقدبود که خداوند اورا فرستاده که دنیا را ازشر مردکورسی رهائی بخشد . برای جنك با ناپلیون با پروس وانگلستان واطریش عهد اتحاد بست ومغلوب گردید .

پنج بار بجنك ناپلیون رفت وهردفعه شکست خورد . درسنهٔ ۱۸۱۲ بازیکمرتبهٔ دیگر ناپلیون را بجنك خواند . ناپلیون چنان خشمناك گردیدکه سوگند یاد نمودکه تا بمسکو رفته درآنجا اسکندررا مجبور بامضای عهدنامهٔ صلح بسازد . برای انجام این مقصود مشغول جمع آوری قشون گردید وازهرمملکتی سربازخواست وازاسپانیا و آلمان وهلند وایطالیا وپرتغال فوج بفوج مردم را بزورآورده وبقصد انتقام وتلافی بجانب شمال روانه داشت .

مابقی این داستان را همه میدانید . پس ازدوماه راه بشهرمسکو پایتخت روسیه رسید وستاد آرتش خود را درکرملین مقدس مستقرساخت . درشب ۱۵ سپتامبر ۱۸۱۲ مسکو آتش گرفت وچهارشبانه روزمیسوخت.درشام روز پنجم ناپلیون فرمان عقب نشینی داد ودیری نگذشت که برف بنای باریدن راگذاشت . قشون درگل‌ولای و برف یخ‌زده گرفتار گردید ودر ۲۶ سپتامبر برودخانهٔ برهزینا رسید. روسها بوسیلهٔ جنك چریکی آزار بی‌اندازه رساندند. قزاقها مثل مورچه دورتا دورقشون فرانسه راکه بصورت گلهٔ بی چوپان بی نظم وترتیبی درآمده بودگرفته بودند . دراواسط ماه دسامبر بقایای قشون ازمرك وهلاك جستهٔ فرانسه به شهرهای سرحد شرقی آلمان رسیدند.

مقارن همان اوقات خبرطغیان وانقلابی عمومی درهمه جا پیچید . دراطراف خاك اروپا همه جا صحبت ازاین بودکه موقع استخلاص رسیده وباید شانه اززیر باریوغ

ستمگری ناپلیون بیرون آورد. توپهای کهنه‌ای راکه مرد علی‌رغم جاسوسان فرانسوی پنهان ساخته بودند بیرون آوردند ومشغول به جلادادن وحاضرساختن آنها گردیدند، ولی تا آمدند بخود بپردازند معلوم گردید ناپلئون با قشون جدیدی مراجعت نموده است.

سربازان مغلوب خود را بخدا سپرده بود وبا درشکهٔ بی چرخ کوچکی شتابان خود را بپاریس رسانده وباسم اینکه خاك مقدس فرانسه را باید درمقابل استیلای قشون دشمن حفظ نموده مشغول بجمع آوردن سپاه گردیده بود. وقتی با قشون خود برای مقابلهٔ با قشون ممالك متحده بجانب مشرق روان گردید سربازهائی که بدنبال خود داشت جوانانی بودند شانزده وهفده ساله. درروزشانزدهم اکتبر۱۸۱۳ آتش جنك درنزدیکی لایپزیك مشتعل گردید وسه روزتمام بچه‌هائی که لباسهای سبزو بچه‌هائی که لباس آبی دربرداشتند بقدری همدیگررا کشتند که آب رودخانهٔ السترىك خون درآمد. شامگاهان روزهفدهم اکتبرپیاده نظام سپاه احتیاط روسیه صفوف فرانسویان را درهم‌شکستند وناپلیون فرارکرد.

ناپلیون بپاریس برگشت وبنفع پسرخردسال خود ازسلطنت استعفا داد ولی‌دول متحده گفتند باید **لوئی** هیجدهم برادر**لوئی** شانزدهم ازدودمان **بوربون** پادشاه بشود ولهذا لوئی هیجدهم مظفرانه وارد شهر پاریس گردید درحالیکه قزاقهای روسیه و **اوهلانهای**(۱) پروسی دورتا دوراوراگرفته بودند.

ناپلیون را هم‌فراموش نکردند وسلطنت جزیرهٔ کوچك **الب** را دردریای‌مدیترانه بدومحول داشتند ووی درآنجا ازمیرآخورومهتران خود قشونی ترتیب‌داد ودرمیدان جنك صفحهٔ شطرنج گاهی غالب وزمانی مغلوب میگردید.

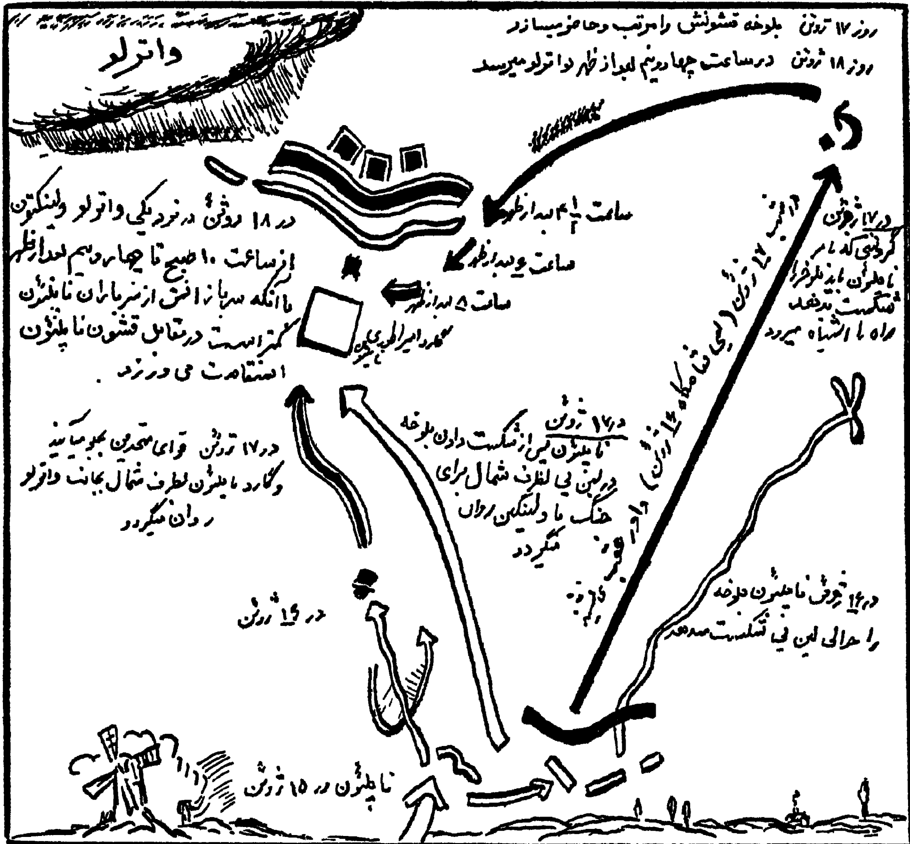
بمجرد اینکه پای ناپلئون از خاك فرانسه دورشد مردم فرانسه ازخواب آشفته بیدارشده متوجه بلائی گردیدندکه برسرشان آمده بود. بیست سال‌گذشته برای‌آنها خیلی‌گران تمام شده بود ولی سالهای‌پرافتخاری هم بود. پاریس درآن زمان‌پایتخت دنیا بود. لوئی هیجدهم چاق وفربه هم درتبعید نه چیزی آموخته ونه چیزی فراموش کرده بود ومردم ازبی حالی وبطالت او بیزاربودند. روزاول مارس ۱۸۱۵ درموقعی که نمایندگان دول متحده خود را برای ترسیم نقشهٔ جدید اروپا حاضر میساختند ناگهان ناپلیون دربندر**کان** پیاده شد. هنوزیك هفته ازپیاده شدن امپراطورنگذشته بودکه قشون‌فرانسه پشت به **لوئی** هیجدهم **بوربون**، نموده بجانب‌جنوب روان گردیده شمشیروسرنیزهٔ خود را دراختیار«سرجوقهٔ کوچولو» (۲) گذاشتند.

---

(۱) یعنی‌سربازهای پروسی (مترجم)

(۲) «Petit Coporal» لقبی‌است که سربازان ناپلیون ازراه مهرومحبت باو داده بودند (مترجم)

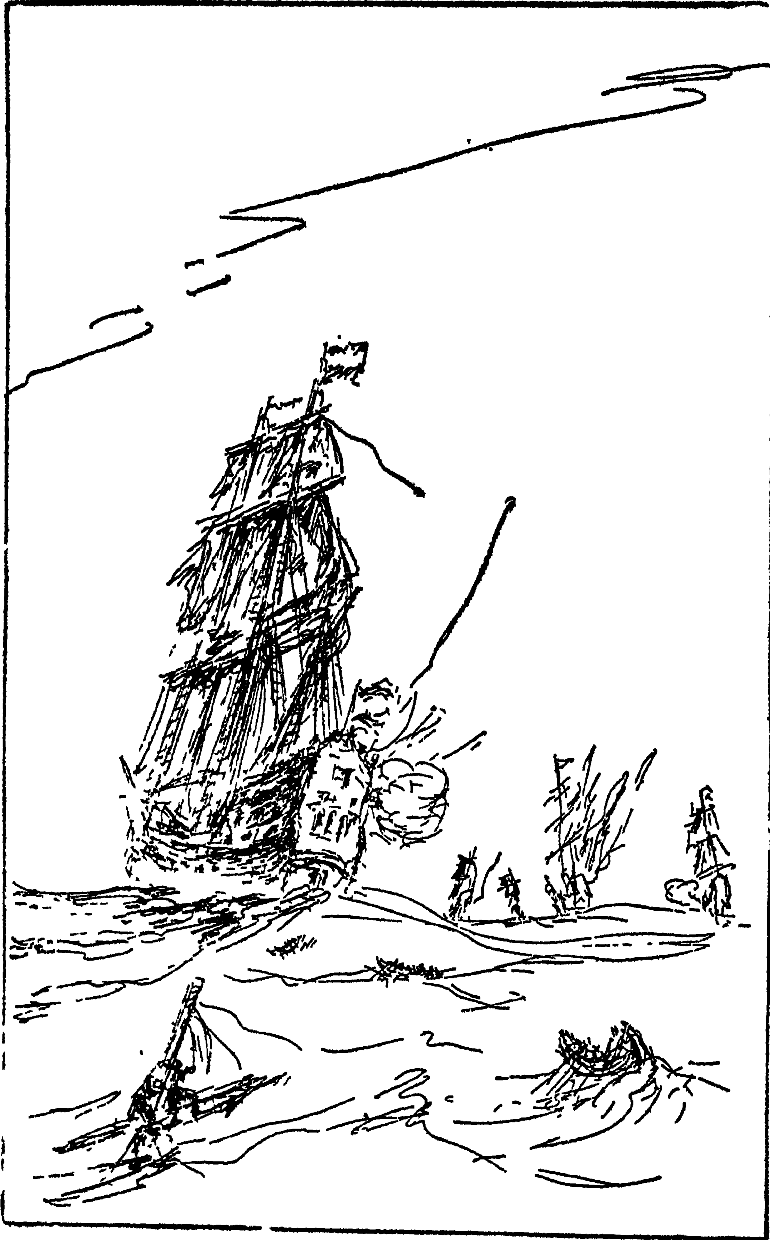
ناپلیون مستقیماً بطرف پاریس براه افتاده و در روز ۲۰ مارس بدانجا رسید . حالا قدری محتاط شده بود وپیشنهاد صلح نمود ولی متحدین خواستار جنگ بودند وسرتاسراروپا برضد مرد جزیرهٔ کورس قد علم کرد . ناپلیون بقصد اینکه تا دشمنان بجمع آوری قوای خود توفیق نیافته اند آنها را درهم شکنند ، بعجله بطرف شمال روان گردید . اما ناپلیون دیگرناپلیون سابق نبود . علیل شده بود وزودخسته می گردیدو درهمان موقعی که باید بیدار باشد وحمله وهجوم مقدمةالجیش خودرااداره کند



نبرد واترلو

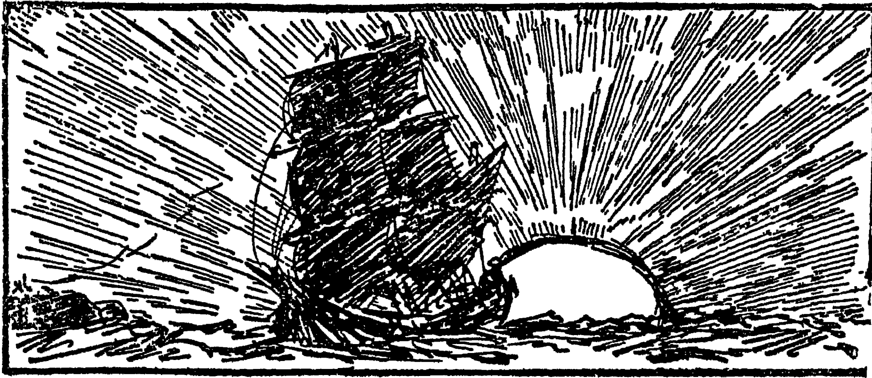
خوابش میگرفت . از طرف دیگرهم بسیاری ازسران وسرداران اوحضور نداشتند. همه کشته شده بودند.

دراوایل ماه ژوئن قشون فرانسه وارد خاك بلژیك شد وشانزدهم همان ماه قشون پروس را بسرکردگی بلوخرشکست داد ولی یکنفرازصاحبمنصبانش مرتکب خطائی گردید یعنی با وجودیکه ناپلیون باوحکم کرده بودکه قشون پروسی راکه درحال عقب نشینی بود امان نداده ازمیان بردارد ، دراین کارغفلت روا داشت .درروز



ترافالگار

پس از آن ناپلیون درمحل موسوم به واترلو خود را درمقابل ولینگتون وقشون انگلیس دید. یکشنبهٔ هیجدهم ماه ژوئن بود. دوساعت بعدازظهر فرانسویها خیال کردند غالب شده‌اند. درساعت سه بعدازظهر ازطرف مشرق گرد وخاکی برخاست. ناپلیون تصور کرد سوارنظام خود اوست ویقین حاصل نمود که غلبه بااوست وانگلیسها شکست خواهند خورد. ساعت چهارحقیقت دستگیرش شد. بلوخر پیربود که عرق ریزان و دشنام دهان سربازان خسته وکوفتهٔ خود رادرمعرکه می‌انداخت. صفوف سپاه «گارد» امپراطوری قوت مقاومت نداشت ودرهم پاشید. ناپلیون دیگرقشون احتیاط نداشت. همانسان که پس ازجنگ درروسیه عمل کرده بود دراینجا نیزقشون خود را بخود باز



تبعید ناپلئون

گذاشت وبعجله خود را به پاریس رسانید ودرست یکصد روزپس ازفراراز جزیرهٔ البا دومین بار بنفع پسرش ازسلطنت استعفا داد وبطرف سواحل خاك فرانسه رفت. خیالش این بود که خود را بامریکا برساند. در سال ۱۸۰۳ مستعمرهٔ فرانسوی لوی زیانی راکه ممکن بود انگلیسها تصرف نمایند بجمهوری جوان امریکافروخته بودو پیش خود فکرمیکردکه امریکائیها برسم قدرشناسی یك قطعه خاك ویك خانه بمن خواهند داد ومابقی عمررا بآسودگی وآرامی درآنجا بسرخواهد برد.

اما بحریه انگلستان درتمام بنادرفرانسه بیداروآگاه بود چنانکه ناپلیون خود را درمیان قوای بحری انگلیس وقشون متحدین که ازعقب نزدیك می‌شدند اسیردید. کارازکارگذشته واختیارازدستش بیرون رفته بود. پروسی‌ها می‌خواستند اعدامش بکنند ولی انگلیسها ظاهراً عطوفت وشفقت بیشتری نشان دادند. ناپلیون دربندر روشفور درانتظاربود وبازهم نا امید نبود وتصورمینمودکه شاید بازطالع مددی بکند. یك ماه پس ازشکست واترلو امری ازدولت جدید فرانسه باورسیدکه باید ظرف بیست و

وچهارساعت ازخاك فرانسه بیرون برود . نامه ای بنایب‌السلطنه انگلستان نوشت و باطلاع والاحضرت همایونی‌رسانید که قصد دارد تسلیم گردد ومانند **تمیس‌تو کل**(۱) ازدشمنان خود امان ومسکن درخواست نماید . باید دانست که در آن موقع **جورج** سوم پادشاه انگلستان دردارالمجانین بود وبهمین ملاحظه ناپلئون نامهٔ خود را به نایب السلطنه فرستاد .

درروزپانزدهم ژوئیه ناپلیون وارد کشتی موسوم به **بلروفون** گردید وشمشیر خود را بدریاسالار **هوتام** تحویل داد . وقتی کشتی به‌بندر **پلیموت** رسید بکشتی دیگری موسوم به **نورث‌امبرلاند** رفته بطرف جزیره **سنت‌هلن** روانه گردید وشش سال آخرزندگانی خود را دراین جزیره بسر برد ، درحالیکه اوقات خود را بنوشتن خاطرات ومرافعه ودعوای با نگهبانان وبفکر وخیال بگذشته می‌گذرانید . عجیب این است که درعالم خیال خود را درابتدای جوانی می‌دید ، درآن هنگامی که درراه انقلاب میجنگید وچنان مینمود که میخواهدبخود ثابت داردکه همواره باصول **آزادی وبرابری وبرادری** که سربازان نیم برهنه«کونواسیون» فرانسه با خود تادورترین اقطار عالم برده بود با وفا مانده است . چه بسا باز خود را فرمانده کل قوا وحتی قونسول کشورفرانسه میدید ولی کمتراتفاق میافتادکه بیاد عهد امپراطوری بیفتد . گاهی نیزبفکرپسرش **دوك دورایشتاد** میافتادکه اورا «بچه عقاب» میخواندند و دروینه میزیست وپسرخاله های‌جوانش ازدودمان **هابسبورك** که‌پدرانشان تنها بشنیدن نام ناپلیون لرزه براندامشان میافتاد بنظرحقارت باومی‌نگریستند . ناپلیون در موقع نزع ولحظات واپسین عمردرعالم وهم وخیال بازسربازان‌خودرا بفتح وپیروزی‌خواند وبه **نی** امرهجوم داد وآنگاه چشم فروبست .

برای اینکه بتوانیم بفهمیم ناپلیون چطوربااین مقام رسید و چگونه یکنفرآدم توانست برآنهمه ممالك واقوام سالیان دراز فقط درپرتونیروی اراده سلطنت نماید، ازمطالعهٔ کتابهائی که دربارهٔ او نوشته‌اند فایده وثمری‌حاصل نخواهدگردیدچون‌مؤلفین این‌کتابها اشخاصی بوده اندکه یا سخت ازامپراطورمتنفرومنزجربوده ویا برعکس اورا بحد پرستش دوست میداشته اند . بدیهی است که ازمطالعهٔ این‌کتابها اطلاعات زیادی بدست خواهد آمد امـا انسان باید تنها بخواندن تاریخ اکتفا ننماید و نکته مهم را دراحساس کردن تاریخ بداند و متوجه این نکته باشد که احساس کردن تاریخ بمراتب از دانستن آن مهمتر است . اگر روزی طالع

---

(۱) Themistocles سرکردهٔ قشون یونانیان که با ایرانیان جنگید ودرپایان‌عمر پناه بایرانیان برد وهمانجا درسال۴٦٠ قبل ازمیلاد درگذشت (مترجم)

یارتان باشد و آوازخوان معروفی تصنیف موسوم به «دوسر باز» (۱) را برایتان بخواند آنوقت بنکات بسیاری پی خواهید برد که درهیچ کتابی محال است بدست بیاید چنانکه شاید معلومتان باشد کلمات این تصنیف ازهاینریش هاینه شاعرمعروف آلمان است. وموزیك آنرا شومان موسیقی دان معروف آلمانی ساخته که خودش ناپلیون راکه دشمن وطنش بود درموقعی که بملاقات پدرزن خود امپراطوراطریش میرفت دیده بود وازاینروقاعدتاً بایستی سخت این ظالم غداروجباررا دشمن بدارد وازو بیزار و متنفر باشد .



(۱) برای ترجمهٔ فارسی این تصنیف مراجعه شود به ملحقات درآخر همین کتاب (مترجم)

٥٤

اتفاق مقدس «سنت الیانس»

دربیان آنکه پس‌ازرفتن ناپلیون بجزیره سنت هلن دولتهائی که مکرر درمکرراز این مرد کورسی ملعون شکست خورده بودند درشهر وینه‌اجتماع کرده در صدد بر آمدند تغییرات بسیاری را که انقلاب فرانسه درصفحهٔ اروپا بوجود آورده بود ازمیان برداشته جمله را دگرگون سازند .

اعلیحضرتهای همایونی شاهی وشاهنشاهی وحضرت امنع ها و حضرت اشرفهای والا وسفرای معظم ووزرای مختارمحترم وجناب اجل های معمولی با افـواج منشیان عظام ومستوفیان عالیمقام وهکذا باب طویل وعریض فعل وتفعلل همه با القاب‌رنگین مستطابی وعناوین چرب و شیرین عالی جنابی‌که مشاغل ومناصبشان را مراجعت این مردکورسی مخوف مختل ومقطوع ساخته بود ، اکنون از بزرك وکوچك وعـالـی و دانی‌همه ازنوبراسب مراد سوار ومشاغل اموررا بروفق مرام دردست‌گرفته بـودند . برسم فتح وفیروزی **واترلو** جشنهای شایانی‌گرفتند وخوانهای مفصل‌رنگین‌گستردند و«گاردن پارتی‌های» گوناگون ترتیب دادند ودرمجالس رقص و« بال» برقص تازهٔ «والس» برخاسته جولانها دادند وبا این‌رقص نوظهوراسباب انزجارخاطرآقـایـان عظام وبانوان فخامی را فراهم ساختند‌که هنوزیادگار رقصهای دلپذیر«منوئـه» در عهد سابق ازصفحهٔ خاطرشان محونگردیده بود .

باید دانست‌که بسیاری ازاین اشخاص‌کسانی بودندکه سالیان درازدورازمیدان بسربرده بودند واینك حکم مردگانی را داشتندکه ازقبربرخاسته باشند .

حالاکه دیگرخطربرطرف‌گردیده بود با فصاحت وبلاغت تمام ازمصائبی کـه کشیده بودند قصه‌های دهشتناك حکایت می‌کردند وامیدواربودندکه دارائی و اموال

آنهاراکه‌این ژاکوبینهای بی‌پدر ومادر ویك لاقبابرده بودند بآنها مستردخواهند داشت ودرحق این خونخوران گریبان چاك ،که پادشاه خوب ونازنین آنها راکه به موهبت الهی بسلطنت رسیده وتقدیس‌شدهٔ مسیح بود بقتل رسانیده بودند وکلاه گیس و«پروك» را ازمیان برداشته شلوارهای کوتاه«کولت» نام راکه‌ازخصوصیات‌دربار عظیم‌الشأن ورسای بود به تنبانهای درازولباسهای بی شکل وبی قـواره‌ای که از بیغوله های تنك وتاریك پاریس بیرون آمده بود مبدل ساخته بودند ، چه‌چیزها کـه نمیگفتند وچه درد دلهائی که نمیکردند . ذکر این جزئیـات شایـد درنظـر بعضی از خوانندگان بی معنی وغیرلازم بیاید ، ولی باید دانست که فی‌الواقع کنگرهٔ وینه مدتی وقت خود را بهمین قبیل مسائل لغووبی معنی مصروف داشت . چنانکه مثلا چندین‌ماه نمایندگان تام الاختیارممالك فخیمه وحکومات منیعه بهمین مسئله شلوار کوتاه‌وتنبان بلند بیشتراهمیت دادند تا بمسائلی که مربوط بممالك ساکس واسپانیا بـود وحتـی اعلیحضرت پادشاه پروس‌بقصد اینکه‌تنفروانزجارخاطرهمایونی‌خود را نسبت بهرآن‌چه رنك وبوی انقلاب فرانسه را داشت بعالمیان مشهود ومسلم دارد امرصدورفرموده بود که همانجا یك دانه « کولت » یعنی شلوارکوتاه برایش بدوزنـد وبرپـا نموده در مجالس عمومی بافتخارمیخرامید وبدان می بالید .

یکنفردیگرازحکمرانان‌آلمان‌برای‌اینکه دراظهار انزجارخاطرخودنسبت انقلاب فرانسه ازهمقطاربزرگوارخود پادشاه پروس عقب نمانده باشد ، حکم صادرفرمـود که قاطبه اتباع ورعایش باید دوباره تمام خراج ومالیاتی راکه بـغاصب فـرانسوی پرداخته بودند دوباره به پادشاه قانونی ومحبوب خودکه زمانی‌که ملتش در چنگال ستم وبیداد غول‌کورسی گرفتاربود وآن‌همه غصه خورده بود ، بپردازند .

درکنگرهٔ وینه بقدری‌کار بافتضاح‌کشید وحرفهای بی معنی‌گفتند و شنیدندکـه روزی یکنفرازنمایندگان‌که طاقتش طاق شده بود بفریاد آمده‌گفت « شما را بخـدا هیچ میدانید چرا مردم اروپا زیربار ناپلئون نرفتند ؟ » برای اینکه بقـدری خسته و ناتوان ومأیوس شده بودندکه برای آنها علی‌السویه بودکه چه تازه‌ای رخ خـواهـد داد وکدام شخص برآنها حکومت وسلطنت خواهدکرد وبجزآرامی وامنیـت آرزوی دیگری دردل‌نداشتند جنك وانقلاب واصلاح مردم راخسته ورنجورساخته ،بودوکوچك وبزرك تشنه آسایش وآرامی‌بودند . درسال ۱۷۹۰ تمام مردم‌ازعالی ودانی‌درپیرامون «درخت آزادی»(۱) رقصیده بودند وشاهزادگان آشپزهای خودرا درملاء عام‌بوسیده

(۱) مقصود درختی است که بهمین اسم درموقع انقلاب فرانسه مـانند درخت عید میلاد مسیح زینت میدادند وبدورش میرقصیدند (مترجم)

وشاهزاده خانمها با غلام و پیشخدمتهای خود «کارمان یول»(۱) رقصیده بودند وواقعاً تصور کرده بودند که آزادی و برابری و برادری براین‌دنیای‌پست و نفرین شده‌حکمفرما گردیده است ، ولی بجای آزادی و برابری و برادری یکنفرمأمور «کمیسر» حکومت انقلابی وارد خانهٔ آنها شده ده دوازده تن سرباز کثیف ومتعفن را درطالارها واطاق های مجلل آنها منزل داده بود و هرآنچه بدستش افتاده بود از نقره آلات واشیاء نفیسه خانوادگی ربوده برای خود بپاریس برده وبدولت گزارش داده بود که مردم‌در تمام ممالك مجاور که بدست قشون انقلابی بنعمت آزادی ورستگاری رسیده‌اند بینهایت مشعوف ومسرورندو بادل وجان طرفدارافکارانقلابی‌وهواخواه اصول جمهوریت‌میباشند.
همین‌مردم وقتی‌درممالك اطراف فرانسه خبردارشدندکه یك‌صاحبمنصب‌جوانی **بناپارت** **(یابوئوناپارت)** نام توپ بروی‌ملت بسته وبضرب‌گلوله جلوهرج ومرج ونا امنی را گرفته است. شکرپروردگاررا بجا آوردند وپیش خودگفتند ازاین‌آزادی وبرابری وبرادری هم چیزی نفهمیدیم . اما طولی نکشیدکه همین صاحبمنصب جوان یکی ازسه نفرقونسول جمهوری فرانسه واندکی پس ازآن یگانه قونسول وبالاخره امپراطور فرانسویان گردید وازآنجائیکه اقتدارش‌ازتمام‌پادشاهانی که ملت فرانسه تا آن‌تاریخ دیده بود بیشتر بود وسعت قدرت بی‌حدودش بی هیچ عطوفت‌ورأفتی‌سایه برسررعایای بینوایش انداخت.

پسران‌آن ها را درقشون خواند ودختران آنها را بصاحبمنصبان خود بزنی داد واشیاء نفیسه وپرده های نقاشی ومجسمه های آن هاراگرفته درموزه های‌ملی فرانسه گذاشت‌وخلاصه آن‌که اروپا را بصورت یك اردوی نظامی درآورد ویك‌نسل‌مخلوق را بکشتن داد .

اینك این شخص ازمیان رفته بود وتمام مردم فرانسه باستثنای چند تن اشخاص نظامی یك‌آرزوبیشتردردل نداشتندو آرزویشان این بودکه راحت باشند . بآنها گفته بودندکه ازین پس حکومت شما بدست خودتان خواهد بود وکدخدا ها وکلای بلدی وقضات را خودتان بمیل خودتان انتخاب‌خواهید کردولی‌این طرزحکومت قدمی‌پیشرفت نکرده بود ومردم خیری ازآن ندیده بودند . کسانی که زمام امور بدستشان افتاده بود همه بی‌تجربه بودند و مردم از فرط یأس متوسل بهمان زمامداران امور قدیمی گردیدند و گفتند : « همانطور که سابقاً معمولتان بود بر ما حکومت کنید و بگوئید ببینیم ما چه مالیاتهائی باید بپردازیم تا از عهده برآئیم و مشغول ترمیم خرابیهائی بشویم که آزادی وارد ساخته است.»

---

(۱) Carmagnol رقصی است که ازایطالیا و ازناحیه‌ای باسم «کارما نیولا» بفرانسه آمده ورقص رسمی مردم درزمان انقلاب گردیده بود (مترجم)



شبح وسایه ناپلیون برروی«اتفاق‌مقدس»

اشخاصی که بدورمیزمذاکرات ومباحثات کنگرهٔ وینه نشسته بودند برای اینکه جواب مردم را بدهند وآرزوی آنها راکه فقط وفقط آسودگی بود بـرآورنـد در انجام هرآنچه ازدستشان ساخته بود کوشیدند ولیعاقبتدرنتیجهٔ مساعی آنهاماموری پلیس وشهربانی مهمترین عناصرمملکت وحکومت گردیدند . چنانکه هرکس درصدد انتقاد ازتصمیمات کنگره برمیآمدبهاشد مجازات گرفتارمیگردید.

اروپا بنعمت صلح رسیده بود ولی صلحی بودکه آرامش قبرستان را به خاطر می‌آورد.

درکنگرهٔ وینه مهمترین اشخاص سه نفربودندکه عبـارت بـاشد ازامپـراطور اسکندر روسیه وپرنس مترنیخ که نمایندهٔ منافع دودمان **هابسبورك** هـای اطریش بود وپرنس **تالی ران** اسقف سابق شهر**اوتون** که درسایهٔ حیله وفطانت خود تمام انقلابات را بدون آنکه آسیبی ببیند طی نمود واینك درپایتخت امپراطوری اطریش کوشش مینمود آن چه را پس ازخرابکاری های ناپلیون برای فرانسه باقی مانده بود نجات بدهد . **تالی ران** شباهت بآن جوان ساده لوحی داشت که درتصانیف قصه اش را نقل میکنند وهرگز نمی‌دانست که آیا مسخره‌اش میکنند وسربسرش میگذارند یانه درکنگرهٔ اعتبارزیادی پیدا نموده بود وبا خاطرآسوده با اعضای کنگره شام وناهار می‌خورد وصبحت میداشت چنانکه گوئی دعوت برایش فرستاده بوده‌اند وطولی نکشید که درصدرمجلس نشست وباصحبتهای شیرین وخوشمزه خود تفریح خـاطـرحضاررا فراهم ساخت وبا رفتارلطف آمیزودلپذیرخود را محبوب جمع نمود .

هنوز بیست وچهارساعت بیشترازورود اوبه وینه نگذشته بود که بخوبی‌دستگیرش شده بودکه دول متفقه دودسته هستند وبا هم سخت مخالفت ودشمنی دارند.ازیکطرف دسته اول‌عبارت بود ازروسیه وپروس که اولـی می‌خواست لهستان را ودومی**ساکس** را تصرف‌نماید .

ودسته دوم مشتمل بود براطریش وانگلستان که با نیات روسیه وپروس مخالف بودند ومیترسیدندکه اگرهریك ازاین دودولت بمقصود خود برسند برقوت وقدرتشان افزوده شود وصاحب اختیارصفحهٔ اروپا گردند . **تالی ران** با مهارت معجـزآسائی دو حریف را بجان یکدیگرانداخت وطوری رفتارکردکه پس ازآنکه ده سال تمام کـه مردم اروپا ازبیداد مأمورین امپراطوری فرانسوی جانشان بلبشان رسیده بود امروز که سرنوشت فرانسه بدست اروپا افتاده بود مردم این مملکت شکست خورده دچـار رنج وآزاربسیاری نگردیدند . بیاناتش درکنگره مبنی براین اصل بودکـه اعمـال ناپلیون بدون مشورت با مردم فرانسه بوده است وامپراطوراراده ونیات‌خود رابملت فرانسه تحمیل مینموده است . متحدین وقتی‌دیدند زمام سلطنت فرانسهٔ انقلابی دردست

یکنفر **بوربون** قرارخواهد گرفت بامسرت خاطر سلطنت یکنفر پادشاه مشروع را پذیرفتند وپادشاهان **بوربون** هم بقدری وظایف خود را خوب انجام دادند که پانزده سال پس از آن تاریخ ملت تمامشان را ازخاك فرانسه اخراج نمود .

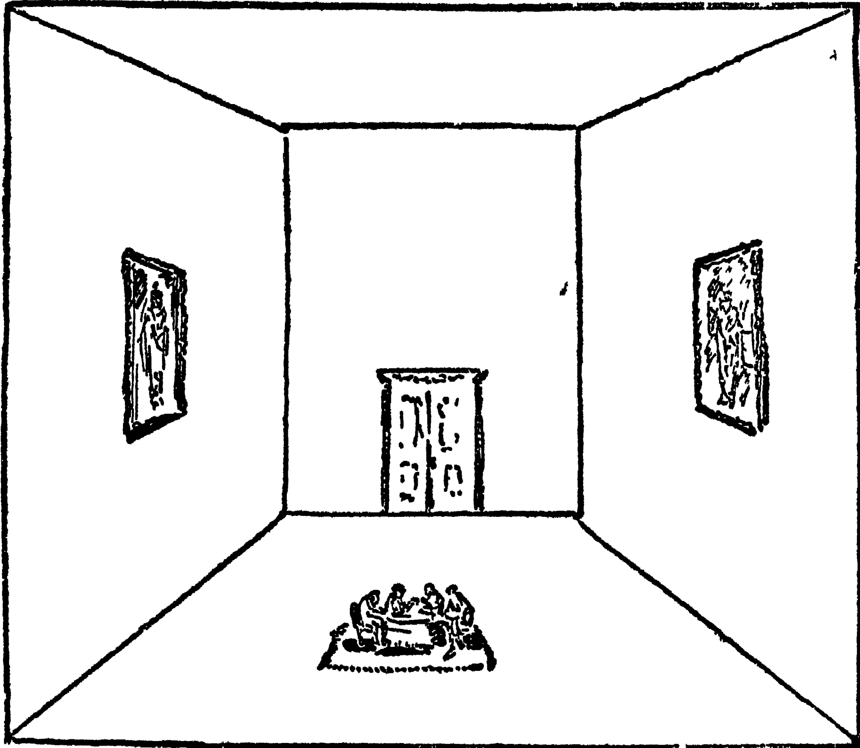
چنانکه مذکور گردید دومین شخص کنگره ازحیث اهمیت واعتبار پرنس مترنیخ صدراعظم اطریش وزمامدارسیاست خارجی دودمان **هابسبورك** بود . اسم واقعی و تمام وکمال اورا باید ازاینقرار تلفظ نمود **ونزل لوتار پرنس فون مترنیخ وینه بورگ** وخودش نیز آدمی بود که باسمش بی شباهت نبود باینمعنی که شخص محترم و «جنتلمن» کاملی بود با رفتاری دلپسند وثروت هنگفت وهوش وفراست فراوان ولی درعین حال محصول طبقهٔ اشراف واریستوکراتهائی بود که با اتباع ورعایای خود که درشهرها و دردهات جان میکندند هزاران فرسنك فاصله داشتند . درعهد جوانی موقعی که در دردانشگاه شهر **اشتراسبورك** تحصیل میکرد انقلاب فرانسه منفجر گردیده بود و **اشتراسبورك** که بعدها گهوارهٔ «مارش» معروف «مارسی یز» گردید یکی ازمراکز مهم عملیات **ژاکوبین** ها گردید.

مترنیخ حکایت می کرد که زمام اموردرشهر بدست یکدسته اشخاص بی صلاحیتی افتاده بود که هیچ سررشته ای نداشتند . ورشتهٔ زندگانی مطبوعش را بطرز ناهنجاری ازهم گسیخته بودند ومردم رجاله باسم اینکه آفتاب آزادی طالع گردیده گروهی از افرادکاملا بی گناه را بقتل رسانیدند . بدیهی است که مترنیخ نشاط وجوش وخروش صادقانه را دردل مردم واشعهٔ امید را دردیدگان زنان وکودکانی که نان وآب برای سربازان گرسنه وبرهنهٔ «کونوانسیون» میبردند واشخاصی راکه درکوچه وبرزن میدویدند که هرچه زودترخود را بجبههٔ جنك ومیدان مرك پرافتخار برسانند ندیده بود. این جوان اطریشی هرآنچه دیده بود تنفراورابرانگیخته بود چون درنظراودرممالك متمدنه تنها جوانان شایسته وخوش قد وقامت که اونیفورمهای براق وخوش برش برتن دارند وبراسبان زیبا سوارند وراه ورسم حمله وهجوم را درچمنزارها میدانند باید بجنك بروند وبکلی برضداین بود که سرتاسرمملکت بصورت اردوی نظامی متعفن ومسلحی درآید واشخاص بی پدرومادروبی سروپا بتوانند بمقام سرداری برسند وعقیده داشت که تمام این وقایع عاری ازلطف وزیبائی وحتی دور ازعقل سلیم وطبع مستقیم است .

مترنیخ درمیهمانیهای مجلل شاهزادگان لاتعد ولاتحصای اطریش برجال سیاسی و«دیپلوماتهای» فرانسه می گفت: «دیدید چه نتیجه ای داد. شما درپی آزادی وبرابری وبرادری رفتید وناپلیون نصیبتان گردید . آیا بهتر نبود که آرام می نشستید ودل خود را بآنچه داشتید راضی می ساختید » ونظریات خود را درزمینهٔ تعادل ودوام استحکام امورشرح میداد ومیگفت بایدمانند سابق ومثل زمانی زندگی کرد که مردم همه خوشبخت

وآسوده بودند و بیهوده دل خود را باکلمات پرطمطراق ولی توخالی خوش نمیساختند. مترنیخ درعقاید وافکارخودکاملا صادق بود وچون مرد قابل وبا اراده‌ای بود وکلام جذاب وبیان گیرنده‌ای داشت که طرف را بسهولت مجاب می‌ساخت ، باید اورا یکی از بزرگترین دشمنان افکارانقلابی بشمارآورد. خوشبختانه عمرش درازبود ووقتی اجلش درسال۱۸۵۹ فرا رسید انقلاب ۱۸٤۸ بطلان نظریه اورا کاملا ثابت داشته وعقاید و افکاراورا با جاروب تجربه ازمیان برده بود .

درموقع این انقلاب اخیرهیچکس باندازهٔ اوطرف تنفروبیزاری مردم نبود و چندین بارچیزی نمانده بودکه اورا قطعه قطعه نمایند ولی تا دم واپسین عمریقین قطعی



تصویرحقیقی کنگرهٔ وینه

داشت که هرچه کرده درنفع وصلاح مردم وملك وملت بوده است . ایمان داشت که ملتها صلح وآسودگی را بآزادی ترجیح می دهند وهمیشه سعی کرده بود همان چیزی را بآنها بدهدکه مناسب حالشان بود . وانگهی باید اعتراف نمودکه مساعی اودر راه صلح عمومی جهانی درابتدا باکامیابی قرین گردید ودولتهای بزرك چهل سال تمام یعنی تا روزجنك قریم درسال ۱۸۵٤ که روسیه وانگلستان وفرانسه وایطالیاوترکیه بجان یکدیگرافتادند ، دست بگریبان نشده بودند وهرکس بخوبی میداندکه چنین

چیزی درخاك اروپا ازنوادراموراست .

اسکندردوم امپراطورروسیه سومین شخصیت مهم این کنگره که مجمع اشخاص با لیاقت بود بشمارمی‌آمد . اسکندردوم درمدرسه مادربزرگش **کاترین** بزرك پرورش یافته بود . ازیکطرف درسهای ملکه پیروحیله‌گر که همواره باو می‌گفت که عظمت روسیه را هدف زندگی خود قراردهد ، وازطرف دیگرتعلیمات‌مربی ولله‌اش که‌مردی بود ازاهالی سویس ازمریدهای **ولترورسو** که شب وروزازعشق و علاقهٔ بنوع بشر با اوسخن میراند ، دروجود این‌کودك خرد سال تولید اثرات متضادی نموده بود . بطوریکه ازامتزاج واختلاط این عوامل مخالف معجون عجیبی بوجود آمده بودکه‌در عین حال هم ظالم غداروخونخواری شده بود وهم انقلابی احساساتی رقیق القلبی . از آنجائیکه رفتارپدرش **پل‌اول** که بمرض جنون مبتلا بود نسبت باوسرتاسرحاکی از اهانت وشماتت بود درکودکی باوخیلی سخت‌گذشته بود وپس ازپدرش شاهدوناظر کشتارسربازهای روسیه درمیدانهای جنك با ناپلیون‌گردیده بود. سپس ورق برگشته بود وقشون روس بنفع متحدین خود برناپلیون فایق آمده بود وبهمین‌ملاحظه روسیه نجات دهندهٔ اروپاگردیده بود وتزارروسیه را مردم مورد پرستش قرار داده ومعتقد شده بودندکه ریشهٔ شرارت وبدبختی ها درتمام عالم بدست اوکنده خواهد شد. اما **اسکندردوم** درحقیقت آدم بزرگی نبود ومردم را (ازمرد وزن) مانند **تالی‌ران** و **مترنیخ** نمی شناخت وازپیچ وخم بازی سیاست بی خبربود . خیلی بخودش مغروربود. (چرا نباشد) وازمرحبا وآفرین مردم لذت می‌برد وبقول مولای روم «ازبرای آنکه گویندش زهی ـ بسته بد برگردن جانش زهی .» (۱) درهمان موقع که **مترنیخ** و **تالی‌ران** ونمایندهٔ سیارقابل انگلستان **کاسلری** دورمیزکنگره نشسته ودرحالی که آهسته آهسته یك شیشه شراب مجارستانی موسوم به توکایر راخالی‌میکردندسرنوشت اروپا را هم بسعوی‌معین میداشتند ، شخصی که مورد توجه عموم بود همانا اسکندردوم تزارروسیه بود . چون آن سه نفردیگرمحتاج روسیه بودند ازتعارف وتعریف‌وتمجید وخوش آمدگوئی درحق اسکندرهیچ مضایقه نمی داشتند ولی همواره سعی میکردند. کارها ومذاکرات کنگره را طوری روبراه بسازند . که تزارروسیه را درآن دخالتی نباشد .

ولی درعوض هروقت پای نقشه‌های خام ودور ودراز اودر زمینهٔ اتحاد واتفاق مقدس درمیان میآمدتا میتوانستند اوراتشویق مینمودند وبدین‌ترتیب‌سراوراگرم ساخته

---

(۱) بیت مولوی ازاینقراراست «ازبرای آنکه گویندت زهی ـ بسته‌ای برگردن‌جانت زهی » که خطاب بشخص حاضراست ودربالا با مداخلهٔ غیرمجاز بمناسبت متن کتاب بصیغهٔ غایب آمده است (مترجم)

خودشان به‌تنهائی تصمیمات عملی‌ومهم رااتخاذ مینمود. اسکندرمرد برو وبیا وبگو و بشنو و باصطلاح امروز اجتماعی بود وازمجالس ومحافل عیش ونوش ورقص وسرور لذت میبرد وخیلی‌مایل بود که بامردم تماس پیدانماید وهر وقت خود را درمیان مردم میدید مشعوف وسرخوش بود ولی درهمان‌حال گوئی در وجود اوچیزی پنهان بود که انسان راخواهی نخواهی ناراحت میساخت . اسکندر همواره سعی‌داشت حادثهٔ شومی راکه درخاطرش‌نقش بسته وفراموش ناشدنی‌بود فراموش‌نماید. تفصیل‌آنکه در شب بیست وسوم مارس۱۸۰۱ درقصرسن میشل در پطرزبورك وی درطالاری نشسته و منتظر بودکه خبراستعفای پدرش‌را بیاورند. پل اول‌از امضای‌استعفانامه‌ای‌که صاحب منصبان مست درمقابل اوگذاشته بودنداستنکاف ورزیده بودو امتناع او سبب خشم صاحبمنصبان گردیده شالی بدورگردن او پیچیده واوراخفه کرده بودند ومژده به‌اسکندر آورده بودندکه امپراطور ممالك روسیه گردیده است .

یادگار این‌شب خوفناك همواره در خاطر تزار که آدم حساسی بود بیدار واو رامعذب می‌داشت. اسکندر درمدرسه فیلسوفهای بزرك‌فرانسه پرورش یافته‌بودکه‌معتقد بخدا نبودند وتنها بعقل انسانی اعتقاد داشتند. اماچنانکه‌گفته اند عقل‌که درهمه جا لازم‌است درهیچ جاکافی نیست وعقل‌تنها بوجدان‌امپراطور روسیه ازرنج وعذاب رهائی نمی‌بخشید. اسکندرصداهائی میشنید واشباحی میدید ورفته رفته بیك نوع عوالم غیبی که «میس‌تی سیسم» میخوانند وباتصوف ومذهب جوکیان هندوستان بی‌شباهت نیست وبا اسرار ومغیبات وکیفیات مجهول‌آمیخته‌است ازلحاظ قدمت تاریخی بامعابد تب و بابل همعصر است سروکارپیداکرد .

باید دانست‌که درآن زمان‌حوادث ووقایع روزانه که‌چه‌بسابا قتل‌وغارت آمیخته بود دراخلاق وروحیه مردم سخت مؤثرواقع گردیده بود، بطوریکه مردان وزنانی که بیست سال‌تمام درترس وهول وهراس زندگانی کرده بودند شباهتی بمردمان معمولی نداشتند. بمحض اینکه‌کسی درخانه رامیزد ازجا می‌جسته وبنای لرزیدن را میگذاشتند چون هردقیقه منتظر بودندکه خبرمرك یکی‌از عزیزانشان رادرمیدان جنك بیاورند. جمله‌های مشعشع انقلابی دربارهٔ‌آزادی وبرادری کم کم درنظرآنها بصورت سخنان‌تو خالی وقلمبه‌ای درآمده بود.

تنها علاقه ودلبستگی‌آنها بچیزهائی بودکه بتواند حلی برای مسائل مشکل زندگانی آنها باشد و بهمین جهت زود فریفتهٔ سخنان و ادعاهای اشخاص حقه‌باز و حیله‌گری میگردیدندکه خودرا قاصدالهامات غیبی‌میگفتند وعبارات‌مشکل‌وغامض‌سفر مکاشفات تورات را (ابوکالیبسوس) بطور دلخواه تأدیل وتعبیر نمود برطبق‌آن تعلیمات عجیب وغریبی میساختند. درسنهٔ ۱۸۱٤ اسکندر پس‌ازآنکه‌باچندتن‌ازین‌قبیل‌اشخاص

مجالست کرده وصحبتها داشته بود ، شنید که زن غیب گوئی پیداشده که میگوید آخر دنیا نزدیك است ومردم را بتوبه وانابت میخواند. این‌زن موسوم بود به **بارون کرودنر** ازاهالی روسیه که نه‌سنش‌معلوم ومشخص بود ازگذشته ونامش همینقدر میدانستند که بیوه‌است وشوهرش یکنفردیپلماتی بوده که درعهد امپراطورپل میزیسته است . ثروت شوهرش واازدست داده وباداستانهای عاشقانهٔ مخصوصی‌نامش راکم وبیش لکه دار ساخته‌بود. خلاصه‌آنکه زندگانی بی‌ترتیب وروبه‌ای داشته وعاقبت اختلال اعصاب کار اورا بجنون کشانیده است .

آنگاه بمناسبت مرك‌ناگهانی یکی ازفرزندانش بطریق مذهب ودیانت گرویده ازکارهای ناشایست توبه کرده وگناهان ومعاصی سابق خویشتن رابکفشدوز خودکه مرد مقدسی‌ازاهالی‌**موراوی**بود اعتراف‌نموده است. این مرد کفشدوز ازپیروان‌مذهب مصلح مذهبی قدیمی‌موسوم به **یوهان‌هوس** بودکه بامرمجمع مذهبی**کونستانی** در سنهٔ ۱٤۱۵ بجرم کفر والحاد درآتش جان سپرده‌بود .

ده سال‌بودکه این‌زن درآلمان زندگی می کرد ودرآنجاکارش تبلیغ و دعـوت شاهان وشاهزادگان بمذهب ودیانت بود وبزرگترین‌آرزوی زندگانیش این بودکـه بتواننداسکندر امپراطور روسیه ونجات دهندهٔ اروپا رابحقیقت وبمذهب حقه هدایت و دلالت نماید. ازآنجائیکه اسکندردچار تشویش وجدانی وعذاب روحانی بود وحرف هرکسی راکه امید میرفت جرقهٔ امیدی درنهاد اوروشن‌سازد میشنید **بارون کرودنر** بدون چندان‌زحمت واشکال توانست خودرا باوبرساند. شامگاهان چهارم ژوئن ۱۸۱۵ اورا درزیر چادرامپراطور بحضور بردند. درآنموقع امپراطور مشغول خواندن‌تورات بود. کسی نمیدانداین زن چه‌بامپراطور گفت ولی‌وقتی سه‌ساعت بعداز نزد امپراطـور بیرون‌آمد امپراطور اشك میریخت و گفت« بالاخره‌راه‌آرامش وصفای‌باطنی‌رایافتم.» ازآن تاریخ ببعد **بارون کرودنر** مصاحب ومرشد ومشاور روحی امپراطورگردید و حتی امپراطور اورابا خودبپاریس وبه وینه‌برد وتمام اوقاتی‌راکه پای رقص در میان نبود درسالون خانم کرودنر که درواقع زوایهٔ قدس‌بود میگذرانید.

ممکن است کسی سؤال کند بچه‌ملاحظه این‌داستان رابا اینهمه تفصیل نقل نمودم وآیا حوادث وتحولات اجتماعی قرن‌نوزدهم ازعملیات یك‌زن نیم‌دیوانه‌ای که خیر و صلاحش دراین بودکه درگوشه‌ای خزیده بعبادت مشغول شود، مهمترنیست . تصدیـق دارم که البته مهمتراست ولی‌نباید فراموش نمودکه کتابهـای بسیاری در باب تاریـخ اوایل قرن‌نوزدهم نوشته‌شده است وحوادث ووقایع‌آن سنوات رابتفصیل شرح‌داده‌اند درصورتیکه بعقیدهٔ من علم واطلاع بوقایع فرعی وبحواشی تاریخ هم ضرورت دارد ، بدون‌آنکه لازم‌باشد بدانیم فلان واقعه درچه روز وساعتی ودرچه جا ومحلی رخ داده

است. بایدعلل مخفیه وقایع تاریخی راکشف نمودتا بتوانیم بکنه‌اعمال کسانی که در اطراف ماهستند پی‌ببریم وهمینکه اطرافیـان خودرا شناختیم و بطبعیت اشخاص دست یافتیم راه خدمت‌کردن ونیکوئی‌نمودن‌را روشن‌ترخواهیم دید. حالا که‌خودمانیم انسان وقتی مدتی عمرکرد وبادنیا ومردم آشنائی بیشتری حاصل نمود تازه آنوقت میفهـمد که تنها راهی که برای خوشی وآسودگی دراین دنیاموجود است باز راه‌خدمتگزاری بخلق‌است ونیکوئی‌کردن به‌بندگان خدا.

با این وصف نبایدتصور نمودکه «اتفاق‌مقدس» تکه‌کاغذ ناچیزی بیش نبودکه پس ازآنکه درسال۱۸۱۵آنهمه‌اشخاص نامدارآنرا امضانمودند درزیراسنـاد ومدارك مهم دیگری درگوشهٔ «آرشیو» دولتی ممالك مدفون‌گردید. «اتفاق‌مقدس» شایداز خاطرها محوشده باشدولی بدون شك وشبهه نمرده وکفن ودفن‌نشده است. یکـی از آخرین‌تجلیات‌آن همانااصول اساسی در«آئین مونرونهٔ» میباشدکه در آمریکا برای امریکائیها وضع‌گردید ودر سیاست جهانی‌نقش مهمی‌را بازی‌کرد. بهمین‌جهت بیفایده نخواهدبود که بدانیم‌مقدمات وکیفیات بوجودآمدن «اتفاق مقدس» ازچه قرار بوده و علل وموجبات این‌واقعهٔ تاریخی که می‌توان‌آنرا نمونهٔ بارزی‌ازتقدس وایمان درزمینهٔ فداکاری و مسیحیت وعلاقمندی بوظایف اجتماعی دانست‌کدام است.

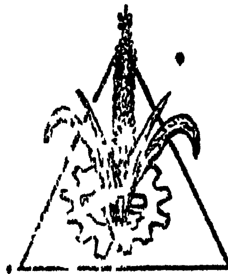
«اتفاق مقدس» ثمرهٔ همکاری وهمفکری یکنفرمردبدبخت ویکنفر زن‌جاه طلب ومختل‌المشاعر است؛ مردی که‌روحاً سخت‌درعذاب بودودست وپامیکردکه‌بهروسیله‌ای هست روح‌آشفته وخاطر پریشان خودراآرامی بخشد وزنی که پس‌ازتضییع عمروجوانی واتلاف حسن‌وزیبائی اینك درراه تحصیل‌نام وشهرت خودرا دلیل‌طریق رستـگاری و مسیح مذهب جدیدی میخوانند اشخاصی‌مانند **کاسلری** ومترنیخ . **تالی‌ران** بامشاعر محکم وعقل متین وفهم زرین‌کاملا بضعف واختلال حواس این‌زن احساساتی پی برده بودند وکافی بودکه مترنیخ‌اشاره‌ای برئیس شهربانی بنمایدتا بلافاصله خانم‌را تحت الحفظ بمقرخود درخاك آلمان‌بفرستند. امافرانسه وانگلستان و اطریش بهمراهی و مساعدت روسیه احتیاج داشتند وبهیچ قیمتی حاضرنبودند **اسکندر** را ازخود رنجانده آزرده خـاطرسازند. بهمین ملاحظه ازحضورآن زن دروینه ممانعت ننمودند وهرچنددر نظرآنها قدروبهای «اتفاق مقدس» ازقیمت‌آن ورقه‌کاغذی‌که برآن نوشته‌شده بـود کمتربود ، معهذا هنگامی‌که تزارکل ممالك‌روسیه لایحهٔ خودرا درباب‌استقراراساسی اخوت نوع‌بشر برطبق اصول‌مقدسه تورات وانجیل برای‌آنها قرائت مینمود باصبرو حوصله تام وتمام ازابتدا تاانتها گوش‌دادند وبروی بزرگواری‌خود نیاوردند. منظور «اتفاق مقدس»همین‌بود وامضاکنندگان‌رسماً اظهارداشتندکه‌میخواهند «درادارهٔامور حکومتی وروابط ومناسبات سیاسی‌خود باتمام دولتهای دیگراصول مذهب مقدس‌مسیح

را یعنی اصول عدالت ومحبت ورافت مسیحی وصلح وصفارا که نه‌تنها باید در امور و معاملات شخصی مرعی‌داشت بلکه‌باید نفوذ اساسی در دستگاه پادشاهان داشته باشد ودرهر قدم دلیل راه‌آنها باشد ، مراعات‌نمایند. زیرا این اصول مقدس برای استحکام مبانی انسانیت ورفع نواقص‌بشری‌یگانه‌راه وتنها چاره میباشد.» سلاطین وپادشاهانی که این‌میثاق نامه‌را امضامیکردندتعهدمینمودند که همیشه متحد ومتفق باشند و« بوسیلهٔ مناسبات برادرانه صادق واستواری یکدیگررا بنظراولاد یك وطن بنگرند وهیچگاه ازمساعدت و معاضدت درحق یکدیگر مضایقه ننمایند .» مواد دیگر عهدنامه را هم بهمین چند جمله‌میتوانید قیاس بکنید .

امپراطور اطریش بدون‌آنکه کلمه‌ای ازاین «اتفاق مقدس» بفهمد آنرا امضا نمود. پادشاه بوربون فرانسه چون‌احتیاج مبرم بدوستی دشمنان ناپلیون داشت آنرا بدون هیچ اشکالی امضا کرد.علت‌امضاکردن پادشاه پروس هم این بودکه‌چون‌خواب بسط وتوسعهٔ خاك مملکت پروس‌را میدیداحتیاج بمساعدت ودوستی روسیه‌داشت وسایر ممالك کوچك اروپاهم که طفیلی‌روسیه بودند بطیب خاطرامضا دادند. اما انگلستان ازآنجائیکه «اتفاق مقدس» درنظر نماینده‌اش کاسلری بازیچه‌ای بیش‌نبود ازالحاق بدان‌تبری جست. پاپ‌هم بعلت اینکه یکنفرمسیحی«اورتودوکس» یونانی مذهب ویك نفرپروتستان درآن امردخیل بوده‌اند ازامضاکردن خود داری نمود وسلطان عثمانی هم بعنوان‌اینکه به کنگرهٔ وینه دعوت نشده‌است سرباز زد.

دیری نگذشت که مردم‌اروپا مجبورشدند ازمفادآن «اتفاق مقدس» اطلاع‌حاصل نمایند ومعلوم شد « اندرآن صندوق بجزلعنت نبود» ودرپشت حجاب الفاظ تو خالی پیچ قشون اتحاد ممالك پنجگانه‌ای پنهان بودکه بدست مترنیخ بوجودآمده بود.در مقابل این‌منظرهٔ واقعی‌اروپا فهمید که منظور اصلی ازتدارك چنین قشونی این‌است که ازاین پس‌اشخاصی که خودراآزادیخواه میخوانند ودرحقیقت«ژاکوبینهائی» هستند که باین‌لباس‌درآمده‌اند مقصودشان‌این‌است که‌دوباره‌نائره‌انقلاب‌رامشتعل‌سازند،نتوانند مصدر اغتشاشی واختلالی شده‌اساس صلح رامتزلزل سازند. جوش وخروشی که مردم اروپا درسنوات۱۸۱۲ و۱۸۱۳ و۱۸۱۴ درراه استقلال وآزادی خودابراز داشته‌بودند خمودی یافته بود واینك خواهان قدری رفاه و آسودگی بودند وحتی سربازهائی هم که درمیدان جنگهای بزرك شرکت نموده بودند اکنون جویای‌صلح بودند وازاظهار آن ننگی نداشتند. امابايد دانست که مردم درطلب صلح وآرامش بودند ولی نه آن صلحی که «اتفاق مقدس» وکنگرهٔ دول‌اروپائی دروینه ساخته‌بودند. تمام مردم معتقد بودند که کنگره بآنها خیانت کرده است ولی‌احدی ازترس جاسوس و نظمیه جرئت نداشت درباب عقیدهٔ خود کلمه‌ای برزبان جاری سازد . ارتجاع غالب بودو دنیا را

گرفته بود وعجب آنکه ارتجاع رااشخاصی ایجادنموده بودندکه اعتقادکامل داشتند که برای نفع وصلاح عمومی مفید وضروری است. درصورتیکه نتایج وخیمه اش برای مردم بهمان اندازهٔای ارتجاعی بودکه منظور ونیت‌آن بهیچوجه خدمت بنوع بباشد ، این‌ارتجاع باعث رنج وآزار بیفایدهٔ فراوانی گردید وترقی وپیشرفت‌رادر زمینهٔ سیاست دنیا مدت مدیدی‌بعقب انداخت .



ارتجاع وعکس العمل (واکنش)

دربیان آنکه عوامل ارتجاع درصدد بر آمدند ازهر فکرتازه ای جلوگیری نموده وبدینطریق اساس صلح وثبات دنیائی را استوار سازند بالنتیجه پلیس مخفی مهمترین گرداننده امور دولت ها گردید وطولی نکشیدکه تمام زندانهای اروپا از اشخاصی مملو شدکه می گفتند هرملتی درامور خودٔ باید مختارباشد وهر قومی حق دارد بنحو دلخواه حکومت وامورخود را اداره نماید

ترمیم خرابکاریهای ناپلیون ودورهٔ اوازدایرهٔ امکان بیرون بود . تمام سد و بندهای قدیمی ازمیان رفته بود وقصرهای سلاطین سابق بطوری ویران شده بودکه دیگرقابل سکنی نبود ، ولی درعین حال برعظمت کاخهای سلطنتی دیگری بزیان همسایگان کم طالعتری افزودهٔ شده بود . وقتی سیل انقلاب فروکش کرد ازالهٔ بقایای اصول انقلابی که درته جویبارمانده بود بدون آنکه‌هیئت اجتماع اروپا موردمخاطره واقع گردد امکان پذیرنبود. با اینوصف سیاستمداران ومعماران کنگرهٔوینه ازکوشش ومجاهدت دراین راه‌کوتاهی نکردند وحالا باید ببینیم چه نتیجه‌ای بدست آوردند .

نتیجهٔ اقدامات آنها درفرانسه ازاینقراراست : این مملکت سالیان دراز اسباب اختلال صلح وآرامش ممالك دیگر گردیده بودوطبعاً این ممالك از اوخائف وبیمناك بودند . **بوربون‌ها** بوسیلهٔ **تالی ران** متعهد شده بودندکه بشرایط پادشاهی کما هو حقه عمل خواهندکرد ، ولی وقایع حکومت «صد روزه»(۱) باروپا ثابت داشته بودکه اگرناپلیون یك مرتبهٔ دیگر نجات یابد بازباید خرآورد وباقلا بارکرد.

---

(۱) مقصود صد روزبین مراجعت ناپلیون از جزیرهٔ الب وشکست قطعی‌اوست(مترجم)

حالا برسیم به هلند . جمهوری‌هلند بیك مملکت‌پادشاهی تبدیل یافته بود که یك نفر پادشاه برآن سلطنت مینمود . بلژیك پس ازآنکه ازشرکت درجنك استقلال طلبی ایالات‌متحدهٔ‌هلنداستنکاف ورزیده بودوجزوممالك **هابسبورك**ها(درابتدا**هابسبورك** اسپانیا وسپس **هابسبورك** اطریش)گردیده بود عاقبت بدولت پادشاهی جدید هلند الحاق یافته بود وچه درقسمتهای شمالی مملکت که پروتستانی مذهب بودند وچه در جنوب کاتولیکی ، هیچکس ازین قضیه راضی وخوشدل نبود . هیچکس عقیده و مرام این کشورها را نپرسیده وموافقت آنها را شرط ندانسته بود وچون خیال کرده بودند الحاق بلژیك بهلند درنفع صلح وصلاح اروپاست هیچ شرط دیگری را درمد نظر نگرفته بودند .

اما درآنچه مربوط به لهستان است باید دانست که این مملکت چون یکنفراز شاهزادگانش موسوم به شاهزاده **آدم‌چارتوریسکی** ازدوستان یکجهت امپراطور روسیه **اسکندراول** بود وهمواره درهمه جا، حتی درموقع جنك ودرزمان کنگرهٔ وینه ، مشاور او بود اهالی لهستان چه وعده هائی که بخود نداده بودند . ولی این امیدواریها بجائی نرسید ولهستان درتحت سلطنت اسکندراول قطعهٔ نیم مستقلی از روسیه گردید ومسئله خاتمه یافت هرچند این قضیه موجبات رضایت هیچکس را فراهم نساخت وباعث هزارتلخکامی ودردسر وسه انقلاب‌خونین گردید .

اما دانمارك . دانمارك چون تا آخربه ناپلیون وفادارمانده بود مورد مجازات سخت گردید . هفت سال پیش ازآن بحریهٔ انگلیس بدون اعلان جنك واخطاری وارد بندر **کاتگات** شده وپس ازبمباردمان **کوپنهاك** کشتیهای دانمارکی را بانگلستان برده بود که مبادا ناپلیون بفکراستفاده ازآن ها بیفتد . کنگرهٔ وینه باین اکتفا ننموده قدمی بالاتربرداشت باینمعنی که نروژ راکه پس‌ازعهدنامهٔ **کالمار**درسنهٔ۱۳۹۷ جزو دانمارك‌شده بود ازاومنتزع داشته آن را بپادشاه سوئد شارل‌چهاردهم درازای‌خیانتی که بناپلیون نموده‌بود (یعنی کسی که تخت وتاج‌سوئدراباو داده بود) هدیه نمود . در اینجا شاید بی مناسبت نباشد بگوئیم که این پادشاه یکنفرازسرداران موافق فرانسه بود موسوم به **برنادوت** که با سایرسرداران ناپلیون‌به سوئد آمده بود وچون‌آخرین پادشاه سوئد (ازدودمان **هولشتاین‌گوتروپ**) وفات یافته وهیچ فرزندی‌بجانگذشته بود اهالی سوئد **برنادوت** را بپادشاهی خود برگزیدند . **برنادوت** ازسال۱۸۱۰ تا ۱۸۴٤ درنهایت خردمندی دروطن ثانی خود سلطنت نمود ولی هرگزنتوانست‌زبان سوئدی را بیاموزد .

برنادوت آدمی خوب وطرف احترام رعایای سوئدی ونروژی خود بود ولی‌از عهده برنیامد این دومملکتی راکه طبیعت وتاریخ ازهم جدا ساخته بود واقعاً بهم

پیوند داده با هم بجوشاند ، بطوریکه این دوممملکت اسکاندیناوی درواقع همیشه از یکدیگرجدا ومجزا ماندند تا عاقبت درسنهٔ ۱۹۰۵ نروژتدریجاً ازطریق صلح وصفا و بنحو بسیارعاقلانه‌ای باستقلال خود رسید وحتی خود سوئدی ها بآنها مبارکباد گفتند و آنها را بسرنوشت خود سپردند .

اینك بپردازیم بایطالیا . این مملکت که ازدوره رستاخیز(« رونسانس ») ببعد مکررمیدان هجوم واستیلا واقع گردیده بود امیدواریهای زیادی به ژنرال **بوناپارت** داشت ، اما امپراطورناپلیون آن ها را سخت مأیوس ساخت . بجای اینکه آرزوی قلبی اهالی آن مملکت راکه وحدت خاك مملکتشان بود برآورد وایطالیا رابقطعات مختلف تقسیم نمود وبدینقرارایطالیا دارای چندین مملکت جمهوری وچندین شاهزاده نشین (دوشه) وممالك پاپ گردید . ضمناً نیزباید دانست که درتمام شبه جزیرهٔ ایطالیا هیچ حکومتی ببدی حکومت پاپ وهیچ ناحیه‌ای بدان اندازه دچارفقروفاقه نبود . درقلمروخلیفهٔ مسیح تنها **ناپل** نسبهٔ دارای حکومت قابل قبولی بود . کنگرهٔ وینه بعضی از جمهوری هائی را که ناپلیون تأسیس نموده بود از میان برداشت و بجای آنها کشورهای جدیدی تاسیس نمود وحکومت آنرا باعضای فقیردودمان**هابسبورك** اعم ازمرد یا زن سپرد .

معاملهٔ کنگره با اسپانیا نیزشنیدنی است. اسپانیولی های‌بدبخت که اولین کسانی بودندکه برضد ناپلیون علم طغیان ملی را برافراشتندوخون گلگون جوانان خود را درراه پادشاه خودریختند، روزی که کنگره‌اجازه داد که اعلیحضرت‌بخاك خودمراجعت نماید‌ببدترین مکافات گرفتار آمدند .

این آدم منحوس که بنام **فردیناند** هفتم خوانده می شد چهارسال تمام اسیر ناپلیون بود ودرتمام اوقات فراغت بدست خود برای معدسین وبزرگان دین که طرف علاقه واحترام او بودند بدست خود سوزن دوزی می کرد . بمحض اینکه پایش بخاك اسپانیا برسد برسم مبارکباد تفتیشات شوم مذهبی و شکنجه وعذابهائی راکه دردورهٔ انقلاب ملغی شده بود دوباره براه انداخت . همانقدرکه این موجود شوم لعنتی منفور زنان چهارگانه اش بود بهمان اندازه هم ملتش ازاومنزجروبیزاربود وبا اینهمه باز « اتفاق‌مقدس »اورادرسلطنت‌اسپانیا برجا گذاشت‌وتمام کوشش‌ومجاهدت اسپانیولیهای محترم ووطن پرست که درصدد برآمدند شراین پادشاه نابکار را ازگردن ملت کوتاه ساخته اسپانیا را دارای حکومت مشروطه بسازند بجائی نرسید وهمواره جوابشان‌را با حبس وقتل وخونریزی دادند .

اکنون میرسیم به پرتغال . مملکت پرتغال از ۱۸۰۷ ببعدکه شاه وخانواده سلطنتی فراراً بخاك برزیل رفته بودند بی شاه مانده بود ودرتمام مدتی که خاك

شبه جزیره میدان زد وخورد وجنك با ناپلیون شده بود یعنی ازسال۱۸۰۸ تا۱۸۱٤ پرتغال راه رساندن آذوقه بقشون انگلیس (که درتحت فرماندهی ولینگتون بود) گردید . حتی پس از۱۸۱۵ هم پرتغال بصورت یك نوع ایالتی ازایالات انگلستان درآمده بود واین وضع تا روزیکه دودمان بران یاس بتخت وتاج پرتغال رسیدند ادامه داشت . دودمان بران یاس درآن موقع یکنفر ازخودشان را بعنوان امپراطور درخاك برزیل گذاشتند و برزیل تنها مملکتی است که در بین ممالك امریکای جنوبی توانست مدت هفتاد سال دارای امپراطورباشد . ولی برزیل هم عاقبت درسنهٔ ۱۸۸۹ جمهوری گردید .

اکنون ازمغرب بمشرق رو می‌آوریم. «اتفاق‌مقدس» برای‌بهبودی اوضاع و به نیت استمالت خاطراسلاوها ویونانیانی که درمشرق اروپا در تحت حکومت سلطان عثمانی بی‌نهایت دررنج وعذاب بودند هیچ قدمی برنداشت. درسال ۱۸۰٤ شخصی بنام جورج سیاه که خوك چرانی ازاهالی صربستان بود مؤسس سلسلهٔ قره‌جورجیویش گردید، علم طغیان برضد ترکها برافراشت ولی‌مغلوب گردید وبدست یکنفرازدوستان خائن خودموسوم به میلوش‌اوبره‌نیوویچ که بانی سلسلهٔ پادشاه اوبره‌نیوویچ گردید بقتل رسید وترکها در ممالك بالکان کمافی السابق صاحب اختیار مطلق باقی ماندند .

یونانیان که دوهزارسال‌پیش‌استقلال‌خودرا ازدست‌داده ودرتحت‌حکمرانی‌مقدونیه وروم وونیز وعثمانی درآمده بودند ازآنجائیکه یکنفر ازآنها بنام کاپودیس تریا ازاهالی شهرکورفومانند چارتوریسکی لهستانی سابق‌الذکر ازدوستان نزدیك اسکندر اول‌تزار روسیه‌بود ، امیدوار بودندکه درسایهٔ مجاهدت این شخص باستقلال برسند. ولی کنگرهٔ وینه که اصولا طرفداراین بودکه تمام پادشاهان «حقه» اعم از مسیحی ومسلمان ویا بهرمذهب دیگری‌هم باشند بهتراست بسلطنت خود ادامه بدهند، علاقه‌ای باخلاف هلن های قدیمی(۱) نشان نداد وازینرو در وضع مملکت یونان هیچ تغییری بعمل نیامد .

اماآخرین خبط وخطای کنگره وحتی‌میتوان گفت فاحشترین‌فضیحت‌اومعامله‌ایستکه باآلمان کرد. اصلاحات مذهبی(«رفورماسیون») وجنك سی‌ساله نه‌تنهامملکت‌آلمان‌را خراب وویران‌ساخته‌بود بلکه‌این کشوررامبدل بگروه‌انبوهی ازحکومت‌های‌خردو نیم‌خرد ساخته‌بودکه مشتمل بود بردومملکت پادشاهی وچند«دوشهٔ» بزرك ومقداری«دوشهٔ» کوچك وصدها حکومتهای مختلف با اسامی وعناوین گوناگون ازقبیل «مارك گراف شافت» و«شاهزاده نشین» و«بارون نشین» و«کورفورست نشین» و «قصبات

(۱) یعنی یونانیان (مترجم)

آزاد » و«دهات آزاد» که هر کدام بمناسبت عنوان حکمران خود باین اسامی مختلف خوانده میشدند ومجموع این حکمرانان بقدری زیاد وگوناگون بود که تماشای آنها ازتماشای هر نمایشنامهٔ خنده آوری مفرح تر بود فردریك بزرك این عناصر مختلـف را درهم آمیخته بصورت یك مملکت مقتدری باسم « پروس» درآورده بود ولی پس ازوفات اوازنو این پیوندها گسیخت واین حکومتهای لاتعد ولاتحصی ازهـم پاشیده بودند . بسیاری ازاین حکومتهای محقرازناپلیون درخواست نموده بودندکه آنها را مستقل سازد وامپراطوربا مدادآبی زیرمستدعیات آنها را علامـت گذاشته بـود ورفته رفته عده زیـادی ازآنها ازبین رفته بودند ، بطوریکه درسال ۱۸۰٦ رویهم‌ـرفتـه از مجموع آنهاکه متجاوزازسیصد بود فقط پنجاه ودوتا باقی مانده بود . وقتی‌جنگهای بزرك استقلال طلبی شروع گردید یکتا آرزوی سربازان جوان آلمانی وطنـی بـود قوی ومتحد ولی چنین اتحادی بدون یك حکومت مرکزی مقتدر امکان پذیرنیست . پنج مملکت ازمملکتهائی‌که زبانشان آلمانی بود دارای پادشاه بودند. پادشاه‌دوتای آنها یعنی پروس واطریش ازبرکت « موهبت الهی » وسه تای دیگریعنی پادشاهان باوی‌یرو ساکس وووِرتمبرك درسایهٔ «موهبت ناپلیونی» بسلطنت رسیده بودند وچون نسبت‌به امپراطور وفا وخلوص‌نشان‌داده‌بودند موردغضب‌آلمان‌ها بودند.

کنگرهٔ وینه ازسی وهشت مملکت ازممالك آلمانی درتحت‌عنوان« کنفدراسیون ژرمانی» یعنی ممالك متحدهٔ ژرمانی‌اتحادیه‌ای تشکیل داد وآنرادرتحت‌حکم‌وسلطنت پادشاه اطریش‌که امپراطورخوانده میشد قرارداد . این ترتیب بقدری مصنوعی بود که احدی را راضی‌نساخت . البته مجلس‌شورائی‌هم‌تأسیس‌گردیده بودکه برای‌مشورت درامور درشهرقدیمی فرانکفورت‌که شهرتاجگذاری امپراطورها بود منعقد میگردید ولی این مجلس ازهریك ازسی وهشت مملکت آلمان‌یك نماینده داشت‌وازآنجائیکه منـافع این سی وهشت نماینده همواره مختلف ومتضاد بود و برای حل وفصل مسائل اتفاق آراء لازم بودوهمانطورکه همین رسم پارلمانی یك قرن‌پیش ازآن باعث‌زوال وانقراض مملکت بزرك لهستان‌گردیده بود، « کنفدراسیون ژرمانی» را نیز اسبـاب مسخره وطعن وطنز سرتاسراروپا ساخت وزندگانی سیاسی این امپراطـوری عالیمقام ازبسیاری جهات بزندگانی حکومتهای امریکای مرکزی دراواسط قرن پیش شباهت پیدانمود .

این‌کیفیات برای ملتی‌که همه چیزخود را فدای منظورعالی و«ایده‌آل » ملی خود ساخته بود بسیاراهانت آمیزبود ولی‌کنگره اعتنائی باحساسات وعواطف‌درونی ممالك وملل نداشت ومسئله بهمانجا خاتمه یافت .

همینکه آتش‌کینه جوئی برضد ناپلیون خمودی‌یافت وملت فهمیدکه « بنام‌صلح

ودوام وثبات » کنگره مرتکب چه جنایاتی شده است بنای زمزمه راگذاشت وسخن ازطغیان وسرپیچی بمیان آورد ولی درمقابل تنظیمات پلیسی آن عهدکه دنیا هرگز نظیرآنرا ندیده بود ، ازدست آلمانیهای بیچاره هیچ کاری ساخته نبود.

اعضای کنگرهٔ وینه حقیقة معتقد بودندکه امپراطورسابق یعنی ناپلیون بسابقهٔ اصول انقلابی تاج وتخت را غصب نموده بود ولهذا وظیفهٔ مقدس خود را برانداختن این قبیل «افکار فرانسوی» میدانستند. درست همانطوریکه فیلیپ دوم پروتستانها را درآتش میسوزانید و عربها را بدار میآویخت ایمان داشت که بامر واجب‌الاطاعهٔ وجدان اطاعت مینماید.

نباید فراموش نمودکه دراوایل قرن هفدهم اگرکسی میگفت پاپ بسام حق خدا داد حق ندارد با رعایا واتباع خود بنحودلخواه رفتارنمایدکافربود وقتل اووظیفهٔ هرمسیحی واقعی ومؤمنی بود. دراوایل قرن نوزدهم هم درسرتاسرصفحهٔ اروپا اگر کسی منکر«حق خدا داد» پادشاه میگردید ومیگفت پادشاه ونخست وزیرش حق ندارند بطوردلخواه حکومت نمایندکافربود وهرآدم مملکت دوست ووطن پرستی وظیفه دار بودکه نظمیه را خبردار بسازد ودردستگیری آن شخص به پلیس کمك نماید.

درسال ۱۸۱۵ دولتها درمدرسهٔ ناپلیون درس کاروعمل را آموخته بودندوخیلی بهتر از آباء واجداد خود ازعهدهٔ انجام وظایف خود برمیآمدند. دورهٔ ۱۸۱۵ تا۱۸۶۰ را عصرمشعشع جاسوسی سیاسی میتوان خواند. هرجا میرفتی درتحت نظر پلیس وخبرچین بودی ؛ ازقصرسلطنتی گرفته تا پست‌ترین‌مسافرخانه جائی پیدا نمیشدکه بی جاسوس باشد؛ ازسوراخ کلید مراقب حرکات وسکنات وزرا بودند و بدقت بگفتگوی مردم ساده‌ای که روی نیمکتهای باغهای ملی که بهوا خوری مشغول بودند گوش می‌دادند.

درسرحدات احدی را نمیگذاشتند بدون گذرنامه ورواديد بگذرد واسبابهایش‌را ازترس اینکه مبادا مخفیانه حامل کتابی باشد وافکارفرانسوی خطرناك را با خود وارد سازد تکه به تکه تفتیش میکردند. سر کلاس درس درمیان‌دانشجویان مینشستند ووای بحال استاد ودانش آموزی که حرفهایش بوی قورمه سبزی بدهد. دنبال‌پسران ودخترانی راکه به‌کلیسا ویا به تماشاخانه میرفتند می‌گرفتندکه ببینند بکجا میروندو بچه مقصودی میروند.

گاهی کشیشها هم درامرمراقبت وتفتیش بجاسوسها کمك میکردند. کلیسا در درموقع انقلاب خیلی رنج دیده بود. جوانانی که تعلیمات مذهبی‌را درکتابهای ولتر وروسو وفیلسوفهای دیگرفرانسوی آموخته بودند وقتی در ماه اکتوبر۱۷۹۳ عبادت

درکلیسا بامرکمیتهٔ رستگاری ملی ملغی گردید دراطراف محراب عقل(۱) رقصیدند.
کشیشها بدنبال اشخاصی که ازخاك فرانسه تبعید شده بودند ازمملکت بیرون رفته بودند وپس ازسالها تبعید وسرگردانی با قشون متحدین برگشته واینك بتلافی مافات درکار استقرارخود بودند.

کشیشهای یسوعی (ژزویت) که درسال ۱۸۱٤ برگشته بودند ازنو بتعلیم وتربیت جوانان مشغول شده بودند. درمبارزهٔ با دشمنان کلیسا قدری تند روی کردند. دراطراف واکناف دنیا مبلغینی فرستاده بودند که محسنات مذهب مسیح را ببومیان بیاموزد ولی رفته رفته «کمپانی مسیح» کاملا بصورت یك کمپانی تجارتی درآمده بود ومدام بامقامات عرفی درجنك وجدال بود.

درسنهٔ ۱۷۹۳ درعهد صدارت **مارکی دوپومبال** که درپرتغال نخست وزیر اصلاح پروری بود، کشیشهای یسوعی را ازآن مملکت بیرون کرده بودندوپاپ روم **کلیمان** چهاردهم نیزبنا بدرخواست چندین مملکت کاتولیکی اروپائی طریقهٔ آنها را حذف و ساقط ساخته بود. ولی اینك ازنو وارد خاك فرانسه شده بودند وعشق واطاعت بـه پادشاه «حقه» را باطفالی میآموختند که پدرانشان بـرای تماشای **ماری انتوانت**، وقتیکه اورا بپای دارمیبردند، وبرای دشنام دادن باوپول داده وپنجره‌ای را درکوچهٔ سرراه کرایه کرده بودند.

درممالك پروتستان نیزمانند **پروس** اوضاع و احوال بهترنبود. وطن پرستان بنام سال ۱۸۱۲ وشعرا و نویسندگانی که مردم را برضد غاصب بجهاد وجنـك مقـدس خوانده بودند امروزمورد سوء ظن پلیس بودند ومقامات رسمی آنها را مردم عوام‌فریب وخطرناکی می دانستند.

پلیس منازل آنها را تفتیش می کرد وکاغذ های آنها را می‌خوانـد وبـایستی مرتباً باداره نظمیه رفته در باب اعمال وافعال خودگزارش بدهند. صاحبمنصبان جزء جزء پروسی کینهٔ عجیبی نسبت بجوانان نسل جدید داشت واگرانجمن دانشجویـان در صدد برمیآمد که جشن سیصدمین سال اصلاحات مذهبی «رفورم» رادرقصرقدیمی **وارتبورك** بگیرند وسروصدایشان بلند میشد مستخدمین حکومت ازانقلاب واحتمال شورش بلرزه درمی‌آمدند. روزی که یکنفرمحصل علوم معقول ومنقول که تعصب وطن پرستیش بـر عقل وهوشش می چربید یك جاسوس روسی را کـه درخاك آلمان مشغول جاسوسی بود بقتل رسانید، تمام دانشگاهها درتحت مـراقبت پلیس واقـع گردید واساتیـد و

---

(۱) اشاره است به «مذهب عقل» کـه بموجب پیشنهاد **شومت** نام پذیرفته شد وبا وفات اودرسال ۱۷۹٤ ازمیان رفت ومذهب دیگری باسم «مذهب وجود متعال» جـای آنرا گرفت (مترجم)

«پروفسورها» را بدون هیچگونه استنطاق ومحاکمه‌ای یا بیرون کردند ویادرزندان انداختند. وانگهی روسیه دراین جنون ودشمنی با انقلاب ازسایر ممالك هم جلوتر افتاده بود. مرض مغیبات پرستی **اسکندراول** علاج یافته بود ولی‌حالا دیگرامپراطور دچارمرض مالیخولیا گردیده بود. کم کم ملتفت شده بودکه **درو ینه** بازیچه دست مترنیخ وخانم **کرودنر**شده بود وعلاقه اش بممالك اروپای غربی روزبروز کمترمیشد. رفته رفته یك امپراطور روسی واقعی‌شده بود ، یعنی علاقمندی‌خودرا بیشتر بقسطنطنیه قدیمی ومقدسی‌معطوف میداشت‌که نخستین مربیان قوم اسلاو از آن جا بیرون آمده بودند .

اسکندراول هرچه بیشتربا بسن می گذاشت بیشترکارمیکرد وکمترکارهایش مثمرثمری بودند. هنگامی که خودش‌درجلوی‌میزتحریرش نشسته وکار میکرد ووزرایش روسیه را بصورت یك سربازخانه عظیمی درمیآوردند .

مطالبی که درفوق مذکورگردیده دلپسند نیست وشاید بهتر بود که درشرح و تفصیل کیفیت این عکس‌العمل وارتجاع باختصاروایجاز کوشیده باشم ، ولی‌تصورمیکنم که برای معرفت بحال واوضاع این عهد لازم بود . درتاریخ این اولین باری نبود که سعی داشتند عقربك ساعت تاریخ را بعقب بیندازند ونتیجهٔ آنهم همان شدکه همیشه دراین قبیل موارد بوده وهست وخواهد بود .

۵۶

استقلال ملی

دربیان آنکه حس استقلال طلبی ملتها قوی تر از آن بود که باین آسانی هادرهم شکند وامریکائیهای جنوبی اولین کسانی بودند که برضد تصمیمات ارتجاعی کنگره وینه قد علم ساختند و یونان و بلژیك واسپانیا وعده دیگری ازممالك اروپائی بدان ها تاسی جستند وقرن نوزدهم میدان جنگهای فراوان درراه استقلال طلبی گردید

هیچ فایدهٔای ندارد که بگوئیم اگر کنگره وینه چنین وچنان کرده بود وبجای تصمیماتی که گرفت فلان تصمیمات دیگری راگرفته بود تاریخ اروپادرقرن نوزدهم صورت دیگری پیداکرده بود. کنگرهٔ وینه ازاشخاص تشکیل یافته بود که‌دورهٔ انقلاب بزرگی را دیده بودند وشاهد بیست سال جنك وخونریزی متوالی بودند ودورهم گرد آمده بودند که صلح ونظم وامنیت را دراروپا برقرار بسازند وملتهای اروپا نیزجز این آرزوئی نداشتند.

این اشخاص ازهمان قماش آدمهائی بودندکه ما مرتجع میخوانیم وحقیقة معتقد بودند که ملل و اقوام از عهدهٔ خود مختاری بر نمی آیند و نمیتوانند امور خودشان را اداره کنند؛ بنابرین نقشهٔ اروپا را طوری ترسیم نمودند که بعقیدهٔ آنها بهترین ضامن‌صلح وآرامش بود. البته اشتباه کرده بودند وبه نتیجهٔ مطلوب‌نرسیدند، منتهی باید دانست که مسئول این شکست خود آنها نبودند. اغلب آنهاآدمهای‌دورهٔ سابق بودند تعلق به «رژیم‌قدیمی» داشتند وبیاد دورهٔ آرام وخوش جوانی خود آه حسرت می کشیدند وازصمیم دل وجان آرزوی برگشت آن روزگاررا داشتند. چیزی که هست این اشخاص نمیفهمیدند ویا نمیخواستند بفهمند که اصول انقلابی‌تأثیرات‌عمیقی

درروح مردم اروپا باقی گذاشته‌است . یکی ازچیزهای تازه‌ای که انقلاب فرانسه نه تنها باروپا بلکه حتی بامریکا آموخته بود این بود که هرقوم وملتی حق دارد مستقل باشد واستقلال ملی داشته باشد.

ناپلیون که احترام هیچ کس وهیچ چیزی را نگاه نمیداشت احساسات ملی‌ووطن پرستی را بطرزمدهش درهم شکست ، حال آنکه سرداران انقلابی فرانسه‌این‌مذهب تازه راکه «ملیت مربوط بمرزوسرحد وسیاست وشکل جمجمه گرد یا مستطیل ودماغ نازك یا پهن نیست بلکه تنها بسته باحساسات وخواستها وآرزوهای مشترك است» ، تبلیغ می کردند . این سرداران درهمان وقتی که با فرزندان فرانسه ازعظمت ملت‌آن کشورسخن میراندند ، ملتهای دیگررا نیزدعوت می کردندکه بخود آیند واحساسات ملی خود را مقدس شمرند. طولی نکشیدکه این ملتهائی که با روسودرباب صفات و کمالات انسان بدوی همعقیده بودند ، بنای تحقیق وکاوش رادرتاریخ وگذشته نهادند ودرزیرخرابهای دورهٔ ملوك‌الطوایفی آثاری ازوجود اقوام نیرومندی بدست‌آوردند که خود را فرزندان ضعیف آنها پنداشتند.

نیمهٔ اول قرن نوزدهم را باید عصرکشفیات وتحقیقات مهم تاریخی دانست . مورخین‌بکشفیاتی دست یافتند ومتن‌قواعد وقوانین ورسوم قرون‌وسطی وتاریخ وقایع آن عصررا همانطورکه باقی مانده بود منتشرساختند وهرملتی بگذشته خود میبالید وبتاریخ نیاگان‌خودمباهات مینمود باید تصدیق کرد که اساس قسمت بزرگی ازاین افتخارات وبالیدنها مبنی برتفسیر وتأدیل غلط وقایع تاریخی‌بود که هرکس آن‌وقایع را بزعم خود بطرزخوش آیندی تعبیرمینمود . اما چنانکه میدانید سیاست حقیقت برنمیداردواصل کاردراین‌است که‌چه‌مطالبی‌را باید‌حقیقت‌پنداشت. دراغلب‌ممالك‌پادشاهان وهمچنین ملتهای آنها ایمان قطعی به افتخارات تاریخی پدران ونیاکان خودداشتند.

کنگرهٔ وینه اهل احساسات نبود . نمایندگان عظام نقشهٔ جدید اروپا رادرنفع وصلاح ده دوازده سلسله سلاطین مختلف ترسیم نمودند و«خواستهای ملی» و اصول خطرناك فرانسوی را جداً مردود ومطرود شمردند وحتی میتوان‌گفت حکم تکفیرآن اصول وپیروان آنرا صادرساختند.

یکی ازقوانین تاریخ بجهاتی که فعلا مورد بحث مانیست تاکنون توجه مورخین را بخود جلب ننموده است وعبارت است ازاینکه ظاهراً ملیت مستلزم پیشرفت تمدن است وتاکنون تمام اقداماتی که برای جلوگیری ازآن بعمل‌آمده مانندمساعی‌مترنیخ درراه ممانعت ملل واقوام ازفکرکردن آزاد بیهوده وبیحاصل بوده است.

نکتهٔ شگفت آمیزآنکه اولین جنبش ملی درقطعه ای ازقطعات دورافتاده دنیا یعنی درامریکای جنوبی بوجودآمد. مستعمرات اسپانیادرآنجادرموقع جنگهای‌ناپلیون

کم و بیش مستقل بودند ولی با وجود این استقلال نسبی نسبت بپادشاه اسپانیا درموقعی که ناپلیون اورا اسیرنمود و درسنهٔ ۱۸۰۸ برادر خود یوسف بناپارت را سلطنت اسپانیا داد با وفا ماندند وبرادرامپراطورفرانسویان را بسلطنت نشناختند.

تنها قسمتی که ازخاك امریکای جنوبی دراثرانقلاب فرانسه دستخوش اغتشاشاتی گردید جزیرهٔ **هائی تی** بودکه کریستوف کلمب درمسافرت اول خود آنرا کشف نمود و«اسپانولا» خوانده بود.

«کونوانسیون» درسال ۱۷۹۱ در بحبوحهٔ احساسات نوع پرستی وبرادری سیاه پوستها را با سفید پوستان کاملا برابرشناخته تمام امتیازاتی راکه تعلق به ارباب سفید پوست داشت شامل سیاه پوستها نیز نموده بود. ولی طولی نکشیدکه ازکردهٔ خود پشیمان گردید ودرصدد برآمدکه زیرقول وتصمیم خود بزند وهمین خود بساعث زد وخوردهای مفصل ودور ودرازی بین ژنرال **لوکلر**(شوهرخواهرناپلیون) و**توسان لوورتور** رئیس سیاه پوستان گردید.

درسنهٔ ۱۸۰۱ ژنرال **لوکلر** از**توسان** درخواست نمود که برای عقد عهدنامهٔ صلح نزد او بیاید ورسماً باوقول دادکه احترامات اورا مرعی داشته درصدد اذیت وآزاراو برنخواهد آمد. **توسان** باطمینان واعتماد بقول وپیمان ژنرال سفیدپوست برای مذاکره درباب شرایط صلح حضور بهمرسانید ولی بیچاره را بزوربرکشتی سوار کردند و بآنجائی بردندکه عرب نی می‌اندازد وچندی بعد درگوشه زندان فرانسه جان سپرد.

اما سیاهان عاقبت فاتح گردیدند ودرجزیرهٔ خود سلطنت جمهوری برپا ساختندووقتی یکنفرازوطن خواهان واستقلال طلبان امریکای جنوبی درصددبرآمدکه شانهٔ هموطنان خود را اززیریوغ اسپانیا رهائی بخشدکمك بسیاری باورساندند. این شخص موسوم بود به **سیمون بولیوار** ودرسال ۱۷۸۳ درشهر**کاراکاس** ازخاك **ونزوئلا** بدنیا آمده بود. مدتی درپاریس زندگانی نموده بودوشاهد وناظرانقلاب فرانسه وعملیات حکومت انقلابی میبوده است. پس ازآنکه مدتی هم درامریکای شمالی زندگی کرده بود بوطن خود برگشته بود. درآنموقع مردم **ونزوئلا** ازسلطنت اسپانیا بجان‌آمده وعدم رضایت خود راکه تاآنوقت فقط‌گاه گاهی محسوس گردیده بود با شدت روز افزونی بمنصهٔ ظهورمیرسانیدند. عاقبت درسنهٔ ۱۸۱۱ **ونزوئلا** استقلال خود را اعلام داشت و**بولیوار**یکی ازسرداران انقلابی گردید. دوماه بعد استقلال طلبان مغلوب و منکوب گردیدند **بولیوار**راه فرارپیش گرفت.

پنج سال تمام پس ازآن تاریخ **بولیوار**رئیس انقلاب بود، ولی امیدکامیابی و توفیق بسیارضعیف مینمود. تمام دارائی خود را دراین راه بمصرف رسانید واگر کمك جزیرهٔ **هائی تی** نبود مجبورشده بود ازادامهٔ عملیات خود صرف نظرنماید. کم کم

دامنهٔ طغیان بر تمام صفحهٔ امریکای جنوبی بسط یافت واسپانیا ملتفت گردید که بتنهائی ازعهدهٔ مقابله بر نخواهد آمد ومتوسل به «اتفاق مقدس» گردیده از او درخواست کمك نمود.

انگلستان ازین قضیه خوشنود نبود چون کشتیهائی تجارتی انگلیسی که جای کشتیهای باری هلندی را در بازارحمل و نقل دنیائی گرفته بودند امیدوار بودند که اگر ممالك امریکای جنوبی مستقل بشوند معاملات با آنجا وسعت فراوانی خواهد گرفت و بازارحمل و نقل گرم خواهد شد . در ابتدا دولت انگلیس خیال کرد که ممالك متحدهٔ امریکا هم با نظراوموافقت خواهند کرد. ولی مجلس سنای امریکا نقشهٔ دیگری داشت واکثریت پارلمان معتقد بود که اسپانیا را باید درکارخود آزاد ومختار گذاشت.

ازقضا مقارن همان اوقات دولت درانگلستان تغییریافت . ویك ها افتادند و توری ها جای آنها راگرفتند . **جورج کانینگ** بوزارت رسید وبدولت امریکا اطلاع داد درصورتیکه امریکا بخواهد با مداخلهٔ «اتفاق مقدس» درامر انقلاب امریکای جنوبی برضد اسپانیا مخالفت نشان بدهد انگلستان حاضراست باکمك تمام قوای خودنظریهٔ امریکا را تائید نماید .

درجواب انگلستان **مون‌دوئه** که درآن موقع رئیس جمهوری امریکا بود . اخطاریهٔ ذیل را درروزدوم دسامبر۱۸۲۳ به کنگره فرستاد:«دولت امریکا هراقدامی راکه ممالك متحدهٔ اروپا بقصد بسط وتوسعهٔ سیاست خود بقطعه‌ای ازقطعات نیم کرهٔ غربی بعمل آورند برای صلح وآسایش عمومی خطرناك میشمارد . » و « هر اقدامی راکه «اتفاق مقدس» بدین منظور بعمل آورد درنظردولت متحدهٔ امریکادرحکم عمل غیردوستانه‌ای نسبت بممالك متحدهٔ امریکا خواهد بود . »

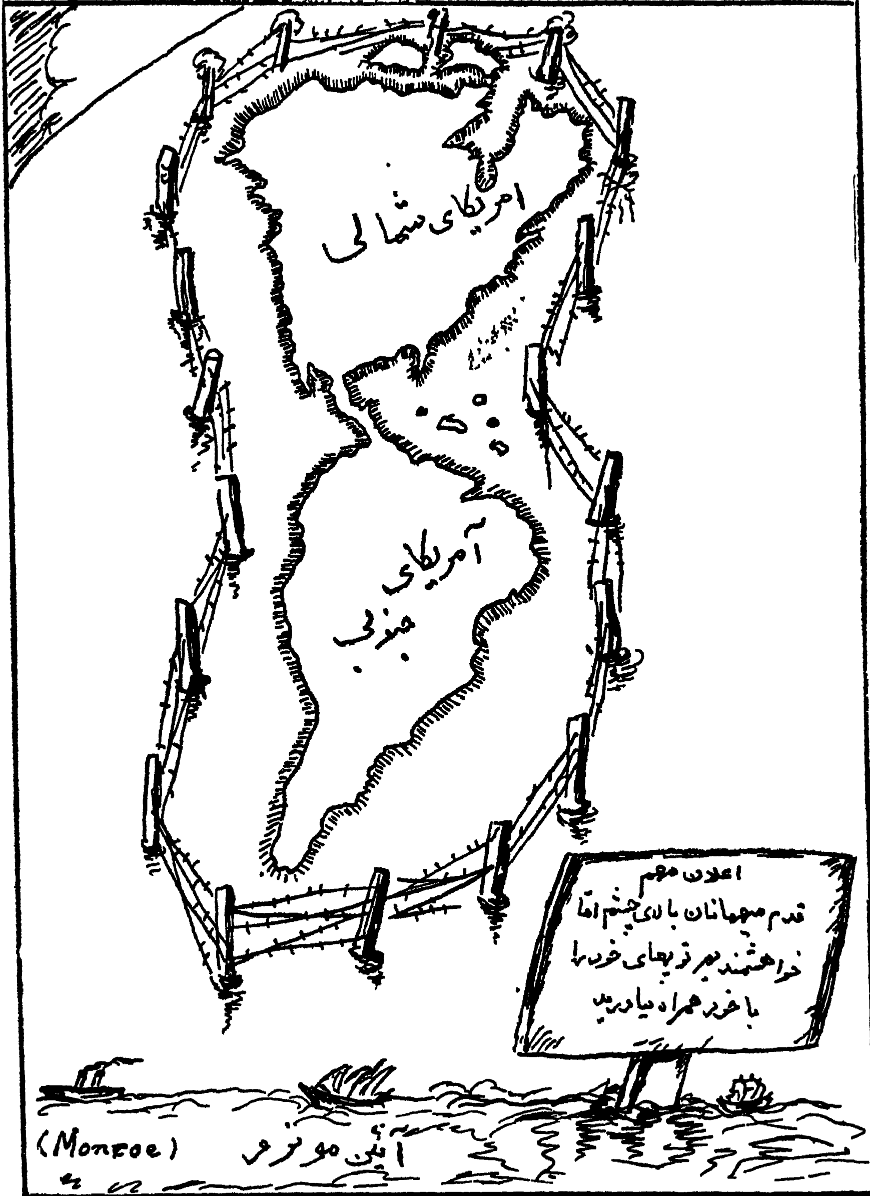
چهارهفته پس ازآن روزنامه های انگلستان متن اخطاریهٔ **مون‌دوئه** رامنتشر ساختند واعضای «اتفاق مقدس» فهمیدند باکی سروکاردارند .

مترنیخ دو دل بود شخصاً بدش نمی‌آمد زخم چشمی بامریکا برساندمخصوصاً که این مملکت پس ازپایان جنك با انگلستان درسال ۱۸۱۲ دیگرتوجهی بقشون‌وبحریهٔ خود ننموده بود ، ولی درمقابل تهدیدات **کانینگ** واوضاع آشفته ودرهم وبرهم‌اروپا احتیاط را شرط دانسته دست ازپا خطاننمود وخلاصه آنکه«اتفاق مقدس»جنبشی نکرد وامریکای جنوبی ومکزیك خود را مستقل ساختند .

اغتشاش وهرج ومرج دراروپا هم روز بروزشدیدترمیشد . «اتفاق مقدس» در سنهٔ ۱۸۲۰ قشون فرانسه را باسپانیا فرستاده بودکه امن وامان‌را درآنجابرقرار بسازد . درایطالیا نیزسربازان اطریشی مامور برقراری امنیت وآرامش بودند ولی انجمن مخفی وطن پرستان ایطالیائی موسوم به «کاربونادی» مخفیانه در راه وحدت

مملکتشان مشغول کار و کوشش بودند وازآنجمله ملت را برضدفردینان پادشاه ننگین ناپل بطغیان برانگیخته بودند.

ازروسیه هم اخباربدی میرسید با وفات اسکندراول مردم در سن‌پطرزبورك



اصل مونرو

بنای انقلاب راگذاشته بودند. این انقلاب که چون درماه دسامبر بود بانقلاب «دکابریست»

معروف گردید هرچند کوتاه ولی بسیار شدید وخونین بود. عدهٔ زیادی از وطن‌پرستان پاکدل که از اقدامات ارتجاعی درآن سنوات بجان آمده درصدد برآمده بودند حکومت مشروطه وپارلمانی درروسیه برقرارسازند، برسردارجان دادند وانقلاب پایان یافت.

ازهمه بدتراینکه مترنیخ بقصد اینکه دربارهای سلطنتی اروپارا با خودموافق وهمراه سازد یك رشته کنفرانسهائی درشهرهای **اکس لاشاپل تروپا ولای باخ و ورونا** منعقد ساخت. نمایندگان دول مختلفه ازمسافرت باین شهرهای زیباکه مراکز آبهای معدنی بود ومترنیخ که عادت داشت تابستانهارا درآنجا بگذراند مسرورومعشوف بودند وقول صریح دادندکه درجلوگیری ازجریانات وجنبشهای انقلابی ازهیچ اقدامی مضایقه نخواهندکرد. ولی افکارعمومی با این نوع اقدامات موافق نبود ومخصوصاً وضع پادشاه فرانسه خطرناك بنظرمیآمد.

اولین اغتشاش مهم درخاك بالکان روی دادکه در واقع دهلیز اروپای غربی است ومکررخاك اروپا ازهمان راه مورد استیلا وتاخت وتازقرارگرفته است. ابتدادر **مولداوی** شروع شدکه همان ایالت رومی قدیمی **داسیان** باشد ودرقرن سوم میلادی ازامپراطوری روم مجزا شده بود مملکتی بود تنها افتاده که بکشورافسانهٔ **اتلانتیك** بی شباهت نبود ومردمش بزبان لاتینی سخن میراندند وخودشان را بومی میدانستند وبهمین ملاحظه مملکتشان را هم رومانی میخواندند. دراین کشوردرسال ۱۸۲۱ جوانی ازاهالی یونان موسوم به **اسکندرایپسی‌لانتی** آتش یاغیگری وطغیان را برضد ترکها مشتعل ساخت وبطرفدارن خود اطمینان دادکه روسیه پشت وپناه ویار ویاور آنهاست. اما فرستادگان مترنیخ شتابان خود را به سن **پطرزبورك** رسانیدند و وتزارروسیه درمقابل ادله وبراهینی که ایلچی اطریش اقامه‌نمود متقاعدگردیدکه صلح وآرامش عمومی را نباید مختل ساخت ومردم رومانی را بخدا سپرد و ترکها آتش فتنه را خاموش کردند وایپسی‌لانتی بخاك اطریش پناهنده شد وهفت سال تمام در آنجا درزندان بسر برد.

درهمان سال ۱۸۲۱ یونانیان بیزبنای سرجنبانی را گذاشتند. ازسال ۱۸۱۵ جوانان وطن خواه یونانی پنهانی انجمنی تشکیل داده و زمینه را برای طغیان انقلاب حاضر می‌ساختند. ناگهان درشبه‌جزیره **مورئا** که همان **پولوپونس** قدیمی باشد علم استقلال را برافراشته ساخلوهای ترکها را ازخاك خود بیرون انداختند. ترکها در صدد تلافی برآمدند. مطران یونانی قسطنطنیه راکه بمنزلهٔ پاپ یونانیان وبسیاری ازروسها بودند دستگیر کردند ودرروزعید فصح با چند نفراسقف دیگربدارآویختند. یونانیان هم در عوض تمام مسلمانان ساکن **تری‌پولیتا** را بقتل رسانیدند. آنگاه نوبت به ترکها

رسید که جزیرهٔ کیو را گرفتند وبیست وپنج هزارنفرمسیحی راکشتند وچهل‌وپنج‌هزار نفرمسیحی‌دیگررا دربازارهای‌آسیا ومصر بعنوان‌برده وغلام بفروش رسانیدند.

یونانیان بممالك اروپا متوسل شدندولی مترنیخ جواب دادکه :«چاره‌ای‌نیست جزاینکه درچربی خود پخته‌شوند» (۱) وبه‌تزار روسیه پیغام فرستادکه صلاح در آن است که‌مداخله ننماید وبگذارد «حریق بخودی‌خود درپشت حصار تمدن خاموش‌شود» سرحدات بروی داوطلبانی که میخواستند بکمك وطن پرستان یونانی بروند بسته‌شد ومعلوم بودکه برای‌یونانیان دیگر امیدی باقی نمانده است . بنابدرخواست ترکها قشونی‌ازمصردرمورئا پیاده شد وطولی نکشیدکه ازنو بیرق‌عثمانی‌برفراز **اکروپول** که‌قلعه مستحکم قدیمی‌آتن بود باهتزاز درآمد وقشون مصر «بطرز وسبك ترکها» دست‌بکار استقرار نظم وترتیب زد» درحالیکه مترنیخ ازدورلبخندبرلب‌ناظراین‌وقایع بود وانتظار میکشیدکه هرچه‌زودتر این «توطئه ای‌که برضد صلح و آرامش اروپا برپاگشته بود درزیرخاك‌گذشته مدفون‌گردد .

کسی که این‌بارهم نقشهٔ مترنیخ رابهم‌زد انگلستان‌بود. آنچه‌مایهٔ افتخار و مباهات ملت انگلستان است‌نه پهناوری خاك و زیادی مستعمرات ومستملکات ونه‌ثروت ونه بحریه اوست بلکه جرئت آرام وروح استقلال مردم معمولی‌این‌ملت میباشد . اگر انگلیسی قانون را محترم میشمارد برای‌اینست‌که میداند تنهااحترام حقوق دیگران است‌که آدم متمدن را از یك‌کرم بیمقدار متمایز میسازد ولی اجازه هم نمیدهد که دیگران مانع فکرآزاد اوبشوند. مردم انگلستان اگر دولتشان اقدامی بنمایدکه‌بنظر آنها بدباشد عقیدهٔ‌خودرا بصراحت اظهار میدارند وهمان دولتی‌که مورد حمله وانتقاد آنهاست ایشانرا برضد مردمی که‌مانند مردم زمان سقراط چشم ندارندکسی راکه از آنها بافهم تر وباجرئت تراست‌به‌بینند ، حمایت مینماید . هیچوقت اتفاق نیفتاده که کسی درانگلستان دارای فکروعقیده‌باشد (هرقدر هم‌آن‌فکر وعقیده عجیب و مردود باشد) وباز درمیان مردم انگلستان طرفداران صمیمی وباایمانی پیدا نکند . تودهٔ‌ملت انگلیس ازتودهٔ مردم سایر ملتها متفاوت نیست ومثل سایرمردم دنیامنافع خودرا در نظر دارد وحاضرنیست وقت ذیقیمت خودراصرف کارهائی‌بکندکه تنها جنبهٔ ورزشی‌و « اسپرت» داشته‌باشد و نفع وفائده‌ای در آن ملحوظ نباشد ولی بااینهمه هموطنان دیوانه‌صفت خودراکه‌پشت پابهمه‌چیز میزنند ودرراه ملت بی‌نام‌ونشانی برای جنگیدن به‌آسیا وافریقا میروند محترم‌شمرده موردستایش وتحسین قرارمیدهند و اگر احیاناً کشته‌شوند برای آنها باجلال واکرام عزاداریهای باشکوهی راه میاندازند و داستان

۱- درزبان فرانسه‌که زبان دیپلوماتهای‌آن زمان بود کلمه« گرس»هم بمعنی«یونان» است وهم بمعنی«چربی»(مترجم)

آنهارابرای فرزندان‌خود نقل کرده بدانهامیگویند بایداین‌قبیل دلاوران‌رادرزندگانی سرمشق خود قرار بدهند.

جاسوسهای «اتفاق مقدس» درمقابل چنین مردمی که دارای‌چنین سجایای‌اخلاقی مخصوصی بودند خودرا ناتوان دیدند.

درسال ۱۸۲٤ **لرد بایرون** که جوان انگلیسی ثروتمند ازخانوادهٔ اعیانی واز لحاظ شاعری درتمام اروپا مشهوربود کشتی کوچکی خریداری نمود وآن را مسلح ساخت وبقصد کمك بیونانیان‌بطرف جنوب روان گردید . سه‌ماه‌پس‌ازآن مردم‌اروپاخبر یافتند که این‌جوان دلاوردر **می‌سولونغی** بقتل‌رسیده‌است این خبر تاثیر غریبی در اذهان مردم نمود ودرتمام ممالك بمنظور کمك بـایونانیها کمیته‌هائی تشکیل یافت . **لافایت** پیر که قهرمان سرپیچی‌امریکائیها برضد انگلستان بود هموطنان خودرادعوت نمود کـه از وطن پرستان یونانـی طرفداری نمایند . پادشاه **باوی‌یر** صدهاتن از صاحبمنصبان خودرا بیونان فرستاد . ازاطراف و اکناف اروپا پول و آذوقه بطرف می‌سولونغی که دچار قحطی‌شده بود روان گردید .

درآن‌موقع **جورج کانینك** که نقشهٔ «اتفاق مقدس» رادر امریکای جنوبی بهمزد نخست‌وزیر انگلستان بود اوملتفت گردیدکـه موقع برای اینکه یك‌مرتبهٔ دیگر علناً با سیاست **مترنیخ** مخالفت‌نشان بدهد بسیارمناسب‌است .کشتیهای جنگی‌انگلیس وروس در دریای مدیترانه بودند. دولت انگلیس ودولت روسیه درتحت فشار افکار عمومی ملتهایشان که سخت ازیونانیان طرفداری‌میکردند بحریهٔ خودرا فرستاده‌بودند .فرانسه نیز که پس از جنگهای صلیبی همواره خودرا حامی مذهب مسیح در ممـالك اسلامی می‌دانست کشتی‌های جنگی خود را فرستاد . درروز بیستم اکتوبر ۱۸۲۷ بحریه سه مملکت مزبور بحریهٔ ترکیه رادرخلیج **ناواران** درهم شکستند. کمتر دیده شده کـه خبرفتح وظفری اینطوراسباب شعف‌ونشاط عمومی مردم در دنیـا بگردد . ملت های اروپائی غربی و ملت روسیه که آزاد نبودند امیدوار شدندکه آنها نیز روزی مانند یونانیـان آزاد خواهند شد .... در ۱۸۲۹ دعایشان مستجاب گـردید و بآرزوی خود رسیدند. یونان‌نیز باستقلال رسیدو سیاست ارتجاعی مترنیخ یعنی سیاست « امنیت و ثبات ودوام» دومین بار شکست فاحش خورد .

مسلم‌است که‌اگر کسی ادعا نمایدکه‌در چنین کتاب مختصری میتواند تاریخ‌مفصل مبارزهٔ ممالك مختلفه رادرراه بدست آوردن استقلال شرح بدهد مـردم اورامجنون خواهندخواند .دراین‌باب کتابهای بسیارعالی نوشته شده‌است واگرجنك‌استقلال‌یونان را قدری بتفصیل نقل‌کردم برای این‌است که این جنك اولین حمله مظفرانه برضدقلاع واستحکاماتی بوده که کنگرهٔ وینه‌برای « حفظ ثبات و دوام اروپـا» بنانہاده بود .

این‌قلعه بازمدتی درتحت فـرمان مترنیخ برپا ایستاد ولی‌معلوم بودکه پایه‌اش سستی یافته وبزودی سرنگون خواهدگردید.

درفرانسه **بوربون‌ها** حکومت شومی برقرار ساخته بودندکـه بنایش بر قوای انتظامی وپلیس بود وبدستیاری همین قوا سعی‌داشتندکه تمام آثـار انقلاب بزرك را ازمیان بردارند بی‌خبر ازآنکه این‌طرز وسلوك‌آنها ممکن‌است آتش‌جنك داخلی را روشن سازد. وقتی **لوئی** هیجدهم وفات یافت ملت فرانسه درمدت ۹سال صلح وامنیت بیشتر باهرج ومرج واغتشاش دست بگریبان بودتادر ده‌سال جنـك‌و خونریزی دورهٔ ناپلیون . پس‌از **لوئی** هیجدهم برادرش **شارل** دهم جانشین اوگردید.

لوئی هیجدهم از پادشاهان خانوادهٔ **بوربونی** بودکه « هیچ چیز نیاموخته و و هیچ‌چیز رانیزفراموش‌نکرده بودند» اوپیوسته بیادآن‌روزی‌می‌افتادکه در شهر **هام** در **وستفالی** بود وخبر رسیدکه برادرش **لوئی** شانزدهم را سربریده اند وازآن‌روز ببعد مدام‌سرنـوشت پادشاهانی‌که نمیخواهند بازمان‌راه بروند درمدنظرش بود .شارل دهم آدمی‌بودکه‌وقتی بسن بیست‌سالگی رسید پنجاه ملیون قرض بالاآورده بود وهیچ نمیدانست وهیچ بیادگـذشته نمی‌افتاد و عزم خودرا نیز جزم نموده بودکـه هیچ چیز نیاموزد.

بمحض اینکه‌جانشین برادرش گردیدبقول **دوك‌دوولین‌گتون** سلطنتش‌منحصراً « بنفع کشیش‌ها وبدست کشیش ها» اداره‌شد. طولی نکشید کـه‌اخلاق و رفتار او اسباب عدم‌رضایت وانتقاد تمام کسانی گردیدکه طرفدار قوانین‌مقرره بودندوروزی‌که درصدد برآمد روزنامه‌هائی راکه جرئت ایرادگیری و انتقاد داشتند توقیف نمایـد و پارلمان راکه ازمطبوعات طرفداری مینمود ببندد معلوم بود عمرسلطنش بزودی‌بآخر خواهد رسید .

درشب بیست‌وهفتم ماه‌ژویه۱۸۳۰ انقلاب درشهر پاریس شروع گردیدو سه‌روز بعدپادشاه فرارنموده به‌انگلستان‌پناهنده‌شد و«نمایشنامه‌خنده‌آور وکمدی‌پانزده‌سال» دورهٔ « رستوراسیون » یعنی برگشت پادشاهان بوربون بسلطنت خاتمه‌یـافت ودست **بوربون ها** یکباره ازتاج‌و تخت فرانسه بریده‌شد. اگـر درآنوقت پای **مترنیخ** در میان نبود درهمان‌موقع فرانسه جمهوری شده بود.

اوضاع اروپا روبوخامت میرفت وخطرناك شده‌بود جرقه‌های انقلاب ۱۸۳۰ ازسرحد گذشته وبانبار باروت دیگری که ازکینه‌جوئی ملی‌آکنده بود افتاد. قانـون اساسی که برای مملکت جدیدالتاسیس هلند ساخته بودند رضایت‌بخش نبود . بلژیکی ها وهلندیها هیچ‌وجه اشتراکی نداشتند و پادشاه آنها **ویلیام دورانژ** هرچند مرد باپشت‌کار ومعامله‌چی‌قابلی بود ولی‌فاقد همواری وملایمتی بودکه‌برای ایجاد واستقرار

روابط حسنه دربین‌رعایایش(ازنژادهای مختلف) لازم میبود. ازطرف دیگرهمانطور که کشیش‌ها دسته‌بدسته بفرانسه برگشته بودند عدهٔ زیادی ازآنها نیز بخاك بلژیك مراجعت نموده‌بودند وهروقت **ویلیام** که خود پروتستان مذهب بود درصدد جلوگیری ازعملیات آنها برمیآمد سروصدای بلژیکی‌ها بلند میگردید واقدامات اورا لطمه به آزادی مذهب کاتولیکی قلمداد میکردند.

در روز بیست وپنجم اوت همان سال ۱۸۳۰ در**بروکسل** انقلابی برضد هیئت حاکمه هلندی شروع گردید ودوماه بعد مملکت بلژیك استقلال خودرا اعلام داشت و **لئوپولد کوبورگی** راکه عموی ملکه انگلستان **ویکتوریا** بود بپادشاهی خود برگزید. برای حل مسئله بلژیك ازاین بهتر راهی پیدانمیشد. مملکت هلند وبلژیك که حقش‌بود هرگز باهم الحاق نیافته بودند بدون دردسرواشکالی از یکدیگر جدا شدند و ازآن پس بارعایت حقوق وشرایط همجواری در نهایت صلح و مسالمت باهم زندگی کردند.

درآن دوره که راه‌آهن هنوز کم‌بود اخبار بسرعت امروز منتشر نمیگردید-دولی بمجرد اینکه خبرپیشرفت انقلاب فرانسه وبلژیك به‌لهستان رسید بلافاصله آتش‌مخالفت بین‌مردم لهستان وحکمرانان روسی‌آنها مشتعل گردیدو منجر بجنك خونینی گردیدکه یك‌سال طول‌کشید وبافتح وفیروزی‌کامل روسیه پایان یافت و دولت روسیه بهمان‌طرز و شیوهٔ معروف مسکو « نظم وامنیت»رادرسواحل رودخانه ویستول » برقرار ساخت **نیکلای اول** که درسنهٔ ۱۸۲۵ جانشین برادرخود اسکندر وامپراطورشده بود به «حق خداداد » و«موهبت الهی» دودمان **رومانوف** ها عقیدهٔ راسخ‌داشت. هزاران نفراز اتباع‌لهستان که ازترس روسیه به‌ممالك اروپای‌غربی پناهنده شدند دلیل بارزی بود بر اینکه اصول « اتفاق مقدس » هنوز هم در خاك روسیه برقوه و اعتبار خود باقی است.

ایطالیا نیز مدت کوتاهی دستخوش اغتشاش‌گردید. **ماری‌لویز** دختر‌امپراطور اطریش و ملکه **پارم** وزوجهٔ ناپلیون‌راکه پس‌ازشکست شوهرش درجنك **واترلو** او را بخداسپرده راه‌خودرا درپیش‌گرفته بود، ازخاك **پارم** بیرون کردند. ونیز اهالی ایالاتی که درخاك ایطالیا درتحت‌حکومت پاپ‌بودند چنان بجان‌آمده بودند که‌درصدد استقرار جمهوری مستقلی برآمدند ولی قشون اطریش‌وارد واز نو «نظم‌وامنیت» برقرارگردید مترنیخ درشهروینه درقصر **بال‌بلاتس** که عمارت وزارت امورخارجه مستقر بود وجاسوسهایش بیش‌ازپیش فعالیت‌نشان میدادند و« نظم وامنیت »درسرتاسر ممالك شاهنشاهی **هابسبورك** ها برقرار بود. باز هیجده سال لازم بود تا کوشش مردم‌اروپا درراه استخلاص‌خود ازقیودشوم کنگرهٔ **وینه** بتواند بجائی برسد.

اولین قدم را درراه استخلاص مردم بازفرانسه برداشت که همواره پیشقدم انقلاب است ومیتوان اورا میزان الهوای انقلاب اروپا خواند . **لوئی فیلیپ** که پسر همان **دوك دورلئانی** بودکه ژاکوبین شده وحکم قتل پسرعموی خود **لوئی** شانزدهم را داده ودراوایل انقلاب ابراز وجودی‌نموده باسم **فیلیپ اگالیته** یعنی فیلیپ‌مساوات خواه معروف شده بود ، جانشین **شارل** دهم گردید. درآنوقت **روبس پی یر** انقلابی مشهورفرانسه باسم اینکه باید ملت را «مسهل» داد تا معده ازخائنین خالی سازد. (یعنی هرکسی راکه با عقاید اوهمراه نبود باید ازمیان برداشت)ملت را «مسهل» داده بود و**فیلیپ مساوات خواه** را سر بریده بود . پسرش موسوم به لوئی **فیلیپ** آنوقت جوانی بود هیجده ساله وباسمت سرتیپی درقشون انقلابی خدمت می کرد.وقتی پدرش را درزیر**کی یوتین** سربریدند فرارا بخاك سویس پناهنده گردید ودرآنجا درمدرسه‌ای معلم گردید وازآنجا خود را بامریکا رسانیده دوسالی درقسمتهای‌غربی آن مملکت که به «فاروست» یعنی «مغرب بعید» عمرگذرانید وپس ازآنکه ناپلیون اسیرشد بپاریس مراجعت نمود . **لوئی فیلپ** ازپسرعموهای **بوربونی** خود خیلی‌با هوش تربود وسعی داشت خودش را ساده نشان بدهد وبسادگی زندگانی‌نماید چنان که اغلب با چتری سرخ رنك ازپارچهٔ پنبه‌ای درباغهای عمومی گردش میکرد ومانند پدربزرك مهربانش‌خود را باکودکان سرگرم میداشت . ولی مردم فرانسه دیگراز پادشاه وپادشاهی سیرشده بودند و**لوئی فیلیپ** درروز ۲٤ فوریه ۱۸٤۸ وقتی ملت به **تویلری** هجوم‌آورد واورا مجبور بفرار نموده اعلام جمهوریت کرد بخوبی این مطلب را دریافت .

وقتی این خبربگوش **مترنیخ** رسیدگفت انقلاب بزرك۱۷۹۳ازنوشروع گردیده است وقشون ممالك متحده بایدبپاریس بروند وجزای این مردم نابکاروفضول راکف دستشان بگذارند اما دوهفته بعد در خود شهر**وینه** هم انقلاب شدیدی شروع گردید . **مترنیخ** ازدرعقب‌کاخ خود فرارکرد وامپراطوراطریش **فردینان** مجبورشد بملت خود مشروطه اعطا نماید .

این مشروطیت مبنی براغلب همان اصول انقلابی بودکه‌نخست وزیر**فردینان**‌سی وسه سال تمام با تمامی قوای خودکوشش نموده بود ریشه‌کن سازد .

خبرطغیان پاریس ووینه تمام اروپا را بجنبش درآورد. مجارستان اعلام‌استقلال نمود وبسرکردگی **لوئی کوسوت** برضد **هابسبورك** ها بنای زد وخورد راگذاشت واین زد وخورد متجاوزازیك سال طول‌کشید وعاقبت فتح نصیب قشون تزار روسیه نیکلا گردیدکه ازراه جبال **کارپات** وارد خاك مجارستان شده بود ودوباره سلطنت استبدادی را درآنجا برقرارساخت . آنگاه **هابسبورك** ها محاکم نظامی برپا

ساختند و بسیاری ازوطن‌پرستان مجارستانی راکه نتوانسته بودند درمیدان‌جنك مغلوب سازند بدار آویختند.

درایطالیا جزیرهٔ **سیسیل** خود را ازمملکت ناپل وپادشاه آن که از دودمان **بوربون** بود مجزاساخت. درممالك پاپ هم مردم نخست وزیرراکه‌موسوم به‌**روسی** بود بقتل رسانیدند وپاپ مجبور بفرارگردید ولی سال بعد باقشون فرانسه برگشت و این قشون تا بسال ۱۸۷۰ برای حمایت حضرت تقدس مآبی پاپ دررم ماند. وقتی‌در سال مزبور جنك درمیان پروس وفرانسه شروع شد این قشون بفرانسه برگشت و رم پایتخت ایطالیاگردید. در شمال شبه جزیرهٔ ایطالیا **میلان** و **ونیز** باکمك پادشاه جزیرهٔ **ساردنی** برضد حکومت اطریش نیای طغیان را گذاشتند ولی قشون نیرومند اطریش بسرکردگی مارشال معروف موسوم به **رادتسکی** وارد دره **پو** گردید ودر**کوستوتزا** و**نووارا** ایطالیائیهائی راکه از سربازان اهل **سارد** بودند درهم شکست‌وپادشاه **البرت** مجبورشد بنفع پسرش **ویکتورایمانوئل** استعفا بدهد و **ویکتورایمانوئل** همان کسی‌است که چند سال‌پس‌ازآن وقتی ایطالیا دارای وحدت واستقلال گردید اولین‌پادشاه ایطالیاشد.

درآلمان هم درهمان سال ۱۸٤۸ ملت برای بدست آوردن وحدت سیاسی و حکومت‌مشروطه سخت قیام کرد. پادشاه **باوی‌یر** که تمام وقت ودارائی‌خود راصرف یکنفرزن ایرلندی‌که خود را رقاصهٔ اسپانیولی می نامید (وموسوم‌بود به‌**لولامونتز** واینك درقبرستان موسوم به «مزرعهٔ کوزه گر»(۱) **نیویورك** درزیرخاك خوابیده است) مینمود، بدست دانشجویان دانشگاه شهر**مونیخ** که ازحرکات اوبجان آمده بودند اخراج گردید. درخاك **پروس** هم ملت قیام کرد وپادشاه مجبورشد در مراسم تشییع جنازه ودفن اشخاصی که درآن موقع کشته شده بودند برسم احترام با سربرهنه حاضر بشود ووعدهٔ حکومت مشروطه بدهد. درماه مارس ۱۸٤۹ پارلمان آلمان‌که مرکب از پانصد وپنجاه نفرنمایندگانی بودکه ازاطراف خاك آلمان‌انتخاب شده‌بودند درشهر**فرانکفورت** انعقاد یافت وپیشنهاد نمودکه **فردریك ویلهم** پادشاه پروس‌به امپراطوری تمام ممالك متحدهٔ آلمان منصوب گردد.

سیل انقلاب رفته رفته فروکش نمود. امپراطور اطریش **فردینان** که مردسست وبی‌اراده‌ای‌بودازسلطنت‌استعفا داد ونوه‌اش **فرانسوا ژوزف** جانشین‌اوگردید. قشون اطریش که‌کارکشته وپابرکاب بودبولینعمت‌جنك‌خواه خودباوماند وجلادهاهم بی‌کار نماندند و**هابسبورك** ها برحسب عادت خیانت آمیزخود ازنوجای خود را دراطریش بازکردند وطولی نکشیدکه درمیان سلاطین اروپائی دارای مقام واعتباری‌گردیدند. برای‌اینکه پادشاه پروس بامپراطوری نرسد حسادت سایرممالك آلمانی را تحریك

---

(۱) Poters Field

کردند ودراین منظورسیاسی مهارت زیادی نشان دادند. **هابسبورك** ها ازشکستهای متعدد خود درگذشته درس عبرت وصبروحوصله گرفته بودند وفهمیده بودند که ظفرچه بسا میوهٔ صبراست . ازاینروحوصله بخرج دادند ودرهمان زمانی که آزادیخواهان درکارسیاست خام وبی تجربه بودند مشق خطابه میکردند وبا نطقهای آتشین حلقوم پاره میکردند آنها قوای خود را جمع کردند وپارلمان شهر **فرانکفورت** را بستند و اتحادیه (کنفدراسیون) ژرمانی فرتوت وبی معنی راکه کنگره وینه بدون آنکه مردم دنیا ملتفت شده باشند خواسته بود ازنو برپا سازد ، احیاء نمودند .

درمیان اعضای پرجوش وخروش وخام ووهم وخیال پرست این پارلمان عجیب یك نفرملکداری بودکه اسمش **بیزمارك** بود وچشم وگوشش برای درست دیدن و درست شنیدن خلق شده بود . مانند هرکسی که مردکارباشد ازفنون خطابه ونطق سخت بیزاربود ومعتقد بودکه کاردنیا با حرف تمام نمیشود و« بزرگی سراسر بگفتارنیست - دوصد گفته چون نیم کردارنیست» وخلاصه آنکه مردکاربود نه گفتارو بسیاروطن پرست هم بود، ولی بطرزی که اختصاص بخودش داشت وزیاد شباهت بوطن پرستی معمولی مردم نداشت . **بیزمارك** بزودی ملتفت شد که این« کنفدراسیون» ممالك کوچك وغیر متمدن فقط وقتی میتوانند درمقابل ممالك بزرك اروپا قدعلم کنند که بصورت یك مملکت توانا ومتحدی درآمده باشد وازآنجائی که برطبق تعلیمات «فئودال» تربیت یافته بود وازینرو نسبت بپادشاه خودصادق ووفادارمانده وآرزومند بودکه این مملکت جدیدازتحت سلطنت **هابسبورك** های سست و ناتوان بدرآمده بدست دودمان **هوهن زولرن** که خود ازجان نثاران آن بود درآید . برای نیل بدین مقصود لازم بودکه اول دست اطریش راکوتاه سازد ولهذا مشغول تدارك مقدمات این کار خطیر گردید .

ایطالیا درهمان اثناکارخود را یکطرفی نموده دست سلطنت منحوس اطریش را ازگردن خودکوتاه ساخته بود . اتحاد ووحدت سیاسی ایطالیا ازبرکت وجودسه نفرازقوه بفعل درآمد واین سه نفرعبارتنداز **کاوور** و **مازینی** و **گاریبالدی** . **کاوور** مهندسی بودبا باصرهٔ ضعیف ورئیس ملیون ایطالیا وپیشقدم جنبش ملی گردید. وی پس ازآنکه ازترس پلیس اطریش درنهایت فقر واستیصال درچندین شهرازشهرهای اروپا مدتی سرگردان بود اداره امور جنبش ملی رادردست گرفت درحالیکه **گاریبالدی** با سواران شجاع وسرسخت خودکه همه پیراهن سرخ برتن داشتند مردم را بقیام میخواندند وکارهای تهورآمیزآنها درمخیلهٔ مردم ایجاد داستانها وافسانهای شنیدنی مینمود.

مازینی و **گاریبالدی** جمهوری پرست بودند ولی **کاوور** سخت شاه پرست بود . چیزی که هست **مازینی** و **گاریبالدی** بعقل ودرایت سیاسی **کاوور** معتقد بودند و ازاینرواختلاف را بحال وطن محبوبشان مضردانسته زیاددرپیروی ازفکرو

نظر خود اصراری نمیورزیدند.

همانقدر که **بیزمارک** نسبت بدودمان **هوهن زولرن** اعتقاد و علاقه داشت **کاوور** هم بهمان اندازه بخانوادهٔ پادشاهان **ساردینا** دلبستگی واعتقاد داشت وتمام مهارت و حزم و دانائی خود را برای اینکه سلطنت ایطالیا بپادشاه ساردنیا برسد بکار برد. در آن موقع اروپا دستخوش اغتشاش بود واین نیز خود انجام مقصود **کاوور** را تا حدی آسان ساخت ولی آنچه بیش از همه موجبات استقلال ایطالیارا فراهم ساخت همانا صداقت وعلاقمندی پاك و بیریای این مملکت نسبت بفرانسه بوده.



یوسف مازینی

جمهوری سنهٔ ۱۸۴۸ فرانسه بطرز خشونت آمیز وغیرمترقبه‌ای درسال ۱۸۵۲ پایان یافت باین معنی که **ناپلیون** پسر **لوئی فیلیپ** و پادشاه سابق هلند و نوادهٔ ناپلیون اول ازنوامپراطوری را درفرانسه برقرارساخته خود را «بموهبت‌الهی ودرپرتوارادهٔ ملت» امپراطورخواند این‌جوانی که درخاك آلمان بزرك‌شده بودوزبان‌فرانسه رابا لهجه خشن آلمانها تکلم میکرد (همانطورکه ناپلیون اول هم زبان وطن دوم خود فرانسه را با لهجهٔ غلیظ ایطالیائی حرف میزد) میخواست براه ورسم ناپلیون عمل‌نماید ولی‌دشمنان زیادی داشت وتخت سلطنت ساختگی فرانسه را درزیرپای خود زیاد محکم واستوار نمیدید وبهمین جهت درجلب دوستی ملکهٔ **ویکتوریا** ووزیران ملکه برآمده واین دوستی‌مهم وبا اعتبارارا برای‌خودتأمین‌ساخته‌بود. اما پادشاهان دیگراورا باا‌ومثل‌آدم تازه بدوران رسیده‌ای معامله میکردند وبرای اینکه دستگیرخود اوهم بشود او را بعنوان «داداش جان»(۱) میخواندندکه خالی ازتحقیرنبود.

ناپلئون سوم که خاطرش ازین قضیه دررنج بود درپی وسیله‌ای‌میگشت که این برادران نامهربان‌را بجای خودبنشانده وچاره‌ای بیندیشدکه یاواقعاً طرف توجه‌آنها گردد ویاآنکه‌ازوبترسند. خوب میدانست که فرانسویها بکلمهٔ«افتخار» اهمیت زیادی میدهندودرمورد«افتخار» برای‌آنها سروجان‌رانتوان گفت که مقداری هست، پس‌پیش خودگفت حالا که‌کار بدینجا‌کشیده چراهمان راهی‌راکه عموی بزرگوارم ناپلیون رفت من‌نروم. درابتدا بمناسبت تخطی روسیه بخاك عثمانی باانگلستان برضد روسیه و

---

(۱) بفرانسوی «Bow Frère» (مترجم)

بیاری ترکهاهمدست گردید وجنك کریمه راراه انداخت. این جنك طولانی خیلی گران تمام‌شد و عاقبت نیز بطوری پایان یافت که زیاد برای فرانسه و انگلستان آبرومند نبود .

چیزی که هست جنك کریمه برای ایطالیا بسیار سودمند واقع گردید . چون ساردنیا که داوطلبانه قشونی بیاری فرانسه وانگلیس به کریمه فرستاده بود وقتی این دوملکت فاتح شدند کاوور ازاستحقاق ساردنیا بقدرشناسی فاتحین سخن بمیان آورد وخلاصه آنکه ساردنیا رادر ردیف ممالك بزرك اروپا درآورد. سپس درژوئن ۱۸۵۹ بمهارت وتردستی اسباب جنك بین ساردنیا و اطریش را فراهم ساخت وقشون ایطالیا وفرانسه درجنگهای ماجنتا وسولفرینو فاتح گردیدندوازایالات سابق ودوك نشینهای اطریشی مملکت پادشاهی ایطالیا تشکیل یافت وشهرفلورانس پایتخت آن گردید واین شهرتا وقتیکه قشون فرانسه درسنهٔ ۱۸۷۰ برای جنك باپروس ازرم بیرون رفتندپایتخت ایتالیاماند. بمحض اینکه‌قشون‌فرانسه ازرم بیرون رفت‌قشون ساردنیا وارد این شهری که به «شهرجاودانی» مشهور است گردید وپادشاه ساردنیا از دودمان «خانهٔ ساردنیا» قصر کی‌دینال راکه یکی ازپاپ هابرروی خرابه های حمام عمومی امپراطورقدیم روم کونستانتین بنا نموده بود مقر سلطنت خود قرارداد .

پاپ ازرودخانهٔ تی بر گذشته وارد واتیکان شدکه درزمان گذشته چندتن از پاپهای سابق پس‌از برگشتن ازشهرآوینیون درسال ۱۳۷۷ درآنجا منزل کرده بودند وبشدت ازاینکه پادشاه ساردنیااملاك واراضی اورا غصب کرده بود تعرض‌نموده وتصور کردکه کاتولیکها حرفهای اوراحق دانسته از اوطرفداری خواهندکرد ، ولی طرفدارانی پیدانکرد ومدام ازعدهٔ هواداران قلیلی هم که داشت کاسته شد . وانگهی همینکه «پدرمقدس» ازفکر وخیال اراضی واملاك وحکومت وسلطنت خلاصی یافت توانست‌تمام‌اوقات خودرابامور روحانی ومذهبی مصروف‌دارد وبازمیتوان گفت :«عدو شودسبب خیراگر خداخواهد». ازآن‌پس پاپ ازجنك وجدالهای این دنیای فانی واز گفت وشنود رجال سیاست پیشه‌اروپا دامن فراچید ودارای اعتبار ومقام‌بلندی گردید که کاملا درنفع وصلاح مذهب وکلسیای مسیح بود واقتدار واعتبارپاپ رم بصورت یك اقتدار بین‌المللی فهمیده وبا بصیرتی درآمدکه مسائل اقتصادی دنیای امروزرا ازاغلب کلیساهای پروتستانی بهتر درمییابد .

ازاینقرار مساعی کنگرهٔ وینه درراه حل‌مسئلهٔ ایطالیا (که میخواست ایتالیا را ایالتی ازایالات اطریش بنمایدبجائی نرسید وبا ناکامی قطعی مواجه‌گردید. ولی‌مسئله آلمان هنوزلاینحل مانده بود وازتمام مسائل‌دیگر مشگل‌تر وغامض‌تر بنظر میرسید. شکست انقلاب‌آلمان درسنهٔ ۱۸٤۸ باعث‌گردید که بهترین عناصر آزادیخواه و با

«انرژی» آلمان که عموماً جوان بودند راه مهاجرت درپیش گیرند و بامریکا و برزیل و مستعمرات تازه‌ای که درخاك آسیا بوجود آمده بودبروند. آنها رفتند ولی اشخاص دیگری که باآن جوانان سخت متفاوت بودند درراه استقلال مملکت خود دست بکار گردیدند.

پس‌از انحلال پارلمان ژرمانی و شکست آزادیخواهان که درراه وحدت آلمان مبارزه میکردند درمجلسی که درفرانکفورت منعقد گردید نمایندهٔ مملکت پروس همان اوتو فون بیزمارك بودکه اعتمادکامل پادشاه پروس رابدست آورده بودواین‌همان آرزوی دیرینهٔ اوبود. هیچ‌اعتنائی بافکار ونظریات پارلمان و ملت پروس نداشت . دیده بود چطور آزادیخواهان شکست خورده بودند و ملتفت شده بود که بدون جنك وخونریزی دست اطریش راازگردن آلمان نمیتوان کوتاه ساخت وبهمین‌ملاحظه قبل ازهرکاری درتقویت وازدیاد قشون پروس کوشید. مجلس‌شورای پروس موسوم به «لاندتاگ» که ازرفتاد دیکتارتورمآبانهٔ اوناراضی بود از تصویب اعتبارات لازمی که درخواست‌میکرداستنکاف‌ورزید. بیزمارك وقت‌خودرابامباحثات‌دورودراز«پارلمانی» تلف نساخت وبااعتباری که پادشاه پروس‌و«مجلس‌اعیان» پروس دراختیارش گذاشتند برعده قشون افزود وآنگاه درپی وسیله‌ای برآمد که برای تحریك احساسات ملی ووطن پرستانه مردم پروس مناسب باشد .

ایالات دوك نشین شلزویك و هولشتاین درشمال آلمان اززمان قرون وسطی کانون اغتشاش شناخته شده‌بود. مردم‌آنجا عبارت بودند ازجمعی دانمارکی وگروهی ازآلمانیها و حکومت آنجا هرچند باپادشاه دانمارك بود اماخاك این دو ایالت تعلق بدانمارك نداشت وهمین کیفیت مدام موجب اشکالات ودرد سرمیکردید. امروزچنان بنظر میرسدکه عهدنامه ورسای باین مجادله ومرافعه قدیمی پایان‌داده‌وخدا نخواسته باشدکه باز سخنان من این آتش زیر خاکستر روشن بسازد ... آلمانیهای ساکن هولشتاین ودانمارکیهای ساکن شلزویك مدام با یکدیگر درمرافعه وجدال ومنازعه بودند وتمام اروپا علاقمند شده بودکه این نزاع بچه نحوپایان خواهدیافت . درهمان زمان انجمنهای مردان آواز خوان باسم «منرخور» که عدهٔ آنها درآلمان خیلی زیاد است وانجمنهای ورزشی دربارهٔ «برادران غریب افتادهٔ» خود نطقهای آتشبار میکردند واشك درچشمها حلقه می بست ورجال سیاسی ممالك اروپائی درصدد چاره - جوئی بودند ناگهان پروس بقصد «نجات ایالات ازدست رفته» به‌تجهیز قشون‌مبادرت ورزید . چون‌امپراطور اطریش خودرا رئیس رسمی «کنفدراسیون» ژرمانی میدانست نمیتوانست اجازه بدهدکه پروس تنها بچنین‌کاری اقدام نماید واوهم قشون خود را تجهیز نمود ودوقشون معاً ازسرحد دانمارك گذشته‌وپس‌ازآنکه‌قشون دانمارك‌شجاعانه جنگید وصدای دادخواهی خودرا بگوش اروپائیان رسانید دوایالت نامبرده بتصرف

قشون متهاجم درآمد. اروپا که سرگرم مشکلات خود بود جوابی بدانمارك نداد و سرنوشت اورا بخداوند واگذار نمود .

اکنون باید دید که این دوایالات را چگونه بایدبین اطریش وآلمان پروس قسمت نمود. اینجا بود که **بیزمارك** ورق دوم خودرا دراین بازی‌سیاست امپراطوری درمیان معرکه انداخت ، یعنی بااطریش بنای چون وچرارا‌گذاشت وکاررا بمرافعه و منازعه کشانید. و**هابسبورك** ها دردادم بیزمارك‌افتادند .

قشون تازه‌ای که بیزمارك وصاحبمنصبان وفادار وهواداران اوساخته بودندوارد خاك **بوهم** گردید وشش هفته پس ازآن‌آخرین لشکر اطریشی در**کونیك‌گراتز** و **سادووا** درهم شکست وراه وینه‌روی پروس‌گشاده‌گردید ولی **بیزمارك** از ترس اینکه مبادا اسباب نارضایتی ممالك دیگر اروپا رافراهم سازد صلاح ندانست جلوتر برود وبا شرایطی که برای‌اطریش بسیارآبرومندانه وقابل‌قبول بودپیشنهاد صلح نمود بقید اینکه **هابسبورك** ها از عنوان امپراطوری «کنفدراسیون ژرمانی» صرف نظر کنند . **بیزمارك** نسبت بممالك کوچکتری که ازاطریش‌طرفداری نموده بودنداینهمه ملامت وهمواری نشان‌نداد وبی چون وچراآنها را بخاك پروس منضم ساخت .

ازآن پس اغلب ممالك شمالی باسم «کنفدراسیون دارای تشکیلات جدیدی گردیدند وپروس فاتح واقعاً (ولی‌نه رسماً) زمام‌آنرا بدست‌گرفت .

اروپا ازترقی سریع‌پروس درحیرت بود. انگلستان اعتنائی ننمود ولی فرانسه نارضائی‌خودرا نشان داد. باید دانست درآنموقع بمناسبت جنك بیهودهٔ **قریم** که برای فرانسه خیلی گران تمام شد ازاعتبار ناپلیون درنزد ملت روزبروزکاسته میشد.

درسال ۱۸۶۳ **ناپلیون سوم** بازدر صدد انجام امر خطیر دیگری برآمده دسته گل‌تازه‌ای بآب‌دادبایندعنی که یکنفر شاهزاده اطریشی را موسوم به **ماکزی می لیان** اول‌بعنوان امپراطور تحمیل مملکت مکزیك نمود. این‌قضیه همینکه آمریکائیهای شمالی درجنك معروف بجنك «انفصال» فاتح گردیدند بطرزفجیعی پایان یافت یعنی دولت **واشنگتون** **ناپلیون سوم** را مجبورساخت‌که قشون خودرا ازمکزیك بیرون ببرد وبمحض اینکه قشون‌فرانسه بیرون رفت‌اهالی مکزیك مملکت را بتصرف خود درآوردند و امپراطور اطریش را که بزور بر آنها تحمیل کرده بودند تیر باران نمودند.

ناپلیون سوم خودرا ناچار دیدکه برای استقرار وضع خودضرب شستی نشان بدهد وچنان اندیشیدکه چندسالی بیشترطول نخواهدکشیدکه «کنفدراسیون آلمان شمالی» حریف مقتدر وخطرناکی برای فرانسه وبرای شخص اوخواهدگردیدوخوب است‌که برای‌کسب افتخار وجلب علاقهٔ ملت‌فرانسه جنگی‌با پروس برپا سازد. درپی

بهانه برآمد واوضاع اسپانیای بدبخت که خاکش میدان انقلابات پیاپی گردیده بود بهانهٔ خوبی بدست اوداد که تفصیل آن مجملا ازاینقراراست. چون تخت وتاج اسپانیا بی صاحب مانده بود ملت اسپانیا درصدد برآمد که آنرا بیکنفر ازشاهزادگان کاتولیکی مذهب ازخاندان **هوهن زولرن** ها(۱) تعویض دارد دولت فرانسه بنای مخالفت راگذاشت وخود **هوهن زولرن** ها همجوانمردی کرده ازقبول آن استنکاف ورزیدند درآنموقع ناپلیون مریض وعلیل وسخت درتحت نفوذ زن زیبای خود قرارگرفته بودکه موسوم بود به **اوژنی دومونتی ژو** ودختر یك نفر ازاعیان اسپانیا ونوادهٔ **ویلیام کرپاتریك** نامی بودکه درسوابق ایام درشهر مالاکا بتجارت شراب مشغول بوده است . تربیت وپرورش **اوژنی** که دخترك بیهوشی نبود بهمان طرزاغلب دختران اسپانیولی تربیت یافته بود یعنی کاملا دراطاعت کشیشهائی بودکه گناهان ومعاصی خودرا بآنها اعتراف مینمود وباصطلاح «مرشد وجدان» وروح او بودند ومعلوم است که این کشیشان بهیچ وجه محبتی نسبت به پروس نداشتند. **اوژنی** درگوش شوهرش میخواند «تهور» ولی دنبالهٔ این اندرزحکیمانهٔ ایرانیان رافراموش کرده بودکه «تهور ولی نه آ قدرها» (۲). **ناپلیون** سوم که خیلی بقشون خود مغرور بود شخصاً و بقید تأکید از پادشاه پروس درخواست نمودکه باواطمینان بدهد «که هرگز اجاره نخواهدداد که یکنفرشاهزاده از خاندان **هوهن زولرن** ها داوطلب تاج وتخت اسپانیا بگردد » . چون پادشاه بتازگی ازقبول تخت وتاج اسپانیا برای نوادهٔ خود استنکاف ورزیده بود علت این اصرار وابرام رااز طرف ناپلیون سوم نفهمید و**بیزمارك** درجواب بدولت فرانسه عین نکته‌را تذکر داد. این جواب ناپلیون راقانع نساخت .

ماه ژویه ۱۸۷۰ بودپادشاه پروس **ویلهلم** درشهر **امس** که دارای آبهای معدنی است مشغول معالجه بود .

یك روزصبح سفیر کبیر فرانسه حضور یافت وبارخواست تجدید مطلع نماید ولی پادشاه پروس دوستانه جواب دادکه «عجب هوای خوبی است و مسئلهٔ اسپانیا کاملا حل شده ودیگر دراین خصوص مطلبی باقی نمانده است » وبرحسب معمول صورت این گفتگو تلگرافاً به **بیزمارك** که امورخارجه درتحت نظرشخصی او اداره میشد اطلاع داد. **بیزمارك** هم پس ازآنکه کمی درعبارت تلگراف دست بردتلگراف‌را بروزنامهای آلمان فرستاد. ازاین بابت خیلی باو ایرادات وارد شده است. ولی دست بردن دراخبار رسمی تادنیا دنیا بوده مرسوم دولتها بوده وهست. وقتی مردم سادهٔ آلمان روزنامه ها

---

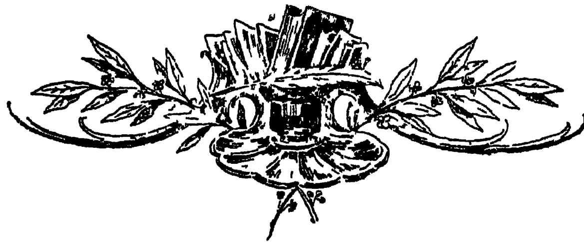
(۱) مقصود سلسلهٔ سلاطین پروس است (مترجم)

(۲) شاید اشاره بکلامی ازسخنان سعدی باشد ولی معلوم نگردیدعین عبارت درفارسی ازچه قرار است (مترجم)

راخواندند یقین حاصل نمودند که این‌مردك بی ادب فرانسوی بپادشاه پیر ومحترمشان باآن سبیلهای سفید وقشنك بی‌احترامی کرده است واهالی پاریس هم‌سخت بر آشفتند که این‌نوکر مزدور پادشاه پروس جرئت کرده سفیر کبیر محترم آنها را اینطــور مورد تحقیر قراربدهد .

جنك شروع گردید وهنوز دوماه نگذشته بود که **ناپلیون سوم** وقسمت عمــدهٔ قشون‌فرانسه دردست پروسی‌ها اسیر بودند. امپراطوری دوم فرانسه‌هم سرنگون گردید وجمهوری سوم درصدد مدافعهٔ پاریس برضد مهاجمین پروسی برآمد . پاریس پنج ماه تمام درنهایت شجاعت ایستادگی کرد وده روزقبل ازآنکه تسلیم شود پادشاه پــروس درقصر **ورسای** که بدست **لوئی چهاردهم** (که آنهمه برضد آلمان جنگیده بود) ساخته‌شده بود تــاج‌امپراطوری آلمان‌را برسرنهاد. صدای‌توپ‌تاجگذاری‌بمردم گرسنهٔ پاریس فهمانید که‌امپراطوری‌تازه‌ای جانشین« کنفدراسیون» یك مشت‌ممالك کوچولوی ژرمانی که صورت مینیاتور راداشتند گردیده است .

بدینقرار مسئله‌آلمان بزور بازو حل گردید . درســال ۱۸۷۱ یعنی پنجاه و شش سال پس از مجمع تاریخی و فراموش نشدنی کنگرهٔ وینه دیگر چیزی از آثار آن باقی‌نماند. **مترنیخ واسکندر وتالی ران** خواسته بودند صلح وسکون دامنه داری‌در صفحهٔ اروپا برقرار سازند ولی‌وسایلی که برای انجام این‌مقصود بکار بردند پی درپی موجب یك‌سلسله جنك وخونریزی وانقلاب گردید . خواب و خیال دلپذیر برادری ملل و اقــوام در قرن هیجدهم منجر بیك احساسات ملی بسیار حاد و شدیــد گردیــد که هیــچ معلوم نیست کی خاتــمه خواهد یافــت و پــایــان آن امروز در افق آینــده بهیچوجه نمایان نیست .



۵۷

عصر ماشین

دربیان آنکه مقارن همان اوقاتی که ملت های اروپا درراه استقلال خود سر گرم جنك و مبارزه بودند دنیا سرتا سر در کار تغییر و تحول بود و ماشین بخار قرن هیجدهم بوسیلهٔ یك سلسله اختراعات علمی و فنی بصورت غلام حلقه بگوش وبندهٔ مطیع و منقاد نوع بشر در آمد

بزرگترین مصلح وخیرخواه نوع بشر متجاوز ازپانصد هزارسال پیش در گذشته بود. موجود پشمالوئی بود باپیشانی پست وکوتاه وچشمان گود رفته وفك ضخیم و دندانهائی شبیه بدندان ببر. اگرامروز درمجمع علماوارد میشد منظره‌اش چندان مورد پسند حضار واقع نمیگردید درصورتیکه بایستی درحق اواحترام زیادی قائل باشند، چون درواقع حکم استادی نسبت بآنهادارد واولین کسی است که گردورا بکمك سنکی شکسته است ونخستین بشری است که بمدد عصائی ازعهدهٔ جنبا ندن یك تنهٔ درخت سنگینی برآمده است. یعنی درواقع مخترع چکش واهرام بوده است که اولین اسباب وابزار مامیباشد و از این قرار خدمتی که بما نموده از خدمت تمام کسانی که پس ازاوآمدند وبوسیلهٔ اختراعاتشان موجبات برتری وتقدم انسان را بر سایر حیوانات فراهم ساختند مهمترو گرانبهاتر بوده‌است .

ازآن تاریخ ببعد انسان با اختراع آلات وابزار گوناگون مدام برتسهیلات زندگی خود افزوده است. اختراع اولین چرخ که قطعه‌چوبی بود که ازتنهٔ درخت کهنه‌ای بیرون آورده بودند همانقدر اسباب حیرت وتعجب مردم ماقبل ازتاریخ که صدهزار سال پیش ازمیلادمسیح میزیستند گردید که درچهل پنجاه‌سال قبل ، ماخودمان ازدیدن اولین طیاره متعجب ومتحیرشدیم .

در واشنگتون می گویند یك نفر مدیر ادارهٔ ثبت اختراعات در حوالی سال ۱۸۳۰ پیشنهاد کرد که چون دیگر چیزی باقی نمانده که اختراع نکرده باشند بهتر است این اداره رامنحل نمایند .

لابد وقتی هم که دردنیای قبل‌از تاریخ اولین‌بار پارچه ای بچوبی بسته بروی تخته‌ای نصب کردند وتوانستند بدون پارو زدن وبدون‌آنکه محتاج باشندتخته رابزور برانندبروی‌آب براه بیفتند ، تصور کردند که دیگرچیزی درعالم‌باقی نمانده که اختراع نکرده باشند .

یکی ازدلنشین ترین‌فصول تاریخ بلاشك فصلی‌است که سعی و کوشش انسان‌را نشان میدهدکه آرزومیکرد وسیله‌ای یا کسی راپیداکندکه بجای او کار بکند تاخود او بتواند براحتی در سینهٔ آفتاب بلمد و یا روی سنك های کوه وقت خود را بنقاشی بگذراند .

درآن اعصار کهنه هرکسی میتوانست همسایهٔ ضعیف‌تر از خودش را غلام وخادم خود بسازد وانجام‌کارهای پر زحمت وغیرمطبوع رابگردن اوبیندازد و بهمین جهت بودکه یونانیها ورومیها که ازحیث هوش وذکاوت دست‌کمی از ما نداشتند بصرافت اختراع ماشین ابزارسازی نیفتادند. علتی نداشت که یکنفردانشمند ریاضی‌دان‌ومهندس دانا خودش‌با سیم وقرقره وچرخهای دندانه‌دار درمحوطهٔپرسروصدا وپردود وغباری خسته نماید، درصورتیکه میتوانست بسهولت دربازار وبقیمت مناسب هرقدرغلام و کنیز خدمتگزار لازم دارد خریداری‌نماید .

درقرون وسطی هرچند خرید وفروش برده منسوخ گردیده بود و جای آن‌را «سرواژ» یعنی‌رعیت واربابی‌که خیلی‌ملایمتر از بندگی وبردگی بود گرفت ، باز اصناف ازترس اینکه مبادا عده‌ای ازآنها بی‌کار وبی‌نان بمانند با استعمال ماشین مخالفت می‌کردند. وانگهی درقرون وسطی اشخاصی‌که مانندآهنگر وزرگر و خیاط وغیره با دست‌کارمیکردند یعنی ارباب حرف وصنایع یدی ضرورتی نداشت که زیادتر ازحد احتیاج خود ومشتریانشان کار بکنند و خیاط وقصاب ونجار هماقدر که مردم کوچه ومحله احتیاج داشتندکار می‌کردند در صدد رقابت با همکاران خود نبودند و احتیاجی بکارکردن بیش ازحد لزوم‌نداشتند .

درعهد رستاخیز (« رونسانس ») همینکه ضدیت کلیسا با تحقیقات وپژوهش‌های علمی وفنی تخفیف یافت ، اشخاص زیادی تمام‌عمر خودرابریاضیات ونجوم وفیزیك و شیمی مصروف داشتند دوسال بیش ازآغازجنك سی‌ساله یکنفر ازاهالی‌اکوس‌موسوم به جان نیپی‌یه (۱) کتاب کوچکی درباب لوگاریتم که ازکشفیات‌او بود منتشرساخت.

John Napier (۱)

درزمان همان جنگ **گوت فرید لایب نیتز** ازاهالی شهر **لایپزیك** در آلمان موفق به تکمیل طریقهٔ حساب صغیر نامتناهیات گردید هشت سال پیش ازصلح وستفالی، **نیوتن** فیلسوف وطبیعی دان بزرك انگلیسی متولدگردید وتولد اومصادف با زمانی شدکه **گالیله** منجم ایطالیائی وفات یافت. جنك سی ساله که رفاه وآسایش اروپای مرکزی رابکلی ازمیان برد رغبت مردم رابکیمیاگری زیادنمود .

کیمیاگری ازعلوم کاذبهٔ قرون وسطی بود و کیمیاگران تصورمیکردند می توانند فلزات رابطلا مبدل سازند. بعدباثبات رسیدکه چنین امری امکان پذیرنیست ولی کیمیاگران درضمن عملیات وتجربیات خودبکشفیات زیادی نایل گردیدندکه بعدها برای علمای علم شیمی که جای آنها راگرفتند بسیار مفید واقع گردید .کار و تجربیات این اشخاص برای دنیا اساس علمی استوارگردید واسباب وابزارکار را برای علما واهل فن مهیا ساخت. درقرون وسطی ابزار وآلات کار رااز چوب میساختند ولی چوب زود خراب میشد .آهن البته برای ساختن ابزار وآلات محکمترومناسب تر ولی درانگلستان کمیاب بود وبهمین ملاحظه درآن مملکت آلات وابزار رابا چدن میساختند. برای ذوب آهن آتش خیلی قوی لازم بود. درابتدا اینگونه آتشها رابا چوب روشن میکردند ولی وقتی دیدند جنگلها دارد عریان میشودآتش رابا ذغال سنك روشن کردند وچنانکه لابد میدانید زغال سنك چوب درخت زمانهای قبل ازتاریخ است که پوسیده وباین صورت درآمده است .

زغال سنك رابابد اول از معدن بیرون آورد وسپس برای ذوب بکورهٔ آهن حمل نموده و باید ضمناً مواظب بودکه در موقع کار آب درمعدن نیفتد واسباب هلاك معدنچیان نگردد .

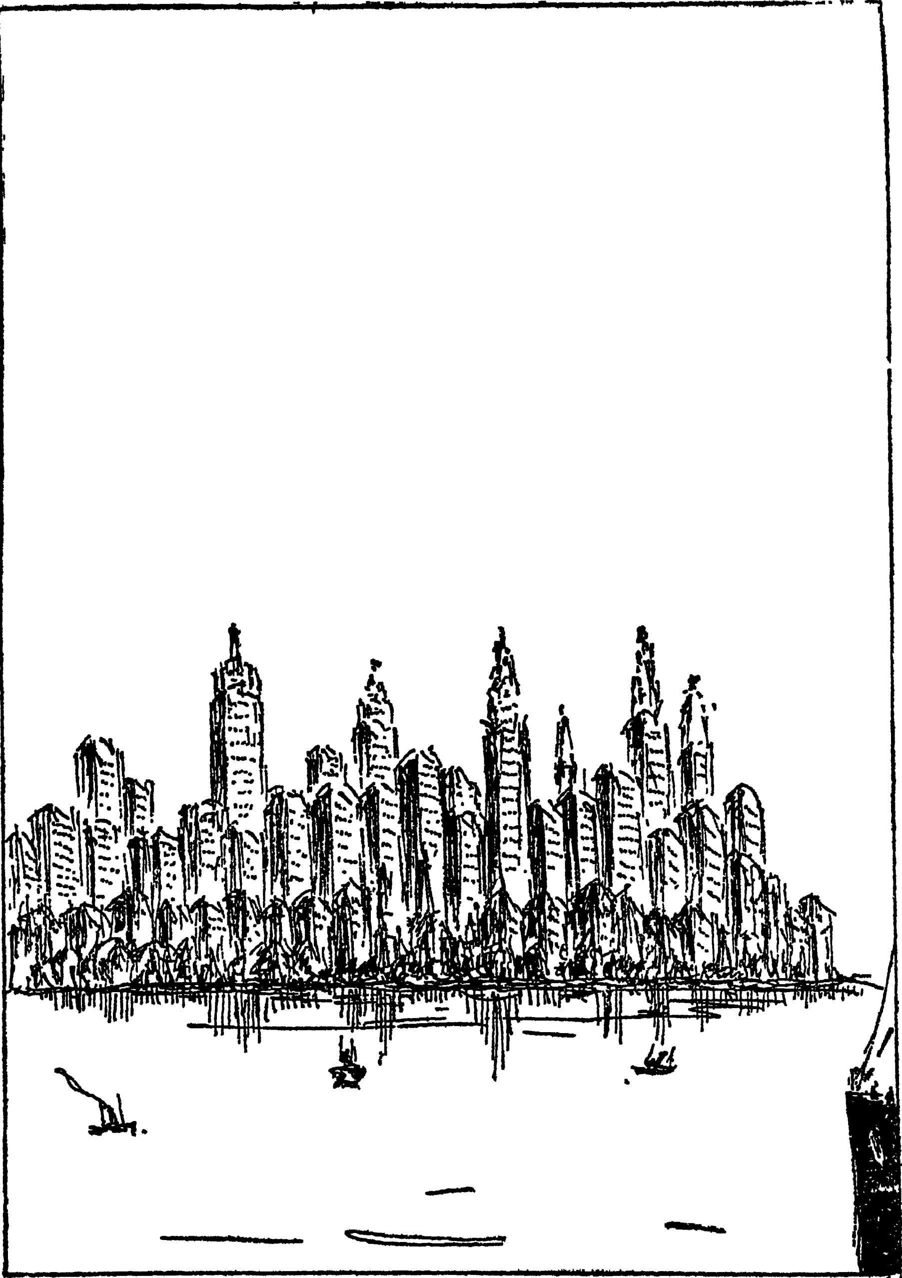
مسئله حمل ونقل ومسئله احتراز ازافتادن آب درمعدن دومسئلهٔ غامضی بودکه بایستی قبلا راه حلی برای آن بدست آورد. حمل ونقل راممکن بود بوسیلهٔ اسب وقاطر تأمین کرد ولی برای خالی کردن معدن ازآب یعنی بمپ زدن محتاج اسبابهای مخصوص بودند. چندین نفراز مخترعین خواستند این مشکل را حل کنند و تمام آنها باین نتیجه رسیدندکه تنها بوسیلهٔ بخارممکن است ازعهدهٔ این کار برآمد .

فکرماشین بخارخیلی قدیمی بود. **هرو** ازاهالی اسکندریه که یك قرن قبل ازمیلاد میزیست در نوشتجاتی که ازو باقی مانده است ازچندین نوع ماشینی صحبت میدارد که بوسیلهٔ بخار بکار می افتاده است.

دردورهٔ رستاخیز و(«رنسانس ») هم میدانسته اندکه ارابه های جنگی را ممکن است بکمك بخاربکارانداخت . **مارکی اف وریستر**(۱) هم که با **نیوتن** معاصر بود در

---

(۱) Marqui ot Worcester



شهر عصر حاضر (مدرن)

کتاب خود موسوم به «کتاب اختراعات» از یك ماشین بخاری صحبت میدارد. پس از آن درسال ۱۶۹۸ **طوماس سیوری** (۱) از اهالی لندن برای یك پمپ بخاری که اختراع نمود درخواست «اجازهٔ انحصار» (۲) نمود که باسم او رسما ثبت بشود و معلوم باشد که اختراع اوست. درهمانموقع یکنفر هلندی نیز موسوم بـه **کریستیان هوی گنس** بتکمیل ماشینی توفیق یافت که بوسیلهٔ باروت مرتباً منفجر میگردید و تقریباً همان کاری را انجام میداد که امروز گازولین انجام میدهد.

تمام مردم اروپا متوجه اینقبیل اختراعات بودند. یکنفر فرانسوی موسوم بـه **دنیس پاپن** که دوست ودانشیار **هوی گنس** بود درچندین مملکت باماشینهای بخـار



اولین کشتی بخار

تجربیاتی بعمل آورد و کشتی چرخدار وواگون کوچکی اختراع کرد که بوسیلهٔ بـخار راه میرفتند ولی وقتی خواست باکشتی اختراعی خود مسافرت نماید صاحبان کشتی که میترسیدند نانشان آجر بشود ازدست او بعدلیه عارض شدند وحکومت کشتی او را ضبط نمود. **پاپن** پس از آنکه تمام دارائی خود رادر راه اختراعات خودخرج کرد درعین فقر وفاقه درشهر لندن وفات نمود ولی در همانوقت مهندس دیگری موسـوم بـه **طوماس نیوکامن** مشغول ساختن پمپ بخاری جدید دیگری بود پنجاه سال پس از آن **جیمس**

---

(۱) Th . Savery

(۲) مقصود «Patent» بانگلیسی ویا «Brenet» بفرانسوی است .

وات که مهندسی از اهالی گلاسکو بود پمپ نیوکامن را تکمیل نمود و در سنهٔ ۱۷۷۷ اولین ماشین بخاری را که در واقع عملی بود و بکار میآمد بنوع بشر هدیه نمود. در این چند قرنی که مخترعین سرگرم اینقبیل کارها بودند سیاست دنیا خیلی تغییر یافته بود. انگلیسها علاوه بر آنکه در بازار حمل و نقل اجناس بممالك دور دست جای هلندی ها را در بازار بین المللی گرفته بودند چون دارای مستعمرات جدیدی نیز شده بودند از آنجا مواد خام با نگلستان میآوردند و آنها را بصورت جنس و متاع درآورده برای فروش به



چگونه کشتی بخار بوجود آمد

اطراف و اکناف میبردند. در طی قرن هفدهم اهالی ایـالات جورجی و کارولین در آمریکا شروع بزراعت گیاهی نمودند که محصولش شبیه به پشم بود و معروف به «پشم پنبه‌ای» گردید. محصول را با نگلستان میفرستادند و اهالی لانکشایر آنرا میبافتند و پارچه

میساختند. در ابتدا این پارچه هارا نساجها بادست میبافتند ولی طولی نکشید که کارگاه های نساجی تکمیل یافت و در سنه ۱۷۳۰ شخصی موسوم به **جان کی** دوك نساجی را اختراع کرد. در ۱۷۷۰ جیمس **هارگرویس** اجازهٔ انحصاری اختراع ماشین نخبافی را گرفت . یکنفر آمریکائی موسوم به **الی وایت نه** ماشینی اختراع کرد که پنبه را پاك



چگونه اتومبیل بوجود آمد

میکرد و تخم را از پنبه جدا میساخت . سابق بر آن پنبه‌را بادست پاك میکردند یك نفر در روز بیشتر از نیم کیلو پنبه را نمیتوانست پاك کند. بالاخره **ریچارد اریك رایت** و کشیشی باسم **ادموند کارترایت** ماشینهای بزرك نساجی راکه بقوهٔ آب کار میکنند اختراع کردند . در اواخر قرن نوزدهم پمپهای اختراعی **وات** راتکمیل کردند بطوری

ماشینهای نساجی اریك رایت را بوسیلهٔ آن بکار میانداختند . این خود موجب یـك انقلاب اقتصادی واجتماعی بزرگی گردیدکه اوضاع زندگانی نوع بشر رادرتمام قسمت های دنیاتغییر داد. همینکه ماشینهای غیرمتحرك بکارافتاد ونتایج رضایت بخشی ازآن بدست آمد مخترعین‌درپی قوهٔ محرکه ای برآمدندکه بتوانندکشتیها ودرشکه‌ها وارابه هارا براه‌بیندازد. وات نقشهٔ‌یك لوکوموتیو بخاری‌راکشید ولی پیش‌ازآنکه ساختن آنرا بپایان برساند مهندس‌دیگری‌بنام ریچاردتروی تیك درسال۱۸۰٤ لوکوموتیوی ساخت‌که توانست بیست تن (تقریباً سه‌خروار و نیم) باررا به پنی‌داران دریکـی از نواحی معدنی خاك‌گال حمل‌نماید. مقارن همان اوقات یکنفر زرگر ونقاشی‌که صورت آمریکائیها رامیکشید وموسوم بود به روبرفولتون درپاریس سعی‌داشت بامپراطور ناپلیون ثابت نمایدکه یك‌کشتی بخار ویك‌تحت البحری ساخته‌باسم « نوتیلوس » و مملکت فرانسه بتواند بااین اختراعات اوبربحریهٔ انگستان فایق‌آید .کشتی بـخاری این شخص اختراع مهمی‌نبود وخیلی احتمال میرودکه آنرااز روی کـشتی اختراعـی جان فیچ ساخته باشد . جان فیچ مهندس نابغه ای بـود از اهالی کونك نیکت آمریکاکه یك‌کشتی بخاری ساخته بودکه ازسنهٔ ۱۷۸۷ در روی رودخانه دلاوارکار میکرد. ناپلیون ومشاورینش سخنان‌فولتون راباورنکردند درصورتیکه کشتی‌اختراعی این شخص‌روی رودخانهٔ سن درپاریس دررفت وآمد بود وشاید ناپلیون توجه بیشتری باین امرکرده بودبا چنین سلاح بسیارتوانائی توانسته بود شکست بحریهٔ فرانسه را ازبحریهٔ انگلیس در ترافالگار تلافی‌نماید. فولتون بامریکا برگشت وچون مردعمل بودبـا رابرت لی وینگستون‌که یکنفر از امضاکنندگان اعلامیهٔ استقلال آمریکا و سفیرکبیرآن‌کشور درفرانسه بود (درموقعی‌که فولتون‌درپاریس‌درصدد فروش‌اختراع خودبدولت فرانسه بود) تشکیل یك‌شرکت‌کشتی‌رانی باکشتیهای بخاری داد و اولین شرکت موسوم‌به‌کلرمون‌حق‌انحصاری رفت وآمد رادر رودخانهای‌ولایت نیویورك بدست‌آورد . این‌کشتی دارای ماشین‌بخاری بود و آنـرا بولتون ووات در شهـر بیرمنگام درانگلستان ساخته‌بودند .

کشتی‌کلرمون ازسال۱۸۰۷ بین نیویورك وآلبانی مرتباً بنای رفت وآمـد را گذاشت . بیچاره جان فیچ که مدتی قبل‌از دیگران‌کشتی بخاری‌را اختراع‌کرده بود بصورت غم‌افزائی جان‌سپرد .

موقعی‌که مریض وعلیل وورشکست وامیدش ازهمه‌جاقطع شده‌بود پنجمین‌کشتی که ساخته بود وبوسیلهٔ فلکه (هلیس)کار میکرد خراب شد . همسایکان مسخـره اش میکردند همانطورکه صدسال پس‌ازآن تاریخ نیز مردم‌پروفسور لانگله‌راکه ماشین هائی‌برای پریدن درست میکرد مسخره‌کردند .آرزوی فیچ این بودکه هموطنانـش

بتوانند رودخانها را با کشتی بخارطی کنند ولی آنها ترجیح دادند بروی تخته ها باپارو بروند ویا اساسا پیاده روی کنند. در سال ۱۷۹۸ وقتی امید فیچ از همه جا قطع شد خودش‌را مسموم نمود.

بیست سال پس از آن یك کشتی بظرفیت ۱۸۵۰ تن بنام **ساوانه** که در هرساعت شش گره بحری(۱) راه میپیمود (کشتی **امریکا** امروز پنج بارسریعتر راه میپیماید) ازشهر **ساوانه** درآمریکا براه افتاد واقیانوس اطلس رادر بیست وپنج روزطی نموده بشهر **لیورپول** درانگلستان رسید.

تاآن تاریخ هیچ کشتی چنین سرعتی نشان نداده بود. ازآن پس دیگر مردم کشتیهای بخاری رامسخره نکردند واز فرط ذوق و شوق اختراع آنرا بکسی نسبت دادند که چنین استحقاق نداشت.

شش‌سال پس ازآن‌یکنفر ازاهالی **اکوس** موسوم به **جورج استفن سون** که سابقا لوکوموتیوهائی برای حمل و نقل زغال از معدن بکورهٔ آهن ذوب کنی و از آنجا بکارخانهای پنبه‌پاك کنی ساخته بود، اولین ماشین مشهور خود را موسوم به «ماشین مسافرت» ساخت که قیمت زغال راهفتاد درصد تنزل داد و باآن اولین بار مسافرین توانستند مرتبا سرعتی که تاآن تاریخ بی‌سابقه بود یعنی پانزده میل در هر ساعت (تقریبا بیست وپنج کیلومتر) بین **منچستر** و**لیورپول** مسافرت نمایند. این‌ماشین دوازده سال پس‌ازآن بازبر سرعتش افزود و رسید بساعتی بیست میل (متجاوز ازسی ودو کیلومتر). امروز هراتوموبیلی که ازکارخانه **فورد** بیرون میآید (ودر واقع از اخلاف مستقیم اتوموبیلهای کوچك **دایملر** و **لیواسور** است که در اواخر قرن نوزدهم اختراع گردید)سرعتش ازاین‌ترنها که‌مردم آن زمان آنرا «پفینك بیلیس» (ماشین پوف پوف) میخواندند بیشتراست. درهمان وقتی که‌این «مکانسین ها» کوشش مینمودند که ماشینهای بخاری‌پرسروصدای‌خودرا تکمیل نمایند، دسته‌ای ازعلمای واقعی یعنی ازآن‌اشخاصی که روزی چهارده ساعت درمسائل علمی ازلحاظ نظری و«تئوری» مطالعه مینمایند (مسائلی که بدون حل‌آنها محال است علم مکانیك بتوانندپیشرفت نماید) درجادهٔ تازه‌ای افتاده بودند که آنها رابسرزمین سرتاسرمجهول اسرارطبیعت هدایت نموده.

ده هزارسال پیش ازآن‌چندتن ازحکمای‌یونان وروم علی‌الخصوص**طالس** ازاهل میله و **پلینیوس** (این شخص درسال ۷۹ میلادی درمواقعی که سرگرم مطالعه و مداقه درکیفیت انفجار کوه آتش نشان **وزو** بود همان انفجاری که شهرهای **پومپئی** و **هرکولانوم** رادر زیرخاکستر مدفون ساخت ـ هلاك گردید) متوجه شده بودند که

---

(۱) هرگرهٔ بحری معادل است تقریباً با هزاروهشتصد وپنجاه متر(مترجم)

یك پر كاه یاموئی از پر مرغ وقتی درمجاورت کهربائی باشد که آنرا بایك قطعه پارچه پشمی مالش داده باشند بحرکت میآید . استادان قرون وسطی علاقه‌ای به نیروی اسرار آمیز برق نشان ندادند ولی در همان اوایل عهد رستاخیز **ویلیام گیلبرت** پزشك خصوصی ملکه **الیزابت** رسالهٔ مشهور خودرا درباب ترکیب واثرات مغناطیس نوشت. درمدت جنك سی ساله **اوتوفون گریکه** ازاهالی شهر **ماگدبور** (آلمان) که مخترع پمپ هوائی بود اولین ماشین برق راساخت .

درطی قرن گذشته چندتن ازعلما بتحقیق وتفحص درباب قوهٔ برق پرداختند و سه نفراز اساتید و پروفسور ها در سال ۱۷۹۵ بطری معروف به « **بطـری لید** » را اختراع کردند. درهمانموقع **بنیامین فرانکلن**، که پس از **بنیامین طومسون** بزرگترین نابغهٔ علمی آمریکائی است ودرهررشته‌ازرشته های‌علوم وفنون‌دست‌داشت، کشف نمود که نور وجرقهٔ برق هردو دارای یك‌اصل ومنشاء میباشند وتاپایان عمرخود که سراسرسود وفعالیت بود تمام‌اوقات خودرا بتحقیق وپژوهش دربارهٔ برق مصروف داشت. ضمنا باید دانست که **بنیامین طومسون** که نامش دربالاگذشت همانکسی است که‌چون‌طرفدار انگلستان بود مجبورشد از **نیوهمشایر** فرارنماید وبعدها بنام **کنت رمفورد** صـاحب شهرت گردید. پس‌از **فرانکلن** و **ولتا** « پیل» برق معروف خودرا ساخت و **گالوی نی ودی** و **هانس کریستیان اورستد** پروفسور« دانمارکـی» و**آمپر** و**آرگو** و **فارادی** درصدد برآمدند که بطبیعت قوهٔ برق‌پی ببرند وبا نهایت‌سخاوت وکرم نتیجهٔ تحقیقات خودرا بمردم‌دنیا عرضه داشتند. **ساموئل مورس** که دراوایل عمربا فنون‌هنر وصنایع مستظرفه سروکار داشت . بخیال افتادکه جریان برق راوسیلهٔ‌ارتباط بین‌مردم درفاصله های زیادی مثلا ازشهری بشهری قراربدهد. ابتدا یك سیم مسین و مـاشین کوچکی که خودش اختراع کرده بودبکار انداخت. مردم‌مسخره‌اش کردند **مورس** که مجبور بودبا سرمایهٔ خودش‌کار بکند طولی نکشیدکه بکلی تهیدست ماند وآنوقـت باز هم بیشتر مورد طعن وطنز و ریشخند مردم قرار گرفت .

آنگاه ازکنگره استمداد نمود ویك کمیتهٔ تجارتی وعدهٔ مساعدت باو داد ولی اعضاء کنگره ابداً علاقه‌ای بکار **مورس** نداشتند ودوازده سال طول‌کشید تامساعـده مختصری درحق اوتصویب گردید.

مورس باکمك این‌مبلغ اولین خط تگرافی بین **بالتیمور** و **واشنگتون** راکشید ودرطالارسخنرانی‌دانشگاه **نیویورك** تلگراف رابکار انداخت وعاقبت درروز بیست وچهارم ماهمه ۱۸٤٤ اولین مخابرهٔ تلگرافی‌بین **واشنگتون** و **بالتیمور** بعمل‌آمد و امروز سیم تلگراف سرتاسردنیا راگرفته ودرچند ثانیه اخبارآسیا رابارو پامیرساند. بیست وسه سال‌پس ازآن **اسکندر گراهام بل** جریان‌برق رابرای ساختن تلفون‌بکار

برد وپنجاه سال بعد از آن **مارکونی** ازهمان طریقهٔ بل استفاده نموده تلگراف بیسیم را اختراع کرد .

درموقعی که **مورس** بکار اختراع تلگراف سرگرم بود ، **میشل فارادی** از اهالی **یورکشایر** اولین دینام‌را اختراع کرده بود. این ماشین کوچك زیبا وقتی درسنهٔ ۱۸۳۱ باتمام رسید که هنوزاروپا گرفتار تشنجات انقلابی بود (همان تشنجاتی که نقشه‌های کنگرهٔ وینه‌را برهم زد) . دینام رفته رفته بزرگتر شد وامروز آنچه ازحرارت برق وقوه برای اقسام ماشینها لازم‌است می‌دهد . بالاخره در سال ۱۸۷۸ **ادیسون** در تکمیل اختراعات انگلیسها وفرانسویها بکشف چراغ برق بطوریکه امروزمعمول‌است کامیاب گردید. اگراشتباه نکنم‌خیال‌میکنم بزودی ماشین برقی‌ماشین‌بخار را بکلی‌ازمیان ببرد همانطورکه درقدیم‌الایام هم حیواناتی که ساختمان بدنی آنها کاملتر بود حیواناتی را که سازمان جسمی‌آنها بدان درجه از تکامل نرسیده بود ازمیان بردند.

شخصا ازچنین قضیه‌ای خیلی‌مسرور خواهم‌بود چونکه ماشین برقی که بقوهٔ آب کار میکند هم پاك وپاکیزه است وهم بوی بدنمی‌دهد؛ درصورتیکه ماشینهای بخاری که درقرن هیجدهم آنهمه‌مورد تحسین واعجاب بوداسباب پرسر وصدا وکثیفی است که دنیارا ازدود وگرد وغبار وبخار پر میکنند وتنها بزور ذغالی‌که بایـد با هزار رنـج و زحمـت و گاهی بقیمت‌جان هزاران نفر معدن چی از قعر معدن بیرون آورد کار میکند .

اگرمن بجای اینکه مورخ باشم، یعنی‌خود را موظف بدانم که حقایق وقایع را همانطورکه هست بدون مداخلهٔ قوهٔ وهم وتصور شرح‌بدهم ، رومان‌نویس بودم دراین موقع‌غیب‌گوئی‌میکردم وازآنروزمبارك وفرخنده‌ای سخن‌میراندم که‌آخرین‌لوکوموتیو بخاری‌را درموزه برده درپهلوی استخوان و«اسکلت» حیوانات قبل ازتاریخ موسوم‌به **دینوزور وپته‌روداکتیل** که دراوایل عهدی که کرهٔ زمین بوجود آمد میزیستند جـا خواهند داد.



۵۸

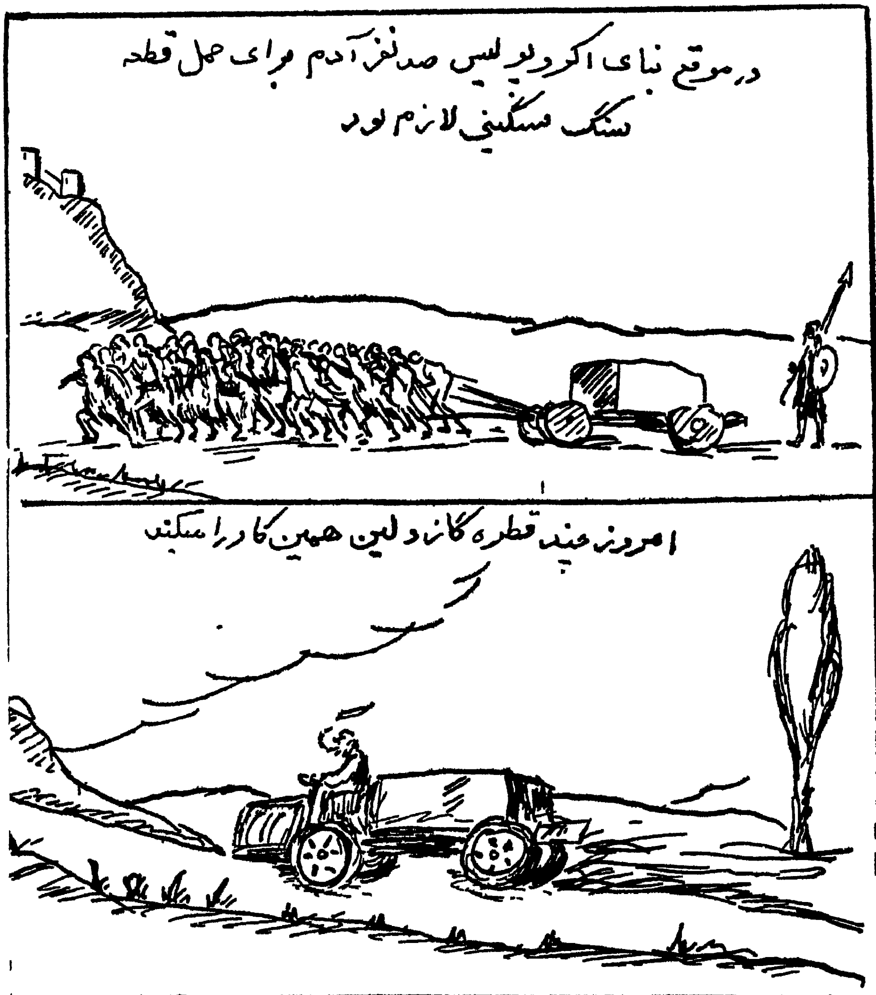
انقلاب اجتماعی

در بیان آنکه ماشینهای تازه خیلی گران تمام می شد وتنها مردمان ثروتمند میتوانستند از آن ها استفاده نمایند. نجار و کفشدوزی که سابقاً در دکانهای کوچک خودآقا وصاحب اختیارخود بودند به اجبارمزدورصاحبان این‌ماشینهای مکانیکی شدند وهرچند مزدشان افزوده شده بود، ولی‌استقلال وآزادی خود را از دست دادند و هرگزبه روش‌تازه دلبستگی کامل پیدا نکردند

سابقاً دردنیاکارراکارگرهای آزاد دردکانها وکارگاههای خود وچه بسا بدون آنکه ازمنزلشان بیرون بروند انجام میدادند . آلات وابزارشان مال خودشان بود. وگوش شاگردانشان را میکشیدند وبرطبق قواعد ورسوم صنفی درکاروکاسبی خـود آزاد ومختاربودند . زندگانی ساده‌ای داشتند وهرچند مجبوربودند هـرروزساعـات زیادی‌کاربکنند ولی ارباب وآقای خود بودند . اگریکروزصبح وقتی ازخواب بیدار میشدند میدیدند هوا خوب است وبرای صید ماهی مناسب است‌کار راکنـارگذاشته و میرفتند بصید ماهی مشغول میشدند واحدی حق نداشت بآنها ایراد بگیرد وچون‌وچرا بکنند . ولی وقتی پای ماشین بمیان آمد درزندگانی مردم تغییراتی بوجود آمد. یك ماشین درواقع چیزدیگری بجزیك ابزاری‌که بزرگ‌کش‌کرده باشند وتکمیل یافته‌باشد نیست. یك اطاق خط آهن که مسافرین را با سرعت صدکیلومتردرساعت از نقطه ای بنقطه دیگرمیبرد درواقع یك جفت پائی است که برسرعت وتوانائیش‌افزوده شده‌است وهکذا یك چکش نجاری که صفحات بزرك آهن را بیك ضربت‌صاف‌میسازد درحقیقت مشتی است که باینصورت درآمده است . تنها فرق معامله دراین است که هـرآدمـی

میتواند بسهولت یك جفت پا و یك مشت اجیر نماید ولی اگر بخواهد یك خط آهن و یك چکش بخاری بخرد سرمایهٔ زیادی لازم خواهد داشت . وانگهی خط آهن وچکش نجارویاکارخانهٔ پارچه بافی تعلق بیکنفرهم ندارد بلکه چند نفردورهم جمع شده اند وباسم شرکت سرمایهٔ خـود را روی هم ریخته اند وعایدات را هم بین خـود قسمت میکنند .

بهمین جهت است که وقتی مخترعی ماشینی میسازد تا روزی که بتجربه ثابت نگردد



نیروی انسان و نیروی مـاشین

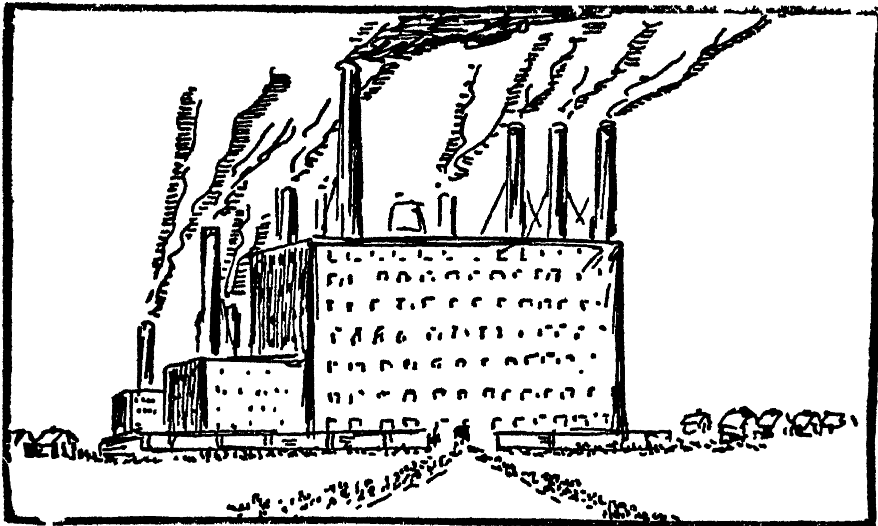
که عملی ومفیداست وعایدات خواهد داشت سازنده ومخترع هیچ اطمینانی ندارد که مخارج و کارش ازبین نرود وتا پایان کار بقدر کافی پول برای مخارجش پیدا نماید.

دراوایل قرون وسطی وقتی آب وخاك نشانهٔ ثروت وتمول بود مردم تنها نجبا واشراف راکه مالك زمین بودند متمول میدانستند ولی چنانکه درفصول قبل گذشت طلا ونقره‌ای که دردست این اشخاص بود بسیارقلیل بود ولهذا برای زندگی مجبوربودند بوسیله مبادله ومعاوضه مایحتاج خود رابدست بیاورند یعنی گاو وگوسفند وتخم مرغ میدادند ودرمقابل آن پارچه وعسل میگرفتند . درموقع جنگهای صلیبی تجارت بین مغرب زمین ومشرق زمین مایهٔ ثروت ومالداری اهالی شهرنشین اروپا گردیدو« بورژوازی یعنی تاجروکاسب ازحیث دارائی وتمول با نجبا واشراف رقیب وبرابر گردیدند.

انقلاب فرانسه ثروت نجبا واشراف رابکلی ازمیان برد وبرعکس بمقدارهنگفتی بردارائی طبقهٔ متوسط که آنرا «بورژوازی» میخوانند افزود . اغتشاشاتی که چندین سال پس ازانقلاب درمیان بود وسیله گردیدکه عدهٔ بسیاری ازطبقهٔ « بورژوازی » توانستند برسهم ونصیب مشروع خود ازمال دنیا بیفزایند .

دارائی کلیسا را درآن زمان « کنوانسیون» ضبط نموده بوسیلهٔ حراج بفروش رسانید وعده زیادی ازهمین راه ثروتمندگردیدند . معامله چیهاکه هزاران کیلومتر مربع زمین مرغوب را بقیمت بخس خریده وبعد ازآن بقیمت گزافی فروخته بودند سرمایهٔ خود را درموقع جنگهای ناپلیون درخرید وفروش اسلحه ومهمات ولوازم جنگی وباروت بکارانداختند وبعدها باپولی که بدست آورده بودندکارخانه راه‌انداختند وعدهٔ زیادی مرد وزن را درمقابل دستمزد بخدمت ماشینهای خودگماشتند وهمین خود موجب تغییرات عمده درزندگانی جمع کثیری ازمردم گردید. درمدتی که ازچند سال تجاوزنمیکرد جمعیت بعضی شهرها دوبرابرشد ودر دورادورشهرها بناهای جدیدی برپا گردید وکلبه ها وزاغه های زیادی ساخته شدکه کارگرها پس ازآنکه یازده‌ودوازده وگاهی سیزده ساعت کارکرده بودند خسته وکوفته بدانجا برگشته میخوابیدند وفردا صبح زود بازبصدای سوت کارخانه شتابان بسرکارخود برمیگشتند . دردهات وقصبات خیال میکردند آدم اگربشهر برود میتواند خیلی پول بدست بیاورد وروستائیان جوان تمام فکرو ذکرشان این بودکه خود را بشهربرسانند این اشخاصی که در هوای آزاد زندگی کرده بودند در کثافت ودود وگرد وخاك کارخانهائی که هنوزمراعات بهبود و حفظ الصحه را درآنجا نمیکردند زود مریض و علیل میشدند. عدهٔ زیادی ازآنها در مریضخانها میمردند . این روآوردن مردم ازدهات بشهرها وکارخانجات باعث پاره‌ای اغتشاشات گردید. ازآنجائیکه یك ماشین تنهاکارصدنفرآدم را میکرد نود ونه نفر کارگری که بیکارمیماندند داد وفریادشان بلند میگردید وبکارخانه حمله برده چه بسا عمارت وماشین های آنرا آتش میزدند . اما چون ازقرن هفدهم شرکتهائی برای بیمه تشکیل یافته بود صاحبان کارخانجات ابنیه وماشینهای خودرابیمه میکردند واگرصدمه‌ای

بدانها وارد میآمد شرکتهای بیمه غرامت میپرداختند . طولی نکشید که کارخانجات دارای ماشین های بهتر ومکمل‌تری شدند ودر دورادور کارخانجات دیوارهای محکم و بلندی ساختند وازآن پس دیگر کارطغیان بر کارگران مشکل گردید. اصناف قدیمی و اهل حرفه‌های یدی دیگر با این رواج روزافزون ماشین نمی توانستند زندگانی ومعاش خود را تأمین نمایند وانجمنهای صنفی که حامی حقوق ومنافع اعضای خود بودازمیان رفت وکارگران درصدد تأسیس «اتحادیه های کارگری» باسم «سندیکا» برآمدند . صاحبان کارخانجات چون دارای پول وثروت بودند دربین سیاستمداران ورجال مملکت



کارخانه

ومقامات حاکمه صاحب نفوذ بسیاری بودند وبعنوان اینکه «سندیکا» برضد آزادی کاراست قوانینی وضع کردند که تشکیل «اتحادیه های کارگری» را ممنوع میداشت . مقصود من ابداً این نیست که بگویم نمایندگانی که درمجالس شورای ملی این قبیل قوانین‌را وضع نمودند مردم بدی بودند چیزی که هست این اشخاص فرزندان عهد انقلاب بودند یعنی دردوره‌ای میزیستند که هر کسی ازآزادی دم میزد و مردم همسایه های خودشان را باسم اینکه بقدری که شاید و باید آزادیخواه نیستند بقتل میرسانیدند . میگفتند چون آزادی اساس حقوق بشری است « سندیکا » ها حق ندارند که اعضاء خودشان را مجبور بسازند که فلان مدت ودرازاء فلان مقداردستمزد کار بکنند و معتقد بودند که کارگر باید کاملا آزاد باشد که هرطوردلش میخواهد با صاحب کار کنار بیاید و صاحب کارهم آزاد است که هر نوع دلش میخواهد امورخودش را اداره نماید. زمانی

بود که رفته رفته طریقهٔ «مرکان تی‌لیسم» یعنی تجارت وسود طلبی که بر طبق اصول آن زمان تمام امور صناعت باید دردست دولت باشد ، داشت منسوخ میشد . طریقهٔ جدید که مبنی بر آزادی معاملات بود عقیده داشت که حکومت نباید درکارخانجات و صناعت مداخله بنماید وباید بگذارد خود مردم بطوردلخواه عمل نماید وتجارت سیر طبیعی خود را بپیماید.

نیمهٔ دوم قرن هیجدهم تنها دورهٔ تشویش وتزلزل معنوی وسیاسی نبود بلکه عقاید وافکاراقتصادی سابق نیزازمیان‌رفته وعقاید ونظریات‌دیگری که‌جواب‌احتیاجات وقت را بهترمیداد جانشین آن گردیده بود . چند سال پیش ازانقلاب‌فرانسه **تورگو** یکی ازوزرای مالیه لوئی شانزدهم علمداراقتصاد آزادگردیده بود . **تورگو** در مملکتی زیست میکرد که گریبانش درچنگال بیمروت نوکربابی واداره چیگری بود و یك دنیا کارمند باید یك دنیا نظامنامه ومقررات را برطبق یك دنیا قوانین بموقع اجرا بگذارند.

تورگو نوشته‌است : «گریبان خود را ازچنگال این نظارت رسمی رها سازید وبگذارید مردم هرطورمیلشان است رفتارکنند وخواهید دید که چطوراوضاع بهتر خواهد شد .» طولی نکشید که کلام **تورگو** درزمینهٔ« بگذارید مردم کار خودشان را خودشان بکنند» (۱) ورد زبان وشعارعلمای جدید علم اقتصادگردید.درهمان اوقات **آدم اسمیت** هم در انگلستان مشغول تألیف کتاب مهم خود بود که موسوم است به «ثروت ملل» واو نیزطرفدارآزادی تجارت وحقوق طبیعی سوداگری بود . سی سال پس ازآن وقتی ناپلیون ازمیان رفت وکاردرکنگرهٔ وینه بدست عناصر ارتجاعی افتاد همین آزادی راکه هرگزنخواسته بودند درزمینهٔ سیاست بمردم بدهند درزمینهٔ‌صناعت تحمیل نمودند.

رواج ماشین چنانکه درابتدای همین فصل مذکورگردید برای ممالك بسیار سودمند بود . ثروت ملی بسرعت افزونی گرفت. ازبرکت همین ماشین‌بود که‌انگلستان ازعهدهٔ چندین جنك برضد ناپلیون برآمد . سرمایه دارانی که برای‌خرید ماشین‌پول دراختیارخریدارمی‌گذاشتند منافع هنگفت بردند وکم کم بفکرافتادند که چرانباید در میدان سیاست داخل بشویم وبنای رقابت راباً نجبا واشرافی‌گذاشتند که مالکین‌بزرك وهنوزدرچندین مملکت ازممالك اروپا دارای نفوذ زیادی بودند .

درانگلستان که هنوزاعضای پارلمان را برطبق فرمان پادشاهی سال۱۲٦٥ انتخاب میکردند هنوزعدهٔ زیادی ازمراکزصناعتی درپارلمان نماینده نداشت ولی

---

(۱) مقصود فورمول فرانسوی «Laissez Fairé» است (مترجم)

عاقبت درسنهٔ ۱۸۳۲ دستخطی که آنرا دستخط اصلاح میخوانند درقانون انتخابات تغییراتی بوجود آورد بطوریکه صاحبان‌کارخانجات نفوذ بیشتری درقوهٔ مقننه بدست آوردند ولی موجب عدم رضایت ملیونها کارگرهای صناعتی گردیدکه ابداً نماینده ای درپارلمان نداشتند ولهذا صدای شکایت را بلند ساخته مطالبهٔ حق رأی نمودند و صورت درخواستهای خود را بعنوان «نامهٔ سرگشاده ملی» تنظیم ساخته‌اعلام داشتند. این نامهٔ سرگشاده‌موجب مباحثاتی گردیدکه روزبروزشدید ترمیشد وهنوزبه‌نتیجه‌ای نرسیده بودکه انقلاب سال ۱۸٤۸ آغازگردید . دولت انگلیس از بیم آنکه درخاك انگلستان نیزبخواهند به «ژاکوبین» های فرانسه تاسی نموده بلوائی برپا سازند ، فرماندهی کل قشون را به ولینگتون که پیرمرد هشتاد ساله ای بود سپرد وازمیان اشخاص داوطلب بنای سربازگیری راگذاشت . درلندن حکومت نظامی اعلام گردید ودولت خود را برای جلوگیری ازانقلاب مهیا ساخت .

جنبش‌کارگری چون دارای تشکیلات منظمی نبود با ناکامی مواجه گردید و تنها با چند فقره ضرب وقتل بپایان رسید وطبقهٔ تازه‌ای‌که ازکارفرمایان ثروتمند تشکیل‌یافته بود وطرف بغض و کینهٔ پیغمبران و پیشوایان انقلاب اجتماعی جدید بود ، رفته رفته براقتدارخود افزوده دارای نفوذ بیشتری دردستگاه‌حکومت گردید.ازطرف دیگرچون پیوسته دامنهٔ احتیاجات صناعتی وترقی کارخانجات درشهرهای‌عمده‌فراختر میگردید مقدار زیادی ازچراگاهها واراضی مزروع بصورت محله‌های غم انگیزی تبدیل یافت‌که امروزنمونهٔ آن درحول وحوش اغلب شهرهای «مدرن» دیده‌میشود.



۵۹

نسخ غلامی وبرده فروشی

دربیان آنکه رواج ماشین برخلاف آنچه پیشوایان « عصر ماشین » و عهدی که دلیجان از میان رفت و خط آهن جای آن را گرفت وعده داده بودند موجب خوشبختی و رفاه مردم نگردیده و برای چاره و درمان این درد تاکنون به چندین وسیله و درمان متوسل گردیده اند ولی هیچیك درد او را دوا نکرده و مشکل همچنان لاینحل مانده است

درسال ۱۸۳۱ درموقع صدوراولین «فرمان اصلاحات» **جرمی بنتام** که بزرگترین عالم حقوقدان انگلستان دررشتهٔ وضع قوانین بشمارمیرفت بیکنفراز دوستانش چنین نوشت : « تنها راه برای اینکه زندگانی خودمان را مطبوع بسازیم این است که زندگانی دیگران را مطبوع سازیم وتنها وسیله بران مطبوع ساختن زندگانی دیگران این است که چنان وانمود کنیم که دیگران را دوست میداریم وتنها وسیله برای این که وانمود کنیم که دیگران را دوست می‌داریم این است که واقعاً آن ها را دوست بداریم . »

جرمی بنتام آدم درستی بود وگفتارش کاملا انعکاس اندیشه وپندارش بود . این فکرونظراورا هزاران نفرازهموطنانش که خود را درکارخوشبختی مردم مسئول میدانستند پذیرفتند ودرهمان طریق عمل نمودند وخدا خودش شاهد است که موقع کار کردن وخدمتگزاری‌هم بود .

لیکن اصول « آزادی اقتصادی » یا «اقتصاد آزاد» و« بگذارید مردم کار خودشان را خودشان بکنند»(۱) که **تورگومؤسس** وطرفدارآن بودبرای عهدی‌خوب

---

(۱) مقصود «Laissez Faire» فرانسویان است.

بود که محدودیتهای قرون وسطائی سنك پیش پای اقدامات اقتصادی گردیده کارهارا فلج کرده بود، ولی همین آزادی عمل که نخستین قانون کار بود اوضاع واحوال را دوچاروخامت بسیارشدیدی ساخت بطوریکه ساعات کار در کارخانجات هیچ نظم و ترتیبی نداشت وکارگرتا جان دربدنش بود بایدکاربکند . زنان تا وقتیکه قدرت و قوت نشستن درجلوی کارگاه را داشتند بایدکاربکنند ووقتی ازکاردست می کشیدند که که دیگرتاب وتوانشان تمام شده بزمین میافتادند.

کودکان پنج شش ساله درکارخانجات پنبه پاك کنی کارمی کردند و بهانهٔ کارفرمایان این بودکه اگراین بچه ها درکارخانه کارنکنند باید درکوچه و برزن ولگردی کنند ودرمعرض هزارگونه خطرروحی وجسمی باشند . قانونی وضع شده بود که کودکان بایدکاربکنند والا بایدآنها رابا زنجیر بکارگاه ببندند بجای مزد خوراکی بقدربخوروونمیر بآنها می‌دادند وشبها باید درآغول با خوکها دریکجا بخوابند، چه بسادرموقع کار بحدی‌خسته وناتوان‌می شدند که درجلوی‌دستگاه‌وماشین‌بزمین‌میافتادند. آنوقت سرکارگری که برآنها نظارت داشت آنهارا بلند میکرد واگر ازکاراستنکاف می ورزیدند با شلاق بروی مفاصل انگشتان آنها میزد بدیهی است که با این‌ترتیب متوفیات کودکان خیلی زیاد بود.

کارفرمایان که هرچه باشد انسان ودارای قلب وحس ترحم بودندبدشان نمیآمد که بتوانند ازکاراین کودکان صرف نظرنمایند ولی اروقتی انسان «آزاد» شده بود کودکان نیزطبعاً دارای حق آزادی گردیده بودند وازطرف دیگراگرفرضاً حسن از کارکودکان پنج شش‌ساله صرف نظرمی کرد رقیب اوحسین ازموقع استفاده میکرد وحتی میتوانست برعده کودکانی که درکارخانه اش کارمی کردند بیفزاید و عایدات بیشتری بدست بیاورد واسباب ورشکست رقیب خود حسن را فراهم سازد ولهذاحسن هم ازکارکودکان صرف نظرنمی کرد ومی گفت باید منتظرشد تا قانونی در این زمینه وضع وکارکودکان درتمام کارخانجات ممنوع گردد.

چیزی که هست درپارلمان اکثریت ونفوذ دیگربا نجبا واشراف زمیندارنبود که ازاین تازه بدوران رسیده ها وکارخانچیها متنفربودند ودرهرموقع تنفروتحقیرخود را برخ آنها میکشیدند. اکثریت با نمایندگان شهرهای صناعتی بود ومادامی که قانون تشکیل اتحادیه های کارگری را اجازه نمیداد راهی برای حمایت کارگران علی‌الخصوص کودکان کارگروجود نداشت. البته مردمان نیکدل وهوشمندکبك وار سرخود را زیربرف نمیکردندکه چشمشان این وضع رقت آورکودکان‌را نبیند، منتهی کاری ازدستشان ساخته نبود . ماشین بدون مقدمه دنیا راگرفته جهان را سرتا سر مسخرساخته بود وسالها مساعی ممتد بسیاری لازم بود تامردان وزنان‌نیکخواه وبشر

دوست بتوانند ماشین را بسرجای خود بنشانند وهمان کاری را که برای آن ساخته‌شده ازآن بخواهند یعنی خادم مردم باشد نه ارباب وآقای نوع بشر .

نکتهٔ شگفت آنکه اولین مبارزه‌ای که برضد این اوضاع واحوال‌شرم‌آمیزی که درسرتا سرجهان رواج داشت بعمل آمد درراه حمایت ازغلامها وبردگان سیاه‌افریقا وامریکا بود .

برده فروشی را اسپانیولیها درامریکا رایج ساخته بودند وقصدشان‌این بود که بدینوسیله بومیان راکه هنوزهم آنها را «هندی» میخوانند‌دركارهای‌معدن‌وزراعت بکارواداراند . هندیها مردمی بودندکه بآزادی‌خوگرفته بودند واگرآنهارا از آزادی محروم ودرفضای غیرآزادبکاروا می‌داشتند بزودی‌تلف‌می‌شدند . یکنفر کشیش مهربان پیشنهادکرد که برای‌کاردرمعدن وکار های دیگری که موجب هلاك بومیان می‌گردد ازسیاهان افریقا عده‌ای را بخاك امریکا بیاورند چونکه سیاهها قوی هستند وبدون آنکه خطری برای آنها درمیان باشد ازعهدهٔ این قبیل کارهای توان فرسا برمیایند. وانگهی وقتی سیاههای افریقائی با مردم مسیحی مذهب نشست وبرخاست وحشرونشر داشته باشد با اصول مذهب مسیح آشنائی‌پیداخواهندکرد وهمین خودموجب‌رستگاری روح آنها خواهدگردید وازاینروهم برای سفید پوستان سرچشمه نفع وصلاح و هم برای سیاه پوستان وسیلهٔ نجات ومغفرت می گردد۰سیاهها را آوردند ولی‌وقتی‌ماشین های‌پنبه پاك‌کنی رواج یافت ، بازارپنبه رواج بیشتری‌گرفت وحاصل پنبه افزونی‌یافت سیاهها مجبورشدندخیلی بیشترازسابق‌کاربکنند.آنوقت سیاهها هم مورد بدرفتاری و شقاوت مأمورینی‌که برآنها نظارت داشتندگردیدند وآنها نیزمانندبومیان بنای‌علیل شدن ومردن راگذاشتند ۰

دراروپا درباب رفتارسفید پوستان مسیحی درخاك امریکا با این سیاهها‌داستان هائی نقل می‌کردندکه ازشنیدن آن مو بربدن انسان راست می‌ایستاد ودرتمام‌ممالك متمدن مرد وزن درطرفداری ازمنسوخ ساختن برده فروشی بکوشش پرداختند ۰ در انگلستان **ویلیام ویل برفورس وزکریا ماکوله** (پدرتاریخ نویس معروف) برای مبارزهٔ با برده فروشی جمعیتی تشکیل دادند وقانونی ازپارلمان‌گذراندندکه«تجارت غلام وکنیز» را غیرمشروع می‌شمرد . پس ازسال۱۸٤۰ دیگردرسرتاسر مستعمرات انگلستان یکنفرغلام وکنیزپیدا نمی‌شد۰انقلاب۱۸٤۸ برده فروشی را درمستملکات فرانسه نیزممنوع ساخت ودرهمان وقت درپرتغال نیزقانونی وضع‌گردیدکه برطبق آن تمام غلام وکنیزها بعد از بیست سال‌کاملا آزاد می‌شدند۰ هلندی ها برده فروشی را درسال ۱۸٦۳ منسوخ نمودند ودرهمان سال **اسکندر دوم** امپراطور روسیه

کشاورزان غیرآزادیعنی را «سرف» ها(۱) راکه متجاوزازدویست سال بود مسلوب الاختیارشده بودند آزادی بخشید.

درممالك متحدهٔامریکاکارپیچیدگی‌های‌سختی پیداکردوموجب‌جنك‌دور ودرازی گردید.

راست است که «اعلامیه حقوق انسانی» اعلام داشته بودکه «تمام افراد نوع بشررا خداوند مساوی وآزاد خلق کرده است» ولی چنان می‌نمودکه مردان وزنانی که پوست بدنشان سیاه است مشمول این اصل وقاعده نمیباشند. اما مردم ایالات‌شمالی امریکا رویهمرفته از برده فروشی وغلام وکنیز بدشان میآمد واحساسات خودشان‌رادر این زمینه بصراحت اظهاروابراز میداشتند.

مردم ایالات جنوبی درجواب گفتندکه ما بدون کمك سیاهها ازعهدهٔزراعت پنبهٔ خودمان برنخواهیم آمد وپنجاه سال تمام این موضوع‌چه‌در کنگره‌وچه‌درسنای‌امریکا مورد مباحثات تند وتیزی گردید.

شمالیها اصرارداشتندکه برده فروشی باید منسوخ گردد و جنوبیها زیربار نمیرفتند ووقتی دیدند راه حلی پیدا نمیشود، جنوبی هاگفتند دراینصورت ما ازاتحاد ممالك امریکائی جدا می شویم. چنین امری برای حیات وزیست امریکا بغایت خطرناك بود ولی خوشبختانه یك مرد بزرك‌که درعین حال آدم خوبی هم بود قد علم کرد.

درروزششم نوامبر ۱۸۶۰ **آبرهام‌لینکلن** پسریکنفرجنگلبان که‌خود اوازاهالی **الینوی** ووکیل‌عدلیه بودازطرف‌جمهوریخواهان که درایالتهائی که برضد غلامی‌وبرده فروشی‌بودندا کثریت داشتند بریاست‌جمهوری‌امریکا انتخاب گردید. لینکلن‌چون‌شخصاً قبل ازآنکه بریاست‌جمهوری برسد شاهد وناظراحوال سیاه پوستان بود بمضرات و سیئات آن پی برده بودوعقل سلیم وطبع مستقیمش حکم می‌کردکه دریك مملکت وجود دودسته ازملت که با هم باین درجه ضدیت ومخالفت داشته باشند جایز نیست و لهذا وقتیکه عده ای از ایالات جنوبی جدائی خود را از ایالات متحدهٔ امریکا اعلام داشتند واظهارداشتندکه«ممالك کنفدرهٔ امریکا»راتشکیل‌می‌دهند. لینکلن‌این‌اظهارات را بمنزلهٔ اعلان جنك دانسته‌وجنك را قبول نمود.ایالات شمالی قشون‌داوطلب‌خواستند وصدها هزارتن ازجوانان باشوروشوق تمام بالباس سلحشوری درزیربیرق ستاره‌دار امریکا صف آرائی‌نمودند. جنك داخله شروع گردید وچهارسال تمام‌طول‌کشید. قشون جنوب که‌کاردیده تربود درتحت فرماندهی سربازان بسیارقابل وبا لیاقتی مانند

---

(۱) رعیتی‌که با آب وخاك تعلق بارباب دارد وخوشبختانه در ایران ما سابقه ندارد هرچنددرعمل بسیاری ازروستائیان ماهنوزکم و بیش‌درحکم «سرف»می‌باشد(مترجم)

لی وجاکسون درابتدا همواره مظفروفیروز بودند ولی رفته رفته قدرت اقتصادی ایالت انگلستان جدید وایالتهای غربی دیگر کفهٔ ترازوورا بصرفهٔ شمالیها سنگین تر ساخت ولی درهمان اثنا صاحب منصب مجهولی بنام گرانت لیاقت وشجاعت استثنائی خودرا بمنصهٔ ظهوررسانید ودرواقع شارل مارتل «جنك انفصال» گردیدو پی درپی باستحکامات جنوبیها حمله آورده شکستهای سختی بقشون جنوب واردساخت . درماه ژانویهٔ ۱۸۶۳ لینکلن رئیس جمهوراعلامیه‌ای مبنی آزادی تمام غلامان و کنیزان صادرساخت ودر آوریل ۱۸۶۵ لی فرمانده قشون جنوب با آخرین سپاه خود درآپوماتوکس تسلیم گردید. چند روزپس ازآن لینکلن بدست یکنفربازیگرسابق تیاتر که نیمه مجنون بود بقتل رسید، درحالیکه وظیفهٔ خود را انجام داده و بمقصودخود رسیده بود بطوری که باستثنای جزیرهٔ کوبا که هنوزدرتصرف اسپانیا بود برده فروشی درتمام صفحهٔ گیتی منسوخ وممنوع گردیده بود.

باید اعتراف نمود که اگرسیاه پوستها آزاد شدند ولی کارگران «آزاد» در اروپا بهمان حال وخیم سابق خود باقی ماندند . چند تن ازنویسندگان این عصر در نوشتجات خود اظهارتعجب کرده اندکه این کارگران که بعد ها آنهارا« پرولتاریا » خواندند با آن وضع وروزگاری که داشتند چطوردرآن دوره ازمیان نرفتند .

کارگران درمساکن زاغه مانند تنك وتاریکی دربیرون شهرهای بزرك زندگانی میکردند. غذایشان بد وناکافی بود ودرمکتب ومدرسه بیش ازآنچه مورد احتیاجشان درموقع کاربود چیزدیگری نمی‌آموختند . اگرمی‌مردند ویا دراثرتصادف وحادثه ای ناشی ازکارمعیوب وساقط ازکارمی گردیدندکمك معاشی بکسان ویا بیازماندگان آنها پرداخته نمی‌شد . ازطرف دیگرسرمایه‌دارانی که کارخانه‌های نوشابه‌های الکلی وتصفیه خانه برای این قبیل مشروبات داشتندکارگران را بنوشیدن مایعات الکلی که غم زدا وفراموشی آوراست تشویق می کردند وجنس شوم خود را بقیمت نسبته ارزانی بآنها میفروختند .

اصلاح وبهبود بسیاراساسی اوضاع واحوال طبقهٔ کارگردرنیمهٔ دوم قرن نوزدهم ازبرکت وجود وازپرتوهمت ودلسوزی بهترین متفکرین دونسل بعمل آمدکه عمرو هستی واوقات خود را مصروف باین خدمت مبارك داشتندکه برای علاج دردهائی که ازترویج سریع ماشین درحیات اقتصادی مردم دنیا ناشی گردیده بود چاره ودرمانی بیابند. این اشخاص درصدد برنیامدندکه سرمایه داری را ازمیان بردارند، چون اگر سرمایه بطرز شایسته بکارافتد برای پیشرفت تمدن بسیارسودمندخواهد بود . این متفکرین سعی کردند مردم دنیا را متوجه تفاوت فاحشی سازندکه میان سرمایه دارو کارگروجود داشت ونهایت کوشش را بعمل آوردندکه مردم بفهمندکه اگریکنفر

صاحب کارخانه بصرافت بیفتد که کارخانه‌اش را تعطیل نماید بیم اینکه گرسنه بماند ابداً درمیان نیست ، درصورتی که کارگر با باید بدون چون وچرا بهر ترتیبی که دلخواه کارفرماست ودرازای هرمزدی که باومیدهند کار بکند ویا اگر بخواهد زیر بار نرود خودش وزنش واطفالش ازگرسنگی بمیرند.

این اقتصادیون نوع پرست درراه وضع قوانین ومقرراتی که روابط بین کارفرما وکارگررا روشن ومنظم سازد مساعی وافری مبذول میداشتند وکم کم تقریباً درتمام ممالك فرنگستان بمقصود خود رسیدند.

امروزمیتوان گفت که اکثریت کارگران از ثمرهٔ قوانین مناسب ومساعدی برخوردارند. ساعات کارشان را قانون معین ساخته است وعموماً روزی بیشتر ازهشت ساعت کار نمیکنند واطفالشان بجای اینکه درنقب های زیرزمینی معادن ویا درکارخانجات پنبه پاك کنی درمعرض مرض وخطر باشند بمدرسه میروند . اشخاص صاحب فکرو خیرخواه دیگری درمقابل دودکشهای بلند کارخانجات وسروصدای اتوموبیل وخط آهن و بمشاهدهٔ انبار هائی که ازاجناس مختلف آکنده شده است ازخود میپرسیدند که این فعالیت عجیب عاقبت بکجا منجرخواهد گردید وابشخورنوع بشررا بکدام جانب خواهد کشید و بیاد عصری می افتادند که هنوزصناعت وکارخانه وتجارتی درمیان نبود و معهذا زندگانی بنی نوع آدم دوام پیدا نموده بود . لهذا ازخود سئوال می کردند آیا امکان پذیر نخواهد بود که دوباره بهمان حال برگردیم ویقهٔ خود را ازچنگال بیمروت این رقابت وهمچشمی که امروزاساس اقتصاد ماگردیده وسعادت تودهٔ مردم رافدای حرص وطمع عدهٔ معدودی مینماید رهائی بخشیم.

این فکر ویا بهتر بگوئیم این امیدواری بیك آیندهٔ بهتری انحصار بیك مملکت بخصوص نداشت . درانگلستان روبرت اوون (۱) که صاحب چندین کارخانهٔ پنبه پاك کنی بود تأسیس طریقه‌ای نمود بنام «هیئت مشترکهٔ سوسیالیستی» که نتایج بسیارخوبی ازآن حاصل گردید، ولی پس ازمرگش این طریقه نیز کم کم ازمیان رفت . یکنفرفرانسوی هم موسوم به لوئی بلان که درمطبوعات کارمی کرد درصدد برآمد که کارخانجات دولتی طریقهٔ جدیدی که بنایش براصول سوسیالیستی بود برقرارسازد ولی سعی وکوشش او نیز بجائی نرسید ومعلوم گردید که برای این دردی که اسمش «جامعهٔ صناعتی وسرمایه داری است» وقتی میتوان راه علاج موثری بدست آورد که قبلا اصول وقواعد وقوانینی راکه پایه واساس آن جامعه است بدقت مورد مطالعه وپژوهش قرار گرفته باشد . سوسیالیست های عملی ازقبیل روبرت اوون ولوئی بلان و فرانسوا فوریه جانشینانی پیدا نمودند مانند کارل مارکس وفردریك انگلس که اهل تحقیق وتتبع ونظر بودند

---

(۱) Robert Owen

مارکس کمال شهرت را پیدا نمود. مرد عالیمقامی بود ازیك خانوادهٔ یهودی که مدتها بود در آلمان میزیستند.

حکایت تجربیات **اوون** و **بلان** بگوشش رسید و بتمام مسائلی که ارتباط با کارو مزد و بیکاری داشت علاقهٔ شدید پیدا نمود ولی بمناسبت افکاروعقاید آزادیخواهانهٔ خود مورد سوء ظن دولت آلمان واقع گردید ومجبورشد فرار کرده به بروکسل واز آنجا بلندن برود ودرلندن با سمت مخبری روزنامهٔ امریکائی (نیویورك تریبون) در نهایت سختی زندگی می کرد .

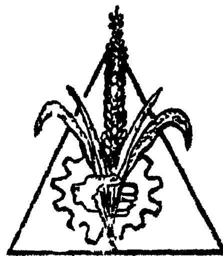
تا آن موقع مردم زیاد بکتابهائی که درباب مسائل اقتصادی نوشته میشد علاقه ای نشان نمیدادند. درسال ۱۸۶۴ **کارل مارکس** بتأسیس اولین جمعیت کارگری نائل گردید وسه سال پس از آن درسنهٔ ۱۸۶۷ جلد اول کتاب مشهورخود را بنام «سرمایه» انتشارداد . **مارکس** معتقد بود که تمام تاریخ نوع بشرعبارتاست ازیك سلسله مبارزه بین «کسانی که مالکند» و «کسانی که چیزی ندارند» یعنی درواقع بین ثروتمندان و تهیدستان . میگفت رواج واستعمال ماشین یك طبقه مردمی را بوجود آورده است که سرمایه داران باشند که با مازاد عایدات خود ماشین می خرند و کارگران با این ماشین ها اجناس بیشتری می سازند که بازبر ثروت سرمایه دار میافزاید وبازبا عایدات جدید خود ماشین های دیگری میخرد و بازکارگرها کارمی کنند وچیزمی سازند وبازصاحب کارخانه داراترمی گردد الی غیرالنهایه تا آخردنیا. **مارکس** می گفت درهمان اثنا طبقهٔ «بورژوازی» برثروت خود می افزاید درصورتیکه طبقهٔ چهارم یعنی کارگران که بنام «پرولتاریا» نامیده میشود مدام فقیرتروبینوا ترمیکردند. **مارکس** معتقد بود که روزی خواهد رسید که تمام ثروت دنیا در دست یکنفر متمرکز خواهد گردید و سایر مردم در حقیقت نوکر و مستخدم او میشوند و باید برطبق اوامر واحکام او عمل نمایند.

مارکس برای اینکه کاربدینجا نکشد کارگران تمام ممالك را دعوت مینمود که دست اتحاد بهم بدهند وسعی نمایند اصولی راکه در زمینهٔ سیاست واقتصاد خود **مارکس** درسال ۱۸۴۸ یعنی سال انقلاب اروپائی بصورت اعلامیه ای منتشر ساخته بود جامهٔ عمل پوشانده بمقام تحقق برسانند .

بدیهی است نظریات اورا تمام دولتهای اروپائی بسیارخطرناك تشخیص دادند واغلب ممالك مخصوصاً پروس قوانینی بسیارسختی برضد سوسیالیست ها وضع کردند وادارات نظمیهٔ وشهربانیها مأمور گردیدند که ازمجامع آنها جلوگیری نموده ناطقین آنها رادستگیر سازند .

چنانکه می دانید ازاذیت وآزار واین نوع سختگیریها هیچوقت نتیجهٔ خوبی

بدست نمیآید. هرمذهب وهر کیش وهرطریقه‌ای همینکه چند نفراز پیروانش بشهادت رسیدند پیروان بیشتری پیدا می کند بطوریکه می‌توان گفت شهادت بهترین تبلیغ و «پروپاکاند» مذاهب ممنوعه است. عدهٔ سوسیالیستها دراروپا بسرعت فزونی یافت و طولی نکشید که مردم دیدند که این اشخاص درصدد اینکه انقلابهای خونینی راه بیندازند نیستند بلکه می‌خواهند برقدرت‌خود درپارلمانها بیفزایند ورفته رفته ازهمین راه دراحقاق حق طبقهٔ کارگر توفیق حاصل نمایند. سوسیالیست ها مکرر درممالك مختلفهٔ اروپا وزرائی درهیئتهای حاکمه داشته وباکاتولیکها وپروتستانهای ترقیخواه در جلوگیری ازمضرات انقلاب صناعتی وتوزیع منصفانه ثروتی که درنتیجهٔ رواج ماشین و تزیید محصولات کارخانجات بوجود آمده همدستی وهمفکری کرده و مازهم میکنند.



دورهٔ علم و معرفت

در بیان آنکه دنیای متمدن دستخوش تحولی گردید که اهمیتش از اهمیت انقلابهای سیاسی وصناعتی بیشتر بود وعلما ودانشمندان پس ازقرنهای متمادی که موردتعدی واجحاف مردم جاهل بودند عاقبت بآزادی رسیدند ودر صدد برآمدند قواعد وقوانین اساسی دنیا و خلقت را بیابند.

مصریها وبابلیها واهالی کلده ویونانیان ورومیها همگی بسهم خود براطلاعات ومعلومات مبهمی که درباب علوم وتحقیقات علمی موجود بودچیزی افزوده‌اند. مهاجرتهای بزرك قومی قرن چهارم، تمدن قدیم ومدیترانه‌ای را ازمیان برد. مذهب مسیح نیز که بحیات روحی بیشتر اهمیت میداد تا بزندگی جسمانی، علم ودانش را نشانهٔ کبروغروروانسانی میدانست ومعتقد بود که هرکس درصدد کشف اسرارخلقت وخالق قادر متعال برآید مرتکب یکی ازمعاصی سبعهٔ کبیره گردیده است.

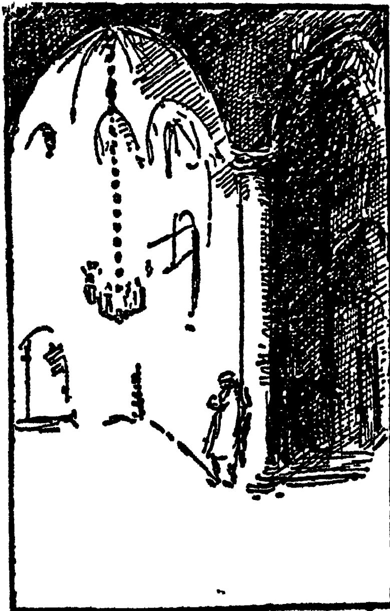


فیلسوف

دوره رستاخیز«رنسانس» نیزهرچند قلاع مستحکم خرافات وموهومات قرون وسطی را ریشه‌کن ننموده بود ولی شکافهائی درآن بوجود آورده پایه آنرا تا حدی متزلزل ساخته بود. دورهٔ«رفورم» واصلاحات مذهبی درابتدای قرن شانزدهم هم نسبت به علم ودانش دشمنی نشان داد واگردانشمندی قدم را ازدایرهٔ محدودمعلومات واطلاعاتی که درکتابهای مقدس تورات وانجیل موجود است فراترمینهادمورد مؤاخذه وسیاستهای سخت واقع می گردید.

امروزدرهر گوشه ازدنیای متمدن مامجسمه هائی‌ازسران سپاه وسرداران‌بزرك دیده می‌شود که براسبان رهوار سوارند و شمشیر بدست سربـازان را بسوی فتوحات پرافتخارمی‌خوانند، درصورتیکه‌درگوشهٔ‌قبرستان برلوحهٔ کوچکی‌ازسنك مرمرمیخوانیم که فلان دانشمند نامی درآنجا در زیرخاك خفته است . خیلی احتمال میرود که هزار سال دیگررفتارمان عوض شده باشد و اخلاف سعادتمند ما ازدانشمندانی که از برکت جرئت وفداکاریهای خارق العاده خود زمین را برای آنها قابل سکونت مطبوع و دلپذیری ساخته اند بیشتر وبهترقدردانی نمایند . بسیاری ازاین علمای بزرك با فقرو فاقه دست بگریبان بوده وطرف تحقیرو تمسخرمعاصرین خود بوده‌اند. عده ای ازآنها درحجره‌هـای تنك وتـاریك زیسته ودرگوشه زندان جان سپرده اند. جرئت نمیکردند اسم خودشان را روی کتابهایشان بچاپ برسانند و چون تالیفات خود را نمی توانستند دروطن خودشان بطبع برسانند مجبوربودند بطورمخفیانه آنها را در چاپخانه هـای امستردام وهارلم بچاپ برسانند . چه کاتولیك وچه پروتستان در معرض کینه توزی وتکفیر کلیسا بودند ووعاظ وکشیشها مردم را برضدآنها تحریك میکردندکه بـامید ثواب بآنها اذیت وآزار برسانند.

گاهی درگوشه‌ای ازدنیا برای خود پناهگاه امنی بدست می‌آوردند.درآنموقع مردم هلند آزادمنش‌بودند وباتعصب‌سروکاری نداشتند وقوای حاکمه هرچند علاقه ای بعلم و دانش وتحقیقات علمی نداشت ولی اقدامی هـم برضد آزادی فکر نمی کرد وبهمین‌جهت این کشوربرای فیلسوفها وعلمـای ریـاضی دان و فیزیك دان ازفرانسوی وانگلیسی وآلمـانـی و غیره پناهگاه آزاد وامنی گردیده بود.دریکی ازفصلهای پیشین همین‌کتاب دیدیم که‌چگونـه راجربایکن نابغه بزرك قرن سیزدهم چندیـن سال ازترس مقامات مذهبی جرئت نکرد دست بقلم آشنا سازد. پانصد سال‌پس‌ازآن‌اشخاصی که متصدی‌تحریر«دایرهٔ‌المعارف‌فلسفی‌بزرك» درفرانسه بودند مدام درتحت نظر و مـراقبت نظمیه وپلیس بودند . درطی قرن بعـد از آن داروین که جسارت نموده درباب خلقت‌انسان عقاید ونظریاتی بغیرازآنچه درتورات آمـده اظهار نموده بود، ازطرف کشیشها مورد طعن ولعن واقع گردید وگفتند دشمـن نوع



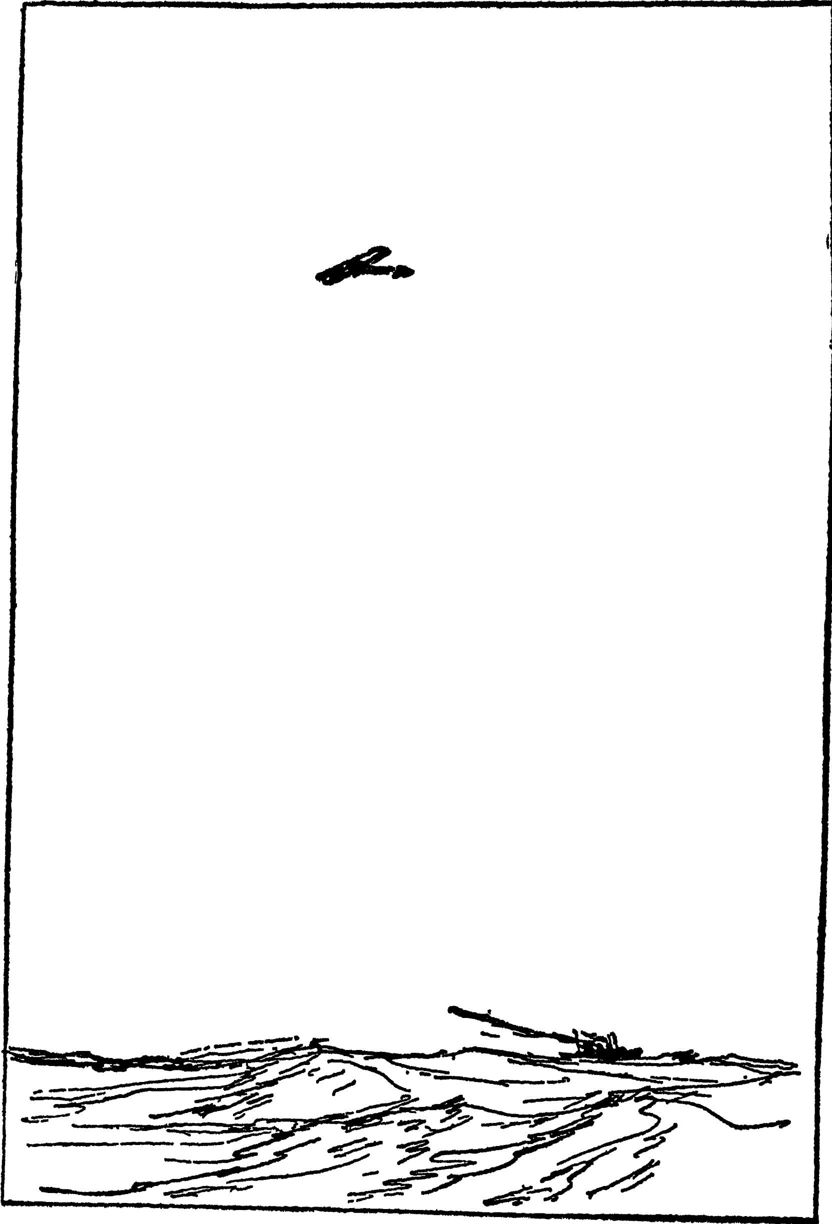
گـالیله

بشراست . حتی امروزهم کسانی که پا بدایره خطرناك علم و تحقیق میگذاروند ، از زجر وشکنجه در امان نیستند . همین آلان که من مشغول نگارش این سطور هستم مستر بریان جمعیت انبوهی از ملت امریکار امخاطب قرارداده ودربارهٔ «خطرات داروینیسم» داد سخن میدهد .

ولی اینها فرعیات است وروبهمرفته کاری که باید انجام بپذیرد عاقبت بانجام میرسد ونفع وفایده کشفیات و اختراعات عاید همان مردمی میگردد که اشخاص نابغه را باسم مردم موهوم پرست مسخره میکنند.

قرن هفدهم عشقی داشت باینکه چشم بستارگان آسمان بدوزد وبگوید« چیست این سقف بلند سادهٔ بسیارنقش - زین معما هیچ دانا درجهان آگاه نیست » ـ و در باب وضع وموقع کرهٔ زمین بالنسبه بمنظومه شمسی تعکروتعمق نموده پژوهش وتحقیق بعمل آورد . کلیسا با اینقبیل امورموافقت نداشت و **کپرنیك** اولین کسی که ثابت داشت خورشید مرکزدنیای ماست، تادم مرك جرئت نکردکتاب خودرا منتشرسازد . **گالیله** نیزقسمت اعظم ایام عمررادرتحت نظرمقامات مذهبی گذرانید ولی با وجوداین ازدوربین خود دست بردار نبود ووقتی مردمقدار زیادی اطلاعات سودمندباقی گذاشت که **نیوتن** عالم بزرك ورياضی دان انگلیسی از آنها درکشف قانون ثقل وتجاذب یا باصطلاح فرهنگستان «گرایش» استفاده شافی نمود. ازآن پس علما نگاه را ازآسمان بزمین انداختند. اختراع ذره بین (میکروسکوپ) بدست **آنطوان وان لوی‌ون هوك**(۱) درنیمه دوم قرن هفدهم رامشاهده موجودات ذره بینی راکه دراغلب غذا های ما لول میزنندبروی علماگشود وکم کم اساس علم میکروب شناسی (باکتریولوژی) بوجود آمد. از برکت همین علم است که در طی این شصت هفتاد سال اخیرمیکروب عده‌ای ازامراض مکشوف گردیده ووسیله علاج امراضی که بوسیله آن میکروبها تولید میگردد بدست آمده است. بوسیله همین میکروسکوپ علماتوانستند نباتات وجانورهای قدیمی راهم که دراعماق زمین بشکل« فوسیل» (سنگواره)درآمده بودند مورد مداقه قراردهند وبوسیله همین تحقیقات ثابت گردید که زمین خیلی ازآنچه درتورات (درسفر تکوین) مذکور گردیده قدیمی تر است . درسال ۱۸۳۰ **سرچارلز لایل**(۲) کتاب خودراموسوم به« اصول زمین شناسی» منتشرساخت. این کتاب تاریخ خلقت راآنطورکه درتورات آمده ردنموده ونشو ونمای عالم رابابیان فصیح وسحرآمیزی بغایت دلپذیر بیان میسازد. مقارن همان اوقات **لاپلاس** فرانسوی نظریه جدیدی درباب خلقت بمیان آوردکه برطبق آن کرهٔ زمین در تودهٔ ابرمانندی که مجموعه شمسی ما را تشکیل میدهد حبه ای بیش نیست . **بونسن** و

Antoine Van Leeuwenhoek(۱)
Sir Charles Lyell (۲)



طياره

کیرش هوف بمدد طیف بین یعنی اسبابی که طیف واشعهٔ ستارگان را تجزیه میکنند (اسپك تروسکوپ) درصدد برآمدند که درباب ترکیب شیمیائی ستارگان دور دست و همسایهٔ نزدیك خودمان خورشید که اولین بار گالیله درباب لکه های آن اطلاعاتی بدست آورده بود تحقیقات نمایند.

علمای علم بدنشناسی (آناتومی) وعلم وظائف الاعضاء (فیزیولوژی) اجازه یافتند که جسد مردگان راتشریح نمایند ودرباب وضع وساختمان ووظائف هرعضوی از اعضای انسانی بجای عقاید خام و بی اساس قدیمی قرون وسطائی عقاید ثابت ومستقنی برقرارسازند. باید دانست که ترقیاتی که درهررشته‌ای ازرشته‌های علوم مختلفه درفاصله سی سال بین ۱۸۱۰ و ۱۸٤۰ میلادی یعنی فقط درطول یك نسل نصیب نوع بشر گردیده بیشتر ازتمام ترقیاتی است که پس ازآن روزی که نخستین بار فرزند آدم نظر بآسمان دوخت و فهمید که درمقابل معمای ستارگان قرار گرفته است در طی صدها هزارسال ازقوه بفعل آمده است . این تغییر وتحول افکاروعقاید برای کسانی که با دورهٔ سابق خوگرفته و درهمان خیالات ومعتقدات قدیمی باقی مانده بوده‌اند زیادمطبوع نبود و امروز خوب میفهمیم که این اشخاص چرا از لامارك و داروین متنفربودند بدون آنکه بگویند انسان ازمیمون آمده‌است میگفتند که نژاد پرکبر ونخوت انسانی پس از تحولات و تغییر بسیار بمقام امروزی خودرسیده است واگرشجره نامه‌اورا در تاریخ نشو و نمای موجودات ارضی از پائین بگیریم وببالا بیاوریم بسلولهای «ژلاتینی» لزجی میرسیم که نخستین ساکنین جاندار کرهٔ زمین بوده‌اند .

طبقه محترم وثروتمند «بورژواری» که‌تاج سرقرن نوزدهم گردیده بود، برغبت هرچه تماترحاضر شداز گاز وبرق ونتیجه وثمر کشفیات واختراعات علمی وفنی استفاده نماید ولی تا همین اواخر زیادبا علما ودانشمندان سروکاری نداشت وحتی میتوان گفت نسبت بآنهاظنین وبدبین بود. اماامروز ثروتمندانی که پیش ازاین دارائی خودرا وقف کلیساها میکردند، آزمایشگاههای عظیمی بنامینمایند که‌جایگاه مردان بی‌سروصدائی است که بادشمنان مخفی بشریت مبارزه میکنند وچه بسا جان خود رافدامیکنندتا نسلهای آینده ازسلامتی وشادمانی بهره ورگردند .

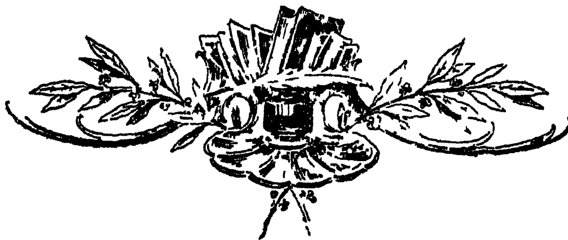
درحقیقت ، اکنون چون آفتاب روشن است بسیاری از مصائب و بلایائی که دنیای تازه را احاطه کرده‌است واجداد ماآنهارا «مشیت الهی» واجتناب ناپذیردانسته‌اند ، مظاهر جهل وغفلت خود ماست . امروزدیگر هر بچه مکتبی می داند که اگر درآب آشامیدنی خوددقت نماید ، حصبه نخواهدگرفت .

ولی همین نکتهٔ بدیهی وساده پس از سالها سخت کاری ومشقت برای عموم قابل قبول گردید . امروزدیگر کمتر کسی یافت میشود که ازصندلی دندانسازی وحشت داشته

باشد. بامطالعهٔ میکربهائی که‌دردهان ماخانه می کنند؛ دریافته‌ایم که چگونه دندانهای خودرا ازفساد وکرم خوردگی محفوظ نگهداریم و اگر هم احتیاج بکشیدن یکی دودندان پیداکنیم ، عصب دندانمان رابیحس میکنند ، براحتی دندان فاسدرا بیرون می کشند وما شاد وخوشوقت بخانه برمی گردیم . وقتیکه در سال۱۸٤٦ روزنامه هـا خبر دادندکه «عمل‌جراحی بی‌درد» بوسیلهٔ اتر درآمریکا عملی‌شده است ، مردم ساده دل اروپا سرشان‌را بعلامت تأسف تکان دادند. درنظرآنان خلاف ارادهٔ الهی بودکه انسان خودرا ازبار درد ومشقت رهاکند، زیرا تحمل رنج وتعب را«وظیفه» بنی آدم می‌پنداشتند وسالها طول‌کشید تااستعمال اتر و کلروفورم که برای بیهوشی بیماربکار میرفت جنبهٔ عمومی‌پیداکند .

اما سرانجام انسان درنبردپیشرفت پیروز شد. شکافی که در دیوار های کهن عبودیت وناتوانی پدیدآمده بود رفته‌رفته عمیقتر ووسیعتر گردید وباگذشت زمان سنك پاره های‌حصار جهل دیرین ازهم پاشید وفروریخت .

پیشوایان ترقیات واصلاحات اجتماعی عهدجدید مدام جلوترمیرفتند ولی ناگهان خودرا درمقابل مانع ورادعی یافتند ومعلوم شدبیکی ارقلاع و حصارهای ارتجاع که بروی خرابیهای گذشته ساخته شده بود رسیده‌اند وتاملیونها نفوس‌جان خودرا فدا نساختند آن قلعه و حصار سرنگون نگردید .



۶۱

هنرهای زیبا

فصلی درباب هنرهای زیبا

وقتی کودك صحیح و تندرستی خوب خورده وخوش خفته وکاملا سردماغ است گاهی برای اینکه شادی ودلخوشی خودرا برساند صداهائی از گلـو بیرون میدهد . اشخاصیکه در اطرافش هستند درست‌معنی این صداها رانمیفهمند ولی‌برای خودکودك همین صداها درحکم موسیقی وآوازاست ومیتوان‌آنها را اولین مرحلهٔ آشنائی طفل با عالم هنردانست .

این کودك همینکه قدری بزرگترشد وتوانست بنشیند با خمیرنان‌گلوله هائی می‌سازد. این‌کاراونیز برای اطرافیانش معنی واهمیتی ندارد ولی بـرای خود اوبمنزلهٔ ورود درجهان هنروهنرمندی میباشد ودرواقع میتوان‌گفت بمجسمه‌سازی شروع کرده است. وقتی بسن سه چهارسالگی‌رسید ودستهایش باطاعت مغزش درآمد بنای‌نقاشی را میگذارد. مادرش‌که اورا بحد پرستش دوست میدارد یك قوطی مدادرنگی‌برایش میخرد وبچه شروع میکند بنقاشی وروی‌کاغذ تصاویر غریب وعجیبی میکشدکه‌سروته ندارد ولی‌بعقیدهٔ خودش خانه ودرخت وکشتی‌وجنك بری وبحری است .طولی‌نمیکشد که دیگرازاین جورچیزها خوشش نمیآید ووارد مدرسه میشود وبایدکاربکند ودیگر فراغت زیادی برایش باقی‌نمیماند وطفل خواه پسروخواه دختر، مشغول زندگی‌کردن میگردد ویادگرفتن جدول ضرب وصرف فعلهای با قاعده و بی قاعده دیگـر بـرای هنروصنعت وقت آزادی باقی نمیگذارد واگراستثنائا علاقمندی شدیدی بنقاشی نداشته باشد چنان سرگرم درس ومشق بازی میشودکه بکلی فراموش میکندکه درپنج سال اول عمرش چقدربا هنرهای زیبا سروکارمیداشته است .

ملل واقوام نیزحکم همین طفل را دارند . همینکه انسانهائی که‌درغارمیزیستند ازمخاطرات دورهٔ طولانی یخ بندان رهائی یافتند وبرای خود مسکن ومأوائی دست‌و پا نمودند با پاره‌ای چیزهائی که درنظرآنها مطبوع وزیبا بود ولی درمبارزه برضد حیوانات وحشی بهیچ دردی نمیخورد، منازل خود را زینت بخشیدند وبیدنه غارهائی که

درآن منزل داشتند تصویر فیلها و گوزنهائی را که شکار هر روزی آنها بود نقش کردند وتخته سنگها را بصورت دختران وزنانی که مورد پسند وعلاقهٔ آنها بود و با آنان سروسری داشتند درآوردند .

پس ازآنکه مصریها وبابلیها وملل شرقی دیگردرسواحل رودخانهٔ نیل وفرات مستقر گردیدند برای پادشاهان خودکاخهای مجلل ساختند وبرای دلخوشی زنانشان جواهرزیبا درست کردند وباغها وگلستانهائی بوجود آوردند که گلهای رنگارنگ و درختان گوناگون آن لذت بخش بود.

آباء واجداد ما که درجلگه وهامون آسیا بزندگانی سهل وآزاد ایلیاتی روزگار بسرمیبردند وجزجنگ وشکارسرگرمی دیگری نداشتند درمدح وثنای سران وبزرگان خود آوازهائی میساختند وشعرهائی قصیده مانندباوزان مخصوصی میگفتند که پاره‌ای ازآن اوزان هنوزهم باقی است.

هزارسالی پس ازآن وقتی که بخاك یونان رسیده درآنجاساکن گشتند وشهرها بنا نمودند برسم ابرازشادمانی وبیان مصائب ومشکلات خود معابد بسیار زیبائی برپا ساختند ومجسمه هائی ازسنك بیرون آوردند ونمایشنامه‌های خنده داروگریه دار بسیاری برشتهٔ تحریردرآوردند وخلاصه آنکه برای ادای احساسات درونی شیرین و تلخ خود به انواع هنرهای زیبا توسل جسته ودرهرهنری شاهکارها بوجود آوردند .

رومیها نیزمانند حریفان کارتاژی خود بقدری سرگرم کارهای اداری ایالات بیشمارخود وباندازه‌ای درفکروذکرجمع آوری پول وثروت بودند که بصرافت کارهای هنری ولذات معنوی که درنظرآنها بیفایده وبی ثمربود نمیافتادند . دنیا راگرفتند و راهها وپلها وجسرها ساختند ولی درزمینهٔ هنرشاگردان مدرسهٔ یونانیان بودند . درفن معماری برحسب مقتضیات زمان طرزهای نو ظهوری بوجود آوردند ولی مجسمه هائی که ساختند وخاتم کاریهائی که با سنك وریك وکاشی درست کردند ومنظومه ها و اشعارشان تماماً تقلید صرف ازیونانیان است. هنربدون آن چیزمبهم وبی‌نامی که تعریفش کارآسانی نیست وشاید بتوان آن را شخصیت واصلیت نامید امکان پذیر نیست و رومی ها بکلی ازآن چیز عاری بودند و چون امپراطوری روم قبل از همه چیز محتاج بسرباز وبازرگان بود فنون نویسندگی وشعر ونقاشی را به بیگانگان محول می‌داشت.

آنگاه دورهٔ تیرگی فرا رسید. اقوام وحشی وبربری که درخاك اروپا بطرف جنوب سرازیرشدند مانند سگهای هاری‌بودند که درانبارچینی افتاده باشند. چیزی را که ازآن سربدرنمیآوردند دوست نمیداشتند.

اگر بخواهیم اصطلاح امروزی ها را بکاربیریم باید بگوئیم که عکس دخترهای

خوشکلی راکه پشت مجله ها چاپ میکنند" دوست میداشتند ، ولی پرده هـای نقاشی رامبراند را بآتش میسوزانیدند . کم کم تربیت یافتند وخواستندتلافـی مافات نمایند ولی آتش چیزی راکه خاکستر ساخته بود پس نداد .

ولی صنعتی راکه باخود ازمشرق زمین آورده بودند تکامل یافت و بصورت زمانی درآمدکه صنعت وهنرقرون وسطی را بوجود آوردکه اختلاط وامتزاجی است ازروح بربراصلی آن اقوام آمیخته با اندکی ازخواص روحی یونانیان ولاتینی ها. رویهمرفته باید گفت که قرون وسطا اگر از صنعت هندوستان وچین که اساساً ازآن بی خبربود صرف نظرنمائیم حتی هرگز ازعهده برنیامدکه کیفیات صنعت وهنر مصری وآشوری را اخذ نموده تحلیل ببرد . وانگهی اقوام شمالی اروپا بقدری مناسباتشان با مردم جنوب کم بودکه ازتاثیر نفوذ آنها بکنارماندند چنانکه سبك معماری آنها با سبك وشیوهٔ معماری مردم ایطالیا بکلی متفاوت بود ورومیها بنظرتحقیروبا طعن وطنزازطرزمعماری آنها سخن میراندند .

امروزما ازطرز معماری « گوتیك » یعنی معماری اقوام « گوتی » که همـان مـردم بربری باشندکه ازطرف شمال بخاك ایطالیا سرازیرشده بودند با احتـرام وتجلیل سخن میرانیم چون کلیساهای بزرك ومشهوردرچندین کشورازکشورهای اروپائی بـا برجهای بلند خودکه سربآسمان میساید بدین طرزساخته شده است . ولی درآن زمان همین کلمه برای مردم اروپای جنوبی معنی ومفهوم دیگری داشت ووقتی سخن ازطرز معماری « کوتیك » میراندند مقصودشان معماری وحشی وخشنی بیش نبود. آنان ازیك نفرگوت بی فضل وکمال وبی ادبی که درجنگلها زندگی میکرد وازقواعد و قوانین صنعت و « کلاسیك » وهنرمتقدمین بوئی بمشامش نرسیده بودبیشترازهمین ابنیه وعمارات « بی شکل وبی قواره ای » که نشانهٔ ذوق فاسد وخراب اوبود وشباهتی با ابنیهٔ معروف از قبیل **فوروم** و **اکروپول** که نمونهٔ کامل حسن وزیبائی بودنداشت ، جزاین انتظاری نداشتند .

معماری « کوتیك » را چند قرن تمام درممالك شمالی اروپامظهرعالی احساسات هنرمندی دانستند . دریکی ازفصول سابق همین کتاب دیده شدکه مردمان قرون وسطی بچه وضعی زندگی میکردند . ازروستائیان گذشته که دردهات زندگی میکردند مردم شهرنشین درشهرهائی زندگی میکردندکه رومیها آنرا « سیویتاس » میخواندند . این کلمهٔ قدیمی لاتینی بمعنی « ایل » است ودرحقیقت هم این مردم شهرنشین درپشت حصارهای بلند درپناه خندقهای عمیق حکم ایلی را داشتندکه با هم میزیستند وبطوردسته جمعی با هرخطری که ازبیرون متوجه آنها میگردید مبارزه میکردندوبرای حفظ وحراست خود بوسایل مشترکی متوسل بودند.

درشهرهای قدیمی یونان وروم مرکزفعالیت وامورسیاسی مردم میدانی بود که حکم بازارخرید وفروش راداشت ومعبد هم درهمانجا ساخته شده بود. درقرون‌وسطی بجای معبد درهمان میدان کلیسا ساختند که‌خانهٔ خدانامیده میشد. ما مردمان عهدجدید که هفته‌ای‌یك‌مرتبه مدت کوتاهی بکلیسامیرویم نمیتوانیم‌درست بفهمیم که کلیسا برای‌مردم قرون وسطی چه اهمیتی داشت . طفل نوزاد هنوزیك هفته ازعمرش نگذشته بود که برای غسل تعمید میبردندش بکلیسا . همینکه چند سالی ازعمرش میگذشت بایستی برای درس مذهبی هرروز بکلیسا برود . وقتی بزرگترمیشد بایستی عضوانجمن مذهبی شهرومحلهٔ خود بگردد واگرتمول وتمکنی داشت عموماً برای‌مقدسی که‌حامی خانواده بحساب میآمد نمازگاهی میساخت . کلیسا شب وروز بازبود ودرواقع بمنزلهٔ «کلوبی» بود که تمام مردم دنیا حق داشتند بدانجا داخل شوند . جوانها نامزدهای خود را اولین باردرطی مراسم مخصوصی درمقابل محراب کلیسا میدیدند ، وقتی کسی‌درپایان سفرعمروفات مینمود درکلیسا مدفون‌میگردید وعیال واطفالش وقتی برای عبادت به کلیسا میرفتند ازروی مزارش رد میشدند .

ازآنجائیکه کلیسا نه تنها خانهٔ خدا بلکه مرکزحیات وفعالیت اهل شهر بود لازم میآمد که سبك معماری آن ازسبکهای معماری سابق‌متفاوت باشد. هریك ازمعابد مصریها ویونانیها ورومیها درواقع مسکن ومحراب یکی ازخدایان محلی بود وچون مرسوم نبود که کشیش درآنجا منبری داشته باشد و درمقابل مجسمهٔ اوزیریس یا ژئوس یا ژوپی‌تر موعظه نماید، برای مردم صحنهٔ مخصوصی وجود نداشت . مردمی که درممالك ساحلی دریای مدیترانه ساکن بودند تشریفات مذهبی را درفضای آزاد بعمل میآوردند ووقتی دسته راه میانداختند درجای مخصوصی یا درتکیه ای نبود ولی درممالك شمالی که باد وباران زیاد است مجبوربودند تشریفات مذهبی را در داخل کلیسا ودرمحلی که زیرسقف وطاق‌باشد بعمل بیاورند .

چندین قرن معمارها درساختن کلیساهای وسیع با مشکلات‌زیادی دست‌بگریبان بودند. رومیها که درفن معماری مربی واستاد آنها بودند دیوارها را با سنك‌میساختند وبرای اینکه ازاستقامت آن نکاهد بجای دروپنجره بشکافهای تنك وکوتاهی قناعت میورزیدند وروی ستونها سقف سنگی سنگینی بنا مینمودند. ولی درقرن دوازدهم میلادی وپس‌ازجنگهای صلیبی معمارهای مسیحی که درمشرق‌زمین طاقیها وکمانه های بیضی بناهای اسلامی را دیده بودند رفته رفته طرزوسبك معماری خود را تغییر دادند ودست بساختن کلیساهای وسیعی آشنا ساختند که جواب احتیاجات‌زمان و زندگانی مذهبی پرفعالیت مردم را بدهد . آنوقت بود که این سبك معماری عجیبی که

ایطالیائی ها آنرا ازراه تحقیر وطنز« گوتیک » یعنی بربر وحشی خواندند رواج گرفت .

معمارها درتکمیل طرزوسبك جدید سقف کلیسا ها را خانه دارساختندکه هر خانه‌ای ازدوخانهٔ مجاورخود بوسیلهٔ استخوان بندی‌ورگه وحاشیهٔ برجسته‌ای جدامیشد. بدیهی است که چنین سقفی اگرزیاد سنگین باشد جرز وبدنه را خراب مینماید و لهذا چندتن ازمعماران فرانسوی دیوارها را بروی تخته سنگهائی ساختند که حکم پایه و شالوده را دارد وبراستقامت بدنه میافزاید وجرز ودیوار بهتر ازعهدهٔ تحمل سقف بر میآیند . ازطرف دیگر برای اینکه سقف نیزاستقامت واستواری بیشتری داشته باشد ستونهائی زیرطاقیها بنا نمودندکه برگه ها وحاشیه ها اتصال پیدا میکند وقتی‌خاطر معمارها ازبابت استحکام سقف ودیوارمطمئن گردید دروپنجره های بزرك نیزبرای کلیسا ها ساختند. درقرن دوازدهم هنوزشیشه‌کالای نادروگرانبهائی بود وکمتردیده میشدکه پنجره هایش دارای شیشه باشد . قصرهای نجبا واشراف‌معبرآزاد بادوبوران بود وبهمین ملاحظه مردم آن عهد حتی درداخل خانه ومنزل نیز ازبیم باد وسرما پوستین وجامه های پوستداربرتن میکردند . خوشبختانه فن ساختن شیشه‌های رنگی که دربین اقوام ساکنین سواحل‌دریای مدیترانه متداول بودبکلی‌ازمیان نرفته‌فراموش نشده بود. درقرون وسطی هم بنای ساختن‌شیشه های رنگی‌راگذاشتند وطولی نکشید که کلیسا ها دارای پنجره‌هائی شدندکه شیشه های رنگی آن حکایات انجیل‌وتورات را بصورت نقاشی نشان میداد . این شیشه ها راکه دارای رنگهای گوناگون بسیار عالی و زیبا بود با مفتول بهم وصل می‌کردند . ازآن پس ازدحام و عبادت وخلوص مردم دراین کلیساها بجائی رسیدکه درهیچ کجای دنیا ودربین هیچ قوم وملتی سابقه نداشت وپس ازآن نیزنظیرآن دیده نشده است. هیچ چیزومتاعی برای خانهٔ خداکه‌در عین حال خانهٔ مردم بود بقدرکافی گرانبها وعزیزوارجمند نبود . مجسمه سازهاکه‌پس ازانقراض‌سلطنت روم بی‌کارمانده بودند ازنودست بکارشدند واین‌فن شریف‌باز رواج فراوان یافت. تمام‌گوشه وکنارها وطاقچه هاوایوانها ودرها وسرستونها پرازمجسمهٔ حضرت مسیح ومقدسین وحواریون گردید. نساجان‌ببافتن پارچه‌های‌تصویردارومنقوشی پرداختندکه اختصاص ببدنهٔ کلیساها داشت وزرگرها درتزیین محراب زبردستیهای شگفت آمیز بمنصهٔ ظهوررساندند نقاشان نیز برای کلیسا تصاویر عالی کشیدند ولی چیزی‌که هست دایرهٔ موضوعات برای نقاشی بسیارمحدود بود و وسعت چندانی نداشت .

درنزداولین‌مسیحیان درروم‌مرسوم بودکه‌بدنهٔ کلیساهاومنازلشان‌رابا« موزائیك » میپوشانیدند یعنی قطعات خرد شیشه های‌ملون را بطوری پهلوی یکدیگرمی‌چیدند

که ازمجموع آنها تصاویرونقشهائی بوجود میآمد ولی بدیهی است که اولا این کار بسیار مشکلی بود وثانیاهمانطور که کودکان با قطعات چوب رنگین نمیتوانند واقعاًنقاشی بکنند موزائیك سازها هم با شیشه های خرد نمیتوانستندپرده‌های نقاشیعالی بوجودبیاورند. وانگهی فن‌موزائیك سازی دراواخر قرون وسطی ازمیان رفت وتنها در روسیه باقی ماند چون موزائیك سازهای روم شرقی پس ازآنکه قسطنطنیه بدست ترکها افتاد بروسیه پناهنده شدند وتاروزی که روسیه بالشویکی گردید دورهٔ تمام صنایع‌مذهبی درروسیه سپری گردید به فن خود مشغول بودند ودرکلیساهای اورتودوکسی موزائیك میساختند.

درقرون وسطی نقاشهارنك را باآب‌آهك مرطوبی که دیوارهای‌کلیساهارا با آن سفید میکردند مخلوط مینمودند واین طریقهٔ نقاشی را یعنی رنك آمیزی بروی آهك مرطوب را «فرسك» میخواندند وچندین قرن رواج کامل داشت ولی امروزمانند صنعت «مینیاتورسازی» بندرت مورداستعمال واقع‌میگردد ودرمیان صدها نقاش شاید امروزیکنفرپیدا شودکه «فرسك ساز»باشد درصورتیکه درقرون وسطی یکتا طریقهٔ نقاشی شده بودوچون نقاشهاکاردیگری نداشتند همه فرسك سازشده بودند . این طرزنقاشی اشکالات زیادی داشت اقلا چه بسا بعد ازچند سال گچ‌دیوارترك‌برمیداشت وثانیاًگاهی هم رطوبت رنگها را خراب میکرد . لهذا نقاشها درصدد بر آمدندکه علاجی برای این‌کارپیدا کنند ومدتی رنگها را با توتیا وسفیده تخم مرغ چسبدار و عسل مخلوط‌کردند ولی بازنتیجه مطلوب بدست نیامد. قریب بیك هزارسال نقاشهای فرسك ساز بتجربیات‌گوناگون مشغول بودند ولی بجائی نرسید درصورتیکه نقاشهای میناتورساز که کتابهای پوست‌آهوئی‌را تزیین و نقاشی‌میکردندترقی بسیار نموده کارهای بسیارعالی ازخود بیادگار گذاشتند . عاقبت درنیمه اول قرن پانزدهم‌دو نقاش هلندی که برادروموسوم بودند به **یوهان و هوبرت وان‌اك**(۱) راه حلی برای مسئله پیداکردند باین معنی که این دونقاش مشهور رنگهای خود را با روغنی که مخصوصاً خودشان برای‌این کارتهیه‌مینمودندمخلوط ساختند وتوانستند روی‌چوب‌وپارچه‌وسنك نقاشی بکنند. دراین‌عهد این دوبرادرازذوق وشوق وهیجان مذهبی که‌نشانهٔ قرون‌وسطی بود کاسته بود حالادیگرجای‌اسقفها راکه تاکنون حامی‌هنرمندان ونقاشان ومروج هنرو نقاشی بودنداشخاص‌ثروتمندی‌ازطبقه متوسط گرفته‌اند وازآنجائیکه‌هنرمانندسایه‌دردنبال ثروت روان است ، نقاشها بنای‌کارکردن برای‌متمولین راگذاشتند؛ یعنی برای‌پادشاهان وشاهزادگان وبزرگان واعیان وصاحبان بانکها، طرزنقاشی با رنك وروغن بزودی

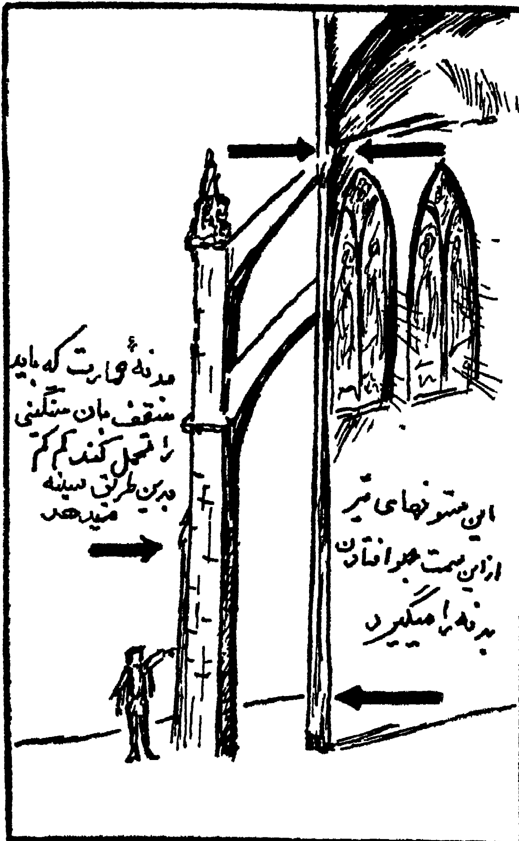
---

(۱) Van Eyck

درتمام ممالك اروپا شیوع کامل یافت وهرمملکتی دارای مدرسهٔ نقاشی ونقاشهائی گردید که هریك ازآنها برحسب ذوق وسلیقهٔ حامیان خود وملت خویش دارای سبك وشیوهٔ مخصوصی بودند ، چنانکه مثلا دراسپانیا ولاسکفرآدمهای کوتولهٔ درباری و ونساجها وکارخانجات فرش بافی پادشاهی ودرباریان وتمام آنچه را با پادشاه وبا دربارارتباط داشت نقاشی کرد . درمملکت هلند رامبرند وفرانس هالس وورمر خانه ومنازل بازرگانی راکه حامی‌ولینعمت آنها بودند وعیال آنها را با آن لباسهای سنگین وچه بسا بدقواره آنها واطفال آنها را که عموماً قوی وبیحیا بنظر میآیند وکشتیهائی راکه حامل اجناس آنها بود نقاشی کردند. درایطالیاکه همیشه پاپ حامی عمدهٔ هنرمندی وهنرمندان بود میکل آنژ وکوریجیو باز ازبتول عذرا و مقدسین پرده ها میساختند درصورتیکه درانگلستان که نجبا واشراف صاحب ثروت و مکنت واقتداربودند وهمچنین درفرانسه که «مد» دردست پادشاهان‌ومطیع‌شاه‌ودربار بود نقاشها از«جنتلمن» ها ودرباریان زیبا وخوش لباس وازخانمهای‌دلربائی که گل وزینت دربار بودند پرده ها می‌ساختند . همین تغییروتحولی که درنتیجه ازرونق‌افتادن کلیسا وروآمدن طبقهٔ اجتماعی‌دیگری درنقاشی‌روی داد درتمام شعبات دیگرهنرمندی نیزمشهود میگردد . اختراع چاپخانه راه را بروی نویسندگان بازنموده بودواهل‌قلم با نوشتن کتابهائی مردم پسند صاحب شهرت وثروت میشدند. کم کم نویسندگان بنای نوشتن رومان راگذاشتند وکتابهای خود را با تصاویرزیبازینت بخشیدند . اشخاصی که وسیله داشتندکتاب بخرند دیگرمثل سابق حاضر نبودند شبها را باکسالت خاطر چرت زنان درمنزل بسر ببرند ودرصدد تفریح وتفنن برآمدند ودیگربیك عدهٔ‌معدودی منظومه های قرون وسطائی که مانند شاهنامهٔ فردوسی نقالی برای آنها میخواند قانع نبودند واولین بارپس از دورهٔ یونانیان یعنی بعد از دو هزار سال نمایشنامه نویسان موقعی یافتندکه هنرخود را نشان بدهند . درقرون وسطی تیاترجزو تشریفات مذهبی بشمارمیآمد و«تراژدی های» قرن سیزدهم وچهاردهم مانند تعزیه در ایران حکایت ازوقایع زندگی وشهادت حضرت عیسی مینمود ولی درقرن شانزدهم کم کم تیاتر بمعنی‌واقعی آن شروع گردید ولی بازمدتی نویسندهٔ نمایشنامه هائی که‌درتیاتر بازی میکردند وبازیگردرنظرمردم‌دارای‌وقع واعتبارواحترامی نبودند ومقلدین‌ایران‌خودمان را بخاطرمیآورند .ویلیام‌شکسپیرحکم یک نوع مسخره‌ای را داشت که‌مردم را باید با «تراژدی‌ها» و« کمدی های » خودسرگرم بدارد. ولی همین شکسپیروقتی‌درسنهٔ ۱۶۱۶ وفات نمود رفته رفته مردم قدراورا می شناختند و از آن پس‌دیگرنویسندهٔ نمایشنامه وبازیگرتیاترمانند اشخاص‌مظنون‌ازتحت مراقبت ونظارت پلیس‌وشهربانی بیرون آمدند.

لوپه دووگا نویسندهٔ عجیب اسپانیولی با **شکسپیر** معاصر بود این شخص که ۱۸۰۰ نمایشنامه معمولی و ۴۰۰ نمایشنامهٔ مذهبی نوشته ازاعیان واشراف بود و پاپ باو توجهی داشت وباو اجازهٔ نوشتن داده بود یك قرن پس ازآن **مولی یر** کمدی نویس مشهورفرانسوی افتخارحضوردرسرخوان پادشاه بزرگی مانند**لوئی چهاردهم** را پیدا نمود .

ازآن پس‌فن تیاترنویسی روزبروز رواج واعتبار بیشتر پیدا نمود و بطورعمیقی در ذوق اغلب مردم رسوخ نموده است و امروزدیگر درممالک متمدن شهری نیست که تیاتر نداشته باشد وصنعت سینما حتی دردهات هم راه خود را بازکرده است.



معماری گوت ها

امادرمیان‌شعبه‌های‌مختلف هنر یکی‌ازتمام‌شعبات‌دیگررواج بیشتری یافت که‌عبارت‌باشد ازصنعت‌موسیقی اغلب هنرمندیها مستلزم مهارت و زبردستی «تکنیکی» میباشد چون سالها لازم است تا دست‌قابل بشود که باوامرمغز بسرعت اطاعت نمایدو احکام اورا بطوریکه‌دلخواه اوست انجام‌بدهد ومثلارنگها راآنطوری که هنرمندبچشم میبیند‌بروی پارچه بیاورد ویاچیزی‌را چنانکه مشاهده مینماید ازسنگ بیرون‌بیاورد. یک عمرکاروزحمت لازم است تاکسی نویسنده بشود وبتواند رمان‌خوبی بنویسد ومردم هم مدتها باید ممارست نمایند تا بتوانند یک نقاشی‌خوب ویا یک مجسمه زیبا ویا یک‌کتاب عالی را درك نمایند درصورتیکه هرآدمی همینقدر که کر وگنگ نباشد ازشنیدن سازوآوازخوب لذت میبرد . موسیقی هرچند در قرون وسطی هم ناشناس نبود ولی کاملا جنبه مذهبی داشت . در آوازهای مذهبی باید قواعد و قوانین بسیارسختی را درباب وزن وهماهنگی مراعات نموده وچه‌بسا این قبیل آوازها یکنواخت بود. وانگهی آوازی هم نبود که‌کسی بتواند درکوچه وبازاربخواند .

عهد رستاخیز«رونسانس» موسیقی را بکلی منقلب‌ساخت بطوریکه رفیق‌شفیق وهمدم ومونس انسان درغم‌وشادی گردید .

مصریها و بابلیها ویهودیها درقدیم سخت دوستدارموسیقی بودند وساززنانی را راکه آلتهای مختلف مینواختند با هم جمع ساخته«ارکستر» درست کرده بودند. اما یونانیها میگفتند این نوع موسیقی‌بربراست وازآن خوششان نمیآمد ودرزمینهٔ موسیقی لذتشان دراین بود که‌نقالها که آنهارا« آئید» میخواندند اشعار بلند هومروس را برایشان بخواند واین نقالها مجاز بودند که‌فقط درموقع خواندن اشعارچنگی هم به چنگ ورباب آشنا سازند . رومیها برعکس ازشنیدن موسیقی و « اورکستر»درمجالس‌ومحافل ودرموقع‌صرف غذا خیلی لذت میبردند وعده‌ای‌ازآلات‌موسیقی امروزی‌ما آلاتی است که‌رومیها اختراع کرده‌اند ومنتهی‌ما بمرورایام آن‌هارا قدری‌تغییرداده‌ایم. کلیسا دردوره های اولیهٔ خود موسیقی را از آثارعهد بت پرستی‌میدانست‌وازآن بیزارومتنفر بود. اسقفهای قرن سوم وچهارم فقط گاهی اجازه میدادند که مومنین صدا ها را درهم انداخته با هم درکلیسا بصورت « کور» آواز های مذهبی بخوانند . اما چون اغلب مؤمنین آوازها را غلط‌میخواندند رؤسای مذهبی در قرن دوم میلادی اجازه دادند که برای هماهنگ ساختن آواز ها یک آلت موسیقی مخصوصی باسم « اورك » برای کلیسا ها بسازند وازتوأم ساختن نی چوپانی قدیمی یونانیان که به « نی پان » (۱) معروف است ودو عدد دمه که بعربی منفاخ میخوانند و بوسیلهٔ دمیدن صدارا زیادنموده بیرون میفرستد آلت موسیقی جدید بوجود آمد.



شاعروسازندهٔ دوره‌گرد

آنگاه دورهٔ مهاجرت های قومی بزرك شروع گردید. آخرین نوازندگان و موسیقی دانهای روم یا کشته شدندویا بصورت گدایان دوره گردی درآمدند که ازشهری بشهردیگر رفته ودرکوچه وبازارسازوآوازمیزدند و بطرز آوازه خوانهای دوره گرد امروزی گدائی میکردند.

وقتی دراواخرقرون وسطی ملایمت وملاطفت بیشتری دراخلاق مردم پیدا گردید وتمدن رنك بهترومطبوعتری بخودگرفت ازنوبازارموسیقی رواج بیشتری یافت و پاره‌ای ازآلات موسیقی مانند شیپورشکارکه تا آن زمان فقط درجنك وشکار بکار

---

(۱) بانگلیسی Pipe of pan وبفرانسوی Flute de Pan (مترجم)

میبردند با بعضی تغییرات دارای آهنك وصدای ملایمتر ومطبوعتری گردید، بطوریکه برای مجالس میهمانی ورقص مناسب‌شد. بجای چنك قدیمی آلت جدیدی درست کردند که عبارت بود از کمانی که موی اسب بر آن می بستند وقبل از آنکه دورهٔ قرون‌وسطی بپایان رسیده باشد همین آلت موسیقی که دارای شش تارمو بود و قدیمیترین آلت موسیقی است وحتی قبل ازمصروآشورهم وجود داشته ، بصورت ویولون چهارسیمی امروزی ما درآمدکه استراواریوس وسایرویولون‌سازهای ایطالیائی قرن‌هیجدهم آن را بمقام تکامل رساندند .

آخرین‌اختراعی که درزمینهٔ موسیقی بعمل آمداختراع‌پیانوبودکه اکنون‌رواجش ازهرآلت موسیقی‌دیگری بیشتراست وحتی‌درجنگلهای‌آسیاواراضی‌منجمده‌گروئن‌لاند هم شیوع پیداکرده است .

اورك اولین آلت موسیقی «کلاویر» داربود ومقصود ازاین کلمه صدفهای سفید وسیاهی است که درجلوپیانووجود دارد وبا زدن انگشت بروی آنها صدابلند می‌شود. درابتدا وقتی ساززن اورك مینواخت بایستی‌یکنفرهم پهلوی‌اوایستاده باشدکه دردمه ها بدمد ولی امروزدیگراین‌کاررا قوه برق انجام میدهد . کم کم بفکرافتادند بجای اورك آلت موسیقی دیگری بسازندکه سبکترومختصروهم برای همراهی با آوازدسته جمعی که «کور» میخوانند مناسب‌ترباشد. درقرن یازدهم که یکی ازمهمترین قرون تاریخ بشمارمیآیدگیدو نام‌که راهبی بود ازطریقهٔ بنی دیکتان های شهرآریتزو (مسقط‌الرأس شاعر نامی ایطالیا پترارکا) طریقهٔ نت موسیقی نوشتن را بطرزی‌که امروزرایج است اختراع نمود. درهمان قرن که موسیقی سخت موردعلاقمندی عموم‌مردم واقع‌گردیده بود اولین آلت موسیقی که هم «کلاویه» وهم «تار» داشت ساخته شد. این اسباب صدای ضعیفی داشت‌که صدای پیانوهای‌کوچك اطفال راکه درمغازه های اسباب بازی فروشی میفروشند بخاطرمیآورد. درشهروینه سازندگان دوره‌گرد قرون وسطی که هنوزهم درحکم تردستها وحقه بازها ومارگیرها وفالگیرها بودند؛ درسال ۱۲۸۸ اولین انجمن صنفی نمایندگان را تشکیل دادند وآلت موسیقی جدید الاحداث رایج گردیده درحکم نیاکان پیانوهای مکمل امروزی درآمد . این اسباب که آن‌را «کلاوی‌کورد» میخواندند ازاطریش بایطالیا رفته درآنجا تکمیل‌گردیده بمناسبت اسم مخترع‌که جیووانی اسپی نتی نام داشت وازاهالی ونیز بود با اتولو متو کریستوفوری موفق بساختن «کلاویه ای» گردیدکه نوازنده‌اجازه میداد بطوریکه دلش میخواهد بلند یا آهسته بنوازد (بایطالیا «فورته» یا «پیانو») همین اسباب‌است که‌کم بصورت «پیانوفورت» یا پیانوی معمولی ما درآمده است .

سپس نخستین باردنیای متمدن خود دارای یك آلت موسیقی راحت ومطبوعی

بافت که مانند رباب وارغنون وویولون محتاج نبود که مدام کوشش بکنند وصدایش از صدای شیپورهای قرون وسطائی وقره‌نی و«ترومبون» خیلی مطبوعتر بود. همچنانکه مردم بسیاری بوسیلهٔ گرامافون با موسیقی آشنائی پیدا کردند وپیانو نیز اسباب رواج موسیقی درمجامع انسانی گردید بطوریکه امروزدیگرموسیقی جزولاینفك پرورش و آموزش هردختر وپسرتربیت شده بشمارمیآید.

درسوابق ایام وقتی شاهزادگان واشخاص‌متمول وبازرگانان دولتمند هرکدام برای خود یك «اروکستر» خصوصی وشخصی داشتند. کم کم نوازنده صاحب اعتبار شده عضومحترم جامعه گردید.

وقتی موسیقی با نمایشنامه‌های تیاتری توأم‌گردید « اوپرا » بوجــود آمد . سابقاً تنها بزرگان واعیان بسیارمتمول می‌توانستند یك دستهٔ مخصوصی داشته بــاشند که برای آن‌ها اوپرا بازی بکنند، ولی با ترقی‌ذوق عمومی وعلاقمندی مردم باین‌نوع نمایشها درشهرها تیآترهائی ساخته شدکه درآنجا ابتدا اوپراهای ایطــالیائی و بعد آلمانی وفرانسوی برای مردم بازی میکردند، ولی‌باز بعضی ازفرق مسیحی معتقدبودند که موسیقی مایهٔ ضلالت است اما چون آوازوسازدرمذاق عموم مردم بسیاردلپسند بود قدم را بالاترنگذاشته که بگویند گناه ومعصیت است .

دراواسط قرن هیجدهم رواج موسیقی دراروپا باوج رسید. مردی پیدا شدکــه احــدی بپــای اونمــی رسید وکــاملا فــرد وطاق بــود . ایــن شخص اورگ نــواز کلیسای **طومای** مقدس در شهرلایپزیك ونام نامی او **یوهان سباستیان باخ** بود .

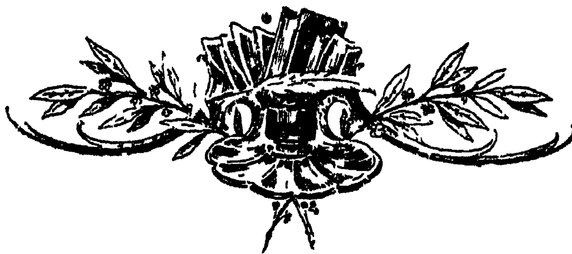
باخ را بوسیلهٔ « کومپوزیسیون» های بیشمار خود که متضمن انواع موسیقی از آوازهای خنده داروقصهای عمومی گرفته تا بلندترین و ارجمندترین موسیقی فخیم مذهبی میباشد باید باستحقاق مؤسس واقعی تمام عصرحاضردانست. **باخ** درسنهٔ ۱۷۵۰ وفات نمود و**موزارت** جانشین اوگردید. موزارت خالق قطعات موسیقی بسیاری‌است که بغایت لطیف است وتوریهــای بسیارلطیفی را بخاطرمیآوردکه باسوزن‌موزونیت خوش آهنگی ویــا بقول فرنگیها «هارمونی » و«ریتم» بـافته شده باشـد . پس از **موزارت** نوبت به **لودویك فون بتهوون** رسیدکه یکی ازقیافه های« تراژدیك» انسانی است ومؤسس فن «اورکستراسیون» جدید است . با اینهمه خــود اونتوانست بزرگترین و باشکوه تریــن آهنگهای خــود را بشنــود ، زیرا بعلت سرمــا خوردگی شدیــدی‌که دردوران فقر وتنگدستی بدان دچــار شده بود ، ازنعمت شنوائــی محروم گردیده بود.

بتهوون دراوان انقلاب بزرك فرانسه میزیست‌وبامید وآرزوی اینکه عصرروشن وسعادتمند وپرافتخار جدیدی طالع میشود یکی از«سنفونی» های‌خود را بنام‌ناپلیون

ساخت ولی بعد پشیمان گردید . وقتی وفات یافت که ناپلیون وانقلاب فرانسه ازمیان رفته بودند وماشین بخاردنیا را پرازسروصداهائی ساخته بود که کمترین قرابت وجنبهٔ مشترکی با نوا ها ونغمات روح افزا وخیال‌آمیز «سمفونی سوم» نداشت.

قرن جدید که قرن بخاروآهن وذغال‌وکارخانجات‌عظیم بود با نقاشی‌ومجسمه‌سازی وشعروموسیقی زیاد سروکاری نداشت. کلیسا وشاهزادگان وبازرگان ثروتمندی که درقرون وسطی ودرقرن هفدهم وهیجدهم حامی وطرفدارصنعت وهنر بودند ازمیان رفته بودند. زمامداران دنیای صناعتی جدید که یك سرداشتند وهزارسودا آنقدرها لطیف الطبع وباذوق نبودند که خود را با نقاشی وموسیقی ومجسمه سرگرم دارندو هنرمندان درنظر آن‌ها مردم بی‌کاروبیفایده‌ای بیش نبودند وبهمین ملاحظه بحقارت‌در آن‌ها مینگریستند . درکارخانجات نیز بقدری هیاهووغلغلهٔ ماشینها گوش کارگران را پرمینمود که دیگرآن لذتی که آباء واجداد آن‌ها یعنی روستائیان زمان سابق از آواز میبردند احساس نمیکردند . میتوان گفت که درعصر کارخانه وصناعت هنرمند به صورت طفل صیغه وخویشاوند تهیدستی درآمد که کسی برای او احترام واعتباری قایل نبود وکم کم درمیان زندگی وهنرمند فاصله افتاد وشکاف‌عمیقی بوجودآمد. پرده‌های نقاشی ازخانه ها ومنزلها راه موزه‌ها را درپیش گرفت وصدای موسیقی دیگردرخانه ها کمترشنیده میشد و تنها بسازندگان مشهورکه آن ها را « ویرتوئوز» میخوانند و بطالارهای وسیع وفراخ کنسرتها اختصاص یافت.

اما صنعت وهنر بازآهسته آهسته وقدم بقدم مقام خود را بدست آورد . امروز جامعهٔ قرن بیستم کم کم دارد بمقام وعظمت هنرمندان بزرگی‌مانندرامبراندوبتهووون ورودن (مجسمه‌سازفرانسوی) پی میبرد ومیفهمید که دنیای بی هنروهنرمند بساطاق کودکانی میماند که صدای خنده درآنجا بگوش نرسد .



توسعهٔ مستعمرات و مستملکات و جنگ و منازعه

در بیان آنکه دراین فصل از کتاب که درواقع باید متضمن اطلاعات سیاسی بسیاری در باب این پنجاه سال اخیر باشد فقط بپاره ای توضیحات و ادله و براهین قناعت می شود

اگراز اول‌دانسته بودم که نوشتن تاریخ دنیاچقدر مشکل‌است هرگزدست بچنین کاری نمیزدم .

اگر کسی‌فرصت وحوصله داشته‌باشد که ده دوازده سال‌تمام درلا بلای کتابها و کتابخانه‌های پر گرد وغبار بمطالعه وتحقیق وتتبع وپژوهش بپردازد ازعهدهٔ تالیف کتاب قطوری که متضمن تمام وقایع تاریخی‌ممالك مختلفه درطی قرون سابقه باشد برخواهدآمد. ولی مقصود ومنظورمن درتالیف این‌کتاب چیزدیگری است. ناشرینی که باید این‌کتاب رابخرج خودبچاپ برسانند ازمن‌کتاب مختصر ومفیدی خواسته اند حالا که‌کتاب داردبپایان میرسد میبینم بعضی ازفصول خیلی‌کوتاه ازآب درآمده و حکم اسبهائی رادارند که چهارنعل درتاخت وتازباشند درصورتیکه پاره‌ای ازفصلهای دیگر لنك‌لنگان دردشت وهامون لم یزرع روزگاران گذشته بجلو میروند و بعضی فصول دیگر اصلاچنان مینماید که بجای‌خود خشکیده ازجلورفتن عاجز باشند وبازچند فصل دیگردرنظرم سرتاسر مشحون‌است ازوقایع دلنشین وحوادث خواندنی ومهم .این طرز تالیف برای‌من دلپسند نبود و با ذوق‌خودم وفق‌نمیداد وفکر کردم آنچه‌را نوشته وحاضر ساخته‌ام بدور انداخته‌کتاب را از نو شروع نمایم ولی ناشرین کتاب موافقت نکردند.

بقصد برائت ذمه بعضی‌قسمتهای این‌کتاب رابچندتن ازدوستانم دادم که بخوانند وایرادها ونظریات خودشان رابمن بگویند. ولی‌اینکار بدترموجب یاس‌من گردید. هر کدام ازاین اشخاص دارای‌نظریات مخصوصی وافکار وغریب وعجیبی وپیشنهاد های

بسیاری بودند. هر کدام ایرادهائی داشتند ومیپرسیدند بچه‌علت درباب فلان قومی که طرف علاقهٔ آنهاست وفلان‌رجل سیاسی وحتی فلان جنایتکارنامی چیزی ننوشته‌ام و مطالبی بیان‌نکرده‌ام بعقیدهٔ آنها ناپلیون وچنگیزخان بایداولین مقام را درطی این کتاب داشته باشند.

درجواب گفتم که من‌نهایت کوشش رانموده‌ام که درحق ناپلیون ازروی انصاف و مروت سخن‌رانده باشم ولی بعقیدهٔ من‌مقام ناپلیون‌ازمقام‌اشخاصی‌مانندجورج**واشنگتون** و**گوستاو وازا واگوستوس وهامورابی** واشخاص دیگری که درحق هر کدام از آنها چون‌از حوصلهٔ این کتاب بیرون بوده چندجمله‌ای بیشتر نیاورده‌ام پائین تراست.



کوچ نشینان اولیه

چنگیزخان هم بعقیدهٔ من‌تنها درفن آدمکشی وقتل عام‌مهارت واستادی داشته واگردر حق اوبا شرح و تفصیل بیشتری سخن رانده بودم در مقابل وجدان خود شرمنده و منفعل میگردیدم.

یکنفر ازدوستانم که درعلم وقایع وحوادث ازمنهٔ قبل‌از تاریخ‌تخصص داردبرسم احقاق حق‌حیوان عظیم‌الجثه قبل‌التاریخی موسوم به **تیرانوزور**واعتراض‌کنان‌میپرسید برای‌چه‌درباب نژاداعجازآمیز آدمیان‌عصرقبل‌التاریخی که آنهاراآدمیان « کورومانیون » مینامند وده هزارسال پیش‌ازین بدرجه‌ای‌ازمدارج تمدن رسیده بودند معلومات‌بیشتری نداده وتوضیحات فراوانتری بیان‌ننموده‌ای.

در جواب این سئوال میگویم حقیقت این است که اعتماد واطمینان من شخصاً بتمدن این‌اقوام بدوی کمتر ازاعتماد وعقیدهٔ محترمترین علمای‌اینرشته یعنی « آنترو- پولوزیست » ها وعلمای تاریخ طبیعی انسانی‌است. روسو وفیلسوفهای قرن هیجدهم‌در

مخیلهٔ خود یك «وحشی نجیبی» بوجودآورده‌اند که بزعم وعقیدهٔ آنها در آغاز خلقت دنیا با سعادتمندی کامل میزیسته است. ولی علمای عصر حاضر این «وحشی نجیب» را که آنهمه مورد مهروعطوفت پدران‌ما بود بدور انداخته «وحشی با شکوه» را بجای او گذاشته‌اند که دردره های سرزمین فرانسه‌میزیسته ومرحلهٔ توحش و بهیمیت انسانهای پست پیشانی دره‌های سرزمین ژرمانیهای مجاور راکه معروف بانسانهای نه آندرتان هستند طی نموده است. این‌دانشمندان تصویر فیلهائی راکه انسانهای «کورومانیون» کشیده‌اند ومجسمه‌های کوچکی راکه ساخته‌اند نشان‌میدهند وبرای آنها مقام شامخ وپر افتخاری قایل‌میشوند .

من نمیگویم که حق ندارند، ولی‌همینقدر میگویم که معلومات ما در بارهٔ آن روزگاران بسیار اندك است وبا این اطلاعات غیرکافی نمیتوان بطور اطمینان ولو اطمینان بسیار قلیل ومختصری هم‌باشد درباب جزئیات زندگانی اجتماعی این‌آدمهای اروپای غربی اظهار نظر و عقیده ای نمود . من شخصاً معتقدم که بهتر است در این باب هیچ نگفت تا آنکه مطالبی بیان نماید که صحت آن هنوز بثبوت نرسیده باشد.

بعضی ازایرادگیرندگان معتقدندکه من درتألیف‌کتاب حاضر بیطرف نبوده ام ومیگویندا گر بیطرف بودی‌پس‌چرا ازممالکی مانندایرلند وبلغارستان وسیام‌چیزی نگفته‌ای درصورتیکه درباب ممالك‌دیگری ازقبیل‌هلند وایسلند و سویس کم وبیش مطالبی ذکرنموده‌ای وبرای اینها حق تقدمی‌قایل شده‌ای . درجواب این‌ایراد میگویم که من‌حق تقدمی برای‌این ممالك قایل‌نشده‌ام ولی‌خود آنها بمقتضای حوادث دوران‌و گردش زمان‌موجبات چنین تقدمی‌را فراهم‌ساخته ومستحق چنین تقدمی گردیده اند و وظیفه من‌بود که چنین‌تقدمی رامسکوت عنه‌نگذارم . اکنون برای اینکه خوانندگان بهتر بمنظور ومقصود من وقوف حاصل نمایند اساس‌کار خودم رادر مورد وقع واهمیتی که برای‌اقوام واشخاص مختلف درطی این‌کتاب قایل‌شده‌ام بیان مینمایم. من در هر مورد ازخود میپرسیدم «آیا فلان‌ملت یافلان‌آدم فکرواندیشه‌ای یاکاری ازخود بروز داده که بمیراث تمدن‌چیزی‌افزوده باشد وآیا اگر آن فکر واندیشه ویاآن‌کار بعمل نیامده بود تفاوتی درتاریخ نوع بشرحاصل میگردید یانه» . بایددانست که دراینقبیل موارد حکم وقضاوت بایدکاملا عاری ازجنبه‌های شخصی باشد ودرواقع اینگونه‌مسائل را باید مانند مسائل‌ریاضی حل کرد. هیچ ملتی کاری مانندکارهای شگفت آمیز مغولها درتاریخ انجام نداده است ولی‌ازلحاظ پیشرفت تمدن وفکر هم هیچ ملتی را سراغ نداریم که اینهمه بنوغ بشرکم خدمت کرده باشد .

سرتاسر زندگانی پادشاه‌آشور تگلات فالازار پراست از وقایع و حوادث شنیدنی ولی ازلحاظ کمك بترقی تمدن اگرهیچ بدنیانیامده بود برای‌نوع بشر یکسان

بود وهمکذا تاریخ‌جمهوری هلند ازاینجهت مفید نیست که روزی ملوانان رویتر برای صید واردآبهای رودخانهٔ تایمس گردیدند، بلکه ازاین لحاظ سودمند است که این‌سر زمین کم وسعت ومرطوب که درسواحل‌دریای‌شمال‌واقع است پناهگاه یکدسته‌اشخاص بیگانه‌ای گردید که راجع بموضوعهای گوناگون دارای عقاید وآراء شخصی وتازه‌ای بودند که سایرمردم راازآن خبری نبود .

بلاشك جمعیت دوشهرآتن وفلورانس‌درآن موقعی که‌باوج ترقی وشهرت‌رسیدند باندازهٔ ده یك جمعیت کانزاس سیتی نبود ، ولی اگر این دو شهر در سواحل حوزهٔ مدیترانه بوجود نیامده بود تمدن ما با آنچه امروز هست خیلی متفاوت می شد .

درانتخاب کتابهای تاریخی نیز باید نهایت دقت را بخرج داد که مورخ بیطرف‌و هوشمند ودارای نظرصائب باشد. مردم‌تصور میکنندتاریخ تاریخ‌است وهرچه میخوانند باورمیکنند ولی‌بدیهی است مورخی که دریك محیط مذهبی متعصبی بزرك‌شده‌با مورخ دیگری که درمحیط آزاد ومردم استدلالی وآزاد اندیشه‌ای‌تربیت یافته خیلی‌فرق‌دارد. البته همین دونفرهم ممکن است گاهی محیط پرورش خودرا فراموش کنند وخودرا از رسوخ وتأثیرات آن‌آزاد سازند ولی‌بطور قطعی نمیتوانند خودرا از نفوذ محیطی که درآن زیست کرده‌اند عاری ومنسلخ دارند وهمواره‌اثرات این‌نفوذ در گفتار ونوشتجات آنها پدیدار خواهدبود :

درهمان ابتدای این‌کتاب بخوانندگان خودگفته‌ام که من جایزالخطا هستم و اکنون که کتاب داردبپایان میرسدباز همین‌سخن راتکرار مینمایم. من درزمان‌آزادی خواهی و«لیبرالیسم» بدنیاآمده‌ام ودرعهدی بزرك شده‌ام که پس ازدورهٔ‌آزادیخواهی عصرکشفیات داروین وجویندگان وپژوهندگان بزرك قرن نوزدهم بود. وقتی طفل بودم طالعم یاربود واغلب اوقات‌را باعموی خودکه درپی جمع‌آوری آثار و تألیفات مون تین (حکیم فرانسوی) بود میگذارندم. من‌چون درشهرآمستردام بدنیاآمده‌ام و درشهرگودا بزرك شده‌ام باکتابهای مون تین خیلی سروکارداشته‌ام وبجهات وعللی که برمن مجهول مانده‌این پیشوا وعلمدار «تولرانس» و مدارا ومماشات با صاحبان هرعقیده ومذهبی، درروح من که طبعاً متعصب بودم رسوخ تام و تمامی پیداکرد بعدها آناتول فرانس برمن مکشوف‌گردید واولین بارکه بازبان انگلیسی‌آشنائی پیدا کردم بوسیلهٔ نویسندهٔ معروف انگلیسی تاکری (۱) ورومان او«هانری اسموند» بودکه تأثیرآن در وجود من بیشتر از هرکتاب انگلیسی دیگری بوده است .

---

(۱) Thackeray

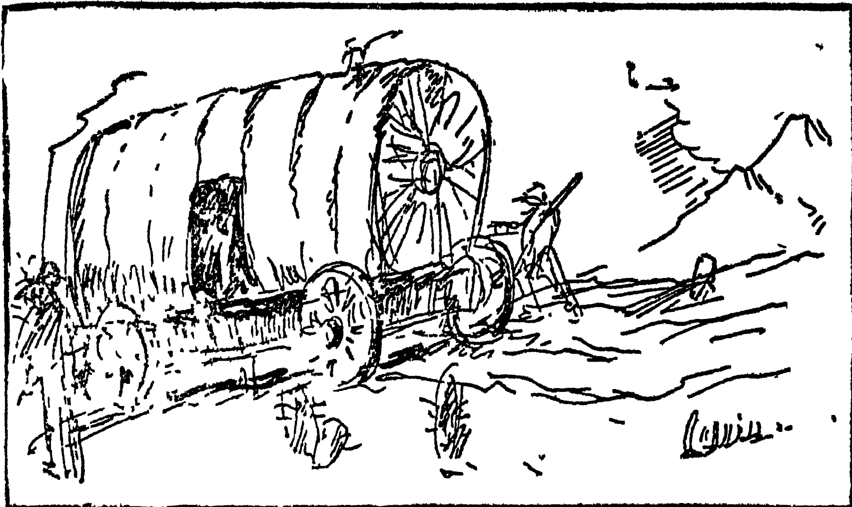
اگر من دریکی ازشهرهای ایالتی آمریکا بدنیاآمده بودم بطوریقین آوازهائی راکه درکودکی خود وکلیسا شنیده بودم‌دوست میداشتم ولی اولین خاطرهٔ من درباب موسیقی مربوط بیك شبی است که مادرم چندقطعه ازتصنیفات باخ رابرایم زد . کمال موسیقی باخ که دارای استحکام وثبات استواری مسائل ریاضی است چنان با ذوق من موافق آمد ودر روح من تأثیر نمودکه ازآن ببعد دیگرهر وقت آواز وموسیقی مجامع مذهبی بگوشم میرسد سخت معذب میشوم این‌عذاب گاهی چنان شدید میشود که گوئی بحال نزع افتاده‌ام . وهمچنین اگردر ایطالیا بدنیاآمده بودم و آفتاب درهٔ درخشندهٔ آرنو بتن وبدنم تابیده بود بلاشك ازپرده های‌نقاشی‌پراز رنگهای شفاف وروشن و پرآفتاب خوشم میآمد درصورتیکه چون‌اولین‌آشنائی‌من‌با صنعت وهنر درمحیطی بعمل آمده که آفتاب بندرت ازپس پردهٔ ابری که همواره سطح مرطوب خاك‌را پوشانده بیرون میآید ووقتی بیرون میآید تولید اختلاف شدیدی بین‌روشنائی و تیرگی مینماید از آن نوع نقاشی های ایطالیائی لذتی نمی برم . مقصودم از بیان این مطالب این است که بحالت روحی نویسندهٔ این کتاب و بطرز فکر واندیشهٔ او تا بحدی پی ببرید .

پس ازاینمقدمه مختصر ولی‌لازم ازنوبتاریخ پنجاه سال‌اخیر میپردازم . در این دورهٔ کوتاه اتفاقات زیادی رخ‌داده است ولی‌اتفاقی که دارای اهمیت اساسی‌باشدبسیار اندك است .

اغلب دولتهای بزرك که تابحال درحکم ادارات سیاسی بودند ازسیاست چشم بسته بصورت مراکز معامله وکارو تجارت درآمدند. خط‌آهنها ساختند وتأسیس‌شرکت های بزرك کشتی‌رانی اعانه‌های مالی‌عمده پرداختند بطوریکه کشتیها در اطراف و اکناف عالم بنای‌رفت وآمد راگذاشتند. بوسیلهٔ سیم تلگراف مستعمرات و مستملکات ومتصرفات خودرا بهم‌در قاره‌ها متصل‌ساختند. قطعه خاکی‌درآفریقا وآسیا باقی نماند که بهائی داشته باشد وبدست یکی‌از این دولتهای رقیب نیفتد ویادولتی‌ادعای‌ملکیت آنرا ننماید. الجزیره وماداکاسکار وانام وتونکن مستعمرهٔ فرانسه‌گردیده آلمان‌برای دست یافتن بقطعاتی ازخاك افریقای شرقی وغربی صدای ادعارا بلند ساخت وکم‌کم برکامرون ودر سواحل‌غربی‌افریقا ودرگینهٔ‌جدید ودرچندین جزیره‌ازجزایراقیانوس کبیر دست‌یافت وقتل چند فر ازمبلغین مذهبی‌رابهانه ساخته بندرکیائوچورادردریای اصغرچین بتصرف درآورد. ایتالیا خواست درحبشستان تاخت وتازی نماید ولی چون کامیاب نگردید برسم جبران مستملکات ترکیه را در طرابلس در افریقای شمالی بتصرف درآورد .

روسیه پس ازآنکه تمام‌خاك سیبری راگرفت بندر پورت‌آرتور راهم ازچین

گرفت . ژاپن درسال ۱۸۹۵ اول چین را شکست داد و بعد جزیرهٔ **فور موز** را در سال ۱۹۰۵ بتصرف درآورد و کم کم درصدد برآمد که تمام مملکت **کره** را تصاحب نماید. انگلستان که درتاریخ دنیا هیچوقت مملکتی دیده نشده که باندازهٔ اومستعمرات ومستملکات داشته باشد درسال ۱۸۸۳ درصدد حمایت «ازمصر برآمد و بزور «انرژی» بمقصود خودرسید و برای کشور دورافتادهٔ مصر که پس‌از باز شدن ترعهٔ **سوئز** در سنهٔ ۱۸٦۸ مدام درمخاطره بود مداخلهٔ انگلستان منافع مادی بسیاری داشت. ازآن‌تاریخ ببعد درمدت سی‌سال انگلستان دراطراف دنیا چندین جنك مستعمراتی کرد ودر سال ۱۹۰۲ پس‌ازسه سال‌زد وخوردهای سیارشدید برممالك جمهوری ومستقل **ترانسوال** که‌به **بوئر ها** تعلق داشت و بمملکت آزاد **اورانژ** دست یافت . مقارن همان اوقات **سیسل رود**(۱) راهم تشویق نموده بود که درافریقا مملکت بزرگی بوجودبیاورد که



دست یافتن برمغرب کرهٔ ارض یعنی ینگی دنیا

مشتمل باشد برتمام خاکی که بین **کاپ** وسرچشمهٔ رودخانه نیل واقع‌است وضمناً برتمام جزایر و خاکی که هنوز بی‌صاحب بود و بتصرف مملکت دیگری از ممالك اروپائی درنیامده بود دست‌یافت .

لئوپولد اولپادشاه بلژیك ازکشفیات **هانری‌استانلی**استفاده نموده مملکت آزاد **کنگو** را درسال ۱۸۸۵ بتصرف درآورد. مملکت بسیاروسیع کنگو در ابتدا دارای سلطنت مستبده بود وپادشاه سیاه منحوس وشقاوت پیشه‌ای‌داشت که‌تنهاخدمتی که برعایای بینوای خودمیکرد این‌بود که‌بزور ازآنها عاج وکائوچو میخواست‌و کسانی

---

(۱) Cecil Rhodes

را که در انجام این خدمت کوتاهی میکردند بقتل می‌رسانید.

ممالك متحدهٔ امریکا خود دارای اراضی بسیار وسیعی بودند و احتیاجی نداشتند که بروسعت خاك خود بیفزایند، ولی حکومت فاسد وخراب مملکت **کوبا** که یکی از آخرین متصرفات اسپانیا درقسمت غربی خاك آمریکا بود ممالك متحده رامجبور بمداخله ساخت وپس ازجنك کوتاه وبی سر و صدائی اسپانیولی ها شکست خوردند و **کوبا** و**پرتوریکو** وجزایر **فی‌لی پین** بصورت مستعمرات دول متحدهٔ امریکا درآمدند.

این تحول اقتصادی دنیارا بایدکاملا طبیعی‌دانست . ازیکطرف باتزییدکارخانجات صناعی درانگلستان وفرانسه وآلمان هرروز احتیاج بمواد اولیه زیادترمیشد وازطرف دیگر کارگرانی که مدام عدهٔ آنها فزونی میبافت غذا وخوراك لازم داشتند و ممالك مزبور درهمه جا درپی بازار تازه برای متاع خود ودرپی معادن زغال وآهن و مزارع کائوچو وچاههای نفت وغله وحبوبات بودند.

برای اشخاصی که سرگرم نقشه کشی برای کشتی رانی دردریاچه **ویکتوریانی یانزا** وبرای تأسیس خط‌آهن در داخله **شانتونك** بودند حوادث سیاسی قارهٔ اروپا دیگرحائزاهمیت نبود. این اشخاص خوب‌میدانستند که‌ممالك اروپائی مشغول‌حل‌مسائل سیاسی غامضی هستند ولی اعتنائی بدان مسائل نداشتند ودرنتیجهٔ‌همین کثرت گرفتاری ویا بی اعتنائی میراث سنگینی ازکینه جوئی و مشکلات طاقت فرسا برای فرزندان واخلاف خود باقی گذاشتند. قرنها بود که قسمت جنوب شرقی اروپاکانون قتل وغارت وشورش وطغیان‌بود. درسال ١٨٧٠ مردم‌سربستان وبلغارستان و**مونته نگرو**ورومانی بازیکمرتبهٔ دیگر درصدد برآمدند که اززیرحکومت ترکها بدر آمده ومستقل بشوند درصورتیکه ترکها نیزبهمدستی چند مملکت ازممالك اروپائی کوشش مینمود که از مقاصد آنها جلوگیری نماید. درسال١٨٧٦ پس ازآنکه مردم بلغارستان مورد یك سلسله قتل وغارتهای بسیارشدید واقع گردیدندکاسهٔ صبرملت روسیه لبریز گردید و دولت روسیه مجبوربمداخله گردید بهمان ترتیبی که‌چندی‌پس ازآن رئیس‌جمهورامریکا **مك کین لی**‌هم مجبورشد که در**کوبا** مداخله نموده ازتیرباران نمودن‌مردم‌در**هاوانا** جلوگیری نماید .

درماه آوریل١٨٧٧قشون روس ازرودخانهٔ دانوب گذشته گردنهٔ **شیپکا**را بتصرف درآورد وپس ازدست یافتن به **پلونا** (١) بطرف جنوب سرازیر گردیده به اسلامبول نزدیك شد. ترکها ازانگلستان طلب یاری نمودند وبسیاری ازمردم انگلستان دولت خود را ازمساعدت با سلطان‌عثمانی سرزنش وتوبیخ میکردند ولی‌صدراعظم‌انگلستان **دیسرائیلی** که بتازگی ملکه **ویکتوریا** را بعنوان امپراطریس هندوستان رسماً اعلام

---

(١) Pleuna

نموده واززندگانی ورسوم شرقی ترکها خوشش میآمد وازروسها بملاحظهٔ رفتارشقاوت آمیزشان با یهودیها سخت متنفر بود تصمیم گرفت که برضد روسها و بکمك ترکها وارد جنك بشود. روسیه مجبورشد صلح بخواهد وعهد نامهٔ صلح درسال ۱۸۷۸ در **سن استفانو** بامضا رسید و برطبق این عهد نامه مسئلهٔ بالکان محول بکنگره‌ای گردید که درماه ژوئن وژوئیه همان سال درشهر برلن انعقاد یافت. این کنگره مشهور کاملا درتحت نفوذ شخصیت **دیسرائیلی** قرار گرفت . حتی **بیزمارك** هم ازاین پیرمرد حیله گر ومکاربا آن موهای مجعد روغن زده که پرروئی وزباندرازی عجیبش را تنها بذله گوئی وچاپلوسی بسیاراستادانه‌اش تا حدی جبران میکرد حساب میبرد. در برلن **دیسرائیلی** مانند مادرمهربانی مواظب بود که مبادا خدای نخواسته لطمه‌ای بحقوق ومنافع ترکهای عزیزش واردآید. هرچند صربستان و**مونته نگرو** ورومانی را کنگره باستقلال شناخت وبلغارستان برطبق قانون اساسی خود که کنگره برایش تنظیم نموددارای نیمه استقلالی گردید وسلطنت آن بشاهزاده **اسکندر باتن برك** که نوادهٔ تزارروسیه **اسکندر دوم** بود واگذارگردید ولی هیچکدام ازاین ممالك حق نداشتند قوای نظامی ومنابع ثروت خود را توسعه بدهند. (درصورتیکه اگر انگلستان حامی آنها نشده بود دراین امرآزاد میگردیدند) وعلت این بود که انگلستان چون نمیخواست راه روسیه بطرف مستعمرات ومستملکات امپراطوری ملکهٔ ویکتوریا بازباشد ازکمك بسلطان که خاکش درسرراه بود بهیچوجه مضایقه نمیکرد . بدتر ازهمه آنکه باطریش هم اجازه داده بودکه **بوسنی** و**هرزگوین**(۱) را ازمملکت عثمانی گرفته جزوخاك خود سازد. البته اطریش ازعهدهٔ ادارهٔ این دوایالت بخوبی برآمد و**بوسنی** و**هرزگوین** که سابقاً احدی به فکرشان نبود درتحت حکومت اطریش مانند بهترین مستعمرات انگلستان اداره میشدند ودیگرتوخود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل. عدهٔ زیادی ازصربها درآنجا ساکن بودند درسوابق ایام این دوایالت جزوممکلت بزرك صربستان ودرتحت سلطنت **استفان دوشان** بودند واین پادشاه همان کسی است که دراوایل قرن چهاردهم اروپای غربی را ازاستیلای ترکها نجات بخشیدوصد وپنجاه سال پیش ازآنکه **کریستوف کلمب** امریکا راکشف نماید پایتخت خود **اسکوب** رایکی ازمراکزتمدن ساخت . صربها افتخارات گذشتهٔ خود را درمد نظرداشتند وازاینکه درتحت حکومت اطریش واقع گردیده بودند سخت ناراضی بودند ومعتقد بودندکه دوایالات نامبرده یعنی **بوسنی** و **هرزگوین** برطبق تمام قوانین وسنن بآنها تعلق دارد.

همین مقدمات سبب شدکه درروز ۸ ژوئن ۱۹۱٤ ولیعهد اطریش شاهزاده **فردیناند** در**سارایوو** پایتخت **بوسنی** بقتل رسید. قاتل دانشجوئی بودازاهالی صربستان

---

(۱) Herzégowine

که بسابقهٔ وطن‌پرستی مرتکب قتل گردید ولی مسئولیت این قتل و این فاجعهٔ عظیمی که علت اصلی وحتی میتوان گفت یکتا علت جنك عمومی اول گردید تنها نـه برایـن جوان سربی نیم دیوانه ونه برمقتول اووارد نیست وشاید بتوان مسئول واقعی را همان کنگره یـا کنفرانس مشهور برلن دانست که دروقتی منعقدگردید که اروپاچنان‌سرگرم مادیات ومشغول باستقرارمبانی یك تمدن مادی بود که صدای استغاثه واحقاق حق یك ملت بیچاره‌ای که دست تقدیراورا درگوشه‌ای ازگوشه های وحشی شبه جزیرهٔ قدیمی بالکان‌انداخته بود بگوشش نمیرسد



دنیای نو

دربیان آنکه «جنك جهانگیر» (۱) درحقیقت درراه ایجاد دنیای نو وبهتری بود .

مارکی دوکن دوسه(۲) یکنفراز بزرگوارترین اشخاص معدود صادق وپـر جوش وخروشی بودکه مؤسس انقلاب بزرك فرانسه گردیدند . تمام عمرخود را صرف دستگیری ازفقرا ومستمندان نمود ودرتحریروتهیه «دائرة المعارف» مشهورفـرانسه همکاراشخاص مشهوری مـانند **دالامبر** و**دیدرو** بود . دراولیـن سالهای انقـلاب در «کونوانسیون» رئیس حزب اعتدالیون بود.

چون آدم سلیم النفس منصف وسازگاروبـامدارا ودارای عقل سلیم بود مـورد سوء ظن انقلابیون واقع گردید واورا به «عدم حرارت درجمهوریخواهی» متهم ساختند. وقتی افراطیون زمام اموررا دردست گرفته ورقبای خود را بقتل رساندند **کندورسه** را مهدورالدم اعلام نمودند یعنی رسماً گفتند هرکسی حق دارد اورا بقتل بـرسانـد . دوستانی داشت که درمنزل آنها پنهان شده بود وحاضر بودندجان خودرا درراه حفظ ونجات اوفدا سازند. **کندورسه** زیرچنین باری نرفت وازمنزل آن‌ها فرارنمود وبامید اینکه خودرا بخانه‌ای که دربیلاق داشت برساند وامیدواربودکه درآنجا درامان خـواهـد بود. پس ازآن‌که سه روزوسه شب ویلان وسرگردان بود بمسافرخـانه ای رسید و سفارش دادکه برایش خوراکی حاضرنمایند. روستائیان مظنـون شدند وبنای تفتیش جیب وبغلش راگذاشتند وتنها چیزی‌که بدستشان افتاد دیوان اشعـار شاعـرمعـروف **هوراس** (۳) بود وبهمین ملاحظه فکرکردندکه این شخص باید ازنجبا واشراف و ازدشمنان انقلاب باشد ولهذا اورا دستگیرکردندوباطناب دست‌وپایش‌رابستند وپوزبند

---

(۱) مقصود جنك عمومی اول است چون مؤلف کتـاب قبل ازجنك عمومـی دوم وفـات یافت (مترجم)

(۲) Le Marquis de Condorcet

(۳) Horace شاعرمعروف رومی که ازسنه ۶۴ تا ۸ قبل ازمیلادمیزیسته‌است(مترجم)

بدهانش زدند و در زندان دهکده بورك لارن محبوسش ساختند و صبح روز بعد ژاندارمها اورا تحت الحفظ بپاریس بردند و درآن جا در زیر گیوتین بقتل رسید.

چنین شخص بزرك وبزرگواری که عمرش را فدای همنوعان خود نموده بود و پاداشش تنها مرك گردید البته حق داشت درباره ترقی ورستگاری بنی نوع آدم بدبین ومأیوس باشد وبا اینهمه پاره‌ای افکار وعقایدی که از او باقی مانده امروزهم پس از صدوپنجاه سال ازمرك اومی گذرد چنان به حقیقت مقرون است که گوئی امروز نوشته شده است.

کن دورسه مینویسد: «دست طبیعت امیدهای انسانی را درهیچ حدود وتئوری محصور نساخته است ومرد دانا وروشندل درمقابل خبط وخطاها وجنایتها وظلم و عدوانی که صفحهٔ خاك را تیره ومکدرساخته وقتی تسلیت مییابد که نژاد انسانی را میبیند که خود را ازقیود وسلاسل رها ساخته وباقدم استواردرطریق حقیقت وپارسائی وسعادتمندی وعافیت روان است.»

دنیا درسال ١٩١٤ دچارتشنج نزع آسائی گردید که انقلاب فرانسه درمقابل آن حادثهٔ مختصری بیش نیست. این تشنج بقدری شدیدی بود که آخرین جرقه امیدرا در قلب ملیونها افراد نوع بشریکسره خاموش نمود مردم ترانه ترقی‌را ساز کرده بودند ودعای آن‌ها درراه صلح وصفا بصورت چهار سال خونریزی باجابت رسید. اکنون‌هر کسی از خود میپرسد «آیا راستی بزحمتش میارزد که انسان مثل غلام زرخریدی درراه این مردمی کاربکنند وجان بکند که هنوزازمرحلهٔ توحش وغارنشینی قدم فراتر ننهاده‌اند؟»

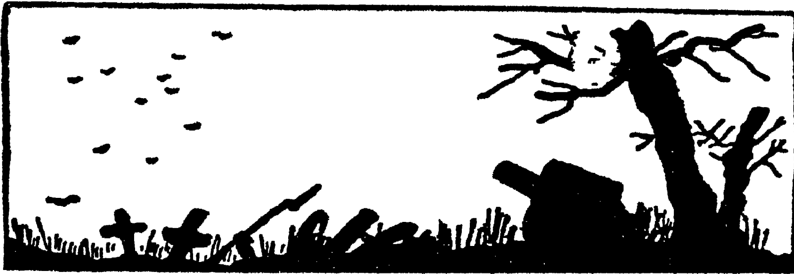
تنها جوابی که میتوان بدین سؤال داد این است: «بله به زحمتش میارزد.»

درست است که جنك‌عمومی مصیبت مدهش عظمائی بود ولی گذشت ودنیا بآخر نرسید. برعکس جنك طلیعه عصرجدیدی گردید.

نوشتن تاریخ یونان وامپراطوری رم وقرون وسطی کارمشکلی نیست. بازیگرانی که هر کدام ازآن‌ها درصحنهٔ تاریخ نقشی را بازی کرده‌اند همه مرده‌ورفته‌اندوما بدون آن که مغلوب احسات خود بشویم میتوانیم درباره آنها قضاوت نموده حکم صادر سازیم - مردمی هم که آن ها را ببزرگی میستودند وبآن ها آفرین ومرحبا میگفتند ازمیان رفته‌اند وعقاید ونظریات ما دیگرموجب آزارخاطرآنها نمی گردد. ولی‌در باب وقایع عهد حاضر براستی ودرستی سخن راندن‌کاری است بس مشکل. همانطور که اشخاصی که با ما زندگی‌میکنند بپاره ای مسائل علاقمندند ما نیز بهمان مسائل علاقه داریم وانسان اگربدون آن‌که قصد تبلیغ «پروپاگاند» سیاسی داشته باشد بخواهد تاریخ وقایع را بنویسد این وقایع چه بسا بحدی‌برای اومطبوع یاغیرمطبوع

است که درجاده بیطرفی وانصاف ماندن امر بسیارمشکلی می گردد . با این همه سعی خواهم کرد بگویم بچه دلیل من نیزمانندکندورسه به آینده بهترو روشن تری امیدوارم.

درطی این کتاب مکرر خوانندگان رامتذکر ساخته‌ام که نبایدچنانکه‌مرسوم ومعمول است تاریخ رابدوره های مشخص ومعینی تقسیم نمود ومثلاًگفت تاریخ نوع بشردارای پنج دوره است بقرارذیل : ۱- دوره قدیم و ۲- دوره قرون وسطی و۳- دوره‌رستاخیز «رونسانس» و٤- دوره اصلاحات مذهبی(رفورم) و ٥- دوره حاضر که بزبان های فرنگی آن‌را «مدرن » میخوانند. این کلمه «مدرن» کلمهٔ بسیارخطرناکی است چون مهم آن است که ما مردم قرن بیستم باوج ترقی و تمدن رسیده‌ایم. پنجاه سال پیش



جنك

آزادیخواهان و«لیبرال» های انکلستان بریاست کلادستون تصورمیکردندکه مسئله حکومتی که واقعا دموکراتیك ونماینده طبقات مختلف ملت باشد بوسیله « دستخط اصلاح» دوم(۱)که برطبق آن حق وسهم کارگران درحکومت باحق وسهم کارفرمایان برابر بودو کاملاحل‌شده‌است. وقتی دیسرائیلی ومحافظه‌کاران ازآن‌ها پرسیدند که آیا تصورنمیکنیدکه با این اصلاح جدید ممکن است انکلستان با چشم بسته دچار خطر بزرگی بگردد جواب منفی دادند . مطمئن بودند که حق باآن هاست ودرآتیه تمام طبقات ملت دراین طرزحکومت شریك وسهیم خواهندبود وپیشرفتهای عمده بدست خواهدآمد. ازآن ببعد وقایع‌وحوادث زیادی رخ‌داده وتازه‌چندنفری که ازآن« لیبرال» ها هنوزباقی هستند ملتفت خبط وخطای خود شده اند.

باید دانست که برای مسائل تاریخی هیچگاه راه حل قطعی وجودندارد.

هرنسلی باید مبارزه را از سر شروع نماید ویا مانند حیوانات تنبل اعصارقبل ازتاریخ تلف گردیده ازمیان برود .

علم باین‌حقیقت بزرك، عقاید ونظریات انسان را درباب زندگی روح تازه‌ای

Reform Bill (۱)

میبخشد ووسیعتر میسازد. درعالم خیال قدم را فراتر نهاده خود را در سال ده هزار میلادی فرض نمائیم. مردم آن زمان نیز کتاب تاریخ خواهند خواند ولی ببینیم درحق ما و این چهار هزار سالی که از تاریخ ما گذشته و آنچه ما در کتابهای تاریخ خود درباره کارها و عقاید وافکار خود نوشته ایم چه فکری خواهند کرد. آنها ناپلیون و تیگلات فالازار فاتح آشوری را در آینه جریان زمان معاصر و همعهد خواهند دید وحتی احتمال میرود ناپلیون را با چنگیزخان واسکندر مقدونی اشتباه نمایند.

جنك بزرك ۱۹۱٤ در نظر آنها چیزی شبیه بجنك تجارتی دور و درازی خواهد آمد که مابین رم وکارتاژ بقصد دست یافتن وتسلط بردریای مدیترانه واقع گردید وصد وسی وهشت سال طول کشید. اغتشاشات بالکان درقرن نوزدهم وجنگهای استقلال طلبی سربستان ویونان وبلغارستان ومونته نگرو در نظر آنها بصورت یك سلسله هرج ومرجی که در نتیجه مهاجرت های بزرك بوجود آمد جلوه خواهد نمود وهمانطور که ما امروز عکسهای اکروپول را که دویست وپنجاه سال قبل ترکها درموقع جنك باونیزیها خراب کردند نگاه میکنیم آنها نیز تصاویر کلیسای بزرك دنس فرانسه را که بضرب گلوله آلمانها درسال ۱۹۱٤ خراب شد تماشا خواهند کرد. وقتی بفهمند ما اینهمه از مرك میترسیده ایم خواهند خندید واین ترس ازمرك درنظر آنها یکی ازموهومات و خرافاتی خواهد بود که شایستهٔ مردمی است که درسال ۱٦۹۲ دختران را بعنوان اینکه ساحره هستند بآتش میسوزاندند. مریضخانه ها وآزمایشگاهها وتالارهای عمل جراحی که ما اینهمه بدان میبالیم درنظر آنها همان حکمی را خواهد داشت که حجره های کیمیاگران واطاقهای عمل جراحهای قرون وسطی امروز درنظر ما دارد (شاید باندکی تفاوت).

علت این قضیه خیلی روشن است. ما مردان وزنانی که خود را «مدرن» میخوانیم ابداً «مدرن» نیستیم. ما یکی ازآخرین نسلهای آدمهای وحشی وغارنشین هستیم و پایه وشالودهٔ عصرجدید دو روزی بیشتر نیست که بنا نهاده شده است. نوع بشر بیاری طالع آنروزی قدم درجاده تمدن واقعی گذاشت که جرئت کرد درصدد فهمیدن کنه آشیاء برآید وعلم ومعرفت واستدراك واستدلال را اساس کار قرارداد ودرصدد برآمد جامعه ای بسازد که بنایش برعقل وفهم وانسانیت باشد.

جنك جهانگیر ۱۹۱٤ را باید درواقع خالق این دنیای جدید دانست.

باز مدت مدیدی کتابها درباب این جنك خواهند نوشت وهرمورخی سعی خواهد داشت ثابت سازد که مسئول فلان جنك فلان دولت وفلان مملکت است. سوسیالیستها گناه را بگردن سرمایه داران خواهند انداخت وخواهند گفت که برای نفع وفایده خودشان جنك را راه انداختند وسرمایه داران درجواب خواهند گفت که ضرر وخسارت

ما درمدت جنك خیلی بیشترازمنافعمان درزمان صلح بود وجوانان‌وفرزندان مابودند که قبل ازدیگران بمیدان جنك رفتند وکشته شدند وبا ادله وبراهین‌بسیار ثابت‌خواهند ساخت که صاحبان بانکها‌درراه جلوگیری‌ازجنك نهایت سعی‌واهتمام را مبذول‌داشتند. مورخین فرانسوی بهجوم واستیلای قوم ژرمن استناد خواهند جست وتمام جزئیات‌این حملات را ازعهد شارلمانی وحتی‌اعصارقدیمی‌تر تازمان ویلهم‌پادشاه هوهن‌زولرن بیان خواهند نمود ومورخین آلمانی نیزدرجواب آنها شرح قتل وغارت وخرابیهائی را خواهند داد که فرانسویها درطی جنك سی ساله درآلمان مرتکب شده‌اند وهردسته دیگران را مقصرشمرده وجنایت ومسئولیت جنك ۱۹۱٤ را بگردن آنها میاندازد و میگوید آنها بودند که آتش جنك را روشن ساختند.

رجال سیاسی هم بمنشیان خود که درپشت ماشینهای تحریر نشسته اند بیانات مفصلی را تقریرمیکنند وهرکسی سعی دارد ثابت سازد که لازمه اهتمام و مجاهدت را درراه جلوگیری ازجنك مبذول داشته ودشمنان بدخواه آنها را مجبور باعلان جنك دادن نموده‌اند.

مورخی که صد سال دیگر بخواهد تاریخ بنویسد گوش باین رجزخوانیها واین اعتراضات نخواهد داد بلکه سعی خواهد داشت اسباب واقعی وحقیقی وعلل مخفیه‌جنك را بدست بیاورد وخواهد دانست که بروز جنك با جاه طلبی وشهرت پرستی و وبدخواهی وسعایت وحرص وطمع‌اشخاص بخصوص‌ارتباط وبستگی زیادی ندارد.

مسئولین اولین جنك عمومی را باید علمائی دانست که خالق دنیای جدید آهن وفولاد ومحصولات شیمیائی وبرق بودند وفراموش نموده بودند که ترقی روح انسان ازلاك پشت هم آهسته تر بجلومیرود وازحیواناتی که بمناسبت تنبلی وبطالت وکندی به «تنبل» معروفند تنبل تراست وهمواره یك تا سه قرن ازعده معدودی که پیشوایان نوع بشر بشمارمیآیند عقب تراست.

اگر یکنفر از وحشیان زولو لباس اسموکینك بر تن نماید باز همان زولوی وحشی خواهد بود. اگر بسگی یاد بدهیم که سوار بردوچرخه بشود وسبیل بکشد باز سك است و«خرعیسی گرش بمکه برند - چون بیایدهنوزخر باشد.» امروز اگر یکنفر آدم بااتومبیل آخرین«مدل» مسافرت کند ولی عقل وفهمش عقل وفهم یکنفرسوداگر قرن شانزدهم باشد درواقع آدم همان قرن شانزدهم بشمارخواهد آمد.

با مقدمات فوق بخوبی میتوان بعلل واسباب جنك عمومی۱۹۱٤ پی برد.

دریکی ازفصول سابق همین کتاب نشان دادم که سنن و رسوم امپراطوری روم پس ازآنکه امپراطوری روم ازمیان رفت هزاران سال بازدوام داشت وموجب ایجاد چندین امپراطوری دیگرازهمان نوع امپراطوری روم گردید. اگراسقفها و رؤسای


از سال ۱۸۷۶ ببعد
پادشاهان
انگلستان دارای
عنوان «امپراطور هند» بودند
پس از سال ۱۴۵۴ شاهزادگان
بزرگ روسیه سنن و
رسوم قیصری امپراطوری میبردند
در سال ۱۸۷۰ میان فرانسه و آلمان
جنگ برپا شد و امپراطوری فرانسه از میان
رفت و امپراطوری آلمانی جدیدی تأسیس گردید
که آن نیز در سال ۱۹۱۸ از میان رفت.
در ۱۸۰۴ ناپلیون
عنوان امپراطوری یافت.
امپراطوری روم
در قرن پنجم میلادی بدو قسمت
تقسیم شد
در سال ۸۰۰ میلادی
کارل پادشاه قوم فرانک‌ها
امپراطور شد تا اروپای مسیحی
را متحد ساخته از آن حمایت
نماید
از سال ۹۶۲ تا سال ۱۸۰۶
«امپراطوری مقدس رومی ملت ژرمانی»
ادامه داشت
در سال ۴۸ قبل از میلاد به
سزار لقب «امپراطور» داده شد در روم
که بدست اگوستوس تأسیس گردیده بود
با تغییرات ادامه داشت
در سال ۳۳۶
قبل از میلاد اسکندر
مقدونی این فکر را در آسیا
آموخت
آسیا
ظاهراً عمل امپریالیسم در حدود سه هزار سال پیش
از میلاد مسیح در سرزمین مصر بوجود آمد
ایران

مذهب مسیح در روم مانندیکنفر امپراطورزمام اختیارات کلیسا رادر دست گرفتند برای این بودکه سرمشق امپراطورهای رم را درمقابل نظرداشتند. بسیاری ازرؤسای اقوام بربر که طبعا سلیم النفس وبی آزار بودند تنها درتحت تاثیرسحرآسای کلمه «روم» بجنگ وخونریزی پرداختند. این امپراطوران وپاپها وجنگ آوران در حقیقت مردمی بودند که تفاوت زیادی با ما نداشتند. چیزی که هست آنها دردنیائی میزیستند که سنن و آداب ورسوم روم‌قدیم هنوززنده وپایدار بود واساس‌زندگانی‌آنها را تشکیل میدادو سینه بسینه ازپدران بفرزندان میرسید وبهمین جهت است که برای مقاصدومنظورهائی جنگیدند وجان فشانی کردند که امروزدیگر کسی حاضر نیست ازآن طرفداری وهوا-خواهی نماید.

درفصول سابق مذکور گردید که جنگهای بزرك مذهبی متجاوزازیك قرن‌پس‌از اولین جنبش اصلاحات و«رفورم» مذهبی شروع گردید. اگر آنچه در باب « جنك سی‌ساله » گفته شده با آنچه درفصل مربوط به «اختراعات » مذکور گردیده مقابله‌و مقایسه نمائید دستگیرتان خواهد شد که این جنك وحشت افزاکه میتوان آنرا قصابی اروپا نامید وقتی بشدت هرچه تمامترصفحه اروپا را بآتش وخون میکشید که در آزمایشگاههای علمای فرانسوی وآلمانی وانگلیسی اولین ماشینهای بخاربکارافتاده بخارشان بلند بود. اما دنیا ومردم دنیا اعتنائی باین اختراعات نداشتند وسرگرم مباحثات مذهبی‌دور و درازعجیب وغریبی بودند که امروزکسی کمترین اعتنائی بآنها ندارد وحکایتش هر کسی را ازفرط کسالت بخمیازه بازمیدارد.

چنین است قاعده وقانون دنیا وتمدن. مورخین هزارسال‌بعد نیزبهمین طرزاز اروپای قرن نوزدهم‌صحبت خواهند داشت وتعجب‌خواهند نمودندکه‌مردم مانندگرگان گرسنه بجان هم افتاده خون همدیگررا درجنگهای ملی میریختند درحالی که در آزمایشگاهها اشخاص بسیاری مشغول آزمایشهای علمی بودندواعتنائی بسیاست نداشتند جزاینکه‌بازبپاره ای ازاسرارخلقت راه بیابند فکرواندیشه دیگری نمیکردند.

ازپرتووجود همین علما ومهندسین وشیمیاگران بودکه اروپا درظرف فقط یك نسل دارای آنهمه ماشینهای کلان وتلگراف‌وطیاره ورادیووتمام محصولات فرعی‌ذغال سنك گردید. این بزرگان علوم وفنون دنیائی بوجود آورده‌اندکه دیگر برای زمان ومکان درآن قدرواعتباری باقی نمانده است ومحصولات تازه ای ببازارآورده اند چنان ارزان وباب‌کیسه فقیروغنی که هر کس میتواند ازآنها استفاده نماید.

عدهٔ‌کارخانجات روزبروزافزون میگردید وبرای اینکه این‌کارخانجات ازکار نایستند محتاج مواد خام بودند وصاحبان‌کارخانجات که درممالك‌صناعتی زمدار واقعی امورگردیده بودند درهمه جا درپی مواد خام ومخصوصاً زغال سنك بودند. درهمان

حال تودهٔ مردم وقاطبة‌الناس بازطرزفکرش همان طرز فکرقرن شانزدهم وهفدهم بود وتصورمیکرد که بغیرازسلطنت موروثی واشکال دیگری که مرسوم ومعمول است طرز دیگری برای حکومت وجود ندارد و دراین عهدماشین و صناعت میخواست مسائل نوظهور و بی‌سابقه راباز ازهمان راههای مرسوم ومعمول قدیمی‌حل نماید. ممالك‌اروپا هر کس،فراخوروسع وقدرت‌خود وبقصد دست یافتن باراضی‌جدیدی درسرزمینهای‌دور دست قشونهای عظیم وبحریه‌های معتبر بوجود آوردند . هرجا یك‌وجب زمین بیصاحب سراغ میکردند یا فرانسویها یا انگلیسها یا آلمانها و یا روسها آنجا حاضر میشدند وفکری نداشتند بجزاینکه آنجا را نیزضمیمه مستعمرات خود بسازند. اگراهالی مخالفت وضدیتی نشان میدادند همه را میکشتند ولی اگرپاغیگری وسرکشی نمیکردند میگذاشتند هر طوری میخواهند زندگی کنند بشرط آنکه در کار استخراج معادن الماس‌وذغال سنك وطلاونفت ومحصول مزارع کائوچومداخله‌ای ننمایند. نباید پاروی حق‌گذاشت که‌گاهی هم احیانا اتفاق می افتادکه این تسلط بیگانگان برای اهالی سودمند واقع میگردد.

گاهی اتفاق میافتادکه دومملکت که هردومحتاج بمواد اولیه بودند درآن واحد چشمشان را بیك قطعه خاك دوخته دردیك مخیلهٔ آرزوی تصرف‌وتملك آنرامیپختند. آنوقت بودکه جنك شروع میگردید . چهل وپنجاه سال پیش جنك بین روس وژاپن بعلت اینکه هردوچشم بقطعاتی ازخاك چین دوخته بودند شروع گردید.اما روبهمرفته این قبیل جنگها نسبته‌کمتراتفاق میافتاد . هیچ ملتی قلباً مایل بجنك نبود . درهمان اوایل قرن بیستم طرف شدن با قشون منظم و کشتیهای‌جنگی‌سیارمقتدروتحت‌البحری های مخوف وطیاره های بیشماردرنظرمردم لغوو بی معنی میآمد همانسان‌که حکومت استبدادی هم مانند حکومتهای زمان سابق دیگردرمیان مردم اروپا طرفداری‌نداشت مردم قرن‌بیستم مدام درروزنامه ها اخباری درباره اختراعات‌و کشفیات‌علمای‌فرانسوی وانگلیسی وامریکائی وآلمانی ودرباب همکاری دوستانه آنها درزمینهٔ ترقیات طبی و نجومی میخواندند ودردنیائی زندگانی میکردندکه سرتاسرمیدان پرهیجان‌فعالیتهای تجارتی وصناعتی بود. عده‌ای ازآنان متوجه بودندکه طرزحکومت ممالك مختلفه (یعنی جامعه های بزرگی که دارای منویات وآرزوهای مشترك بودند) چند قرن عقب ماندگی داردولهذاگاهی‌درصدد برمیآمدندکه توجه‌هموطنان‌خود را بدین نکته‌معطوف سازند اما مردم بقدری سرگرم امورشخصی خود بودندکه برای مباحث عالیه سیاست گوش شنوا نداشتند .

من درطی این‌کتاب بقدری درمواردمختلفه پای مقایسه درمیان‌کشیده‌ام که‌اینك که بازباید متوسل بمقایسه‌گردم ازخوانندگان خود معذرت میطلبم . کشتی حکومت

(برحسب اصطلاح معمول که هرچند قدیمی است ولی باز بخوبی مقصود را میرساند) مصریها ویونانیها ورومیها واهالی ونیزوسوداگران جهانگرد ومتهورقرن هفدهم کشتی محکمی بودکه هرچند ازچوب ساخته شده بود ولی کاملا مجهزبود ورهبری او بدست ناخداهای با تجربه وکارپخته‌ای سپرده شده بودکه کشتی وزیردستان خود را یکی بیکی خوب میشناختند وباٴعن جد با فنون ورموز کشتی رانی آشنائی کامل‌داشتند. وقتی عصرجدید که آنرا عصرآهن وفولاد وماشین خوانده اند شروع گردید لازم آمد که دربعضی ازقسمتهای کشتی کهنه تغییراتی بعمل بیاورند وبرسطح وظرفیت آن بیفزایند وشراع آنرا برداشته بجایش دیك بخار بگذارند. گرچه رفته رفته اوضاع واحوال مادی ملوانان وملاحین بهتر گردید ولی مجبوربودند درزیرزمین تنك و تاریك کشتی درمجاورت انبارذغال سنك بادود وحرارت آتش بسر ببرندو با آنکه مزد بیشتری میگرفتند وکمترازسابق درمعرض خطربودند با اینهمه راضی نبودند وحسرت گذشته وزمانی را میخوردند که درهوای آزاد صفحهٔ کشتی باکارپرخطرطناب پیچیدن وشراع بر افراشتن سروکارداشتند.

کم کم بدون آنکه کسی متوجه باشد کشتی چوبی کهنه وفرسوده قدیمی بشکل یك کشتی کاملا «مدرن» درآمده بود درصورتیکه ناخدا وملوانها همان‌قدیمی هابودند با همان معلومات وعقاید وافکارسابق وانتخاب ویا تعیین‌آنها نیز بهمان طرزوسبك صد سال پیش بعمل میآمد وهنوزهم کشتی راباهمان سبك وشیوه قرن پانزدهم‌میراندند وکتابچه تعلیمات ودستوروقواعد وقوانین بحری آنها همان کتابچه های زمان لوئی چهاردهم وفردریك بزرك بود وخلاصه آنکه بدون آنکه بتوان آنها را مقصر خواند دیگربدرد کشتی جدید نمی خوردند و برای ادارهٔ آن ساخته نشده صلاحیت نداشتند.

اقیانوس سیاست بین المللی زیاد پهناورنیست لهذا وقتی کشتی های بزرك و وسریع السیربا هم بنای رقابت وهمچشمی راگذاشته بمسابقه میپردازند البته خالی از پاره‌ای حوادث نخواهد بود ولاشهٔ کشتیهائی که درنتیجهٔ این قبیل حوادث‌غرق‌گردیده درقعردریا فرورفته اند شاهد برصدق این مدعاست.

مقصود ازتمام این بیانات این است که دنیا احتیاج‌شدیدباشخاصی داردکه‌بتوانند سکان‌وزمام اختیارکشتی تمدن را دردست بگیرند. این اشخاص بایدباجرئت وباایمان باشندوبدانندکه نوع بشرتازه درابتدای مسافرت خویش است وبرای رساندن کشتی به بندرمراد باید بسبك وشیوهٔ جدیدکشتیرانی‌آشنائی حاصل نماید. این اشخاص باید مدتی‌درمدرسه زمانه شاگردی نمایند وبزوربازو راه خود راهموارساخته بجلوکشتی

که محل حکمفرمائی ناخدایان است برسانند احتمال هم میرود که ملاحین وزیردستان بی خبروناراضی ازاطاعت اوامر آنها سرپیچیده آنها را بقتل برسانند ولی عاقبت روزی میرسد که ناخدای بزرگی کشتی را بمقصد میرساند ودرتاریخ نوع بشربنام «قهرمان بزرك بنی نوع انسان» مشهورخواهدگردید.



رهنمای جاودانی

آناتول فرانس نویسندهٔ مشهور فرانسوی چنین گفته است

« هرچه بیشتر بزندگی آدمیان میاندیشم بیشتر معتقد میشوم کـه همانسان که »
«مصریهادو« آلههٔ» «ایزیس» و«نفتیس» را برمردگان خویش میگماشتند، انسان»
« نیز باید بدیدهٔ «استهزا» (۱) و«ترحم» دررفتارو کردارمردم بنگرد واین دویار»
«انباز ورفیق‌شفیق را رهبرخود قراردهد.«استهزا» باپوزخند خود زندگی‌رادلپذیر»
«ونمکین و«ترحم» آنرامبارك وفرخنده میسازد.این«استهزا» قساوت و بی‌انصافی»
«را نمیرساند بلکه آمیخته با ملاطفت و نیکخواهی استچنانکه خنده اش خشم وغیظ»
«را فرومینشاند وبزبان ملایمت میگویدکه درمردم نادان وشرارت پـیشه بـدیـدهٔ»
«استهزا بنگرید والا بیم آن میرود که ضعف برشما غالب آمده درصددکینه‌توزی»
«برآئید. »

---

(۱) مقصود « Ironie » فرانسویان است و کلمهٔ « استهزا » درست آن مفهوم را نمیرساند. (مترجم)

هفت سال بعد

عهدنامهٔ ورسای را با سرنیزه نوشتند و این اختراع سرهنك فوی‌زکو(۱) یعنی سرنیزه هرچند ممکن است درجنگهای تن بتن خیلی بکارآید ولی برای استقرار صلح دردنیا نمیتواند زیادمؤثر باشد.

بدتر ازهمه اشخاصی هم که این‌سلاح را درورسای‌بکار بردنداشخاص‌سالخورده‌ای بودند. وقتی جوانان بجان یکدیگرمیافتند با شدت و حدت‌هرچه تمامترخون‌یکدیگر را میریزند ولی بمحض اینکه آتش غیظ وغضبشان خمودی یافت هرکس بکارخود برمیگردد وکینه ودشمنی را دربارهٔ همان‌کسانی که یك ساعت‌پیش‌با آنهامیجنگیدند فراموش میکنند ولی وای بوقتی که شش هفت تن اشخاص معمروسالخورده باریشهای سفید صیقل دیده که چون‌تیرشان درراه جاه‌طلبی بسنك‌خورده دل وجانشان‌ازکینه‌توزی آکنده است دورآن میزسبز کذائی برای قضاوت وصدورحکم وداوری‌درحق شش‌هفت تن حریف بی مدافع که آنها نیزوقتی فاتح بودند وشمشیرشان برد بود بتمام قواعدو قوانین ورسوم بین المللی پشت پاانداختند نشسته باشند. دراینگونه‌مواردا‌ست که‌باید دست بجانب‌آسمان بلندنموده وگفت:«خداوندا خودت رحم کن.»

افسوس که خدای رحیم‌که چهار سال تمام آنهمه بنامش مرتکب جنایات شدند دیگررغبتی نداشت‌که دست رحمت بجانب فرزندان نا خلف خود درازنماید و می‌گفت این اشخاصی که این همه درقتل وغارت مهارت واستادی داشتند حالا هم باید هرطورعقل خودشان میرسد راه حلی برای مشکلات خودپیداکنند.

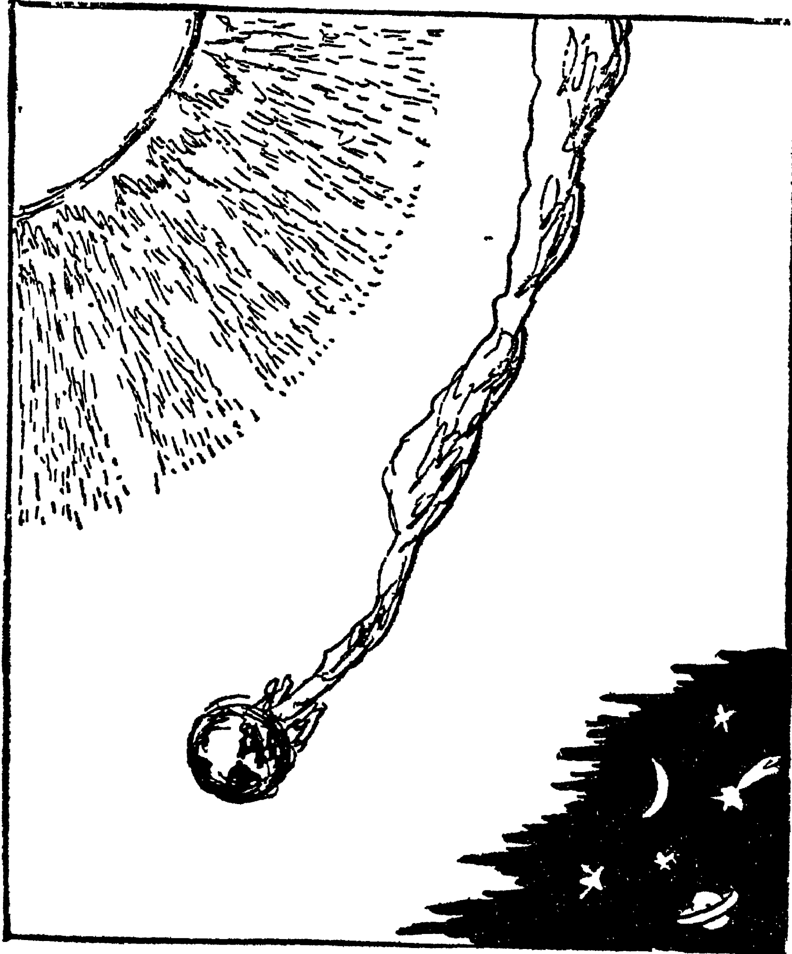
این «هرطورعقل خودشان میرسد» را بعدها خوب دیدیم چه نتایجی ببارآوردو چه شاهکاری ثمرهٔ آن گردید. حقیقت این است که تاریخ این هفت سالی که ازجنك میگذرد(۲) طومارعریض وطویلی است ازخبط وخطاهای شرم آمیزی‌که سرتا سر از حرص وطمع وبیرحمی وشقاوت ورذالت وپستی حکایت میکند وازلحاظ‌سفاهت ونادانی درتاریخ حماقت وبلاهت انسانی نظیرآنرا نمیتوان یافت.

---

(۱) اسم کسی است‌که سرنیزه را اختراع کرد. (مترجم)

(۲) مؤلف این‌کتاب را هفت سال پس ازجنك جهانی اول نوشته است(مترجم)

امروز محال است بدانیم که مردم دوهزار و پانصد میلادی در باب علل اصلی این مصیبت عظمائی که اسمش نخستین جنك جهانی است و ارکان تمدن اروپا را متزلزل



دنیا در آتش

ساخت واختیار نژاد انسانی را بدست امریکائیها داد که هرگز خواب آنرا ندیده بودند چگونه فکر خواهند کرد ولی چون خواهند دید که در آن دوره ممالك مختلفه بصورت سازمانهای تجارتی بسیار منظمی درآمده بودند احتمال قوی میرود بدین نتیجه برسند که اختلاف ما بین دودسته محال بود عاقبت روزی منجر بقطع روابط ومنازعه وزد و خورد نگردد . اگر بخواهیم مطالب را واضحتر بیان نمائیم باید بگوئیم که مردم درسال ۲۵۰۰ میلادی خواهند دید که آلمان خطروتهدیدی برای رفاه

امپراطوری انگلستان گردیده بود وانگلستان نمیتوانست راحت بنشیند که آلمان روز بروز بردایرهٔ تجارت ومعاملات خود بیفزاید ودررفع حوایج مردم دنیا بازار تجـارت عمومی را بدست بگیرد .

برای ما اشخاصی که شاهد وناظرجنگ بوده‌ایم قضاوت درباب حوادث این ده سال اخیر کارآسانی نیست ولی اکنون که هفت سال ازجنگ گذشته است تصورمیـرود بدون آنکه زیاد اسباب تاثرورنجش همسایگان صلح‌جوودوستان‌خودمان رافراهم‌سازیم شاید بتوانیم درنهایت صداقت وخلوص نیت ازافکار واستدلالات خود بدین قرارنتیجه بگیریم .

بشهادت تاریخ این پانصدسال اخیردنیا درمیان دولتهائی که معروف به « دول حاکمه » شده‌اند ودولتهای دیگری که درصدد بوده‌اند زمام اختیاردنیا را ازچنگ این دول حاکمه بدرآورده خود در سلطنت بردریاها جانشین آنها بگردند میدان مبارزهٔ شدید ووسیعی بوده است . اسپانیا اجساد جمهوریهای تجارتی ایطالیائی پرتغالی را زیر پا آورد وخود تاج توفیق برتارك نهاد جای آنها راگرفت . همینکه اسپانیا این مقام را بدست آورد ودارای خاك عظیمی گردید که (درنتیجهٔ اوضاع جغرافیائی ویا بملاحظات اخلاقی) آفتاب درآن غروب نمیکرد که هلند قد علم نموده ودرصدد برآمد که قدرت وثروت را ازدست اسپانیا بیرون آورد واگروسعت بسیارمحدود خاك هلند را درمقابل اسپانیا درنظر بگیریم باید اذعان نمائیم که این مملکت کوچك در انجام منظورخـود بسیارکامیاب گردید . تازه هلند براین سرزمینهائی دست یافت که درآن زمـان منبع ثروت ودولت بی دردسربودند که فرانسه وانگلستان بقصد دست انداختن براین سرزمین ها وارد میدان شده مشغول مبارزهٔ با هلند گـردیـدنـد و بمحض اینکه هلنـد را از میدان بدرساختند دوحریف توانا یعنی فرانسه وانگلستان بجان هم افتادنـد وپس از مبارزه ومنازعهٔ دوروودرازی عاقبت انگلستان فرانسه را نیزازمیدان بدرنمود ومتجاوز ازیك قرن ارباب بلامعارض دنیا گردید وابداً چشم نداشت که رقیب دیگری رادرمقابل خود ببیند واگرممالك خرد وکوچکی سنك جلوی راهش میگردیدند آنها را زیرپا میگذاشت وبجلومیرفت .

چون بتنهائی حریف ممالك بزرك نبود ناگهان این ممالك خود را درمقابـل یکی ازین ائتلافهای سیاسی اسرارآمیزی دیدند که رجال سیاسی انگلستان که درسیاست خارجی استادان زبردستی گردیده اند با فوت وفن کاسه گری بوجود میآورند و دراین رشته هیچکس بپای آنها نمیرسد .

اگرجریان پیشرفتهای اقتصادی را (که شرح وتفصیل آن درتمام کتابهای تاریخ

مذکورآمده است) درمدنظر بگیریم اذعان خواهیم کردکه سیاستی راکه رجال مملکت آلمان در بیست سال اول قرن بیستم دنبال نمودند سیاستی بس خام بوده است. پاره‌ای اشخاص معتقدندکه رفتارقیصرسابق آلمان عاقلانه نبوده واورا مستوجب ملامت وتوبیخ میدانند وادله وبراهینی که دراثبات این مدعی اقامه مینمایند چندان بی اساس هم نیست. ویلهم دوم هرچند آدم بدی نبود ولی قابلیت ولیاقت نداشت وفریب این تلقین نفسی را خورد که اختصاص باغلب اشخاصی داردکه ازطریق توارث بسلطنت وقدرت میرسند.



قوای بحری

این قبیل اشخاص بقدری خودشان را ازسایرمردم دنیا داناتروفرزانه ترمیپندارندکه کم کم حساب ومیزان بکلی ازدستشان بیرون میرودوازحقایق امردردنیا بیخبرمیمانند. اما دربارهٔ ویلهم دوم باید تصدیق نمودکه هیچکس باندازهٔ اودرنزدیك شدن به انگلیسها اهتمام نورزید و احدی بقدراو سعی دربدست‌آوردن دل ملت انگلیس بعمل نیاورد وهمچنین هیچ کسی درمیان بیگانگان باندازهٔ اودرقضاوت دربارهٔ اخلاق انگلیسها باشتباهات فاحش وخطاهای بارزدچارنگردید .

این جزیرهٔ عجیبی که درآن سمت دریای شمال واقع گردیده واسمش انگلستان است فقط وفقط برای تجارت زنده است واز راه تجارت زندگانی میکند . انگلستان کسانی راکه مانع ورادع تجارت انگلستان نباشد دوستان خود ویا اقلا « بیگانگان تحمل پذیر» میداند . برعکس هرکس احتمالا بتواند سنگی درراه اولویت تجارتی انگلستان بگردد دشمن اوخواهد بود وباید دراولین موقع امکان ازمیان برداشته شود.

امپراطور انگلیس پرست و «آنگلوفیل» آلمان چه سخنان مهرآمیزی که در حق انگلستان بزبان نیاورد وچه کارهای خالصانه و صادقانه ای که برای جلب اطمینان و محبت انگلیس نکرد ولی مردم انگلیس هرساعت وهردقیقه متوجه بودند که آلمانها دربازار تجارت با آنها رقابت می کنند وحریفان خطرناکی هستند وطولی نخواهد کشید که بازارهای دنیای متمدن را ازاجناس وکالاهای ارزان خود پرخواهندساخت.

آنچه درفوق مذکور گردید تنها یك جنبهٔ مسئله را روشن ساخت که هرچند حایزاهمیت بسیاراست ولی برای اینکه علت اینهمه خونریزی راکه ازخصوصیات جنگ اخیراست بیان نمایدکافی نیست .

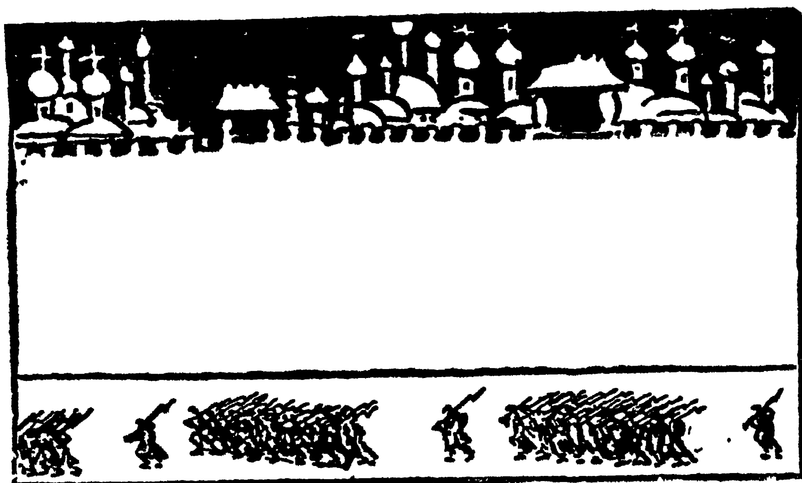
درآن زمان خجسته فرجامی که هنوزخط آهن وتلگراف اختراع نشده بود وهر مملکتی برای خود شخصیت خاصی داشت وبا عزم جزم مانند فیل دمانی که بارابه ای بسته باشند بطرف مقصود ومنظورمخصوصی روان بود مبارزهٔ بین دوحریف برای اولویت درتجارت باهستگی جلومیرفت واحتمال بسیارداشت که رجال سیاسی باحیله و تدبیر که درمدرسهٔ سیاست متقدمین فن سیاست را آموخته بودند نمیگذاشتند دایرهٔ مخالفت وسعت یابد ولی بدبختانه درسال۱۹۱٤ دنیا سرتاسر بصورت کارخانهٔ بین‌المللی پهناوری درآمده بود چنانکه اگرفرضاً کارگران درارژانتین اعتصاب میکردندتاثیرش دربرلن بخوبی محسوس میگردید وهمچنین ترقی قیمت بعضی ازمواد اولیه در بازار لندن اسباب بدبختی وکساد بازارهزاران کارگرچینی میگردیدکه هرگز ازوجودشهر لندن درسواحل رودخانهٔ تایمس خبری بگوششان نرسیده بود واختراع تازهٔ یکنفراز دانشیاران یکی ازدانشگاههای درجه سوم آلمان کافی بودکه موجب ورشکستگی ده دوازده مؤسسه بانکی درمملکت شیلی بگردد ویا آنکه درنتیجهٔ سوءاداره تجارتخانه ای ازتجارتخانه های قدیمی شهر گوته برك صدها پسرودخترخردسال استرالیائی دیگر نتوانند بمدرسه بروند .

البته همهٔ ممالك بچنین مقامی درمیدان‌صناعت نرسیده بودندوپاره ازآنهامطلقاً زراعتی بودند وبعضی دیگرتازه ازاحوال « فئودالیسم » قرون وسطائی بیرون آمده بودند ولی همین ممالك هم میتوانستند بممالك عمدهٔ صناعتی کمك بسیاری بنمایندیعنی چون عموماً دارای نفوس بسیاری بودند میتوانستند بممالك بزرك کارگروسرباز(ویا باصطلاح فرنگیها گوشت زنده برای دم توپ) بدهند وازاین لحاظ رعایاوروستائیان روسیه درتمام دنیا بی نظیروبی‌عدیل بودند

اگرکسی بپرسدکه چطوراینهمه ممالك ومللی که دارای منافع متضاد بودندبا هم متفق ومتحد وهمدست گردیده یك جبههٔ بسیارعریض را تشکیل دادند وچهار سال تمام درراه مقصد ومقصود واحدی جنگیدند خواهیم گفت که بهتر است حوصله داشته

باشیم تا نوادگان ما جواب این سؤال را بدهند . دنیا برای اینکه بتواند درحق‌این وطن پرستان چشم بسته‌ای که خاك اروپا را بصورت قصابخانه‌ای در آورند بدرستی داوری نماید باید اطلاعات بیشتری دربارهٔ مقدمات واسباب وعلل جنك داشته باشد.

آنچه ما دراین‌روز گرمای تابستان‌سال۱۹۲۶ امیدواریم بتوانیم ازعهده برآئیم همینقدراست که توجه خوانندگان را بیك نکتهٔ مهمی معطوف سازیم که حتی اشخاصی که خود را «مورخ» میخوانند در آن باب بقدرکافی دقت مبذول نداشته‌اند واین نکته عبارت است ازاینکه این مبارزه واختلاف بزرگی که بصورت جنك‌درآمد بایك‌انقلاب جهانی پایان یافت ومانند جنگهای دیگراین سه قرن اخیر تنها بطورمعمول موجب قطع روابط نگردیدبلکه‌طلیعهٔ دورهٔ اجتماعی‌واقتصادی‌جدیدی گردید که بکلی بی‌سابقه



قدرت جماعت

بود واشخاص‌سالخورده‌ای که سرگرم‌انعقادعهدنامهٔ ورسای‌بودند چون‌چکیدهٔ اوضاع و احوال ومحیط خصوصی خود بودند نمیتوانستند ملتفت این‌کیفیت بشوند وتمام‌گفتارو کرداروپندارشان سکه وزمانی را داشت‌که سپری شده بود وظاهراً بهمین جهت است که‌کارها وتصمیماتشان موجب آنهمه مصائب وبدبختیها برای نوع بشرگردید .

عامل دیگری‌که باعث‌گردید این جنگی‌که میگفتند در راه دموکراسی وحقوق ملتهای‌کوچك‌است باین‌طرز وخیم‌خاتمه یابد این بود که مدتی پس‌ازآنکه جنك‌شروع شده بود ممالك متحدهٔ امریکا نیزدرآن شرکت‌کردند .

ملت امریکا فی‌حد ذاته خودرا درامان میدید وچون درپس‌سنگر سه هزارکیلو

متردریا واقع بود اساساً هیچگاه علاقه‌ای نسبت بسیاست خارجه نشان نداده بود. اکثریت ملت امریکا و پیروان ویلسون رئیس جمهور امریکا کاملا از تحولات تاریخی ملتهای اروپا یا هرملت دیگری دراین دوهزارسال آخر بی‌خبر بود وعادت داشت قضایا را بوسیلهٔ کلمات قصار وجملات موجز وشعارمانندی بیان نماید ولهذا مجبور بود برای کسب اطلاعات تاریخی بدیگران مراجعه نماید وهمین نکته موجب گردید که پروپاگاندچیهای متحدین بکمك خبط وخطاهای عجیب فرماندهان قوای بری و بحری آلمـان توانستند بآسانی برای دوستان امریکائی خود ثابت سازند که جنك بـا آلمان جنك میان خوبی است و بدی وسفیدی با سیاهی ودرحقیقت پیکار ونبردبین فرشتگان آزادیخواه انگلوساکسون است که طـرفدار استقلال و سیادت ملل کوچك و ضعیف هستند بر ضـد عفریتهـای استبدادژرمانی وتوتونی(١) وآنقدرازین قبیل سخنان راندند تاملت مهربان واحساساتی امریکا(وبهمین جهت قابل پاره‌ای افراط وتفریطها درلطف ومهربانی وهم درقساوت وکینه جوئی) احساس نمودکه براستی اگرازشرکت درچنین رزم ونبردی خودداری نماید بخود بتمام آنچه درنهادش خواهـان نیکی وآدمیت است خیانت ورزیده‌است. آنوقت بود که امواج جوش وخروشی که دورهٔ جنگهای صلیبی رابخاطرمیاورد. برسرتاسر صفحهٔ امریکا استیلا یافت وآسیابهای عظیم صناعت امریکا بتأنی ولی باعزم جزم بکار افتاد ودراندك مدتی دوملیون سرباز بقصد پایان دادن بعملیات وحشیانهٔ هونها(٢) بجانب میدانهای جنك اروپا براه افتادند.

بدیهی است که این ملیونها جوانان جدی وبافکرمیخواستند بهموطنانشان بفهمانند که برای چه مقصود مبارکی بجنك میروند و ورد زبانشان این جمله گردیدکه «ما برای جنگیدن با جنك بجنك میرویم» واصول چهارده‌گانه ویلسون رئیس جمهوری امریکا که درواقع اساسنامهٔ جدید آن نیت بین المللی است. ازهمین احوال وکیفیات سرچشمه گرفت وعشق وذوقی که درآن موقع ازطرف ملت امریکا نسبت بخـود مختاری ملل کوچك بظهوررسید وآرزوی اینکه« دنیـا را برای قبول دموکراسی» مستعد سازند همه حاکی ازهمان احوال وکیفیات است.

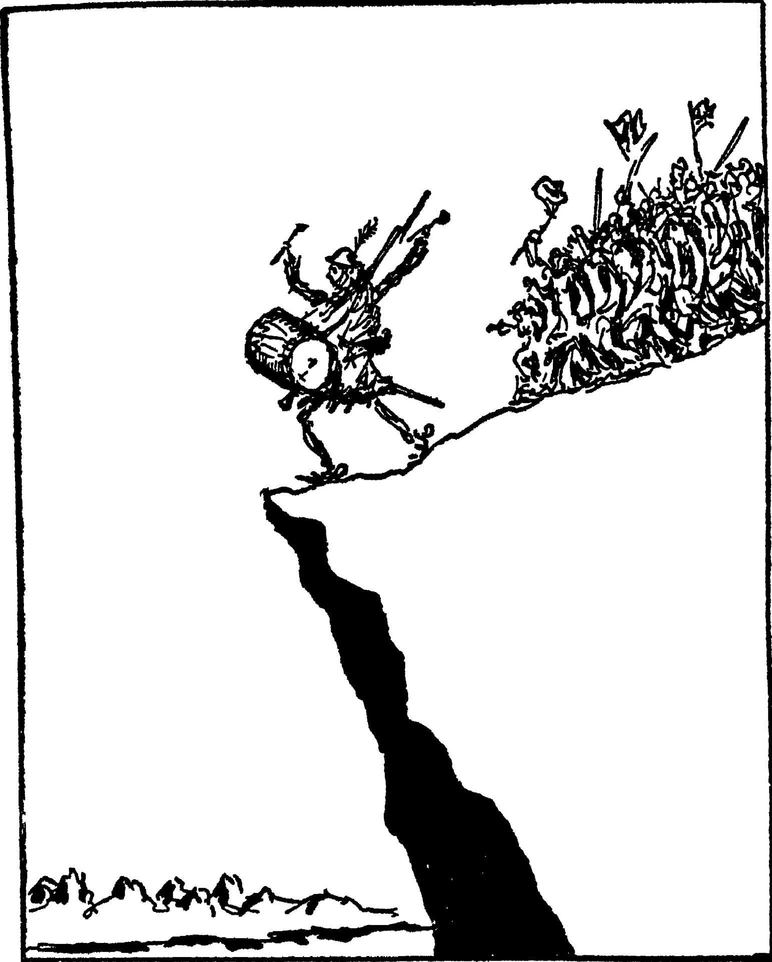
این قبیل حرفها برای بالفور وپوانکاره‌ها وچرچیل ها (بـا صرف نظـراز نامیدن رجال سیاسی روسیه آن دوره که اکنون همه درتبعید بسرمیبرند) درحکم کفر وزندقه بود. اگرکسی ازهموطنان آنها جسارت میکردکه ازین نوع سخنان بزبـان

---

(١) اسمی است که رومیها به ژرمن های «بربر» ونیم وحشی قدیمی میدادند(مترجم)

(٢) هونها همان هیاطله ای هستند ازاقوام وحشي مغولي که درزمـان ساسانیان بایران هجوم آوردند .(مترجم)

بیاورد دردم اورا درمقابل جوقهٔ تفنکداران برده تیرباران میکردند اما درهمین‌حـال مجبور بودند چنان وانمود کنند که بسخنان فرمانده کل دوملیون سرباز وپاسبان معتبر ذخایرجهانی با احترام گوش میدهند وبهمین ملاحظات بود که ملتهای اروپائی درسال آخروحتی درنیمهٔ دوم جنك برای مقاصد ومنظورهائی می‌جنگیدند که بدان معتقدنبودند



« پروپاگاند » و تبلیغات

همانسان که باصلاحات اقتصادی نوظهوری‌هم که درهمان اوقات‌مدام‌ازبالای‌دندانه‌های کرملین تقریبا بصد زبان مختلف باطلاع مردم دنیا میرسید اعتقاد نداشتند . بمجـرد اینکه آلمانها- که ازشنیدن این نوع سخنان عاقلانه اززبان دشمنان توانا وخطرنـاك امریکائی خود امیدواری پیدا کرده بودند- امپراطورشان را سرنگون‌ساختند واسم

مملکتشان را تغییرداده بجای امپراطوری آلمان آنرا جمهوری آلمان‌خواندند وبازو بندهای سرخ بیازوبستند وصدا ها را برای‌خواندن«مارش» بین‌المللی(انترناسیونال) که سرود سوسیالیستی بین المللی است بلند ساختندو بطرف سواحل رودخانهٔ رن بنای عقب نشینی مشهوررا گذاشتند سران وروٌسای ممالك متحده بیدرنك گردن خود را از زیربار«ایدال» های بی معنی ومزاحم امریکائی بیرون آورده ومشغول بفراهم ساختن اسباب عقد نامهٔ صلح گردیدند که براساس اصل معروف «وای بحال مغلوبین» بنا نهاده شده بود وهمانا ازعصرمردمان غارنشین نتیجهٔ منطقی هرجنگی بودکه فاتحانه بپایان رسیده باشد .

بازاگرویلسون باین فکرشوم نیفتاده بودکه درمذاکرات سیاسی ۱۹۱۹ شخصاً شرکت نمایداینهمه مشکلات تولید نمیگردید . اگرشرکت نکرده بود دولتهای‌اروپائی بر طبق عقایدی که دربارهٔ خوبی وبدی دارند عهدنامه‌ای بسته بودند. البته‌امریکائیها چنین عهدنامه‌ای را نمی پسندیدند آنها را مقصرمیخواندند ولی‌این نامه اعم ازآنکه صحیح باشدیاغلط ، لااقل‌آینهٔ صادق طرزفکروعقاید مشخص‌دولتهای اروپائی‌میبود در صورتیکه با شرکت ویلسون درمذاکرات‌صلح منویات‌امریکائیها واروپائیها(که‌هرگز آبشان دریك جوی نرفته است) چنان درهم آمیخت وآش شله‌قلمکاردهشتناکی بوجود آوردکه نه تنها برای هیچ مسئله ای راه حل قطعی بدست نیامد بلکه هر یـك ازدول متحده خود را مظلوم ومغبون‌دید وروبهمرفته صلحی که درورسای‌منعقدگردیدگرانتر ازجنك تمام شد.

عامل دیگری هم برهرج ومرجی که‌درنتیجهٔ عهدنامه ورسای‌تولیدگردید افزود باین معنی که ویلسون که خود رئیس یکدسته ممالك نیـم مستقلی بـودکـه بصورت «فدراسیون» با هم اتحاد ووحدت پیداکرده بودند همواره چنین دنیائی رادرمدنظر داشت ونزد خودفکرمیکردکه اگرچنین‌کاری درامریکاامکان یافته‌است واکنون‌متجاوز ازیك قرن می‌شودکه حکومت «فدرال» بنفوس‌امریکاکه مدام روبافزونی‌است‌آزادی سیاسی ورفاه اقتصادی داده وملت ممالك متحده امریکا را روبهمرفته مـرفه‌تـرین و متمولترین ممالك کرهٔ زمین ساخته است چرا نباید ممالك اروپا نیزتأسی‌بامریکائیها نموده و همان راهی را بپیمایند که ممالك **ویرجینیا** و **پنسیلوانیا** و **ماساچوست** درسنهٔ ۱۷۷٦ پیمودند .

وحالاکه خودمانیم راستی چرا نباید ؟

وقتی مسترویلسون درقصرورسای ازاین قبیل افکارو عقایـد صحبت میداشت و نظریات خود را درباب لزوم یك انجمن ملل بیان میکرد روٌسای ملل متحد سخنان‌او رابا احترام هرچه تمامترگوش میدادندوحتی بنا بمقتضیات موقع‌قبول نمودندکه‌اصول

واساس یك اتحاد و«فدرسیون» عمومی ملل را نیزدرعهدنامهٔ ورسای بگنجانند ولی بمحض اینکه مسترویلسون سوارکشتی که بریاست جمهوری اختصاص داشت گردیدو کشتی بجانب ینگی دنیا ونیم کرهٔ غربی بحرکت درآمد آنچه را بافته بودند پنبه کردند وتیشه بریشهٔ همان چیزهائی زدندکه درنزد رئیس جمهوری عالیمقام آمریکا آنهمه عزیزوارجمند وگرامی بود وازنوبسروقت همان«ایدآل» های سیاسی فرسودهٔ خود یعنی عهدنامه های سری واتحاد وائتلافهای مخفی رفتند.

درهمان اوقات درافکارعمومی امریکا هم تغییراتی روی داده بود. بدیهی است که میتوان تغییرعقیدهٔ امریکائیها را درباره جامعهٔ ملل نتیجهٔ بعضی خصوصیات اخلاقی مسترویلسون بقلم آورد ولی نباید فراموش نمودکه عوامل مخفیهٔ دیگری نیز در کاربود.

اولا سربازهای امریکائی ازمیدان جنك برگشته بودند وچون دراروپا شخصاً شاهدوناظر اوضاع واحوال بودند دیگرآتش جوش وخروشی که دردوسال آخر نشان داده بودند خمودی یافته بود وثانیاً مردم امریکا هم کم کم ازآن هیجان جنون آمیز بخود آمده بودند وچون دیگربرای حیات وناموس پسران ودخترانشان بیم وهراسی نداشتند میتوانستند با خونسردی بیشتری دربارهٔ جنك وصلح فکرنمایند وطولی نکشید که سوء ظنی که طبعا نسبت باروپائیها داشتندازنوبیدارگردید وکم کم مشهودگردید کهاخطارهای تهدیدآمیز جورج واشنگتون برضد «اتحادهای مبهم ودرهم وبرهم» هنوزهم درسال ۱۹۱۸ همان تأثیریك قرن پیش رادراذهان مردم امریکادارد وثالثا پس ازدوسال رفت وآمد درمیدانهایجنك ونطقهای مختصرچهاردقیقهای وپولهائی که بممالك دیگربعنوان قرض آزاد داده شده بود مردم خوشوقت بودندکه بتوانندوباره بکاروکاسبی خود بپردازند وبمعاملات سودآورمشغول گردند.

مختصر کلام آنکه جامعهٔ ملل نوزادیکه ویلسون بابیباکی آنرادرگهوارهٔ اروپا انداخته ورفته بود مورد بیمهری والدین وکسان روحانی ومعنوی خود نیزواقع گردید ودیگراعتنا وعلاقهای باونشان نمیدادند.

این کودك نوزاد نمرد ولی نیم جانی بیش نداشت وموجود ضعیف وعلیلی بود که وجودش درهیچ مورد دارای تاثیری که بنحوی ازانحاء قاطع باشد نبود وجزاینکه گاهی با بلند نمودنانگشت اعتراض وبا پارهای ملامت وتوبیخهادوستانش رابرنجاند ونا راضی سازدکاری ازدستشساخته نبود.

دراینجا بازیك مرتبهٔ دیگرخودمان را درمقابل یکی ازاین « اگرومگر های» تاریخی وخطرناك میبابیم ومیگوئیم « اگرواقعا جامعهٔ ملل توانسته بود دنیایمتمدن را بصورت یك«فدراسیون» ممالك متحد...» من نمیخواهم غیب گوئی کنم ولی ظاهراً

نقشهٔ ویلسون مرضا هم که اوضاع واحوال تا حدی مساعدتر بود بازخیلی مشکل بود که بتواندبجائی برسد وعلت این است که این جنك را (چنانکه اینك رفته‌رفته‌دستگیرمان میشود) بیشتر باید انقلاب نامید نه جنك . انقلابی بودکه فتح و فیروزی نصیب حریف ثالثی نمودکه هیچکس ازوجود اوخبری نداشت و بعدها معلوم گردیدنبیرهٔ شخصی است بنام جیمس وات ومعلوم است که رفته رفته نامش درمیان مردم مشهورخواهدگردید واورا «مردآهنین » خواهند خواند.

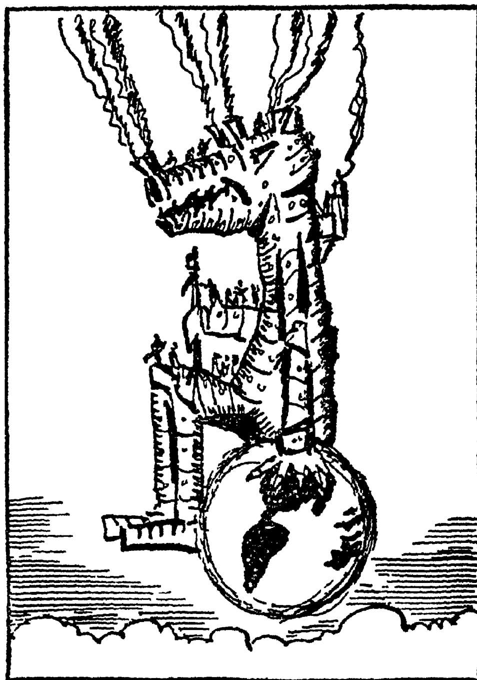
چنانکه می‌دانید ماشین بخار (وهمچنین برادراصغرش قوهٔ برق) درموقعی که پا بدایرهٔ وجود نهاد چون غلام خدمتگزاری بود و حاضر بود در هر دقیقه و هرساعت یار ویاورمردم وحیوانات باشد واززحمت‌کارآنهابکاهد . مقدمش راگرامی شمردند ولی اندکی پس ازآن معلوم‌گردیدکه این موجود بی جان سرتا پا همه حیله وتزویر وشرارت است واین «وجود آهنی» بدستیاری دژخیم جنك که جان انسانی رابرای‌او ارز وبهائی‌نیست، داردکسانی راکه بایدارباب اوباشند بصورت غلامان حلقه بگوش خود درمیآورد .

شاید دراطراف واکناف دنیا چندتن ازرجال علم ودانش متوجه شده وفهمیده بودندکه عاقبت این خادم سرپیچ مایهٔ خطربزرگی برای نوع بشر خواهدگردید ولی بمحض اینکه یکنفرازاین دانشمندان پیمبرصفت دهن بازمینمودکه مردم دنیا رامتوجه خطرسازد ازهرسوفریاد ها بلند میگردید واورا دشمن جامعه وبالشویکی مارکدار و «رادیکال» افراطی اغتشاش طلب میخواندند وباومیفهماندندکه باید جلوی زبانش را بگیرد یا منتظرهرگونه بلا وعذابی باشد . چونکه رجال سیاست و دیپلوماتهائی که بارمسئولیت جنك را بردوش داشتند اکنون در صدد بودندکه بدلخواه خود صلح را برقرارسازند وهیچ‌حاضرنبودندکه احدی درانجام مقصود مقدسی که درپیش داشتند مشکلاتی ایجاد نماید . بدبختانه این قبیل اشخاص محترم عموما ازاصول سهل‌وسادهٔ علوم طبیعی وعلم سیاست اقتصادکه فعلا پایه واساس شکل‌کنونی جامعهٔ صناعتی و مکانیکی دنیا میباشدکاملا بی‌خبرندوازهردستهٔ دیگرمردم که بتصوردرآید درحل‌مسائل پیچیدهٔ‌کنونی دنیا قابلیت واستعدادشان‌کمتراست . وزرای مختاروسفرای کباری که در ورسای جمع بودند ازاین قاعده مستثنی نبودند . درزیرسایهٔ «مرد آهنین » دورهم گردآمدند وازدنیائی که درتحت نفوذ واقتدار«مردآهنین » بود سخن راندند ولی احساس نکردندکه « مرد آهنین» درآنجا حضوردارد وتا پایان‌کنفرانس با اصطلاحات وتعبیراتی مسائل را حلاجی کردندکه مبین‌افکارواندیشهٔ قرن هیجدهم بودو ربطی بقرن بیستم‌نداشت .

با اینوصف معلوم است‌که نتیجه چه میشود . امکان پذیرنیست‌که انسان با طرز

و سبك فكر كردن مردم سال ۱۷۱۹ بتواند براى مسائلى كه مربوط بسال ۱۹۱۹ است راه حل معقولى بدست بياورد واشخاص محترم و كهنسال ورساى بهمين طرز و شيوه رفتار نمودند .

اكنون ببينيم ازاين بوتهٔ كينه وخبط وخطا چه نوع دنيائى بيرون آمد ونتيجهٔ آن ازچه قراربود . نتيجهٔ آن يك سلسلهٔ درهم وبرهمى بود ازملتهاى جديد ورنگارنگ كه شايد براى كسانى كه دربى عجايب وغرايب علم تاريخ هستند بيمزه نباشد ولى شكى نيست كه وجود چنين مخلوق ساختگى دردنيائى كه قدرت بدست زغال سنك و نفت وبرق است وميدان مبارزهٔ مذاهب وعقايد بيشمارميباشد وسرحدها ومرزهاى مصنوعى آنرا بقطعات زيادى منقسم ساخته - مرزهائى كه شايد درنقشه‌هاى جغرافيائى



آدم آهنين

كودكان دبستان بى لطف نباشد ولى ابداً با ضروريات ومقتضيات تمدن امروزه مطابقت ندارد و بصورت قلاع واستحكاماتى درآمده كه مردم با لباسهاى نظامى رنگا رنك از زرد وسبزو بنفش درآن دررفت وآمدند هرچند شايد نياكان داستانى خود را بخاطر

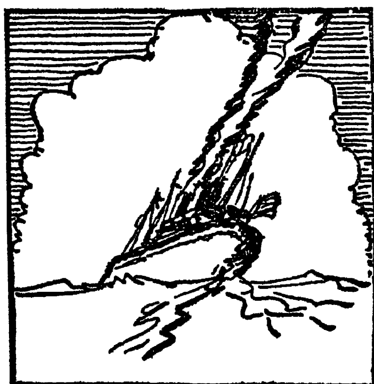
بیاورند ولی برای این عصر و این دوره بقدر وجود یك دختری که در زیرزمین مغازه‌ای فروشنده است مترتب اثروفایده‌ای نخواهد بود .

شاید این سخنان در نظر ملیونها اشخاص محترم ووطن‌پرست اروپائی که‌از بدست آوردن ملیت خود بی‌نهایت مفتخر و دلشاد وحقشناسند سخت بیاید ولی باید با نهایت تأسف تصدیق نمود تا وقتی که رجال‌سیاسی‌اروپا حل‌مسائل «مدرن» را با شخاص «مدرن» محول ندارند محال است اروپا بتواند به ترقی وپیشرفت بادوامی نایل آید .

بیچارگی وهرج ومرجی که درظرف این ده سال اخیر (جنك عمومی هم هرچند برشدت آن افزود ولی بهیچ وجه مسبب وعلت آن نبود) دنیا را فرا گرفته درحقیقت معلول تحول عمیقی است که درساختمان اوضاع واحوال اقتصادی و اجتماعی تمام دنیا بعمل‌آمده است وازآنجائیکه اروپائیان‌سرتاسردرافکاروعقایدقدیمی و گذشته‌مستغرقند نخواسته یا نتوانسته اند درك نمایند.

عهد نامهٔ ورسای که باید آنرا آخرین نفس دنیای سابق دانست می‌خواست در مقابل ظهوروطلوع دنیای جدید سنگری بکشد ولی هنوزده سال ازامضای‌آن‌نگذشته ازاین‌سنگرجزخرابه وآوار چیزدیگری باقی نمانده است . همین عهد نامه اگر در سنهٔ ۱۷۰۰ انعقاد یافته بلاشك شاهکاری از سیاستمداری بشمارمیآمد ولی امروز بلاشك حداکثر کسانی که زحمت خواندن ومطالعه آن را بخود هموارساخته اند ازده هزار نفرتجاوز نمیکنند . اصول اقتصادی وصناعتی قرن بیستم دیگرزیر بارسرحدهای سیاسی نمیرود وبا قدرت وقوت مطلقهٔ استقامت ناپذیری درکاراست که‌سرتاسردنیا رابصورت کارخانهٔ وسیع وپررفاهی درآورد که درآنجادیگر کسی بزبان ونژاد وافتخارات آباء واجدادی ومباهات به نیاکان کمترین اعتنائی نخواهد داشت .

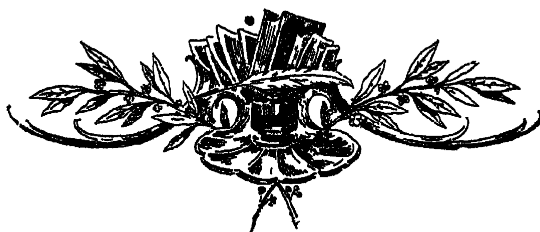
من هیچ نمیدانم که نتیجهٔ خوب یابد این اوضاع چه خواهدگردید واز زیر کاسهٔ چنین کارخانه ودستگاهی چه نیم‌کاسه‌ای بیرون خواهد آمد وچه‌نوع‌تمدنی‌ازین‌همکاری خردمندانه وخالصانه انسان وماشین بوجود میآید واین‌موضوع بخودی خود حائزاهمیتی نیز نمیباشد . معنی زندگی تغییروتبدیل وتحول است واین اولین بارنیست که نوع بشر خود را درمقابل چنین وضع و کیفیتی میبیند . آباءواجداد نزدیك ودورما مکرربا این نوع بحرانهاسروکارداشته‌اند واولاد اخلاف ما نیزبلاشك با همین قبیل بحرانها دست بگریبان‌خواهندگردید . اما برای مامردمی که امروز زنده‌ایم تنها مسئله‌ای که بحقیقت مهم میباشد این‌است که برای ساختن وتدارك دنیای عمومی‌جدید اصول کهنه وپوسیدهٔ سیاست را بدورانداخته اصول وخطوط اقتصادی را درمد نظر بگیریم .



امریکا بخارج میرود

هفت سال قبل غرش توپهای وزین‌چنان گوشهایمان را کر کرده و برق‌ولمعان نوراهکنها چنان دیدگانمان را خیره ساخته بود که درست نیفهمیدیم که این‌مصیبت‌عظمی رشته بر گردنمان انداخته ما را بکدام جانب میکشانـد . درآن اوقات‌اگرمیدیدیم کسی‌پیداشده که‌میخواهدباپایان دادن بجنك ما را بهمان‌دورهٔ ۱۹۱٤ برگرداند با دل وجان بدنبالش‌میافتادیم ولی‌امروزدیگر آن روز نیست وچشمهای ما باز شده‌است.

اکنون کم کم میفهمیم که‌دنیای نازنین سابق که تا روزانفجارجنك جهانگیر با نهایت آسایش خاطردرآن میزیستیم دهها سال بود که ازحیزانتفاع ساقط‌گردیده وبیهوده دوام داشت . حالا نباید تصورنمود که ما اعتقاد وایمان‌کامل باین راه جدیدی داریم که درجلوما شروع شده است . خیلی احتمال میرودکه مجبوربشویم ده دوارده مرتبه راهمان را عوض کنیم تا براه راست وحقیقی برسیم‌ولی‌درظرف‌این مدت دست روزگار درس عبرت گرانبهائی بما خواهد داد وبما خواهدآموخت که آینـده بزندگان تعلق دارد وباید مردگان راگذاشت که درقعر خاك بآرامی بخوابند وباین‌حقیقت‌مسلم‌ایمان پیدا نمودکه «خفته را خفته کی کند بیدار»



رُشد و بلوغ ممالک متحدهٔ آمریکا

دربیان آنکه این نخستین فصل ازفصول متعددی است درباب تاریخ کنونی که عمو ویلم برای برادر زاده های خود پیت ، یان ، دیرك وجین وان لون ومعاصرین آنها برشتهٔ تحریردرآورده است (۱)

پدربزرك شما هم مانند بسیاری ازاشخاص گرفتاری که یك سردارند وهزار سودا مبلغی ازکارهائی راکه شروع کرده بود ناتمام گذاشته است . «داستان بشر» وقتی من وپدرشما بچه بودیم برای ما نوشته شده بود. نویسنده درنظرداشت که دنبالهٔ مطالب را تا بامروز بیاورد که شما هم بتوانید وقایع دورهٔ خودتان را درآن بخوانید ولی دورهٔ شما پایانی ندارد وهرروز وقایع تازه‌ای بظهورمیرسد .

اگرشما درصدد برآئید که واقعهٔ مهمی را توصیف نمائید (مثلا یك طوفان را) برفرازتپه‌ای می نشینید که مشرف براطراف باشد بدین ترتیب چشمتان همه جا را می بینید وتمام منظره درآئینهٔ چشمتان منعکس میگردد درصورتیکه اگردرموقع طوفان دریك کشتی نشسته باشید وبروی امواج دریا روان باشید تنها امواجی راکه دورتا دورشمارا گرفته وشمارابالا وپائین میبرد میتوانید ببینید وتوصیف نمائید . انسان وقتی تاریخ نویسی میکندشباهت بهمین شخص پیدامیکندکه میخواهدطوفان راتوصیف نماید. برای شرح وتوصیف گذشته همینقدرکافی است که دربالای تپهٔ زمان حاضر بنشینیم وخوب به اطراف نگاه کنیم وشرح منظره را بقلم بیاوریم ولی وقتی صحبت ازنوشتن تاریخ دورهٔ کنونی بمیان میآید (مقصودم ازدورهٔ کنونی تاریخ این بیست‌سال اخیراست)حکم همان‌کسی را پیدا میکنیم که درکشتی نشسته و درسینه دریا با طوفان مواجه باشد .

---

(۱) چنانکه میدانید نام مولف این کتاب یعنی«داستان‌بشر» هندریك ویلم‌وان‌لون است و مولف چنان وانمودکرده که آن را برای برادر زاده های‌خردسال‌خود نوشته است(مترجم)

چنین شخصی خیلی کوشش می نماید که کشتی را بخط مستقیم بجانب مقصود براند ولی باد وامواج اورا هرلحظه بطرفی میرانند . مـا گرفتار طوفانیم ، نه می دانیم شدتش بچه اندازه است ونه می‌توانیم حدس بزنیم کی پایان خواهد یافت . تنها کاری کـه از دستمـان نقداً ساخته است این است که حتی المقدور سعی کنیم ازراه زیاد بیرون نیفتیم ودل بخداوند ببندیم .

رسم مورخین است که وقتی مدتی می گذرد ووقایع مهمی رخ نمیدهد می نویسند «دورهٔ آرامی» بود ولی ما امروز بخوبی میدانیم که این «دورهٔ آرامی» همانطور که هواشناسان ومنجمین درباب تغییرهوا پیشگوئی میکنند کاملا آرامش مـحلـی بوده و عمومیت نداشته است . تا وقتی تلگراف وتلفون ورادیواختراع نشده بودچه بساوقایع مهمی ازقبیل جنك وانقلاب وتغییرحکومت درمملکتی رخ میداد بدون آنکه ممالك مجاور ازآن مطلع گردند . امروزچنین چیزی امکان پذیر نیست. امروزاگرواقعه‌ای درپایتخت تبت یا درشهررم وشهرکاپ رخ بدهد فردای همان روزمردم شهر **کانزاس واورلئان جدید وتهران** ازآن اطلاع مییابند ویا بهتر بگوئیم میتوانند اطلاع بهمرسانند چون البته اشخاصی هم پیدا میشوند که این قبیل اطلاعات برای آنها آش دهانسوزی نیست وعلاقه‌ای بدانستن آن ندارند .

آخرین بار که مردم ممالك متحدهٔ امریکا عالماً عامداً خواستندگوش خود را به بندند وصدای غرشی راکه ازجای دیگربلند بود نشنوند دردوره‌ای بودکه جنك عمومی اول پایان یافته بود . بازیکی ازهمان «دوره‌های آرامشی» بود که درآن دوره تاریخ دنیا بصورت اخطاردرآمد .

ما امریکائیها که بمتحدین خود درمغلوب ساختن آلمان کمك لازم داده بودیم در نزد نفس خود خجل نبودیم وبخود میگفتیم آنچه ازدست ما ساخته بود وازما انتظار داشتندکوتاهی نکردیم . غافل ازاین بودیم که تاریخ دنیا برای مامسئولیتی تراشیده است ولهذا با خاطرآسوده پشت بجامعهٔ ملل نمودیم واروپارابسرنوشت خودسپردیم که یا بآتش خود بپزد ویا بآن آتش بسوزد .

سال پرنحوست ۱۹۲۰ فرا رسیده بود . برطبق دستور **هاردینك** رئیس‌جمهور وقت امریکا که میگفت باید هرطورشده بزندگانی معمولی سابق برگردیم، ماامریکائیها برای خلاصی ازمخمصه ازهیچ نوع اقدام وتهورجنون آمیزی روبرنگـردانیدیم وکار بجائی رسیدکه فساد وهرج ومرج درتمام طبقات ملت ازعالی ودانی راه یافت . مرك ناگهانی **هاردینك** درهمان اثنا وبطرزی که علل و اسباب آن درست معلوم نگردید موجب پاره‌ای اظهارات گردید چنانکه می گفتند اگرنمرده بود با محاکم دادگستری سروکارپیدا میکرد .

هرچند نسل کنونی این عهد ودوره‌ای راکه میتوان آنرا «عصرجاز» نامیدبدیدهٔ خوشبینی مینگرد ولی باید تصدیق نمود که این پرده ولو رنگش هم گلگون ودلپذیر باشد پارچه‌اش پوسیده وخراب بود .

شاید بعضیها بمن ایراد بگیرند که توتاریخ دنیا را باید بنویسی چرا اینهمه به وقایع محلی مملکت بخصوصی میپردازی . درجواب میگویم که عمداً این کارراميکنم. همانطور که مدتی لازم است تا اشخاصی یا ممالکی دارای نام وشهرت بگردند همانطور هم باید مدتی بگذرد تا آن نام وشهرت فراموش گردیده ازمیان برود. گرچه درسال ۱۹۲۰ ما امریکائیها سخت ثروتمند ومقتدربودیم ولی به حیثیت واعتبارما ازلحاظ قابلیت ولیاقت لطمهٔ شدیدی وارد آمد . بسیاری ازما اعتنای زیادی وحتی بلکه هیچ اعتنائی بوقایع وحوادثی که درسرحدات ما رخ میداد نداشتیم درصورتیکه مردم دنیا با چهارچشم نگران ما بودند .

کتابهای نویسندگان امریکائی را ازقبیل **سینکلرلیویس وتئودوردرایزد** که نوشتجاتشان آئینهٔ سرتا پا نمای حیات امریکا است دراطراف واکناف دنیا بزبانهای مختلف ترجمه میکردند ومیخواندند ودرباب مطالب ومندرجات آن با هم صحبت ومباحثه میداشتند . نمایشنامه های تیاترنویسان معروف امریکا را درتیاترهای ممالك خارجه بازی میکردند وازتمام اینها گذشته امریکا دارای صادرات مهم دیگری گردیده بود که نامش «فیلم» است . فیلمهای امریکائی حکم بوسهٔ غدروخیانتی را پیدا نمود که یهودا بحضرت مسیح داد واین فیلمها اثرتمام خدماتی راکه ملت امریکا بدنیا و تاریخ دنیا نموده بود خنثی ساخت. این تصاویرمتحرك که مترجم ومظهرثروتمندی وچست وچابکی ما درمقابل انظارملل دنیا گردید معرف خوبی نبود ونتیجه‌ای که ازآن حاصل گردید برخلاف قصد و نظرسازندگان آنها بود . من باب مثال تنها بذکر یك مطلب قناعت میرود . امروزدرتمام دنیا زبانی نخواهید یافت که اقلا دارای یك کلمهٔ امریکائی نباشد وآن کلمهٔ «گانگستر»(۱) است .

هنگامی که درسال ۱۹۲۲ مدیرسابق روزنامهٔ سوسیالیستی ایطالیائی «آوانتی» با دارودستهٔ خود با بیرق هائی که نقش «فیسو»(۲) برآن کشیده بودند (یعنی تبری که دسته‌ای ازتر که بدورآن پیچیده باشد وچنین بیرقی را درروم قدیم علامت اقتدار میدانستند) بجانب رم براه افتاد کسی اعتنائی نکرد و وقتی همین شخص موسوم به **بنیتوموسولینی** دیکتاتورایطالیا گردید مردم امریکا گفتند « خدا را شکر که حالا

(۱) آدم شریرو بردار و ورمال وقاتل ودزد وراهزن رامیگویند (مترجم)
(۲) بانگلیسی « Fasces » (مترجم)

دیگرخط آهنهای ایطالیا سروقت حرکت خواهند کرد وسروقت خواهند رسید . »
حقیقة خط آهنها سروقت حرکت کردند وسروقت رسیدند.هزاران مسافرین وسیاحان امریکائی که درآن اوقات بخاك ایطالیا هجوم آورشدند چه بسا درشهرهای رم و فلورانس وونیزوناپل مجبورمیشدند درگوشه کوچه بایستند و دسته های «فالانژ» نام جوانان ایطالیائی را با پیراهنهای کبود تماشا نمایندکه سرود جوانی « جیووی نتزا» را میخواندند وبا قدم آهسته میرفتند . ولی این مسافرین وسیاحان هرگز نفهمیدندکه این جوانان و«دوچه» یعنی رئیسشان با آن گردن کلفت که گردن گاومیش را بخاطرمیآورد چه آتشی میخواهند روشن کنند .

دنیا بواقعه‌ای نیزکه درسال۱۹۲۳ درمیدان اوپرای شهر مونیخ درآلمان رخ داد اعتنائی نشان نداد . درآنروزگروهی ازاشخاص ناجور ونابابکه خود را عضو حزب «ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمانی» می‌خواندند درصدد برآمدندکه بقول خودشان« پوح»راه بیندازند یعنی باصطلاح« کودتا» بکنند وحکومت باویر را بیندازند ولی بضرب گلولهٔ پلیس متفرق گردیدند . ازآنجائی که یکنفرازاین اشخاص که بعدها به« نازی»معروف گردیدندیك تن ازسرداران پیر آلمان‌موسوم به‌گنرال اریش فریدریش ویلهم لودندورف بود خیالشان آسوده بود واحدی اقدام‌خودراقابل ایراد نمیپنداشت رئیس این نازی‌ها آدمی بود ازاهالی‌اطریش که شغل وکارمعینی نداشت وبه پنجسال حبس در زندان شهر لاندز برك محکوم گردید ولی نه ماه بیشتردرزندان نماند واز همین مدتی هم که درزندان بود استفاده خوبی کرد یعنی چون مقدار زیادی کاغذ در اختیارداشت ویکنفرازززندانیان هم بنام رودلف هس ازطریق ارادت واخلاصمندی سمت منشیگری اورا بعهده گرفت این مردك جوشی وعصبانی مشغول به‌نوشتن کتابی گردید وازآنجائیکه اهل فضل وسواد نبود انشای کتاب مزبورچندان تعریفی نداشت ولی نویسندگان پشت پرده درآن دست بردند وطولی نکشیدکه کتاب« نبردمن» بقلم آدولف هیتلر باغلب زبانها بترجمه رسید تا مردم‌دنیا بتوانندازمطالعهٔ آن برخوردار باشند! !

درآن موقع کمترکسی پیدا شدکه درصدد برآید ازمندرجات این کتاب قطوروملغلق‌و پرطمطراق سربدربیاورد واین خود جای افسوس است وایکاش اقلا توجهی باقدامات یکنفرفرانسوی موسوم به آریس تیدبری‌یان (۱) ویکنفرآلمانی موسوم به‌گوستاو اشترزمان (۲) شده بودکه بنام مملکتهایشان یعنی فرانسه وآلمان عهد نامهٔ بسیار معقولی که بوی صلح وآشتی میداد منعقد داشتند وبهمین‌ملاحظه جایزهٔ صلح رادرسال

(۱) وزیرامورخارجهٔ فرانسه(مترجم)
(۲) وزیرامورخارجهٔ آلمان (مترجم)

۱۹۲۶ مشترکا بآنها دادند. ببینیم پس از آن چه اتفاقی رخ داد .

روسیه‌هم که جای خودش را داشت . درآن اوقات بی خبرماندن دربارهٔ روسیه کارمشکلی نبود . خود روسها مایل نبودندکه کسی ازاوضاع واحـوال آن ها زیاد خبردارباشد وسابقاً هم همینطوربود حتی دردورهٔ امپراطوری هم باآنکه هرچه دارند (ازجمله هنربالت) مدیون باروپا هستند نسبت باروپا ظنین بودندوحکومت جدید روسیه هم معتقد بود علتی نداردکه تغییری دراین‌وضع‌داده شودبلکه برعکس‌همانطور که لزومی نداشت‌که بیگانگان ازنتایج خوب یا بد نقشه های پنجساله خبردار باشند بطریق اولی ضرورتی هم نداشت که مردم روسیه بهیچوجه من‌الوجوه باوضاع ممالك دیگرواقف باشند.با اینهمه اشخاصی‌که بدقت روزنامها را میخواندند متوجه گردیدند که رفته رفته‌اسم **تروتکسی**دراخبار و روزنامه ها کمتردیده میشودونام**یوسف‌استالین** بیشتر برده میشود وجای‌اسم**تروتسکی** رامیگیرد. برای کسانیکه باخبارخارجه علاقه‌ای داشتند آشکار بودکه همین قضیه دال است براینکه درسیاست‌روسیه تغییراتی روی‌داده وملت با اقتداررروسیه راه جدیدی رادرپیش گرفته‌است. ولی‌عموم‌مردم‌که باخبارخارجه بی علاقه بودند همینکه روزنامه بدستشان میافتاد پس ازنظری باخبارقتل و دزدی در صفحه اول فورابصفحه‌ای‌که اخبار معاملات« بورس»را میدادمیرسیدندوبادقت بمطالعهٔ آن اخبارمیپرداختند . ولی‌افسوس که درروز۲۹اکتوبر۱۹۲۹روزنامهااخبار« بورس» را نظرباهمیتی‌که پیداکرده بود درصفحهٔ اول انتشاردادند .

درآن روزآب دیزی **وال استریت**(۱)که با نشاط هرچه تمامترجوش وخروشی داشت بالاخره سررفت وآب‌آتش اجاق را خاموش ساخت . آنگاه فردیادهائی‌که از نحوست سال‌بیست‌شکایت مینمود بصورت ضجهٔ ترس وهراس درآمد.جانشین**هاردینك** **کولیج** که‌آدم محتاطی بود ومردم امریکا اورا« کول» میخواندند وقتی‌رئیس‌جمهور گردید افتخارمیکردکه نه تنها هیچ سخنی نمیگوید بلکه هیچ‌کاری هم نمیکند رفت‌و جای خود را به **هوبرت‌هوور**واگذاشت . **هوور**که درعلم اقتصاد ادعاهائی داشت خیلی اهتمام‌ورزیدکه آتش اجاق اقتصاد را ازنوروشن سازدولی کسی که‌درگردش و«پیك نیك» بخواهدبدون کمك کبریت با چوب ترآتش روشن کند مساعی او بجائی نرسید . تمام «فورمولها»وفوت وفنهائی راکه درعلم اقتصاد میدانست بکاربرد ولی بیکاری وترس وهراس مردم روزبروزافزونی میبافت .

نباید تصورنمود که این کساد وسقوط وورشکستگی بازار، سهام واوراق بهادار که به بحران۲۹معروف گردیده‌است بدورهٔ مخصوصی‌پایان داد . عمراین دورهٔ‌مخصوص که بایدآنرا «دورهٔ استثمار» نامید مدتی‌بودکه پایان یافته بود وبحران۲۹فقط ثابت

---

(۱) خیابانی‌درنیویورك که‌بورس امریکا درآنجا واقع‌است (مترجم)

داشت که جسد او تا بچه درجه پوسیده و گندیده است ودرحقیقت باید گفت که درامریکا قرن نوزدهم تا سال۱۹۲۹ ادامه یافته بود .

افسوس که کمتر کسی درمیان اشخاصی که در آن دوره متمول ومتنفذشده بودند پیدا شد که فرصتی برای مطالعهٔ کتب تاریخی داشته باشد .اگرخوانده بودند دستگیرشان شده بود که هرکس میخواهد ازمزایائی برخوردار باشد باید مسئولیتهائی راهم بعهده بشناسد والاارابهٔ ملی ومملکتی واژگون می گردد وواژگـون شدن چنیـن ارابه ای معمولا منجربانقلاب میگردد ما امریکائیها هم مزهٔ چنین انقلابـی را در سال ۱۹۲۹ چشیدیم ومنتهی اسمش را «بحران اقتصادی» گذاشتیم .

دراین سنوات اخیرنیز بقدری گرفتارمشکلات خودمان بودیم که فرصت پیدا نکردیم ببینیم این اوضاع وخیم مالی ما دراطراف جهان موجب چه بدبختیها ومصائب عمده‌ای گردیده‌است اما اتفاقاتی که رخ‌داد ناگاه بارتمام مسئولیتها را برشانهٔ‌جوان ماانداخت وشکی باقی نماند که دول متحدهٔ امریکا بسن رشد وبلوغ رسیده اند .



حریفان «محور»

در بیان آنکه بحران اقتصادی امریکا در سال ۲۹ دارای اثراتی بود که در تمام دنیا محسوس گردیده موجب تسریع تزلزل و ویرانی اساس صلحی گردید که بر پایهٔ قرون وسطائی بنا نهاده شده بود

مدت مدیدی پیش از این یکروز شخصی درصدد برآمد که مبلغ هنگفتی استقراض نماید. وی بوام دهنده که میتوان اورا بانکدارخواند گفت این پول را برای معامله‌ای لازم دارم وحاضرم شما را نیزدرآن معامله شریك وسهیم بسازم و درمقابل پولتان اسهام بشما بدهم. وام دهنده که اهل معامله بود این پیشنهاد را پذیرفت و بقصدجلب نفع بیشتری اسهامی راکه بدین‌ترتیب صاحب شده بود درمعرض حراج گذاشت‌و بهمین ترتیب کم‌کم «ادارهٔ بورس» مختصری بوجود آمد.

درابتدا دایرهٔ معاملات این قبیل مؤسسات که «بورس» پاریس ازجمله‌قدیمیترین آنها بشمارمی‌آید محدود بود ومنحصر بمحل وشهرمعینی بود ولی روزی یکنفردلال بفکرافتاد که بوسیلهٔ قاصد وچاپارمابین چندین شهرروابط معاملاتی ایجاد نماید و عاقبت روزی رسید که با بسط وتوسعهٔ تلگراف بازار معاملات مالی جنبهٔ بین المللی پیدا کرد بطوریکه امروز بمحض‌اینکه قیمت سهامی در **وال استریت** یعنی دربورس امریکا ترقی بکند سیمهای تلگراف لندن وشهر کاپ و **بوئنوزر** بکار می‌افتد.

درموقع« بوم» (۱) اخیری که درسنهٔ ۱۹۲۰ بوقوع پیوست قیمت اسهام‌در بورس وال استریت خیلی بالا رفت تمام مردم دست بکارمعاملات بورسی شدند ودرحوالی سنهٔ ۱۹۲۹ شرکتهای بسیارعظیمی بوجود آمد ولی ناگهان این شرکتها وکمپانیها

---

(۱) (Boom) مقصود رواج بازارو« رکلام » و تبلیغات زیاد برای ترویج جنس و محصولی است(مترجم)

خود را با ورشکستگی مواجه دیدند وورشکست شدند ومردم بسیاری که سرمایهٔ خود را باسهام تبدیل نموده بودند خانه خراب شدند.

حالا برای اینکه بخوبی بکیفیت این اوضاع واقف بشوید جعبه مهره‌های بازی «دومینو»(۱) را بازکنید ومشغول چیدن مهره‌ها بگردید یعنی اول مهرهٔ یك وبعددو وبعد سه وهکذا تا بآخرهمهٔ مهره‌ها دردنبال هم بگذارید. بدیهی است که اگرمهرهٔ اولی بیفتد تمام مهره های دیگررا سرنگون می‌سازد ومهره‌ای بجای خود باقی نمیماند. درسال۱۹۲۹ نیزهمین وضع و کیفیت درسرتا سردنیا پیش آمد. اول یك بانك ورشکست شدبعد ورشکست اوموجب ورشکست دو بانك دیگر گردیدو بعدسه بانك وخلاصه آنکه درامریکاواروپا وآسیا بانکها یکی پس ازدیگری مجبورشدند ببندند. اول بانکهای کوچك بسته شد و بعد نوبه ببانکهای عمده رسید. چون تجارت بین المللی شده بود بلانیزبین المللی وعمومی گردید. درسال ۱۹۳۱ بانك معروف ومقتدر اطریش موسوم به «سازمان اعتبارات» (۲) ازمیان رفت ولی این تازه اول داستان و سرگنده زیر لحاف بود.

قرنها بودکه لیرهٔ انگلیسی که آنرا لیرهٔ«استرلینك» میخواندند در تمام دنیا مقیاس ارزوپولهای دیگربودوقیمت هرپولی را نسبت به آن مشخص ومعین میکردند ولی درروز۲۱ سپتامبر۱۹۳۱ بانك انگلستان که مظهرکامل رفاه ودرستی و امانت و اعتبار بریطانیائی بود مقیاس طلا را پائین آورد.

برای اینکه درست ازین موضوع مطلع گردید لازم است کتابی درباب معاملات بانکی مطالعه نمائید ولی تا وقتی چنین کتابی را نخوانده اید گفتهٔ راقم این سطوررا باور بفرمائید که این اقدام بانك انگلستان ثبات و دوام اقتصادیات دنیا را متزلزل ساخت وعلاوه براین اولین لطمهٔ جدی بود که برکاخ امپراطوری انگلستان وارد آمد.

علائم وآثاردیگری هم که ازضعف وتشتت «امپراطوری بریطانیای کبیر که آفتاب درخاکش غروب نمیکرد» حکایت می نمود وجود داشت. درهندوستان یکنفر هندی ملایم و نرمی موسوم به **مهندس کرمشاند گاندی** که پیروانش او را « مهاتما » می خواندند یعنی « دارای روح بزرك » و مرتب بدست مقامات حاکمهٔ انگلیسی به

---

(۱) «دومینو» اسم بازی است که با مهره هائی می کنندکه ازیك تا شش خال دارد و باید آنها را دنبال هم بترتیب چید وهرکس مهره های خود را زودتر بچیند او برده است (مترجم)

(۲) Kredit-Anstalt.

زندان بیافتاد ومدام هموطنانش رادعوت می نمود که بوسیله مقاومت منفی، استقلال‌خود را بدست بیاورند .

پس از آن نوبت بفلسطین رسید . انگلیسها پس از جنگ عمومی اول فلسطین را از چنگ ترك ها بیرون آورده بودند و بر طبق « اعلامیه سال۱۹۱۷ بالفور» آن را وطن یهودی ها می‌خواندند • یهودیها بنای مهاجرت بآنجا را گذاشتند و واین مهاجرت بیمقدمه موجب نارضایتی بسیارشدید بومیان عرب درآنجا گردید ولی بدبختانه انگلستان بحفظ روابط دوستانهٔ خودبا عربها نیزعلاقمند بودچونکه‌تمام سر زمینی که درجوار ترعهٔ سوئزواقع بود وهمچنین چاههای نفتی که درشرق میانه شروع باستخراج آن‌شده بود جملگی دردست عربها بود ولهذا تغییرسیاست داده درصدد بر-آمدکه ازسیل مهاجرین یهودی که می‌خواستند بوطن خود برگردند جلوگیری نماید. وجود مملکت اسرائیل بخودی خود خوب مینمایاندکه انگلستان در راه انجام چنین منظوری باناکامی کامل‌مواجه گردید•

اکنون اگر کره ای راکه در مقابل دارید باندازهٔ نیم دایره بچرخانید « چه خوب بودکه هرکسی گاهگاهی‌چنین‌کاری میکرد» درسواحل پهناورخاك چین خودرا درمقابل یك‌سلسله جزایر نسبةً کوچکی‌خواهیدیافت .این‌همان‌جزایری‌است که‌امپراطوری ژاپن راتشکیل میدهد• معروف است که این‌سلطنت را امپراطوری بنام جیموتن(۱) در۶۶۰ سال قبل از میلاد تأسیس نموده است .

ولی‌اطلاعات صحیحی که درباب آغازتاریخ ژاپن دردست داریم‌بسیار نادراست وهمینقدر میدانیم که وقتی پرتغالیهادر سال ۱۵۴۲ ژاپن راکشف نمودند مردم‌آن با تجار فرنك وبامبلغین مسیحی که بدنبال‌آن بازرگانان روان بودندعداوت میورزیدند ودرسنهٔ ۱۶۶۳ ناخداماتیوپری که حامل نامه‌ای ازجانب فیلمور رئیس جمهورامریکا بود درخلیج توکیوپیاده شد. شش سال پس‌ازآن ژاپن ابتدابا امریکا وسپس باممالك دیگری قرار داد های تجارتی منعقد ساخت .کم‌کم این کشور «فئودال» که در ظاهر چنان می نمودکه در تاریکی مستغرق است مملکت «مدرن» نظامی وصناعتی‌مقتدری گردید •

درسال۱۸۹۵ ژاپن جزیرهٔ فورموز راکه بچین تعلق داشت بتصرف خود در آورد ودره۱۹۰۵درجنك کوتاهی برروسیه فاتح‌آمد وبرخطوط ارتباطی‌زمینی ودریائی منچوری دست یافت وچندسال‌پس ازآن در۱۹۱۰ مملکت کره‌را نیز بخاك خودملحق ساخت • آنوقت بود که ژاپن خود را برای اقدام بجهانگیری عظیمی در خاك آسیا که مانندآنرا پس‌ازعهد چنگیزخان تاریخ نشان نمیدهد حاضر ومستعد دید وآنچه را

---

(۱) Jimmu Tenne

برای چنین اقدامی لازم بود ازحیث ثروت وصناعت ونفوس بیشمارواعتقاد و ایمان و احترام بامپراطوری که درنظرمردم بمنزلهٔ خدا بود و بزرگترین افتخار مـردن وجان دادن درراه او بشمارمیآمد همه این‌عقیده راداشتند وتنهامترصد موقع مناسبی بودند که منویات خود را ازقوه بفعل بیاورند .

چنین موقع مناسبی درسال ۱۹۳۱ پیش آمد هنگامی که باعتبارات و«پرستیژ» امریکا لطمهٔ بزرگی وارد آمده بود واغلب ممالك اروپائی سخت دچارمشکلات مالی وسیاسی بودند . آنوقت بود که قشون ژاپن ازسرحدات کره عبورنموده وواردخـاك منچوری گردید وبا سرعت هرچه تمامتربرحریف غالب آمـد . جـامعهٔ ملل هیئتی را مأمورساخت که به «پیش آمد منچوری» رسیدگی نماید وممالـك متحده امریـکا از شناختن عروسك پشت پردهٔ ژاپونی که بنام امپراطورهانری‌پویی درآنجـا سلطنت می‌کرد، استنکاف ورزید. ژاپن بعنوان‌اینکه باواهانت واردآمده‌است ازجامعهٔ ملـل بیرون رفت ولی درعین حال بمعاملات تجارتی خود با امریکا ادامه داد و« پیش آمد» بهمین ترتیب پایان یافت .

شخصی بدقت شاهد وناظررفتارناپسندی بودکه ژاپن با جامعهٔ ملل نمود . این شخص همانا مولف‌کتاب «نبرد من» بودکه در انتخابات آلمان نفر دوم شده بود و نامش آدولف هیتلربود .

جمهوری ویمارهرچند ازلحاظ فرهنك دورهٔ بسیاردرخشانی برای‌مملکت‌آلمان بود، ولی ازحیث سیاست باشکست ومغلوبیت مواجه‌گردید . ملت آلمان کـه استعداد کافی برای تشکیل احزاب سیاسی نداشت دارای یکصد وبیست و پنج حـزب سیـاسی مختلف وضعیف گردیدکه همه با هم ضدیت واختلاف داشتند وبا اینحال معلوم است که انتخاب یکنفررئیس جمهوربسیارکارمشکلی بود . جمهوری آلمان فقط دونفـر رئیس جمهور داشت اولی موسوم بود به فریدریش ابرت که یکنفرپالان دوزبود ودومـی پول لودویش هانس انتون فون بناکندورف اوندفون هیندنبورك (۱)نام داشت وسرداری بودکه دوبارباز نشسته شده بود وهنگامی که زمام ریاست جمهور را بدست‌گرفت مردی بود هفتاد وهشت ساله که در دوجنك یعنی‌جنك پروس وفرانسه و جنك عمومی اول بمقام قهرمانی رسیده بود وهرچند مرد محترمی بود وتصویرش بروی تمبرهای پستخانه بسیاربکارمیآمد ولی کسی نبودکه ازعهده چنین‌کارخطیری بر آید .

---

(۱) Paul Ludwig Hans Antou vou Benackendorf und Vou Hinlenburg

مقصود مولف ازذکر تمام اسامی متعددکه اختصاص بخانواده‌های‌قدیمی‌واشرافی دارد رساندن اختلاف وفاصله بین دورئیس جمهوری اول آلمان است (مترجم)

هرچند که بازدرانتخابات سال۱۹۳۲ اکثریت یافت ودومین بار بریاست‌جمهور برگزیدهٔ ملت گردید ولی این‌فلد مارشال کهنسال دیگرحریف سرگرد سابق تازه نفس‌وپیروان حزب «نازی» (ناسیونال‌سوسیالیست)اونمیگردید. هیتلر ازتشنجاتی که ارکان‌جمهوری جوان آلمان را متزلزل ساخته بود استفادهٔ‌کامل نمود. تنها حریف جدی او حزب کمونیست آلمان بود و«تاکتیك» یعنی سیاست وطرزعمل‌حزبی کمونیست ها ونازی‌ها چون خیلی بهم شباهت داشت همزیستن آنها با هم‌کارآسانی نبود. درسال۱۹۳۳ نازی ها پنهانی آتش بـه « رایشتاخ » یعنی مجلس شورای ملی دربرلن زدند وگناه را بگردن یکنفر کمونیست قدیمی بنام **مارینوس‌وان‌درلوبه** انداختند. این «بوچ» یعنی «کودتا» برخلاف «پوچ» سابق که سابقاً بدان اشاره‌ای رفته بنتیجهٔ مطلوب رسیدو آنجائیکه پسر**هیندنبورك** عضوحزب نازی بود رئیس‌جمهوردرتحت فشارواقع گردید و**آدولف هیتلر**را صدراعظم خود نامید. وقتی درسنهٔ ۱۹۳٤ **هیندنبورك** وفات‌یافت **هیتلر**علاوه برنخست وزیری‌رئیس‌جمهوری آلمان نیز گردید. اونیز بتقلید **موسولینی** که خود را درایطالیا «ایل‌دوچه» نامیده بود خود را «فورر» یعنی «پیشوای» ملت آلمان خواند .

بیان اینکه **هیتلر** بچه وسیله‌ای توانست زمام اختیاررا درآلمان بدست بیاورد کارآسانی نیست . این شخص یا بهتربگوئیم مشاورین اوروحیه ملت آلمان را خوب می شناختند . بنظامیان که ازعهد نامه ورسای سخت ناراضی بودند وعده دادندکه از نو آنهـا را بمقام وحیثیت خود خواهند رسانید . بمردم‌کوچه وبازار وعده دادکه از نوآلمان را دارای عظمت واعتبارات سابق خواهد ساخت . بکمك اساطیرداستانی آلمان وآثارقلمی **فردریك نیچه** آئین واصولی باسم « هه‌رن راسه» یعنی‌برتری و اولویت نژاد آلمانی وژرمانی درست‌کرد وبآلمانها گفت اگـردرجنك عمومی بچنین ملت زنده وباقدرتی خیانت نکرده بودند چنین ملتی‌هرگزمغلوب‌نمیگردید . ولی‌خائن که بود. هیتلراحتیاج تام به پیراهن عثمان داشت ودراینمورد روسهای تـزاری را سر مشق‌خود قرارداد که درهرموقعی که مردم ازحکومت ناراضی‌بودند یهودی‌کشی باسم «پوگروم» شروع میگردید وتمام‌گناه وخیانت را بگـردن یهودی هـا وارد آورد . یهودیهـا درآلمان یك صدم نفوس آن کشورهم نمیشدند ولی هیتلرادعا داشت که‌همین اقلیت یهودی باعث شکست آلمان آریـائی فعال وصلح پرورگردید .

آیاواقعاً مردم‌آلمان‌این‌ادعاهای‌بوچ راباورمیکردند. متأسفانه باید‌گفت‌بله‌باور می‌کردند وانگهی تمام پیروان وطرفداران **هیتلر**درخاك آلمان نبودند. همانطورکه درحق موسولینی میگفتند **هیتلر**را هم درهمه جـا شخصی میدانستند که ازمیان ملـت برخاسته وآلمان را ازهرج ومرج واغتشاش نجات‌داده ، نظم وامنیت را برقرارساخته

بود . مردم که هنوز نمیدانستند اصول وآئین نژادی‌هیتلری درست چه معنی‌دارد وبکجا ها خواهدکشید وقتی دیدند هیتلر «امپراطوری سوم» آلمان را دارد بصورت یك زرادخانه درمیآورد حرفی نزدند . خودش ادعا داشت که بدنیا وعده داده‌ام که‌سنگری برّضدکمونیست درست خواهم کرد ودارم بوعدهٔ خود وفا میکنم .

هیتلرهمینکه سوار براسب خودگردید دیگرفرصت را اردست نداد وهرکس‌وهر جماعتی راکه سنك جلوپای خود دید ازمیان برداشت وحتی جرگهٔ قدیمی نظامیهارا هم که آنهمه باوکمك کرده بودند ومنتظرپاداشی بودند بعنوان برنامهٔجدیدتجهیزات بکنار گذاشت چون‌احتیاج بهمکاری باصناعت‌وکارخانجات آلمان‌داشت باصاحبان کارخانجات ومقامات‌صناعتی که‌طبعاً محافظه‌کاربودندگرم گرفت وبوسیلهٔجدا شدن وازمیان برداشتن همدستان سوسیالیست وافراطی خود دل آنها را بدست آورد وبامهارتی شیطانی که آئین ماکیاولی را بخاطرمیآورد باسم اینکه برضد اوتوطئه‌ای چیده‌اند چندین نفر ازدوستان وهمقدمان قدیمی خود را ازقبیل ژنرال فون‌شلای شرو ارنست روهم را بقتل رسانید . وقتی درسال ۱۹۳٤ «قانون تفویض اختیارات» را وضع‌نمودواختیارات را بدست گرفت ازهمان روز ملت آلمان ازآزادیهای دموکراسی خودکه در دورهٔ جمهوری ویمار بدست آورده وازآن متمتع بود ولی ظاهراً درست قدر وقیمت آن دستگیرش نشده بود محروم‌گردید اما درعوض اجازه یافت که درمبارزهٔ برضدیهودیها وکاتولیك‌ها واهل‌علم وفضل وکمونیست ها سهیم وشریك باشد .

مردم آینده وقتی بشنوندکه هیتلرضدکمونیست ها بود تعجب خواهندکرد و خواهند پرسیدمگرنازیسم وکمونیسم دوطریقهٔ شبیه نبودند وباهم‌قرابت بسیار نداشتند وآیا آلمان کشور«سوسیالیست»های ملی وروسیه مملکت جمهوریهای متحده شوروی «سوسیالیست» نبودند ؟ باید دانست که همانطورکه مذاهب مختلف ومتضاد موجب نزاع وجدال‌میگردد مذاهب وطریقه‌های شبیه بهم نیز ممکن است سرچشمهٔ مخالفت و ضدیت بگردد ودرتاریخ برای حل مسائل باید بکنه آن پرداخت. آلمان وقتی‌دردست هیتلر بود همان آلمان بود وروسیه نیزهنگامی که دردست استالین اداره میگردیدباز همان خود روسیه بود وجنك ونزاعی که همواره درطی تاریخ درمیان این دو مملکت درجریان بود بازهم ادامه داشت وانقطاعی نپذیرفته بود وحتی برعکس‌چنانکه‌هیتلر اعتقاد داشت تازه این مخالفت ودشمنی موروثی قدیمی دارای یك اساس منطقی و «علمی»گردیده بودکه عبارت بود از«ژئوپلتیك» یعنی «سیاست خاکی وارضی».

علمای علم«سیاست خاکی» یا «سیاست ارضی» مدعی هستندکه میان سیاست‌و جغرافیا مناسبات وارتباطاتی موجود است وبرطبق همین اصول برای خاك«اوروآسیا» یك «قلب» ویك«جوانب واطراف» قائل شده‌اند ومیگویند هرکس بر«قلب» دست

بیاید وبدریا برسد برتمام‌دنیا دست خواهد یافت ومعتقد بودند که این«قلب»درروسیه واقع است. مشاورسیاسی هیتلرموسوم به **کارل هوس هوفر** ازعلمای علم « سیاست خاکی» که دارای نفوذ بسیاری گردیده بود با ادله وبراهینی‌ثابت میساخت که وجـود روسیه کمونیست برای دنیا خطربزرگی است ولی درواقـع مقصود ومنظورش ایـن بود که «قلب روس» باید تعلق بآلمان داشته باشد وبرای حصول باین مقصود نقشه‌ها چیده شد .

بهمین جهت بود که روسیه شوروی بوقایع وحـوادث سال ۱۹۳۳ آلمان بدیدهٔ سوء ظن‌مینگریست . روسیهٔ شوروی که ازفعالیت وجوش وخروش ژاپونیها نگران بود با لهستان وممالك **بالت**(۱) وفرانسه عهدنامهٔ عدم تعرض بسته بود ولی‌درمقابل‌هیجان آلمان‌درپی‌دوستان‌جدیدی‌برآمد وبهمین‌ملاحظه بود که وقتی **هیتلر** قلم نسخ برکارهای **اشترزمان** وزیرامورخارجهٔ سابق‌آلمان کشید وازجامعهٔ‌ملل بیرون رفت روسیه برعکس وارد بآن مؤسسه گردید .

موسولینی نیزهرچند مانند تمام هموطنانش برضد بربر هـای شمالـی یعنی آلمانها کینهٔ دیرینه دردل داشت مانند پدری که درحق‌فرزند خودبذل‌تفقدی نمایددست تلطف بجانب هیتلردرازنمود وباوخیرمقدم‌گفت آنگاه وزرای خارجهٔ ایطالیاوآلمان چندین باردوستانه بدیدن یکدیگررفتند وملاقاتهای سیاسی با هم کردند وعاقبت درسنهٔ ۱۹۳٤ هیتلرشخصاً برم رفت وپذیرائی شایانی که بازنده بادهای‌بسیار وهمهمه وهریاد های شادی فرمایشی آمیخته بود ازوبعمل آمد ولی با وجود اینهمه‌سانها وتظاهرات قشونی ومیهمانیهای رسمی مجلل وبا شکوه ملاقات بین دوپیشوا با یك نـوع مـلال خاطری پایان یافت چون درضمن‌گفت وشنودها موضوع بغرنج اطریش نیـزدرمیـان آمده بود .

«بحران» ومصائب اقتصادی ۱۹۲۹ ایطالیـا را نیـزمصون نـگـذاشت وبیم ورشکستگی موسولینی‌رامجبورساخت که‌کارها را درتحت‌نظارت‌و«کنترول»شدیدتری بیاورد وازآن پس مـردم خطابهـای اورا بـا آن جوش و خـروش سابق گـوش نمیدادند وموسولینی همینکه بوبرد که آتش هیجان وشوق مردم دارد خمودی میبابـد فهمید که باید توجه ملت را بجانب دیگری منعطف دارد وازآنجائی که‌ملتفت‌شده‌بود که اساس جامعهٔ ملل متزلزل‌گردیده است حساب‌کارخود راکرد وبعنوان اینکه‌امروز «ایطالیا مملکتی است پادشاهی » درصورتی که در قدیم کشوری بود امپراطوری در پی مملکت ضعیفی برآمد که ازعهدهٔ مدافعهٔ خود برنیاید وایطالیا بتواند بهربهانه‌ای شده آنرا محاصره نماید وحبشستان را مناسب یافت .

---

(۱) مقصود فنلاند واستلاند ولتلاند ولتونی است (مترجم)

کشور اسرار آمیز «کشیش ژان» (۱) یعنی حبشستان که همواره بکارهای خودسر گرم وشانزده قرن ازقافلهٔ ترقی بکنار افتاده بود از برکت خاك پرنشیب وفرازو وحشی صفت خود ودرپرتو جنگاورانی که ازخاکش نیزوحشی تروداراى شهرتی افسانه مانندبودند تاکنون توانسته بود ازدستبرد جهانگیران وامپراطوریهای استعمارطلب درامان بماند. مسیحیان سیاه پوستی که اهل آن کشورمیباشند نه تنها تیری که ازچلهٔ کمانشان بجهد کشنده است بلکه رسم وعادتشان نیزبراین جاری است که دست وپا واعضای دیگری ازاسیران جنگی خود را قطع میکنند. ایطالیا چنانکه سابقاً نیزبدان اشاره‌ای رفته است پیش ازآن تاریخ هم بازیك باردیگردرصدد تصرف خاك این مملکت برآمده بود ولی درسال ۱۸۸۷ درآدووا شکست فاحشی خورد ومیتوان گفت که افتضاح بارآورد. ولو فرض نمائیم ایطالیا دشمن غالب را مورد عفوواغماض قرارداده باشد ولی مسلم است که این شکست را فراموش ننموده بود. درهرصورت ایطالیا درسنهٔ ۱۹۲۸ با حبشستان عهد نامهٔ مودت منعقد داشت.

درماه دسامبر ۱۹۳٤ درمیان دوقشون ایطالیا وحبشستان در محل موسوم به اووالووال درسرحد مابه انتزاع خاك سومالی که تعلق بایطالیا دارد تلاقی دست داد. موسولینی مدعی بود که قشون حبشستان بخاك سومالی تجاوز نموده است ومطالبهٔ غرامت نمود و زیربارحکمیت نرفت.

نگوس یا امپراطورحبشستان موسوم به هیلاسلاسی بجامعهٔ ملل مراجعه نمود. همانطور که موسولینی حدس زده بود جامعهٔ ملل مطالب واعتراضات امپراطورحبشستان را بدقت گوش داد ولی کاری ازدستش ساخته نبود وعاقبت موسولینی حیله‌ای راکه در نظرداشت بکارانداخت واظهارداشت که خودش ازعهدهٔ حکمیت برخواهد آمدو بمحض اینکه تدارکات لازمه رادید حبشستان رامحاصره نمود. سپاهیان هیلاسلاسی باپای برهنه نیزه وسپر، هرچندبارشادت وشجاعتی که بدان مشهورند جنگیدند ولی درمقابل تانکهای ایطالیا وتفنگها وطیاره های جنگی نمیتوانستند مقاومت نمایند. خلبانان ایطالیائی و ازآنجمله پسرخود موسولینی ازشجاعت خود داستانها نقل می کردند ودر باب اینکه وقتی بمب آنها مستقیماً بروی اهالی بی اسلحه می افتاد «مانندگل شگفته میشد» چه تفریح وتماشائی داشت، رجزخوانیهامی کردند.

عاقبت جامعهٔ ملل چاره‌ای اندیشید وایطالیا را «مهاجم» خواند ورأی داد که باید ازطرف ممالکی که عضویت آن مؤسسه را دارند اصول کیفرراد درباره ایطالیامجری سازند. چیزی که هست انگلستان می ترسید اگر ترعهٔ سوئز را بروی ایطالیا ببندد منجر

---

(۱) درفصول سابق همین کتاب در باب این کشیش ژان تفصیلاتی مذکور گردیده است. (مترجم)

بجنك گردد . خلاصه آنکه در روز نهم مه ۱۹۳۶ **موسولینی** پادشاه ایطالیا را امپراطور حبشستان اعلام نمود وجامعهٔ مللچنان ساکت ماند که گوئی مرده است .

اینك نوبت به هیتلررسیده است . پس از آنکه عهدنامهٔ ورسای را نقض نموده نظام اجباری رادرآلمان برقرارساخت میثاق **لوکارنو** را هم که **اشترزمان** و **بریان** بسته بودندکان‌لم یکن پنداشته وقشون بدرهٔ رودخانهٔ رن فرستاد. درهمان اوقات صحنهٔ دیگری برای اینکه «فورر» و «دوچه» یعنی **هیتلرو موسولینی** بتوانند معاًدست بکار شوند پیدا شد وآن صحنهٔ مملکت اسپانیا بود .

درسال ۱۹۳۶ رقاصه معروف اسپانیولی موسوم به **آنتونیا مرچه** ومعـروف به « آرجن تی نا » وفات نمود . این زن که اصلا ازاهـالـی ارژانتین بـود ازحیث هنرمندی واستادی دررقص و ازلحاظ زیبائی وطنازی و صلابت رفتار واصالت حرکات مظهرتام وتمام اسپانیا بود درصورتیکه پادشاه که باید مظهردیگری ازاسپانیای پرافتخارباشد، برای‌پست‌ساختن ومفتضح نمودن کشورخود ازهیچ کاری مضایقه ننموده بود . باید تصدیق نمود که **آلفونس سیزدهم** نیزمانند **بوربون** های دیگر شخصیت بـارزی نبود .

این پادشاه که عیش و نوش وهرزگی درخارجـه را بوظایف ومسئولیت سلطنت ترجیح میدادامورمملکت رابدست یکنفر ازاعیان واشراف موسوم به **مارکی دواستلا** که اورا **پریمو دو ریورا** هم میخواندند سپرده بود . درسال ۱۹۲۵ این‌شخص بطرز دیکتاتوری رفتار میکرد و بزوروشدت وفشار درظاهرنظم وترتیبی درمملکت برقـرار ساخته بود ولی‌چون با اعیان واشراف دیگـر کنار نمیآمد درنزد پادشاه ازاو سعایت نمودند وپادشاه درسال ۱۹۳۰ شر اورا ازسرخود کوتاه ساخت و سال بعد هم ملت شر پادشاه را ازسرخود کوتاه نموده واسپانیا دارای یك‌حکومت « جمهوری کارگران » گردید. اما اسپانیولیهاهم مانندآلمانها برای جمهوری و آزادی نه استعداد لازم و نه صبروحوصله داشتند ولهذا طولی نکشید که ملت بدسته‌های متعددی که همه ناتوان بودند منقسم گردید ومشکلات اجتماعی که چون‌سایه درعقب « بحران » اقتصادی امریکادرهمه‌جا روان بود مانند سیلی‌صفحهٔ اسپانیارا فراگرفت.

درماه ژوئیه ۱۹۳۶ انظارمردم دنیاکه تابحال نگران‌حبشستان بودبجانب شهر ملیله درقسمت اسپـانیولی‌مراکش منعطف گـردید . یکـدسته ازصاحبمنصبان ارشد و سرداران‌اسپانیولی‌وازآنجمله حاکم سابق‌جزایر **کاناری** موسوم‌به **فرانسیسکوفرانکو** درآن شهر برضد «جبههٔ مردم» که بتازگی دراسپانیا تأسیس‌یافته بود قـدعلم نموده بنای‌طغیان وتوطئه را نهادند. «جبههٔ مردم» درمجلس « کورتس» یعنی‌مجلس شورای ملی اکثریت را ازطریق انتخابات وصلح وصفا بدست‌آورده برشاه پرستان وجمهوری

خواهان ومذهبی‌ها غالب آمده بود .

جنك وزد وخورد تقریباً سه سال طول کشید ووقتی پایان یافت خزینهٔ اسپانیا ورشکست شده بود وبرای مردم دیگر رمقی نمانده شهرها بزوربمب همه خراب وویران گردیده بود ومردم اروپا درآنجا بودکه نخستین بارمزهٔ بمباردمان وبمب راچشیدند. ژنرال فرانکوفاتح گردید ودیکتاتور ویا باصطلاح اسپانیولیها « الکودیلو» گردید. شباهت بین او وهیتلر وموسولینی اتفاقی نبود چون این زد وخورد هائی که در ابتدا صورت جنك داخلی بین «ملیون» و« شاه پرستان»(١) را داشت رفته رفته بامداخلهٔ مسلحانه بیگانگان بصورت یك جنك بین المللی درآمدکه ازیکطرف برلن و رم واز طرف دیگرمسکو میخواستند باهم زورآزمائی نمایند وعاقبت برلن و رم پیش بردند.

دراینجا بازباید ازشما تقاضا نمایم که این عقاید ومذاهب مختلفه را فراموش نموده جغرافیارا درمد نظر بیاورید وآنوقت درست متوجه خواهید گردید که اگر«جبهه مردم» یعنی کمونیست‌ها دراسپانیا غالب وفاتح شده بودند، اثرات چنین فتح وغلبه ازچه قرارمیگردید . نفوذ ورسوخ روسیه شوروی دراسپانیا که بمنزلهٔ دروازهٔ (اروپای غربی است بلافاصله اثرات خودرا درفرانسه فاسد وضعیف ودرانگلستانی که استعفای پادشاهش ادوارد هشتم ازسلطنت درحال تزلزل وتشنج بود می بخشید . بهمین ملاحظه هم بود که این دومملکت ازخبرفتح وپیشرفت فرانکو زیاد ملول نگردیدند . « سندبیطرفی» امریکا درسنهٔ ١٩٣٧ وضع گردید وبرطبق مفاد آن نیم کرهٔ غربی یعنی امریکا باید در جنگها وزد وخوردهای اروپائی مداخله‌ای نداشته باشد مانع نگردیدکه ممالك متحدهٔ امریکا مقداری اسلحه ومهمات به پرتغال بفروشند ومعلوم است که ازپرتغال هم یکراست باسپانیا وبدست فرانکومیرسید .

« جبهه مردم » چون از همان ابتدا فاقداسلحه ومهمات وتنظیمات و «دیسیپلین» نظامی بودند دست وبالشان بسته بود . این بیچاره ها با کمك گروهی از داوطلبان بین المللی وازآنجمله یك « بریگاد » امریکائی معروف به « بریگاد لین کولن » وبا راهنمائی عده‌ای ازفرماندهان شوروی هرچند درعرصه شطرنج سیاست اروپائی بازی را باختند ولی درمدافعهٔ از دوشهر مادرید و والانس برضد حملات نازی‌ها و «ستون پنجم »، شجاعت بسیاری نشان دادند.

درآن موقع بعضی ازروزنامه ها صدای خودرا بلند ساخته بگوش مردم دنیا رساندندکه این دولتهائی که در « مانورهای » اسپانیا مداخله نمودند ممکن است از اطلاعات وتجربیات « تاکتیك » نظامی که درآنجا آموخته‌اند استفاده نموده درصدد برآیندکه آنهارا درجای دیگری ازدنیا مورد استفاده قراربدهند ولی روزنامه های

---

(١) Loyalistes

دیگری هم بودند که درباب فعالیت (یا عدم فعالیت) « کمیتهٔ عدم مداخله » اخباری نشرمینمودند وچنانکه میدانید این کمیته از بیست ویك ملت تشکیل یافته بود وآلمان وایطالیا وروسیه شوروی هم جزوآن ملتها بودند .

این وقایع برای بوجودآمدن « محور » مقدمه‌گردید . اگرکسی درآن‌اوقات پیدا میشدکه معتقد باشد اصول نژادی هیتلرغیر از وسیلهٔ فریب و اغفال حقیقتی هم ممکن است داشته باشدوقایع روز ۲٦ نوامبر ۱۹۳٦ بطلان چنین عقیده‌ای را بثبوت رسانید . درآن روزآلمان ناسیونال سوسیالیست با ملت ژاپن (که سابقاً امپراطور آلمان ویلهلم آنرا « خطرزرد » نامیده بود) بعنوان « اریائیهای افتخاری » عهد نامهٔ اتحاد بست وهمین قطعه‌کاغذکه آنرا (میثاق ضدکومین ترن) یا ضد کمونیست خواندند درواقع سجل احوال محور برلن وتوکیو گردید .

یك سال پس از آن ژاپن بدون‌آنکه اعلان جنگی داده باشد بنای جنك با چین را نهاد .

درسال ۱۹۳۷ موسولینی نیز سند مزبور را امضا نمود واین‌سند برای کسی که رغبتی بمطالعهٔ‌آن داشت درحکم نسخهٔ خطی تاریخ بود .



۶۸

کناره گیری (ایزولاسونیسم) و آرامش

در بیان آنکه حریفان و اعضاء «محور» چگونه مشغول تقسیم دنیا درمیان خود گردیدند وبچه ملت دراین راه پیشرفت حاصل نمودند

نخستین جنك جهانی درحقیقت جنك عمومی دنیائی نبود . آنراوقتی جنك‌جهانی خواندندکه با توسعه وبسط وسایل مخابرات یعنی تلگراف وتلفون وغیره اهالی‌دنیا متوجه زد وخوردهائی بودندکه درصفحهٔ اروپا وشرق نزدیك جریان داشت.وانگهی باید دانست که دراین جنك برای اولین بارقشونی‌ازامریکا باروپا فرستاده شدوچنین امری درتاریخ بی‌سابقه بود .

وقتی امریکا بیاری متفقین یعنی انگلستان و فرانسه و بلژیك آمد که جنك سه‌سال بود ادامه داشت وقتی سربازان امریکائی دریشت سنگرهادر میدانهای جنك قرارگرفتند ورد زبانشان ازاین قراربود : « درراه حاضرساختن دنیا بقبول دموکراسی .»

هنوزصدای آخرین‌گلولهٔ توپ درگوش‌بودکه معلوم‌گردیداین‌آرزوی سربازان امریکائی مبتنی برخامی وبی خبری بوده است ومتحدین اروپائی امریکا چه آنهائی که دارای پادشاه بودند وچه آنهائی که جمهوری بودندکمتربااین قبیل افکارو آرزو های باطنی علاقمندند وتنها منظورآنها برقراری وحفظ «توازن قوا» در اروپا است ولاغیرولهذا تشکرات قلبی خود را بامریکا تقدیم داشته و وعده دادندکه با مردم امریکا معاملات تجارتی برقرارخواهند ساخت .

برای اینکه درذکراین وقایع ازطریق صداقت وامانت بدورنیفتاده باشیم باید بگوئیم که ما امریکائیها هم انتظاری بجزاین نداشتیم ودر واقع تنها بهمین منظور وارد جنك شده بودیم ولی چنان بنظررسیدکه بعضی ازاهالی امریکا حاضر نیستندزیر چنین باری رفته ووقایع را بدیدهٔ حقیقت بینی بنگرند وچنین حقیقت‌بینی‌را«سی نیك»

یعنی نشانه خود خواهی وخود پرستی‌خواندند واز نتیجهٔ جنك ناراضی ومأیوس گردیدند ومعتقدگردیدندکه آنها را فریب داده اند وبآنها خیانت شده است وبشدت بامداخلهٔ امریکا درآینده در« اموردرهم وبرهم خارجی » مخالفت نمودند.

این کناره گیری که آنرا «ایزولاسیونیسم» میخوانند بعضی نتایج سیاسی داشت. طولی نکشیدکه طرفداران« کناره گیری» که بدون شك وشبهه اشخاص وطن پرستی بودند ملتفت شدندکه واقعاً فریب خورده اند و بآنها خیانت شده است چون هیتلر ازهمان موقعی که درسال۱۹۳۳ زمام ادارهٔ امورآلمان را بدست‌آورد، برای‌اینکه در عملیات خود درصفحهٔ اروپا آزاد وبلامعارض‌باشد ازین« کناره گیری» امریکااستفاده کامل نمود . وزیرتبلیغاتش **یوسف گوبلس** با تمام وسایلی که دراختیار داشت سعی نمود امریکائیها راکه دچارگرفتاریهای‌خود بودندازمداخلهٔ درامورآلمان وگرفتاری های مردم آن کشورمنصرف سازد وچندتن ازاعضاء کنگرهٔ امریکا وعده ای نیزاز اعضاء تشکیلات عمدهٔ دیگری ازقبیل «انجمن روابط آلمان وامریکا» و« نخستین سازمان‌امریکائی »وجمعیت« کوکلوس کلان» بخودی خود همصداگردیده‌از کناره گیری امریکا طرفداری‌کردند وجمعیت « کوکلوس کلان» برسم ستایش از هیتلر یك صفت هم برصورت صفات ممتازه‌ای‌که امریکائیها باید بدان متصف باشند افزودکه عبارت باشد ضدیت با یهودیها یا باصطلاح فرنگیها «آنتی‌سمی‌تیسم» .

راست است که درآن اوقات امریکا دچارگرفتاریهای زیادی‌بود. پس‌ازهوور ریاست جمهوری‌امریکا به **فرانکلن روزولت** رسیده‌بود ورئیس جمهورجدیدوظیفه‌دار بودکه برای رفع وخامت اوضاع اقتصادی مملکت چاره‌ای بیندیشد . وی یك رشته قوانین ومقررات اقتصادی شدید (که بعدها درسال۱۹۳۵ گفتندبااصول وقوانین‌اساسی امریکامطابقت نمیکنند) واقدامات دیگرتوانست رفع مشکلات را بنماید .

هضم این قوانین جدید برای ملتی که معتاد نبودکه حکومت درامورخصوصی ملت مداخله نمایدکارآسانی نبود ولی درآن موقع (وهنوز نیز) دنیا دچاریك تحول اجتماعی شدیدی بودکه وقتی آغازگردیده بودکه انسان توانسته بود برماشین تسلط پیدا نماید . سیل روان شده بود وبعضی دولتهای‌کهنسال واستوارمانند درختان‌کهن ازپای درآمدند وبرخی دیگرقد خم ساختند ولی سیل آنها رادرهم‌نشکست.این‌تحول که موجب کمونیسم درروسیه وفاشیسم دراروپای مرکزی وبلوا وطغیان در نواحی آسیا وافریقا وامریکای جنوبی گردیده بود ممالك متحدهٔ امریکا را دارای مقداری قوانین اجتماعی ساخت وما امریکائیها باید ازین قضیه قدرشناسی‌نمائیم. بدیهی است که این قوانین اجتماعی برای ما تولید پاره ای محدودیتها هم نمود ولی محدودیتها

علامت رشد و بلوغ ما بود وچنانکه درسابق گذشت ازآن پس ملت امریکا بسن بلوغ رسیده بود .

اولین علامت این رشد و بلوغ این بود که نخستین بار ممالك متحدهٔ امریکا علاقمندی خود را بقارهٔ پهناورامریکای جنوبی که ازلحاظ اسم وتاریخ وجغرافیا با ما ارتباط مستقیم دارد نشان دادند . اغلب ممالك امریکای‌جنوبی باآنکه ممالك مستقلی هستند ولی هنوزهم زبان وبسیاری ازرسوم وسنن وطن اصلی خود یعنی اسپانیا را نگاه‌داشته اند . تنها مملکت برزیل‌دارای زبان پرتغالی‌است و عادات ورسوم پرتغال را محفوظ داشته است . با اینوصف مسلم است که جنك داخلی اسپانیا تأثیرات عمیقی در سرتا سر خاك امریکای جنوبی از خاك آتش گرفته تا به ریو گرانده . ممالك جمهوری امریکای جنوبی که ازکساد بازار و اوضاع اقتصادی سنوات ۱۹۳۰ و۱۹۳۱ صدمات بسیارولطمات عمده دیده بودند دچارمشکلات اجتماعی بسیاری گردیدند که فعالیت سیاسی بزرگی را تولید نمود مردم این مملکت نیزمانند مردم اسپانیا بدو دستهٔ مخالف تقسیم گردیدند وهردسته سعی داشت بتنهائی زمام امورحکومت رادردست بگیرد . «حزب کارگران» درممالك نامبرده هرچند ازحیث علم وسواد و«دیسپلینی» ووسایل مالی عاری ازنواقص ومعایبی نبودند ولی درعوض جوش وخروش وحرارتی که دربارهٔ پیشرفتهائی که در روسیه شوروی بعمل آمده بود جبران آن نواقص را می نمود .

دستهٔ دیگری که درممالك مزبوربا «حزب کارگران» مخالفت مینمود مشتمل بر عناصری بودکه جنبهٔ «ملی» و«ناسیونال»وگاهی نیز«ناسیونال سوسیالیست»داشت. این حزب که اداره‌اش دردست سیاستمداران محافظه‌کارونظامیان وصاحبان کارخانجات بود آنچه را «حزب کارگران»فاقدآن بود دارا بود ولی هردوحزب دریك کیفیت شباهت کامل با هم داشتند یعنی بغایت طرفداراستعمال شدت بودند ودرانجام مقاصدونیات خود پای بند هیچگونه اصول اخلاقی نبودند .

هریك ازدودسته نامبرده درراه انجام مقصود خود سخت مبارزه می نمود وچه بسا درعده‌ای ازاین ممالك درست روشن نبودکه عاقبت فتح وفیروزی نصیب کدام‌یك ازطرفین خواهدگردید ولی بالاخره حزبهای ملی تقریباً درهمه جا برحریف غالب آمدند ومخالفین را از«میان برداشتند» وعموماًدرهریك ازآن ممالك شخصیت توانائی خود نمائی نموده مرد میدان سیاست میگردید.

بدیهی است که اگریکی ازاین اشخاص مغلوب احساسات تعظیم و تکریم خود بالنسبه به ژنرال فرانکو می‌گردید و در صدد برمیآید که قشونی بکمك ملیون باسپانیا بفرستد تمام‌آمریکای‌جنوبی نیزمانند خاك‌اسپانیامیدان جنك‌داخلی میگردید . بمنظور

جلوگیری ازاین قبیل وقایع روزولت پیشنهاد نمودکه کنفرانسی ازممالك امریکای جنوبی درشهر بوئنوزو منعقد گردد. این کنفرانس انعقاد یافت و درسال ۱۹۳۷ عهدنامه‌ای بعنوان «میثاق بیطرفی» بامضا رسید و پس ازآن نیز درطی سالهای آینده چندین عهدنامهٔ دیگرمنعقد گردید وهمین عهدنامه‌ها اولین‌بار درتاریخ موجب نزدیکی و استحکام روابط بین امریکای شمالی وامریکای جنوبی گردید.

مقارن همان اوقات برنامه و «پروگرام» محور دراروپا برطبق نقشهٔ مقرر پیوسته درحال‌پیشرفت بود. هیتلر با ایمان باینکه «مردم خوششان نمیآیدکه تاوقتی‌واقعه‌ای رخ نداده بیهوده برای خود اسباب دردسر فراهم سازند ووقتی‌هم واقعه رخ‌داد دیگر نیر ازشست رهاشده وفرصتی برای جلوگیری باقی نیست» بی‌محابا مشغول انجام منویات خود بوده وکامیابیهای عمده داشت ولی متوجه یك‌نکته مهم‌نبوده ونفهمیدکه علما ودانشمندان مهم وموسیقی دانهای‌نامی ونویسندگانی که درنتیجهٔ دشمنی‌وضدیت او با کمونیسم و صهیونیسم و «انتلك توآلیسم» یعنی معنویات ازخاك آلمان‌فراری می‌شوند. مبلغین‌خوبی برای او نخواهند بود. برای‌آدمی‌مانند هیتلرکه خود زیاداهل فضل ومعنی نبود ازدست‌دادن اشخاصی‌مانند توماس‌مان واشتفان‌تسوایك وکورت وایل وآرتورشونبرك حائز اهمیتی نبود ولی حقش بودکه بهشخصی‌مانند البرت اینشتاین‌اهمیت بیشتری میداد. چون‌بااینشتاین نسخه و«فورمول» بومب آتومی نیزاز آلمان بیرون رفت وبدست‌امریکائیها افتاد.

هیتلروقتی‌دیدکه برآلمان‌تسلط‌کامل‌یافته‌پنداشت که‌موقع «بسط وتوسعهٔ‌منطقی» فرارسیده است. هیتلرمیگفت «امروزآلمان‌ازآن‌ماست وفردا دنیاازآن ماخواهدبود.» الحاق یاچنانکه‌آلمانها میگفتند «آنشلوس» اطریش بخاك آلمان، وهیتلر درسال ۱۹۳٤ در صدد برآمد به‌آن جامهٔ عمل بپوشاند و موسولینی مانع از آن شده بود باخونسردی ودقت هرچه تمامتر انجام پذیرفت.

از صدر اعظم اطریش موسوم به دکتورکورت شوش‌نیك دعوت بعمل آمد که به برچس گادن‌که مقر هیتلر بود برود. هنوز بیست و چهار ساعت نگذشته بود صدراعظم اطریش‌که بااطمینان خاطر بآلمان نرفته بود خود رامجبور دیدکه در زمینهٔ سیاست تسلیم حریف گردد. درمقابل انواع و اقسام تهدید و وعید حزب نازی اطریش رارسما شناخت وبناشدکه نازی‌های زندانی را آزاد بسازد وآرتور زایس اینکارت را بوزارت امنیت عمومی منصوب وعده‌ای ازصاحبمنصبان آلمانی راوارد در قشون اطریش نماید.

شوش‌نیك وقتی چشمش بازشدکه بمملکت خود برگشت. ازکردهٔ خودپشیمان گردید ودوازده روز پس ازآن بزعم هیتلر بآراء عمومی ملت اطریش مراجعه‌نمود.

این «عذر وخیانت» بهانه‌ای بود که **هیتلر** مترصد آن‌بود و پیشاپیش حسابش را کرده بود . همینکه قشون آلمان درسرحد اطریش تمرکز یافت **شوش‌نیك** فرار رابرقرار اختیار نمود ودر روز ۱۳ مارس ۱۹۳۸ **زایس اینکارت** الحاق اطریش رابـآلمان رسماً اعلام نمود ودر روز ۱٤ مارس هیتلر وارد شهر وینه گردید .

هیتلر پس ازاطریش نام چکواسلواکی رادر طومار خودنوشته بود .

چکواسلواکی که حکم قلاع ومستحکماتی راداشت که‌خاك «آلمان بزرك» از سه سمت دورا دور اورا گرفته‌باشد باکارخانجات اسلحه ومهمات سازی وذخایرطبیعی وموقع سوق الجیشی خود لقمهٔ‌چرب ونرمی بودکه‌هراشتهائی را برمی‌انگیخت . باید گفت لقمه‌ای بودکه ربودن آن‌نیزآسان بود درتمام طول شمالی سرحدات این‌مملکت در ناحیهٔ **سودت ها** در حدود سه ملیون مردمی میزیستند که اصلا آلمانی بودند . «ناگهان» سخت بفکر افتادندکه «بدون تغییر محل» مهاجرت نمایند یعنی «رایش» که عنوان جدید آلمان شده بودبربسط وتوسعهٔ خاك خود افزوده **سودت‌ها** رامشمول قلمرو سلطنت وحکومت خود سازد . این همان طرز عمل ومعامله «ستون پنجم» بود که درجنك اسپانیا مرسوم ومعمول گردیده بود واینك در اینجا نیز بالتبع جلوه‌گر گردید .

این **سودت‌های** آلمانی چون حکومت دموکراسی چك بآنهاآزادی داده‌بود باسم همین آزادی ودر تحت ریاست **کونرادهن لاین** بعضی تشکیلات نظامی بوجود آوردندکه باتشکیلات نظامی نازی‌های آلمـان شباهت بسیارداشت . عاقبت **هن‌لاین** در روز ۲٤ آوریل ۱۹۳۸ درشهر **کارلسباد** بالصراحه اعلام داشت‌که **سودت‌های** آلمانی مستقل شده‌اند .

دراینجا بازما خودرا بایکی ازاین «اگر ومگر» های تاریخی مواجه می‌بینیم و ازخود می‌پرسیم آیا «اگر» دولتهائی که پس ازجنك عمومی اول بـایجاد کشور جمهوری **چکواسلواکی** کمك‌کرده بودند بحفظ وزنـدگی او علاقهٔ بیشتری نشان داده بودند نمی‌توانستند آنرانجات بدهند و آیابهتر نبودکه همانجا جلوی **هیتلر** را میگرفتند ونمی‌گذاشتند برقوت و اقتدار خود بیفزاید . باحتمال‌قوی جواب‌باین‌سئوال ها مثبت خواهد بود علی‌الخصوص‌که اکنون خوب میدانیم کـه **هیتلر** در سال ۱۹۳۸ «توپ‌خالی»میزد واگرمیخواست توقعات خودرابزور جنك‌واسلحه بکرسی بنشاندچون تدارکاتش هنوز کافی نبود ازعهده برنمیامد ولی فرانسه و انگلستان هم هیچکدام در آن موقع حاضر بجنك نبودند . ممالك متحدهٔ امریکا هم‌که بیطرف بود و روسیه نیز هرچه ازلحاظ سیاسی یعنی بوسیلهٔ عهدنامه بافرانسه متحدبود ولی انگلستان اعتمادی

بدو نداشت و بهمین ملاحظات بود که انگلستان و فرانسه سیاست « ملایمت » را اختیار نمودند .

در روز دوازدهم سپتامبر پس از آنکه فصل تابستان با نگرانی عمومی سپری شده بود و پس از فعالیت سیاسی شدید و تدارکات قشونی درفرانسه وتهیهٔ قوای بحری در انگلستان ناگهان هیتلر رسما تقاضا نمود که سرنوشت سودت های آلمانی را بخودشان محول دارند که هرطور خواستندهما نطور معمول گردد . بلوا درچکواسلواکی شروع گردیده حکومت نظامی شد .

آنوقت بود که نخست وزیر انگلستان لازم شمرد که برای مذاکرهٔ باهیتلر به برش تس گادن برود . چتر بدست (همان چتری که بعدها ازطرف کاریکاتوریست ها علامت ونشانهٔ «ملایمت» گردید) نویل چمبرلن قبول نمود که چکواسلواکی هیچ حق ندارد تقاضای حکمیت نماید . خلاصه آنکه چمبرلن هم مانند شوش نیك تاره وقتی با نگلستان برگشت ملتفت شد که سرش دوانده اند .

آنوقت دیگر فرصت گذشته بود وهیتلر پس ازاین کامیابی قدمرا فراتر نهاد نه تنها الحاق سرزمین سودتها را با کارخانجات اسلحه ومهمات سازی کامل تقاضا نمود بلکه درخواست کرد که قبل از آنکه ماه نوامبر برسد بایددر تمام نواحی خاك چکواسلواکی که دارای اقلیتهای آلمانی است بآراء عمومی (پله بی سیت) مراجعه نمایند. این مرتبه دیگر چمبرلن و ادواردالادیه نخست وزیرفرانسه باروسیه داخل مذاکرات شدند و ممالك متحده امریکا نیز به هیتلر پیشنهاد کنفرانسی از ممالك اروپا نمودند در لحظهٔ آخر بنا به پیشنهاد موسولینی کنفرانسی ازچهار دولت ذی نفع درشهرمونیخ (آلمان) تشکیل یافت .

یکی ازشرم انگیزترین خیانتهای تاریخ رادر آن موقع ملیونهامردم دنیا بارضایت خاطر وسکون ضمیر پذیرفتند . چمبرلن که بهمدستی دالادیه فاتحهٔ چکواسلواکی را خوانده بودوقتی بهمملکت خود برگشت درموقعی که ازهواپیما پیاده میشدگفت« اکنون گمان میکنم که دوره دورهٔ صلح باشد .»

از اینقرار «آخرین تقاضای ارضی» هیتلر باجابت رسید ودر همان وقتی که آلمان سرحدات مستحکم غربی چکواسلواکی رابخاك آلمان ملحق ساخت لهستان و مجارستان نیز هر کدام درسمت مشرق ازین خوان یغما لقمه‌های جانانه‌ای ربودند . در ماه مارس ۱۹۳۹ ماتقی جمهوری چکواسلواکی نیز که عمرش بسی کوتاه بودبصرافت طبع خود رادر تحت «حمایت آلمان» قرارداد

درهمان زمان سپاهیان ژاپونی‌هم درخاك پهناور چین مشغول جلو رفتن بودندو به «حوادث» ای کشیائی وشانگهای حوادث‌تازه‌ای سوشی ونانگینك وهانگشو نیز

افـزوده شد . قشون چین در تحت فرماندهی **چانکای شك** بـا قشون بیـدادگـر ژاپن که از قشون چین بسیار جنك آزموده‌تر بود ، بزدوخورد وجنك دفاعی مشغول بود. در اینجا نیزمثل اسپانیا وحبشستان‌مردم غیرنظامی و بی‌اسلحه و«سیویل» رنج وآزار بسیاردیدند. راست‌است که‌رنج و بیچارگی‌وقتل‌وغارت‌اهالی‌غیرنظامی‌و بیگناه درموقع جنك از اول دنیامعمول بوده و سابقهٔ بسیار ممتدی دارد ولی هرگز اینطور عمومی و مرتب و باوسایل «مکانیزه» و بدین ترتیب باارقام واعداد وشرح وتفصیل واسنـاد و مدارك رسمی نبوده‌است. دولتهـای محور بقصد مرعوب ساختن مردم وبمنظور اینکه احدی‌جرات‌مقاومت درمقابل آنها نداشته باشدازلطمات‌وصدماتی که به‌مردم غیرنظامی شهرها ودهات واردمیآمد فیلمها برمیداشتند وانتشار اخبارآنرا باشرح وتفصیل نه‌تنها معذور میداشتند بلکه عالماً عامداً تشویق میکردند والحق نیزکه دراین فکر بخطـا نرفته بمقصود رسیدند .

چیزی که‌هست‌این« پروپاگاند وحشت افزا » دربعضی‌ازممالك نتیجهٔ بعکس‌داد. چنانکه در ممالك متحده امریکا فیلم های خبری ژاپن و اطلاعاتی که درباب عملیات آلمانهای‌نازی برضد یهودیها انتشارمییافت‌درتفویض اختیاراتی که ملت برای‌تدارکات لازم درسال۱۹۳۸ برئیس‌جمهور خود **روزولت**دادکمك بسیاری نمود . درسال۱۹۳۹ اصل « کناره گیری» درامریکا بحال نزع افتاده بود . دراروپا نیز طولی نکشیدکـه عمر «آئین ملایمت» ازتنها طریقی که ممکن بودوهمه درانتظار آن بودند یعنی‌ازراه جنك بپایان رسید .



منشور اتلانتیک (اقیانوس اطلس)

در بیان آنکه «جنك مطلق العنان و بی‌امان» که فرنگیها آنرا «جنك توتال» خواندند جانشین «جنك اعصاب» گردید وهیتلر در حسابهای خود سخت بغلط واشتباه رفت.

روز بیست ودوم ماه مارس ۱۹۳۹ هیتلر بندرممل راکه درساحل دریای بالتیك واقع است درخواست نمود . این بندرکه سابقاً تعلق بآلمان‌داشت پس ازجنك‌عمومی اول ازآلمان مجزی وبه مملکت لیتوانی تعلق‌گرفته بود . ممل رافورا بآلمان پس دادند ولی بلافاصله هیتلر شهر دانزیك را از لهستان خواست وگفت لهستان باید بآلمان‌حق‌بدهدکه ازوسط دالانی که‌باسم«دالان‌لهستان» بدریامیرفت راه شوسه‌وخط آهن بگذراند . لهستان زیر باررفت ومستظهر بیاری انگلستان وفرانسه بود و این دوکشورکه کم کم معنی«ملایمت» دستگیرشان شده بود درمقابل لهستان رسما تعهد نمودندکه اگر این مملکت مورد تعرضی قرار بگیرد بکمك ویاری اوبشتابند .

لهستان بیاری روسیه شوروی‌هم‌امیدوار بود ولی ناگهان‌روسیه تغییرمسلك‌داد. اولین علامت‌این‌تغییرمسلك حملات‌شفاهی‌وزیرامورخارجه روسیه ویارشسلاومولوتف بانگلستان بود . آنگاه درماه اوت ۱۹۳۹ واقعه‌ای رخ‌دادکه قابل تصور نبود . حتی کسانی که علاقه‌ای بکمونیسم داشتند وقتی شنیدند که آلمان نازی باروسیه شوروی عهدنامه عدم تعرض وقرار داد تجارتی بسته‌اند مات ومتحیرماندند . (یکی ازمواد این عهدنامه که استالین پذیرفته وانجام آنرا بعهده گرفته بود عبارت بود از اینکه‌روسیه شوروی کمونیست‌های آلمانی راکه سابقا درسال ۱۹۳۳ ازآلمان فرارکرده بروسیه رفته‌بودند تسلیم هیتلر خواهد نمود).

انگلستان‌وقتی دیدکه «داوطلبان آلمانی» دردانتزیك رژه می‌دهد و«حوادث مرزی» ایجاد مینمایند اختیاراتی راکه درموقع جنك لازم است بدولت خود داد . در

روز ۳۱ اوت ۱۹۳۹ هیتلر اعلام داشت که لهستانی‌ها پیشنهاد صلح اوراکه مشتمل بر ۱۶ ماده بود ردکرده‌اند ولی باید دانست که هرگز لهستانی‌ها چنین پیشنهادی را رؤیت ننمودند. صبح خیلی زود قشون نازی از سرحد لهستان گذشته وارد خاك آن کشور گردید.

درآن‌روز آلبر فورستر رئیس ستون پنجم نازی‌هادرلهستان برگشت‌دانزیك را بخاك آلمان رسما اعلام‌داشت. وقتی انگلستان‌وفرانسه ضرب الاجل «اولتیماتوم» به هیتلر فرستادند وتقاضا نمودندکه قشون خودرا از خاك لهستان بیرون بکشد که تانك‌های آلمان نازی خاك لهستان رادر زیر چرخهای خود گرفته‌بود وطیاره‌های «لوفت وافه» یعنی قوای هوائی آلمان «تاکتیك» وطرز عمل جدید خودرا موسوم به«جنك برق آسا» در لهستان به مورد تجربه در آورده بودند. هیتلر تقاضا های انگلستان وارد نموده ودر روزدوم سپتامبر ۱۹۳۹ انگلستان وفرانسه مشترکاً باآلمان اعلان جنك دادند. «جنك اعصاب» پایان یافت وجنك عمومی که مشهوربجنك‌جهانی دوم گردید جانشین آن‌شد.

ازآنجائیکه برای دولتهای اروپای غربی امکان پذیرنبودکه بلا فاصله کمکی بلهستان برسانند هیتلر برطبق نقشه‌ای‌که قبلا چیده بودمملکت نامبرده‌را قطعه‌قطعه ساخت ودرروز دوازدهم سپتامبر قشون شوروی هم ازجانب مشرق وارد خاك لهستان گردید. ورشو پایتخت مصیبت دیده لهستان از راه اضطرار تسلیم قشون آلمان نازی‌گردید.

ازآن پس شش‌ماه تمام اروپا خود را سرگرم« جنك عجیب » (۱) نمودکه در واقع‌یکی ازاین‌لالائیها وافسانه‌هائی بودکه چون مار خوش‌خط وخال ظاهرفریبنده‌ای داشت ولی درحقیقت سرتاپاخطر وتهدید بود. انگلستان قشونی بخاك فرانسه‌فرستاده بودکه درآنجا وقت رابکندن سنگرمیگذرانید وعلف زیرپایش سبزمی‌شد. انگلستان ابداً فشاری باعضا ووابستگان دیگر امپراطوری خود وارد نساخت. استرالیا وزلاند جدید وهندوستان بلافاصله باآلمان اعلان جنك دادند. درروز پنجم سپتامبر یعنی‌همان روزی‌که یان‌کریس تیان اسموتس نخست وزیرکشور اتحاد افریقای جنوبی‌گردید این مملکت نیزشانه اززیربار بیطرفی بیرون‌آورد. کانادا هم در روز ۱۲ سپتامبر بانگلستان ملحق‌گردید وتنها ایرلند بخاطرمرافعه‌ومنازعه‌های قدیمی خود باانگلستان بیطرف ماند وهیتلر ازاین بیطرفی استفاده نموده خاك ایرلند رابرای جاسوسی به-

---

(۱) بانگلیسی Phony War و بفرانسوی prole de ynerre جنك بی زد و خورد وبی‌حادثهٔ ماههای اول جنك دوم‌جهانی پس‌از تسلیم شدن لهستان بود(مترجم)

صورت مرکز مناسب ومساعدی درآورد .

فرانسه هنوز باستحکامات ماژینو می نازید ومی بالید . فرانسه برحسب پیشنهاد آندره ماژینو وزیر جنك اسبق در طول سرحدات شرقی خود یك سلسله استحکامات سنگین واستواری ساخته بود که باصطلاح «آنتی شار» بود یعنی بایستی جلوی تانك های دشمن‌را بگیرد . این استحکامات که به «خط ماژینو» معروف بود وساختمان هرمیل انگلیسی آن(۱) دوملیون دولار تمام شده بود بیفایده ماند وپولی هم که برای ساختن استحکامات درسرحدات بلژیك بمصرف رسید که درواقع دنبالهٔ همان «خط ماژینو» باشد بجای آنکه بمصرف واقعی خود برسد یکراست بکیسهٔ عده‌ای ازسیاستمداران یاسیاست چیها رفت . قسمتی ازقشون فرانسه ماهها درمنازل زیرزمینی مرطوب خط ماژینو که همه باسیمان وبتون ساخته شده بود بیهوده وقت گذراند .

هیتلر نیز درسواحل شرقی رودخانه رن درمقابل «خط ماژینو» استحکامات دیگری ساخت باسم «خط زیگ‌فرید» ساخته بود. قشون آلمان هم درمدت زمستان آنسال را در آن خط گذرانید وبکار عده‌ای دست نزد جز اینکه بوسیلهٔ «بلندگو» مدام بدشمنان قدیمی خود یعنی فرانسویها فحش وناسزا میداد والحق فرانسوی ها هم دردادن‌جواب کوتاهی نمیکردند .

درآن اثنا زیردریائیهای آلمانی هم سخت مشغول کار شدند وچون کشتیرانی برای ممالك مختلف مشکل شده بود ممالك امریکائی درپاناما کنفرانسی تشکیل دادند ودر آن کنفرانس مقرر گردید که درسواحل امریکا تاحد معینی زیردریائیهای بیگانه حق تردد ندارند . امریکا نیز بکشتیهای خود قدغن نمود که در آبهائی که تعلق بممالك جنگجو دارد داخل نشوند ولی ازطرف دیگرروزولت قانون منع صدور اسلحه‌ومهمات را برطبق اصول «بگیر وببر» لغو نمود(۲) خلاصه این‌قانون اینکه‌آمریکا حاضراست بهرمملکتی اسلحه ومهمات بفروشد ولی باید خریدار خودآمده جنس را تحویل گرفته ومتصدی حمل ونقل گردد .

دراروپای شرقی روسیه‌آرام وبی سروصدا در استونی و لتونی و لیتوانی چندین مرکز نظامی مستحکم دست وپاکرده بود واکنون‌بسراغ فنلاند آمده درصدد بود درآنجا نیزمرکزی بدست بیاورد وهمینکه فنلاندیها نخواستند زیربار بروندقشون روس بنای حمله وهجوم بخاك فنلاند راگذاشت و بدین ترتیب اروپا شاهد و ناظر جنگی شد که می‌توان‌آنرا «جنك درجنك» نامید چون فصلی ازجنك بزرك بود .

(۱) ۱٦٠۹ متر (مترجم)

(۲) بانگلیسی « Cash and-Carry » (مترجم)

ایطالیا که خودرا بیطرف نشان میداد بهمدستی فرانسه وانگلستان برای یاری باژنرال **فون مانرهایم** فرمانده قوای فنلاندی وقشون کوچك ولی بسیار شجاع آن کشور عده‌ای طیاره ومقداری آذوقه وچند تن مشاور نظامی بفنلاند فرستاد ، ممالك متحدهٔ امریکا نیز باوجود بیطرفی ده‌ملیون دلار بفنلاند وام دادند . یك مدتی چنان بنظر آمد که فنلاند ازعهدهٔ دشمن برخواهدآمد ولی پس‌از سه‌ماه زدوخورد بسیارشدید درسرمای سخت زمستان روسها قشون فنلاند را در هم شکستند و در مارس ۱۹٤۰ فنلاند مجبور شد صلح بخواهد وده‌درصد خاك خودرا از آنجمله دماغه **کارلی** رابروسیه واگذار نمود .

آیا علت وموجب این اقدام که ظاهراً بی انصافانه بنظرمی‌آید ازجانب روسیه شوروی چه‌بود ؟ باز باید از خوانندگان خودم خواهش نمایم که بیك نقشهٔ جغرافیائی مراجعه نمایند. اگربدقت بنقشه بنگرید،خواهید دیدکه اولیاء امور روسیه باوجودعهد نامه‌ای که باهیتلر بسته بودند درتمام طول سرحدات‌خود در صدد ایجادمناطقی بودند که باصطلاح فرنگیها به «تامپون»معروف است. یعنی فواصل ومناطقی که در موقع حمله وتعرض‌ازخارج ، ضربت‌اول بدانها واردآید وطولی نکشیدکه تاریخ ثابت داشت که این اقدام روسها ازروی نهایت حزم وعقل بود .

با فرا رسیدن بهار آلمان ها ترانهٔ تازه‌ای ساز نمود که برگردان آن « ما برضد انگلستان روان می‌شویم » بود واولین قدمی که دراین راه برداشتند عبارت گردید ازاینکه **هیتلر** فرمان دادکه قشون آلمان وارد خاك دانمارك ونروژ شده این دومملکت را اشغال‌نماید وازاین‌کارمقصودش‌این بودکه میدان را برای عملیات دریائی انگلستان محدودساخته بنادر ومراکزنظامی دریای شمال را درتصرف خود درآورند. قشون‌آلمان بسرعت‌کار دانمارک را تمام کرد ولی نروژ با وجود پروپاگاندبسیار دامنه‌داری ازطرف‌آلمانها وفعالیت شدید «ستون‌پنجم» در صدد مدافعه برآمد وسخت استقامت ورزید وآنوقت بودکه نخستین بار قشون انگلیس و فرانسه هم واردکارزار گردیدند وآلمانها را از **برگن** و**ترونده‌ایم** بیرون‌راندنداما چیزی که هست‌درخاك پر نشیب وفراز نروژ تنها عاملی که موثربود عبارت ازقوای هوائی وطیاره‌های‌جنگی بود وآلمانها دارای قوای هوائی نیرومندی بودند ووقتی در روز هفتم ژوئن ۱۹٤۰ پادشاه نروژ **هاکون** از خاك خود فرار کرده بانگلستان رفت یکنفر از نازی های نروژی موسوم به‌وید کین **کی‌سلینگ** رئیس حکومت نروژ گردید و از آن پس کلمهٔ **کی‌سلینگ** بمعنی ومرادف کلمهٔ «خائن» درتمام زبانهای دنیا واردگردید .

شکست نروژ هرچند بسیار دلخراش بود ولی یك نتیجه خوبی هم داشت یعنی ازخانهٔ نمرهٔ ۱۰ کوچهٔ داونینك استریت درلندن که منزل نخست وزیرانگلستان است

چتر تاریخی وتسکین بخش نویل چمبرلن رفت وسیگار تهورآمیز وینستون چرچیل جای آنرا گرفت . مدتی بود که چرچیل را «جنگجو» می گفتند وهمینکه این رجل سیاسی بزرك ورئیس محافظه کاران بحکومت رسید اورا« مرد روز »و«مردکار» خواندند ۰ چرچیل که ناطق زبردست ونویسندهٔ باقدرتی است بملت انگلستان بجز از«خون وعرق واشك» چیز دیگری وعده نداد وسیاست جدید بریطانیای کبیررا در این جملات خلاصه نمود : « فتح . فتح بهر قیمتی که باشد . فتح با هر ترس و بیمی که در پیش است ۰ فتح هرقدر راه دور وهرقدرمشکلات زیاد باشد . » اتفاقاً معلوم شد که درآمدسنفونی پنجم بتهوون باحرف واو لاتینی(که حرف اول کلمهٔ «ویکتوری» (یعنی فتح وظفر) است) درالفبای مورس (یعنی الفبای تلگراف) دارای یك وزن می باشد وازروزی که در بیستم ماه فوریه ۱۹٤۱ رادیوی انگلستان آنرا شعاروعلامت خود قرارداد حرف واو فرنگی برای تمام کسانیکه با «محور» مخالف و دشمن بودند نشانهٔ فتح و فیروزی گردید (۱)

برای انگلستان سخت ترین ایام شروع گردید . درروزدهم مه ۱۹٤۰ یعنی همان روزی که چرچیل نخست وزیر گردید هیتلرخط ماژینورا درهم شکست بربلژیك و لوکزامبورك وهلند استیلا یافت . هلند با وجود آنکه قشون فرانسه وانگلیس به یاریش شتافتند پس ازچهارروزوبلژیك پس ازهیجده روزتسلیم شدند . متحدین وقتی دیدندکه آلمانها نقشه های نظامی آنها را برهم زده‌اند درمقابل کثرت قشون هیتلر نتوانستند پافشاری کنند وبطرف بندردونکرك عقب نشستند وآلمانها آنهارامحاصره نموده ومیتوان گفت آنهارا تحویل آب دریادادند. ولی هیتلرفکردوستی ورفاقت قدیمی انگلیسها را با دریا نکرده بود . انگلستان باشجاعت بی‌سابقه‌ای درصدد نجات قشونی که دردونکرك درمحاصره بود برآمد و نهصدکشتی ازکشتیهای جنگی بزرك گرفته تا قایقهای بزرك صید وتفریح براه افتادند وبدون آن که بیم وهراسی از جنك « رعد آسای » طیاره های آلمانی بدل راه بدهند سه ربع قشون انگلیس را نجات دادند.

وقتی قوای هوائی هیتلرخط ماژینو را بطوری خراب وویران ساخت که دیگر مترتب هیچ ثمروفائده‌ای نبود طولی نکشیدکه فرانسه هم مغلوب گردیده وشکست خورد .

فراردولت فرانسه ابتدا ازپاریس به شهرتورواز آنجا بشهر بردوبخوبی نشان میدادکه ترس وهراس بچه درجه برمردم فرانسه مستولی گردیده بود ۰ اهالی بتحریك

(۱) لابد درسینما دیده‌اید که چرچیل اغلب درمیان جمعیت با دوانگشت دست خودهمین حرف واو فرنگی را(V) نشان می‌دهد (مترجم)

اعضاء «ستون پنجم» راههائی را که ازپاریس بخارج میرفت بستند بطوریکه رفت و آمد قشون با مشکلات بسیاری مواجه گردید.

روزدهم ژوئن موسولینی هم باطن خود را ظاهرساخت ومعلوم داشت که بیطرفی را بچه نحووطرزی تفسیرمیکند وبقول روزولت «کارد را ازعقب درپشت همسایهٔ خود فرو نمود». درروزپانزدهم ژوئن قشون آلمان نازی وارد پاریس شد ویك هفته پس از آن هیتلر برسم فتح وظفروبرای اینکه عکاسهای رسمی بتوانند فیلم آنرا بردارند چون طاوس نردرجنگلهای کوم پی ین در نزدیکی پاریس جولانی داد. آنگاه در همان واگون خط آهنی که درسنهٔ ۱۹۱۸ یعنی پس ازجنك عمومی اول آلمان تسلیم شده شده بود فرانسه سند تسلیم را امضاء نمود. قشون آلمان دوثلث خاك فرانسه رااشغال نمود و حکومت آن یك ثلث دیگر نیز بریاست مارشال فیلیپ پتن بدست یکدسته عروسکهای پشت پرده افتاد که مرکزشان شهرویشی گردید. و ازآن پس انگلستان درمقابل آلمان تنها ماند.

دراینجا بود که اولین بارپیش بینی‌های هیتلرغلطدرآمد. فرانسه سه‌ماه‌زودتر ازآنکه هیتلرحساب کرده بود تسلیم شد بطوریکه وقتی فرانسه کارش بپایان رسید هنوزهیتلر برای عملیاتی که‌منطقاً باید بعمل آید یعنی حمله بجزایربریطانیاحاضرنبود. قایقهائی راکه برای اینکارلازم بود وهمچنین لوازم دیگررا سفارش داده بود ولی پیش ازماه اوت حاضرنمیشد وآن تاریخ مصادف با زمانی گردیدکه آلمان تفوق هوائی خود را از دست داد. ازطرف دیگر هیتلر امیدوار بود قبل ازآنکه درسمت مشرق بسروقت روسیه برودکاررا درمغرب تمام‌کرده باشد ولی این امیدواری مبدل بیأس گردید چون انگلستان با « قوای خرد و قلیل » خود رقم بطلان برحساب های او کشید.

درماه اوت ۱۹٤۰ «نبرد انگلستان» آغازگردید. طیاره‌های آلمانی چون امواج متوالی سیل دمان ازدریای مانش گذشته وبا همان مهارت و نشانه زدن دقیقی که در ورشوواسلو وروتردام بمنصهٔ ظهوررسانیده بودند شهرهای کوون تری ومنچستر ولندن را بمب باران کردند ولی وقتی دیدند یك مشت طیارهٔ انگلیسی‌هم برای‌مبارزه بهوا بلند شد بسیارمتعجب گردیدند. اینها همان«قوای قلیل وخردی» بودندکه طیاره چیها وخلبانان آنها درآن فصل زمستان چنان شجاعتی بمنصهٔ ظهور رسانیدندکه تنها شهامت مردم غیرنظامی انگلستان میتوانست با آن لاف همسری بزند. اوقاتی بود که هرروزیکی ازشهرهای انگلستان باصطلاح آن زمان «کوون تریزه» میشد یعنی بصورت شهرکوون‌تری خراب ومنهدم میگردید وهیتلر بخود میبالید ومیگفت دیگر حتی کمك امریکائیها هم نمیتواند انگلستان را نجات بدهد اما چون مدام عده‌بیشتری

ازطیاره های آلمانی سقوط میکرد وطیاره‌های جنگی «ار.آ.اف»(۱) انگلیسی شروع به بمباردمان خاك آلمان نموده بودند امیدواریهای هیتلر مدام ضعیف‌ترمیگردید. درسال ۱۹۴۱ قوای هوائی امریکا نیزملحق به قوای هوائی انگلستان گردید وآنوقت بود که سرتا سرجزیرهٔ دندانه دارانگلستان بصورت یك کشتی بزرگی گردید که غرق شدنی بوده و حامل عدهٔ بیشماری طیاره های جنگی توانا باشد .

اکنون بازبدانجائی میرسیم که با «اگرومگر» سروکارپیدانمائیم وازخود بپرسیم که آیا اگرجزایربریطانیا بدست آلمانها افتاده بود خاك امریکامیتوانست ازصدمات ولطمات «جنك رعد آسا» درامان بماند . امروزبا اطلاعاتی که درباب پیشرفت صناعت آلمان درزمینهٔ بمبهائی که ازدورهدایت میگردید(۲) وبمبهائی که بدون طیاره از نقاط دوردست انداخته میشد (۳) بلاشك جواب سؤال بالا منفی خواهد بود بدین معنی که امریکا نمیتوانست درامان باشد. خوشبختانه روزولت درماه دسامبر ۱۹۴۰ کمك هوائی شایانی بانگلستان فرستاد بطوریکه امریکا را «زرادخانهٔ دموکراسی» نام دادندو ماه مارس ۱۹۴۱ عهد نامهٔ شمارهٔ HR ۱۷۷۶ را امضاء نمود وطرزوطـریقهٔ کـمك و استقراضی که به «وام واجاره»(۴) مشهورگردید شروع شد . درماه اوت همان سال روزولت وچرچیل درکشتی‌های جنگی امریکائی وانگلیسی که درمقابل نیوفوندلاند لنگرانداخته بودند با هم ملاقات نموده پایهٔ «منشوراتلانتیك» را انداختند. بموجب پیمان اتلانتیك که دارای هشت ماده است دولتهای متحدهٔ امریکا رسمـا درجنـك بـا «محور» با انگلستان متحد وهمدست می گردند وهمین منشوراتلانتیك اساس «سازمان ملل متحد» گردید.

درآن اوقات هرقدردوستی واتحاد بین امریکا وانگلستـان محکمترمیگردید . برعکس روابط بین ایطالیا وآلمان تیره ترگردیده خود را با مشکلات جدیدی روبرو میدیدند. روزولت وچرچیل رسماً اظهارداشته بودندکه دراین جنك وزد وخورد ها بهیچوجه درصدد جهانگیری وبسط وتوسعهٔ خاك خود بوسیله دست یافتن بر مستعمرات ومستملکات نازی ها نیستند درصورتیکه موسولینی میدید که رفین شفیق « محور» اویعنی هیتلر درازدیاد خاك خود مهارتی بیش ازآنچه معهود بود بمنصهٔ ظهورمیرساند. لهذا هرچند ایطالیا درسال ۱۹۳۹ آلبانی را بخاك خود ملحق ساخته بود ازآن پس

---

(۱) R.A.F

(۲) بانگلیسی Guided Missiles (مترجم)

(۳) بانگلیسی Jet Propulsion (مترجم)

(۴) بانگلیسی « Lend-Lease » وبفرانسوی ((Prêt et Bail)) (مترجم)

درازاء هر کمك واقدامی چشم امید به هیتلردوخت .

قشون ایطالیا که درلیبی بود درماه سپتامبر ۱۹۴۰ ازجانب سواحل دریای مدیترانه بسوی مشرق و بطرف خاك مصر روان گردید ومهلت بانگلستان نداد که درصدد جلوگیری برآید ولی وقتی دوقشون با هم روبرو شدند چنان چشم زخم سختی بسربازان بیحال و«فاتحین» موسولینی وارد آمد که هیتلرمجبورشد بیاری رفیق خود بشتابد دوقشون افریقائی آلمان بفرماندهی ژنرال اروین رومل واردخاك افریقا گردید وشهر طبرق را ازانگلیسها پس گرفته آنها را تاالعلمین بعقب نشانید.

جنك ایطالیا با یونان هم که اسباب سرشکست قشون ایطالیا گردید بلاشك در نتیجهٔ رقابتی بود که موسولینی با رفیق و رقیب « محور » خودیعنی هیتلر داشت و نمیخواست ازاوعقب بماند. موسولینی دراواخر ماه اکتوبر ۱۹۴۰ قشونی راکه در آلبانی داشت بطرف یونان فرستاد . دراواسط ماه نوامبرایطالیها شکست فاحشی از یونانیان خوردند. این فتح وفیروزی یونانیها نه تنهاازحیثیت واعتبار«محور»مقداری کاست بلکه انگلستان هم بهانه‌ای که درپی آن بود بدست آورد وباسم کمك و یاری بیونان درآنجاقشون پیاده نمود وازراه«دروازه عقبی بالکان» وارد خاك اروپا گردید. هنگامی که قشون هیتلر بشتابزدگی بطرف شرق روان بود قشون متحدین که بطرف شمال رهسپار بودمیتوانست جناح راست آنراموردحمله قراردهد. هرچندچون هیتلر مجبور بود برای جلوگیری استیلای خاك ایطالیا ازطرف متحدین اقداماتی بعمل آوردواین اقدامات اجرای نیات اورا درمشرق وبرضد روسیه یکماه بعقب میانداخت وهمین یك ماه نتایج بسیاروخیمی برای‌او بوجودآوردمعهذا ازراه ناچاری قشون آلمان بجای آنکه بطرف مشرق برود بطرف جنوب یعنی بجانب میدان جنك با یونان سرازیر گردید و درماه آوریل ۱۹۴۱ تانك هائی که وارد شهر آتن شد آلمانی بود نه ایطالیائی .

ازمدتی پیش آشکاربود که هیتلرچشم ببالکان دوخته است . درماه ژوئن ۱۹۴۰ بازیك مرتبهٔ دیگرروسیه ازآلمان جلوافتاد و بسارابیا راازرومانی منتزع ساخته تصرف نمود . درماه اوت آلمانها واردخاك رومانی شدند وقشون را خلع سلاح نموده مابقی خاك آن کشوررا اشغال نمودند . آنگاه مجارستان و بلغارستان به « محور » ملحق شدند . وقتی حکومت یوگوسلاوی هم به «محور» الحاق یافت پادشاه آن مملکت پی یرمجبورشد فراراختیارنماید . آنوقت بود که هیتلر براه افتاد و تا بخاك یونان دست نیافت متوقف نگردید و بوسیلهٔ قشونی که باطیاره و کمك چتردرروز ۲۰ مه ۱۹۴۱ درجزیره کریت پیاده نمود شبه جزیرهٔ بالکان را درتحت نظارت خود درآورد. وقتی انفعال وشرمندگی موسولینی بدرجهٔ کمال رسید که خبرورود قشون انگلیس درروز

۱۹مه همان سال به حبشستان انتشاریافت ومعلوم گردید که انگلیسها، ایطالیائیها را ازآنجا نیز بیرون کرده‌اند.

درطی همان ماه رودولف هس سومین شخصیت مشهور آلمان بوسیلهٔ چتراز طیاره درخاك شوتلاند درانگلستان پیاده شد ومنظورش این بود که آنچه را هیتلر بزور بمب نتوانسته بود بدست بیاورد شاید او بکمك مذاکرات خصوصی بتواند بدست بیاورد. یعنی بجنك وزد وخورد بین آلمان وانگلستان پایان بدهد. هس درانگلستان زندانی سیاسی شد وطولی نکشید که فهمیدند قصد وغرضش چه بوده است. درروز ۲۲ ژوئن هیتلر بنای حمله وهجوم بروسیه را گذاشت .

حمله وهجوم هیتلرزیاد اسباب تعجب روسیه شوروی نگردید . سه هفته تمام قشون آلمان وروسیه که ازحیث نیرو با یکدیگر برابر بودند درسرحد باهم زدوخورد کردند ولی عاقبت خط استحکامات استالین درهم شکست وقشون آلمان وارد خاك روسیه شد . آنوقت بود که هیتلرمرتکب بزرگترین خبط وخطای دورهٔ حیات‌وفعالیت خودگردید یعنی فریب همان آئین «تقدم نژادی» را خورد که ازمبانی اصول او بود و همین خود مانع عمده درراه فتح وفیروزی او گردید.

آلمان‌ها درنظر بسیاری ازروسها درحکم نجات دهنده بودندچنانکه شش‌لشکر ضدکمونیست ازقشون روس بفرماندهی ژنرال روسی‌اندرئی‌ولاسوف بصرافت طبع خود را دراختیارهیتلر گذاشتند ودوملیون دیگرازاتباع روسیه هم‌که سرنگون شدن کرملین را آرزومیکردند حاضربودند باین شش لشکرملحق گردند ولی بعقیدهٔ الفردروزنبورك که درزمینهٔ اصول نژادی عالم درجهٔ اول ومراد هیتلر بود روس ها در طبقهٔ بندی موجودات از جمله « انسان های درجهٔ سفلا » بشمار میآمدند و برای این ساخته شده بودند که‌در تشکیلات منحوس «کار اجباری» کارهای پستی‌راکه شایسته غلامان زرخریداست انجام‌بدهند . معلوم شدکه هیتلر بقصدتصرف خاك روسیه بدان مملکت قشون کشیده ومنظورش نجات دادن روسها نیست و همین خود کار اورا تباه ساخت . روسهاکه مردمان وطن پرستی هستند عشق بآب و خاك آنها برتنفر انزجاری‌که از پولیت بورو یعنی پلیس مخفی سیاسی حزب کمونیست داشتند چربید وهمینکه ازعقاید وافکار هیتلر واعوانش دربارهٔ روسها مطلع گردیدند بانفرت خاطر هرچه تمامتر ازپیروی‌ولاسوف صرف نظر کردند .

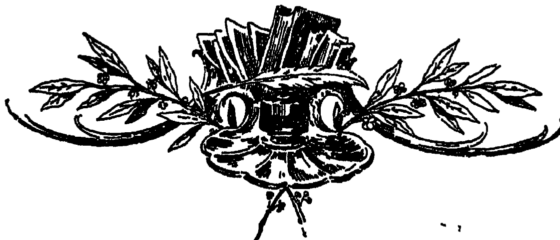
آنهائی‌که باولاسوف مانده بودند در قشون آلمان داخل‌شدند و باآلمان ها برضد هموطنان خود جنگیدند ووقتی قشون آلمان مجبور بعقب نشینی گردید آنهاهم عقب‌نشستند وعاقبت درخاك‌آلمان بدست‌آمریکائی‌ها اسیرشدند وامریکائی‌ها نیزآنهارا

باخودولاسوف بروسها تحویل دادند وروسها درسال ۱۹٤۵ تمام آنهارا بعلت‌خیانت تیرباران کردند .

قشون هیتلر درخاك روسیه بطرف شمال بالارفت و شهر لنین‌گراد رادر ماه سپتامبر ۱۹٤۱ محاصره کرد ودر ماه نوامبر کریمه راتصرف نموده بنای حملهٔ رابشهر سباستوپول گذاشت . روسهای از جان گذشته ار فداکاری مضایقه نمی نمودند و از وجب بوجب خاك وطنشان با شجاعت هرچه تمامتر مدافعه میکردند . آنگـاه در راه مسکو آن‌یك ماهی که جنك بایونان کار هیتلر رادرروسیه بعقب انداخته بود کارخود را ساخت باین معنی که قشون آلمان خود رابا لشگر جرار «سردار زمستان» که یار و یاور همیشگی روسهاست مواجه دید . ازآنجائی که روسها درهرکجـا عقب نشسته بودند به‌تاکتیك معروف«زمین سوخته» عمل کرده بودند یعنی آتش بهمه چیز خود از خانه ولانه وآذوقه زده بودند آلمانها گرسنه ماندند وچون تصور کرده بودند قبل از رسیدن زمستان کار روسیه را تمام خواهندکرد لباس ولوازم زمستانی نداشتندمجبور شدند درجلو شهر مسکو درانتظار بهار باقی بمانند و در همان اثنا دوواقعهٔ مهم رخ داد ازیکطرف قشون آلمان دارای یك فرمانده کل گردید که‌جنك رابرطبق الهامات وغریزهٔ فطری خود اداره مینمود وعبارت بود ازیك کاپورال (سرجوقه) سابق موسوم به آدولف هیتلر واز طرف دیگر روسها دارای یك‌متحد تازه دیگری گردیدندکه اسمش ممالك متحده امریکا بود .

روابط ومناسبات بین ژاپن وامریکا بصورت وخیمی درآمده بود . ژاپن که‌پس از ۱۹٤۰ کاملا طرفدار «محور» شده بود از اینکه امریکائی ها باو اسلحه ومهمات نفروخته بودند درزحمت بودواعتبارات مالی ژاپن هم‌درامریکا«محدود» شده‌بود. کم‌کم حکومت ژاپن عناصرباحزم واحتیاط رابکنار گذاشته واشخاصی‌ازقبیل ژنرال‌هیدکی توپو رابسر کار آورده بود و ازجمله همین هیدکی توپو رادر تاریخ ۱٦ اکتوبر ۱۹٤۱ نخست وزیر نموده بود.

درروز هفتم دسامبر همان سال‌در موقعی که فرستادهٔ ژاپن سابور وکوروزد برای ادامهٔ‌مذاکرات بادولت امریکابه‌واشنگتون آمده‌بود طیاره‌های ژاپنی غفلتاً‌بدون مقدمه پرل هاربور را که در جزایر هاوائی است بمباران کردند .



۷۰

جنگ جهانی بی امان و مطلق العنان (توتال)

در بیان آنکه چگونه «محور» در مبارزه تولید متاع و اسلحه و مهمات مغلوب گردید و بچه ترتیب علمای امریکا وانگلیس بفتح و کامیابی دست یافتند وعهد جدید آغاز گردید

هرچه بیشتر بنقشه دنیا بنگرید بیشتر دستخوش حیرت وشگفت می‌شوید . درماه دسامبر ۱۹٤۱ ژاپونیها برقسمت شمال شرقی چین دست یافته بودند ودر ژوئن سال بعد جزایر فی‌لی پین وگوام وهند شرقی هلندی رانیز بتصرف خود درآورده بودندو هندوچین‌فرانسه وتای‌لاند(سیام) راگرفته هندوستان و بیرمانی‌رادرموردتهدید قرارداده بودند واز این گذشته در آتو واقع در جزایر الوسین قشون پیاده کرده بودند وبمب هائی که در جزیره پرل هاربر برکشتیهای امریکائی فروریختند قسمت اعظم قوای بحری ممالك متحد امریکا رادر اقیانوس کبیر ازمیان‌برد .

آن سال واقعا برای دشمنان«محور»سال شومی ویاچنانکه گفته‌اند سال « نزع و احتضار» بود . ولی ازنظر دیگرهم میتوان گفت که سال فتح وپیروزی گردیدچون درهمان سال بیست وشش ملت که نماینده بعضی ازآنها دولتهائی بودندکه در خارج از خاك‌خود تشکیل‌یافته وآنها را«دولت‌های‌تبعیدی» میخواندند اصول منشوراتلانتیك را پذیرفته وزمینه رابرای ایجاد موسسه‌ای‌که‌بعدها باسم سازمان «ملل متحد»خوانده شد حاضر ساختند .

همین که امریکابژاپن اعلان جنك دادوآلمان وایطالیا برسم عکس العمل بامریکا اعلان‌جنگ دادند امریکا بقصد تدارك لوازم جنگی تمام قوت وقدرت صناعتی خودرا بکار انداخت . درآن دوره که جنك بحد اعلی «مکانیزه» شده بود یعنی‌آلات واسباب جنگی جای سرباز راگرفته بود برای فتح وغلبه تنها کافی نبود کـه مملکتی از لحاظ

کمیت قشون بردشمنی تفوق‌داشته‌باشد بلکه لازم بود که محصول صناعتی کارخانجاتش نیز بیشتر ازحریف باشد .درامریکا نیز مانندممالك دیگر زنها نه تنها درکارخانجات اسلحه سازی درپهلوی‌مردهامشغول کار گردیدند بلکه درخدمات فرعی ارتش نیروی دریائی وهوائی نیز وارد گردیدند . تمام شعبات علم وصنعت وهرکسی راکه دارای استعداد فنی بودمجهز ساختند .رادارو‌پنی‌سیلین ومواد مصنوعی که آنها را« پلاستیك» می‌خوانند ازجمله کشفیات و اختراعات زیادی هستندکه برای جنك ودفاع درآن‌دوره بعمل آمد . آنوقت بودکه عبور شبانه طیاره‌ها ازامریکا باروپاکه تاآن تاریخ‌بسیار نادر وشگفت‌انگیز بود رواج روزافزون گرفت . وهم آنوقت بودکه حکومت امریکا ملیونها دولار درراه شکستن‌آتوم که تاآن زمان‌شعبه پرابهامی ازعلوم بودبه مصرف رسانید .

تاسال ۱۹۴۳ هیچگاه طیاره‌های جنگی‌آمریکا خاك‌آلمان را بمباردمان‌نکرده بودند ولی درروز نهم نوامبر ۱۹۴۲ یعنی قریب دوهفته پس‌از شکست قطعی رومل درالعلمین بدست ژنرال سر برنارد‌مونت‌گومری قوای‌امریکا وانگلستان درسواحل شمالی خاك افریقا پیاده شدند وبلافاصله آلمانها تمام خاك فرانسه را اشغال نمودند بدون‌آنکه بر کشتیهای جنگی‌فرانسه دست‌بیابند . این کشتیها فورا خودشانرا بافریقای شمالی رسانیدند ومابقی نیز دربندر تولون خودرا عمدا غرق نمودند .

خزان‌آنسال درتمام جبهه‌های جنك حائز اهمیت فراوان‌گردید . در ماه سپتامبر قشون سرخ روسیه شوروی دراستالینگراد شکست فاحشی بآلمانها وارد ساخت واز نزدیك شدن‌آنها بسوی معادن نفت سواحل بحرخزر جلوگیری نمود . در ماه نوامبر هنوز ژاپونی ها ازاثرات بمباردمانهائی که طیاره های امریکائی درطی ماه اوت در شهرهای توکیو ویوکوهاما بعمل‌آورده بودند سخت در زحمت بودند . مقارن همان اوقات هم اولین بار درردریا شکست خوردند یعنی‌جنگی که درحوالی جزایر سالومون رخ داد وسه‌شبانه روز طول‌کشید منجر بفتح کشتیهای امریکائی گردید .

درماه ژانویه ۱۹۴۳ بین‌چرچیل وروزولت با خاطرشاد درشهر کازابلانکا (دارالبیضا) ملاقاتی دست داد . استالین نتوانست درآنجا حضور بهمرساند ودونفراز رؤسای‌نظامی‌فرانسه یعنی ژیرو و دوگل نمایندگان مملکت خود گردیدند . درآنجا بود که متحدین که کم کم بفتح وفیروزی خود بقدرکافی اطمینان حاصل نموده تصمیم گرفتند که‌آلمان ومتحدین «محور» باید «بدون هیچ شرطی تسلیم» بشوند .

درطی ماههای بعد رفته رفته‌آثار فتح وظفر بیش از پیش نمودار گردید . قشون آلمان در تمام خاك روسیه بنای عقب نشینی را گذاشته بودند و در اقیانوس کبیر ژنرال‌دوگلاس‌مارك‌آرتور درگوادال‌کانال درجزایرسالومون‌باعسرت‌واشکال

بسیار توانست ژاپونیهارا شکست بدهد ولشکردوم آمریکا نیزدرتحت فرماندهی ژنرال **ایزنهاور** درحالی که درسواحل شمالی افریقا بطرف مشرق روان بود توانست در تونس بلشکرهشتم انگلیس ملحق گردد ویك ماه پس ازآن یعنی در روز دوازدهم ماه مه ۱۹۴۳ بقایای لشکرافریقائی آلمان در **کاپ بون** تسلیم گردید .

آبرو و «پرستیژ» موسولینی بااین فتحی که درافریقای شمالی نصیب متحدین گردید پاك بخاك ریخت و بمجرد اینکه قشون متحدین توانست در جزیره سیسیل پیاده شود خود ایطالیائیها موسولینی را خلع ومحبوس ساختند ودرروز هشتم سپتامبردولت ایتالیا وپادشاه آنکشور **ویکتورآمانوئل سوم** و مارشال **پی‌تیرو بادو کلی یو** بدون هیچ شرطی تسلیم گردیدند . یك هفته پس ازآن قشون آلمان موسولینی را از حبس رها ساخته اورا بقسمتهای شمالی ایتالیا بردند و وی در آنجا اعلام جمهوریت فاشیستی نمود . درایتالیا رد وخورد باآلمانها که وجب بوجب بطرف شمال عقب‌نشینی میکردند باز تاسال ۱۹۴۵ ادامه داشت ومیتوان گفت میراثی که موسولینی برای ملت ایطالیا باقی گذاشت عبارت میباشد ازخرابی صومعه بسیار زیبا و گرانبهای **مونته کاسینو** که برای قشون آلمان حکم رصدخانه نظامی را پیدا کرده بود واز خرابیهائی که درموقع پیاده شدن قشون متفقین در **انزیو** واقع گردید وازبمباردمان شهر رم که هنوزدرتصرف آلمانها بود وازانهدام پلهای شهرفلورانس دوستی موسولینی باپیشوای آلمان (هیتلر) منجر باین گردید که خاك ایطالیا بصورت سنگر عقب نشینی سپاهیان آلمان درآمد . دوچه (پیشوای) سابق ایطالیا درموقعی که درماه آوریل ۱۹۴۵ در لباس نظامیان آلمانی میخواست فراراً خود را بآلمان برساند ازطرف سلحشوران چریك ایطالیائی که به همدستی متفقین با آلمان ها می جنگیدند دستگیر شده به قتل رسید .

دومین جنگ جهانی آغازدوره کنفرانسهای‌عمومی بین المللی گردید. باتسهیلاتی که با پیشرفت وسایل نقلیه هوائی برای مسافرتهای دور و دراز بوجود آمده بود رؤسای ممالك جنگاورومتحدین آنها میتوانستند بآسانی ودرمدت کوتاهی همدیگر را ملاقات نموده درباب مسائل ومصالح مشترك خود بدون تشریفات زائد مذاکره و مباحثه بعمل‌آورند چنانکه **چرچیل** دومرتبه ازاقیانوس گذشته برای ملاقات **روزولت** بامریکا رفت (یك مرتبه درسال ۱۹۴۱ به واشنگتون و دومین باردر۱۹۴۳ درشهر **کبك**) ودرنوامبرهمین سال ۱۹۴۳ ژنرالیسیم **چیانك‌کای شك** نیز با طیاره بقاهره رفت ودرباب سیاست در شرق اقصی با **چرچیل** و **روزولت** مذاکراتی نمود. دوروز پس از آن **چرچیل** و **روزولت** درطهران با **استالین** ملاقات نمودند . قسمت عمده قشون هیتلر گذشته ازدسته‌هائی که درممالکی که درتصرف آلمان درآمده بود مانده

بودند وواحدهائی که درخاك ایطالیا بازبا قشون متفقین زد وخورد میکردند در جبهه عریض وطویل جنك درمشرق بود بدیهی است که دولت روسیه برای اینکـه ازفشار قشون آلمان درخاك خود بکاهد تقاضای ایجاد جبهه جدیدی‌را نمود. درروز ششم ژوئن ۱۹٤٤ پیاده شدن قشون متحدین درخاك نورماندی درفرانسه بمنزلهٔ جوابی بـود که متحدین بتقاضای روسیه دادند . این همان روز معهودی بودکـه همه در انـتظار آن بودند .

درسایه تهوری که متحدین درآنموقع درعملیات سوق‌الجیشی خود بمنصه ظهور رسانیدند ودرپرتونقشه های بسیاردقیقی که ستاد آرتش قوای اعزامـی (۱) تنظـیم نموده بود سپاه متفقین پس ازعبور ازدریای مانش در خاك فرانسه پیاده گردیـد و «دیوارآتلانتیك» راکه آلمانها درمدافعه آن سخت پافشاری میکردنـدگـرفته ودر مدتی کمترازیك ماه دوشهرکان وشربورك‌را بتصرف درآورد وطولی نکشیدکه‌نجات فرانسه بدست قشونی که درتحت فرماندهی ایزن‌هاوربود بتحقق پیوست. در روز ۱۵ اوت همانسال قشون دیگری ازمتفقین درجنوب خاك فرانسه درسواحل معروف «ری وی‌یرا پیاده شد وده روزبعد بازقشون دیگری‌ازمتفقین بجلوی‌پاریس رسیده همانجا منتظرشدند تا قوای نظامی فرانسوی نیز برسند وبقوای چریك داخلی که‌بقوای« نهضت مقاومت » معروف بودند ملحق گردند وهمه با هم داخل شهربشوند و افتخار بـیرون ساختن آخرین سربازهای آلمانی ازپایتخت همه با هم شریك باشند. تانکهای‌مسلح لشگرسوم امریکا بفرماندهی‌ژنرال‌جورج پاتن ازراه جنوبی پاریس بسرعت بجانب رودخانه رن روان‌گردیدند . درشمال آلمانها ازوضع جغرافیائی خاص مملکت‌بلژیك وهلند وازآب وهوا استفاده نموده استقامت بیشتری که آخرین استقامتشان بود نشان دادند .

قشونی که متفقین بکمك هواپیما وچتر درارن هم پیاده‌کردند چون کمکی که باید ازطرف جنوب بآنها برسد نرسید درمحاصره آلمانها افتادند و تقریباً بالتمام به قتل رسیدند .

آلمانها ومتفقین درآن واحد بقصد اینکه خاك هلند را آب بگیرد و حرکت و تردد را برحریف مشکل بسازد مشغول خراب نمودن سدوبندها شدند و لهذا قسمـت مهمی ازمصب رودخانه رن بصورت باطلاقهائی‌درآمدکه عبورازآن امکان پذیرنبـود. بهمین ملاحظه آلمانها دیگر مثل سال۱۹٤۰ نتوانستند بطرف جنوب سرازیر بشوند ومتفقین نیزنتوانستند ازطرف شمال استحکامات «دیواراتلانتیك» را درتحت محاصره

---

(۱) این قشون را بمناسبت حروف اول کلماتی که درزبان انگلیسی نام آن میباشد . «شیف»«SHAEF» میخوانند . (مترجم)

دربیاورند . متفقین درهمانجا متوقف گردیده باستحکام اراضی مفتوحه پرداختند و آنگاه نبرد قطعی(۱) شروع گردید .

عجب آنکه واپسین حمله بزرك آلمانها برای آنها بالنسبه باکامیابی مقرون گردید . درآنموقع هیچکس وحتی خود صاحبمنصبان ارشد آلمانی تصور نمیکردند که قشون آلمان بازبتواند چنین استقامتی ازخود نشان بدهد ولی به**فلد مارشال کارل فون روندش تد** که فرمانده قشون آلمان درمغرب بود ازهیتلرامر رسیده بود که باید حمله نموده استقامت بورزد وموقع سرپیچی ازاوامر « پیشوا » نبود چونکه پس از وقایع ژوئیه ۱۹٤٤ اطمینان واعتماد هیتلر بالنسبه بژنرالهای رسمی آلمان معروف به «وهرماخت (۲) متزلزل گردیده بود وکمترین تمرد ازاوامراوممکن بود نتایج بسیار وخیم دربرداشته باشد . باید دانست که مدتی بود که مناسبات بین ژنرالهای آلمانی و هیتلر ازهیچ طرف مبنی براعتماد ووثوق نبود . «گارد» وپاسبان شخصی هیتلرقبل از سال ۱۹۳۳ تعلق بدسته های «اس‌اس» داشتند(۳) هیتلرمکرر برؤسای قشون «وهرماخت» وعده داده بود که دسته های «اس‌اس» را مسلح نخواهد ساخت ولی بقول خود وفا نکرده و « اس اس » ها را بصورت چندین واحد نظامی بزرك درآورده آنها را با بهترین سلاح مسلح ساخته و بهرواحدی نام پرطمطراقی ازقبیل « کله مرك » و « بیرقداران شخصی آدولف هیتلر» وامثال آن داده بود. هرگاه قشون «وهرماخت» ضعف وسستی نشان میداد صاحبمنصبان « اس اس» را بسراغش میفرستادند. ازاینها گذشته وقتی کاسه صبروتحمل سران «وهرماخت» لبریز گردید که هیتلرخود را فرمانده کل قشون خواند. «وهرماخت» درصدد شورش وطغیان برآمد ودرروز ۲۰ ژوئیه بمبی دریك کیف دستی پنهان کرده بودند منفجر گردید ولی صدمه زیادی به هیتلروارد نیامد و همین خودبر اعتقاد وایمان اوافزود که فرستاده دست غیبی میباشد ودرحمایت تقدیر است. پس ازآینکه ژنرال **فون ویتزلبن** وعده دیگری ازهمدستان اورا بدار کشیدند هیتلرزمام فرماندهی قشون راکاملا دردست گرفت وهم اوبود که فرمان داد که قشون آلمان درمغرب بایدهر طورشده خود را بدریا برساند. باآنکه درآن موقع شهرهای معتبری مانند **بروکسل** و **آنورو آخن** (٤) بدست متفقین افتاده بود ناگاه درروز ۱٦ دسامبر بیست وچهارتیپ

---

(۱) بانگلیسی « The Battle of the Bulge » (مترجم)

(۲) معنی این دوکلمه بآلمانی «قوای دفاعی» است (مترجم)

(۳) این دوحرف سین درآلمانی دوحرف اول کلمات « شوتز » و « اشتافل » است که بمعنی « دسته » و «حمایت» میباشد ودرواقع قشون خصوصی هیتلررا تشکیل میداد . (مترجم)

(٤) بفرانسوی اکس‌لاشاپل (مترجم)

قشون آلمانی بنای حمله را گذاشت وهشت روزادامه داشت . چون به«اس‌اس» ها و «وهرماخت» حکم شده بود که ازدشمن اسیر بگیرند قشون آلمان در سرزمینی که یکصد میل مربع مساحت داشت چون سیل دمانی روانی گردید. درباستونی تیپ‌صدو یکم امریکائی که ازراه هوا درآنجا پیاده شده‌بود درمحاصره‌قشون‌آلمان واقع گردید ووقتی ازطرف آلمانها بآنها تکلیف کردندکه‌تسلیم‌شوندژنرال‌امریکائی‌مال‌اولایف جواب آنها را تنها باکلمه «نتس» دادکه ازآن روز تاریخی گردید(۱) . قسمتهائی‌از لشگرسوم امریکا فرا رسیدندوباستونی را ازمحاصره بیرون آوردند . در۲٤دسامبر حملهٔ ناگهانی هفت هزارطیاره جنگی، آلمانها را ازجلورفتن بازداشت . آخرین سربازان آلمانی را تنها درماه فوریه سال‌بعد توانستند ازخاك بلژیك بیرون کنند .

در موقعی که قشون متفقین خود را برای عبورازرودخانه رن حاضرمی ساخت امریکائی‌ها ازحسن‌اتفاق‌خبردارشدندکه دردناگن که درجنوب شهربون واقع‌است یك پل خط آهن غیرمخروب باقی است . عده زیادی ازقشون متفقین درماه مارس بکمك کشتیها ازرودخانه‌گذشته درآنطرف رودخانه پیاده‌گردید .

مقارن همان اوقات ارتش سرخ نیزدرطرف مشرق مرتبا بجلومیآمد . فنلاندکه در۱۹٤۱ جانب آلمان راگرفته بود چند روزپس ازپیاده شدن متفقین درخاك فرانسه مورد حمله جدیدی ازطرف روسها واقع‌گردید . درمارس ۱۹٤٤ ارتش‌سرخ‌درجنوب جبهه بسرحد خاك رومانی رسیدوطولی نکشیدکه مجارستان و چکوسلواکی را هم محاصره نمود. بوداپست درفوریه۱۹٤٥ بدست روسها افتادوضمناً ارتش‌سرخ‌فتوحات خود را دربالکان نیزکامل ساخت .

درآوریل۱۹٤۳دولت شوروی‌روابط خودرا بادولت‌لهستان‌که درخارج‌ازخاك خود بسرمیبرد قطع نمود و وقتی در ژانویه ۱۹٤٥ شهر ورشو بدست روسها افتاد در جریان همان ماه ارتش سرخ از رودخانه اودر گذشته در روز هفتم فوریه بحوالی شهربرلن رسید .

درهمان روزاستالین درشهریالتا ازچرچیل وروزولت پذیرائی‌مینمود. قرار داد یالتا درهمانوقت بامضاء رسید ونقشه های مربوط بآلمان واطریش ومعامله ای‌که پس ازپایان جنك باید با این دو مملکت نمود وقرارداد دائر برشرکت روسیه در جنك برضد ژاپن درهمان ملاقات‌که آخرین دیدارآن سه تن بود منعقدگردید .

روزولت‌که درسال۱۹٤٤ چهارمین باربریاست جمهوری امریکا انتخاب گردید درموقعی‌که به یالتا میرفت مزاجاً علیل بود دوماه پس ازآن درروز۱۲آوریل ۱۹٤٥

---

(۱) این‌کلمه لفظاً بمعنی «گردو» است ولی در اصطلاح معنی« زکی » خودمان را میرساند (مترجم)

دروارم اسپرینگس درایالت جورجیا وفات یافت وبعد ازظهرهمان روز معاونش هاری ترومن بجای اوانتخاب گردیده سوگند یاد نمود . فردای آن روزارتش سرخ وارد وینه شد ودر روز۲۵ آوریل در موقعی که کنفرانس سازمان ملل متحد درسان فرانسیسکو منعقد گردید مژده رسید که قشون شوروی وقشون امریکا درساحل رودخانهٔ الب بهم ملحق شده اند وقبل ازآنکه قبول وتصویب اساسنامهٔ ملل متحده دورهٔ اجلاسیه کنفرانس را که دوماه طول کشید بپایان رساند جنك دراروپا بپایان رسید. در روزاول مه ۱۹٤۵ دریا سالار بزرك آلمان کارل فون دونیتز اطلاع داد که هیتلردر پناهگاه ضدهوائی خود دربرلن ودرزیرهوارعمارت نخست وزیری انتحار نموده است . یك هفته پس ازآن قشون آلمان درشهر رایم در فرانسه بدون هیچ شرطی تسلیم گردید . روزهفتم ماه مه ۱۹٤۵ روزپیروزی گردید .

درموقعی که استالین وترومن وچرچیل درماه ژوئیه درپوتسدام ملاقات نمودند ونقشه‌های لازم را برای بعد ازجنك تنظیم نمودند احساسات عمومی سخت برضدآلمان بود . علت خشم وانزجارخاطرانگلیس ها بیشترازاین بابت بود که پس از پیاده شدن قشون متحدین درخاك فرانسه ناگهان آلمانها بمبهائی که برخاك انگلستان بارانده بودند که ازدورانداخته میشد(یعنی ازسواحل خاك فرانسه وبلژیك وهلند) . این سلاح جدید راآلمانهادرجواب حرف واو که حرف اول کلمه انگلیسی فتح وظفربود سلاح واو خواندندکه حرف اول کلمه آلمانی «تلافی»(۱) بود. چنانکه درسابق بدان اشاره‌ای رفت ودولت شوروی‌ازاینکه‌آلمانها اتباع روسیه را بخاك‌خودبرده ودرسازمانهای معروف بسازمانهای «تودت» بکاراجباری وا میداشتند بسیار غضبناك بودند ووقتی اردوهای غیرنظامی درنقاط مختلفه خاك آلمان مکشوف گردید ومعلوم گردیدکه هزارها نفراز یهودیها وزندانیان سیاسی وتمام «دشمنان حکومت» دراین اردوها ازگرسنگی و بیماری جان میدادند ویا آنها را دراطاق مخصوص بوسیله گاز بهلاکت میرساندندتنفر وانزجارعمومی درسرتاسرجهان بحد اعلا رسید .

روسای نازی راکه برئیس وپیشوای‌خود تأسی ننموده وهنوززنده‌بودنددرمقابل محکمه‌ای که داوران آن ازچهارملت بزرك جنگاوربودند درشهر نورمبرك (آلمان) برای «جنایات جنگی» که مرتکب شده بودند محاکمه نمودند . یکنفرازآنها موسوم به مارتین بورمان چون دستگیرنشد غیاباً محکوم گردید ودونفردیگرازآنها قبل از محاکمه وفات یافتند وسه نفرشان تبرئه شدند وهفت نفر ازآنها محکوم بحبس ابدی وده نفردیگر بدار کشیده شدند . هرمان گورینك درزندان انتحار کرد .

درهمان موقعی که کنفرانس پوتسدام منعقد بود در انگلستان انتخابات عمومی

---

(۱) Vergeltung

بعمل آمد و رئیس حزب کارگران **کلمنت اتلی** رئیس دولت شد و از آن پس در کنفرانس‌ها جانشین **چرچیل** گردید. اکنون ازهمدستان « محور» آلمان و ایطالیا مغلوب گردیده بودند ولهذا متفقین با تمام قوای خود به جنك با ژاپن پرداختند.

درسال۱۹۴۲ ازاستیلای ژاپن بر **استرالیا** جلوگیری بعمل آمده بودواینك قشون امریکا وانگلستان وفی‌لی‌پین درصفحه پهناوردریا درجاهائی که سه هزاروپانصدمیل ازژاپن فاصله داشت بطرزجدیدی که معروف به «پروازازجزایر» بود بنای جنك بری‌و بحری راگذاشتند.

قشون متفقین درسال۱۹۴۳ بنای حمله بژاپن راگذاشت وبدون آنکه بعضی از جزایری راکه درتصرف ژاپونیها بود درمدنظر بگیرد جزایردیگری راکه برای جنك هوائی اهمیت داشت وطیاره های جنگی میتوانستند آنجا را مرکز خـود قرارداده و کشتیهای حامل آذوقهٔ ژاپونی را بمباران نمایند مورد حمله‌قراردادند. متحدین امیدوار بودند بدین وسیله ژاپونیها دچارقحط وغلا خواهندگردید وجزایرمزبور بدون جنك و خونریزی‌ازدست آنها بیرون‌خواهدآمد. اگر نظری بنقشه جغرافیائی این‌حدود بیندازید باهمیت ووسعت این عملیات نظامی پی خواهید بردودستگیرتان خواهد شدکه چرا در جنك اقیانوس کبیر آنهمه آدم تلف گردید.

حمله متفقین با تصرف جزیره بسیار چك‌رین‌**دووا**ازجزایر**سالومون** شروع گردید. درآخرسال جزیره **بوگانویل** وفرودگاه**موندا** درجزیرهٔ **جورجی‌جدید** بتصرف متفقین درآمده بود. درگینه جدید نیز**سالاموا** بدست آنها افتـاد و در **لائه** قشون ژاپن در محاصره افتاد. آنگاه متفقین بجانب جزیره **ژیلبرت** روان گردیده و عملیات دامنه‌دارمحاصره را شروع نمودند.

درسال۱۹۴۴ ژاپونی ها فهمیدندکه نگاهداشتن آنچه‌گرفته بودندکارآسانـی نیست وخوردن چیزدیگروهضم کردن کاردیگری است. هرچند بسیاری‌ازین جزیره‌ها تخته سنك مرجانی بیش نبود ولی تصرف آنها برای متفقین حائز اهمیت فوق‌العاده بود وبرای نیل باین مقصود متفقین درجزیره**کواجالاین** و**آین** و**تیوك** از جـزایـر **مارشال** که ازمیدان عملیات قدری دورافتاده بودقشون پیاده کرده بسراغ‌جزایرماریان رفتند. متفقین پس ازآن‌که درابتدا جزایر**گوام** را بکنـارگذاشته بودند درماه اوت درصدد تصرف آن برآمدند وهمینکه برآن‌دست یافتندآنرا فرودگاه‌قرارداده‌طیارات جنگی بزرگشان میتوانست ازآنجا برخیزد و برجزیره**کیوشو** که جنوبی ترین‌جزیره ازجزایرژاپن است بمب بیندازند. کم کم درسواحل گـینه جدید جلـورفـته **ای تاپ** و **هلاندیا** وجزایرامیرالبحری و**شوتن** را نیزمفتوح ساختند. درهمان اثنا درجـزایـر

کارولین وجزایرملوسك هم توانستند قشون پیاده نمایند وبالاخره درروز نوزدهم اکتوبر ژنرال ماك‌آرتور توانست بوعده خود وفا نموده درسواحل لیت درجزایر فی‌لی‌پین هم قشون پیاده نماید.

مقارن همان اوقات قشون‌چیانك‌کای شك هم در خاك چین درجنك با ژاپونی ها فاتح‌گردیده آنها را ازآنجا بیرون کرده بود. راه میان چین وبیرمانی هنوز در دست ژاپونی‌ها بود ولهذا متفقین مجبورشدند بکمك طیاره به چون کینگ که پایتخت موقتی‌چیانك‌کای‌شك بودآذوقهٔ واسلحه ومهمات برسانند. همان وقت بود که جنك طولانی وخسته‌کننده‌ای که برای بیرون نمودن ژاپونی هاازجنگلهای بیرمانی‌لازم‌بود شروع‌گردید وعاقبت با فتح وپیروزی متفقین پایان یافت.

آخرین مرحله جنك دراقیانوس کبیردراواخرسال ۱۹٤٤ آغازگردید یعنی‌همان وقتیکه متفقین سایپان را درجزیره ماریان مرکزعملیات خودبرضد شهرهای‌صناعتی ژاپن قراردادند. این‌کاربسیارمشکل وتهورآمیزی بود چون ازآنجا تا ژاپن یك هزار میل فاصله بود. درماه مارس۱۹٤٥ جنگی که برای تصرف جزیره مستحکم ایووجیما لازم بود شروع‌گردید ویك ماه تمام ادامه داشت ولی پس از پایان آن امریکائی ها فرودگاهی برای حملات هوائی خود بدست آوردند که فاصله اش تا یوکوهاما از ۷٥٠ میل بیشترنبود. در ماه آوریل متفقین اوکی‌ناوا را بتصرف درآوردنـد واز آنجائی‌که این فتوحات مصادف با شکست آلمان گردید متفقین توانستند بر قـوای هوائی خود درجنك بـا ژاپن بیفزایند وطولی نکشیدکه فاصله بین آنها وجزایرژاپن منحصر به ۳۲٥ میل‌گردید. ازطرف دیگرامیرال لرد لوئی مونت باتن هم درهمان اوقات درجنوب شرقی آسیا مژده فتح‌کامل قوای انگلستان وامریکا وچین را درجنك با ژاپونی ها اعلام داشت وازآن پس دیگرژاپونی ها از«بانزای»گوئی کـه مـانند «زنده باد» و«آفرین» خودمان فتح وفیروزی را می‌رساند دست‌برداشتند.

تلفـات بسیارزیادی‌که متفقین در جنك با ژاپن متحمل شده بودند مایه نگرانـی آنهـاگردیده بود ویقین داشتندکه محاصره جزایرژاپن بازمستلزم تلفات‌بسیارسنگینی خواهد بود ولی درهمان موقعی‌که مقداری‌ازقشون متفقین که‌پس ازشکست‌قطعی‌آلمان دراروپا آزادگردیده وبطرف ژاپن روان بودعلم ودانش برای‌کوتاه ساختن جنـك وسیله بسیارسریع ودهشتناکی را بمیان آورد.

مدتها بودکه درتمام دنیا علمای علم فیزیك فهمیده بودندکه‌آتوم برخلاف‌عقیده یونانیان قدیم ماده‌ای اساسی‌که غیرقابل تجزیه‌باشد نیست‌واگرتجربیات‌علمی کسانی که ازراه تجزیه آتوم درصدد تبدیل ماده‌ای به «انرژی» بودند عقب افتاده بود تنها

باین علت بود که بقدر کافی موادی که آتوم آن قابل تجزیه باشد دردست نداشتند. فورمول ومفتاح واقعی این کرامت چنانکه البته خودتان هم شنیده اید درمغز یکنفر از دانشمندان آلمانی موسوم به **آلبرت اینشتاین** از آلمان بامریکا رفت.

متفقین اطلاع داشتند که آلمانها در راه تجربیات آتومی مبالغ زیادی بمصرف رسانده بودند. انگلیسها که ازاهمیت موضوع با خبر بودند بوسیله عملیات تهورآمیزی کارخانه تولید «آب سنگین»(۱) راکه درخاك نروژدرشهر **ریوکان** واقع وبدست آلمان ها افتاده بود با طیاره خراب کردند.

دانشمندانی ازقبیل **انریکوفرمی ولیزامایتنرو اینشتاین** خوب میدانستند که انرژی آتومی دردست کسانی که اول بکشف آن نائل گردید سلاح بسیارتوانا وبرائی خواهد بود. چون **روزولت** نیز باهمیت موضوع پی برده بود لهذا بطور بسیارمحرمانه درمحل موسوم به **اوك رایج** درایالت **تنه‌سی** (امریکا) یك آزمایشگاه آتومی ساخته شد که بعد ها درست بصورت یك شهرمعظمی درآمد.

علمای انگلیسی وامریکائی که با یکدیگرهمکاری مینمودند درروزشانزدهم ژوئیه ۱۹٤٥ اولین کسانی بودند که دردنیا شاهد وناظریك انفجار آتومی گردیدند. این انفجاردرصحرای لم یزرع **وایت ساندز** (شن سفید) در**مکزیك جدید**(۲) بعمل آمد. انفجارآتومی دوم درروزششم اوت همان سال واقع گردید بروی شهر ژاپونی **هیروشیما**. با همان یك بمب سه‌خمس آن شهر بزرك بکلی خراب و ویران گردید وچندین ده‌هزار نفراز نفوس آن مقتول وچندین هزار نفردیگر مجروح شدند. یك هفته پس ازآن سومین بمب آتومی که ازبمب دوم هم پرقوت تربودشهر **ناکازاکی** راازمیان برد.

این وقایع که با اعلان‌جنك روسیه شوروی به ژاپن وباستیلای به خاك منچوری مصادف گردید ژاپن‌رابزانودرآورد. وقتی ژاپونیهاوعده‌صریح داده شد که امپراطورشان برای آنها باقی خواهد ماند با تشریفات تمام بکشتی‌جنگی امریکاموسوم به**میسوری** که درخلیج **توکیو**لنگرانداخته بود آمدند وجنك با ژاپن هم بدینصورت پایان‌یافت. آن روزدوم سپتامبرسال۱۹٤٥ بود.

کابوس جنك جهانی پایان یافت ولی اخباری که در باب وقایع **هیروشیما و ناکازاکی** درروزنامجات دنیا منتشر گردید بجهانیان فهمانید که عصرتازهٔ پروهم و هراسی آغاز گردیده است.

---

(۱) «آب سنگین» برای ساختن بمب اتمی وتجزیه آتوم بکارمیرود (مترجم)

(۲) مکزیك جدید اسم یکی ازممالك یا ایالات متحده امریکاست (مترجم)

بدیهی است سر این کشف مهم تا ابد تنها دودست امریکا وانگلستان نخواهـد ماند وامروزهر کس ازخود میپرسد که دنیا با این قوت ونیروی عجیب ودهشتناکی که دراختیار نوع بشردرآمده بچه صورتی درخواهد آمد ودنیا منتظراست که« سازمـان ملل متحد» باین سئوال پاسخ بدهد .



ملل متحده

دربیان اینکه چگونه ممالک متحدهٔ امریکا پیشوائی ملل را بارث برد و مهماندار کسانی شد که در روابط بین‌الملل آزمایش بزرگی مینمودند.

اوسکار وایلد(۱) روزی برسم طعن وطنز چنین گفت « مادامی که جنك در نظر مردم چیز خطرناکی باشد دارای جذابیتی خواهد بود ولی همینکه معمولی شد جذابیتش تمام میشود» . اگر **اوسکار وایلد** بجای کلمهٔ «معمولی» کلمهٔ «بیفایده» راگفته بود فکر وعقیده‌اش بحقیقت خیلی نزدیکتر میگردید .

ضرب‌المثلی‌هست که میگوید «تنهاشکم قشون‌ها را براه می‌اندازد» ولی باید تصدیق‌نمود که تنها شکم نیست بلکه امیدهم‌همان کاررا میکند. یعنی امید بنتایجی که ازفتح وظفر حاصل میگردد وامید به‌ثروت وآب وخاك جدید وامید باوضاع واحوال زندگانی بهتری وخلاصه آنچه‌را ازراه طعن وطنزمیتوان «صلح» نامید . اگر این‌امید درمیان نباشد هیچ‌قشونی قدم‌ازقدم برنخواهد داشت .

چنان بنظر میآمد که مصائب وخرابی هائی که نتیجهٔ جنك‌عمومی اول بودمانع خواهد بود که نوع بشر دست‌بجنك دیگری آشنا سازد و اشخاص خوش‌بین آن جنك را «جنگی که بجنك پایان خواهد داد» میخواندند ومعتقد بودند که جنك دیگری با همان وسایل مکانیکی جنك‌اول تصور ناپذیر است‌وحتی برای فاتحین نیز ثمروحاصلی نخواهد داشت .

چیزی که هست نوع‌بشر که بعادات معینی خوگرفته است وباین آسانیها نمیتواند از اشتباهات وخبط وخطای خوددرس عبرت بگیرد . از اینرو بیست سالی بیش‌نگذشته بود که آتش جنك دیگری مشتعل گردید . کسانی که آن آتش راروشن ساختند یقین داشتند که جنك بسیار شدیدی خواهد بود ولی بزودی منجر بفتح وفیروزی میگردد و نتایج ومنافع بسیاری ازآن بدست خواهند آورد اما باشتباه رفته بودند وبجای آنکه

(۱) نویسندهٔ معروف انگلیسی (مترجم)

غالب بشوند مغلوب گردیدند وشهرهای آنها ویران گردید ودولت هایشان ورشکست شده واژگون گردید. آنهائی نیز که درین جنك غالب و مظفر گردیدند خسارات هنگفتی دیدند که شاید ازخسارات مغلوبین کمتر نبود. نواحی وسیعی ازخاك روسیهٔ شوروی بکلی خـراب شد و چین دچار اختلافات داخلی بسیار زیان آوری گردیـد و درامپراطوری بریطانیای کبیر شکافهای بزرگی بوجود آمد وتنها ممالك متحدهٔ امریکا سرور ممالك دنیا گردیدند.

ممالك متحدهٔ امریکا نیز برای تشیید اساس اقتصاد خود وبقصد تسهیل معاملات تجارتی مجبورشدند بدوست ودشمن یعنی چه بمتحدین سابق وچه بدشمنان خود کمکهای مالی مبذول دارند.

ابر آتومی که بشکل قارچ برفراز شهر ناکازاکی بلند گردید نه تنها آرزوی ژاپونی راکه خواب شیرین یك «منطقهٔ رفاه آسیائی» رادیده بود مبدل بیاس ساخت بلکه مانند انگشت اخطاری که بجانب آسمان بلند شده باشد ندا در دادکه ازاین پس جنگی که باسلاح آتومی پایان یابد «برای طرف فاتح چیزی باقی نمی گذارد» ولهذا باید بفکر راه وطریق دیگری برای رفع اختلافات برآمد.

وینستون چرچیل حتی پیش از آنکه صدای بمب آتومی بگوش دنیا رسیده باشد پیشنهاد کرده بود که خوب است ممالك متحدهٔ امریکا وممالك امپراطوری بریطانیا (کومون ولت) وروسیهٔ شوروی باهم مجلسی نموده سازمانی تأسیس نمایند که مـانند ایجاد ممالك متحده امریکا درتاریخ بکلی بی سابقه باشد. باآنکه ورشکستگی «جامعهٔ ملل» عقاید راسست نموده بود چون فکر چرچیل مطابق بامقتضیات زمان بود پذیرفته گردید و «سازمان ملل متحده برای ترمیم وتعمیر» اولین کنفرانس خود رادر اتلانتیك سیتی درماه نوامبر ۱۹٤۳ منعقد داشت. دومین دورهٔ اجلاسیه این کنفرانس در مـاه سپتامبر سال بعد در مون رئال تشکیل یافت ودرسال ۱۹٤۷ بصورت «سازمـان بین المللی پناهندگان» درآمد که بمناسبت حروف اول کلمات درزبان فرنگی آنرا «اون را»(۱) میخوانند.

درماه آوریل ۱۹٤٤ درموقعی که وزرای دول متحده درلندن جمع بودند پیشنهاد شد که ازطرف دول متحده سازمانی برای پیشرفت تعلیم وتربیت وفرهنك تاسیس گردد و درماه ژوییهٔ همان سال چهل و چهار مملکت در اولین کنفرانس مالی ومسکوکاتی ملل متحده که در بریتون وودز انعقاد یافت شرکت نمودند. مقصود ازاین کنفرانس اصلاح اوضاع اقتصادی دنیا بود بوسیلهٔ ایجاد یك صندوق بین المللی ویك بانك بین المللی برای توسعه وترمیم مالی.

---

(۱) «UNRRA»

عاقبت پس از کنفرانسی که درماه اکتوبر در دمبارتن اوکس تشکیل یافت « سه‌دولت بزرك »(۱) پیشنهاد تاسیس یك‌سازمان بین‌المللی‌دائمی رابنام«سازمان‌ملل متحده » نمودند . این پیشنهاد از طرف چرچیل و روزولت و استالین در یالتا موردقبول واقع گردید ودرسال ۱۹٤٥ درباب جزئیات‌آن‌در سانفرانسیسکومذاکرات طولانی بمیان آمد .

اساسنامه ملل متحده مصرح است براینکه هرملتی که طالب صلح باشد میتواند درآن‌سازمان شرکت نموده نماینده داشته باشد ومقرر گردید که «سازمان ملل‌متحد» دارای یك«مجمع عمومی» ویك«شورای امنیت» مقتدرتری‌خواهد بود که « شورای امنیت» پنج عضو دائمی(امریکا وانگلستان وروسیه شوروی وچین وفرانسه)وشش‌عضو دیگر خواهد داشت‌که هردو سال بدو سال تغییر خواهد یافت . علاوه براینها یك «شورای اقتصادی و اجتماعی» ویك «دادگاه بین‌المللی» نیز ایجاد گردید . «سازمان ملل متحده» دارای دبیر خانه ومدیری خواهد بود که عهده‌دار انجام امور اداری خواهد بود . اولین مدیر کل یك نفر از اهالی نروژ گردید موسوم به تریگو لی .

درباب اینکه « شورای امنیت» بچه طرز وترتیبی رای خواهد داد مذاکرات و مباحثات طولانی بمیان آمد ودر همان ابتدا موجب اشکالات زیادی گردید و عاقبت‌در کنفرانس کریمه مقرر گردید که رای‌منفی(وتو)هریك ازاعضاء دائمی‌پنجگانه کافی است که بهر مسئله‌ای که مطرح گردید پایان بدهد یعنی آنرا ازمیان بردارد و تنها مسائل مربوط بنظامنامهٔ داخلی وطرز مذاکرات ازین قاعده مستثنی خواهدبود.

روسیه شوروی درهرموقع ازحق «وتوی» خود استفاده نمود وبدین ترتیب‌عدم اطمینان معروف خود رابالنسبه به‌ممالك مغرب‌زمین‌مشهود ساخت ومعلوم گردید که زیاد مایل نیست که مشکلات ومسائل بعد ازجنك راکه دچار آن گردیده بود ازروی درستی وانصاف تصفیه نماید درسال ۱۹٤۳ روسیه شوروی بصرافت طبع خود وبرای ابراز یکجهتی ومودت بالنسبه‌بحریفان دموکرات خود « کومین ترن » یعنی سازمان تبلیغات بین المللی خودرا منحل ساخته بود ولی طولی نکشید که نمایندگانش متفقین سابق روسیه را متهم به «امپریالیسم و جهانگیری اقتصادی» نمودند وبدین ترتیب میخواستند ازمنویات باطنی روسیه شوروی که مدام بیشتر رنك امپریالیسم میگرفت و علنی‌تر وآشکارتر میگردید پرده‌پوشی کنند .

درکنفرانس پوتسدام مقرر گردیده بود که‌خاك اطریش وآلمان راقسمت‌نمایند و پایتخت این دومملکت هرچند درمنطقهٔ روس واقع بود بچهار دایره قسمت گردیده

(۱) یعنی امریکا وروسیه وانگلستان (مترجم)

وهردایره بیکی ازدولتهای چهارگانه(امریکا وروسیه وانگلستان وفرانسه) تعلق گرفته بود . روزی که روسیه «پردهٔ آهنین» خود رابین منطقهٔ خود ومناطق دولتهای دیگر حائل ساخت این دولتهانیز در برلن ووینه ایجاد «ستاد ارتش» نمودند . این پیش آمد موجب عدم رضایت وخشم دولت شوروی گردید ودر سال ۱۹۴۸ بقصد اینکه متفقین را مجبور برفتن از برلن نماید تمام راهها وجاده‌ها وخط آهنها وراههای آبی راکه از طرف مغرب به‌مشرق میآمدمسدود ساخت . دولت امریکا بتلافی ازاین کار «پل‌هوائی» ساخت باین‌معنی که باطیاره منظماً ازفرانکفورت آذوقه وخواربار وسوخت و زغال ببرلن‌رسانید . عاقبت پس ازآنکه‌این کشمکش یکسال ونیم ادامه‌داشت وبه «سازمان ملل متحده» مراجعه گردید روسها درماه‌مه ۱۹۴۹ محاصره وشهر بندی «بلوکوس» رابرداشتند . ازطرف دیگر روسیه شوروی بجای آنکه از ممالك بالکان که در تحت اشغال آنها بود بیرون بروند آنهارا بتدریج دردایرهٔ نفوذ خود کشیدند و عاقبت در سال ۱۹۴۸ مملکت **چکواسلواکی** رابا «کودتا» ئی که بمهارت ترتیب داده بودند در جرگهٔ ممالك «پشت پردهٔ آهنین» وارد ساختند .

طرزعمل روسیه‌شوروی که‌متکی بزوربوددر سایر ممالك‌اروپا باکامیابی‌چندانی مواجه نگردید. درایطالیا پادشاه موسوم به **ویکتورامانوئل** بنفع پسر وولیعهدش **هومبرت** نام ازسلطنت استعفا داد و**هومبرت** نیزدرسال ۱۹۴۶ چون اکثریت‌اهالی ایطالیا بجمهوریت رای دادند مجبور شد استعفا بدهد وایطالیا جمهوری شد . درآن اوقات دراین مملکت که سخت گرفتار فقر وفاقه ویاس وهرج ومرج واستیصال بود خطرآن میرفت که کمونیستها قدعلم نموده حکومت رابدست بگیرند . آنوقت‌بود که کمك امریکا برطبق نقشهٔ مارشال که دربرنامهٔ ترمیم و تعمیر اروپا مصرح شده بود اولین بارنتایج واثرات خودرا مشهود ساخت .

این نقشه‌را **ژنرال‌جورج مارشال** که درموقع جنك اول رئیس ستاد آرتش‌و بعد وزیر جنك بود تنظیم نموده بود ومنظور ازآن کمك‌مالی به‌ممالکی بود که در تحت نظارت ونفوذ مستقیم کمونیستی نبودند ودر واقع جوابی بودکه امریکا ببسط و توسعه کمونیسم میداد پس ازجنك عمومی دوم امریکا خودرا قهرمان استقلال وخود مختاری معرفی نمود و حامی ممالکی گردیدکه درمقابل سلطه وافراط کاریهای‌دست راستی ودست چپی که فرنگیها آنرا «توتالی تریسم» میخوانند استقامت میورزیدند

سیاست «عقب نشاندن شوروی» ازبسط وتوسعه نفوذ روسیهٔ شوروی‌درفرانسه جلوگیری نمود . درانتخابات ۱۹۴۶ در فرانسه حزب کمونیست پیشرفت زیادی کرده بود ومملکت درحال تشنج بود . درسالهای‌بعد دراین مملکت چندین دولت برسرکار آمد ولی عمر آنها عموماً بسیار کوتاه بود . درهمان اوقات درممالك اروپائی هلندو

لوکزامبورك وفرانسه وایطالیا وانگلستان وایرلندوسوئد ونروژ ودانمارك تشکیل «شورای اروپائی» را دادند که بمناسبت حروف اول نام سه مملکت اول یعنی بلژیك وهلند ولوکزامبورك به«بنه لوکس» معروف گردیده است . در ۱۹۵۰ مملکت فرانسه که در پرتو نقشهٔ مارشال از نو دارای ثبات وآرامشی گردیده بود ودیگر از خطر «کمونیسم» بیم وهراسی نداشت نقشه‌ای بنام « نقشهٔ شومان » را پیشنهاد نمود . بر طبق این پیشنهاد درمغرب اروپا باسم «پول» اتحادیه‌ای برای محصول زغال وفولاد دربین چندین مملکت تشکیل یافت ولی انگلستان که او نیز دعوت شده بود که در آن اتحادیه شرکت نماید دعوت رارد ساخت .

درهمان اثنا یکی ازممالك بالکان نیز (یعنی یوگواسلاوی) بنای مخالفت را بااستالین نهاد . دراین مملکت حکومت دردست مارشال تیتو بود که درموقع جنگ ریاست جنگجویان چریکی راداشت ودر ابتدا چنان بنظر میآمد که بی‌میل نباشد در تحت نفوذ روسیهٔ شوروی قرارگرفته وباصطلاح اززمرهٔ «ساتلیست»ها باشد ولی‌در سال ۱۹۴۷ ناگهان تیتو زمام اختیار رابدست گرفت ومستقلا یعنی بدون آنکه خود رادر تحت حمایت روسیه بگذارد دیکتاتورکمونیستی گردید راست است که تیتودست استمدادی بجانب دولتهای مغربی دراز نکرد ولی دولتهای مزبور ازین شکافی که در پردهٔ آهنین افتاده بود قدر شناس بودند و دراواخر سال ۱۹۵۰ امریکا ازطریق «نقشهٔ مارشال» کمك شایانی بیوگواسلاوی فرستاد .

درجنوب اروپا یونان تنها مملکتی بود که رهائی ازدست دشمن بزدوخوردو کشمکش پایانی نبخشیده بود . درموقعی که در سال ۱۹۴۴ انگلیس‌ها برقشون آلمان نازی در یونان فاتح گردیدند قشون چریك یونانی ازترس اینکه مبادا دوباره انگلیس‌ها پادشاه رابیاورند بلافاصله بنای زدوخورد را باآنها گذاشتند ووقتی درسال ۱۹۴۶ ملت رأی داد که پادشاه یونان جورج دوم بایدبسلطنت سابق خودادامه بدهدسلحشوران چریك که باشاه مخالف بودند باکمك دسته‌هائی از کمونیست‌ها که از شمال بخاك یونان وارد شده بودند برسم تعرض و پرخاش بنای خرابکاری را گذاشتند . جورج دوم درسال ۱۹۴۷ وفات یافت برادرش پول بجای او برتخت نشست . درهمان سال ممالك متحدهٔ امریکا سیصد ملیون دولار بیونان کمك مالی دادند وبامهمات واسلحه و اجناسی که ازامریکا بیونان آمدقشون یونان توانست درسال ۱۹۴۹ بردشمن داخلی فایق آید وکشمکش پایان یافت .

صیهونیون یعنی یهودیهائی که میخواستند مملکت مستقلی ازآن خود داشته باشند اصرار داشتند که درخاك فلسطین کشور مستقلی داشته باشند واز آنجائیکه اتحادیه عرب که بتازگی تاسیس یافته بود باقشون مسلح برضد چنین فکری بود دولت انگلستان

درسال ۱۹۴۷ این امررا درسازمان ملل‌متحده مطرح ساخت .

وقتی در۱۵ مه۱۹۴۹ قیمومت انگلستان درفلسطین خاتمه یافت یهودی هــا در آنجا اعلام جمهوریت نمودند وبلافاصله جنك شروع گردید ولی عربها ازعهدهٔ زدو خوردبایهودی‌هابر نیامدند وباوساطت مامور سازمان‌ملل‌متحد (که یکنفرازکو نتهای سوئدی موسوم به‌فولکه برنادوت وسابقا هم‌در موقع تسلیم آلمان درسال ۱۹۴۵ واسطه گردیده بود) جنك موقتاً متارکه یافت . وقتی برنادوت بدست یکنفریهودی افراطی بقتل رسید یکنفر امریکائی موسوم به دالف بانش ماموركار وساطت‌گردید وعاقبت توانست بجنك بین مصر واسرائیل پایان بدهد . این اولین باربودکه پس از دوهزار سال ملت یهود دارای کشور مستقل وبیرق ملــی شده بود ودر سال ۱۹۴۹ مملکت اسرائیل عضورسمی سازمان ملل متحده گردید .

درهندوستان مدتی بودکه احساسات ملی شدت یافته بود . درمقابل کمکی کــه هندوستان درموقع جنك باژاپن بانگلستان نموده بود دولت انگلیس قول داده‌بودهند رامستقل سازد . اتحادیه مسلمانان‌که در تحت ریاست محمد علی جینـاح اداره میشد طرفدار مملکت اسلامی مستقلی باسم پاکستان بود . هندیها بااین فکر سخت ضدیت داشتند وانگلستان مایل بود دراین قضیه بیطرف بماند. عاقبت دراوایل سال ۱۹۴۷ انگلستان اعلام داشت‌که «اختیارات رادر هندوستان بدست کسانی‌که مسئول‌هستند» میدهد وهندی‌ها ومسلمانها رادعوت نموده‌که باخودکنار بیایند .

هرچند خـاك هندوستـان تقسیم بدو مملکت‌گردید یعنی یـك مملکت هند ویك مملکت مسلمان باسم پـاکستان بوجود آمد ولی وقتی انگلیسهـــا در سال ۱۹۴۹ از هندوستـان رخت بربستند جنك بسیار سخت وخونینی بین هندی ها و مسلمان هــا در گرفت .

مهاتما گاندی در۱۹۴۸ بقتل رسید. اصول اوکه مبنی بر«استقامت منفی» بــود باستقلال هندوستان کمـك بسیـار بزرگی کــرد . شاگــرد او پاندیت نهرو کــه اکنون نخست وزیر هندوستان است بزودی در سیاست آسیا هندوستان دارای اولین مقام شد وامروز هند وپاکستان هردو عضو سازمان ملل متحده میباشند .

درطرف مشرق شعار «آسیا ازآن آسیائی‌هاست» که ژاپونیها مروج آن‌بودند دربسیاری ازکله‌ها افکار استقلال طلبی را پروریده بود . ممالك متحدهٔ امریکا که درسال ۱۹۴۷ به‌فیلیپین وعدهٔ استقلال داده بودند این جزایررا مستقل ساختند.در هندوستان شرقی یعنی جزایری‌که دردست هلندی‌ها بود آتش شورش مشتعل گردید و وقتی خاموش شدکه استقلال خودرا بدست آورده باسم «ممالك متحده انــدونزی» کشور مستقلی بوجود آوردند .

در مالزی و بیرمانی هم‌شورش برضد انگلیس‌ها شروع گردید . درهندوچین نیز استقلال طلبان چریك ومسلح ایالت ویت‌نام بافرانسوی ها وارد جنك دامنه‌داری گردیدند .(۱)

برای ثبوت این‌مسئله باید اوضاع‌چین‌رادر مدنظر بگیریم . هرچند جنك باژاپن بسیاری ازمخالفتهای داخلی وقدیمی را ازمیان برده بود ولی بمحض اینکه این جنك پایان‌یافت دوباره مخالفتها شروع گردید . حکومت دیکتاتوری و ارتجاعی **چیانك کای شك** برای اینکه بتواند دوام پیدا نموده مستقر بماند مستظهر بکمك ومعاضدت متحدین مغربی بود ولی در موقعی‌که نهایت احتیاج را بچنین کمکی داشت ازآن محروم ماند . قوای کمونیست چین در تحت فرماندهی یکنفر از پیشقدمان کمونیست چینی موسوم به **مائوتسه تونك** در اکتبر ۱۹٤٥ بر قوای ملی حمله‌ور گردیدند . **چیانك** ازامریکا کمك طلبید ولی امریکا درخواست اورا رد نموده و مجبور گردید عقب بنشیند و عاقبت در ماه ژانویه ۱۹٤۹ فراراً بجزیرهٔ **فورموز** پناهنده شد و در آنجا مشغول جمع آوری قشونی گردیدکه بزرگترین قشون ضد کمونیستی درتمام خاك آسیامیباشد . **مائوتسه تونك** تابحال خیلی اهتمام ورزیده که بجای نمایندهٔ ملی چین در سازمان ملل متحده ازخود نماینده‌ای به‌آنجا بفرستد ولی مساعی اوبیحاصل مانده است .

کمونیست های چینی همینکه زمام حکومت رادر خاك چین بدست گرفتند شهر **پکن** را پایتخت خود قرار دادند و قوای آنها برخاك تبت در **هیمالیا** مستولی گردید .

هندوستان‌که ظاهرا بالنسبه با**مائوتسه تونك** مساعد بنظرمیرسید ازاین اقدام حکومت چین بسیار نگران گردید . درهند وچین فرانسه فرانسوی‌ها درمقابل کمکی که‌کمونیست های چین بقشون ملی **ویت مین** مینمودند مجبور شدند قوای خودرا از نواحی سرحدی عقب بکشند . در آن‌اثنا در خاك‌کره نیزکه دستخوش کشمکش های زیادی بود جنك وزدوخورد شروع گردید .

باید دانست‌که به‌موجب قرار داد **یالتا**خاك‌مملکت کره‌بدوقسمت منقسم‌گردیده بود وخط ۳۸درجه عرض شمالی که‌ازبالای خط استوارمیگذرد خط فاصلهٔ بین‌آنها بود. قسمت شمال راقوای روسیه شوروی وقسمت جنوب راقوای ممالك متحدهٔ امریکا اشغال نمودند . درموقع انتخاباتی‌که درسنوات ۱۹٤٦ و ۱۹٤۸ درمنطقهٔ امریکائی بعمل آمد اختلافاتی‌که میان قسمت شمالی وقسمت جنوبی کره موجود بود باشدت هرچه تمامتر بروز نمود . پس از تاسیس حکومتی جمهوری درتمام کره هریك از دو قسمت

---

(۱) که‌آن‌هم منجر برفتن فرانسوی‌ها واستقلال هندوچین گردید (مترجم)

بتجهیز قشون پرداختند . این کار درقسمت شمالی بکمك روسیه شوروی ودر قسمت جنوب باهمدستی صاحبمنصبان امریکائی بعمل آمد . در روز بیست وپنجم ماه ژوئن ۱۹۵۰ قشون کرهٔ شمالی ازخط فاصلهٔ درجهٔ ۳۸ تجاوز نموده و بدون هیچگونه اخطاری و بدون آنکه بهانه وعنوانی داشته باشد وارد قسمت جنوبی گردید . قوای کرهٔ جنوبی که منتظر چنین واقعه‌ای نبودند عقب نشستند . آنوقت بود که اولین باربیرق سازمان ملل متحده در میدان جنگی باهتزاز درآمد . ژنرال امریکائی موسوم به ژنرال **ماك آرتور** ژاپن را جستگاه حملات خود قرارداده فرماندهی سپاهیان ملل متحده را در کره بدست گرفت .

ژاپن پس از پایان جنگ درراه اصلاح وترمیم اوضاع اقتصادی خود وهمکاری باممالك مغرب زمین مساعی بسیاری مشهود ساخته بود . امپراطور ژاپن نیز بنا بنصیحت و توصیه شدید **ماك آرتور** از «جنبه خدائی» خود صرف نظر کرده بود و میت **سوبیشی** وادارات تجارتی بزرك راکه دارای اقتدار بسیار وسیعی بودند منحل گردید. ژاپن دارای قانون اساسی جدیدی گردید که بموجب آن کارگران دارای اتحادیه‌های ثابت ومحکمی گردیدند . باید انتظار داشت تا آینده بثبوت برسد که آیا این «دموکرات ساختن» مملکت ژاپن ادامه پیدا خواهد کرد یانه ولی حرفی نیست که همین اقدامات جلوی کمونیستی رادر ژاپن گرفت ونگذاشت که اصول کمونیستی درآن خاك پایه‌ای پیدا نماید .

امریکا باسرعت شگفت انگیزی چه‌ازامریکا وچه ازژاپن قوائی به‌میدان جنك کره فرستاد واز آن گذشته ازممالك انگلستان‌واسترالیا وکانادا و**فی‌لی‌پین** وفرانسه وترکیه هم‌واحدهای‌قشونی‌دیگری بکره اعزام گردید. قشون سازمان ملل متحده قوای کرهٔ شمالی رابدان‌سمت‌خط درجهٔ ۳۸ بعقب نشانید ودرنوامبرسال ۱۹۵۰ بمرزوحدودخاك **منچوری** رسید .آنگاه چین کمونیست بنای‌مداخله رانهاد وقوای سازمان ملل‌متحده در مقابل سیل قوای چینی مجبور شد بعقب بنشیند ودر بندر**هونگ نام** تخلیهٔ قشونی بزرگی که پس‌از**دونکرك** بزرگترین تخلیه بشمار میآید بعمل آمد . این‌قوا دوباره دریکی ازبنادر ساحلی کره جنوبی پیاده شده مستعد جنك گردیدند . صدمه‌ای که سرمای قساوت‌آمیز کره بسپاهیان‌چینی رسانید ازصدمه‌ای که بقوای‌سازمان ملل‌متحده رسانیدبمراتب شدیدتر بود بطوری که‌دربهار چینی‌ها مجبور شدند بازیك مرتبهٔ‌دیگر بجانب شمال عقب بنشینند .

وقتی ملل متحده ملتفت شدند که جواب روسیه شوروی راتنها بازور و قوت میتوان داد وفقط بکمك قشون میتوان ازتجاوزات بعدی آنها جلوگیری نموده امریکا دست بکار اجرای برنامه وسیعی درتهیهٔ قشون واز دیاد تولید اسلحه ومهمات گردید

ودر عین‌حال بهریك‌ازدوازده مملکت اروپائی که منشور اتلانتیك ۱۹۴۹ را امضا کرده بودندوعدهٔ مساعدت عمده‌ای دادند .

فرانسه باپیشنهاد امریکا دایر برمسلح ساختن آلمان غربی مخالفت شدیـدی ابراز داشت . **کارل آدنائر** صدراعظم جمهوری آلمان غربی نیز بااستفاده ازاوضاع آلمان اصرار وابرام داشت که آلمان غربی راباید مسلح ساخت وهمان حقوقی را کـه ممالك دیگری که میثاق اتلانتیك را امضا کرده‌اند دارند باید بآلمان غربی‌هم داد.

درروز ۲۹ دسامبر ۱۹۵۰ دوازده مملکتی که پیمان اتلانتیك را امضا کرده‌اند دربروکسل کنفرانس کردند وژنرال **ایزنهاور** رابفرماندهی کل‌قشون آیندهٔ اروپای غربی منصوب داشتند .

اکنون دیگر نمیدانم دنبالهٔ سخن‌را چگونه بیاورم . دراین ساعت در نـزدیکی جزیرهٔ **مانهاتن** هستم که مقر سازمان ملل متحده گردیده وقدری دورتر مشغول‌ساختن عمارات و ابنیه‌ای هستندکه باید بطور دائمی باین سازمان تعلق بگیرد وتصور میکنم که‌اگر سازمان ملل متحده بتواند ازمصیبت عظمائی که نتیجهٔ جنك تازه‌ای خواهد بود جلوگیری نماید فصل آیندهٔ این کتاب حقیقتا خواندنی وذی اهمیت باشد .

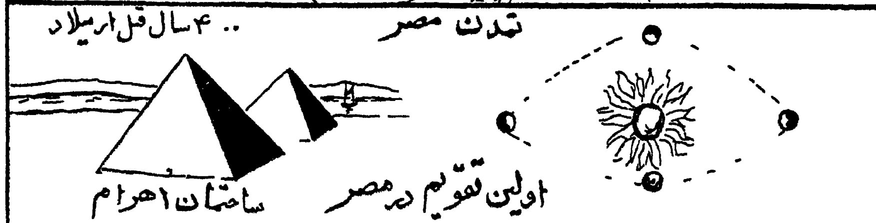
نیویورك . آوریل ۱۹۵۱

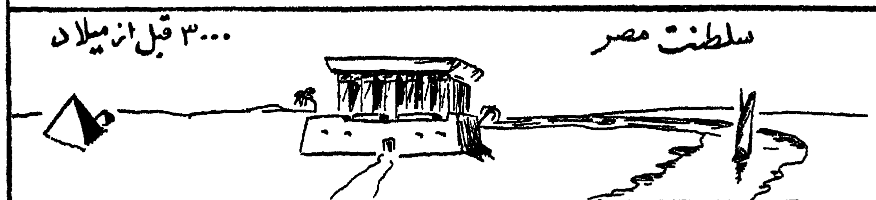
ترجمه پایان پذیرفت‌درژنو (سویس) دربهمن ۱۳۳۳ هجری شمسی



تقویم مصور از ۵۰۰۰۰۰ سال قبل از میلاد الی ۲۰۰۰ سال بعد از میلاد

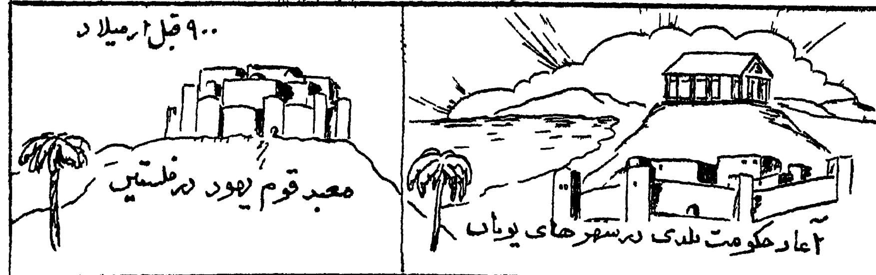


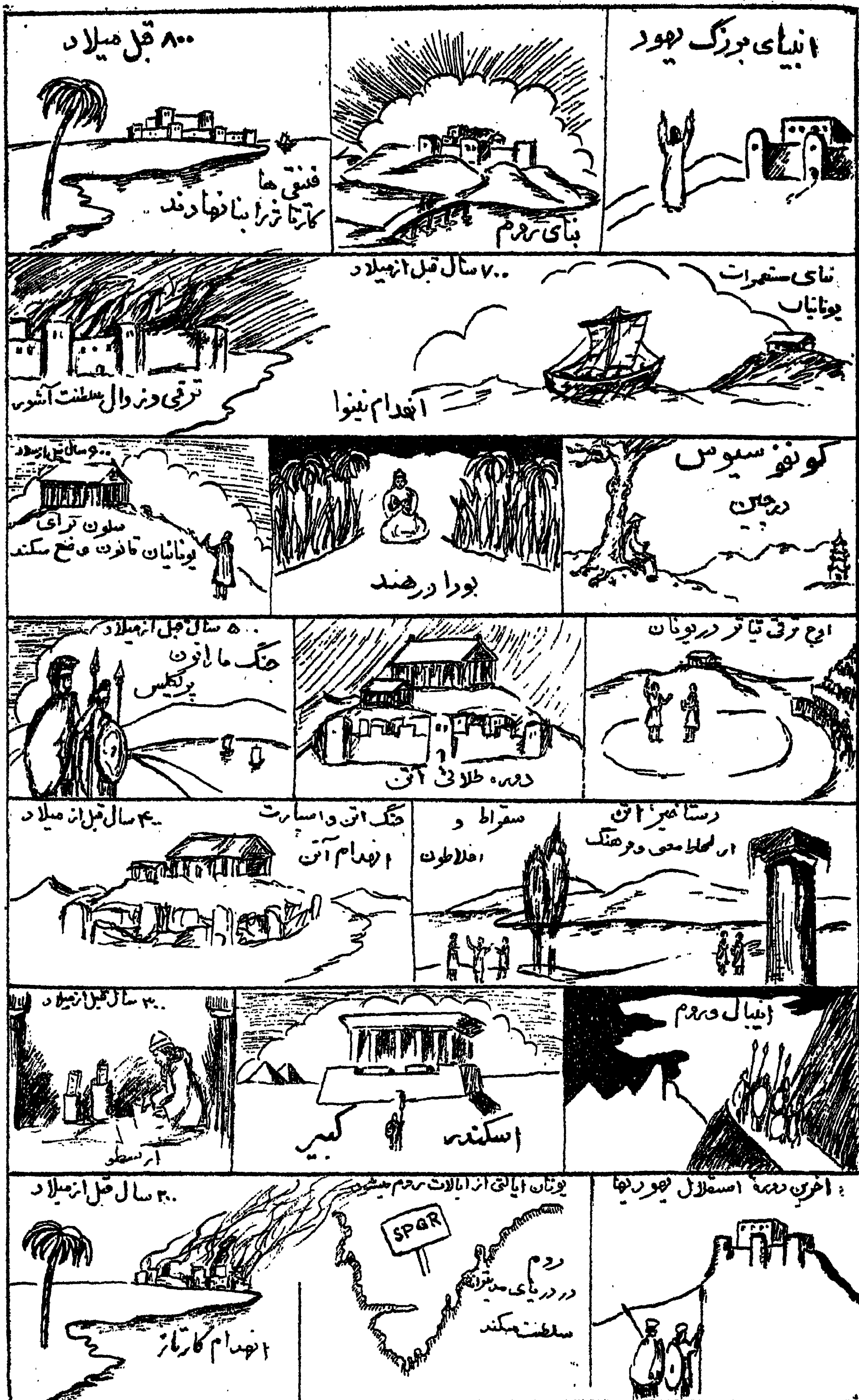






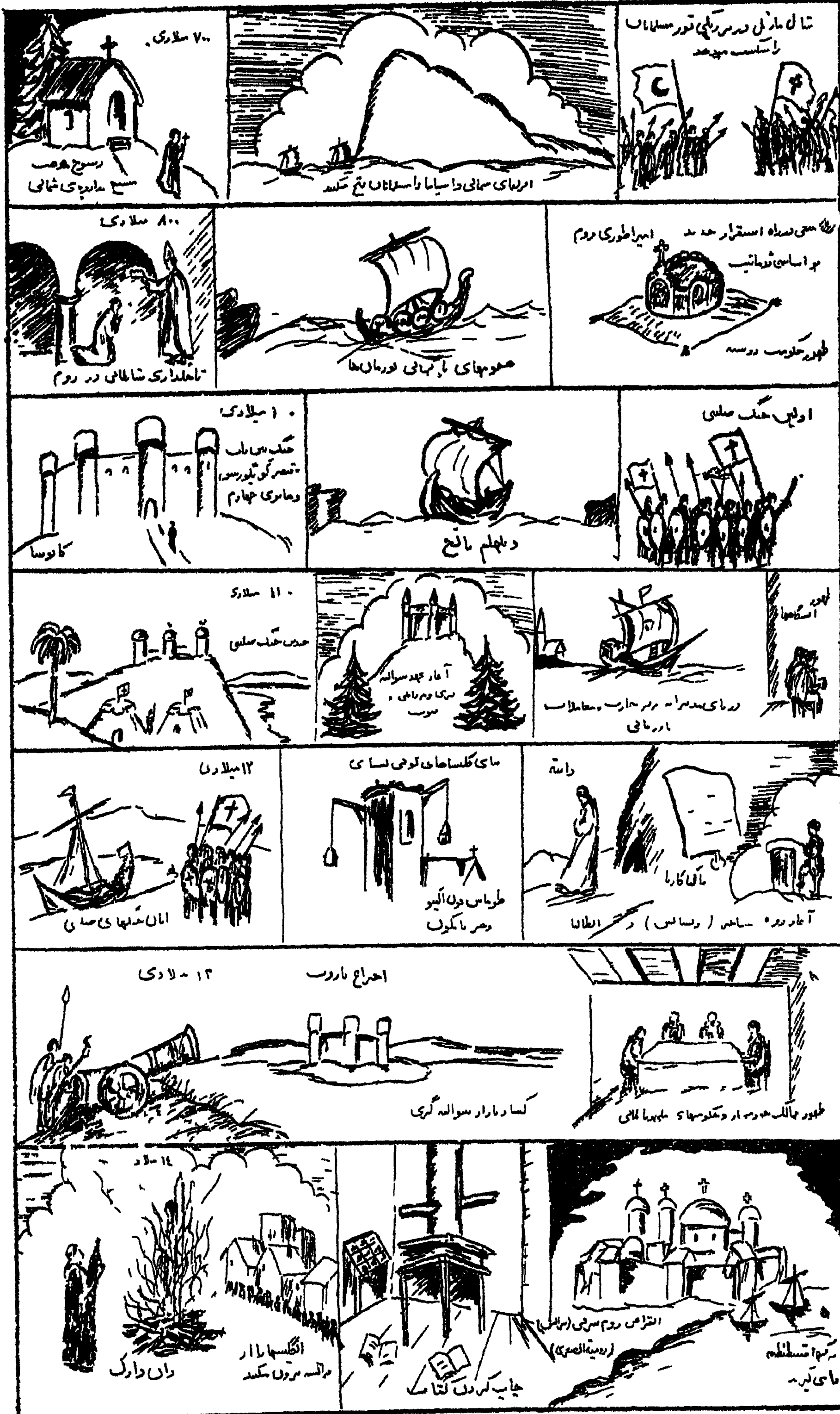


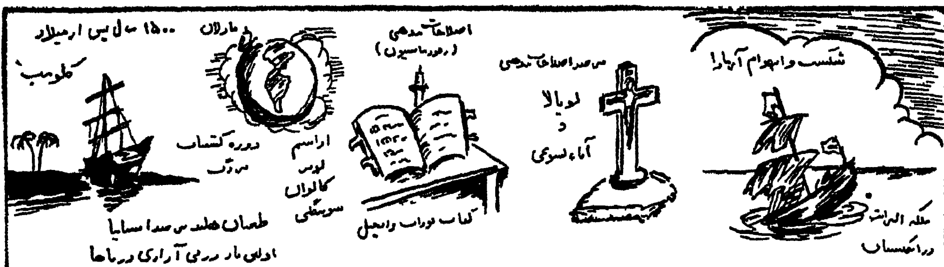




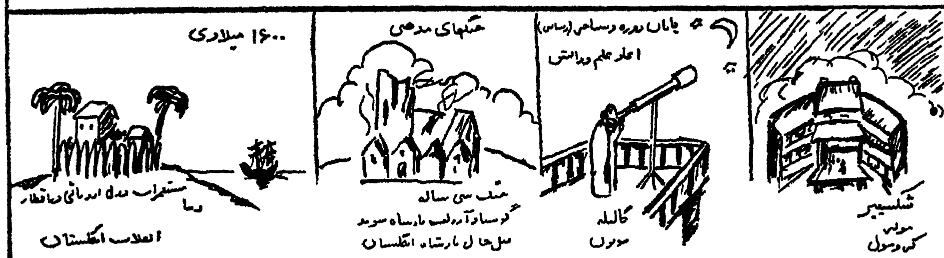
انبیای بزرگ یهود
بنای روم
۸۰۰ قبل میلاد
فنیقی ها
کارتاژ را بنا نهادند
بنای مستعمرات یونانیان
۷۰۰ سال قبل از میلاد
انهدام نینوا
ترقی و زوال سلطنت آشور
کونفوسیوس در چین
بودا در هند
۶۰۰ سال قبل از میلاد
سلون برای
یونانیان قانون وضع میکند
اوج ترقی تیاتر در یونان
دوره طلائی آتن
۵۰۰ سال قبل از میلاد
جنگ ماراتن
پریکلس
رستاخیز آتن
از لحاظ معنی و فرهنگ
سقراط و
افلاطون
جنگ آتن و اسپارت
انهدام آتن
۴۰۰ سال قبل از میلاد
انیبال در روم
اسکندر کبیر
۳۰۰ سال قبل از میلاد
ارسطو
آخرین دوره استقلال یهودیها
یونان ایالتی از ایالات روم میشود
SPQR
روم
در دریای مدیترانه
سلطنت میکند
۲۰۰ سال قبل از میلاد
انهدام کارتاژ

۱۰۰ سال پیش از میلاد
SPQR
دریای مدیترانه
نومیدیه
آسیای غربی
را متصرف درآورد
SPQR
قیصر خاک گال را
تحت تصرف درآورد
قتل قیصر
اوگوست قیصر شد
۷ میلادی
میلاد مسیح
مذهب مسیح در قسمتهای غربی اروپا
رسوخ پیدا میکند
SPQR
استیلا بر انگلستان
۱۰۰ سال پس از میلاد
تراژان
هادریان
مارک اورل
امپراطوری جهانی روم
فلسفه رواقیون
بربرها بر خاک روم استیلاء می یابند
۲۰۰ میلادی
۳۰۰ میلادی
۴۰۰ میلادی
اگوستین مقدس
قتل و غارت روم
بدست قوم گوت
زوال سلطنت روم غربی
قوم ساکس در
انگلستان
۵۰۰ میلادی
۶۰۰ میلادی
دوره تاریکی و تیرگی
حضرت رسول
(محمد)
کلیسا بر روی خرابه های روم قد علم میسازد

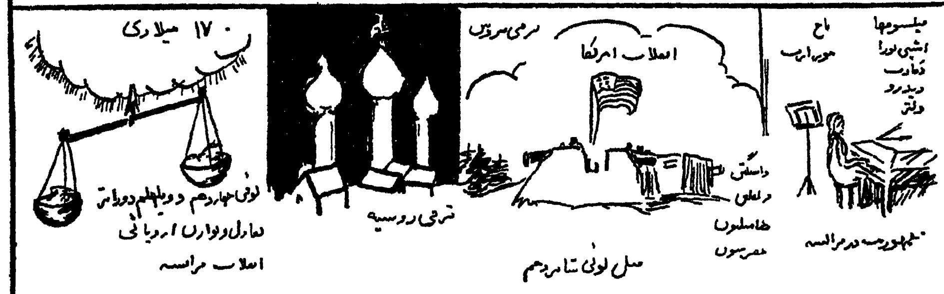

شارل مارتل در پواتیه جلو مسلمانان
را شکست میدهد
۷۰۰ میلادی
رسوخ مذهب
مسیح در اروپای شمالی
سعی در راه استقرار جدید امپراطوری روم
بر اساس تئوکراتیک
ظهور حکومت روسیه
هجومهای دریایی نورمان‌ها
۸۰۰ میلادی
تاجگذاری شارلمانی در روم
اولین جنگ صلیبی
ویلهلم فاتح
۱۰۰۰ میلادی
جنگ بین پاپ
و قیصر گریگوری هفتم
و هانری چهارم
کانوسا
دریای مدیترانه مرکز تجارت و معاملات
بازرگانی
۱۱۰۰ میلادی
دومین جنگ صلیبی
دانته
ماگنا کارتا
آغاز دوره ... (رنسانس) در ایتالیا
بنای کلیساهای گوتیک
۱۲۰۰ میلادی
پایان جنگهای صلیبی
۱۳۰۰ میلادی
اختراع باروت
۱۴۰۰ میلادی
ژان دارک
انگلیسها را از
فرانسه بیرون میکنند
چاپ کردن کتاب
انقراض روم شرقی (بیزانس)
(رومیة الصغری)
ترکها قسطنطنیه
را میگیرند



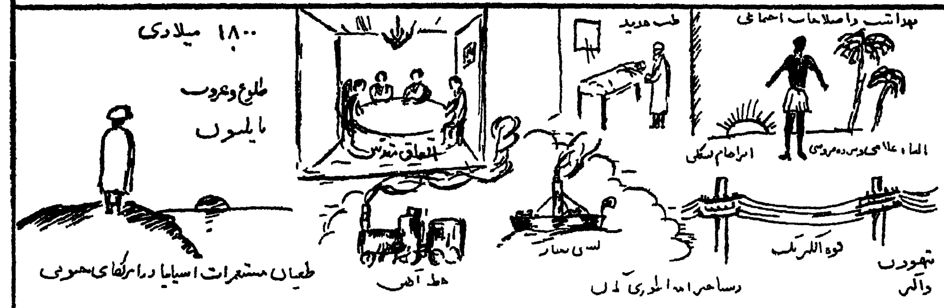
شکست و انهدام آرمادا
ملکه الیزابت در انگلستان
ضد اصلاحات مذهبی
لویولا و آباء یسوعی
اصلاحات مذهبی (رفورماسیون)
کتاب تورات و انجیل
اراسم
لوتر
کالون
سوینگلی
ماژلان
دوره کشفیات بزرگ
۱۵۰۰ سال پس از میلاد
کلومب
طغیان هلند بر ضد اسپانیا



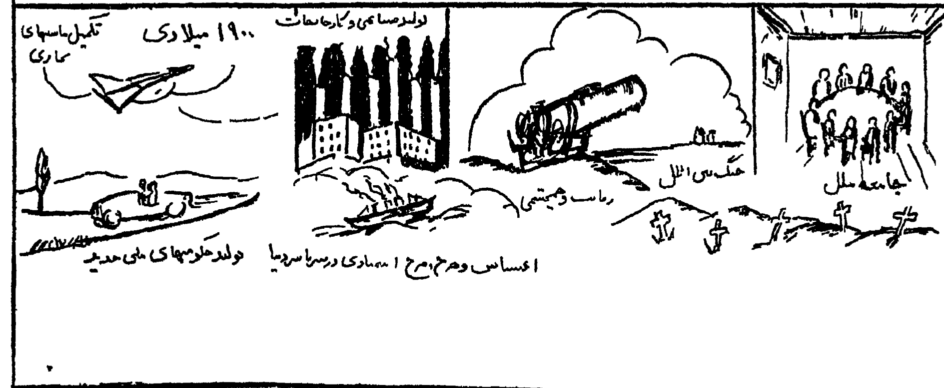
شکسپیر
مولیر
کرومول
احیاء علم و دانش
گالیله
نیوتن
جنگهای مذهبی
جنگ سی ساله
گوستاو آدولف پادشاه سوئد
قتل چارلز پادشاه انگلستان
۱۶۰۰ میلادی
انقلاب انگلستان



فیلسوفها
دکارت
دیدرو
ولتر
باخ
جمهوریت در فرانسه
انقلاب امریکا
واشنگتن
فرانکلن
هامیلتن
جفرسون
قتل لوئی شانزدهم
ترقی روسیه
۱۷۰۰ میلادی
تعادل قوای اروپائی
انقلاب فرانسه



بهداشت و اصلاحات اجتماعی
طب جدید
۱۸۰۰ میلادی
طلوع و غروب
ناپلئون
اتفاق مقدس
کشتی بخار
قوه الکتریک
خط آهن
طغیان مستعمرات اسپانیا در امریکای جنوبی



۱۹۰۰ میلادی
جنگ بین الملل
جامعه ملل

ملحقات

تبصره ازجانب مترجم

• درپایان فصل ۵۳ این کتاب درباب « ناپلیون » اشاره ای بـه تصنیف مشهور «دو سرباز» رفت وازآنجائیکه متن این تصنیف در« داستان بشر» نیامده و احتمال میرفت که خوانندگان رغبتی بدانستن آن داشته باشند، اکنون ترجمهٔ آن درذیل از نظرخوانندگان گرامی میگذرد .

این تصنیف ازآثارشاعر معروف آلمانی **هاینریش‌هاینه** است که‌خود درزمان ناپلیون میزیسته ودرسنهٔ ۱۸۵٦ میلادی درگذشته است و**شومان** موسیقی‌دان معروف آلمانی این تصنیف را بموسیقی درآورده که آن نیز شهرت بسزا دارد.

دوسرباز

(Die Grenadiere)

دوتن سرباز بجانب فرانسه روانند،
درروسیه اسیر بوده‌اند،
همینکه باردوگاه‌آلمان رسیدند،
سرشان اززورغصه بپائین افتاد .

☆☆☆

چون‌خبرهای بدی شنیدند،
که‌فرانسه ازمیان رفته،
وسپاه بزرك ناپلیون مغلوب ودرهم شکسته‌است ،
وامپراطور...امپراطوراسیرشده است .

☆☆☆

این‌دوسرباز بشنیدن‌این‌اخبارغم افزا ،
اشکشان جاری شد ،
یکی‌ازآنها گفت:« وای بحال من،»
«جراحت قدیمی من‌سربازکرده مرا میسوزاند.»

☆☆☆

دیگری گفت:«حالا دیگرقصه بسررسید،»
«من هم دلم میخواهد باتو بمیرم ،»
«اما درمنزل‌زن وبچه دارم،»

«اگر بمیرم ازمیان میروند.»

٭٭٭

اولی گفت: «زن چیست؟ بچه کیست؟»
«من ابدا باین فکرها نیستم»
«اگرزن و بچه‌ات گرسنه ماندند، گدائی خواهند کرد.»
«امپراطور...امپراطوراسیرشده‌است.»

٭٭٭

«برادرجان ازتویك خواهش‌دارم؛»
«اگرمن‌مردم،»
«جسدم را بفرانسه برسان،»
«ودرخاك فرانسه بخاکم بسپار،»

٭٭٭

«نشانم رابا آن نوارسرخش،»
«بروی سینه‌ام بگذار،»
«تفنگم رابدستم بده،»
«وشمشیرم رابکمرم ببند،»

٭٭٭

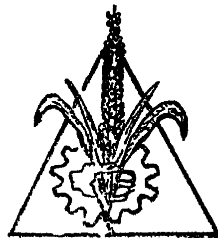
«میخواهم اینطور بخاك‌بروم و درقبر،»
«مانند قراولی‌خاموش وآرام بیدار باشم.»
«تا روزی‌که غرش توپ و»
«شیهه اسبان بگوشم برسد.»

٭٭٭

«آنوقت امپراطورسواربراسب بتاخت ازروی قبرم میگذرد»
«وهزاران شمشیر بغژاغژودرخشیدن درمیآیند»
«ومن‌مسلح ومکمل ازخاك برمیخیزم،»
«تاجانم را درراه امپراطور...امپراطورفدا سازم.»

فهرست مندرجات

از صفحه تا صفحه



با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین
تهران . قاهره . لاهور . داکا . نیویورک